pdftarikhema.com

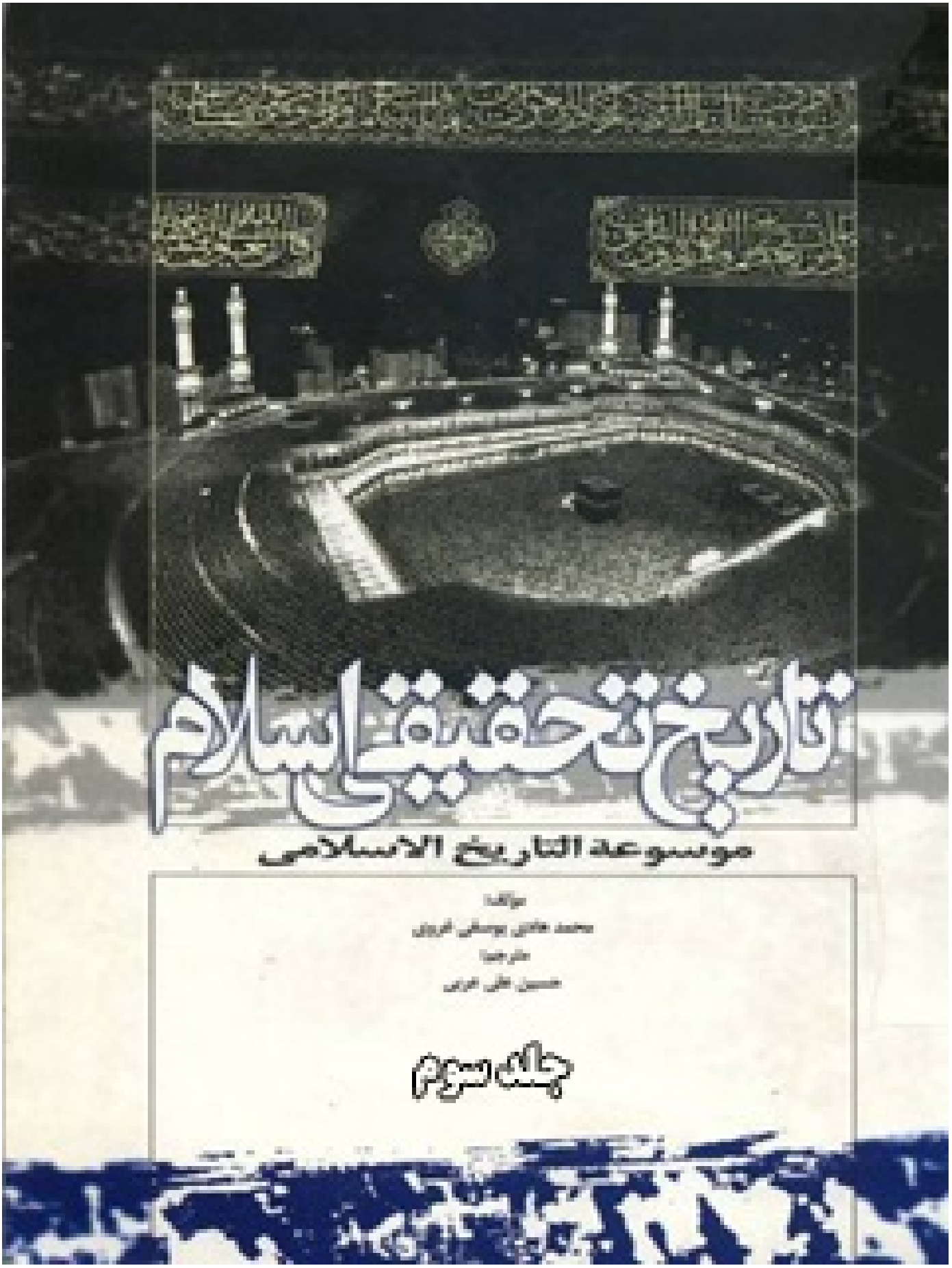

# تاریخ تحقیقی اسلام

## موسوعة التاریخ الاسلامی

مؤلف:
محمد هادی یوسفی غروی
مترجمان:
حسین علی عزیزی

جلد سوم

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org

# تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی)

نویسنده:

محمدهادی یوسفی غروی

ناشر چاپی:

موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


# فهرست

فهرست ----- ۵
تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی) جلد۳ ----- ۱۳
مشخصات کتاب ----- ۱۳
فهرست مطالب ----- ۱۳
مهم‌ترین حوادث سال سوم هجری ----- ۱۳
مهم‌ترین حوادث سال چهارم هجری ----- ۱۵
مهم‌ترین حوادث سال پنجم هجری ----- ۱۶
مهم‌ترین حوادث سال ششم هجری ----- ۱۷
مقدمه ناشر ----- ۱۸
پیش‌گفتار ----- ۱۹
فصل اول مهم‌ترین حوادث سال سوم هجری ----- ۲۱
اشاره ----- ۲۱
واقعه ذی قار ----- ۲۲
غزوه قرقرة الکدر «۵» ----- ۲۳
ارسال سرّیه برای قتل کعب بن اشرف ----- ۲۶
غزوه بحران از فرع ----- ۲۹
سریهٔ قرده ----- ۳۰
ازدواج ام کلثوم با عثمان ----- ۳۱
میلاد امام حسن علیه السّلام ----- ۳۴
نام‌گذاری امام حسن علیه السّلام و بعضی از سنّت‌ها ----- ۳۵
قضاوتی و شفاعتی ----- ۳۶
رفتن ابو عامر به مکه ----- ۳۷
جنگ احد ----- ۳۸

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


پدر پسران و پدر دختران ----- ۴۵
پرچم و بیرق ----- ۴۷
استقرار تیراندازان بر تنگه احد ----- ۴۷
پرچم‌داری در قریش ----- ۴۸
خطبه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ----- ۴۹
شروع جنگ ----- ۵۰
ملحق‌شوندگان به احد ----- ۵۱
ادای حق شمشیر ----- ۵۴
شروع جنگ تن به تن ----- ۵۵
نافرمانی تیراندازان ----- ۵۷
شکست مسلمانان ----- ۶۰
جایگاه علی علیه السّلام و سایر صحابه ----- ۶۰
قهرمانی‌های نسیبه خزرجی ----- ۶۱
جایگاه علی علیه السّلام ----- ۶۲
صیحه ابلیس ----- ۷۳
کشته شدن حمزه علیه السّلام ----- ۷۹
شهادت حنظله، غسیل الملائکه ----- ۸۳
مقتل جمعی از شهدا ----- ۸۴
حرکت قریش ----- ۸۸
تفحص در مورد مجروحان و کشته‌شدگان ----- ۸۹
محل کشته شدن حمزه ----- ۹۱
بعضی از غنائم ----- ۹۸
بعضی از زنان مصیبت‌دیده ----- ۹۸
بازگشت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از احد ----- ۱۰۱

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


غزوه حمراء الأسد ----- ۱۰۶
کشتن دشنام دهنده به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله (فاسقه بنی خطمه) ----- ۱۱۴
موضع‌گیری یهودیان و منافقین ----- ۱۱۸
قصاص حارث به خاطر قتل مجذّر ----- ۱۱۹
احکام ارث ----- ۱۲۰
آیا علی علیه السّلام زخمی شد؟! ----- ۱۲۳
خبر قریش در مکّه ----- ۱۲۵
قصیده ابن زبعری ----- ۱۲۶
نکته قابل توجه ----- ۱۲۸
فصل دوم مهم‌ترین حوادث سال چهارم هجری ----- ۱۳۰
اشاره ----- ۱۳۱
غزوه رجیع ----- ۱۳۱
وفات زینب دختر خزیمهٔ ----- ۱۳۳
سریّه ابی سلمه به سوی بنی أسد در قطن ----- ۱۳۳
محل قتل اصحاب رجیع ----- ۱۳۶
سریّه جهنی به سوی لحیانی ----- ۱۳۸
غزوه چاه معونه ----- ۱۴۰
غزوه بنی نضیر ----- ۱۴۳
نزول سوره حشر درباره یهودیان ----- ۱۴۵
حکایتی درباره غنائم ----- ۱۵۵
تأکید بر حرمت خمر ----- ۱۵۷
غزوه ذات الرّقاع ----- ۱۶۰
غزوه بنی لحیان ----- ۱۶۵
وفات عبد الله بن عثمان ----- ۱۶۵

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


وفات فاطمه بنت اسد ----- ۱۶۶
وفات ابی سلمه ----- ۱۶۹
میلاد امام حسین صلّی اللّه علیه و آله ----- ۱۷۰
نام‌گذاری حسین صلّی اللّه علیه و آله ----- ۱۷۲
ازدواج پیامبر با ام سلمه ----- ۱۷۳
سنگسار کردن دو زناکار یهودی ----- ۱۷۵
سرقت ابن ابیرق ----- ۱۸۲
بدر اخیر ----- ۱۸۵
فصل سوم مهم‌ترین حوادث سال پنجم هجری ----- ۱۸۸
اشاره ----- ۱۸۹
غزوه خندق ----- ۱۸۹
اشاره ----- ۱۸۹
خروج أحزاب برای جنگ ----- ۱۹۱
مشاوره با اصحاب برای مقابله با احزاب ----- ۱۹۲
رجز پیامبر و مسلمانان ----- ۱۹۴
درباره سلمان فارسی ----- ۱۹۵
تفوّل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به پیروزی ----- ۱۹۶
از جمله نشانه‌های نبوّت ----- ۱۹۸
رسیدن احزاب ----- ۲۰۰
وضعیت رسول اللّه و مسلمانان ----- ۲۰۱
پیمان‌شکنی بنی قریظه ----- ۲۰۲
تحقیق این خبر ----- ۲۰۳
آشکار شدن نفاق متزلزلان ----- ۲۰۴
ایجاد شکاف در میان مشرکان و آزمایش مسلمانان ----- ۲۰۵

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


مبارزه عمرو با علی علیه السّلام ----- ۲۰۶
رجز علی علیه السّلام ----- ۲۱۲
قرار گذاشتن قریش و غطفان برای روز دوم ----- ۲۱۳
زخمی شدن سعد بن معاذ ----- ۲۱۵
غزوه بنی قریظه «۳» ----- ۲۲۳
محاصره بنی قریظه ----- ۲۲۴
شورای بنی قریظه ----- ۲۲۷
مشورت ابی لبابه و خیانت او ----- ۲۲۸
پذیرش فرمان پیامبر ----- ۲۲۹
کشته شدن کعب بن أسد ----- ۲۳۱
دو شفاعتی که مورد پذیرش قرار گرفت ----- ۲۳۴
تقسیم و فروش غنائم ----- ۲۳۶
آیاتی که در این مورد نازل شد ----- ۲۳۷
شهادت سعد بن معاذ ----- ۲۳۸
توبه ابی لبابه ----- ۲۴۰
سریه ابو عتیک به خیبر ----- ۲۴۲
سریّه ابی عبیده ----- ۲۴۴
ازدواج پیامبر با زینب دختر جحش ----- ۲۴۴
واجب شدن حجاب ----- ۲۴۹
مادران مؤمنین ----- ۲۴۹
فصل چهارم مهم‌ترین حوادث سال ششم هجری ----- ۲۵۱
اشاره ----- ۲۵۱
غزوه قرطاء ----- ۲۵۱
غزوه بنی لحیان ----- ۲۵۲

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


سریه غمر ----- ۲۵۲
صلح با بنی أشجع ----- ۲۵۳
شبیخون فزاری‌ها و فرار آنها ----- ۲۵۴
جنگ بنی محارب ----- ۲۵۷
نماز استسقاء ----- ۲۵۸
مصادره قافله تجارتی قریش ----- ۲۵۹
سریه به سوی بنی ثعلبه ----- ۲۶۰
غزوه دومة الجندل ----- ۲۶۱
سریّه علی علیه السّلام به فدک ----- ۲۶۳
غزوه ذات السلاسل ----- ۲۶۳
غزوه بنی المصطلق ----- ۲۶۵
در مریسیع ----- ۲۶۸
اسیران و غنایم ----- ۲۷۰
در راه بازگشت ----- ۲۷۱
بقیه آیات سوره احزاب ----- ۲۷۶
سریه زید به سوی بنی بدر ----- ۲۷۸
سریه ابن رواحه به خیبر ----- ۲۷۹
سریّه به سوی بنی ضبّه ----- ۲۸۰
صلح حدیبیّه ----- ۲۸۳
کم آبی در حدیبیه ----- ۲۹۱
نفاق در حدیبیه ----- ۲۹۲
هدایای مشرکان ----- ۲۹۲
فرستادگان مشرکان ----- ۲۹۳
فرستادگان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ----- ۲۹۷

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


نگهبانی و شبیخون ---- ۲۹۸
بیعت رضوان ---- ۲۹۹
پیامبر جانشین خود را به مردم معرفی می‌کند ---- ۳۰۰
اعتراض بعضی از اصحاب ---- ۳۰۲
قبول صلح از سوی قریش ---- ۳۰۳
متن صلحنامه ---- ۳۰۴
ابو جندل بن سهیل ---- ۳۰۷
خروج مسلمانان از احرام عمره ---- ۳۰۷
در راه بازگشت ---- ۳۰۹
معنای فتح ---- ۳۱۰
کرامتی در عسفان ---- ۳۱۱
توضیحی درباره سوره فتح ---- ۳۱۲
نقش ابو سفیان و عمرو بن عاص در حدیبیه ---- ۳۱۶
جریان ابو بصیر ثقفی ---- ۳۱۷
نزول دو آیه از سوره ممتحنه ---- ۳۱۸
فرستادگان پیامبر به سوی پادشاهان ---- ۳۲۰
تاریخ نامه‌ها ---- ۳۲۲
نامه برای نجاشی در حبشه ---- ۳۲۳
عمرو بن عاص در کاخ نجاشی ---- ۳۲۶
ارسال نامه برای مقوقس «۲» در اسکندریه ---- ۳۲۸
اشاره ---- ۳۲۹
جواب و هدایای مقوقس ---- ۳۳۱
نامه برای حارث غسانی در شام ---- ۳۳۳
نامه برای قبایل غطفان ---- ۳۳۴

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ---------- ۳۳۵

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


# تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی) جلد۳

## مشخصات کتاب

سرشناسه : یوسفی غروی، محمد هادی، ۱۳۲۷ -

عنوان قراردادی : موسوعه التاریخ الاسلامی. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ تحقیقی اسلام (موسوعه التاریخ الاسلامی)/ مولف محمدهادی یوسفی‌غروی؛ مترجم حسین‌علی عربی.

مشخصات نشر : قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، انتشارات، ۱۳۸۸ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛ ۳۴، ۳۵، ۳۶. تاریخ؛ ۶، ۷، ۸.

شابک : ۴۱۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹-۷۰-۵۸۸۳-۹۶۴ : ؛ ۴۲۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ پنجم ۷-۷۱-۵۸۸۳-۹۶۴ : ؛ ۴۴۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ پنجم ۵-۷۲-۵۸۸۳-۹۶۴ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال : ج. ۴ ۵-۶۹-۵۸۸۲-۹۶۴ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (ج. ۱، چاپ پنجم)

یادداشت : چاپ پنجم.

یادداشت : ج. ۲ و ۳ (چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۸).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۲) (فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. عصر نبوت تا مرحله اعلان دعوت.- ج. ۲. عصر نبوت تا پایان سال دوم هجرت.- ج. ۳. حوادث سال سوم تا ششم هجرت.- ج. ۴. حوادث سال هفتم تا یازدهم هجرت

موضوع : اسلام -- تاریخ

شناسه افزوده : عربی، حسینعلی، ۱۳۴۹، - مترجم

شناسه افزوده : موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات

رده بندی کنگره : BP۱۴/ی۹م۸۰۴۱ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۱۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۱۵۹۱۳

## فهرست مطالب

### مهم‌ترین حوادث سال سوم هجری

واقعه ذی قار ۱۷

غزوه قرقرة الکدر ۱۹

ارسال سرّیه برای قتل کعب بن اشرف ۲۲

غزوه بحران از فرع ۲۶

سریه قردة ۲۷

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


ازدواج ام کلثوم با عثمان ۲۸
امّ شریک خودش را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هبه می‌کند ۲۸
ازدواج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با دختر نفیل و سپس با دختر خزیمه ۳۱
میلاد امام حسن علیه السّلام ۳۲
نام‌گذاری امام حسن علیه السّلام و بعضی از سنّت‌ها ۳۳
قضاوتی و شفاعتی ۳۴
رفتن ابو عامر به مکه ۳۵
جنگ احد ۳۶
پدر پسران و پدر دختران ۴۳
پرچم و بیرق ۴۵
استقرار تیراندازان بر تنگه احد ۴۵
پرچم‌داری در قریش ۴۶
خطبه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ۴۷
شروع جنگ ۴۸
ملحق‌شوندگان به احد ۴۹
ادای حق شمشیر ۵۳
شروع جنگ تن به تن ۵۳
نافرمانی تیراندازان ۵۶
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶
شکست مسلمانان ۵۸
جایگاه علی علیه السّلام و سایر صحابه ۵۸
قهرمانی‌های نسیبه خزرجی ۵۹
جایگاه علی علیه السّلام ۶۰
صیحه ابلیس ۷۱
کشته شدن حمزه علیه السّلام ۷۹
شهادت حنظله، غسیل الملائکه ۸۳
مقتل جمعی از شهدا ۸۴
حرکت قریش ۸۸
تفحص در مورد مجروحان و کشته‌شدگان ۸۹
محل کشته شدن حمزه ۹۱
بعضی از غنائم ۹۷
بعضی از زنان مصیبت‌دیده ۹۷
بازگشت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از احد ۱۰۰

mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


غزوه حمراء الأسد ۱۰۶
کشتن دشنام گوی بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله (فاسقه بنی خطمه) ۱۱۴
موضع گیری یهودیان و منافقین ۱۱۸
قصاص حارث به خاطر قتل مجذّر ۱۱۹
احکام ارث ۱۲۰
آیا علی علیه السّلام زخمی شد؟! ۱۲۳
خبر قریش در مکّه ۱۲۵
قصیده ابن زبعری ۱۲۶
نکته قابل توجه ۱۲۹

## مهم‌ترین حوادث سال چهارم هجری

غزوه رجیع ۱۳۳
وفات زینب دختر خزیمه ۱۳۶
سریّه ابی سلمهٔ به سوی بنی أسد در قطن ۱۳۶
محل قتل اصحاب رجیع ۱۳۹
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷
سریّه جهنی به سوی لحیانی ۱۴۲
غزوه چاه معونه ۱۴۴
غزوه بنی نضیر ۱۴۷
نزول سوره حشر درباره یهودیان ۱۵۰
حکایتی درباره غنائم ۱۶۰
تأکید بر حرمت خمر ۱۶۲
غزوه ذات الرّقاع ۱۶۵
غزوه بنی لحیان ۱۷۱
وفات عبد الله بن عثمان ۱۷۱
وفات فاطمه بنت اسد ۱۷۲
وفات ابی سلمهٔ ۱۷۶
میلاد امام حسین علیه السّلام ۱۷۷
نام‌گذاری حسین علیه السّلام ۱۷۹
ازدواج پیامبر با ام سلمه ۱۸۱
سنگسار کردن دو زناکار یهودی ۱۸۳
سرقت ابن ابیرق ۱۹۱
بدر اخیر ۱۹۴

mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


## مهم‌ترین حوادث سال پنجم هجری

غزوه خندق ۲۰۱
خروج أحزاب برای جنگ ۲۰۴
مشاوره با اصحاب برای مقابله با احزاب ۲۰۵
رجز پیامبر و مسلمانان ۲۰۷
درباره سلمان فارسی ۲۰۹
تفأّل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به پیروزی ۲۰۹
از جمله نشانه‌های نبوّت ۲۱۲
رسیدن احزاب ۲۱۴
وضعیت رسول اللّه و مسلمانان ۲۱۶
پیمان‌شکنی بنی قریظهٔ ۲۱۶
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸
تحقیق این خبر ۲۱۸
آشکار شدن نفاق متزلزلان ۲۱۸
ایجاد شکاف در میان مشرکان و آزمایش مسلمانان ۲۲۰
مبارزه عمرو با علی علیه السّلام ۲۲۱
رجز علی علیه السّلام ۲۲۸
قرار گذاشتن قریش و غطفان برای روز دوم ۲۳۰
زخمی شدن سعد بن معاذ ۲۳۱
غزوه بنی قریظه ۲۴۱
محاصره بنی قریظه ۲۴۳
شورای بنی قریظه ۲۴۷
مشورت ابی لبابه و خیانت او ۲۴۸
پذیرش فرمان پیامبر ۲۴۹
کشته شدن کعب بن أسد ۲۵۲
دو شفاعتی که مورد پذیرش قرار گرفت ۲۵۵
تقسیم و فروش غنائم ۲۵۶
آیاتی که در این مورد نازل شد ۲۵۸
شهادت سعد بن معاذ ۲۵۹
توبه ابی لبابه ۲۶۱
سریه ابو عتیک به خیبر ۲۶۳
سرّیه ابی عبیدهٔ ۲۶۵

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


ازدواج پیامبر با زینب دختر جحش ۲۶۵
واجب شدن حجاب ۲۷۱
مادران مؤمنین ۲۷۲

## مهم‌ترین حوادث سال ششم هجری

غزوه قرطاء ۲۷۵
غزوه بنی لحیان ۲۷۶
سریه غمر ۲۷۷
صلح با بنی أشجع ۲۷۷
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹
شبیخون فزاری‌ها و فرار آنها ۲۷۸
جنگ بنی محارب ۲۸۳
نماز استسقاء ۲۸۴
مصادره قافله تجارتی قریش ۲۸۵
سریه به سوی بنی ثعلبهٔ ۲۸۷
غزوه دومه الجندل ۲۸۷
سریّه علی علیه السّلام به فدک ۲۸۹
غزوه ذات السلاسل ۲۹۰
غزوه بنی المصطلق ۲۹۳
در مریسیع ۲۹۵
اسیران و غنایم ۲۹۷
در راه بازگشت ۲۹۸
بقیه آیات سوره احزاب ۳۰۴
سریه زید به سوی نبی بدر ۳۰۷
سریه ابن رواحه به خیبر ۳۰۷
سریّه به سوی بنی ضبّهٔ ۳۰۹
صلح حدیبیه ۳۱۳
کم آبی در حدیبیه ۳۲۰
نفاق در حدیبیه ۳۲۰
هدایای مشرکان ۳۲۱
فرستادگان مشرکان ۳۲۲
فرستادگان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ۳۲۶
نگهبانی و شبیخون ۳۲۸

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


بیعت رضوان ۳۲۹
پیامبر جانشین خود را به مردم معرفی می‌کند ۳۳۰
اعتراض بعضی از اصحاب ۳۳۲
قبول صلح از سوی قریش ۳۳۳
متن صلح‌نامه ۳۳۴
ابو جندل بن سهیل ۳۳۷
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰
خروج مسلمانان از احرام عمره ۳۳۷
در راه بازگشت ۳۳۹
معنای فتح ۳۴۰
کرامتی در عسفان ۳۴۱
توضیحی درباره سوره فتح ۳۴۲
نقش ابو سفیان و عمرو بن عاص در حدیبیه ۳۴۷ تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۱۰ مهم‌ترین حوادث سال ششم هجری ..... ص : ۸
یان ابی نصیر ثقفی ۳۴۸
نزول دو آیه از سوره ممتحنه ۳۴۹
فرستادگان پیامبر به سوی پادشاهان ۳۵۲
تاریخ نامه‌ها ۳۵۳
نامه برای نجاشی در حبشه ۳۵۵
عمرو بن عاص در کاخ نجاشی ۳۵۸
ارسال نامه برای مقوقس در اسکندریه ۳۶۱
جواب و هدایای مقوقس ۳۶۵
نامه برای حارث غسّانی در شام ۳۶۶
نامه برای قبایل غطفان ۳۶۸
تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱

## مقدمه ناشر

تاریخ، معلمی است که تجربه‌های نسلها و امتهای پیشین را بازگو می‌کند تا آیندگان عبرت گرفته و در مسیر زندگی و صراط مستقیم را در پیش گیرند.

بی‌شک تاریخ اسلام به اعتراف صاحبان فن، یکی از بی‌نظیرترین گنجینه‌های موجود تاریخی جهان است و با وجود عیب‌ها و نقص‌هایی که بر آن وارد است، یکی از نعمتها و منتهایی است که خداوند به امّت اسلامی عنایت کرده است و ادیان و امتهای دیگر از داشتن چنین نعمت بزرگی محروم هستند.

در طول تاریخ اسلام، مورخان و سیره‌نویسان کوشش کرده‌اند که این گنجینه ارزشمند را به نسلهای بعد منتقل نمایند و از این رو، هزاران عنوان کتاب در زمینه تاریخ و سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله که «اسوه حسنه» است، تألیف کرده‌اند.

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


در این میان، استاد فاضل و ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای محمد هادی یوسفی غروی که از مورخان و کتاب‌شناسان صاحب نام حوزه علمیه قم و نجف می‌باشند، پس از بیست سال و اندی تحقیق و تدقیق، کتاب ارزشمند «موسوعة التاریخ الاسلامی» را به جامعه علم و ادب تقدیم داشته‌اند. کتاب مذکور در سه مجلد به وسیله مجمع الفکر الاسلامی منتشر شده است.

ویژگیهای منحصر به فرد این کتاب سبب شد که از همان آغاز انتشار جلدهای اول و دوم، مورد عنایت ویژه استادان فن و صاحب‌نظران قرار گیرد. مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه اللّه نیز که در راستای ترویج فرهنگ اسلامی فعالیت می‌نماید، در صدد برآمد تا در این میان وظیفه خود را ادا کند. بر این اساس این اثر گرانبها را به فارسی برگردان نمود تا مورد استفاده تعداد بیشتری از علاقه‌مندان به تاریخ اسلام و سیره پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله قرار گیرد.

این کتاب در چهار مجلد با عنوان «تاریخ تحقیقی اسلام»، با توجه به شأن نزول آیات و روایات اهل بیت علیهم السّلام به فارسی برگردان شده است و دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

۱. از آنجا که کتابهای تاریخی تحت تأثیر سیاست‌های حکومت‌های وقت به نگارش درآمده است، متأسفانه دارای معایب و تحریفات فراوانی می‌باشد، از این رو در تألیف این مجموعه، از قرآن به عنوان یک منبع متقن و مستدل و غیر قابل تحریف برای بررسی و تحلیل حوادث زمان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله استفاده شده و شأن نزول آیاتی که درباره حوادث مختلف نازل شده، بیان گردیده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲

۲. مؤلف در بررسی و تحقیق بیست ساله خود از روش علمی مخصوصی در علم تاریخ استفاده کرده و کوشش کرده است که علّت تناقض نصوص یا تحریف‌های انجام شده را ریشه‌یابی و تحلیل کند.

۳. با عنایت به اینکه «اهل البیت أدری بما فی البیت» هستند، مؤلف محترم کوشیده است تا روایات ائمه اطهار علیهم السّلام پس از بررسی سند و دلالت در تبیین و تحلیل حوادث صدر اسلام استفاده کند. ایشان با استدلال و منطق و روش علمی تحقیق در علم تاریخ، بسیاری از فضائل جعل شده برای صحابیها را به چالش می‌کشد.

۴. مؤلف تلاش کرده است که از منابع دست اول استفاده کند و در این میان عنایت ویژه‌ای به منابع شیعی، داشته است.

۵. مؤلف در آغاز کتاب، ضمن مقدمه‌ای طولانی، روش استفاده از متون تاریخی را ارائه کرده که این مقدمه برای دانشجویان رشته تاریخ بسیار مفید و سودمند است.

۶. در طول تاریخ، شبهات بسیاری درباره اسلام و قرآن و به ویژه درباره شخصیت والای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ایجاد شده است که مؤلف در جای مناسب با استدلال و برهان و به خصوص با استفاده از قرآن، به این شبهات پاسخ داده است.

۷. این کتاب، بر خلاف مرسوم، تنها جمع‌آوری و تبویب گزارش‌های تاریخی از کتاب‌های مختلف نمی‌باشد، بلکه مؤلف کوشیده است هر گونه حادثه‌ای را تبیین نموده تا چراغی برای راه آیندگان باشد.

در همین جا لازم است از جناب استاد یوسفی غروی و همچنین از جناب حجة الاسلام آقای حسین علی عربی که قبول زحمت نموده و با نظارت استاد یوسفی غروی، این مجموعه را به فارسی برگردان کرده‌اند سپاسگزاری نماییم. امیدواریم که این اثر، گامی در راه خدمت به فرهنگ اسلام و قرآن باشد و مورد قبول صاحب‌نظران قرار گیرد.

مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه اللّه

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳

## پیش‌گفتار

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


گذشته، چراغ راه آینده است و تاریخ، حکیم جهان دیده‌ای است که حوادث گذشته را بازخوانی می‌کند تا راهی برای پیمودن آینده مبهم پیش روی ما بنهد.

مطالعه فعال و تحلیل هوشمندانه حوادث تاریخی که به قصد حقیقت‌یابی و عبرت‌آموزی انجام گیرد، تأثیری شگرف بر حیات فکری و اجتماعی جوامع می‌گذارد و راه را برای اصلاح و تفاهم بیشتر هموار می‌کند.

با توجه به اهمیت ویژه تاریخ که شناسنامه یک ملت یا امت محسوب می‌شود، نخبگان هر جامعه‌ای، پیوسته در صدد بوده‌اند که آثاری را در شرح وقایع و حوادث مربوط به جامعه خویش ارائه دهند.

ظهور اسلام در چهارده قرن پیش، نقطه عطفی در تاریخ جهان بود که، تمام جوانب فکری و عقیدتی و اخلاقی و مناسبات سیاسی و اقتصادی جهان را از آن زمان تا به امروز مورد تأثیر خویش قرار داده است.

شایسته آن بود که، چنین پدیده مهمی و به خصوص زندگانی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله گاه شماری می‌شد و تمام زوایای آن به ثبت می‌رسید، اما جهل و تعصب و اغراض سیاسی حاکمان، باعث شد که بسیاری از حوادث مهم تاریخی در پشت پرده ابهام باقی بماند و تا حدود صد سال پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله اثری تألیف نشود، ولی با این وجود عده‌ای از اهل قلم و دانشمندان، دامن همت به کمر بستند و به جمع‌آوری و تدوین تاریخ صدر اسلام پرداختند و مطمئنا غنی‌ترین و دقیق‌ترین تاریخ موجود در جهان را پدید آوردند که بسیاری از نکات جزئی مربوط به هزار و چهارصد سال قبل را ثبت کرده است.

در طول چهارده قرن گذشته، مورخان بزرگی در عرصه تاریخ اسلام ظهور کرده و آثار گرانبهایی به یادگار گذاشتند. تا اینکه در عصر حاضر- که عصر انفجار اطلاعات است- نیاز روزافزونی به منابع تاریخی مدوّن و منقح احساس شد و مورخانی آثار گرانبها و با ارزشی را پدید آوردند. در این میان استاد فاضل و ارجمند آقای محمد هادی یوسفی غروی دست به کار شده و پس از حدود بیست سال مطالعه و بررسی آثار و منابع تاریخی، کتاب ارزشمند و ماندگار موسوعة التاریخ الاسلامی را به جامعه علمی اسلام و به خصوص جامعه تشیع تقدیم کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴

استاد در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در نجف اشرف و در کانون علم و تقوی دیده به جهان گشود و از همان کودکی به تحصیل درس‌های حوزوی همت گماشت.

هوش سرشار و قدرت حافظه عجیب و تاریخی وی باعث شد که در کنار درس‌های حوزوی به مطالعه تاریخ علاقه‌مند شود و از همان اوایل منابع تاریخی را مورد مطالعه و پژوهش قرار دهد. ایشان در سال ۱۳۵۱ شمسی به جرم ایرانی بودن، توسط رژیم بعث از نجف اشرف اخراج گردید. پس از آن در قم رحل اقامت افکند تا تلاش‌های علمی خود را استمرار بخشد. وی در طول سال‌های متمادی در کنار تدریس و تحصیل، کتاب‌های زیادی را در موضوعات فقهی، اصولی و عقیدتی ترجمه و یا تألیف نموده است که کتاب‌های: وقعة الطف و موسوعة التاریخ الاسلامی مربوط به رشته تاریخ می‌باشد:

«وقعة الطف لأبی مخنف»، اولین گزارش مستند از وقایع عاشورا است که در برخی موارد تنها یک واسطه در نقل اخبار آن وجود دارد و استاد تمامی اسناد این کتاب مهم را جمع‌آوری و تحقیق نموده و انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آن را به چاپ رسانده است.

این کتاب یک بار با عنوان: اولین تاریخ کربلا توسط آقای علی کرمی و بار دیگر با عنوان:

نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، توسط آقای جواد سلیمانی به فارسی ترجمه شده است.

و امّا «موسوعة التاریخ الاسلامی»، مهم‌ترین اثر تاریخی استاد می‌باشد که تا کنون سه جلد از آن به وسیله انتشارات مجمع الفکر

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


الاسلامی به چاپ رسیده است.

این کتاب، حاصل مطالعه و پژوهش بیست ساله‌ای است که ویژگی‌های ذیل را دارا می‌باشد:

۱. دارای مقدمه‌ای عالمانه در مورد شیوه استفاده از متون تاریخی می‌باشد که مطالعه آن برای پژوهش گر تاریخ ضروری است.

۲. با استفاده از منابع دست اول به نگارش درآمده و در این راه تا حد امکان به منابع شیعی استناد شده است.

۳. از آنجا که زندگی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله با قرآن ارتباط تنگاتنگی داشته است، از آیات قرآن که به مناسبت حوادث مختلف نازل شده، استفاده گردیده و با استناد به روایات و تفاسیر، تحلیل‌های بسیار دقیق و عالمانه‌ای ارائه شده است.

۴. با روش تحقیق علمی تاریخ، به بسیاری از شبهات در مورد تاریخ اسلام و شخصیت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و عقاید حقه شیعه، پاسخ‌های متقن و مستدل داده شده است و با تحلیل‌های دقیق و موشکافانه و بررسی کارنامه رجال سیاسی- دینی صدر اسلام، مقاصد شوم بسیاری از آنها برملا شده است.

با توجه به اهمیت و ویژگی‌های منحصر به فرد کتاب، معاونت پژوهش مؤسسه آموزشی، پژوهشی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵

امام خمینی رحمه اللّه، پس از مشاوره با مورخان و صاحب‌نظران تصمیم به ترجمه این کتاب گرفته و انجام آن را بر عهده این جانب گذاشت.

بنده با وجود مشغله‌های گوناگون و مشکلات متعدد، با توکل بر خدا ترجمه کتاب را که در سه جلد و بیش از دو هزار صفحه می‌شد، آغاز کردم و به یاری و لطف خدا موفق شدم که پس از دو سال ترجمه این سه جلد را که تا رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را شامل می‌شود، به پایان برسانم.

سعی بنده بر این بوده است که ترجمه‌ای سلیس و روان و در عین حال متعهد و مطابق با متن ارائه دهم؛ زیرا متون تاریخی و به خصوص تاریخ صدر اسلام که دربردارنده احکام و دستورات شرع مقدس می‌باشد، به گونه‌ای است که حذف و اضافه یا ترجمه آزاد را برنمی‌تابد.

در خاتمه از معاونت پژوهش مؤسسه امام خمینی رحمه اللّه و همه کسانی که مرا در به ثمر رساندن این ترجمه یاری کرده‌اند و مخصوصا از استاد ارجمند جناب آقای یوسفی که با صبر و حوصله و بزرگواری مرا در ترجمه این اثر راهنمایی فرمودند، و همچنین از مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه اللّه که زمینه نشر آن را فراهم آوردند کمال قدردانی و تشکر را دارم و در آستانه عید غدیر سال ۱۴۲۳ این اثر را به پیشگاه با عظمت مولی الموحدین و امیر المؤمنین حضرت علی بن أبی طالب علیه آلاف التحیة و الثناء تقدیم می‌دارم.

قم المقدسه

حسین علی عربی

بهمن‌ماه ۱۳۸۱ مطابق با ذی الحجّه ۱۴۲۳

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷

(۱)

## فصل اول مهم‌ترین حوادث سال سوم هجری

### اشاره

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


(۲)

## واقعه ذی قار

یعقوبی می‌نویسد: واقعه ذی قار چهار یا پنج ماه بعد از بدر رخ داد، در این واقعه قبیله ذی قار با لشکریان کسری درگیر شدند و گفتند: در این جنگ شعار تهامی را می‌دهیم و برای همین فریاد کشیدند: یا محمد، یا محمد، پس از کشتن تعدادی از لشکریان کسری، آنها را شکست دادند و هنگامی که خبر پیروزی آنها به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید، فرمود: این اوّلین روزی است که عرب بر عجم پیروز می‌شود و این به برکت من بوده است. «۱»

(۳) مسعودی می‌نویسد: واقعه ذی قار بین بکر بن وائل (از قبیله ربیعهٔ) که حنظلهٔ بن سیار رئیس آنها بود و سپاهی که خسرو پرویز آنها را به فرماندهی هرمز گسیل داشته بود، رخ داد.

علت این جنگ آن بود که هانی بن قبیصه شیبانی از تحویل دادن آنچه که نعمان بن منذر لخمی، حاکم حیره نزد او به ودیعه گذاشته بود، به کسری خودداری کرد و این امانت‌ها عبارت بود از: اهل و عیال و اموال و سلاح، و این حادثه قبل از آن بود که کسری نعمان را به قتل برساند. به دنبال جنگ شدیدی که رخ داد فارس‌ها و عرب‌های همراه آنها که عبارت بودند از: تغلب به فرماندهی بشر بن سواده تغلبی و قبیله طئ به فرماندهی إیاس بن قبیصه طایی و ضبّهٔ و تمیم به فرماندهی عطارد بن حاجب و نمر به فرماندهی أوس بن خزرج نمری و بهراء و تنوخ و عرب‌های دیگر؛ شکست خوردند.

وقتی که خبر پیروزی آنها بر عجم‌ها به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید، فرمود: این اوّلین باری است که عرب‌ها بر عجم پیروز شده‌اند و این به خاطر من بوده است «۲». مسعودی احتمال می‌دهد که تعریف و تمجید رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آنها به خاطر وفاداری و امانت‌داری آنها بوده است؛ زیرا اموال و اهل و عیال و جان‌های خودشان را در معرض نابودی قرار دادند، امّا حاضر نشدند که امانت و ودیعه را ضایع کنند. «۳»

---

(۱). یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶.

(۲). التنبیه و الاشراف، ص ۲۰۷- ۲۰۸.

(۳). مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۶- ۳۰۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸

(۱) مروج الذهب این واقعه را یک بار در ایام خسرو پرویز از پادشاهان ساسانی می‌داند و می‌نویسد:

بنا به روایتی این جنگ چند ماه- یا چهار ماه- بعد از واقعه بدر رخ داد که در آن هنگام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مدینه بود و این همان جنگی بود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مورد آن فرمود: «این اوّلین باری است که عرب بر عجم پیروز شده است و این به خاطر من بوده است». این جنگ بین بکر بن وائل و هرمزان، از فرماندهان کسری پرویز رخ داد. سپس می‌نویسد: ما اخبار این جنگ را با شرح و تفصیل در الکتاب الاوسط آورده‌ایم. «۱»

و بار دیگر در زمان پادشاهان حیره و در خصوص نعمان بن منذر لخمی می‌داند و می‌نویسد:

هنگامی که او تصمیم گرفت نزد کسری برود، اسلحه و اهل عیال و خود را پیش هانی بن مسعود بن شیبانی به ودیعه گذاشت.

وقتی که کسری نعمان را دستگیر و زندانی کرد، قاصدی را نزد هانی بن مسعود فرستاد و از او خواست که ترکه نعمان را پیش او بفرستد. هانی چنین نکرد. و از این که ذمّه خود را بشکند، امتناع ورزید و همین باعث بروز جنگ ذی قار شد که توضیح بیشتر آن را در الکتاب الاوسط آورده‌ایم. «۲»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۲) از کتاب التنبیه و الاشراف نقل کردیم که هانی همان ابن قبیصه شیبانی است، و طبری از معمر بن مثنی از فراس بن خندق نقل کرده است که او هانی بن مسعود بوده است و سپس ابو عبیده مثنّی می گوید: بعضی گفته‌اند که هانی بن مسعود این واقعه را درک نکرده است و بلکه این شخص هانی بن قبیصه بن هانی بن مسعود بوده است و سپس گفته است که به نظر من همین درست است. «۳» و مسعودی در التنبیه و الاشراف که آن را حاکم بر سایر کتاب‌های سابق خود دانسته است، به این مطلب اشاره کرده است و شاید که این هم از موارد تنبیه (و تذکر) او باشد. «۴»

(۳)

## غزوه قرقرة الکدر «۵»

نقل شد که ابن اسحاق آن را یک هفته بعد از بازگشت از بدر می‌داند، و طبری تاریخ خروج به این

---

(۱). همان.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۳). همان.

(۴). در اینجا به این نکته اشاره می کنیم که ما خبر ذی قار را در اوایل کتاب آورده‌ایم و لکن من ترجیح دادم که آن را در اینجا هم بیاورم و این به خاطر علاقه‌ای است که بین قول آنها که می گفتند: شعار اهل تهامه را می‌دادند و می گفتند:

یا محمد، یا محمد و قول آن حضرت که فرمود: به واسطه من پیروز شدند؛ وجود دارد و این متناسب با آن است که بعد از بدر باشد نه قبل از آن.

(۵). قرقره الکدر، ناحیه‌ای است در نزدیکی اخضیه در پشت سدّ معونه که هشت منزل- ۱۷۶ کیلومتر از مدینه فاصله دارد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹

غزوه را ابتدای ماه شوال و بعد از زوال ظهر می‌داند و لکن واقدی می گوید: این غزوه در نیمه محرم که مصادف با بیست و سومین ماه هجرت به مدینه بوده رخ داده است و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدت پنج شب از مدینه غائب بود.

(۱) سپس از یعقوب بن عتبه روایت می کند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مطلع شد که جمعی از بنی سلیم و غطفان (برای دشمنی و جنگ) در قررة الکدر اجتماع کرده‌اند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله عبد الله بن ام مکتوم را به عنوان جانشین خود در مدینه انتخاب کرد تا برای مردم نماز بخواند و آن‌گاه به همراه دویست نفر حرکت کرد. پس از آن‌که رد پای آنها را پیدا کردند، نتوانستند هیچ یک از آنها را پیدا کنند. آن‌گاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عده‌ای از اصحابش را به بلندی آن منطقه فرستاد ... و آنها- چنان که از ابی أروی الرّوسی نقل شده است- پانصد شتر را یافتند که غلامی به نام یسار آنها را چوپانی می کرد. شترها را حرکت دادند و نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در دشت آمدند. آن حضرت درباره مردم از آنها سؤال کرد و یسار گفت که: من مسئول محافظت از چهارپایان بودم و مردم به سوی آبادی‌ها حرکت کردند و اطلاعی از آنها ندارم.

(۲) نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دستور داد شترها را به غنیمت گرفتند و آن غلام را اسیر نمودند و به سوی مدینه به راه افتادند. در هنگام نماز صبح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مشاهده کرد که آن غلام هم نماز می‌خواند؛ لذا سهمی از غنیمت برای او قرار داد و آزادش کرد و هنگامی که به صرار- در سه مایلی- پنج کیلومتری- مدینه رسیدند، خمس غنائم را که صد شتر می‌شد، جدا کرد و بقیه را بین مسلمانان تقسیم نمود که به هر نفر دو شتر رسید. «۱»

(۳) این در حالی است که ابن اسحاق می‌نویسد: وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از غزوه سویق بازگشت، بقیه ذی الحجّه را در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


مدینه ماند و سپس برای جنگ با غطفان به سوی نجد حرکت کرد. و تمام ماه صفر را در آنجا ماند و هیچ درگیری پیش نیامد و آن‌گاه به مدینه بازگشت و می‌گوید که این غزوه ذی أمر بوده است در حالی که واقدی می‌گوید: در سر بیست و پنجمین ماه هجرت، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در پنجشنبه، دوازدهم ربیع از مدینه خارج شد و به مدت یازده روز در سفر بود. «۲»

واقدی به طور کلی در نقل تاریخ حوادث از ابن اسحاق کامل‌تر و دقیق‌تر است؛ ولی این تاریخی که نقل کرده، از آن تاریخ‌هایی است که باید در آن تأمل کرد، زیرا وی به زودی در تاریخ سریه‌ای که

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۲- ۱۸۴.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۴۹ و ذی أمر ناحیه‌ای در نزدیکی روستای نخیل در سه منزلی- ۶۷ کیلومتری مدینه در طریق کوفه بوده است، چنان که در وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۴۹ به این مطلب اشاره شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای قتل کعب بن أشرف فرستاد، می‌گوید که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به همراه آنها حرکت کرد و به بقیع آمد و در شب چهاردهم ربیع الاوّل که اول بیست و پنجمین ماه هجرت بود، «۱» آنها را بدرقه کرد و این در حالی است که امکان ندارد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله، محمد بن مسلمه را بعد از خروجش برای «ذی أمر» به مدت دو روز همراهی کرده باشد. «۲»

(۱) می‌بینیم که وی در تاریخ غزوه بنی سلیم در بحران در ناحیه فرع می‌گوید: چند شبی که از ماه جمادی الاولی گذشت ... سپس از زهری نقل می‌کند که غیبت آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به مدت ده شب بود «۳» و این به متن ابن اسحاق نزدیک‌تر است؛ زیرا می‌گوید: مقداری از ماه ربیع الآخر و مقداری از ماه جمادی الاولی را در آنجا اقامت کرد و سپس به مدینه بازگشت. «۴»

(۲) بنابراین اگر خروج آن حضرت برای غزوه ذی أمر- چنان که واقدی می‌گوید- در دوازدهم ربیع الاول باشد، این با مشایعت آن حضرت از اصحاب سریّه قتل کعب بن اشرف که چهاردهم ربیع الاول رخ داده است، منافات دارد، با وجودی که در تاریخ کشته شدن کعب اتفاق نظر وجود دارد؛ بنابراین اگر تاریخ قتل کعب بن اشرف را مشخص کردیم و احتمال دادیم که تاریخ غزوه ذی أمر که واقدی آن را در ربیع نقل کرده است، ربیع الآخر باشد نه ربیع الاوّل و بدانیم که غیبت آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله یازده روز بوده است که بعد از دوازدهم ربیع الآخر اتفاق افتاده است، در این صورت رجوع آن حضرت از غزوه ذی أمر مقارن و مصادف با خروج وی برای غزوه بحران در ناحیه فرع می‌باشد که این هم بعید به نظر می‌رسد.

(۳) بنابراین آنچه که قوی‌تر به ذهن می‌رسد، این است که در اینجا روایت ابن اسحاق را ترجیح بدهیم و بگوییم که غزوه ذی أمر در ماه صفر رخ داده است، به خصوص که وی غزوه یا سریه دیگری را در این ماه ذکر نکرده است و با عنایت به این که روایت وی معارض ندارد. امّا تفصیل و توضیح مطلب را از واقدی نقل می‌کنیم؛ زیرا روایت ابن اسحاق بی‌تفصیل است.

(۴) واقدی از جمعی روایت می‌کند که گفتند: به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خبر رسید که مردی از بنی محارب که دعثور بن حارث نامیده می‌شود، جمعی از بنی محارب و بنی ثعلبه را در ذی أمر به دور خود جمع کرده است و آنها می‌خواهند که به قلمرو رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تجاوز کنند.

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۹.

(۲). مقدمه تحقیق، ص ۳۲.

(۳). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۹۷.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۴). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱

(۱) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مسلمانان را فرا خواند و به همراه چهارصد و پنجاه نفر حرکت کرد. آنها از راه منقی و سپس از تنگه خبیت (در یک منزلی- ۲۲ کیلومتری مدینه) گذشتند و آن‌گاه به سوی ذی القصّه (در جهت نجد) پیش رفتند. در آنجا به مردی از بنی ثعلبه برخوردند که جبّار نامیده می‌شد. او را نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آوردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله او را به اسلام دعوت کرد او پذیرفت. آن‌گاه از وی سؤال کردند که آیا اطّلاعی از افراد قوم خودداری؟ گفت: نه، الّا این که شنیده‌ام که دعثور بن حارث به همراه عده‌ای از افراد قبیله‌اش گرد هم آمده‌اند و اگر مطلع شوند که تو آمده‌ای، به بالای کوه‌ها فرار می‌کنند و با تو درگیر نمی‌شوند و من به همراه شما می‌آیم و شما را به مخفیگاه‌های آنها آگاه می‌سازم.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را به همراه بلال پیش فرستاد و خود به همراه یارانش به صورت مخفیانه به سوی جایگاه آن افراد حرکت کرد؛ اما آنها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دیدند و به بالای کوه‌ها فرار کردند و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نتوانست که به هیچ یک از آنها دست یابد و این در حالی بود که آنها از بالای کوه آن حضرت را می‌دیدند و آن حضرت هم آنها را می‌دید. «۱»

(۲) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و یارانش در اردوگاه خویش مستقر شدند و آن حضرت برای انجام حاجتی رفته بود که زیر باران گرفتار شد و لباس‌هایش خیس شد؛ لذا آنها را درآورد و بر درختچه‌ای آویزان کرد تا آفتاب آنها را خشک کند و خودش هم زیر درختچه دراز کشید و منتظر خشک شدن لباس‌هایش ماند.

اعراب به رئیس خود دعثور گفتند: محمد را ببین که از اصحابش جدا شده است، به طوری که اگر از آنها کمک بخواهد، نمی‌توانند او را یاری کنند. پس به سویش برو و او را به قتل برسان که این بهترین فرصت است.

(۳) دعثور شمشیر برنده‌ای انتخاب کرد و حرکت کرد تا ناگهان بالای سر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ظاهر شد و در حالی که شمشیر عریان خود را در دست داشت، گفت چه کسی امروز تو را از دست من نجات می‌دهد؟! رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اللّه. ناگهان دعثور بر زمین افتاد و شمشیرش به گوشه‌ای پرتاب شد.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرید و شمشیر را برداشت و بالای سرش ایستاد و فرمود: حال چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ گفت: هیچ کس، و من شهادت می‌دهم که لا اله الا الله و محمد رسول الله.

به خدا قسم که بعد از این افرادی را علیه تو جمع نمی‌کنم! پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شمشیر را به او داد و به سوی افراد خودش رفت. یارانش به وی گفتند: بر او دست یافتی در حالی که شمشیر در دست داشتی، چرا اقدام نکردی؟ گفت: به خدا قسم که اقدام کردم؛ ولی مرد سفید و بلند قامتی ظاهر شد و

---

(۱). قریب به همین مضمون در الکامل، ج ۲، ص ۹۹ آمده است و بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹ این مطلب را از الکامل نقل کرده و گفته است: توقف آن حضرت در آنجا دوازده شب طول کشید.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲

دست بر سینه‌ام زد و مرا به گوشه‌ای پرت کرد و من فهمیدم که او از ملائکه است؛ لذا شهادت دادم که لا اله الا الله و محمد رسول اللّه و به خدا قسم که بعد از این افراد را علیه او جمع نمی‌کنم و آن‌گاه شروع به دعوت قوم خود به اسلام کرد. «۱»

(۱) و از جمله حوادث در ماه ربیع سال سوم هجری این بود که عثمان از عمر دخترش حفصه را- بعد از وفات شوهرش خنیس بن حذافهٔ سهمی- «۲» خواستگاری کرد و عمر قبول نکرد و این خبر به گوش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید و آن حضرت صلّی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


اللّه علیه و آله او را خواستگاری کرد و او را به نکاح خود درآورد. «۳» و در عوض حفصه و دختر خودش رقیّه، دختر دیگر خود به نام ام کلثوم را به تزویج وی درآورد «۴» و این در حالی بود که قبلا ابو بکر و عمر از وی خواستگاری کرده بودند «۵» و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قبول نکرده بود و شاید که این به خاطر سن زیاد آنها بوده است و شاید که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ام کلثوم را به وی تزویج کرد تا برای نوه‌اش عبد اللّه بن عثمان که از رقیّه باقی مانده بود، همانند مادر باشد.

(۲)

## ارسال سرّیه برای قتل کعب بن اشرف

گفته شد که کعب بن اشرف نبهانی طایی وقتی که دید بزرگان قریش در بدر کشته و اسیر شده‌اند، بسیار بی‌قرار شد، لذا به مکه رفت تا در عزاداری قریشی‌ها شرکت کند و با این بهانه آنها را به جنگ و انتقام گرفتن از مسلمانان تحریک کند. بدین ترتیب به سوی مکه حرکت کرد و در آنجا بر ابی وادعهٔ بن ضبیره سهمی وارد شد و با عاتکه دختر اسید بن ابی العیص بن امیّهٔ بن عبد شمس ازدواج کرد. او در آنجا اشعاری می‌سرود و برای کشته‌شدگان بدر می‌خواند و گریه می‌کرد و مردم را به جنگ با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تشویق می‌کرد. «۶»

(۳) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم حسّان بن ثابت را فرا خواند و به او اطلاع داد که کعب با عاتکه دختر اسید ازدواج کرده است و از او خواست که کعب را هجو کند و حسان چنین سرود:

الا أبلغوا عنی اسیدا رسالهٔفخالک عبد بالسراب مجرّب

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۹۳- ۱۹۶ و در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۳- ۱۷۴ با همان الفاظ واقدی و بدون اسناد و ابتدای آن در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۰ آمده است.

(۲). او برادر خارجهٔ بن حذافهٔ رئیس شرطه عمرو بن عاص بود. همان کسی که به جای عمرو بن عاص به وسیله خوارج که بر قتل علی علیه السّلام و معاویه و عمرو عاص هم قسم شده بودند؛ کشته شد.

(۳). تفصیل ازدواج آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با حفصه که قبل از ماه رمضان بوده است؛ خواهد آمد.

(۴). ذخائر العقبی، ص ۱۶۵ و المواهب اللدنیهٔ، ج ۱، ص ۱۹۷ از خجندی.

(۵). مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۹.

(۶). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۵ و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳ لعمرک ما أوفی اسید بجارهو لا خالد، لا و المفاضهٔ زینب «۱»

و عتاب عبد غیر موف بذمهٔکذوب شئون الرأس قرد مدرّبهٔ! پیغام مرا به اسید برسانید و بگویید که دایی تو برده‌ای است که در ساختن سراب ماهر است. به جان تو سوگند که اسید به همسایه‌اش وفاداری نکرد و همچنین خالد و همین‌طور زینب و عتّاب برده‌ای است که به ذمّه و وظیفه خود عمل نمی‌کند و فردی دروغگو و همانند میمون دست‌آموز است.

(۱) وقتی که این شعر به گوش اسید رسید، به همسرش گفت: ما را چه به این یهودی؟! آیا نمی‌بینی که حسّان در مورد ما چه می‌سراید؟! و آن‌گاه اسباب و اثاثیه کعب را بیرون ریخت!

کعب از پیش آنها به جای دیگری رفت؛ ولی به هر جایی که می‌رفت، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حسّان را فرا می‌خواند و به او اطلاع می‌داد و حسان آنها را هجو می‌کرد تا این که مجبور شدند کعب را از خود طرد کنند، به طوری که پناهگاهی در مکه نیافت و مجبور شد به مدینه برگردد.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


وقتی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از بازگشت کعب آگاه شد، فرمود: خدایا مرا از شرّ ابن اشرف و اشعارش کفایت کن. «۲»

آن‌گاه ابن اسحاق از عبد الله بن مغیث بن أبی برده ظفری (از پدرش از جدّش) نقل می‌کند که: ابن أشرف بن مدینه بازگشت و بنا کرد به سراییدن اشعار عاشقانه نسبت به زنان مسلمانان که موجب آزار آنان شد.

لذا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی مرا از ابن اشرف کفایت می‌کند؟

محمد بن مسلمهٔ (أوسی) که برادر رضاعی ابن اشرف بود، گفت: من تو را کفایت می‌کنم و او را به قتل می‌رسانم.

آن حضرت فرمود: اگر بر او دست یافتی، او را به قتل برسان.

(۲) محمّد بن مسلمه به خانه‌اش بازگشت و به مدت سه روز آب و غذا نمی‌خورد، مگر به اندازه‌ای که او را زنده نگه دارد. این قضیه برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نقل شد و آن حضرت او را فرا خواند و فرمود: چرا از خوردن و آشامیدن دست کشیده‌ای؟ گفت: ای رسول خدا، حرفی را زده‌ام که نمی‌دانم آیا به آن وفا کنم یا خیر؟ فرمود: بر تو باد به سعی و تلاش، «۳» و در این کار با سعد بن معاذ مشورت کن.

محمد بن مسلمه و عده‌ای از أوسی‌ها که از جمله آنها عبّاد بن بشر وقش و برادرش سلکان بن

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۶- ۱۸۷.

(۲). همان.

(۳). ابن هشام، ج ۳، ص ۵۸.



سلامهٔ بن وقش (برادر رضاعی کعب) و حارث بن أوس و ابو عبس بن جبر بودند، گرد هم آمدند و نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفتند و گفتند: ما او را به قتل می‌رسانیم و شما اجازه دهید که حیله‌گری کنیم و او را فریب دهیم؛ زیرا چاره‌ای جز این نداریم. «۱» آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر چه در نظرتان رسید، بگویید و شما در این زمینه مجاز هستید. «۲»

(۱) آنها قبل از این که به سوی کعب بروند، برادر رضاعی‌اش سلکان بن سلامهٔ، ابو نائلهٔ را که شاعر بود، نزد او فرستادند. سلکان پیش او که در میان جمعی از اقوام و هم‌کیشان خود نشسته بود رفت و می‌خواست که کعب را طوری آماده سازد که اگر یارانش به صورت مسلح به سوی او آمدند، از آنها فرار نکند. برای همین گفت: کاری پیش آمده و نیازمند توشه‌ایم.

کعب گفت: نزدیک‌تر بیا و حاجت خود را بگو. آنها مدتی با هم صحبت کردند و مقداری مشاعره نمودند تا این که کعب گفت: گویی دوست می‌داری که این افراد که دور ما نشسته‌اند، برخیزند و بروند؟

آن افراد وقتی که این را شنیدند، برخاستند و رفتند.

ابو نائله گفت: من دوست نداشتم که این افراد بعضی از صحبت‌های ما را بشنوند و به ما گمان بد کنند. ورود پیامبر به مدینه به منزله بلایی بود که بر ما نازل شد. او باعث دشمنی عرب با ما و شعله‌ور شدن جنگ‌ها و ناامن شدن راه‌ها گردید و بسیاری از جان‌ها و خانواده‌ها را ضایع گردانید!

(۲) کعب گفت: من پسر أشرف هستم! به خدا قسم- ای پسر سلامه- من پیش از این به تو می‌گفتم که این چنین خواهد شد!

ابو نائله گفت: عده‌ای از یاران من هم هستند که با من هم‌عقیده‌اند و ما آمده‌ایم که از تو مقداری غذا و خرما بخریم و تو هم باید که با ما مدارا کنی و چیزی که تو آن را قبول داشته باشی را پیش تو به رهن می‌گذاریم.

(۳) کعب گفت: ای ابو نائله، به خدا که دوست نداشتم تو را این گونه فقیر و بیچاره ببینم، در حالی که تو عزیزترین افراد نزد من هستی ... حال چه چیزی را می‌خواهید به رهن بگذارید؛ زنان و فرزندانتان را؟ «۳»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


ابو نـائله گفت: گویی که می‌خواهی ما را رسوا کنی و آبروی ما را ببری! ولی بـدان که ما اسـلحه‌هایی را به رهن می گـذاریم که تو راضـی می‌شـوی. کعب گفت: درست است، سـلاح چیز خوبی برای وفـای به عهـد است. و آن‌گـاه شب آینـده را برای دیـدار معین کردند.

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۷.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۵۸.

(۳). از این سخن فهمیده می‌شود که گرو گذاشتن زن و فرزند در میان آنها امر متعارفی بوده و زشت و منکر شمرده نمی‌شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵

سلکـان پیش دوسـتان خود رفت و قضـیه را برای آنهـا تعریف کرد و پس از تبـادل نظر به این نتیجه رسـیدند که بر سـر قرار برونـد. سپس به هنگـام غروب که چهـاردهم ربیع الأوّل بود، نزد نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله آمدنـد و بعـد از آن‌که نماز عشاء را با آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به جای آوردند، او را از قضیه باخبر کردند.

آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله هم قدم زنان تا بقیع آنها را همراهی کرد و سـپس گفت: با تکیه بر لطف و یاری خداوند، حرکت کنید. آنها رفتند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم به منزل بازگشت. «۱»

(۱) ابن اسـحاق از عکرمه از ابن عباس از محمد بن مسـلمه نقل می‌کند که گفت: آنها پیش رفتند تا به خانه ابن اشرف رسیدند. در آنجا ابو نائله او را صدا زد و وی در حالی که ملحفه‌ای به دور خود پیچیده بود، «۲» از منزل بیرون آمد.

پس از آن که مدتی با هم گفت‌وگو کردند، ابو نائله به او گفت: آیا برایت ممکن است که قدری با هم قدم بزنیم و تا شعب عجوز «۳» پیش برویم و با هم گفت‌وگو کنیم. او قبول کرد و قدم زنان به راه افتادند. «۴»

از آنجا که کعب به تازگی ازدواج کرده بود، زیبا بود و با مشک و عنبر خود را خوشـبو می‌کرد و موهایش هم فرفری بود. «۵» برای همین ابو نائله دسـتش را در موهای جلوی سـر وی فرو برد و سپس دست خود را بو کشید و گفت: عطری خوشبوتر از این ندیده‌ام! سپس مقـداری راه رفتیم و ابو نائله همین کار را تکرار کرد و پس از مدتی برای سومین بار این کار را تکرار کرد و ناگهان کعب را محکم در بغل گرفت و گفت: این دشـمن خدا را بکشید. همراهان بر او شمشیر کشیدند؛ امّا شمشیرهایشان به هم گره خورد و بر او کارگر نشد و حتی بعضی از ضربه‌ها به حارث بن أوس اصابت کرد و پای او را مجروح کرد.

(۲) سـپس محمد می‌گوید: وقتی دیدم که شمشیرها بر وی کارگر نشد، چاقوی کوچکی را که در شمشیرم بود درآوردم و آن را به نزدیـک نـاف او زدم کـه در اثر آن این دشـمن خـدا بر زمین افتـاد. پس از آن از محلّه بنی امیّـهٔ بن زیـد و محلّه بنی قریظه و بعـاث گـذشتیم و به بالای سـنگلاخ عریض (در اطراف مـدینه) رفتیم و منتظر حارث بن اوس ماندیم که به دنبال ما می‌آمد. پس از آن که به ما رسـید او را به دوش گرفتیم و در آخر شب او را نزد رسول اللّه صـلّی الله علیه و آله آوردیم. آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله مقداری آب دهان بر زخم حارث مالید «۶» تا درد او را اذیت نکند «۷» و آن‌گاه خبر کشته شدن دشمن خدا را به او دادیم.

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۸۹.

(۲). نشان می‌دهد که این حادثه در تابستان نبوده است.

(۳). جایی در پشت مدینه.

(۴). ابن هشام، ج ۳، ص ۶۰.

(۵). مغازی واقدی، ۱: ۱۸۹.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۶). ابن هشام، ج ۳، ص ۶۰.

(۷). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۹۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶

(۱) صبح آن شب یهودیان را دیدیم که به شدت از این واقعه ترسیده‌اند و هیچ یهودی نبود، مگر این که از جان خود می‌ترسید «۱» و همین باعث شد که یهودیان و مشرکانی که با آنها بودند، نگران شوند.

فردای آن شب نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: کعب ابن أشرف که یکی از بزرگان ما بود شب گذشته مورد تعرّض قرار گرفته و بدون این که جرمی مرتکب شده باشد، به قتل رسیده است!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اگر او در جای خودش آرام می‌گرفت- چنان که افراد دیگری که هم‌عقیده با او بودند، آرام گرفتند- هرآینه کشته نمی‌شد، امّا او با اشعار خود ما را مورد هجو قرار می‌داد و اذیت می‌کرد و هر کسی از شما که چنین خطاهایی را مرتکب شود، گرفتار لبه تیز شمشیر می‌گردد.

آن‌گاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آنها خواست که قراردادی میان خویش بنویسند تا به این وضع خاتمه دهند. سپس در سایه درخت خرمایی در منزل ملّحهٔ دختر حارث قرارداد را نوشتند و پس از آن یهودیان با ترس و خواری زندگی می‌کردند و این ذلّت با قتل کعب بن اشرف «۲» و نوشتن قرارداد، شروع شد.

(۲)

## غزوه بحران از فرع

واقدی از زهری نقل می‌کند که: به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خبر رسید، عده زیادی از بنی سلیم در بحران علیه او جمع شده‌اند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آماده جنگ شد و به هنگام حرکت جهت‌های خاصی را معین نکرد و هنگام خروج از مدینه، عبد الله بن ام مکتوم را جانشین خود قرار داد.

او به همراه سیصد نفر از اصحابش با سرعت حرکت کردند تا یک‌شبه به نزدیکی بحران رسیدند.

در آنجا مردی از بنی سلیم را دیدند و از او در مورد اجتماع بنی سلیم سؤال کردند. او گفت: آنها متفرق شده و به منزلگاه خود برگشته‌اند.

---

(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۶۰ و از او در الکامل ج ۲، ص ۱۰۰ و المنتقی، ص ۱۱۶ و از آن در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۰- ۱۲.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۹۲. وی نوشتن قرارداد را متذکر نشده است و روایت کرده است: یک یهودی به نام ابن یامین نضری (از بنی نضیر) بر مروان بن حکم که از سوی معاویه یا یزید والی مدینه بود، و یک روز نزد او ماند و در همین روز محمد بن مسلمه که خیلی پیر شده بود، نزد مروان نشسته بود. در همین اوضاع، مروان به ابن یامین گفت: قتل کعب بن اشرف را چگونه می‌بینی؟ جواب داد: قتل او یک مکر و حیله بود. مروان این گفته ابن یامین را انکار نکرد! امّا محمد بن مسلمهٔ فریاد زد: ای مروان! آیا به نظر تو رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اهل مکر و حیله بوده است؟! به خدا قسم که ما کعب را نکشتیم، مگر به دستور رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و خدا را شاهد می‌گیرم که از این به بعد هیچ‌گاه با تو در زیر سقفی جمع نمی‌شوم، مگر در مسجد. سپس متوجه ابن یامین شد و گفت ای ابن یامین، به خدا قسم می‌خورم که اگر در جایی بر تو دست یابم و شمشیر داشته باشم، گردن تو را می‌زنم!

قضیه گذشت تا این که محمد بن مسلمه در تشییع فردی در بقیع شرکت کرد و ابن یامین هم در همان موقع در بقیع حضور داشت.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


محمد بن مسلمه به سوی نعشی رفت که چوب شاخه‌های تازه خرما کنار بغل‌های او گذاشته بودند. او چند تا از آنها را برداشت و بر سر ابن یامین می‌کوبید، تا این که تمام چوب‌ها شکست. سپس فریاد زد: به خدا قسم که اگر دسترسی به شمشیر داشتم، تو را می‌کشتم و سپس او را در حالی که هیچ قدرتی در بدن نداشت، بردند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله حرکت کرد و وارد بحران شد؛ ولی کسی در آنجا نبود و به مدت ده شب در آنجا توقف کرد و با هیچ حرکت مشکوکی مواجه نشد و بازگشت.

واقدی می‌نویسد: این غزوه در چند شب بعد از حلول ماه جمادی الأول رخ داد. «۱»

(۱)

## سریهٔ قرده

«۲» واقدی می‌گوید: این سریه به فرماندهی زید بن حارثه کلبی، پسر خوانده رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جمادی الثانی به وقوع پیوست. سپس حدیث آن را از محمد بن حسن بن اسامهٔ بن زید از پدرش از جدش نقل کرده و می‌گوید:

(۲) نعیم بن مسعود أشجعی که بر دین قوم خودش بود. از مکه به مدینه آمد و بر کنانهٔ بن أبی الحقیق از بنی نضیر وارد شد ... و سلیط بن نعمان بن اسلم پیش او می‌رفت و- در آن زمان که هنوز شراب‌خواری حرام نشده بود- با هم خمر می‌نوشیدند و در این میان نعیم گفت که صفوان بن امیهٔ جمحی به همراه کاروانی از قریش که شامل سیصد مثقال طلا و شمشی از نقره و یک ظرف نقره‌ای به وزن سی هزار درهم و کالاهای دیگر است، خارج شده است و در این کاروان افرادی از قریش و از جمله حویطب بن عبد العزّی و عبد الله بن ربیعه شرکت دارند و آنها به سوی ذات عرق رفته‌اند. «۳»

در همان ساعت سلیط بن نعمان بن أسلم به سوی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله رفت و این خبر را به او داد.

(۳) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زید بن حارثه را به همراه صد نفر سواره ارسال کرد و آنها متعرض کاروان شدند.

در این میان بزرگان کاروان فرار کردند و مسلمانان فردی به نام فرات بن حیّان عجلی را اسیر کردند و تفصیل خبر آن چنین بود که: صفوان بن امیه روزی به یارانش گفت: ما را چه شده است که در شهر خویش زمین‌گیر شده‌ایم و از سرمایه خود می‌خوریم و نمی‌توانیم خوب خرج کنیم. این در حالی است که ما در تابستان به سوی شام و در زمستان به سوی حبشه تجارت می‌کردیم و محمّد و یارانش راه تجارت ما را به سوی شام بسته‌اند؛ زیرا تمام ساکنان بین راه با آنها هم‌پیمان شده‌اند و حال نمی‌دانیم که از کدام راه برای تجارت استفاده کنیم.

---

(۱) مغازی واقدی، ج ۱، ۱۹۶- ۱۹۷ و در نسخه دیگری آمده است که این غزوه در جمادی الثانی بوده است و با توجه به آنچه که در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۰ آمده است؛ اوّلی ترجیح دارد. و واقدی سریه قردهٔ را در اول جمادی الثانی و بعد از سریه بحران نقل می‌کند و در الکامل، ج ۲، ص ۹۹ از آن دو این مطلب نقل گردیده است و در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۹۰ از الکامل این مطلب نقل شده است.

(۲). قرده: در راه نجد به سوی عراق در ناحیه ذات عرق که بعد از ربذه و قبل از غمره قرار دارد، چنان که در الطبقات، ج ۲، ص ۲۴ آمده است.

(۳). ذات عرق: یکی از منزلگاه‌های بین راه به سوی عراق است و مرز میان نجد و تهامه به شمار می‌رود، چنان که در معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۵۴ آمده است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸

(۱) أسود بن مطلّب به او گفت: از راه ساحل دست بردار و راه عراق را در پیش بگیر.

صفوان گفت: آن را بلد نیستم.

أسود گفت: من تو را به بهترین راهنما معرفی می‌کنم که این راه را با چشمان بسته طی می‌کند! و او فرات بن حیّان عجلی است.

صفوان قبول کرد و شخصی را به دنبال فرات فرستادند تا بیاید. آن‌گاه صفوان به او گفت:

می‌خواهم به شام بروم و از آنجا که راه ساحلی را محمد و هم‌پیمان‌های او بسته‌اند، می‌خواهم از راه عراق بروم.

فرات گفت: من شما را از راه عراق می‌برم و هیچ یک از اصحاب محمد به این راه نزدیک نمی‌شوند پس خود را آماده حرکت کنید.

پس از آن که زید و یارانش کاروان را تصاحب کردند، آن را بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عرضه کردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله خمس آن را به اندازه بیست هزار درهم بود، برداشت و بقیه را بین اهل سریّه تقسیم کرد.

و به فرات بن حیّان گفته شد، اگر مسلمان شوی تو را رها می‌کنیم و الّا تو را به قتل می‌رسانیم و او اسلام آورد و مسلمانان رهایش کردند. «۱»

(۲)

## ازدواج ام کلثوم با عثمان

در مورد حوادث سال سوم هجری در ماه جمادی الثانی طبری از واقدی نقل می‌کند: در این ماه ام کلثوم، دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با عثمان ازدواج کرد و عثمان سه ماه پس از وفات خواهرش رقیّه که در ربیع الاول همین سال اتفاق افتاده بود، با او ازدواج کرد. «۲»

(۳) امّ شریک خودش را به نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله هبه می‌کند.

در ماه رجب الحرام این سال صحبتی از جنگ و غیره به میان نیامده است و یعقوبی می‌نویسد: در مورد همسران رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بعد از خدیجه و سوده و عایشه، ام شریک غزیّه دختر دودان عامری از کسانی بود که خود را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هبه کرد و سپس حفصه دختر عمر را شمرده است. «۳»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۹۷- ۱۹۸ و ابن اسحاق این خبر را خلاصه کرده و می‌گوید: در این کاروان ابو سفیان بن حرب هم حضور داشت (ج ۳، ص ۵۳) و طبری خلاصه خبر واقدی را از ابن اسحاق نقل کرده و گفته است که صفوان و ابو سفیان در این کاروان حضور داشته‌اند. ج ۲، ص ۴۹۲- ۴۹۳ و ظاهرا وی این خبر را از سیره واقدی نقل کرده است نه از مغازی. و طبرسی هم خبر آن دو را در اعلام الوری، ج ۱، ۱۷۴- ۱۷۵ آورده است.

(۲). طبری، ج ۲، ص ۴۹۱، الکامل، ج ۲، ص ۱۰۰، المنتقی، ص ۱۱۶ و بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۲.

(۳). یعقوبی، ج ۲، ص ۸۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹

شیخ طوسی در التبیان می‌نویسد: از علی بن الحسین روایت شده است: زنی که خودش را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هبه کرد، از بنی اسد به نام ام شریک بود. «۱»

(۱) وی آن را در مجمع البیان با اضافاتی از علی بن الحسین علیه السّلام و ضحّاک و قتاده چنین نقل کرده است که آنها گفتند: او

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


زنی از بنی اسد بود که ام شریک دختر جابر نام داشت. و گفته شده است که وقتی او خود را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هبه کرد؛ عایشه گفت: زنان را چه شده است که خود را بدون مهریّه در اختیار مردان می‌گذارند؟! برای همین این آیه نازل شد: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفاءَ اللَّهُ عَلَیْکَ، وَ بَناتِ عَمِّکَ وَ بَناتِ عَمَّاتِکَ وَ بَناتِ خالِکَ وَ بَناتِ خالاتِکَ اللَّاتِی هاجَرْنَ مَعَکَ، وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَها، خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ، قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَیْهِمْ فِی أَزْواجِهِمْ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ، لِکَیْلا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً»؛ «۲» ای پیامبر! ما همسرانی را که مهرشان را پرداخته‌ای و کنیزانی که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختر عمو، دختر عمه، دختر دایی و دختر خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند برای تو حلال کردیم، و همچنین هر زن با ایمانی که خود را به پیامبر ببخشد به شرط آن که پیامبر بخواهد با او ازدواج کند. این حکم مخصوص توست نه سایر مؤمنان. ما می‌دانیم برای آنها درباره همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر کرده‌ایم، تا مشکلی برای تو نباشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.

عایشه گفت: خدا را می‌بینم که در رسیدن تو به هواها و خواسته‌هایت شتاب می‌کند؟!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جواب او فرمود: تو هم اگر اطاعت خدا را می‌کردی، در انجام خواسته‌ها و هواهایت می‌شتافت. «۳»

(۲) امّا در روایت کافی آمده است که این گفتگو پس از ازدواج با حفصه صورت گرفته و گوینده این سخن حفصه بوده است. او با سندی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند: زنی از انصار نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! همانا زن از شوهر خواستگاری نمی‌کند و من زن مجرّدی هستم که هیچ‌گاه شوهر و بچه‌ای نداشته‌ام. آیا تو نیاز به زن داری؟ اگر نیاز داشته باشی و قبول کنی، من خود را به تو می‌بخشم! رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: ای خواهر انصار، خدا به شما جزای خیر عنایت فرماید. مردان شما مرا یاری کردند و زنانتان رغبت ازدواج با من دارید!

---

(۱). التبیان، ج ۸، ص ۳۵۲.

(۲). احزاب (۳۳)، ۵۰.

(۳). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۸۱ و در الدر المنشور، ج ۱، ص ۲۰۹ از علی بن حسین علیه السّلام روایت شده است که آن زن امّ شریک ازدی بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰

حفصه به ام شریک گفت: چقدر بی‌حیا هستی و نسبت به مردان پررو و راغب می‌باشی!

(۱) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: دست از او بردار ای حفصه، او بهتر از تو است. او به رسول خدا راغب شده است و تو او را مورد ملامت و عیب‌جوی قرار می‌دهی؟»

سپس به آن زن فرمود: برو به سلامت. خداوند تو را رحمت کند، هرآینه پروردگار بهشت را بر تو واجب گردانیده است؛ زیرا به من رغبت داری و اظهار محبّت و دوستی می‌کنی و به زودی نظر خود را به تو اعلام خواهم کرد. ان شاء اللّه.

به دنبال آن خداوند نازل فرمود:

«وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَها خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ»؛ هر زن با ایمانی که خود را به پیامبر ببخشد برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حلال است به شرط آن که پیامبر بخواهد با او ازدواج کند و این مخصوص تو است نه سایر مؤمنان.

بدین ترتیب خداوند اجازه داد که یک زن، خودش را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هبه کند و برای دیگران چنین اجازه‌ای را

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


نداد. «۱» مفاد این خبر متضمن این است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پس از آن که حفصه را تزویج کرده بود، این زن خودش را به او هبه کرد.

(۲) طبرسی در إعلام الوری، ام شریک غزیّه دختر دودان را که خودش را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله هبه کرد؛ چهارمین زن آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله می‌داند. این زن قبل از آن همسر ابی العکر بن سمیّ ازدی بود و برای او شریک را به دنیا آورده بود.

البته پایان این خبر غریب است و اگر آن را قبول کنیم، در این صورت خبر قبلی صحیح نبوده است و لکن طبرسی سند و منبعی برای این خبر ارائه نداده است.

وی پنجمین زن آن حضرت را حفصه دختر عمر بن خطاب می‌داند و می گوید: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را پس از آن که همسرش خنیس بن حذافه سهمی وفات کرد، به نکاح خود درآورد. «۲»

(۳) ابن شهر آشوب در مناقب، ام شریک را در زمره همسرانی دانسته است که با آنها عروسی نکرد و نام او را غزیّه دختر جابر از بنی النجار دانسته است و حفصه را از همسرانی دانسته است که بعد از بدر و در سال دوم او را تزویج کرده است. «۳»

---

(۱). فروع کافی، ج ۵، ص ۵۶۸، حدیث ۵۳.

(۲) اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۲۷ و می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را به سوی کسری فرستاد و او در این سفر فوت کرد و مفاد این خبر آن است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بعد از صلح حدیبیه در سال هفتم هجری حفصه را تزویج کرده است و این غریب و مردود است و خنیس بن حذافه، برادر خارجۀ بن حذافه سهمی، فرمانده شرطه عمرو بن عاص سهمی در مصر بوده است که به جای عمرو بن خاص کشته شد.

(۳). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۰- ۱۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱

این در حالی است که طبری می‌نویسد: در این سال (سال سوم) و در ماه شعبان نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله حفصه دختر عمر را تزویج کرد و وی قبل از آن حضرت، همسر خنیس بن حذافه سهمی «۱» بود و این شخص از بنی سهم «۲» به همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در بدر حاضر شد و گفته‌اند که: در آنجا چند زخم بر او وارد شد و در اثر آنها در مدینه درگذشت. «۳» و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مهریّه حفصه را چهارصد درهم قرار داد. «۴»

(۱) ازدواج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با دختر نفیل و سپس با دختر خزیمه

ابن اسحاق می‌نویسد: سپس با دختر نفیل بن عبد العزّی عدوی ازدواج کرد و بعد از آن با زینب دختر خزیمۀ بن حارث، ام المساکین ازدواج کرد. «۵»

(۲) ابن اسحاق می‌نویسد: زینب، ام المساکین نامیده می‌شد، زیرا نسبت به فقرا و مساکین بسیار مهربان و دلسوز بود. قبیصۀ بن عمرو هلالی او را به نکاح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله درآورد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله مهریه او را چهارصد درهم قرار داد.

این زن قبل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، همسر عبیدۀ بن حارث بن مطلب «۶» بود و از او دخترانی داشت. «۷»

(۳) مسعودی می‌نویسد: در این وقت (نیمه ماه رمضان سال سوم هجری) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با زینب خزیمه، معروف به ام المساکین «۸» ازدواج کرد و این یک ماه بعد از شهادت همسرش و برای احترام به آن شهید بوده است.

---

(۱). طبری، ج ۲، ص ۴۴۹ و در المنتقی، ص ۱۱۷ و از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۲.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۲). ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۱ و مغازی، ج ۱، ص ۱۵۶ و طبری آن را غریب شمرده و گفته است: این زن همسر خنیس بن حذافه بوده است و خنیس در جاهلیت فوت کرد (ج ۲، ص ۴۹۹) و در المنتقی (ص ۱۱۷) به تبع او همین مطلب آمده است و بحار الانوار (ج ۲۰، ص ۱۲) نیز همین را نقل کرده است.

(۳). ابن هشام، ج ۲، ص ۶، و بنابراین وی همسر شهیدی بوده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به خاطر احترام به همسرش با او ازدواج کرده است. «مؤلف»

(۴). ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۴.

(۵). تاریخ یعقوبی، ص ۸۴ باید گفت که نفیل بن العزی عدوی جدّ عمر بن خطاب بوده و آیا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با جدّه عمر بن خطاب ازدواج کرده است؟! مگر این که بگوییم آوردن این اسم برای تکمیل نسبت حفصه بوده و سپس به واسطه خلط و اشتباه، این اسم به تنهایی به کار برده شده است.

(۶). ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۶- ۲۹۷. او هم همسر شهید بوده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به خاطر احترام به شهید با او ازدواج کرده است و این شهید پسر عموی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بوده و بنابراین آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پناه بیوه‌زنان و یتیمان می‌شده است.

(۷). ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۶.

(۸). التنبیه و الاشرف، ص ۲۱۰ و المنتقی، ص ۱۱۷ و از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۲ و می‌گوید: وی بعد از هشت ماه وفات کرد. و مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸ می‌نویسد: وی بعد از دو ماه درگذشت.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲

(۱) طبرسی این زن را نهمین همسر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شمرده است «۱» و این خبر غریب است و وی منبع آن را ذکر نکرده و ابن شهر آشوب او را از همسرانی دانسته است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با او عروسی نکرد. «۲»

(۲)

## میلاد امام حسن علیه السّلام

دولابی در کتاب الذریهٔ الطاهرهٔ از لیث بن سعد نقل می‌کند که: فاطمه دختر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، حسن بن علی علیه السّلام را در ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آورد. «۳»

(۳) طبری می‌نویسد: حسن بن علی بن ابی طالب «۴» در نیمه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و قبل از آن می‌نویسد: گفته شده است که حسن بن علی بن ابی طالب در سال دوم هجری متولد شده است و سپس از واقدی با سندی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند: علی بن ابی طالب در ماه ذی الحجّه و مصادف با بیست و دومین ماه هجرت با فاطمه عروسی کرد. آن‌گاه می‌گوید: اگر این روایت صحیح باشد، قول اول که می‌گوید: ولادت امام حسن در سال دوم هجری بوده است، باطل است. «۵»

و تقریر این مطلب گذشت و همان‌طور است که وی گفته است.

(۴) مسعودی در مورد حوادث سال سوم می‌گوید: در نیمه ماه رمضان این سال، حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام متولد شد. «۶»

(۵) در مروج الذهب و در مقاتل الطالبیین اصفهانی، سال سوم هجری سال میلاد دانسته شده است. «۷» و

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۸.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۲). مناقب، ج ۱، ص ۱۶۰.

(۳). الذریـهٔ الطاهره، ص ۱۰۱ و ۲۰۲ و از او در کشـف الغمـه، ج ۱، ص ۵۱۴ و از او در بحـار الانـوار، ج ۴۴، ص ۱۳۶ و قبل از او دولابی از قتادهٔ نقل کرده است که: فاطمه علیها السّـلام حسن علیه السّـلام را دو سال بعـد از احد به دنیا آورد. و این قول و آنچه در مناقب، ج ۴، ص ۲۸ آمده است، صحیح نیست.

(۴). طبری، ج ۲، ص ۵۳۷.

(۵). طبری، ج ۲، ص ۴۸۵- ۴۸۶.

(۶). التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۰؛ بنابراین در مقدار عمر آن حضرت علیه السّلام می‌نویسد: وی در سال ۴۹ هجری به شهادت رسید، در حالی که ۴۶ سال داشت (ص ۲۶۰) و همچنین إربلی در کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۰ از ابن طلحهٔ در مطالب السئول و از گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب همین مطلب را نقل می کند.

(۷). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸ و مقاتـل الطالبیین، ص ۳۱ و می گوید: آن حضـرت علیه السّـلام در سال پنجاه هجری به شهادت رسـید و با این وجود در سنّ آن حضرت به هنگام شهادت دچار تردید در بین دو خبر از امام صادق علیه السّلام شده است که یکی سنّ آن حضرت علیه السّلام را ۴۶ و دیگری ۴۸ می‌داند، در حالی که باید عمر او معیّن باشد. و لکن در ص ۵۲ می‌نویسد: حسن بن علی علیه السّـلام در سـال سوم هجری متولـد شـد و در سـال پنجاه و یک هجری به شـهادت رسـید و اختلافی در این وجود نـدارد؛ بنابراین سنّ او چهل و هشت سال یا در حدود آن بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳

مرحوم مفید به نقل از امام صادق علیه السّـلام در ارشاد نقل می کند که آن حضـرت علیه السّـلام در شب نیمه ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد. «۱»

(۱)

## نام‌گذاری امام حسن علیه السّلام و بعضی از سنّت‌ها

طوسـی در أمالی با سـندی از امام رضا علیه السّـلام از پدرش از علی بن حسـین علیه السّلام از أسماء (بنت عمیس) «۲» نقل می کند: وقتی فاطمه علیها السّـلام به حسن علیه السّلام حامله شد. و او را به دنیا آورد، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و فرمود: ای أسماء، پسرم را بیاور.

من او را که در پارچه زردی پیچیـده شده بود، نزد آن حضـرت صلّی اللّه علیه و آله بردم و او پارچه زرد را به کناری انداخت و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت و سپس رو به علی علیه السّلام کرد و فرمود: نام فرزندم را چه گذاشته‌ای؟

فرمود: هرگز در نام‌گذاری او از شما سبقت نمی گیرم ای رسول خدا. «۳»

(۲) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هم فرمود: من هم از خدا در نام‌گذاری او پیشی نمی گیرم.

پس جبرئیل علیه السّلام نازل شد و فرمود: ای محمد، خدای بلند مرتبه سلام می‌رساند و می گوید:

علی علیه السّـلام برای تو به منزله هارون برای موسـی علیه السّـلام است؛ ولی هیـچ پیامبری بعـد از تو نخواهـد بود. نام این فرزنـد را همان نام فرزند هارون بگذار.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نـام پسـر هـارون چه بوده است؟ فرمود: شبّر. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: زبان من عربی است. جبرئیل فرمود: او را حسن بنام و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نام او را حسن گذاشت.

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱). ارشاد مفید، ج ۲، ص ۵ و آنچه که کلینی در اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۱ با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت می کند، این مطلب را تأیید می کند وی می‌نویسد: حسن بن علی علیه السّلام در چهل و هفت سالگی در سال پنجاه هجری به شهادت رسید و در خبر سابق آمده بود که: امام حسن علیه السّلام در ماه رمضان سال بدر متولد شد و بنابر روایتی در سال سوم هجری متولد شده است.

و در ارشاد، ج ۲، ص ۱۵ آمده است که: آن حضرت علیه السّلام در ماه صفر سال پنجاه هجری در حالی که ۴۸ سال از عمر شریفش می گذشت، به دیار باقی شتافت و در اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۲- ۴۰۳ از ارشاد در مورد میلاد آن حضرت علیه السّلام و از خبر کلینی در مورد وفات او استفاده شده است و مناقب، ج ۴، ص ۲۸- ۲۹ نیز میلاد و وفات را همین‌طور ذکر کرده است.

(۲). اشکال آن این است که أسماء بنت عمیس در آنجا حضور نداشته و جواب آن این است که وی اسماء دختر یزید بن سکن انصاری، قابله و خواستگاری کننده زنان مدینه بوده است و خلط و اشتباه از جانب راویان صورت گرفته است.

(۳). این خبر را صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۵ با سندی از امام رضا علیه السّلام آورده است و در اینجا یک جمله زیادتی دارد که علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول اللّه: «دوست دارم که اسم او را حرب بگذارم.» و این زیادتی در خبر شیخ طوسی، نیامده است و بسیار بعید است که علی دوست داشته باشد که نام فرزندش را حرب بگذارد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴

(۱) در روز هفتم نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله دو گوسفند فربه برای حسن علیه السّلام قربانی کرد و یک ران و یک دینار را برای قابله فرستاد. سپس موی سر او را تراشید و به وزن موهای سرش، نقره صدقه داد و عطر و بوی خوشی به سرش مالید و فرمود: ای أسماء، مالیدن خون به سر نوزاد از آداب و رسوم جاهلیّت بوده است «۱»

(۲) این خبر را صدوق در أمالی با سندی از زید بن علی از پدرش علی بن حسین علیه السّلام- بدون سند از أسماء- نقل کرده و گفته است: وقتی که فاطمه علیها السّلام حسن را به دنیا آورد؛ به علی علیه السّلام فرمود: او را نام‌گذاری کن. فرمود: از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سبقت نمی گیرم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و حسن را که در پارچه زردی پیچیده شده بود، پیش او آوردند.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مگر شما را از پیچیدن بچه در پارچه زرد نهی نکردم؟!

سپس آن پارچه را به دور انداخت و یک پارچه سفید طلب کرد و نوزاد را در آن پیچید و آن‌گاه به علی علیه السّلام فرمود: آیا نامی برای او گذاشته‌ای؟ فرمود: سزاوار نیست که از شما پیشی بگیرم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم فرمود: من نیز از پروردگار عز و جل در نام‌گذاری این مولود سبقت نمی گیرم.

پس خداوند تبارک و تعالی به جبرئیل وحی فرمود که: همانا محمد صلّی اللّه علیه و آله دارای فرزندی شده است.

تو بر او نازل شو و سلام مرا به او برسان و بگو: همانا علی برای تو به منزله هارون برای موسی علیه السّلام است؛ بنابراین نام پسر هارون را بر او بگذار.

جبرئیل نازل شد و سلام و تحیت پروردگار را به او رسانید و سپس فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید که نام او را همانند پسر هارون بگذار. فرمود: نام پسر هارون چه بوده است؟ فرمود:

شبّر. فرمود: به زبان عربی چه می‌شود؟ فرمود: او را حسن بنام و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را حسن نامید. «۲»

(۳)

## قضاوتی و شفاعتی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


از جمله حوادثی که بعد از بدر اتفاق افتاد، حادثه‌ای است که واقدی آن را روایت می کند و می گوید:

قبل از جنگ احد یتیمی از انصار از ابو لبابه (ابن عبد المنذر) در مورد نخل خرمایی شکایت کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به نفع ابو لبابه حکم کرد؛ امّا یتیم به جزع و فزع پرداخت. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از ابو لبابه خواست که آن را به یتیم واگذار کند؛ اما ابو لبابه امتناع کرد! رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او گفت: این را به او واگذار و من قول می‌دهم که معادل آن را در بهشت به تو بدهند! بازهم ابو لبابه امتناع کرد.

---

(۱). عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵ در جاهلیت به سر نوزاد خون می‌مالیدند تا پرجرأت و جنگجو باشد.

(۲). أمالی صدوق، ص ۱۱۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵

در این حال ثابت بن دحداحه پیش آمد و گفت: ای رسول خدا، اگر من نخل خرمایی به این یتیم بدهم، چه وعده‌ای به من می‌دهی؟ فرمود: نخل خرمایی در بهشت!

ثابت بن دحداحه آن نخل خرما را در مقابل یک باغ نخل از ابو لبابه خرید و آن‌گاه آن نخل خرما را به پسر یتیم واگذار کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مورد او فرمود: چه نخل‌های خرمای بسیار پربرکتی برای ابن دحداحه در بهشت باشد! «۱»

(۱)

## رفتن ابو عامر به مکه

در اخبار مربوط به مواجهه کفار مدینه با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، روایت ابن اسحاق از عاصم بن عمر بن قتاده گذشت که: از جمله کسانی که با عبد الله بن ابی بن سلول عوفی خزرجی، از جهت شرافت و مقام در میان قوم خود برابری می کرد؛ ابو عامر عبد عمرو بن صیفی أوسی بود. او در میان قبیله اوس بسیار شریف و مطاع بود و در جاهلیّت طریقه رهبانیّت در پیش گرفته بود و لباس‌های مسیحیان را می‌پوشید و لذا به او راهب می گفتند.

از جعفر بن عبد الله روایت کرده است که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وارد مدینه شد و قبیله ابو عامر اسلام را پذیرفتند، وی از قوم خود کناره‌گیری کرد و نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و با او به مجادله در مورد کیش پاک ابراهیم علیه السّلام پرداخت و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را متهم کرد که مطالبی جعلی را در کیش پاک وارد کرده است!

(۲) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من بدعتی در کیش پاک ایجاد نکرده‌ام و بلکه آن را پاکیزه و خالص آورده‌ام. ابو عامر گفت: خداوند هر کدام از ما را که دروغگو است به صورت مطرود و غریب و در تنهایی کامل بمیراند! و منظور وی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود! آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: باشد، هر کسی که دروغ می گوید خدا او را چنین کند.

پس از آن که قبیله وی به اسلام گرویدند، ابو عامر به همراه بیش از ده نفر از افراد قبیله خود، از اسلام و رسول خدا قهر کردند و به سوی مکه رفتند و از جمله افرادی که همراه وی بودند: علقمهٔ بن علامه کلابی و کنانهٔ بن عبد یالیل ثقفی بودند. «۲»

(۳) واقدی می‌نویسد: او افراد قبیله‌اش را فرا خواند و گفت: همانا محمّد در اینجا مورد حمایت و پشتیبانی قرار می گیرد (و نمی‌توانیم اقدامی علیه او انجام دهیم)، پس بیایید به سوی قریش برویم و

---

(۱). بنابر آنچه که واقدی می گوید (ج ۱، ص ۲۸۱) وی در جنگ احد به شهادت رسید.

(۲). ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۴- ۲۳۵.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶

آنها را علیه او کمک کنیم. آن‌گاه به همراه عده‌ای از افراد قوم خود نزد قریش رفت و آنها را ترغیب و تشویق کرده و می‌گفت: شما بر حق هستید و آنچه را که محمد آورده، باطل است. «۱»

(۱) ابن اسحاق از بعضی از آل ابی عامر روایت می‌کند که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شنید که او چنین کاری می‌کند، فرمود: به او نگویید راهب، بلکه بگویید فاسق. «۲»

پسر او حنظلهٔ بن ابی عامر که داماد عبد الله بن أبیّ بن سلول «۳» بود در مدینه باقی ماند و اسلام آورد و در احد به شهادت رسید و غسیل الملائکه شد. «۴»

(۲)

## جنگ احد

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: علّت جنگ احد این بود که وقتی قریشیان از جنگ بدر که در طی آن دچار مصیبت‌های زیادی شده و هفتاد کشته و هفتاد اسیر داده بودند؛ ابو سفیان فریاد زد: ای جماعت قریش! نگذارید که زنان در مصیبت کشته‌شدگان گریه کنند؛ زیرا گریه کردن باعث می‌شود که غم و اندوه و بغض و کینه نسبت به محمد از دلها بیرون برود و او و یارانش ما را مورد شماتت و سرزنش قرار دهند! «۵»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۰۵- ۲۰۶. و تمام سخنان او این گونه است که: قریشیان به سوی بدر حرکت کردند و او همراه آنها نرفت و مسلّم این است که او در بدر همراه آنها نبوده است لکن صحیح این است که او قبل از بدر به مکه نرفت، بلکه بعد از بدر به مکه رفت، چنان که کعب بن اشرف هم چنین کرد، اما کعب قبل از احد بازگشت و ابو عامر مراجعت نکرد.

(۲). ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۵.

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

(۴). ابن هشام، ج ۲، ص ۲۳۴.

(۵). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۰- ۱۱۱. و ابن اسحاق با سندی از ابن زبیر نقل می‌کند که: قریشیان به نوحه‌سرایی بر کشته‌های خود پرداختند، امّا بعد گفتند: این کار را نکنید؛ زیرا خبر آن به محمد و یارانش می‌رسد و شما را شماتت می‌کنند (ج ۲، ص ۳۰۲) و واقدی آن را با سندی از عایشه نقل کرده (ج ۱، ص ۱۲۳) و در تفصیل آن گفته است: ابو سفیان بن حرب در میان آنها ایستاد و گفت: ای جماعت قریش، بر کشتگان خود گریه نکنید و هیچ کدام نوحه‌سرایی و مصیبت‌خوانی نکنید و عزادار بودن خود را ظاهر نکنید. اگر در مصیبت کشته‌شدگان خود گریه و نوحه‌سرایی کنید، بغض و کینه شما را به تدریج زایل می‌شود و دشمنی شما با محمد از بین می‌رود. به علاوه اگر خبر نوحه‌سرایی و گریه شما به محمد و یارانش برسد، شما را شماتت خواهند کرد و این از اصل مصیبت سخت‌تر است و شاید که بتوانید انتقام کشته‌های خود را بگیرید. و روغن‌مالی (عطر زدن) و نزدیکی با زنان را بر خود حرام می‌کنم تا وقتی که با محمد جنگ کنم. به این ترتیب یک ماه گذشت و هیچ شاعری نوحه‌سرایی نمی‌کرد و مصیبتی خوانده نمی‌شد تا مردم گریه کنند (ج ۱، ص ۱۲).

لکن بعد از آن گفته است که وقتی کعب بن اشرف یهودی بعد از بدر به مکه رفت، در منزلی ابی وداعهٔ بن ضبیره ساکن شد و اشعاری را تنظیم کرده و در رثای کشتگان می‌خواند و هرگاه به بچه‌ها و کنیزکان برخورد می‌کرد، أبیاتی را برای آنها می‌خواند و مردم آنها را از او یاد می‌گرفتند و با همان اشعار مرثیه‌سرایی و نوحه‌سرایی می‌کردند و به مدت یک ماه هیچ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۷

(۱) و پس از آن که تصمیم گرفتند به جنگ با محمد بپردازند، به میان هم‌پیمانان خود در کنانه و غیره رفتند و به جمع‌آوری افراد و اسلحه پرداختند. «۱»

آنان سه هزار نفر بودند «۲» که از مکه خارج شدند در حالی که هزار نفر سواره و دو هزار نفر پیاده

---

منزلی در مکه نبود، مگر آن که در آن ماتم برقرار بود. و زنان موهای سر خود را می‌کندند و هرگاه اسب یا مرکب سواری کشته خود را می‌دیدند، دور آن جمع شده و به نوحه‌سرایی می‌پرداختند و در کوچه‌ها جمع می‌شدند و راه‌ها را می‌بستند تا نوحه‌سرایی کنند! (ج ۱، ص ۱۲۲).

سپس می‌نویسد: گفته‌اند که زنان قریشی نزد هند دختر عتبه رفته و گفتند: آیا بر پدر و برادر و عمو و اهل بیت خود گریه نمی‌کنی؟ گفت: آیا من گریه کنم تا خبر آن به محمد و یارانش و زنان خزرج برسد و آنها ما را شماتت کنند؟!

به خدا گریه نمی‌کنم تا از محمد و یارانش انتقام بگیرم و روغن زدن (خوشبو) بر سرم را بر خود حرام کرده‌ام تا وقتی که با محمد بجنگیم. به خدا قسم اگر می‌دانستم که غم و اندوه از دلم بیرون می‌رود، گریه می‌کردم و لکن چیزی نمی‌تواند اندوه مرا از بین ببرد مگر این که کشته شدن نزدیکان محمد را با چشمان خود ببینم و آن‌گاه ساکت شد.

نوفل بن معاویه پس از آن که شنید قریش بر کشته‌های خود گریه کرده‌اند، وارد مکه شد و به قریش گفت: ای جماعت قریش، هرآینه سبک سر شده و کارهای جاهلانه می‌کنید و از زنان اطاعت می‌نمایید! آیا بر چنین کشته‌هایی باید گریه کنید؟! آنها مقامشان بالاتر از آن است که بخواهید بر آنها گریه کنید. به علاوه گریه باعث می‌شود که بغض و کینه شما نسبت به محمد زایل شود و این سزاوار نیست مگر این که انتقام خود را از دشمنتان بگیرید.

هنگامی که ابو سفیان سخنان او را شنید، گفت: ای ابو معاویه، به خدا قسم که هیچ زنی از بنی عبد شمس نوحه‌سرایی نکرده است و هر شاعری که می‌خواسته با مرثیه‌سرایی آنها را بگریاند، او را نهی کرده‌ام تا وقتی که انتقام خود را از محمد و یارانش بگیریم و من از جمله کسانی هستم که می‌خواهم انتقام فرزندم حنظله و بزرگان این شهر را بگیرم (ج ۱، ص ۱۲۴- ۱۲۵)

بنابراین نهی ابو سفیان تنها در میان بنی عبد شمس نافذ بوده و سایر قریشیان پس از آن که یک ماه از گریه و نوحه خودداری می‌کردند، به مدت یک ماه به عزاداری پرداختند و ابو سفیان نتوانسته است جلوی آنها را بگیرد تا این که نوفل بن معاویه آنها را از گریه و زاری منع کرده و این در وقتی بوده که به موسم حج بعد از بدر نزدیک می‌شدند.

(۱). قمی، ج ۱، ص ۱۱۱. واقدی با سندی نقل می‌کند که: وقتی کاروان قریش وارد مکه شد و دیدند که صاحبان کالا غایب هستند، کاروان را در دار الندوة متوقف کردند تا افراد برگردند و هنگامی که ابو سفیان در روزهای بدر وارد مکه شد، کاروان را در دار الندوه متوقف کرد و به خاطر غیبت صاحبان کالا، آن را متفرق نکرد. پس از آن که مشرکانی که در بدر حاضر شده بودند به مکه بازگشتند، اشراف قریش نزد ابو سفیان رفتند و گفتند: ای ابو سفیان، این کاروان از اموال مردم مکه و سهمیه قریش است و آنها راضی هستند که با پول این کاروان، هزینه سپاهی که برای جنگ با محمد آماده می‌شود، پرداخت گردد.

و تو می‌دانی که چه کسانی از پدران و فرزندان و خویشاوندان ما به قتل رسیده‌اند.

ابو سفیان گفت: آیا تمام قریشیان راضی هستند؟ گفتند: بله. گفت: در این صورت من اوّلین فردی هستم که به این کار راضی می‌باشم و بنی عبد مناف نیز با من هم رأی هستند. به خدا قسم که من خونخواه و انتقام‌گیرنده هستم، زیرا پسرم حنظله و بزرگان قوم من کشته شده‌اند.

این کاروان شامل پانصد بار شتر می‌شد که ارزش آن پنجاه هزار دینار طلا بود و می‌خواستند که در مقابل هر دینار، یک دینار سود

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ببرند. و گفته می‌شود که آنها به ابو سفیان گفتند: اموال کاروان را بفروش و سود آن را به کنار بگذار.

در نتیجه، تمام افراد سود سهم خویش را کنار گذاشتند و از کسانی که عشیره و پشتیبانی نداشتند، تمام آنچه را که در کاروان داشتند، تصاحب کردند. (ج ۱، ص ۱۹۹- ۲۰۰) و ابو سفیان اموال کاروان را در موسم حج فروخت.

(۲). مطلب به این صورت در سیره ابن هشام آمده است (ج ۳، ص ۷۰) و واقدی می گوید: قریش در حالی که سه هزار نفر



بودند. آنها زنان را هم با خود برده بودند تا آنها را به جنگ تشویق کند و هند دختر عتبهٔ بن ربیعه و عمره دختر علقمه حارثی هم خارج شدند. «۱»

وقتی این خبر به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید، اصحاب خود را جمع کرد و به آنها گفت: خدا به او خبر داده است که قریشی‌ها جمع شده‌اند و می‌خواهند به مدینه حمله کنند. «۲»

---

بودند، از مکه خارج شدند و در میانشان صد نفر از ثقیف و ... حضور داشتند. آنها سه هزار شتر داشتند و صاحب هفتصد زره بودند و دویست نفر دارای اسب بودند (ج ۱، ص ۲۰۳) و در اعلام الوری (ج ۱، ص ۱۷۶) آمده است که مشرکان دو هزار نفر بودند و در مناقب (ج ۱، ص ۱۹۱) آمده است که آنها سه هزار نفر بودند و گفته شده است که دو هزار نفر بودند که هفتصد زره داشتند و دویست نفر از آنها دارای اسب و بقیه دارای شتر بودند.

(۱). او کنانیه‌ای بود که بعد از کشته شدن نه نفر از پرچمداران بنی عبد الدار پرچم را به دست گرفت و ابن اسحاق اضافه می‌کند: حارث بن هشام بن مغیرهٔ با فاطمه دختر ولید و داماد وی عکرمهٔ بن ابی جهل با ام حکیم دختر حارث بن هشام و عمرو بن عاص با بریطهٔ دختر منبّه بن حجّاج و صفوان بن امیهٔ با برزه دختر مسعود ثقفی و طلحهٔ بن عبد الله (صاحب پرچم) با سلافهٔ دختر سعد أوسی و ابو عزیز بن عمیر، برادر مصعب بن عمیر عبدری با مادرش، خناس دختر مالک خارج شدند (ج ۳، ص ۶۶) و واقدی اضافه می‌کند که ابو سفیان با دو همسرش: هند و امیمه کنانی و صفوان با دو همسرش: برزه و بغوم کنانی و حارث بن سفیان با همسرش رمله، دختر طارق و کنانهٔ بن علی با همسرش ام حکیم، دختر طارق و نعمان بن مسک الذدب و برادرش جابر با مادرشان دغنّیهٔ و سفیان بن عویف (صاحب پرچم) با همسرش قتیله، دختر عمرو به همراه ده نفر از فرزندانش که از جمله آنها، پسرش غراب بن سفیان با همسرش عمرهٔ دختر حارث بن علقمه (کنانی) که پرچم قریش را وقتی که بر زمین افتاده بود بلند کرد و قریشیان در اطراف آن جمع شدند؛ خارج شدند (ج ۱، ۲۰۲- ۲۰۳) و از ابن اسحاق نقل شد که او این زن را به جدّش علقمه نسبت داد.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱ و ابن اسحاق می‌نویسد: آنها حرکت کردند تا در دشت سبخه در کنار قنات عینین و در کناره دشتی که مقابل مدینه بود، اطراق کردند. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و مسلمین شنیدند که آنها کجا اطراق کرده‌اند و آن حضرت به مسلمانان فرمود: در خواب گاوی را دیدم که برای من ذبح می‌شود و لبه شمشیرم را دیدم که شکافی برداشته است و دیدم که دست‌هایم را در زره محکمی فرو برده‌ام. و ابن هشام اضافه می‌کند که فرمود: امّا آن گاو عده‌ای از یاران من هستند که کشته می‌شوند و امّا شکاف لبه شمشیرم، نشان از کشته شدن یکی از اهل بیت من دارد و اما زره محکم را مدینه می‌دانم.

اگر صلاح می‌دانید در مدینه بمانیم و آنها را به حال خود بگذاریم تا هر جا که می‌خواهند اطراق کنند. اگر آنها در خارج از مدینه اطراق کردند که در این صورت در بدترین جا اطراق کرده‌اند و اگر وارد مدینه شدند به جنگ با آنها می‌پردازیم (ج ۳، ص ۶۷).

واقدی با سندی از ابن ابی حکیمه أسلمی نقل می‌کند که: وقتی ابو سفیان در أبواء شب را به صبح رسانید، با خبر شد که عمرو بن سالم خزاعی و عده‌ای از یارانش از آنها جدا شده و به مکه بازگشته‌اند.

ابو سفیان گفت: به خدا قسم می‌خوردم که آنها به سوی محمد رفته‌اند تا او را از آمدن ما با خبر کنند و تعداد ما را به او بگویند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


صفوان بن امیه گفت: اگر محمد و یارانش برای مقابله با ما به بیرون مدینه بیایند، هم تعداد ما و هم اسلحه‌های ما بیشتر است و ما دویست اسب سوار داریم و آنها ندارند و ما با تیر و کمان می‌جنگیم و آنها تیر و کمان ندارند و اگر به بیرون از مدینه نیامده باشند، به میان نخلستان‌های اوس و خزرج می‌رویم و درختان آنها را قطع می‌کنیم و اموالشان را به گونه‌ای نابود می‌کنیم که تا ابد نتوانند آن را جبران کنند!

و پیش از این نقل کرده است که وقتی قریشیان آماده حرکت به سوی مدینه شدند، عباس بن عبد المطلب نامه‌ای به

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۹

(۱) طبرسی می‌نویسد: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به مشورت با یاران خود پرداخت و نظر خودش این بود که مردان جنگی در کوچه‌ها به جنگ بپردازند و ضعیف‌ترها و زنان و بچه‌ها از بالای بام سنگ بیندازند. «۱»

(۲) قمی می‌نویسد: عبد الله بن أبیّ (خزرجی) گفت: ای رسول خدا، از مدینه خارج نشو تا در کوچه‌های آن با دشمن بجنگیم که در این صورت افراد ضعیف و زن و کنیز و غلام می‌توانند از پشت

---

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نوشت و در آن به او خبر داد که همانا قریش اجتماع کرده و به سوی تو در حرکتند، پس هر تدبیری که می‌توانی بیندیش.

آنها سه هزار نفر به همراه سه هزار شتر و دویست اسب و هفتصد زره هستند. آن‌گاه نامه را مهر زد و غلامی از بنی غفار را اجیر کرد و به او تأکید کرد که سه روزه این نامه را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برساند.

غلام غفاری به مدینه رسید، ولی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را پیدا نکرد و گفتند که او را در قباء می‌یابی. به قباء رفت او را جلوی در مسجد قباء ملاقات کرد که سوار درازگوش خود شده بود.

نامه را به وی تسلیم کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أبیّ بن کعب را فرا خواند تا نامه را برای وی بخواند پس از خواندن نامه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به أبیّ فرمود که محتوای نامه را محرمانه نگه دارد. پس از آن به منزل سعد بن ربیع رفت و فرمود: آیا کسی در خانه هست؟ گفت: خیر، می‌توانی حاجت خود را بگویی. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خبر نامه عباس بن عبد المطلب را به وی گفت و از سعد خواست که خبر را محرمانه نگه دارد و خودش به سوی مدینه حرکت کرد.

پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفت، زن سعد گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به تو چه فرمود؟

سعد گفت: تو را چه به این کارها؟! ولی او تمام خبر را برای سعد بازگفت. سعد دست برد و موهای جلو سر او را گرفت و کشان‌کشان و دوان دوان او را با خود برد تا در کنار پل بطحان به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید، در حالی که آن زن بسیار خسته شده بود.

سعد به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای رسول خدا، همسرم از من درباره سخنان تو سؤال کرد و من آن را کتمان کردم؛ اما او تمام سخنان شما را برای من بازگو کرد، لذا ترسیدم که چیزی آشکار شود و شما گمان کنید که من راز شما را فاش کرده‌ام!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: همسرت را آزاد بگذار. و بدین ترتیب این خبر در میان مردم شایع شد (ج ۱، ص ۲۰۴- ۲۰۵)

به احتمال قوی این خبر برای تقرّب به بنی عباس جعل شده است؛ زیرا تاریخ ابن اسحاق که به دستور منصور برای ولی عهدش مهدی نوشته شده، چنین خبری ندارد، اما واقدی معاصر با مأمون و از طرف او قاضی بغداد بوده است و این خبر را نقل کرده است.

بوی جعلی بودن از سراسر این خبر به مشام می‌رسد و اگر این طور نبود، سیره‌هایی که از روز اول برای عباسیان نوشته شده بود، خالی از این خبر نبود.

در علل الشرائع خبری از بزنطی از بعضی از اصحابش از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: از منّت‌هایی که خداوند عز و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


جل بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گذاشته بود، این بود که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله می‌توانست بخواند، ولی نمی‌توانست بنویسد. و هنگامی که ابو سفیان به سوی احد حرکت کرد عباس نامه‌ای به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نوشت و وقتی که آن حضرت در بعضی از محله‌های مدینه بود، این نامه به دستش رسید. او نامه را خواند؛ ولی یارانش را از آن مطلع نکرد و فقط به آنها دستور داد که داخل مدینه شوند و پس از آن که همگی وارد مدینه شدند؛ آنها را از قضیه مطلع کرد، (علل الشرائع، ص ۵۳) چنان که در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۱۱ هم آمده است و خبر از بزنطی از بعضی از اصحاب وی روایت شده و مرسل و بی‌سند کامل است و در مورد آن باید گفت که بر خلاف قول متفق علیه است، مبنی بر این که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نمی‌توانست بخواند و یا بنویسد.

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۶ و قصص الانبیاء، ص ۳۴۰ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۱. در حالی که قمی در تفسیر خود می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اصحابش را به جهاد و خروج تشویق کرد. (ج ۱، ص ۱۱۱).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۰

بام‌ها بجنگند، بدان که هیچ قومی به جنگ ما در خانه‌هایمان نیامد، مگر این که بر او پیروز شدیم و برای جنگ با هیچ دشمنی بیرون نرفتیم مگر این که بر ما پیروز شدند. «۱»

(۱) سپس سعد بن معاذ از قبیله أوس برخاست و گفت: ای رسول خدا، در آن زمانی که مشرک بودیم و بت می‌پرستیدیم، أحدی از اعراب در ما طمع نکرد و حال که تو در میان ما هستی، چگونه در ما طمع می‌کنند؟! ما حتما برای جنگ بیرون می‌رویم که در آن صورت هر کدام از ما که کشته شود، شهید است و هر کدام از ما که زنده بماند، در راه خدا جهاد کرده است. «۲»

---

(۱). ابن اسحاق می‌نویسد: عبد اللّه بن أبیّ بن سلول رأی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را می‌پسندید و می‌گفت: ای رسول خدا، در مدینه بمان و به سوی قریش خارج نشو. به خدا قسم که هیچ‌گاه برای جنگ با دشمنان خارج نشدیم، مگر این که بر ما پیروز شدند و هیچ آنها برای جنگ با ما وارد مدینه نشدند، مگر این که ما پیروز شدیم. ای رسول اللّه، دشمنان را به حال خود بگذار که اگر در بیرون شهر بمانند، در بدترین محل اقامت گزیده‌اند و اگر به داخل شهر بیایند، مردان به مقابله با آنها برمی‌خیزند و زنان و بچه‌ها از بالا بر آنها سنگ پرتاب می‌کنند و اگر برگردند که در این صورت سرافکنده و بیچاره‌اند (ج ۳، ص ۶۷).

واقدی می‌گوید: نظر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله این بود که از شهر خارج نشوند و دوست داشت که بر طبق رؤیایی که دیده بود، عمل کند؛ ولی با این حال با یارانش به مشورت پرداخت. عبد اللّه بن أبیّ برخاست و گفت: ای رسول خدا، در زمان جاهلیّت، ما به جنگ می‌پرداختیم و زنان و بچه‌ها را بر پشت بام‌ها باقی می‌گذاردیم و در کنارشان مقدار زیادی سنگ می‌گذاشتیم و آنها از بالای پشت بام سنگ‌ها به سوی دشمن پرتاب می‌کردند و خودمان با شمشیر در کوچه‌ها می‌جنگیدیم.

ای رسول خدا، شهر ما همانند یک برج است و تا کنون هیچ کس بر ما پیروز نشده است و هیچ‌گاه ما به خارج شهر نرفته‌ایم، مگر این که شکست خورده‌ایم. ای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، دشمن را به حال خود بگذار که اگر در بیرون شهر بمانند، در بدترین جا گرفتار شده‌اند و اگر بازگردند که در این صورت شکست خورده‌اند و به هیچ امتیازی دست نیافته‌اند.

ای رسول خدا، در این کار حرف مرا بشنو و بدان که من آن را از بزرگان قوم خویش و صاحب‌نظران آنها گرفته‌ام. آنها اهل جنگ و صاحب تجربه بوده‌اند و رأی بزرگان یاران رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از مهاجرین و انصار نیز همین نظر بود (ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۰).

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱. و در مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۰۱ آمده است: بعد از آن عده‌ای از بزرگان و صاحب‌نظران سخن گفتند که از جمله آنها سعد بن عباده بود که گفت: ای رسول خدا، ما می‌ترسیم که دشمن گمان کند ما از ترس بیرون نرفته‌ایم و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


همین بر جرأت آنها بیفزایـد و در جنگ بـدر که با سیصد نفر بودی، خداونـد تو را بر آنها پیروز کرد، در حالی که امروز تعـداد ما بسیار بیشتر است مـا از قبـل آرزوی چنین روزی را داشتیم و آن را از خـدا درخواست می‌کردیم و حال خداونـد آن را بر ما ارزانی داشته است.

و مالک بن سـنان خـدری، پـدر ابو سـعید خـدری گفت: ای رسول خـدا، به خـد قسم که ما بین احـدی الحسـنیین هستیم: یا این که خداونـد ما را بر آنها پیروز می‌کنـد و آنها را خوار و ذلیل می‌کنـد که در آن صورت این جنگ شبیه جنگ بدر می‌شود و چیزی از آنها را باقی نمی‌گـذارد و یا این که خداونـد توفیق شـهادت را نصیب ما می‌کنـد. و به خـدا قسم ای رسول خدا که ما از هیچ کدام ترسی نداریم و در هر کدام از آنها خیر است.

پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پافشاری آنها را دید، سکوت کرد و حرفی نزد تا این که حمزهٔ بن عبد المطّلب گفت: قسم به آن که قرآن را بر تو نازل کرده است، امروز افطار نمی‌کنم تا این که با شمشیرم در بیرون مدینه با آنها درگیر شوم و در این حال وی روزه‌دار بود.

نعمان بن مالک گفت: ای رسول خدا، من شهادت می‌دهم که گاو ذبح شده، کشته‌شدگان از یاران تو هستند و من نیز از

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۱

(۱) طبرسی می‌نویسد: پس از آن که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حرکت کرد، اصحاب گفتند: برمی‌گردیم؛ امّا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: سزاوار نیست که وقتی پیامبری به سوی قومی حرکت کرد، بازگردد. «۱»

---

آنها می‌باشم. پس چرا ما را از بهشت محروم می‌کنی؟ قسم به خدایی که جز او نیست، من حتما داخل بهشت می‌شوم.

رسـول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله فرمـود: به واسـطه چه چیزی وارد بهشت می‌شـوی؟ گفت: من خـدا و رسولش را دوست دارم. و از جنگ با دشمنان فرار نمی‌کنم. فرمود: درست می‌گویی.

و إیاس بن أوس گفت: ای رسول خـدا، ما فرزندان عبد الأشـهل از همان گاو ذبح شده هستیم و امیدواریم که عده‌ای از دشـمنان را ذبـح کنیم و آنهـا هم مـا را ذبـح کننـد و مـا به بهشت برویم و آنهـا روانه آتش جهنم شونـد. به اضافه این که- ای رسول خـدا- من دوست نـدارم قریشـیان به سوی قوم خویش بازگردنـد و بگوینـد: محمـد را در کوچه‌ها و محله‌های مـدینه محاصـره کردیم و همین باعث جرأت یافتن قریش علیه ما گردد، در حالی که تیزی شمشیر ما را دیده‌اند. و اگر ما از سرزمین خویش دفاع نکنیم، نمی‌توانیم در آن زراعت کنیم. ای رسول خـدا، در زمان جاهلیّت که عرب‌ها به سـرزمین ما می‌آمدنـد، هیـچ‌گاه چنین طمعی نمی‌کردند، مگر این که با شمشیر به اسـتقبالشان می‌رفتیم و آنها را از سرزمین خود دور می‌کردیم و امروز که مورد تأیید خداوند هستیم و سرنوشت خود را می‌دانیم- سزاوار نیست که خود را در خانه‌هایمان محصور کنیم.

و انس بن قتاده گفت: ای رسول خـدا، سـرنوشت ما احدی الحسـنیین است: یا این که به پیروزی و غنیمت می‌رسـیم و آنها را به قتل می‌رسانیم و یا این که خودمان شهید می‌شویم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من می‌ترسم که شکست بخورید!

پـدر خیثمه (از شـهدای بـدر) برخـاست و گفت: ای رسول خـدا، قریشـیان در مـدت یـک سال به جمع‌آوری نیرو از نواحی مختلف پرداخته‌اند و با اسب و شتر فراوان به سـرزمین ما تجاوز کرده‌اند و حال ما منتظر بمانیم تا آنها ما را محاصره کنند و سپس برگردند و هیـچ پاسـخی به آنها داده نشود؟! این باعث می‌شود که دائما به ما حمله کننـد و اطراف ما را ناامن کنند و جاسوس و کمین برای ما بگذارنـد و کشاورزی ما را ضایع کننـد و به علاوه اعراب اطراف را جرأت ببخشـند که در ما طمع کنند؛ زیرا ما از شـهر خود خارج نشـده‌ایم تا آنها را دفع کنیم و امیـدواریم که خداونـد ما را پیروز گردانـد که این به عقیـده ما یک سـنت الهی است. و یا این که به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


شهادت می‌رسیم.

جنگ بدر که از سرم گذشت در حالی که نسبت به آن حریص بودم و حرص من به حدی بود که با پسرم قرعه‌کشی کردم و او برنده شد و در جنگ بدر شرکت کرد و شهید شد، در حالی که من حریص به شهادت بودم. دیشب پسرم را در بهترین صورت در خواب دیدم که در میان باغ‌ها و نهرهای بهشتی گردش می‌کند و می‌گوید: به ما ملحق شو تا در بهشت کنار ما باشی. من آنچه را که خداوند وعده داده بود، حق یافتم! و- به خدا قسم ای رسول خدا- که مشتاق پیوستن به او در بهشت شده‌ام و می‌بینی که پیر شده‌ام و استخوان‌هایم پوک شده است و مشتاق لقای پروردگارم گشته‌ام. ای رسول خدا- دعا بفرمایید که خداوند توفیق شهادت و محشور شدن با سعد در بهشت را به من عنایت فرماید و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای او دعا کرد که به آرزوهای خود برسد. ج ۱، ص ۲۱۰- ۲۱۳.

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۹ و قصص الأنبیاء، ص ۳۴۰ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۱ و ابن اسحاق می‌نویسد: این حوادث در روز جمعه بود و در آن روز مردی از انصار به نام مالک بن عمرو از بنی النجار فوت کرده بود و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پس از آن که بر وی نماز گزارد، وارد خانه‌اش شد و لباس رزم خود را پوشید و خارج شد. وقتی که مردم او را در این هیأت دیدند، پشیمان شدند و گفتند: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را مجبور کردیم و نمی‌بایست چنین می‌کردیم برای همین وقتی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به میان آنها آمد، گفتند: ای رسول خدا، تو را مجبور کردیم و نمی‌بایست چنین می‌کردیم. حال اگر می‌خواهید که در مدینه بمانیم، حرفی نداریم؛ اما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی که پیامبری لباس رزم می‌پوشد سزاوار نیست که آن را درآورد تا وقتی که وارد کارزار شود ج ۳، ص ۶۸. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۲

(۱) و در تاریخ معالم المدینه آمده است: از جمله آثار مدینه، مسجدی است که «مسجد الدرع» نامیده می‌شود که در سمت چپ راه احد و یک کیلومتر و نیم از آن قرار دارد. این مسجد به این نام خوانده می‌شود، زیرا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زره مخصوص جنگ خود را در آن قرار داده بود و ظاهرا این واقعه در زمان جنگ احد اتفاق افتاده است.

یک کیلومتر و سیصد متری قبل از احد استخری وجود داشت که مال یهودیان بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به هنگام مغرب به آنجا رسیده و نماز عشا را به جای آورد و همان جا استراحت کرد تا نماز صبح را هم در همان جا خواند.

سپس از لشکر خود سان دید و کسانی را که کم سنّ و سال بودند، برگردانید.

(۲) در آنجا عده‌ای از یهودیان مدینه که با وی پیمان بسته بودند، برای عرضه کمک‌های خویش حاضر شدند؛ ولی آن حضرت فرمود: از مشرکان برای مقابله با مشرکان کمک نمی‌خواهیم!

از همین جا عبد اللّه بن سلول به همراه عده‌ای از منافقین که از او اطاعت می‌کردند و سیصد نفر و در حدود یک سوم سپاه مسلمانان را تشکیل می‌دادند؛ برگشتند و دلیلشان هم این بود که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از رأی و نظر دیگران پیروی کرده است. «۱»

---

این در حالی است که واقدی می‌گوید: هنگام که آنها اصرار به خروج داشتند. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز جمعه را با مردم خواند و سپس مردم را موعظه کرد (یعنی خطبه را بعد از نماز خواند؟!) و آنها را به مقاومت و جهاد سفارش کرد و فرمود که اگر صابر و مقاوم باشند، پیروز خواهند شد. و به آنها دستور داد که برای مقابله با دشمن آماده شوند و خبر داد که بر دشمن خود پیروز خواهند شد به این ترتیب مردم خوش‌حال شدند؛ ولی بسیاری از صحابه از این کار کراهت داشتند. مردم اجتماع کردند و اهل محله‌ها گرد هم آمدند و زن‌ها بالای پشت بام‌ها رفتند و بنی عمرو بن عوف و هم‌پیمانان آنها و نبیت و هم‌پیمانان آنها نیز حاضر شدند؛ در حالی که همگی مسلّح شده بودند، نماز عصر را با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به جای آوردند سپس آن حضرت وارد

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


خانه‌اش شد ... و مردم از حجره تا منبر صف کشیده و منتظر خروج آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بودند.

در این حال اسید بن حضیر و سعد بن معاذ رو به مردم کردند و گفتند: به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چیزی را گفتید که او را مجبور به خروج کردید، در حالی که امر الهی از آسمان نازل می‌شود؟! امر خودتان را به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله واگذار کنید و هر دستوری که داد اطاعت کنید و هر خواسته و نظری که داشت به اجرا درآورید. و از آنجا که بعضی دوست نداشتند که از شهر خارج شوند، گفتند: حرف، حرف سعد است. ما نمی‌بایستی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را مجبور می‌کردیم و بعضی دیگر اصرار بر خروج داشتند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در حالی که لباس رزم پوشیده بود، خارج شد- آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دو زره به تن کرده بود و یک کمربند چرمی به کمر بسته بود و در حالی که عمّامه بر سر پیچیده بود، شمشیرش را حمایل کرده بود.

اصحاب گفتند: ای رسول خدا، ما حق نداشتیم که با نظر تو مخالفت کنیم، هر کاری که شما بفرمایید، انجام می‌دهیم.

آن حضرت فرمود: شما را به همین فرا خواندم؛ ولی ابا کردید و برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که پس از پوشیدن لباس رزم، آن را بیرون آورد، تا وقتی که خدا بین او و دشمنانش داوری کند. حال هر چه را که دستور می‌دهم، اطاعت کنید.

با نام خدا حرکت کنید که اگر صبور باشید، پیروز می‌شوید. ج ۱، ص ۲۱۳- ۲۱۴.

(۱). معالم المدینه، ص ۱۳۴ و نک: طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۹ و تحقیق النصرة، ص ۱۵۴ و الدار الثمین، ص ۱۷۴ و مجله المیقات، ج ۴، ص ۲۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۳

(۱)

## پدر پسران و پدر دختران

ابن اسحاق از پدرش اسحاق بن یسار از بعضی از بنی سلمهٔ نقل می‌کند که گفتند: وقتی که روز احد فرا رسید، عمرو بن جموح چهار پسر همانند شیر بیشه داشت؛ ولی خودش به شدت شل بود. پسرانش به او گفتند: خداوند عذر تو را خواسته است و به این بهانه می‌خواستند او را نگه دارند.

آنها نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و عمرو گفت: ای رسول خدا، پسرانم می‌خواهند مرا نگه دارند و از همراهی با تو بازدارند و به خدا قسم که من امیدوارم با همین پای شل وارد بهشت شوم!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: خدا عذر تو را خواسته است و جهاد بر تو واجب نیست.

و به پسرانش فرمود: مانع او نشوید، شاید که خداوند شهادت را نصیب او کند. به دنبال آن، او که داماد عمرو بن حرام بود «۱» برای جنگ خارج شد. «۲»

عبد اللّه بن عمرو بن حرام، پدر جابر بن عبد اللّه به غیر از جابر، هفت دختر داشت و برای همین جابر گفت: پسرم؛ شایسته نیست که هر دوی ما این زنان را رها کنیم و برویم و من تو را برای همراهی با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و جهاد از خودم برتر نمی‌دانم. لذا تو پیش خواهرانت بمان و بدین ترتیب جابر باقی ماند و پدرش به احد رفت. «۳»

(۲) طبرسی در اعلام الوری می‌نویسد: لشکریان اسلام هزار نفر بودند که وقتی مقداری از راه را پیمودند؛ عبد اللّه بن أبیّ به همراه یک سوم از سپاهیان بازگشت. آنها می‌گفتند که: به خدا قسم نمی‌دانیم که چرا باید خودمان را به کشتن بدهیم، در حالی که اینها قوم و قبیله او هستند؟! و حتی بنی حارثه و بنی سلمه هم تصمیم به بازگشت گرفته بودند که خداوند عز و جلّ آنها را از این خطا حفظ کرد. «۴»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۵.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۹۶ و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۴.

(۳). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۷.

(۴). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۶ و قصص الانبیاء، ص ۳۴۱ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۱ و ابن اسحاق می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه هزار نفر از صحابه برای جنگ احد خارج شد تا این که یک شوط از مدینه فاصله گرفتند و در این هنگام عبد اللّه بن أبیّ بن سلول، یک سوم مردم را دچار تردید کرد و گفت: من از آنها اطاعت می‌کنم و آنها حرف مرا گوش نمی‌دهند نمی‌دانیم که چرا باید خودمان را به کشتن بدهیم! سپس به همراه عده‌ای از اهل نفاق و تردید که از او پیروی می‌کردند، به مدینه بازگشت.

عبد الله بن عمرو بن حرام پدر جابر به دنبال آنها رفت و فریاد زد: ای مردم، به خاطر خدا قوم و پیغمبر خود را به هنگام رویارویی با دشمن تنها نگذارید!

آنها در جواب گفتند: اگر می‌دانستیم که جنگی پیش می‌آید، شما را تنها نمی‌گذاشتیم؛ ولی احتمال نمی‌دهیم که جنگی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۴

(۱) قمی می‌نویسد: عبد الله بن أبیّ از رفتن به احد خودداری کرد و عده زیادی از خزرجی‌ها هم به تبع او از رفتن خودداری کردند ... و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را شمرد که دید هفتصد نفر هستند. «۱»

(۲) در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السّلام آمده است: افرادی که برگشتند سیصد نفر منافق بودند و ابو جابر بن عبد الله به آنها گفت: شما را به خدا دین و نبیّ و دیارتان را تنها نگذارید!

اما آنها گفتند: به خدا قسم که امروز جنگی رخ نمی‌دهد و اگر بدانیم که جنگی پیش می‌آید، به همراهتان خواهیم آمد. «۲» وی می‌نویسد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جایی که راه عراق از آن می‌آمد اردو زد. «۳»

پیش بیاید. عبد الله گفت: از رحمت خدا دور باشید ای دشمنان خدا و بدانید که خدا پیامبر خود را از شما بی‌نیاز خواهد کرد. (ج ۳، ص ۶۸)

واقدی می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از بدائع و سپس کوچه حسی (در ناحیه رمّیهٔ) گذشت و آن‌گاه متوجه اطمی الشیخین شد تا این که به بالای رأس الثنیه رسید.

در آنجا متوجه گروه خشنی شد که سر و صدای زیادی برپا کرده بودند. فرمود: چه خبر است؟

گفتند: اینها هم‌پیمانان ابن أبیّ از یهودیان هستند! فرمود: از مشرکان علیه مشرکان کمک نمی‌گیریم! و رفت تا به اطمی الشیخین رسید و در آنجا اردو زد. ابن ابی هم پیش آمد و در ناحیه‌ای از لشکرگاه اطراق کرد.

منافقان و هم‌پیمانان یهودی أبیّ به او می‌گفتند: رأی و نظر خودت را به او گفتی و نصیحتش کردی؛ ولی از قبول آن طفره رفت و از این جوانانی که کنار او هستند، اطاعت کرد! و به خوبی دو رویی و نفاق را در او یافتند.

خورشید غروب کرد و بلال اذان مغرب را گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با یارانش نماز مغرب را به جای آورد و سپس اذان عشاء را گفت و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با اصحابش نماز عشاء را به جای آورد. شب را در شیخین به استراحت پرداختند و پس از سپری شدن شب و نزدیک شدن سحر، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی ما را راهنمایی می‌کند و به نزدیک مشرکان می‌برد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


او را از میان بنی حارثه عبور دادند و سپس از خانه مربع بن قیظی منافق گذشتند تا به موضع ابن عامر رسیدند ... وقتی که به موضع قنطره رسیدند که امروز جزء منطقه احد است، وقت نماز فرا رسید. به بلال دستور داد که اذان بگوید و آن‌گاه نماز صبح را با یارانش که صف بسته بودند، به جای آورد.

ابن أبیّ از آن موضع، راه برگشت را در پیش گرفت و همانند قوچی که پیشاپیش گلّه حرکت می‌کند؛ پیشاپیش افرادش حرکت می‌کرد.

عبد الله بن عمرو بن حرام، پدر جابر به نزد آنها رفت و گفت: شما را به خدا، مگر قرار نبود که از دین و پیامبر خود دفاع کنید، مگر قرار نبود که از او همانند اولاد و ناموس خودتان محافظت نمایید.

أبیّ گفت: ای ابو جابر اگر حرف مرا می‌شنیدی حتما برمی‌گشتی. همانا افراد عاقل و صاحب رأی برگشته‌اند و ما قول داده بودیم که در داخل شهرمان او را یاری دهیم و من نظر صحیح را به او گفتم؛ ولی او از قبول آن امتناع کرد و از جوانان پیروی نمود و از سوی دیگر احتمال می‌دهم که جنگی بین آنها رخ ندهد.

پس از آن که حرف عبد الله را نشنیدند و بازنگشتند، ابو جابر به آنها گفت: از رحمت خدا دور باشید، همانا خداوند پیامبر خود و مؤمنین را از یاری شما بی‌نیاز می‌گرداند و عبد الله بن عمرو در حالی که به شدت از دست آنها ناراحت بود بازگشت و به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ملحق شد که مشغول منظم کردن صفوف سپاهیان بود (ج ۱، ص ۲۱۷- ۲۱۹).

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.

(۲). همان، ص ۱۲۲.

(۳). همان، ص ۱۱۱. و ابن اسحاق می‌نویسد: در دامنه احد، در سینه دشت به سوی کوه فرود آمدند (ج ۳، ص ۶۹) واقدی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۵

(۱)

## پرچم و بیرق

طبری می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پس از فرا رسیدن صبح آماده جنگ شد. او علی علیه السّلام را پرچمدار مهاجرین و سعد بن عباده را پرچمدار انصار کرد و خود آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله زیر پرچم انصار قرار گرفت. «۱»

قمی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را آماده کرد و پرچم را به امیر المؤمنین علیه السّلام سپرد. «۲»

(۲)

## استقرار تیراندازان بر تنگه احد

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پنجاه نفر از تیراندازان را به فرماندهی عبد اللّه بن جبیر بر تنگه احد مستقر کرد؛ زیرا احتمال می‌داد که مشرکان از آن ناحیه، از پشت به مسلمانان حمله کنند و به عبد الله بن جبیر و افرادش

---

می‌نویسد: گفته می‌شود که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله پشت به خورشید کرد و عینین را پشت سر خودش قرار داد، لذا مشرکان روبه‌روی خورشید قرار گرفتند و قول صحیح‌تر به نظر ما این است آن حضرت کوه احد را پشت سر لشکر خود و مدینه را روبه‌روی خود قرار داد و مشرکان رو به احد و پشت به مدینه قرار گرفتند. و قبل از آن گفته است: در جایی که امروزه پلی وجود دارد و در زمین‌های ابن عامر می‌باشد، موضع گرفتند (ج ۱، ص ۲۱۹- ۲۲۰).

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۶ و قصص الأنبیاء، ص ۳۴۱ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۱- ۱۹۲.

ابن اسحاق می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرچم را به مصعب بن عمیر از بنی عبد الدار واگذار کرد و وقتی که او شهید شد، پرچم را به علی بن ابی طالب سپرد ... و خود آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله زیر پرچم انصار قرار گرفت (و نگفته که پرچمدار سعد بوده است) و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام پیغام فرستاد که پرچم را جلو ببرد. علی علیه السّلام پیش رفت، در حالی که می گفت:

من ابو القضم هستم (ج ۳، ص ۷۸).

واقدی می گوید: سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله درخواست کرد که سه نیزه بیاورند و سه پرچم برای أوس و خزرج و مهاجرین بست و پرچم أوس را به اسید بن حضیر و پرچم خزرج را به سعد بن عباده یا حباب بن منذر بن جموح و پرچم مهاجرین را به مصعب بن عمیر یا علی بن ابی طالب! علیه السّلام داد. سپس اسب خود را درخواست کرد و بر آن سوار شد و نیزه بلندی به دست گرفت که پیکان آن برنجی بود و کمانی را به دوش انداخت. و در این جنگ مسلمانان صد زره داشتند (ج ۱، ص ۲۱۵- ۲۲۵.

در مورد قول ابن اسحاق که از پرچم و بیرق سخن به میان آورده است، باید گفت که بعد از شهادت مصعب بن عمیر، پرچم به علی علیه السّلام سپرده شد و امّا بیرق از همان ابتدا در دست آن حضرت علیه السّلام بود و شاید که همین، علّت تردید واقدی بوده است که راه حلّ آن از این طریق می‌باشد. و شیخ مفید هم در ارشاد، ج ۱، ص ۷۸ به همین نظر اشاره دارد و می‌نویسد: بیرق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جنگ احد در دست امیر المؤمنین صلّی اللّه علیه و آله بود؛ چنان که در جنگ بدر نیز به دست آن حضرت علیه السّلام سپرده شده بود و پرچم را هم در آن روز به او سپردند و به دست دیگری ندادند. پس او صاحب پرچم و بیرق، توأما بوده است و در این جنگ هم فتح از آن وی بود، چنان که در بدر چنین بود. سپس به اخبار سه‌گانه از ابی البختری قرشی و عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن مسعود استشهاد کرده است.

بنابراین آنچه را که واقدی از ابی معشر و ابن الفضل نقل کرده است که گفته‌اند: وقتی مصعب به شهادت رسید، فرشته‌ای به صورت وی، پرچم را به دست گرفت و در آخر روز رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی گفت: بیا جلو ای مصعب! که در این حال آن فرشته متوجه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شد و گفت: من مصعب نیستم! و نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله فهمید که او فرشته‌ای است که برای کمک نازل شده است.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۶

فرمود: اگر دیدید که آنها را به عقب رانده‌ایم تا جایی که آنها را وارد مکه کرده‌ایم، از جای خود تکان نخورید و اگر دیدید که آنها ما را شکست داده‌اند و تا مدینه ما را تعقیب کرده‌اند، جایگاه خود را ترک نکنید و در جای خود ثابت قدم باشید. «۱»

آنگاه فرمود: از خدا بترسید و صبور باشید و حتی اگر دیدید که از بیکاری پرنده بر سر ما نشسته است، بازهم از جای خود تکان نخورید تا به شما اطلاع بدهم و آنها را بر بالای تنگه مستقر کرد. «۲»

همچنین فرمود: از جای خود تکان نخورید، اگر چه تا آخرین نفر کشته شویم، زیرا تنها از همین موضع آسیب‌پذیر هستیم. «۳»

(۱)

## پرچم‌داری در قریش

شیخ مفید در ارشاد با سندی از عبد اللّه بن مسعود نقل می‌کند که گفت: پرچمداری قریش مخصوص بنی عبد الدار بود؛ یعنی با

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


طلحه بن ابی طلحه که کبش الکتیبه (قوچ لشکر) نامیده می‌شد. پس ابو سفیان به میان آنها آمد و گفت: می‌دانید که پرچم برای یک لشکر بسیار مهم است و در جنگ بدر به خاطر بر زمین افتادن پرچم شکست خوردید. اگر احتمال می‌دهید که نمی‌توانید آن را حفظ کنید، به ما بسپارید تا آن را حفظ کنیم.

طلحه بن ابی طلحه خشمگین شد و گفت: آیا درباره ما چنین می گویی؟ به خدا قسم که امروز در کنار پرچم حمام خون به راه خواهیم انداخت. «۴»

---

(۱). همان.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۶- ۱۷۷ و قصص الانبیاء، ص ۳۴۱.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۸۰ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۲ و ابن اسحاق می‌نویسد: پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لشکریان خود را آماده کرد، عبد الله بن حبیر از قبیله بنی عمرو بن عوف را که لباسی سفید به تن داشت، به فرماندهی تیراندازان که پنجاه نفر بودند، منصوب کرد.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: اسب سواران را با تیراندازی از ما دور کنید و اگر پیروز شدیم یا شکست خوردیم، در جای خود ثابت باشید تا از ناحیه شما ضربه نخوریم. (ج ۳، ص ۷۰) و واقدی می گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را به صف کرد و پنجاه نفر از تیراندازان را بر کوه عینین مستقر کرد و عبد الله بن جبیر را به فرماندهی آنها گمارد. در مقابل مشرکان هم صف کشیدند و خالد بن ولید را به فرماندهی سواره نظام گماردند و عبد اللّه بن ابی ربیعه را به فرماندهی تیراندازان که صد نفر بودند، گماردند. ج ۱، ص ۲۲).

رسول اللّه به نزد تیراندازان رفت و فرمود: پشت سر ما را محکم نگه دارید؛ زیرا می‌ترسیم که از پشت مورد حمله قرار گیریم و در جای خود ثابت قدم باشید و تکان نخورید و اگر دیدید که آنها را شکست می‌دهیم و وارد لشکرگاه آنها می‌شویم، از جای خود تکان نخورید و اگر دیدید که کشته می‌شویم، به کمک ما نشتابید و فقط با تیراندازی اسب سواران را از ما بازدارید؛ زیرا اسب با وجود تیراندازی پیش روی نمی‌کند. و سپس فرمود: خدایا تو را بر اعمال شاهد می گیرم! (ج ۱، ص ۲۲۴).

(۴). ارشاد، ج ۱، ص ۸۰ و ابن اسحاق می‌نویسد: و قریشیان آماده نبرد شدند و خالد بن ولید را فرمانده میمنه و عکرمهٔ



(۱)

## خطبه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

واقدی می گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پیاده راه می‌رفت و صفوف را منظم می کرد و «مؤمنین را برای جنگ آماده می کرد» و می گفت: جلوتر بیا فلانی، عقب‌تر برو فلانی و اگر می‌دید که پای کسی از صف جلوتر است، او را عقب‌تر می‌برد.

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ایستاد و در ضمن خطبه‌ای فرمود:

(۲) ای مردم، شما را سفارش می کنم به آنچه که خداوند در کتابش مرا بدان سفارش کرده است، که از دستورهایش اطاعت و از محرمات او دوری کنم. شما امروز در جایگاه کسب أجر و پاداش هستید برای کسی که خدا را به یاد داشته باشد و خودش را به صبر و یقین آراسته کند و تلاش و فعالیت داشته باشد. بدانید که جهاد با دشمن سخت است و افرادی که ایستادگی کنند، کم هستند، مگر آنان که خداوند اراده آنها را قوی کرده باشد. بدانید که خداوند با کسی است که از او اطاعت کند و شیطان با کسی است که از حق نافرمانی کند. با صبر بر جهاد امید فتح و پیروزی داشته باشید. و از خدا بخواهید که آنچه را وعده داده است به شما

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


ارزانی دارد و در همه حال از او اطاعت کنید. من بر هدایت شما بسیار حریص هستم و بدانید که اختلاف و نزاع و تأخیر در کارهای باعث ضعف و عجز می گردد که خدا آن را دوست ندارد و با وجود آن یاری و پیروزی خود را دریغ می کند.

(۳) ای مردم به دلم افتاده است که هر کسی مشغول کار حرامی شود، خداوند بین خود و او جدایی می‌افکند و هر کسی که به سوی خدا میل کند، گناهانش را می‌آمرزد ... و روح الامین به من الهام کرده

---

بن ابی جهل را فرمانده میسرهٔ کردند. (ج ۳، ص ۷۰) و پرچمداران را از بنی عبد الدار قرار دادند و ابو سفیان پیش آنها رفت و گفت: ای بنی عبد الدار، شما در روز بدر پرچم ما را رها کردید و بدان بلا گرفتار شدیم و لشکریان تابع پرچم خویش هستند و که اگر سقوط کند، شکست می‌خورند، بنابراین با این که باید از پرچم به خوبی نگهداری کنید و یا این که آن را به ما واگذار کنید تا ما از آن نگهداری کنیم!

به او گفتند: تو می‌خواهی که پرچم خودمان را به تو واگذاریم؟! فردا خواهی فهمید که به هنگام کارزار چه خواهیم کرد؟! (ج ۳، ص ۷۲). و واقدی می گوید: آنها پرچم خود را به طلحهٔ بن ابی طلحه واگذاردند ... و ابو سفیان فریاد زد: ای بنی عبد الدار، می‌دانیم که شما از همه ما اولی به پرچم‌داری هستید و می‌دانیم که روز بدر از ناحیه پرچم شکست خوردیم و هر قومی از ناحیه پرچم خود آسیب‌پذیر است؛ بنابراین پرچم را حفظ کنید و نگذارید سقوط کند و اگر نمی‌توانید، آن را به ما واگذار کنید؛ زیرا ما افرادی مصیبت‌دیده و خونخواه هستیم که برای انتقام و خونخواهی آمده‌ایم و اگر پرچم سقوط کند، لشکر نمی‌تواند همبستگی و بقای خودش را حفظ کند؟!

بنی عبد الدار از این سخنان خشمگین شدند و گفتند: پرچم خود را تحویل دهیم؟! این امکان ندارد! و خواهی دید که چگونه از پرچم محافظت می کنیم! و با ابو سفیان تندی کردند. آن‌گاه به دور پرچم جمع شدند و نیزه‌های خود را برافراشتند. ابو سفیان گفت: آیا پرچم دیگری آماده کنیم؟ بنی عبد الدار گفتند: در این صورت آن را هم بنی عبد الدار حمل می کند و غیر از این امکان ندارد. (ج ۱، ص ۲۲۱).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۸

است که: هیچ کسی نمی‌میرد تا این که تمام رزق و روزی خود را دریافت کند، اگر چه خودش در کسب آن کاهلی کند. از خدا بترسید و در طلب رزق، حریص نباشید و تدریجی بودن رزق شما را وادار نکند که آن را با معصیت پروردگار به دست آورید و بدانید که آنچه به وسیله او مقدّر گردیده است، جز از راه اطاعت او به دست نمی‌آید، در حالی که حلال و حرام را برای شما بیان کرده است و در این میان اموال شبهه‌ناکی وجود دارد که بسیاری از مردم آن را نمی‌دانند، مگر آن که مورد تأیید از سوی خداوند باشند. پس هر کسی که از شبهه دوری کند، دین و عرض خود را حفظ کرده است و هر کسی که خود را بدان آلوده کند، همانند کسی است که لبه پرتگاهی قرار گرفته است و نزدیک است که در آن سقوط کند. و هیچ پادشاهی نیست مگر این که حریمی دارد و حریم خداوند محرّمات او است!.

(۱) و هر مؤمنی نسبت به مؤمنان دیگر به منزله سر از بدن است که اگر به دردی گرفتار شود، سایر اعضای بدن هم آزرده می‌شود و هر کسی که به مسلمان (یا کافری) نیکی کند، خداوند در دنیا یا در آخرت به او اجر و ثواب عنایت می کند و هر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، پس بر او، حضور در نماز جمعه در روز جمعه واجب است مگر کودکان یا زنان یا بیماران یا بردگان زرخرید. و هر کسی که از این کار خود را بی‌نیاز ببیند، خدا هم از او بی‌نیاز است و باید بداند که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

(۲)

## شروع جنگ

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


سپس وی با سندی از مطّلب بن عبد اللّه نقل می‌کند که اوّلین کسی که آتش جنگ را برانگیخت، ابو عامر عبد عمرو (بن صیفی راهب فاسق) بود که همراه با پنجاه نفر از افراد قوم خود جلو آمد و غلامان قریش نیز همراه وی بودند. وی فریاد زد: ای آل أوس، من ابو عامر هستم! (و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را فاسق نامیده بود و وقتی که قومش صدای او را شنیدند) گفتند: لعن و نفرین بر تو باد ای فاسق! (و وقتی که جواب ردّ قوم خودش را شنید) گفت: قوم من بعد از رفتن من به مکه گرفتار شرّ و جهل شده‌اند. سپس بین آنها و مسلمانان سنگ‌پرانی شروع شد و آنها فرار کردند. «۱»

آنها گودال‌هایی برای مسلمانان حفر کرده بودند که از جمله رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در یکی از آن‌ها افتاد. «۲»

سپس زنان قریش جلو صفوف مشرکان آمدند و قبل از درگیری طبل و دف زدند و سپس برگشتند و در عقب صفوف سپاه، پشت سر مردان قرار گرفتند «۳» و نام کسانی که در بدر کشته شده بودند را یاد

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۲۱- ۲۲۳.

(۲). همان، ص ۲۵۲.

(۳). همان، ص ۲۲۵ و سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۴۹

آوری می‌کردند و بدین وسیله مردان را به جنگ تشویق می‌کردند و در حالی که دف می‌زدند، می‌خواندند:

نحن بنات طارق‌نمشی علی النمارق

ان تقلبوا نعانق‌او تدبروا نفارق

فراق غیر وامق «۱»

ما دختران طارق هستیم که بر بالش‌های نرم راه می‌رویم

اگر پیش روی کنید، با شما هم آغوش می‌شویم! و اگر عقب‌نشینی کنید، از شما جدا می‌شویم جدا شدنی که آشتی در پی نخواهد داشت!

(۱) در مدینه و در میان بنی ظفر مرد غریبی بود که معلوم نبود از چه قبیله‌ای است و به او قزمان می‌گفتند. وی بسیار قوی و معروف به شجاعت بود، ولی با این حال در احد حاضر نشده بوده. زنان بنی ظفر او را سرزنش کرده و گفتند: ای قزمان همه مردان خارج شده‌اند و تو با زنان نشسته‌ای؟! آیا خجالت نمی‌کشی؟! مگر زنی که در خانه نشسته‌ای و بقیه مردان خارج شده‌اند! او به خانه‌اش رفت و شمشیر و تیر و کمان خود را برداشت و به سوی احد حرکت کرد و در صف اول مسلمانان ایستاد و او اوّلین کسی بود که به سوی مشرکان تیر انداخت. «۲»

(۲)

## ملحق‌شوندگان به احد

اگر چه قزمان در ابتدا به همراه منافقین از نبی اکرم و مسلمانان جدا شد، لکن سرانجام وی همانند آن منافقان نشد، چنان که ذکر شد.

---

(۱). و در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۸ در مورد جنگ ذی قار آمده است که زنی از عجل، قوم خود را به جنگ تحریض می‌کرد و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


می‌خواند:

اگر آنها را شکست دهید، با شما هم‌آغوش می‌شویم! و فرش‌های نرم، پهن می‌کنیم! و اگر فرار کنید از شما جدا می‌شویم و هیچ‌گاه با شما آشتی نمی‌کنیم!

و از روض الانف، ج ۲، ص ۱۲۹ نقل شده است که: این رجز مال هند دختر طارق بن بیاضه أیادی در جنگ ذی قار بوده است و برای همین سروده است: ما دختران طارق هستیم، وگرنه هیچ وجهی برای نسبت دادن هند دختر عتبه به طارق در دست نیست. و شاید که هند این را بعد از این که از هند دختر طارق شنیده، خوانده است.

و حمیری در قرب الاسناد، ص ۶۱ با سندی از امام صادق از امام باقر علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله روز فتح مکه دستور داد که فرتنا و ام ساره را بکشند؛ زیرا در مراثی و اشعارشان رسول خدا را هجو می‌کردند و در روز احد مشرکان را ضد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تحریک می‌کردند و این مطلب در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۱۱- ۱۱۲ هم آمده است.

(۲). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۳ و مغازی واقدی، ص ۲۲۳- ۲۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۰

با وجودی که عده زیادی به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پشت کردند و برگشتند؛ ولی عده‌ای بعدا به آن حضرت ملحق شدند که اوّلین آنها حنظله پسر ابی عامر راهب و فاسق و داماد ابن أبیّ سلول منافق بود! و قبلا نقل کردیم که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله پدرش را فاسق نامید و ذکر خواهد شد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پسرش را غسیل الملائکه نامید!

(۱) قمی در تفسیر خود می‌گوید: حنظله پسر ابی عامر یکی از افراد [أوس] «۱» بود و در شبی که صبح آن جنگ رخ داد، با دختر عبد الله بن أبیّ بن سلول ازدواج کرده بود و از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواسته بود که آن شب را نزد همسرش بماند و خداوند در این مورد فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا عَلى أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «۲»؛ مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و چون با او در کاری همگانی باشند، بدون اجازه‌اش به جایی نمی‌روند، کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، به راستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، در این صورت هرگاه از تو برای پاره‌ای از کارهای مهمشان اجازه بخواهند به هر کدام که خواستی اجازه بده و برایشان طلب مغفرت کن که خدا بخشنده مهربان است. و پس از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی اجازه داد.

حنظله در آن شب بر همسرش وارد شد و زفاف را انجام داد و صبح زود در حالی که جنب بود و می‌خواست به سوی احد حرکت کند، همسرش به دنبال چهار نفر از انصار فرستاد که بیایند و جلوی آنها از او اقرار گرفت که با او ازدواج و عروسی کرده است.

(۲) به وی گفته شد که چرا چنین می‌کنی؟

گفت: در این شب در خواب دیدم که آسمان شکافته شد و حنظله در آن داخل شد و شکاف به هم آمد؛ لذا فهمیدم که او به شهادت می‌رسد و دوست نداشتم که چند نفر را به عنوان شاهد، گواه نگیرم.

حنظله در حال جنب خود را به احد رسانید و در جنگ حاضر شد و به شهادت رسید. در حالی که پدرش ابی عامر، نصرانی و فردی فاسق بود. «۳»

---

(۱). در تفسیر چاپ شده، کلمه خزرج آمده است و این باطل است؛ زیرا وی از أوس بوده است، چنان که در مورد پدرش گذشت و شاید که این نسبت به خاطر دامادی وی با ابن أبیّ خزرجی بوده است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۲). نور (۲۴)، ۶۲. قمی می‌نویسد: آیه در سوره نور قرار دارد در حالی که اخبار مربوط به جنگ احد در سوره آل عمران قرار دارد و این دلیل بر آن است که جمع‌آوری آیات قرآن بر خلاف آنچه که خدا نازل فرموده، بوده است!.

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸ و خلاصه خبر را در تفسیر آیه از سوره نور تکرار کرده است. (ج ۲، ص ۱۱۰) و واقدی این

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۱

از جمله کسانی که به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در احد ملحق شدند، فردی یهودی به نام مخیریق از بنی ثعلبه بود که از أحبار یهود به شمار می‌رفت.

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: این فرد به اصحابش گفت: ای جماعت یهود، به خدا قسم می‌دانید که یاری کردن محمّد بر گردن شما فرض است! سپس وسایل و شمشیر خود را برداشت و گفت: اگر کشته شدم، اموال من در اختیار محمد باشد تا هر گونه که می‌خواهد به مصرف برساند. سپس صبح زود حرکت کرد و به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ملحق شد و اسلام آورد و در کنار آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بود تا به شهادت رسید.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مورد او فرمود: مخیرق از بهترین یهودیان بود. «۱» و صدقه‌هایی را که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اعطا می‌کرد، از اموال او بود. «۲»

(۲) از جمله کسانی که اسلام آورد و به مسلمانان ملحق شد: عمرو بن ثابت بن وقش از بنی عبد الأشهل خزرجی بوده است. با وجودی که قوم وی اسلام را پذیرفته بودند، او از پذیرش اسلام خودداری می‌کرد تا این که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به سوی احد حرکت کرد، انقلابی در وی ایجاد شد و سریعا اسلام آورد و شمشیر خود را برداشت و به مسلمانان محلق شد و در لشکر آنها قرار گرفت. «۳»

شاید تغییر عقیده عمرو بن ثابت متأثر از سخنان پدرش ثابت بن وقش باشد که با رفیق یمانی‌اش، حسیل بن جابر، پدر حذیفهٔ بن یمان صحبت می‌کرد. آن دو که پیرمرد بودند، به همراه زنها و بچه‌ها در پشت بام نشسته بودند و در این حال یکی از آنها به دیگری گفت: ای بی‌پدر! منتظر چه هستی؟! به خدا قسم که از عمر جز به اندازه یک نفس گاو باقی نمانده است و همین امروز یا فردا می‌میریم!. پس چرا شمشیر برنمی‌داریم و به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ملحق نمی‌شویم تا شاید خداوند توفیق شهادت در رکاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را به ما عنایت کند؟!.

سپس شمشیرهای خود را برداشتند و حرکت کردند تا در میان مسلمانان قاطی شدند و کسی از این موضوع آگاه نشد. «۴»

(۳) عبد الله بن عمرو بن حرام پدر جابر بن عبد اللّه چند روز قبل از احد در خواب، بشر بن عبد المنذر- از شهدای بدر- را دیده بود که به او می‌گوید: تا چند روز دیگر به ما ملحق خواهی شد! عبد اللّه به او گفت: تو کجا هستی؟ گفت: در بهشت هستیم و هر جایی که بخواهیم گردش می‌کنیم. عبد الله گفت: آیا

---

خبر را در مغازی، ج ۱، ص ۲۷۳ بدون ذکر آیه نقل کرده است و احتمال می‌رود که ابن أبیّ راضی به زفاف جز در همان شب نشده بود تا حنظله را از رفتن به جنگ بازدارد؛ اما موفق نشد.

(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۹۴.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۳.

(۳). ابن هشام، ج ۳، ص ۹۵ و واقدی، ج ۱، ص ۲۶۲ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

(۴). ابن هشام ۳: ۹۲ و واقدی در مغازی ۱: ۲۳۳ این شخص را رفاعهٔ بن وقش می‌داند و او عمویش بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۲

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


روز بدر به شهادت رسیدی؟ گفت: بله. آن‌گاه عبد الله خواب خود را برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تعریف کرد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: این بشارت به شهادت است ای ابو جابر. عبد الله مردی سرخ چهره و طاس و کوتاه قد بود. «۱»

وی هفت دختر داشت و برای همین به پسرش جابر گفت: درست نیست که هر دوی ما این زنان را رها کنیم و از سوی دیگر تو را بر خود ترجیح نمی‌دهم که در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به جهاد بپردازی.

پس تو پیش خواهرهایت بمان؛ لذا جابر ماند «۲» و پدرش به جنگ رفت و اوّلین کسی بود که قبل از شکست سپاهیان اسلام به شهادت رسید و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بعدا بر وی نماز خواند. «۳»

(۱)

## ادای حق شمشیر

ابن اسحاق می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شمشیری در دست گرفت و فرمود: چه کسی حق این شمشیر را ادا می‌کند؟ عده‌ای- و از جمله زبیر بن عوّام- به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله رفتند؛ ولی آن را تحویلشان نداد، «۴» تا این که ابو دجانه سمّاک بن خرشه از بنی ساعده نزد آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله رفت و سؤال کرد: حق آن چیست ای رسول خدا؟ فرمود: آن قدر آن را به دشمن بزنی تا کج شود! گفت: من حق آن را ادا می‌کنم ای رسول خدا!! آن‌گاه آن را به او سپرد. وقتی که ابو دجانه شمشیر را از دست رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گرفت، با دستمال قرمزی پیشانی خود را بست و شروع به راه رفتن با تبختر کرد. «۵»

(۲) کلینی با سندی از امام صادق علیه السّلام در فروع کافی نقل کرده است که آن حضرت علیه السّلام فرمود: ابو دجانه انصاری در روز احد عمامه‌ای به سر بست و در حالی که انتهای آن را بر شانه‌هایش انداخته بود، با تبختر راه می‌رفت و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با دیدن او فرمودند: چنین راه رفتنی را خداوند دوست ندارد مگر در هنگام جهاد در راه خدا. «۶»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۶- ۲۶۷.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۷.

(۳). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۶.

(۴). ابن هشام، ج ۳، ص ۷۲- ۷۳. و واقدی می‌گوید: از رسول خدا پرسیدند: حق این شمشیر چیست؟ فرمود: با آن دشمنان را به هلاکت برسانند! عمر گفت: من حاضرم؛ امّا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شمشیر را به او نداد و دوباره همان سخن را تکرار کرد که زبیر برخاست و گفت: من حاضرم؛ امّا شمشیر را به او هم نداد و عمر و زبیر از این امر ناراحت شدند. سپس برای بار سوم، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شرط خود را تکرار کرد که در این حال ابو دجانه گفت: یا رسول اللّه، من حق آن را ادا می‌کنم! که شمشیر را به او سپرد. (ج ۱، ص ۲۵۹) و شاید که ابن اسحاق یا ابن هشام خبر را خلاصه کرده‌اند و علّت آن هم چنان که در مقدمه کتاب خویش گفته است (ابن هشام) این بوده است که بعضی از اخبار که مردم دوست ندارند را حذف کردم! (ج ۱، ص ۴).

(۵). ابن هشام، ج ۳، ص ۷۱ و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۵۹.

(۶). فروع کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۱۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۳

ابن اسحاق می‌نویسد که ابو دجانه چنین رجز می‌خواند:

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


انا الذی عاهدنی خلیلی‌و نحن السفح لدی النخیل

ان لا اقوم الدهر بالکبول‌أضرب بسیف اللّه و الرسول من کسی هستم که محبوب من آن‌گاه که در دامنه نزدیک نخل‌ها بودیم با من پیمان بست که پای‌بند دنیا نباشم و با شمشیر خدا و رسولش (دشمنان را) بزنم.

(۱)

## شروع جنگ تن به تن

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: پرچم قریش در دست طلحه بن ابی طلحه عبدری (از بنی عبد الدار) بود. وی جلو آمد و فریاد زد: ای محمد! گمان می‌کنید که با شمشیرهایتان ما را به جهنم می‌فرستید و ما با شمشیرهایمان شما را به بهشت می‌فرستیم، پس هر یک از شما که می‌خواهد به بهشت برود، به کارزار من بیاید!

امیر المؤمنین علیه السّلام به مبارزه وی رفت در حالی که می‌خواند:

یا طلح إن کنت کما تقول‌لنا خیول و لکم نصول

فاثبت لننظر اینا المقتول‌و أیّنا أولی بما تقول

فقد أتاک الأسد الصّئول‌بصارم لیس به فلول

ینصره القاهر و الرسول

ای طلحه، اگر راست می‌گویی که شما اسب دارید و ما فقط شتر داریم.

پس ثابت کن که کدام یک از ما مقتول است و کدام یک به سخنانی که می‌گویی سزاوارتر است.

بدان که شیر بیشه با شمشیر برّانی که خطا نمی‌کند به سوی تو آمده است.

و او مورد حمایت خدای قاهر و رسول اکرم است.

(۲) طلحه گفت: تو که هستی ای جوان؟ فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۵۳ شروع جنگ تن به تن ..... ص : ۵۳

حه گفت: ای قضیم «۱»، فهمیدم که هیچ کسی غیر از تو جرأت بر جنگ با من ندارد!.

---

(۱). قمی از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام روایت کرده است که از امام صادق علیه السّلام در مورد معنای سخن طلحهٔ بن طلحه سؤال شد که چرا به هنگامی که درگیری با علی بن ابی طالب، به وی گفت: ای قضیم؟ فرمود: به خاطر مقام و جایگاهی که ابو طالب در مکّه داشت، کسی از قریش جرأت نمی‌کرد که به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله جسارت کند؛ لذا بچه‌ها را تحریک می‌کردند تا به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سنگ و کلوخ پرتاب کنند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله این قضیه را با علی بن ابی طالب علیه السّلام در میان گذاشت و علی علیه السّلام فرمود: پدر و مادرم به فدایت ای رسول الله، هرگاه بیرون می‌روی، مرا هم به خود ببر. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۴

پس از رویارویی، طلحه ضربه‌ای به امیر المؤمنین علیه السّلام حواله کرد؛ امّا آن حضرت علیه السّلام با سپر جلوی آن را گرفت و سریعا ضربه‌ای به ران طلحه وارد کرد و آن را به طور کامل قطع کرد که در نتیجه طلحه به پشت بر زمین افتاد و پرچم سقوط کرد.

(۱) پس علی برای تمام کردن کار به بالای سرش رفت و طلحه او را به حق خویشاوندی (قرشی) قسم داد؛ لذا علی علیه السّلام او را به حال خود رها کرد. مسلمانان سؤال کردند: چرا کار او را تمام نکردی؟ فرمود:

ضربه‌ای به او وارد کردم که هیچ‌گاه زنده نخواهد ماند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


پس از طلحه، مسافع بن طلحه پرچم را به دست گرفت که علی علیه السّلام او را هم کشت و دوباره پرچم بر زمین افتاد.

پس از او به ترتیب: عثمان بن طلحه، حارث بن ابی طلحه، ابو عـذیر بن عثمان، عبـد الله بن حمیـد، پرچم را به دست گرفتند که علی آنها را کشت و پرچم سـقوط کرد. تا این که امیر المؤمنین علیه السّـلام نهمین نفر از بنی عبد الدار به نام ارطاة بن شرحبیل را به قتل رسانید و پرچم سقوط کرد.

(۲) پس از آن غلام ایشان به نام صوأب پرچم را برداشت که امیر المؤمنین ضـربه‌ای به دست راست او وارد کرد و آن را قطع کرد، صـواب پرچم را به دست چپ گرفت که امیر المـؤمنین ضـربه‌ای بر آن وارد کرد و دست چپ او را هم قطع کرد، او بـا دست‌هـای بریده‌اش پرچم را در بغل گرفت و فریاد زد: ای بنی عبد الدار، آیا جای گله‌ای برای کسی بین من و شما باقی گذاشتم؟! که در این حال امیر المؤمنین ضربه‌ای به سر او وارد کرد و او را کشت و پرچم دوباره بر زمین افتاد.

---

پس از آن رسـول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّـلام را هم بـا خـود به بیرون می‌برد و بچه‌هـا بر طبـق عـادت خود مزاحم آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله شدنـد، ولی این بار علی علیه السّـلام بر آنها حمله کرد و با دندانش صورت و بینی و گوش‌هایشان را دنـدان (گـاز) می‌گرفت. آنها در حالی که گریه می‌کردنـد، به سوی پـدر و مادرشان بازگشـتند و گفتنـد: «قضـمنا علی»؛ علی ما را کتـک زد و برای همین آن حضـرت علیه السّـلام در نوجـوانی به قضـیم معروف شـد. (ج ۱، ص ۱۱۴. و ابن هشـام، ج ۳، ص ۷۸) روایت می‌کنـد که ابو سـعید بن ابی طلحـهٔ وقتی که برای مبارزه به میان دو صف سـپاه آمد، فریاد زد: من درهم کوبنده هسـتم، چه کسانی به مبارزه با من می‌آیند؟ چه کسـی به مبارزه یک رزمنده می‌آید؟ هیچ کسـی برای مقابله با وی آماده نشد! دوباره فریاد زد: ای اصـحاب محمد! گمان می‌کنید که کشته‌های شما به بهشت می‌روند و کشته‌های ما به جهنم! قسم به لات که دروغ می‌گویید! و الّا اگر این را حق می‌دانستید، سریعا به مبارزه با من می‌آمدید!

علی ابن ابی طالب از صف خارج شد و پیش رفت و فرمود: من ابو القصم هستم!

ابو سعد بن ابی طلحه که پرچمدار مشرکان بود، فریاد زد: ای ابو القصم آیا آماده درگیری هستی؟ فرمود: بله.

آن‌گاه با هم درگیر شدند و ضـربه‌هایی را به هم ردّ و بدل کردند تا این که علی علیه السّلام ضربه‌ای بر او وارد کرد و او را بر زمین انـداخت و گفته شـده است که با همین ضـربه او را کشت و گفته شده است که علی علیه السّـلام از او دست کشـید و او را خلاص نکرد، برای همین اصـحاب آن حضـرت علیه السّـلام از او سؤال کردند: چرا کار او را تمام نکردی؟ فرمود: او کشف عورت کرد! و گفته شده است که سعد بن ابی وقاص پیش رفت و ضربه‌ای بر او وارد کرد و او را کشت (ج ۳، ص ۷۸).

و کلمه القصم به معنای شکسـتن آشـکار می‌باشد و قصم تصـحیف‌شده قضـیم می‌باشد و قضیم به کسی می‌گویند که گوش و بینی افراد را می‌کند!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۵

پس از آن عمره دختر علقمه (عمره دختر حارث بن علقمه کنانّیه) پرچم را برداشت و آن را نگاه داشت. «۱»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲- ۱۱۳. و شیخ مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۸۵ آن را با اسناد از ابن عباس چنین نقل کرده است: در آن روز طلحهٔ بن ابی طلحه حرکت کرد و بین دو صف ایسـتاد و فریاد زد: ای اصحاب محمد، شما گمان دارید که خداوند ما را با شمشیرهایتان به جهنم واصل می‌کند و ما شما را با شمشیرهایمان به بهشت می‌فرستیم، حال چه کسی به مبارزه با من می‌آید؟ امیر المؤمنین علیه السّـلام به مبـارزه او رفت و فرمود: به خـدا قسم که امروز تو را رهـا نخواهم کرد، مگر این که با شمشـیرم تو را به جهنم واصل کنم!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ضربه‌هایی با هم ردّ و بدل کردند تا این که امیر المؤمنین علیه السّلام ضربه‌ای بر دو پای او زد و آنها را قطع کرد. طلحه به پشت بر زمین افتاد و عورتش نمایان شد. امیر المؤمنین از کشتن او منصرف شد و به جایگاه خود بازگشت. مسلمانان سؤال کردند که چرا کار ابی طلحه را تمام نکردی؟ فرمود: مرا به خویشاوندی قسم داد. و به خدا قسم که با این ضربه هیچ‌گاه زنده نخواهد ماند و طلحه در همان مکان مرد و مرگ او را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بشارت دادند که فرمود: این هم از کبش الکتیبه (قوچ سپاه).

و در این کتاب ج ۱، ص ۸۰ با سندی از عبد الله بن مسعود روایت می‌کند که طلحهٔ بن ابی طلحه و علی بن ابی طالب برای مبارزه پیش آمدند. علی از او سؤال کرد: تو چه کسی هستی؟ گفت: من طلحهٔ بن ابی طلحه؛ کبش الکتیبه هستم! بگو تو که هستی؟ علی علیه السّلام فرمود: من علی بن ابی طالب بن عبد المطلب هستم.

سپس با هم درگیر شدند و ضربه‌هایی را ردّ و بدل کردند تا این که علی ابن ابی طالب ضربه‌ای را بر جلوی سر او زد که تا چشمش شکافته شد و او ناله‌ای زد که تا آن زمان چنان صدای ناله‌ای شنیده نشده بود و آن‌گاه پرچم از دستش افتاد.

وی برادری به نام مصعب داشت که پرچم را برداشت؛ اما عاصم بن ثابت انصاری با تیری او را به قتل رساند. سپس برادر دیگرش عثمان پرچم را برداشت که عاصم تیری به سوی او پرتاب کرد و او را هم کشت.

پس از آن صوأب که غلام آنها بود، پرچم را برداشت. وی مردی بسیار قوی بود، امّا علی علیه السّلام ضربه‌ای به دست راست او وارد کرد و آن را قطع کرد؛ وی صوأب پرچم را به دست چپ گرفت، علی علیه السّلام ضربه‌ای به دست چپ او وارد کرد و آن را قطع کرد؛ ولی او با همان دست‌های قطع شده، پرچم را به سینه‌اش چسبانید، که در این حال علی علیه السّلام ضربه‌ای بر فرق سر او زد که و او را بر زمین انداخت و در نتیجه قوم قریش عقب نشستند.

ابن اسحاق می‌نویسد: علی بن ابی طالب مبارزه کرد (ج ۳، ص ۷۷) و عاصم بن ثابت هم مبارزه کرد (ج ۳، ص ۷۹). و چیزی را برای علی بن ابی طالب نقل نمی‌کند، مگر همان چیزی را که ابن هشام آن را اضافه کرده است؛ چنان که گذشت.

و از عاصم بن ثابت نقل می‌کند که او مسافع بن طلحهٔ و برادرش جلّاس بن طلحه را با تیر کشته است و عثمان بن ابی طلحه به وسیله حمزهٔ بن عبد المطلب کشته شده است ۳: ۷۹.

سپس می‌گوید: پرچم به همراه صوأب، غلام حبشی آنها بوده است و او آخرین نفر از آنها بود که پرچم را به دست گرفت تا این که دستهایش قطع شد و پرچم را بر سینه‌اش نگاه داشت تا کشته شد، اما نگفته است که چه کسی او را کشت؟!

آن‌گاه می‌نویسد: پرچم دائما به زمین سقوط می‌کرد تا این که عمرهٔ دختر علقمهٔ حارثیه آن را به دست گرفت و قریش دور او را گرفتند ۳: ۸۳ و در مورد کشته‌شدگان مشرکین نقل می‌کند که طلحه بن ابی طلحه به دست علی علیه السّلام کشته شد و مسافع و جلّاس و عثمان به همان صورتی که گذشت و ارطاهٔ بن شرحبیل به دست حمزه و عبد الله بن حمید بن زهیر به دست علی علیه السّلام و ابو سعید بن طلحه به وسیله سعد بن ابی وقاص کشته شد! و قزمان نیز صوأب را به قتل رساند! و ابن هشام می‌نویسد: گفته می‌شود که دو نفر اخیر به وسیله علی علیه السّلام کشته شدند ۳: ۱۳۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۶

(۱)

## نافرمانی تیراندازان

پس از آن که مسلمانان بر مشرکان حمله کردند، آنها شکست تلخی خوردند به طوری که اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به لشکرگاه آنها رسیدند و در این هنگام خالد بن ولید به همراه دویست اسب سوار بر عبد الله بن جبیر (و اصحابش) حمله کردند؛ ولی با تیراندازی کمانداران به عقب نشستند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


در همین حال اصحاب عبد اللّه بن جبیر مشاهده کردند که مسلمانان به لشکرگاه قریش رسیده‌اند، برای همین به عبد الله بن جبیر گفتند: ما را در اینجا نگه می‌داری و رفقای ما به جمع‌آوری غنائم می‌پردازند و ما بی‌نصیب می‌مانیم؟!

عبد اللّه گفت: از خدا بترسید: مگر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تأکید نکرد که از جایمان تکان نخوریم؟

اما آنها قبول نکردند و یکی یکی از سینه کوه پایین آمدند تا این که تنها عبد اللّه بن جبیر به همراه دوازده نفر در آنجا باقی ماندند. «۱»

---

این بنابر نسخه چاپ‌شده ابن هشام است، در حالی که شیخ مفید در «ارشاد» (۱: ۹۱) با استناد به همین کتاب؛ یعنی ابن هشام از بکّائی از ابن اسحاق روایتی را نقل می‌کند که با روایت کتاب چاپ شده فرق می‌کند. این روایت بعد از قتل طلحة بن ابی طلحه به وسیله علی علیه السّلام می‌نویسد: و آنگاه پسرش ابو سعید بن طلحه را به قتل رسانید و آن‌گاه برادرش خالد (کلدة) بن ابی طلحة و سپس عبد الله بن حمید بن زهره و آن‌گاه ابو الحکم بن أخنس بن شریق و آن‌گاه ولید بن ابی حذیفة بن مغیرة و برادرش امیة بن ابی حذیفة و آن‌گاه ارطاة بن شرحبیل و آن‌گاه هشام بن امیة و آنگاه عمرو بن عبد الله جمحی و آن‌گاه بشر بن مالك و سپس صوأب، غلام بنی عبد الدار را به قتل رسانید. و در اینجا پیروزی کامل را به دست آورد و به هنگام فرار مردم نیز، به دفاع جانانه از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرداخت و خداوند همه مردم را به خاطر نافرمانی و فرار مورد عتاب قرار داد، مگر علی بن أبی طالب علیه السّلام و عده‌ای از انصار را که با او ثابت قدم بودند، و اینها هشت نفر بودند و گفته شده است که چهار یا پنج نفر بوده‌اند، و خداوند اعلم به حقیقت آن چیزی است که قلم نگاشته است! اما واقدی می‌گوید: طلحة بن طلحة به وسیله علی علیه السّلام کشته شد و حمزه عثمان بن ابی طلحة را.

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲. و واقدی نقل می‌کند که ضرار بن خطّاب برادر عمر بن خطّاب از واقعه احد می‌گفت: پس از درگیری، کمی مقاومت کردیم و سپس شکست خورده و عقب‌نشینی کردیم.

به طوری که پیش خودم گفتم: این که از جنگ بدر هم بدتر شد، برای همین به خالد بن ولید گفتم: به آنها حمله کن! و او می‌گفت: آیا نقطه ضعفی را می‌بینی که از آنجا حمله کنیم؟

نگاهم به کوه افتاد- که تیراندازان بر آن مستقر بودند- و آن را خالی کرده بودند، گفتم: ای ابو سلیمان، به پشت سر خود نگان کن! لذا افسار اسب خود را برگرداند و برگشت و ما هم به دنبال او حرکت کردیم تا این که به کوه رسیدیم.

در آنجا چند نفری مستقر بودند که آنها را کشتیم و سپس وارد لشکرگاهشان شدیم.

آنها به شدت مشغول جمع‌آوری غنائم و غارت لشکرگاه ما بودند که ما با اسب به میانشان رفتیم. از ترس پراکنده شده و هر کدام به طرفی فرار می‌کردند و ما هم از فرصت استفاده کرده و با شمشیر آنها را درو می‌کردیم (ج ۱، ص ۲۸۳).

واقدی می‌گوید: بسیاری از کسانی که احد را شاهد بوده‌اند، هر کدام روایت کرده‌اند که:

من هند و همراهانش را می‌دیدم که شکست خورده بودند و هر کسی که می‌خواست می‌توانست به آنها دسترسی پیدا کند. و هر بار که خالد سعی می‌کرد تا از طریق میسر (چپ سپاه) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پیش بیاید و از طرف دامنه احد بر ما

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۷

(۱) و خالد بن ولید به همراه یارانش بر عبد اللّه بن جبیر حمله کردند و پس از فرار یاران ابن جبیر، وی به همراه تعداد کمی در جایگاه خود باقی ماند که در نتیجه به شهادت رسیدند. پس از آن بود که مشرکان از پشت بر مسلمانان حمله کرده و آنها را از دم شمشیر گذراندند. «۱»

---

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


حمله کند، تیراندازان او را به عقب می‌راندند و او بارها حمله کرد و تیراندازان او را عقب راندند.

در ابتدا مشرکان شکست خوردند و مسلمانان آنها را تعقیب کرده و به کشتار آنان پرداختند تا جایی که آنها را از لشکرگاه خود به عقب رانده و به جمع‌آوری غنائم پرداختند. در این حال بعضی از تیراندازان به بعضی دیگر گفتند: چرا بی‌جهت در اینجا مانده‌ایم، در حالی که خداوند دشمن را شکست داده است و برادرانمان به جمع‌آوری غنائم مشغول شده‌اند. پس به لشکرگاه مشرکین برویم تا غنائم را جمع‌آوری نماییم! بعضی در جواب آنها گفتند: آیا فراموش کرده‌اید که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به شما فرمود: پشت ما را محکم نگه دارید و از جایتان تکان نخورید و اگر دیدید که کشته می‌شویم به یاری ما نیایید و اگر دیدید که به جمع‌آوری غنائم مشغول شده‌ایم. شما در این کار شرکت نکنید؟! اما بعضی دیگر گفتند:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله این را در حالی که خداوند مشرکان را ذلیل کرده و شکست داده است، اراده نکرده است! پس به داخل لشکرگاه آنها بروید و به جمع‌آوری غنائم بپردازید!

وقتی که دچار اختلاف شدند، فرماندهشان، عبد اللّه بن جبیر به ایراد سخن پرداخت و آنها را به اطاعت از خدا و رسولش دعوت کرد و از آنها خواست که از دستور رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سرپیچی نکنند. اما آنها سخنان او را نشنیدند و از کوه پایین رفتند و تنها در حدود ده نفر با عبد الله بن جبیر باقی ماندند.

سپس از نسطاس غلام صفوان بن امیه روایت می‌کند که گفت: دو لشکر به هم نزدیک شده و درگیر شدند. در ابتدای کار اصحاب ما شکست خوردند و اصحاب محمد صلّی اللّه علیه و آله تا لشکرگاه ما پیش روی کردند و ما را محاصره کرده و اسیر کردند و لشکرگاه را نیز غارت نمودند. تا این که افرادی که در تنگه احد مستقر شده بودند، برای جمع‌آوری غنائم پایین آمدند و من می‌دیدم که کمان و جعبه دان تیرهای خود را به دوش انداخته بودند و در دست و بغل هر کدام از آنها چیزی بود که آن را به غنیمت گرفته بود. (ج ۱، ص ۲۳۱).

سپس از رافع بن خدیج روایت می‌کند که گفت: هنگامی که تیراندازان محل استقرار خود را ترک کردند، خالد بن ولید متوجه خلأ ایجاد شده در کوه و قلّت افراد آن شد؛ لذا بلا فاصله اسب را به سوی آنجا راند و عکرمه هم به دنبال او حرکت کرد و سپس بقیّه هم به آنها پیوستند و بر تیراندازان حمله کردند. در این حال عبد اللّه بن جبیر آن قدر تیراندازی کرد تا تیرهایش به اتمام رسید، سپس با نیزه‌اش به مقابله پرداخت، تا آن هم شکست و سپس شمشیر کشید و آن قدر با مشرکین جنگید تا به شهادت رسید. (عکرمهٔ او را به قتل رسانید). (ج ۱، ص ۳۰۱- ۳۰۲).

ابو بردهٔ بن نیار و جعال بن سرادقهٔ آخرین افرادی بودند که بعد از کشته شدن عبد الله بن جبیر از تنگه احد فرار کردند. (ج ۱، ص ۲۳۲).

نسطاس می‌گوید: ناگهان اسب سواران ما به مسلمانان که بی‌خیال و آرام بودند، حمله کردند و به قتل عام آنها پرداختند. آنها غنائمی را که جمع کرده بودند رها کرده و هر کدام به سویی فرار می‌کردند. لشکرگاه آنها به زودی خالی شد و اسرای ما را رها کردند و ما آنچه را که از دست داده بودیم، به دست آوردیم و حتی طلاهایمان را در معرکه جنگ پیدا کردیم. (ج ۱، ص ۲۳۱).

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳ و شیخ مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۸۱ با سندی از عبد الله بن مسعود می‌نویسد: مشرکان عقب‌نشینی کردند و مسلمانان به جمع‌آوری غنائم در لشکرگاه آنها پرداختند و افراد مستقر در تنگه کوه احد، وقتی که جمع آوی غنائم را مشاهده کردند؛ به عبد الله گفتند: آنها غنائم را جمع‌آوری می‌کنند و ما بی‌نصیب می‌مانیم! عبد اللّه گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به ما دستور داده است که از جای خود تکان نخوریم! گفتند: وقتی که او چنین دستوری به تو داد،

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۸

و قریشیان که در ابتدا شکست خورده بودند؛ وقتی که دیدند پرچم آنها برافراشته شده است، به دور آن جمع شدند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱)

## شکست مسلمانان

پس از آن که مسلمانان شکست سختی را متحمل شدند، از هر سو شروع به بالا رفتن از کوه کردند.

هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شکست مسلمانان را مشاهده کرد، کلاه‌خود را از سرش کنار زد و فرمود: من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هستم، از خدا و رسولش به کجا فرار می‌کنید؟ «۱»

(۲)

## جایگاه علی علیه السّلام و سایر صحابه

قمی می‌نویسد: علی علیه السّلام مشتی از سنگریزه برداشت و به روی مسلمانان فراری پاشید و فرمود: رویتان سیاه باد و پاره پاره و تکه تکه گردد؛ به کجا فرار می‌کنید؟! به سوی جهنم؟! امّا آنها بازنگشتند، علی علیه السّلام برای دومین بار این کار را تکرار کرد در حالی که در دستش شمشیر پهن لبه‌ای بود که از آن خون می‌چکید و فرمود: پیمان بستید و سپس پیمان شکستید؟! به خدا قسم که شما برای کشته شدن اولی از کسانی هستید که کشته شدند! و در این حال گویی که چشمانش همانند دو کاسه خون شده بود!

---

گمان نمی‌کرد که اوضاع به این صورت و به نفع ما می‌شود! لذا برای جمع‌آوری غنائم از کوه سرازیر شدند و عبد الله را تنها گذاشتند؛ اما عبد اللّه جایگاه خودش را ترک نکرد. و پس از آن خالد بن ولید بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند و سپس از پشت بر مسلمانان حمله کرد.

و طبری در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۷ می‌نویسد: در ابتدا قریش شکست خوردند و مسلمانان با شمشیر به جان آنها افتادند؛ لذا یاران عبد الله بن جبیر گفتند: برویم غنیمت جمع کنیم، مگر نمی‌بینید که مسلمانان پیروز شده‌اند، پس منتظر چه هستید؟! عبد الله گفت: آیا سخنان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را فراموش کردید؟! از آنجا که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از من پیمان گرفته است، من از جای خود تکان نمی‌خورم؛ اما یارانش حرف او را نشنیدند و به خاطر جمع‌آوری غنائم سنگرهای خویش را رها کردند. در نتیجه نیروهای کمین مشرکان به فرماندهی خالد بن ولید بر عبد الله بن جبیر حمله کرده و او را به شهادت رساندند. و سپس از پشت بر مسلمانان حمله کردند و آنها را از دم تیغ گذراندند و در نتیجه مسلمانان شکست خوردند.

واقدی در ج ۱، ص ۳۰۲ می‌گوید که عکرمه او را به شهادت رساند.

ابن اسحاق از یحیی بن عبّاد بن عبد الله از پدرش عبد الله بن زبیر از پدرش زبیر بن عوّام نقل می‌کند: به خدا قسم که هند دختر عتبه و همراهانش را می‌دیدم که با سرعت فرار می‌کردند و از ترس هیچ وسیله‌ای را با خود برنمی‌داشتند، تا این که تیراندازان به طمع غنائم به لشکرگاه قریش آمدند و در نتیجه عقبه سپاه اسلام را خالی گذاشتند و از پشت مورد حمله اسب سواران قرار گرفتیم. (ابن هشام، ج ۳، ص ۸۲). او در اینجا متذکر نمی‌شود که چه کسی از پشت بر آنها حمله کرد!

بلکه نامی از خالد بن ولید در جنگ احد به میان نمی‌آورد و تنها به همین اکتفا می‌کند که وی فرمانده میسره سواره نظام قریش بوده است. (ج ۳، ص ۷۰).

معلوم است که حذف این قسمت به وسیله ابن هشام، به خاطر همان مطلبی است که در مقدمه کتاب گفته است.

بعضی از مسائلی را که مردم آن را دوست ندارند و از شنیدن آن ناراحت می‌شوند را حذف می‌کنم. (ج ۱، ص ۴).

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۵۹

(۱) در این حال کسی در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله باقی نماند مگر امیر المؤمنین علیه السّلام و ابو دجانه سمّاک بن خرشه انصاری و هر طایفه‌ای که به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حمله‌ور می‌شدند، به مقابله با آنها می‌پرداخت و آنها را دور می‌کرد یا به قتل می‌رسانید تا جایی که شمشیرش شکست؛ «۱» لذا نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و فرمود: می‌دانید که مرد با شمشیرش می‌جنگد و حال شمشیر من شکسته است! و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شمشیر خودش، «ذو الفقار» را به وی داد و فرمود: با این بجنگ. و هیچ کسی نبود که به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حمله کند، مگر این که علی علیه السّلام در مقابلش می‌ایستاد و وقتی که او را می‌دیدند، برمی‌گشتند.

کم‌کم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به گوشه‌ای از احد رفت و برای استراحت اندکی توقف کرد و جنگ تنها از یک طرف جریان داشت و اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شکست خورده بودند. امیر المؤمنین علیه السّلام همچنان مشغول کارزار بود تا این که در روی و سینه و شکم و دست‌ها و پاهایش نود زخم ایجاد شده بود.

شنیدند که منادی از آسمان ندا می‌دهد: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی».

جبرئیل بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: ای محمد، به خدا قسم که این عین برادری و فداکاری است.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم فرمود: زیرا که او از من است و من از او هستم!

و جبرئیل فرمود: و من از شما هستم. «۲»

در ادامه می‌گوید: هیچ کس با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله باقی نماند، مگر ابو دجانه سمّاک بن خرشه و امیر المؤمنین علیه السّلام

(۲)

## قهرمانی‌های نسیبه خزرجی

از جمله کسانی که در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله باقی ماند، نسیبه، دختر کعب مازنیه بوده است. وی در غزوه به همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌رفت تا مجروحان را مداوا کند و پسرش نیز به همراهش بود. پس از شکست، پسر او نیز می‌خواست که فرار کند، ولی نسیبه جلوی او را گرفت و گفت: از خدا و رسولش به کجا فرار می‌کنی؟! و او را بازگردانید!

---

(۱). همان ۱: ۱۱۵.

(۲). همان، ص ۱۱۶، و مثل همین در روضه کافی، ص ۳۲۰ از امام صادق علیه السّلام و در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۰۷- ۱۰۸ و در علل الشرائع از کتاب أبان بن عثمان أحمر بجلی از امام صادق علیه السّلام و همچنین در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۰- ۷۱ و در خصال، ج ۲، ص ۵۵۶ از علی علیه السّلام و در عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۱، ص ۸۵ از امام کاظم علیه السّلام و در تفسیر فرات کوفی از حذیفة بن یمان، ص ۲۴- ۲۶ و در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۰۳- ۱۰۵ و از ابن عباس، ص ۲۲ و در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۱۳ و شرح الأخبار قاضی نعمان، ج ۳، ص ۲۸۶ به رقم: ۲۸۰ از ابی رافع و در شرح ابی الحدید معتزلی، ج ۱۴، ص ۲۵۰ از أمالی محمد بن حبیب آمده و گفته است: جماعتی از محدّثین آن را روایت کرده‌اند و آن را در بعضی از نسخه‌های مغازی ابن اسحاق دیدم و بعضی از نسخه‌ها را دیدم که خالی از آن بود!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۰

(۱) پس از لحظه‌ای مردی به پسرش حمله کرد و او را به شهادت رسانید و نسیبه فورا شمشیر پسر را برداشت و به آن مرد حمله کرد

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


و ضربه‌ای بر ران او وارد کرد و او را به قتل رساند!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: درود بر تو ای نسیبه! و او دست‌ها و سینه‌اش را سپر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قرار می‌داد تا این که زخم‌های زیادی بر بدنش وارد شد.

در این حال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مردی از مهاجرین را دید که سپر خود را بر پشت خود گذاشته و فرار می‌کند! لذا فریاد زد: ای صاحب سپر، سپر را بینداز و به سوی جهنم برو! آن مرد سپر را به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای نسیبه: سپر را بردار. او سپر را برداشت و به جنگ با مشرکان پرداخت و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در منزلت او فرمود: شأن و مقام نسیبه از فلانی؟ و فلانی؟ بیشتر است.

(۲) ابن قمیئه به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حمله کرد و می‌گفت: محمد را به من نشان دهید که من رستگار نباشم اگر او نجات یابد! و ضربه‌ای بر شانه‌اش وارد کرد و فریاد زد: قسم به لات و عزّی که محمّد را کشتم!

(۳) روایت شده است که مغیرة بن عاص مردی چپ دست بود که در مسیر احد سه سنگ را برداشت و گفت: با این سنگ‌ها محمد را می‌کشم! و هنگامی که در جنگ حاضر شد آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را دید که شمشیر در دست دارد. سنگی به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد که به دست آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله خورد و شمشیر از دستش افتاد، سپس سنگ دیگری را به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد که به پیشانی‌اش اصابت کرد. آن‌گاه فریاد زد: قسم به لات و عزّی که او را کشتم! در این هنگام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

خدایا او را سرگردان کن.

(۴)

## جایگاه علی علیه السّلام

کلینی در روضه کافی با سندی از أبان بن عثمان بن احمر بجلی کوفی از نعمان رازی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: پس از آن که مردم شکست خورده و فرار کردند؛ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بسیار ناراحت شد ... در این حال نگاهش به علی علیه السّلام افتاد که در کنارش است. به او فرمود: تو را چه شده است که به آنها ملحق نشده‌ای؟

علی علیه السّلام فرمود: ای رسول خدا، یعنی پس از اسلام آوردن، کفر را اختیار کنم؟! من تو را الگوی خود می‌دانم. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: حال که این چنین است، مرا از اینها در امان نگه دار و علی علیه السّلام به آنها حمله کرد و بر اوّلین کسی از مشرکان که رسید، ضربه‌ای وارد کرد.

جبرئیل فرمود: ای محمد، به این می‌گویند فداکاری و از خودگذشتگی و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۱

او از من است و من از او هستم! و جبرئیل فرمود: و من از شما هستم. «۱» و طبرسی هم این را در إعلام الوری روایت کرده است. «۲»

(۱) و شیخ مفید در ارشاد با اسناد به زید بن وهب از عبد الله بن مسعود «۳» نقل می‌کند که: خالد بن ولید از پشت بر مسلمانان حمله کرد و به دنبال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌گشت تا این که او را دید که به همراه تعداد کمی از اصحابش مشغول کارزار است؛ لذا به یارانش گفت: می‌بینید که آنچه می‌خواستید بسیار به شما نزدیک است؛ پس هر اقدامی که می‌توانید بکنید! آنها هم به صورت دسته جمعی با شمشیر و نیزه و تیر و پرتاب سنگ به او حمله کردند.

(۲) امیر المؤمنین علیه السّلام و ابو دجانه و سهل بن حنیف به دفاع از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله پرداختند و حملات مشرکان بر

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


آنها لحظه به لحظه شدیدتر می‌شد و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به واسطه ضربه‌هائی که بر او وارد شد، بیهوش گردید و هنگامی که چشمانش را باز کرد؛ علی علیه السّلام را دید و سؤال کرد: مردم چه کردند؟

فرمود: پیمان‌شکنی کرده و فرار کردند. در این میان عدّه‌ای از مشرکان قصد جان او را کردند.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اینها قصد جان مرا کرده‌اند، آنها از من دور کن. امیر المؤمنین علیه السّلام به آنها حمله‌ور شد و آنها را عقب راند و سپس بازگشت و از ناحیه دیگری به آنها حمله کرده و آنها را پراکنده ساخت و ابو دجانه و سهل بن حنیف بالای سر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ایستاده بودند و با شمشیر از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دفاع می‌کردند. «۴»

(۳) زید بن وهب می‌گوید: از ابن مسعود سؤال کردم که یعنی تمام مردم از اطراف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پراکنده شدند، به طوری که به جز علی بن ابی طالب علیه السّلام و ابو دجانه و سهل بن حنیف در کنار آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله باقی نماندند؟! فرمود: و طلحة بن عبید الله هم به آنها ملحق شد.

پرسیدم: ابو بکر و عمر کجا بودند؟ گفت: آنها از کسانی بودند که به سوی کوه فرار کرده بودند! «۵»

سؤال کردم: عثمان کجا بود؟ گفت: سه روز بعد از واقعه احد آمد! و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی گفت:

هرآینه آبروی خویشاوندی را بردی؟

سؤال کردم: تو کجا بودی؟ گفت: من هم به بالای کوه فرار کرده بودم!

---

(۱). روضه کافی، ص ۱۱۰ و در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۰۷ و بعضی از منابع آن را نقل کردیم که از جمله آنها روایت أبان امام صادق علیه السّلام در علل الشرایع، ج ۱، ص ۷ می‌باشد که از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۰ آمده است.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۷- ۱۷۸.

(۳). الارشاد، ج ۱، ص ۸۰- ۸۴.

(۴). همان، ص ۸۲.

(۵). چنان که در بحار الانوار، ۲۰: ۷۱- ۷۰ هم آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۲

(۱) سؤال کردم: پس چه کسی این حدیث را برای تو بازگو کرده است؟ گفت: عاصم و سهل بن حنیف.

گفتم: ثبات قدم علی در آن موقعیت باعث تعجّب است!

گفت: اگر از آن تعجب می‌کنی، باید بدانی که ملائکه هم تعجّب کردند. آیا نشنیدی که جبرئیل در آن روز در حالی که به سوی آسمان عروج می‌کرد گفت: لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی! شمشیری به جز شمشیر ذو الفقار و جوانمردی جز علی نیست!

سؤال کردم: از کجا معلوم که جبرئیل آن را گفته باشد؟ گفت: مردم شنیدند که این صیحه در آسمان طنین‌انداز است و وقتی که از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در این مورد پرسیدند، فرمود: این صدای جبرئیل است. «۱»

(۲) سپس عکرمه غلام ابن عباس روایت می‌کند که از علی علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: وقتی در روز احد مردم از اطراف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پراکنده شدند، به چنان بی‌تابی و اضطرابی دچار شدم که تا کنون بدان مبتلا نشده‌ام و اختیار خویش را از دست دادم؛ و آن هنگامی بود که جلوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ایستاده بودم و مشرکان را دور می‌کردم که ناگهان وقتی که به پشت سرم نگاه کردم، او را ندیدم! پیش خودم گفتم: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که فرار نمی‌کند و او را در میان کشته‌ها هم ندیدم؛ لذا گمان کردم که به آسمان عروج کرده است. پس غلاف شمشیرم را شکستم و پیش خودم گفتم: آن قدر می‌جنگم تا کشته شوم! به مشرکین حمله کردم و آنها از جلویم فرار کردند که ناگهان به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برخوردم

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


که بر زمین افتاده بود. به رویش خم شدم و متوجه گردیدم که زنده است؛ ولی بیهوش شده است.

(۳) بالای سرش ایستاده بودم که به من نگاه کرد و فرمود: مردم چه کردند، ای علی؟ گفتم: ای رسول اللّه، آنها کافر شدند و از مقابل دشمن فرار نموده و تو را تسلیم کردند! در این حال نگاه آن حضرت به مهاجمینی افتاد که به سویش می‌آمد و فرمود: ای علی، این مهاجم‌ها را از من دور کن. من با شمشیرم از چپ و راست به آنها حمله کردم به طوری که مجبور به فرار شدند. سپس فرمود: ای علی!، آیا مدح خود را در آسمان نمی‌شنوی؟ فرشته‌ای به نام رضوان می گوید: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ»! شمشیری جز شمشیر ذو الفقار و جوانمردی جز علی نیست!

من از خوش‌حالی گریه کردم و خدا را سپاس فراوان گفتم که چنین نعمتی به من ارزانی داشته است. «۲»

(۴) سپس با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که وقتی در روز احد از اطراف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پراکنده شدند و امیر المؤمنین ثابت قدم ماند، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: چرا تو به همراه قوم فرار نمی کنی؟

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: بروم و تو را تنها بگذارم ای رسول خدا؟! به خدا قسم که از تو جدا نمی‌شوم تا این که به شهادت برسم یا خداوند وعده پیروزی که به تو داده انجام دهد!

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۸۳- ۸۵.

(۲). همان، ص ۸۶- ۸۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۳

(۱) نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: بشارت باد تو را ای علی! به درستی که خداوند وعده خود را انجام خواهد داد و آنها هرگز به ما دست نخواهند یافت.

سپس به گروهی که به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله هجوم می‌آوردند، نگاه کرد و فرمود: به اینها حمله کن ای علی. پس امیر المؤمنین بر آنها حمله کرد و هشام بن امیّه مخزومی را به قتل رساند و بقیه فرار کردند.

سپس گروه دیگری حمله کردند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اینها را عقب بران و علی علیه السّلام بر آنها حمله کرد و بشر بن مالك عامری را به قتل رساند و بقیه فرار کردند. «۱»

و امیه بن ابی حذیفه (مخزومی) پیش آمد، در حالی که می گفت: امروز در مقابل روز بدر و در همین حال یکی از مسلمانان متعرض او شد که امیّه او را به شهادت رساند.

(۲) علی علیه السّلام به سوی او رفت و ضربه‌ای حواله او کرد که بر کلاه‌خود امیّه فرود آمد و در آن گیر کرد و امیّه هم ضربه‌ای زد که امیر المؤمنین علیه السّلام با سپر جلوی آن را گرفت؛ و شمشیر در سپر گیر کرد. علی علیه السّلام به سرعت شمشیرش را از کلاه‌خود امیّه خلاص کرد و امیّه هم شمشیرش را از سپر علی علیه السّلام آزاد کرد و دوباره با هم درگیر شدند که نگاه علی علیه السّلام به پارگی زیر بغل امیّه افتاد و ضربه‌ای حواله آن ناحیه کرد و در نتیجه او را به قتل رساند و برگشت. «۲»

و بعد از آن دیگر مشرکان به سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هجوم نیاوردند و مسلمانان پراکنده شده، به تدریج به دور آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله جمع شدند. «۳»

(۳) از عمران بن حصین نقل می کند که: وقتی مردم از اطراف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله متفرق شدند، علی علیه السّلام در حالی که شمشیرش را حمایل بسته بود، در مقابل آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ایستاد؛ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سرش را بالا آورد و فرمود: چرا به همراه مردم فرار نکردی؟! فرمود: ای رسول خدا، آیا بعد از این که اسلام آوردم، به کفر بازگردم؟! پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را متوجه گروهی از مشرکین کرد که از سینه کوه پایین می‌آمدند و علی علیه السّلام بر آنها حمله

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


کرد و متفرقشان نمود. سپس او را متوجه گروه دیگری کرد که علی علیه السّلام بر آنها حمله کرد و آنها را پراکنده ساخت و دوباره آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله او را متوجه گروه دیگری که علی علیه السّلام آنها را هم متفرق ساخت.

پس جبرئیل نازل شد و فرمود: ای رسول خدا: همانا که ملائکه آسمان از فداکاری و از

---

(۱). همان، ص ۸۹.

(۲). همان، ص ۸۸.

(۳). همان، ص ۸۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۴

خودگذشتگی علی علیه السّلام به شگفت آمده‌اند! و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه چیزی او را از این کار بازمی‌دارد، در حالی که من از اویم و او از من است. و جبرئیل هم فرمود: و من هم از شما هستم. «۱»

(۱) طبرسی در إعلام الوری خبر أبان بن عثمان از امام صادق علیه السّلام را روایت کرده و سپس می گوید:

گروهی از اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به سوی آن حضرت بازگشتند.

(۲) أبیّ بن خلف (جمحی) در حالی که زره پوشیده بود و بر اسبش نشسته بود به پیش آمد و می گفت:

من پسر ابی کبشه هستم! اگر تو نجات یابی من نجات نیابیم! و در این حال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ما بین سهل بن حنیف و حارث بن صمّه قرار داشت کرده بود. پس به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حمله‌ور شد که مصعب بن عمیر جلو او را گرفت؛ او ضربه‌ای بر مصعب زد و او را به شهادت رساند. «۲» رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فورا نیزه

---

(۱). همان، ص ۸۵ و بعضی از منابع دیگر آن قبلا نقل شد.

(۲). ابن اسحاق می‌نویسد: مصعب بن عمیر در جلوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مبارزه می کرد تا این که ابن قمیئهٔ لیثی او را به شهادت رساند و گمان کرد که محمد صلّی اللّه علیه و آله است؛ لذا فریاد می‌زد: محمد را کشتم! و هنگامی که مصعب به شهادت رسید، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله پرچم را به علی بن ابی طالب علیه السّلام سپرد و علی علیه السّلام به همراه عده‌ای از مسلمانان به کارزار پرداختند. (ج ۳، ص ۷۷) این جمله ناقص، تمام چیزی است که از ابن اسحاق در سیره ابن هشام در مورد حضرت علی علیه السّلام آمده است، الّا این که ابن هشام مطالبی را در مورد مبارزه آن حضرت علیه السّلام با ابی سعد بن طلحهٔ، بدان اضافه کرده است و سپس از ابن اسحاق نقل کرده است که سعد بن ابی وقاص، ابن طلحهٔ را کشت. (ج ۳، ص ۷۸) و از زبیر نقل می کند که: از پشت مورد حمله قرار گرفتیم و ما برگشتیم و آنها بر ما ریختند، پس از این که ما پرچم‌دار آنان را کشتیم به گونه‌ای که دیگر هیچ یک از آنها به آن نزدیک نشد! (ج ۳، ص ۸۲) او دیگر نمی گوید که چه کسی بر پرچمداران حمله کرد؟!

ابن اسحاق می‌نویسد: مسلمانان فرار کردند و دشمنانشان آنها را کشتند تا به پیغمبر رسیدند و او با سنگباران آنها سخت زخمی شد و به پهلو افتاد و دندان رباعیّه او (دندان‌های چهارگانه روبه‌رو) و روی و لب‌های او زخمی گردید.

سپس ابن هشام از ابی سعید خدری نقل می کند که آن کسی که لب پایینی حضرت صلّی اللّه علیه و آله را مجروح کرد و دندان رباعیه پایینی سمت راستش را شکست؛ عتبهٔ بن ابی وقّاص زهری، برادر سعد بوده است و کسی که پیشانی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را شکافت، عبد الله بن شهاب زهری بوده است و آن کسی که گونه‌اش را مجروح کرد به طوری که حلقه‌های کلاه‌خود در گونه‌هایش فرو رفت، ابن قمئهٔ بوده است.

رسول الله در حفره‌ای از حفره‌هایی که ابو عامر (راهب فاسق) کنده بود، افتاد. و علی بن ابی طالب علیه السّلام فورا دست آن

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


حضرت صلّی اللّه علیه و آله را گرفت و طلحهٔ بن عبید الله تیمی هم به او کمک کرد تا بایستد. (ج ۳، ص ۸۵) این در حالی است که ابن اسحاق با سندی از سعد بن معاذ نقل می‌کند که: وقتی مشرکان به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نزدیک شدند، وی فریاد زد: چه کسی خود را فدای ما می‌کند؟ پس زیاد بن سکن- یا عمارهٔ بن یزید بن سکن- به همراه پنج نفر از انصار برخاست و آنها یکی یکی پیشاپیش آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به مقابله با مشرکان پرداختند تا شهید شدند و سپس عده‌ای از مسلمانان دور آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را گرفتند و به دفاع از وی پرداختند.

سپس از سعید بن زید انصاری از ام سعد دختر سعد بن ربیع از ام عماره، نسیبه دختر کعب مازنیهٔ نقل می‌کند که وقتی مسلمانان شکست خوردند، او کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفت و شمشیرها و تیرهایی را که به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله حواله می‌شد، دفع می‌کرد. تا این که ابن قمئه در حالی که فریاد می‌زد: محمد را به من نشان دهید، اگر او نجات پیدا کند من رستگار نشوم؛ جلو آمد و نسیبه و مصعب بن عمیر و عده‌ای از مردم که در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله باقی مانده بودند، جلوی او را

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۵

---

گرفتند. و ابن قمئه ضربه‌ای شدید بر شانه‌اش وارد کرد.

سپس می‌گوید: سعد بن ابی وقاص به دفاع از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پرداخت و ابو دجانه خودش را سپر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله قرار داد، به طوری که تیرها به پشتش اصابت می‌کرد و او به روی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خم شد تا جایی که تعداد تیرها زیاد شد.

سپس از قاسم بن عبد الرحمن از بنی نجار نقل می‌کند: در حالی که عمر بن خطاب و طلحهٔ بن عبید الله به همراه عده‌ای از مهاجران و انصار دست از جنگ شسته و (تسلیم امور پیش آمده شده بودند) أنس بن نضر، عموی أنس بن مالک پیش آنها آمد و گفت: چرا نشسته‌اید؟! گفتند: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کشته شده است!

گفت: زندگی پس از مرگ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را می‌خواهید چه کنید؟ برخیزید و برای همان چیزی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کشته شد، کشته شوید! و او به مقابله با مشرکان پرداخت و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید و در آن روز هفتاد ضربه بر وی وارد شده بود، به طوری که هیچ کس او را نشناخت، مگر خواهرش که به واسطه انگشت‌هایش او را شناخت.

سپس از ابن شهاب زهری از کعب بن مالک روایت می‌کند که او اوّلین کسی است که پس از شکست، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را شناخته و می‌گوید: او را از روی چشمانش که زیر کلاه‌خود می‌درخشیدند، شناختم و فریاد زدم: ای مسلمانان، بشارت باد شما را که این رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است! و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به من اشاره کرد که: ساکت باش!

سپس می‌گوید: هنگامی که مسلمانان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را شناختند، دور او جمع شدند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به همراه آنها به سوی پایین کوه حرکت کردند و در این حال ابو بکر و عمر و علی بن ابی طالب و طلحهٔ بن عبید الله و زبیر بن عوام و حارث بن صمّهٔ و عده‌ای از مسلمانان با آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بودند. (ج ۳، ص ۸۷- ۸۸)

بله، این چیزی است که ابن اسحاق در مورد علی علیه السّلام و سایر صحابه نقل می‌کند و ندای منادی آسمانی را ذکر نمی‌کند و ابن هشام به عنوان استدراک آن را از ابن ابی نجیح نقل می‌کند که گفت: در روز احد منادی فریاد زد: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ» (ج ۳، ص ۱۰۶).

واقدی هم آن را نقل نکرده است و ابن ابی الحدید معتزلی شافعی با روایتی از أمالی محمد بن حبیب و أبی عمرو، غلام ثعلب لغوی زاهد آن را استدراک کرده و نوشته است: هنگامی که اکثر مسلمانان در جنگ احد از اطراف آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


پراکنده شدند، هجوم مشرکان بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شدّت گرفت و در این میان گروهی از بنی کنانه که پسران سفیان بن عویف بودند، بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله حمله‌ور شدند و آنها عبارت بودند از: خالد بن سفیان و ابو شعثاء و ابو حمراء بن سفیان و غراب بن سفیان.

پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی، مرا در مقابل این گروه- که حدود پنجاه اسب سوار بودند-، کفایت کن و علی علیه السّلام در حالی که پیاده بود! بر آنها حمله کرد و پیاپی با شمشیر بر آنها ضربه می‌زد تا این که چهار پسر سفیان را به قتل رساند و ده نفری که شناخته نشدند را کشت. پس جبرئیل به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای محمّد، به این می‌گویند فداکاری و از خودگذشتگی و ملائکه از فداکاری این جوان به شگفت آمده‌اند. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: عجیب نیست؛ زیرا که من از اویم و او از من است! پس جبرئیل فرمود: و من از شما هستم. و در آن روز به طور مکرر از آسمان ندایی شنیده می‌شود که ندا دهنده دیده نمی‌شد که: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی» و از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در این مورد سؤال شد. و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این صدای جبرئیل است. سپس در ادامه می‌گوید: این خبر را گروهی از محدثان روایت کرده‌اند و من آن را در بعضی از نسخه‌های مغازی ابن اسحاق دیدم در بعضی از نسخه‌ها آن را ندیدم! لذا از استادم عبد الوهاب بن سکینه در مورد این خبر سؤال کردم و او گفت: این خبر صحیح است. سؤال کردم: پس چرا در صحاح نیامده است؟

جواب داد: آیا تمام آنچه که صحیح است در صحاح آمده است؟! بدان که صحاح بسیاری از اخبار صحیح را مهمل گذارده‌اند! (ج ۱۴، ص ۲۵۰- ۲۵۱).

این روایت را مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۲۸- ۱۲۹ نقل کرده است و واقدی آن را در شأن علی علیه السّلام نگفته

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۶

---

است و بلکه چیزی شبیه آن را در مورد سعد بن ابی وقاص از دخترش نقل کرده است. بنابراین روایت سعد می‌گوید: در آن روز وقتی که تیرهایم را می‌انداختم، مرد سفید و خوش صورتی که او را نمی‌شناختم، تیرها را برایم بازمی‌گرداند تا دوباره پرتاب کنم و بعدا گمان کردم که او از ملائکه است. (ج ۱، ص ۲۳۴) و آیا نمی‌بایست که این را از رسول اللّه سؤال می‌کرد؟!

و گویی که نوه او ابراهیم بن سعد، متوجه این نکته شده است که عمه‌اش عایشه، تأیید پدرش، سعد را برای اثبات ادعایش در مورد ملائکه نقل کرده و چیزی از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نقل نکرده است؛ لذا برای جبران این نقیصه بزرگ روایت دیگری را از سعد نقل کرده است که چنین است: دو مرد را دیدم که لباس‌های سفید بر تن داشتند و یکی سمت راست و دیگری در سمت چپ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ایستاده بودند و به شدت می‌جنگیدند که هیچ‌گاه، قبل از احد یا بعد از آن، آنها را ندیده بودم. (ج ۱، ص ۲۳۴).

این در حالی است که واقدی نیز با سندی از عبید بن عمیر نقل می‌کند: ملائکه در روز احد نجنگیدند و هنگامی که قریشیان برگشتند، به همدیگر می‌گفتند: اسب‌های ابلق و مردانی که در بدر می‌دیدیم، امروز ندیدیم!

عکرمه (از ابن عباس) و عمر بن حکم در این زمینه نقل کرده است: در روز احد حتی یکی از ملائکه هم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را یاری نکرد!

او دو روایت را از مجاهد (از ابن عباس) ذکر کرده و در یکی از آنها گفته است: ملائکه تنها در روز بدر جنگیدند و در روایت دیگر وقت بیشتری به خرج داده و گفته است: ملائکه در روز احد حاضر شدند؛ ولی نجنگیدند!

روایتی که از ابی هریرهٔ نقل کرده، این مطلب را مفصل‌تر گفته است: خداوند به آنها وعده داده بود که اگر مقاومت کنند، آنها را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


یاری کنـد؛ اما هنگامی که آنها فرار کردنـد، ملائکه برای کمک به آنها نجنگیدنـد. (ج ۱، ص ۲۳۵) و در هر صورت هیـچ منافاتی وجود ندارد که آنها علی علیه السّلام را که صابر و مجاهد بود به وسیله قول و فعلشان یاری کرده باشند.

سپس با سـندی از عبد الله بن معاذ نقل می‌کند که گفت: آن روز مسـلمانان شـکست خورده و فرار کردند و هیچ پرچم برافراشـته و جمع نظام یافته نداشـتند و گروه‌های مشرکان از پشت و جلو به آنها حمله می‌کردند و آنها را پراکنده می‌ساختند. در آن حال من به دنبال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌گشتم که او را دیدم که به سوی اصحابش می‌رفت و تنها عده کمی از مهاجرین و انصار در کنارش بودند، که با هم به سوی کوه رفتند. (ج ۱، ص ۲۳۸)

سپس با سـندی از مقـداد بن عمرو نقل می‌کنـد که گفت: در ابتـدا مشـرکان شـکست خوردند، امّا بعدا از پشت و جلو بر مسـلمانان حمله کردنـد که در اثر آن مردم متفرق شدنـد و دو لشـکر بـا هم قاطی شدنـد و مشـرکان فریاد می‌زدنـد: یا للعزّی یا للهبل و بـدین ترتیب کشـتار وسـیعی در مـا به راه انداختنـد و تـا می‌توانسـتند رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را مورد حملاـت بی‌امان خویش قرار دادند و به خدایی که او را به حق مبعوث کرده است؛ آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله را مثل شـیری می‌دیدم که در مقابل دشـمن می‌جنگید و اصحابش گاهی دور او را می‌گرفتند و گاهی متفرق می‌شدند و گاهی او را می‌دیدم که ایستاده و با کمانش تیر پرتاب می‌کند یا سنگ پرتاب می‌کند تا این که دو لشکر از هم جدا شدند.

در آن روز هشت نفر تا شهادت با او پیمان بسته بودند که سه نفر از مهاجرین و پنج نفر از انصار و عبارت بودند از:

علی، زبیر، طلحـهٔ، ابو دجـانه، حارث بن صـمّه، حباب بن منـذر، عاصم بن ثابت و سـهل بن حنیف که هیـچ یک از آنها به شـهادت نرسیدند.

گفته‌انـد که: رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله به همراه چهـارده نفر مقـاومت کردنـد و نام آنها را هم آورده و به این شـش نفر اضافه کرده‌اند.

و گفته‌اند که: سی نفر در کنار آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله باقی ماندند، امّا نام آنها را نیاورده‌اند. (ج ۱، ص ۲۴۰)

گفته‌انـد که: مالـک بن زهیر جشـمی و حبّـان بن عرقـهٔ پشت صـخره‌ای پنهـان شـده بودنـد و به سوی مسـلمانان تیر و سـنگ پرتاب می‌کردند. (ج ۱، ص ۲۴۲) و مالـک تیری را به سوی رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله پرتـاب کرد که طلحه جلوی آن را گرفت که در نتیجه تیر به انگشت وی اصابت کرد و آن را شل کرد. (ج ۱، ص ۲۵۴) در همین حال سعد بن ابی وقاص، مالک بن زهیر را

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۷

کوچکی را که در دست سـهل بن حنیف بود، گرفت و آن را به گریبانگـاه زره‌اش زد. از امـام صـادق علیه السّـلام نقل می‌کنـد که فرمود: ابن قمیئه سنگی به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد که به دست آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله اصابت کرد و شمشیر از دست آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله افتاد؛ لذا فرمود: خدا تو را خوار و ذلیل کند. عبد الله

---

دید که سرش را از پشت صخره بیرون آورده بود و می‌خواست تیراندازی کند، لذا فورا او را مورد هدف قرار داد که تیر به چشمش اصابت کرد و از پشت گردنش بیرون آمد که در اثر آن مالک از جای خود پرید و از صـخره سـقوط کرد و هلاک شد. (ج ۱، ص ۲۴۲)

ام أیمن به جبهه می‌آمد تا از مجروحان پرستاری و آنها را سیراب کند که حبّان بن عرقه تیری به سوی او پرتاب کرد.

تیر به عقب ام ایمن اصابت کرد و او افتاد و بدنش نمایان شد و در اثر آن حبّان غرق خنده شد. دیدن این صـحنه بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گران آمـد؛ لذا فورا تیری بدون پیکان را به سـعد بن ابی وقاص داد و فرمود: او را بزن. سـعد تیر را پرتاب کرد که به گودی گلوی او اصـابت کرد. در اثر آن حبّان بر زمین افتاد و عورتش نمایان شـد و رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله تبسّـمی کرد که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


دندان‌هایش نمایان گردید. (ج ۱، ص ۲۴۱).

لکن در (ج ۱، ص ۲۷۷) می‌گوید: هنگامی که ابلیس فریاد کشید: همانا محمد کشته شده است؛ مردم متفرق بودند که وقتی ام ایمن آنها را دید، خاک بر رویشان پاشید و گفت: این دوک‌های ریسندگی را بگیرید و شمشیرهایتان را بدهید و آن‌گاه به همراه عده‌ای از زنان به سوی احد حرکت کرد؛ بنابراین، این قسمت با سخنان قبلی‌اش هماهنگی ندارد که گفته بود ام ایمن مجروحان را مداوا می‌کرد و تفاوت آشکاری بین این دو قول وجود دارد و ظاهرا قول دوم أرجح و صحیح است و در آن مطالبی آمده است که قول اول را تکذیب می‌کند. به نظر من در أخبار مغازی واقدی، تأکید خاصی بر نقش سعد بن وقاص زهری شده است و شاید که این خبر از خبرهای زهری یا افرادی از بنی زهره بوده است.

وی می‌نویسد: ابو طلحه که تیرانداز بسیار ماهری بود، در روز احد تیردان خود را، که پنجاه تیر در آن بود، به نزدیکی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گذاشته بود و پیاپی تیراندازی می‌کرد و حتی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله اگر چوبی در زمین می‌دید، آن را به او می‌داد و می‌فرمود: ای ابو طلحه آن را پرتاب کن و او آن را همانند یک تیر خوب پرتاب می‌کرد. (ج ۱، ص ۲۴۳)

در آن روز ابو رهم غفاری تیری پرتاب کرد که به گلوی سعد اصابت کرد. او نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آب دهان مبارک خود را بر زخم مالید و او خوب شد و برای همین ابو رهم منحور نامیده می‌شد. (ج ۱، ص ۲۴۳)

و در آن روز ضربه‌ای بر چشم قتادة بن نعمان وارد آمد، به گونه‌ای که چشمش بر گونه‌اش افتاد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن را سر جای خود قرار داد و او بینا شد و چشمش التیام یافت. (ج ۱، ص ۲۴۲)

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شخصا تیراندازی می‌کرد تا جایی که زه کمانش پاره شد و به اندازه یک وجب از آن در کمان باقی ماند. عطاشة بن محصن آن را از او گرفت تا زه را درست کند؛ اما به رسول اللّه گفت: ای پیامبر خدا، زه کوتاه است و به دو سر کمان نمی‌رسد. آن حضرت فرمود: تا می‌توانی آن را بکش تا برسد. او آن قدر آن را کشید تا دو سر کمان به هم نزدیک شد. آن‌گاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن را گرفت و شروع به تیراندازی کرد و ابو طلحه نیز تیرها را به وی می‌داد تا این که تیرها به پایان رسید و سرهای کمان شکست و حتی تکه تکه شد که ابو قتاده آن را برداشت و نزد او باقی ماند ۱: ۲۴۲.

واقدی در (ج ۱، ص ۲۳۶) خبر زهری از کعب بن مالک را روایت می‌کند و سپس با سندی از محمد بن مسلمة نقل می‌کند که چشمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مردم افتاد که با عجله از سینه کوه بالا می‌رفتند و او می‌فرمود: فلانی به سوی من بیا! فلانی به سوی من بیا! من رسول الله هستم! و هیچ کدام از این دو نفر حرف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را گوش نکردند و به راه خویش رفتند! (ج ۱، ص ۲۳۷)

سپس با سندی از خالد بن ولید نقل می‌کند که گفت: هنگامی که در روز احد فرار کردند، عمر بن خطّاب را دیدم که به سوی پایین کوه می‌آید و کسی هم با او نیست. او را شناختم و از او رو گردان شدم تا یارانم به سوی او نروند! (ج ۱، ص ۲۳۷)

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۸

بن شهاب نیز سنگ بزرگی را به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد که به آرنج آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله اصابت کرد و عتبة بن ابی وقاص ضربه‌ای بر او زد که دهن آن حضرت را خونین کرد. «۱»

---

(۱). واقدی می‌گوید: عتبة بن ابی وقاص چهار سنگ به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد که در اثر آن دندان رباعیه پایینی، در سمت راستش شکست.

ابو عامر راهب فاسق حفره‌هایی را شبیه خندق برای مسلمانان کنده بود و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله جلوی یکی از آنها ایستاده

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


بود و از آن اطلاع نـداشت. در این حال ابن قمیئهٔ جلو می‌آمـد و می‌گفت: محمـد را به من نشان دهید! قسم می‌خورم که اگر او را ببینم به قتل می‌رسانم! تا این که آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله را شناخت و به سوی او رفت و شمشیرش را بر او حواله کرد و در همین حال عتبهٔ بن ابی وقاص تیری به سوی آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد و آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله که بر اسب سوار بود و دو زره بر تن داشت، در حفره‌ای که جلوش بود افتاد و زانوهایش زخمی شد.

سپس با سندی از ابی بشیر مازنی روایت کرده است که گفت: ابن قمیئه را دیدم که شمشیری بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله زد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در حفره‌ای که جلوش بود، افتاد، به طوری که ناپدید شد. من شروع به فریاد کشیدن کردم تا این که مردم را دیـدم که دور او اجتمـاع کردنـد و رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله در حالی که علی علیه السّـلام دسـتش را گرفته بود و طلحه او را از پشت کمک می‌کرد، از جایش بلند شد و ایستاد. (ج ۱، ص ۲۴۴)

سپس با سـندی از کعب بن مالک نقل می‌کنـد که فرزنـد أبیّ بن کعب در بدر اسـیر شده بود و پدرش او را با فدیه آزاد کرده بود. وی در روز احد بر رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله حمله کرد که آن حضـرت صلّی اللّه علیه و آله ضربه‌ای بر او وارد کرد و او را به هلاکت رساند.

(ج ۱، ص ۲۵۰- ۲۵۱)

سپس می‌گوید: عثمان بن عبد اللّه مخزومی در سـریه بطن تخطه اسـیر شده بود که با فدیه آزاد شده و به مکّه بازگشـته بود. وی در روز احـد بر أسب ابلقی سوار بود و به دنبال رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله می‌گشت و می‌گفت: اگر محمّـد نجات یابد، من نجات نیـابم! و در این حـال اسب عثمـان بن عبـد الله در یکی از گودال‌هـایی افتـاد که ابو عامر (راهب فاسق) کنـده بود. اسب بلافاصـله از گودال خارج شد که مسـلمانان او را پی کردند و حارث بن صـمّه بر عثمان حمله کرد و با هم درگیر شدند که حارث ضربه به پای او زد که به دنبـال آن عثمان بن عبـد الله بر زمین افتاد و حارث کار او را تمام کرد. و رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: حمـد و سپاس خداوندی را که او را به هلاکت رساند.

عبیـد بن حاجز عامری، کشـته شدن وی را دید، لذا برای انتقام پیش رفت که حارث بن صـمّهٔ ضـربه‌ای بر شانه‌اش زد و ابو دجانه به سوی او رفت و با هم درگیر شدند که ناگهان ابو دجانه او را در بغل گرفت و بر زمین زد و مثل گوسـفند، سـرش را از تن جدا کرد و فورا به کنار رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بازگشت. (ج ۱، ص ۳۵۲- ۳۵۳)

مردی از بنی عامر بن لؤی در حالی که نیزه بلندی در دست داشت و بر اسب بسـیار سـرخ و دم سیاه و مسلح شده به آهن سوار بود، پیش آمـد و فریاد زد: من ابو ذات الودع هسـتم، محمد را به من نشان دهید! در این حال طلحه بن عبید اللّه اسب او را پی کرد و آن شخص از اسب سـقوط کرد و سـپس نیزه‌اش را در چشم او فرو کرد و او همانند گاو نعره می‌زد و در خون خود می‌غلطید- و ضرار بن خطّاب فهری دو ضـربه از پشت و جلو بر سـر طلحه بن عبیـد الله زد که از او خون زیـادی جاری شـد تا این که طلحه غش کرد.

سپس از ابو بکر روایت کرده است که گفت: روز احد نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمدم که فرمود:

پسـر عمویت را دریاب! بالای سـر طلحه آمـدم و دیـدم که خون‌ریزی باعث بیهوشـی او شـده است؛ لذا آب بر رویش پاشـیدم تا به هوش آمد. (ج ۱، ص ۲۵۵)

پس ابو بکر در کنار رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله حاضـر نبوده است و الا از حال پسر عمویش، طلحه بی‌خبر نمی‌ماند و از آن که هر دو تیمی بوده‌اند، پسر عمو خطاب می‌شده‌اند و الّا پسر عمومی نسبی نبوده‌اند.

سپس از علی علیه السّـلام نقـل می‌کنـد که فرمـود: در روز احـد در یـک طرف مشـرکان را از رسـول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله دور می‌کردم و

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۶۹

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ابو دجانه در سوی دیگر و سعد بن ابی وقاص در طرف دیگر مشرکان را دور می‌کردند. در این حال در میان عده‌ای خشن که عکرمهٔ بن ابی جهل نیز با آنها بود، تنها ماندم. به داخل آنها رفتم و با شمشیر بر آنها ضربه می‌زدم تا به آخر آنها رسیدم و سپس از همان راهی که پیش رفته بودم، برگشتم و به آنها ضربه زدم و گویی اجل من باقی مانده بود و خداوند امری را که اراده کرده است، انجام می‌دهد و مقاومت کردیم تا این که خداوند در کارها گشایش ایجاد کرد. (ج ۱، ص ۲۵۶)

گفته‌اند که ام عماره نسیبه دختر کعب خزرجی و همسر غزیّهٔ بن عمرو بوده است که به همراه همسر و دو پسر خود در احد حاضر شد. او از اول آن روز با مشکی که در دست داشت، مجروحان را سیراب می‌کرد و در آن روز با مشرکان درگیر شد و شجاعانه جنگید و به وسیله نیزه و شمشیر دوازده زخم در بدن او ایجاد شد.

او می‌گوید: در حالی که مردم از اطراف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پراکنده شده بودند؛ ابن قمیئه پیش آمد در حالی که فریاد می‌زد: محمد صلّی اللّه علیه و آله را به من نشان دهید که اگر او نجات یابد، من رستگار نشوم. مصعب بن عمیر و عده‌ای جلوی او را گرفتند و من نیز در میان آنها بودم که این ضربه بر من وارد شد و جای زخم خود را که اثر آن هنوز باقی بود به ام سعد دختر سعد بن ربیع نشان داد و شنیده شد که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌گوید: امروز مقام نسیبه دختر کعب از مقام فلانی و فلانی بالاتر است!

و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله او را دید که به شدت می‌جنگد و در این جنگ سیزده زخم برداشت. (ج ۱، ص ۲۷۰)

و از او در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۴، ص ۲۶۶ آمده است که: نشانه امانت‌داری محدّث آن است که حدیث را با همان صورتی که صادر شده است، روایت نماید و چیزی از آن را مخفی نگه ندارد و در این صورت انگیزه راوی چه بوده است که اسم این دو نفر را کتمان کرده است؟ ای کاش که راوی اسم این دو نفر را صریحا ذکر می‌کرد تا ذهن‌ها به سوی امور مشتبه متوجه نشود!! و مجلسی هم در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۳۳ آن را نقل کرده و سپس تعلیقه دقیقی برای آن ذکر کرده است که باید مراجعه شود.

سپس از نسیبه نقل می‌کند که گفت: مردم از اطراف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پراکنده شدند و به جز عده کمی که حد اکثر ده نفر بودند، کسی باقی نماند! و من و دو پسرم (عماره و عبد الله) و همسرم (غزیّهٔ بن عمرو) در کنار آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بودیم و از او دفاع می‌کردیم؛ ولی مردم از کنار آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرار می‌کردند. در این حال من سپر نداشتم و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله مردی را دید که فرار می‌کند، برای همین با صدای بلند گفت: ای صاحب سپر، سپر خودت را به طرف کسی بینداز که می‌جنگد! او سپرش را انداخت و من آن را برداشتم و با آن از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دفاع می‌کردم. در این هنگام مردی اسب سوار بر من حمله کردم و ضربه‌ای زد که با سپر جلوی آن را گرفتم و آسیبی به من نرسید و وقتی که برگشت، ضربه‌ای به پای اسب او زدم که اسب وی به پشت بر زمین افتاد و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با صدای بلند به پسرم فرمودند: ای پسر ام عماره، مادرت را دریاب! و پسرم به کمک آمد و با هم آن شخص را به هلاکت رساندیم. (ج ۱، ص ۲۷۰)

سپس با سندی از پسرش عبد الله بن زید نقل می‌کند که مرد بلند قامتی، ضربه‌ای بر بازوی چپ او زد و گذشت.

دست او زخمی شد؛ ولی خون جاری نشد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او ندا داد که زخم خود را ببند و مادرش که بندهایی را برای بستن زخم آماده کرده بود، جلو رفت و زخم او را بست و سپس گفت: ای پسرم، برخیز و دشمن را سرکوب کن.

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله وقتی که این منظره را دید، فرمود: ای ام عماره، چه کسی می‌تواند همانند تو این سختی‌ها را تحمل کند؟

در همین حال آن مرد ضارب برگشت و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مادرم گفت: این ضارب پسر تو بود! لذا فورا متعرّض وی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


شد و ضربه‌ای به او وارد کرد که وی نقش بر زمین شد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تبسّمی کرد که دندان‌هایش نمایان گشت! آن‌گاه مسلمانان ضرباتی بر وی وارد کردند که باعث هلاکت وی شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: حمد و سپاس خدایی را که تو را پیروز کرد و چشمان تو را با پیروزی بر دشمن روشن کرد و خونخواهی خود را با چشمان خود دیدی. (ج ۱، ص ۱۷۱)

همچنین با سندی از او نقل می‌کند که گفت: وقتی مردم از اطراف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پراکنده شدند، مادرم در کنار آن

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۰

---

حضرت صلّی اللّه علیه و آله باقی ماند و از او دفاع می‌کرد و من نیز برای دفاع از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او نزدیک شدم و در همان حال که جلوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ایستاده بودم، سنگی به سوی یکی از مشرکان که سوار بر اسب بود، پرتاب کردم. سنگ به چشم اسب خورد و اسب مضطرب شد و با صاحبش بر زمین افتادند و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله این منظره را نگاه می‌کرد و تبسّم می‌نمود تا این که نگاهش به زخمی در شانه مادرم افتاد و گفت: زخم او را ببند، خداوند به خانواده شما خیر و برکت عنایت فرماید، هرآینه مقام و منزلت مادر تو از مقام و منزلت فلانی و فلانی بیشتر است. خداوند خانواده شما را مورد رحمت خویش قرار دهد. مادرم به او گفت: دعا بفرمایید تا در بهشت هم‌نشین شما باشیم و پیامبر فرمود: خدایا این خانواده را در بهشت همنشین من قرار بده. آن‌گاه مادرم گفت: حال چه باکی از آنچه در دنیا بر سرم بیاید، دارم. (ج ۱، ص ۲۷۲- ۲۷۳)

و از عبد الله بن عمر بن خطّاب روایت می‌کند که گفت: در روز احد از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌گوید: هرگاه به راست و چپ خود نگاه می‌کردم، نسیبه را می‌دیدم که در کنار من مشغول کارزار است. (ج ۱، ص ۲۷۱)

پس عمر هم در آنجا حاضر نبوده است؛ زیرا اگر در آنجا حاضر بود، آن صحنه را با چشمان خودش مشاهده می‌کرد و نیازی نبود که آن را به صورت حکایت و روایت از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کند.

سپس روایت کرده است که وهب بن قابوس مزنی به هنگامی که مشرکان به فرماندهی خالد بن ولید و عکرمهٔ بن ابی جهل از پشت بر مسلمانان حمله کردند و دو سپاه با هم قاطی شدند؛ به شدت با آنها کارزار می‌نمود و این درگیری شدید ادامه داشت تا این که مشرکان او را محاصره کردند و هر کسی با هر آنچه که در دست داشت بر او ضربه زدند و او را به شهادت رساندند و بعدا به بدترین وضعی او را مثله (پاره پاره) نمودند ... و عمر بن خطاب می‌گفت: محبوب‌ترین نوع مرگ در نظر من، مردن به شیوه مزنی است. (ج ۱، ص ۲۷۵) این در حالی است که نقل نشده است که حتی یک ضربه نیزه یا شمشیر یا تیر یا سنگ یا ... به وی اصابت کرده باشد و در این صورت، وی چگونه چنین مرگی را آرزو می‌کند؟!

سپس گفته است: از جمله کسانی که فرار کردند عمر و عثمان بودند (در نسخه چاپ شده، فلان و فلان آمده است) و در أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۶ به نقل از واقدی، عثمان آمده است و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۲۴ به نقل از واقدی، عمر و عثمان آمده است و سپس هفت نفر دیگر غیر از این دو را نام برده است.

سپس گفته است: گفته می‌شود که بین عبد الرحمن (بن عوف) و عثمان اختلافی پیش آمد؛ عبد الرحمن به دنبال ولید بن عتبه فرستاد که بیاید و سپس به او گفت: نزد برادرت برو و آنچه را که می‌گویم به او برسان. به او بگو که عبد الرحمن می‌گوید: در جنگ بدر شرکت داشتم و تو حضور نداشتی و در روز احد ثابت قدم ماندم و تو فرار کردی. (ج ۱، ص ۲۷۸)

عمر نگاهی به عثمان کرد و گفت: این از همان کسانی است که خدا آن را بخشیده است ... و از جمله آنها فرار به هنگام درگیری دو سپاه است. (ج ۱، ص ۲۷۹)

عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی شافعی بغدادی (متوفای ۶۵۶) در سال ۶۰۸ به در خانه سید محمد بن معدّ علوی موسوی که در درب الدواب بغداد واقع بود رفت. وی از بزرگان فقهای شیعیان امامیه به شمار می‌رفت و ابن ابی الحدید می‌خواست که (مغازی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


واقدی،) را که از او روایت می‌کرد، نزد او قرائت کند؛ لذا روایت خودش را با سندی از محمد بن مسلمه چنین نقل کرد که: او در روز احد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دید که مردم از اطراف او پراکنده شده بودند و به سوی کوه فرار می‌کردند و او آنها را به سوی خود فرا می‌خواند؛ امّا آنها اعتنایی نمی‌کردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله می‌گفت: ای (فلانی) نزد من بیا، ای (فلانی) نزد من بیا، من رسول اللّه هستم؛ امّا هیچ کدام از آنها به سخنان وی اعتنایی نکردند و فرار کردند. در این هنگام ابن معدّ به ابن ابی الحدید اشاره کرد که گوش بده. ابن ابی الحدید می‌گوید: گفتم: مگر در این قسمت مطلب خاصی وجود دارد؟ گفت: این فلان و فلان کنایه از آن دو نفر است! گفتم: و ممکن است که درباره آن دو نباشد و کنایه از دیگران باشد. گفت: در میان صحابه افراد دیگری نبوده‌اند که راوی از ذکر فرار آنها و عیب‌های دیگر ابایی داشته باشد و مجبور باشد که اسم آنها را با اشاره و کنایه ذکر کند، مگر همان دو نفر! گفتم: این توهّم ممنوع است! گفت: جدل و منع خودت را

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۱

(۱) ابن سیابه می‌گوید: پرسیدم که آیا دندان رباعیه‌اش چنان که اینها می‌گویند، شکست؟ فرمود: نه به خدا قسم؛ اما در صورتش پارگی ایجاد شد ...

به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفته شد که آیا آنها را نفرین نمی‌کنی؟! فرمود: خدایا قوم مرا هدایت کن؛ زیرا که آنها نادانند! گفتم: در مورد غاری که می‌گویند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روز احد به آن پناه برد، چه می‌گویی؟ گفت: به خدا قسم که او از جایش تکان نخورد.

(۲) صدوق در معانی الاخبار با سندی از زراره نقل می‌کند که گفت: به امام باقر علیه السّلام گفتم: برای ما نقل می‌شود که در روز احد دندان رباعیه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شکست. فرمود: خیر، بلکه در صورتش پارگی ایجاد شد. «۱»

(۳)

## صیحه ابلیس

در مورد علت عقب‌نشینی مسلمانان، در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السّلام آمده است که فرمود:

هنگامی که خداوند به مؤمنان خبر داد که نسبت به شهدای بدر چه انجام داده است و جایگاهشان در بهشت را یادآور شد؛ آنها نسبت به آن مشتاق شده و گفتند: خدایا جنگی برای ما مهیّا کن تا در آن به شهادت برسیم! و خداوند این را در روز احد به آنها نشان داد و هیچ کس از آنها باقی نماند، مگر آن کس که خداوند اراده کرده بود و این همان قول خداوند است که می‌فرماید: «وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ ...» «۲»؛ و هرآینه شما قبل از رویارویی در این جنگ، آرزوی مرگ (شهادت) داشتید.

گویی که در بیان علّت این دگرگونی و عقب‌نشینی، فرموده است: در روز احد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مجروح شد و افرادی او را در آن حال دیدند و مردی که او را در آن حال دیده بود، به هر کسی می‌رسید، می‌گفت: خودتان را نجات دهید؛ زیر که رسول الله، کشته شده است. «۳»

(۴) اما در مورد صیحه ابلیس؛ قمیّ در تفسیر خود، پس از آن که اقدامات آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در مورد جمع‌آوری کشته‌شدگان و اقامه نماز بر آنها و دفنشان را بیان نموده است؛ می‌گوید: و ابلیس در مدینه فریاد زد: محمد کشته شده است! برای همین هیچ زنی از مهاجرین و انصار در مدینه باقی نماند و همگی خارج شدند و فاطمه دختر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نیز خارج شد و پیاده حرکت کرد تا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را ملاقات کرد. «۴»

---

از ما بازدار! سپس آثار خشم و ناراحتی از این که با وی مخالفت کرده‌ام در چهره‌اش نمایان شد و قسم خورد که واقدی غیر از آن

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


دو را قصد نکرده است و اگر منظور غیر از آن دو نفر بود، اسم آنها را به طور صریح ذکر می‌کرد. (ج ۱۵، ص ۲۳- ۲۴)

(۱). معانی الاخبار، ص ۱۱۵، چنان که در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۴۰ آمده است.

(۲). آل عمران (۳)، ۱۴۳.

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۹.

(۴). همان، ص ۱۲۳- ۱۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۲

(۱) شیخ مفید در ارشاد روایتی را با سند خود از عبد الله بن مسعود نقل می‌کند که وی گفت:

امیر المؤمنین و ابو دجانه و سهل بن حنیف در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ثابت قدم ماندند ... و ابو دجانه و سهل بن حنیف بالای سر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ایستاده بودند و از او دفاع می‌کردند ... تا این که مشرکان زیاد شدند و امیر المؤمنین علیه السّلام به آنها حمله کرد و آنها را پراکنده کرد. سپس به کنار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بازگشت و مشرکان را که از ناحیه‌ای هجوم آورده بودند، مورد حمله قرار داد و آنها را پراکنده کرد ... تا این که چهارده نفر از افرادی که عقب‌نشینی کرده بودند، به آنها ملحق شدند که از جمله آنها طلحه بن عبید اللّه و عاصم بن ثابت و ... بودند و بقیه به بالای کوه فرار کردند ... و صیحه‌ای در مدینه پیچید که:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کشته شده است! به دنبال آن دل‌ها از جا کنده شد و آنهایی که عقب‌نشینی کرده بودند، سرگردان شده و به این طرف و آن طرف می‌رفتند. «۱»

(۲) بنابراین صحابه به واسطه شبیخون عکرمهٔ بن ابی جهل و خالد بن ولید مخزومی شکست خوردند و آن صیحه باعث شد که سرگردان شوند و به این طرف و آن طرف بروند. طبرسی می‌گوید: ابلیس- لعنهٔ الله- فریاد زد: محمّد کشته شده است در حالی که رسول الله در آخر سپاه مستقر بود ... و فریاد ابلیس به مدینه هم رسید و فاطمه با شنیدن این صدا، در حالی که فریاد می‌کشید از منزل خارج شد و هیچ زن هاشمی و قریشی باقی نماند، مگر این که دست خود را بر سر گذاشته و از شهر خارج شد. «۲»

در اینجا وی بین دو امر جمع کرده است: بین صیحه در احد و بین شنیدن آن در مدینه لکن این صیحه در هنگامی بوده که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در آخر سپاه بوده و قبل از آن مسلمانان شکست خورده بودند.

(۳) و در تفسیر مجمع البیان می‌نویسد: عبد الله بن قمیئه حارثی سنگی را به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد که در اثر آن بینی و دندان رباعیه‌اش شکست و رویش پاره شد و حتی جلوتر آمد تا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را به قتل برساند که مصعب بن عمیر جلو او را گرفت و پس از درگیری ابن قمیئه او را به شهادت رساند و به گمان این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را کشته است، بازگشت و فریاد می‌کشید: من محمّد را کشتم!

و صیحه‌زننده‌ای فریاد زد: همانا محمد کشته شد!

گفته می‌شود که آن صیحه‌زننده ابلیس- لعنه الله- بوده است و در نتیجه مردم پراکنده شدند! و پس از آن که این خبر میان مسلمانان شایع شد، بعضی از آنها گفتند: ای کاش فرستاده‌ای را نزد عبد الله بن أبیّ می‌فرستادیم تا برای ما از ابو سفیان امان بگیرد! و بعضی دیگر نشستند و دست‌هایشان را به گریبان

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۸۲.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۷. ابن شهر آشوب این خبر را به طور مختصر در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۲ چنین آورده است: ابلیس از بالای کوه احد صیحه زد: همانا محمّد کشته شد: و فاطمه با شنیدن آن جیغ کشید و دستش را بر سرش نهاد و در

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


حالی که فریاد می‌کشید از مدینه خارج شد و همین طور هر زن هاشمی و قریشی.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۳

انداختند (یعنی تسلیم این حادثه شدند) و عده‌ای از اهل نفاق گفتند: حال که محمد کشته شده است پس به دین اول خود بازگردید!

(۱) ولی أنس بن نضر- عموی أنس بن مالک- فریاد زد: ای جماعت: اگر محمد کشته شده است؛ اما خدای محمد کشته نشده است و زندگی بعد از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را می‌خواهید چه کنید؟! پس برای همان چیزی که محمد صلّی اللّه علیه و آله جنگید، بجنگید و برای همان چیزی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به شهادت رسید، شهید شوید! سپس گفت: خدایا من از آنچه که اینها می‌گویند از تو معذرت می‌خواهم و از کارهای اینها به درگاه تو برائت می‌جویم! سپس شمشیرش را محکم به دست گرفت و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید.

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به سوی بالای کوه حرکت کرد و مردم را به سوی خود فرا می‌خواند او می‌گفت: بندگان خدا به سوی من بیایید.

اوّلین کسی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را شناخت کعب بن مالک بود که می‌گفت: او را از چشمانش که زیر کلاه‌خود می‌درخشیدند، شناختم و آن‌گاه با صدای بلند فریاد زدم: ای مسلمانان، شما را بشارت باد که این رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است! و آن حضرت با اشاره گفت که ساکت باش!

پس از آن گروهی از اصحاب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله (که سی نفر بودند) دور او جمع شدند و پس از آن که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آنها را به خاطر فرار ملامت کرد؛ گفتند: پدر و مادرمان به فدایت باد، با خبر شدیم که شما کشته شده‌اید، لذا دل‌های ما از ترس فرو ریخت و فرار کردیم. «۱»

(۲) در اینجا طبرسی ابتدا فریاد ابن قمیئه را ذکر می‌کند و سپس فریاد فرد دیگری از مشرکان به دنبال ابن قمیئه را بازگو می‌کند و در آخر خبر می‌گوید: به ما خبر رسید که تو کشته شدی و صیحه ابلیس را ذکر نمی‌کند، مگر به صورت جمله معترضه. و اگر چه او این صیحه را یکی از شکست مسلمانان می‌داند، لکن خبر شکست مسلمانان را مقدّم بر صیحه ذکر کرده است.

(۳) طبرسی خبر را با اسناد به زبیر شروع می‌کند و بعضی از خبر را بدون جمله معترضه در روایت ابن اسحاق از زبیر مشاهده می‌کنیم که می‌گوید: هند دختر عتبه و همراهانش را دیدم که دامن‌های خود را جمع کرده بودند و فرار می‌کردند و هیچ چیز کوچک و بزرگی را هم با خود برنداشته بودند تا این که تیراندازان برای جمع‌آوری غنائم به سوی لشکرگاه قریش سرازیر شدند و پشت سر ما را خالی گذاشتند و از پشت مورد حمله قرار گرفتیم و در همین حال شخصی فریاد زد: آگاه باشید که محمّد کشته شد! به دنبال آن ما عقب نشستیم و مشرکان هجوم آوردند پس از آن که پرچم‌داران مشرکان را ما کشته بودیم و حتی کسی پرچم آنها را برنمی‌داشت.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۴۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۴

سپس ابن هشام می‌گوید: فریادزننده همان شیطان (أزبّ العقبة) «۱» بوده است.

ابن اسحاق به شیطان تصریح نکرده است بلکه تصریح کرده است که گوینده این سخن ابن قمیئه بوده که گفته است: من محمد را کشتم. «۲»

(۱) از قاسم بن عبد الرحمن از طایفه بنی النجّار نقل شده است که: عده‌ای از مهاجران و انصار که از جمله آنها عمر بن خطّاب و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


طلحهٔ بن عبید الله بودند از عقب‌نشینی و دست روی دست گذاشتن خود عذر خواهی کردند. وقتی که أنس بن نضر به آنها گفت: چه چیزی باعث شد که دست روی دست بگذاری؟ گفتند: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کشته شده است؟ او گفت: زندگی بعد از پیامبر را می‌خواهید چه کنید؟! برخیزید و در راه همان چیزی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای آن کشته شده است، بمیرید، «۳» که همین دالّ بر این است که آنها آن صیحه را دلیل بر دست کشیدن خود از جنگ دانسته‌اند.

(۲) اما واقدی خبر صیحه ابلیس را در چهار موضع تکرار کرده است که در اوّلین موضع آن را از رافع بن مخدیج نقل کرده است که می گوید: وقتی تیراندازان محل استقرار خود را ترک کردند و تنها عده کمی در آنجا باقی ماندند، خالد بن ولید خلأ ایجاد شده در تنگه و تعداد اندک تیراندازان را مشاهده کرد، لذا با اسب بر آنها هجوم آورد و عکرمهٔ بن ابی جهل نیز به دنبال او رفت.

آنها به سوی تیراندازان باقیمانده رفتند و بر آنها حمله کردند. افراد باقیمانده آن قدر تیراندازی کردند تا شهید شدند و عبد الله بن جبیر هم آن قدر تیراندازی کرد تا تیرهایش به اتمام رسید. آن‌گاه با نیزه بر آنها حمله کرد تا آن هم شکست. سپس غلاف شمشیرش را شکست و آن قدر با آنها جنگید تا این که شهید شد.

(۳) جعال بن سراقه و أبو بردهٔ بن نیار آخرین کسانی بودند که بعد از شهادت عبد اللّه بن جبیر از کوه پایین آمدند و به مسلمانان پیوستند و جعال با شدت تمام در کنار أبی بردهٔ بن نیار و خوّات بن جبیر (برادر عبد الله بن جبیر) با مشرکان می‌جنگید؛ اما وی در آن روز به گرفتاری بزرگی مبتلا شد و آن این بود که ابلیس به صورت وی ظاهر شده بود و سه بار فریاد زده بود که: همانا محمّد کشته شد! این کار باعث شد که اوضاع به سرعت عوض شد و مشرکان بر مسلمانان غالب شدند و به همین علت مسلمانان بر جعال بن سراقه هجوم آوردند و گفتند: این شخص بود که فریاد زد: همانا محمد کشته شد! لذا می‌خواستند که او را به قتل برسانند! تا این که ابو بردهٔ بن نیار و خوّات بن جبیر شهادت دادند بر این که وقتی صیحه‌زننده، فریاد می‌زد، جعال در کنار آنها بوده است و صیحه‌زننده شخص دیگری بوده است. «۴»

---

(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۸۲ و در مورد ازبّ العقبهٔ ابن اثیر در النهایه، ج ۱، ص ۲۸ می گوید که این از اسماء شیاطین است.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۹۹.

(۳). همان، ص ۸۸.

(۴). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۳۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۵

(۱) در جای دیگر می گوید: پس از آن مسلمانان بر جعال بن سراقه هجوم آوردند و گفتند: این همان کسی بود که فریاد زد و حتی می‌خواستند که او را به قتل برسانند! ولی هنگامی که ابو برده و خوّات بن جبیر شهادت دادند که او چنین کاری نکرده است، وی را رها کردند و لکن از آن جایی که آنها صیحه‌زننده را در صورت جعال دیدند و جعال هم آن را نفی کرد و دو شاهد هم به نفع وی شهادت دادند و بنابر قبول شهادت گذاشتند؛ در آن صورت گفتند که: پس صیحه‌زننده‌ای به صورت جعال متصور شده است، چنان که در این خبر آمده است.

(۲) سپس واقدی با سندی از ابی بشیر مازنی نقل کرده است که: وقتی شیطان (ازبّ العقبه) صیحه زد که: همانا محمد کشته شد- هنگامی که خدا آن را اراده کرد؟!- اختیار امور از دست مسلمانان خارج شد و به هر طرف متفرق شدند و به بالای کوه پناه بردند. «۱»

بنابراین خبر واضح است که مازنی صیحه را به شیطان (و نه خود ابلیس) نسبت می‌دهد، بدون این که بگوید، شیطان به صورت جعال ظاهر شده بود و بنابر همین مبنا تعلیل می‌کند که خداوند از این صیحه اموری را اراده کرده بود! و در این صورت متفرق

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


شدن مسلمانان خارج از اختیار آنها بوده است: «اختیار امور از دست مسلمانان سلب شد!» و در این صورت مجبور بوده‌اند و اختیار نداشته‌اند! این معنا به وضوح در این خبر روشن است.

(۳) سپس واقدی با سندی از أعرج نقل می‌کند که: وقتی شیطان (نه ابلیس) صیحه کشید: همانا محمد کشته شد؛ ابو سفیان بن حرب گفت: ای جماعت قریش، کدام یک از شما محمد را کشته است؟! ابن قمیئه گفت: من او را کشتم! ابو سفیان گفت: روزی همانند عجم‌ها تو را درجه استواری مفتخر خواهیم نمود!

در این خبر أعرج متمایل می‌شود به این که صیحه به تنهایی باعث پراکندگی مسلمانان نشد، بلکه ابو سفیان هم به مفاد خبر اذعان کرد و به دنبال قاتل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌گشت تا این که ابن قمیئه ادّعا کرد که او را کشته است، بدون این که او فریادی کشیده باشد، و بعدا دروغ ابن قمیئه روشن شد.

(۴) سپس واقدی می‌نویسد، گفته‌اند: وقتی که ابلیس صیحه زد (و نه شیطان به طور مطلق): همانا محمد کشته شد ... مردم به هر طرف متفرق شدند و از کنار نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌گذشتند و هیچ کدام به وی ملحق نمی‌شدند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در آخر آنها بود و آنان را به سوی خود دعوت می‌کرد ... و رسول اللّه متوجه پایین کوه شد که به کنار اصحابش برود. «۲»

این سخن واقدی است که نقل به معنای خبر اول از رافع بن خدیج می‌باشد و تنها در آخر آن اضافه

---

(۱). همان، ص ۲۳۵.

(۲). همان، ص ۲۹۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۶

کرده است که: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله متوجه پایین کوه شد. قبل از آن گفته است که: رسول اللّه در آخر آنها بود و آنان را به سوی خود دعوت می‌کرد و هیچ کدام به وی ملحق نمی‌شدند! پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ناامید شد و به جای این که از او تبعیت کنند، از آنان پیروی کرد! در این باره چیزی نمی‌توان گفت مگر این که این سخنان به جای آن که اختصار کلام باشد، بریدن و ناقص کردن آن است.

(۱) سپس واقدی از عمر نقل می‌کند که می‌گفت: هنگامی که شیطان صیحه زد: محمد کشته شد، من با سرعت تمام همانند یک اروِیّهٔ (گورخر ماده چابک) از کوه بالا رفتم تا به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله رسیدم که مشغول خواندن این آیه بود: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ...» «۱»

در این سخنان، عکس قضیه نقل شده است و گویی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله قبل از همه یارانش و قبل از صیحه به بالای کوه پناه برده است! و پس از صیحه شیطان، اصحابش نیز به وی ملحق شده‌اند، آن‌گاه آیاتی از سوره آل عمران بر وی نازل شده است، سپس یاران به وی رسیده‌اند در حالی که او آن آیات را قرائت می‌کرده است!

خدایا! اینان برای این که بالا رفتن خود را از کوه توجیه کنند، بهانه می‌آورند که پیامبر تو قبل از آنان به بالای کوه رفته و آنها به او پیوسته‌اند! و هم چنین برای خود بهانه می‌تراشند که: شیطان یا ابلیسی از شیطان‌ها صیحه زد یا فریاد کشید که رسول تو کشته شده است و تو از این فریاد غیبی مقاصدی داشته‌ای! «۲»

(۲) با حفظ این موضوع باید گفت که ما قبل از آن که به بیان اخبار مربوط به صیحه یا فریاد بپردازیم، بسیاری از اخبار مربوط به شکست یا عقب‌نشینی مسلمانان را عرضه کردیم و در هیچ کدام تصریح به صیحه یا فریاد نشده بود، مگر ندای ابن قمیئه به این که محمد را کشته است. اگر این صیحه واقعیت داشته باشد، یکی از عوامل مهم شکست مسلمانان بوده است و در این صورت چگونه

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


بعضی از اخبار از این علت مهم خالی باشد؟!

(۳) همچنین چگونه ممکن است که شیطان صیحه کشیده باشد و چنان که گفته‌اند، خداوند رحمان از آن اموری را قصد کرده باشد «۳» و مسلمانان به فرار مجبور شده باشند و در عین حال این مطلب را در قالب آیاتی نقل کرده باشد که در دل شب و میانه روز تا روز قیامت خوانده می‌شود و در ضمن این آیات آنها را سرزنش کرده و آنها را بکوبد و توبیخ نماید؟! خدایا از تو پوزش می‌طلبیم که تو عادل‌تر و بخشاینده‌تر از آن هستی و منزه از چنین کاری! چنین ظن و گمانی به تو نمی‌رود و چنین کاری

---

(۱). همان، ص ۲۹۳.

(۲). نک: همان، ۲۳۵.

(۳). همان، ص ۲۳۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۷

مرسوم تو نیست و تا کنون چنین اقدامی نسبت به بندگان خود روا نداشته‌ای و این از لطف و کرم و رحمت و رأفت بی‌منتهای تو به دور می‌باشد.

(۱) چگونه ممکن است که شیطان صیحه بکشد و خداوند از ورای آن اموری را اراده کند و آن‌گاه مسلمانان را به خاطر فراری که مجبور بدان بوده‌اند، مورد سرزنش قرار دهد و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آن آیات ملامت‌آمیز را بر آنها بخواند و آنها گوش فرا دهند و عذر و بهانه نیاورند، بلکه آن را بشنوند و بدان گوش فرا دهند و ساکت باشند و اعتراضی نکنند؟!

چگونه ممکن است که شیطان صیحه بکشد و مازنی تصریح کند به این که خداوند از آن اموری را اراده کرده است «۱»، در حالی که مثل این مطلب یا مقداری از آن از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و آل او نقل نشده است و آنها از پیامبر و اهل بیتش در این مورد سؤال نکرده‌اند؟!

این مقدار سخن برای ردّ این گمان باطل کافی است و از قدیم گفته‌اند که: توجیه اشتباه، اشتباه دیگر و بلکه بزرگ‌تر از اشتباه اوّل می‌باشد.

(۲) از همین رو، محققان در سیره و مغازی به این ظن و گمان باطل اعتماد نکرده‌اند. برای مثال ابن ابی الحدید می‌نویسد: مطالب این غزوه (احد) را بر استاد ابو یزید خواندم و گفتم: آنچه که در این واقعه برای مسلمانان پیش آمده، برای من سنگین است و می‌خواهم بدانم که چگونه این حادثه پیش آمده است؟

وی گفت: بعد از آن که پرچم‌داران قریش به هلاکت رسیدند، قلب سپاه اسلام به قلب سپاه مشرکان حمله‌ور شد و آنها را در هم شکست و اگر چپ و راست سپاه اسلام به فرماندهی اسید بن حضیر و حباب بن منذر به مقابله با چپ و راست سپاه مشرکان می‌پرداختند، سپاه اسلام شکست نمی‌خورد؛ ولی آنها با قلب سپاه اسلام همراه شدند و همگی به طور واحد به قلب سپاه مشرکان حمله‌ور شدند و در نتیجه سپاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به صورت قلب و گروه واحدی درآمد ... و هنگامی که چپ و راست سپاه مشرکان مشاهده کردند که کسی در مقابلشان نیست، سپاه اسلام را دور زده و آن را محاصره کردند و از پشت بر آن حمله‌ور شدند و بسیاری از آنها به سوی تیراندازانی که عقبه سپاه اسلام را محافظت می‌کردند، حمله‌ور شدند و همه آنها را به شهادت رساندند؛ زیرا قدرت مقابله با خالد و عکرمه که همراه با دو هزار نفر! بودند را نداشتند و تیراندازان فقط پنجاه نفر بودند و به خصوص که بسیاری از آنها برای جمع‌آوری غنائم، محل استقرار خویش را ترک کرده بودند!

(۳) کسی که در آن روز مسلمانان را شکست داد و هر کاری که خواست انجام داد، خالد بن ولید بود.

وی اسب سوار شجاعی بود که اسب سواران زیاد و دلاوری را در اختیار داشت. او کوه احد را دور

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱). همان، ص ۲۳۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۸

زد و از گردنه‌ای که تیراندازان بر بالای آن مستقر بودند، گذشت و از پشت بر مسلمانان حمله‌ور شد و از سوی دیگر قلب سپاه مشرکان که شکست خورده و عقب نشسته بود، دوباره برگشت و مسلمانان در میان آنها به محاصره افتادند و هرج و مرج عجیبی در میانشان افتاد به طوری که بعضی از مسلمانان همدیگر را نمی‌شناختند و چه بسا شمشیر به روی برادر یا پدر خویش می‌کشیدند و این بدان خاطر بود که گرد و غبار فراوانی همه جا را فرا گرفته بود و همدیگر را نمی‌شناختند و از سوی دیگر به ترس و وحشت و دست‌پاچگی عجیبی دچار شده بودند و لذا با وجودی که در ابتدا پیروز شده بودند، دچار شکست شدند و چنین امری دائما در جنگ‌ها رخ می‌دهد. «۱»

مطرح کردن صیحه و فریاد، تنها برای توجیه اشتباهات و بی‌گناه جلوه دادن خود و کم اثر کردن نقش خالد بن ولید بوده است! لذا استاد ابو یزید سخنی از صیحه به میان نیاورده و ابن ابی الحدید هم چیزی در استدراک خود بر گفته‌های وی نیفزوده است.

(۱) ابن ابی الحدید بعد از این در کتاب خود متوجه تناقض‌های موجود در أخبار مربوط به صیحه می‌گردد و می‌گوید: از ابن بخار محدّث در این مورد سؤال کردم و به او گفتم: داستان احد دلالت می‌کند که پیروزی در ابتدا از آن مسلمانان بوده است و پس از آن که شیطان فریاد زد: همانا محمد کشته شد؛ مسلمانان عقب نشستند و اکثرا فرار کردند و جنگ تا آخر روز ادامه پیدا کرد و سپس به بالای کوه رفتند و پناه گرفتند. اما بعضی از أخبار واقدی مطلب دیگری به همراه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را اقتضا می‌کند، نظیر خبری که می‌گوید: وقتی که شیطان فریاد کشید: همانا محمد کشته شد؛ رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مسلمانان را صدا می‌زد؛ ولی اعتنایی به وی نمی‌کردند؛ لذا به سوی کوه حرکت کرد تا به آنها ملحق شد و آنان گروه گروه شده بودند و کشته‌شدگان را ذکر می‌کردند: این خبر دلالت دارد که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پس از صیحه شیطان به بالای کوه رفت و صیحه شیطان در هنگام غافلگیر کردن مسلمانان به وسیله خالد بن ولید از طریق عبور از پشت کوه بوده است، در حالی که آنها مشغول جمع‌آوری غنائم بودند! پس این چگونه ممکن است؟

(۲) لذا ابن بخار راهی برای حلّ مشکل نمی‌دیده است، مگر این که ادّعا کند که شیطان دو بار صیحه زده است: یکی در اول جنگ و دیگری در آخر جنگ که روز به انتها رسیده بود و به هنگام صیحه اوّلی، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به کوه پناه نبرد، بلکه ثابت قدم ماند و عرصه جنگ را رها نکرد، بلکه پس از صیحه دوم و پس از آن که فهمید، دیگر جای ماندن نیست، میدان جنگ را رها کرده، به سوی بالای کوه رفت. «۲»

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۴۴- ۲۴۵.

(۲). همان، ج ۱۵، ص ۲۸- ۲۹ و سندی برای ادعای وی وجود ندارد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۷۹

از آنجا که نام حمزه در روایات نیامده است، فهمیده می‌شود که او قبل از شکست مسلمانان در همان حملات اولیه به شهادت رسیده است و کشته شدن وی یکی از عوامل عقب‌نشینی مسلمانان و ایجاد جرأت در مشرکان بوده است، لذا به کشته شدن وی اشاره می‌کنیم.

(۱)

## کشته شدن حمزه علیه السّلام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


قمی در تفسیر خود می‌نویسد: حمزه بر مشرکان حمله می‌کرد و هرگاه که او را در مقابل خود می‌دیدند، فرار می‌کردند و جلو او مقاومت نمی‌کردند.

وحشی غلام حبشی جبیر بن مطعم بود و هند دختر عتبه به وی گفته بود که: اگر محمد یا علی یا حمزه را بکشی، تو را راضی می‌کنیم؟!

وحشی گفت: قادر به کشتن محمد نیستم و علی هم فرد محتاطی بود و طمع به کشتن وی نداشتم؛ لذا در کمین حمزه نشستم و او را دیدم که به شدت می‌جنگد و همین‌طور پیش آمد تا از کنار من گذشت ناگهان پایش را بر کناره گودی جویی گذاشت و در آن افتاد و من فورا حربه خودم را برداشتم و چند بار آن را نشانه‌گیری کردم و به سوی او پرتاب کردم. حربه به پهلویش اصابت کرد و از طرف دیگر درآمد. «۱»

(۲) شیخ مفید در ارشاد با سندی از زید بن وهب از عبد اللّه بن مسعود نقل می‌کند که: هند دختر عتبه جایزه‌ای را برای وحشی قرار داد تا او محمد یا امیر المؤمنین یا حمزه را بکشد. وحشی گفت: محمد را نمی‌توانم بکشم، زیرا یارانش دور او را گرفته‌اند و علی هم به هنگام جنگ بسیار محتاط و زیرک‌تر از گرگ می‌باشد امّا حمزه را می‌توانم به قتل برسانم؛ زیرا وقتی که خشمگین می‌شود، جلوی خودش را نمی‌بیند. و در آن روز حمزه با پر شتر مرغی که در سینه‌اش گذاشته بود، شناخته می‌شد.

پس وحشی در زیر درختچه‌ای پنهان شد و حمزه او را دید و به سویش آمد.

وحشی می‌گوید: حربه‌ام را چند بار نشانه رفتم و وقتی که حمزه نزدیک من رسید، آن را پرتاب کردم که به او اصابت کرد و در بدنش فرو رفت. آن هنگام او را رها کردم و بعدا که مسلمانان به خاطر شکست خوردن من و او را رها کرده بودند، پیش رفتم و حربه‌ام را از بدنش بیرون کشیدم.

هند پیش آمد و دستور داد که شکم حمزه را پاره کنند و کبد او را بیرون بکشند و او را مثله (پاره پاره) کنند، لذا بینی و گوش‌هایش را قطع کردند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هیچ اطلاعی نداشت که چه بر سر جنازه حمزه آورده‌اند. «۲»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

(۲). ارشاد، ج ۱، ص ۸۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۰

(۱) طبرسی در اعلام الوری می‌نویسد: وحشی می‌گفت: برده جبیر بن مطعم بودم و وی به من گفت:

علی، عمویم (طعیمه) را در جنگ بدر کشته است و اگر محمد را بکشی تو را آزاد می‌کنم و حتّی اگر عموی محمّد یا پسر عموی محمد را هم بکشی، تو را آزاد می‌کنم.

او می‌گفت: در پرتاب حربه مهارت فوق العاده‌ای داشتم که آن را در حبشه آموخته بودم، لذا با حربه‌ام به همراه قریش حرکت کردم و هدف من این بود که آزاد شوم و غیر آن را نمی‌خواستم. در محمد صلّی اللّه علیه و آله هیچ طمعی نداشتم؛ ولی پیش خود گفتم: شاید بتوانم که علی یا حمزه را بکشم و آزاد شوم.

و حمزه دائما حمله می‌کرد و به جایگاه خودش بازمی‌گشت. «۱»

---

(۱). ابن اسحاق با سندی از جعفر بن عمرو ضمری از وحشی نقل می‌کند که گفت: من غلام جبیر بن مطعم بودم که عمویش، طعیمهٔ بن عدیّ در جنگ بدر کشته شده بود و هنگامی که قریش به سوی احد روانه شدند، وی به من گفت: اگر حمزه عموی

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


محمّد را به جای عمویم بکشی، آزاد هستی.

و گفت که: من غلامی حبشی بودم که حربه را به شیوه حبشی‌ها می‌انداختم و بسیار کم به خطا می‌رفت و در آن زمان به همراه قریش حرکت کردم. پس از درگیری دو سپاه به دنبال حمزه می‌گشتم تا این که او را همانند یک شتر خاکستری دیدم که مردم را از دم تیغ می‌گذرانید و کسی توان مقابله با او را نداشت! و من که به دنبالش بودم و می‌خواستم که مرا نبیند، در پشت درختچه‌ای مخفی شدم تا او به من نزدیک‌تر شود. در این هنگام سباع بن عبد العزّی (که مادرش امّ أنمار برده شریق بن أخنس ثقفی بود و دختران مکه را ختنه می‌کرد)، ج ۳، ص ۷۴ بر وی حمله کرد. وقتی که حمزه او را دید، گفت: به سوی من بیا ای پسر ختنه کننده دختران! و ضربه‌ای به سر او وارد کرد. در این هنگام من حربه را چندین بار نشانه رفتم و وقتی که از نشانه‌گیری خود مطمئن شدم، آن را پرتاب کردم که به پایین شکم او اصابت کرد و از بین پاهایش خارج شد و به سختی از جایش بلند شد و به سوی من حرکت کرد، ولی پس از لحظه‌ای افتاد و من درنگ کردم تا بمیرد و سپس به کنار جنازه‌اش آمدم و حربه‌ام را برداشتم و به لشکرگاه برگشتم.

پس از آن که به مکه بازگشتم، آزاد شدم و در همان جا ماندم تا این که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مکه را فتح کرد و من به طائف فرار کردم و در آنجا اقامت کردم. و هنگامی که هیأتی از طائف قصد ملاقات با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را کردند تا اسلام بیاورند، من پیش خود گفتم: به بعضی از سرزمین‌های شام یا یمن بروم که مردی به من گفت: به خدا قسم که او کسی را که دین اسلام را بپذیرد و شهادتین را بگوید، به قتل نمی‌رساند. هنگامی که او این سخن را به من گفت؛ (با آنها) خارج شدم و نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدینه رفتم و ایستاده و شهادتین را گفتم. پس از آن که مرا دید، فرمود: آیا تو وحشی هستی؟ گفتم: بله، یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله. فرمود: بنشین و بگو که چگونه حمزه را به شهادت رساندی؟ من آن را برای او بازگو کردم و پس از آن که سخنانم به اتمام رسید، فرمود: وای بر تو، خودت را مخفی کن و دیگر چهره تو را نبینم. و من خودم را از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مخفی نگه می‌داشتم تا او مرا نبیند، تا این که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله رحلت کرد. (ج ۳، ص ۷۶).

پس از آن وحشی به حمص رفت (ج ۳، ص ۷۵) و مدام به خاطر شرب خمر حدّ می‌خورد تا این که اسم وی از فهرست بیت المال حذف شد و در همان حمص هلاک شد، و عمر این را نشانه بدبختی او می‌دانست و می‌گفت: من دانسته بودم که خداوند قاتل حمزه را رها نمی‌کند! یعنی تا او را از اهل آتش قرار دهد. (ج ۳، ص ۷۷)

و ابن اسحاق در اینجا چیزی از کارهای هند در مورد حمزه را نقل نکرده است و در موضع دیگری گفته است: صالح بن کیسان برای من نقل کرده است که: هند و زنانی که با وی بودند به مثله (پاره پاره) کردن شهیدان پرداختند و گوش‌ها و بینی‌های آنها را می‌بریدند، تا این که هند از این گوش‌ها و بینی‌های بریده شد، خلخال و گردن‌بندهایی درست کرد و

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۱

---

خلخال و گردن‌بندهای پیشین خود را به وحشی، غلام جبیر بن مطعم بخشید و جگر حمزه را به دندان کشید، اما نتوانست آن را بجود و آن را بیرون انداخت؛ سپس به بالای تپه‌ای که مشرف بر آنجا بود رفت و با صدای بلند گفت:

نحن جزیناکم بیوم بدرو الحرب بعد الحرب ذات سعر

ما کان عن عتبهٔ لی من صبرو لا أخی و عمّه و بکری

شفیت نفسی و قضیت نذری‌شفیت وحشیّ غلیل صدری

فشکر وحشی عمری‌حتی ترمّ اعظمی فی قبری ما جزای روز بدر را به شما چشاندیم و جنگ بعد از جنگ شعله‌ور خواهد بود برای

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


عتبه و برادرم و عمویش و فرزندم صبری نمانده بود.

من خود را شفا دادم و به نذرم وفا کردم و تو ای وحشی، جگر سوخته‌ام را شفا دادی و من در تمام عمرم از وحشی تشکر و قدردانی می‌کنم تا آن هنگام که استخوان‌هایم در قبر بپوسد.

و حلیس بن زبّان از کنار ابو سفیان گذشت و دید که او با دسته نیزه بر دندان‌های حمزه می‌کوبد و می‌گوید: بچش ای قطع کننده رحم خویشاوندی! حلیس گفت: ای بنی کنانه؛ این رئیس قریش است که با عموزاده خود چنین می‌کند! ابو سفیان گفت: وای بر تو، این را پنهان نگه‌دار لغزشی بود که از من صادر شد!

همچنین هند می‌گفت:

شفیت من حمزة نفسی باحدحتی بقرت بطنه عن الکبر

اذهب عنّی ذاک ما کنت أجدمن لدعة الحزن الشدید المعتمد در روز احد وقتی که شکم حمزه را پاره کردم و جگرش را درآوردم دل سوخته من شفا یافت این کار باعث شد غم و اندوه شدیدی که درونم را می‌سوزانید، زایل شد.

سپس عمر بن خطاب بعضی از سروده‌های او را برای حسّان بن ثابت بازگو کرد حسّان گفت:

أشرت تکاع و کان عادتهالؤما اذا أشرت- مع الکفر این زن پلید و فرومایه شرور و سرکش شده است که بدان عادت کرده است، و معلوم است که این زن لئیم با وجود کفر به شرارت و سرکشی کشیده شده است!

ابن اسحاق گوید: که حسّان ناسزاهایی را در ضمن آن می‌گوید که ما آن را رها کردیم. (ج ۳، ص ۹۲- ۹۳).

واقدی با سندی از وحشی نقل می‌کند که گفت: غلام جبیر بن مطعم بن عدی بودم و هنگامی که مردم به سوی احد حرکت کردند، او مرا فراخواند و گفت: تو دیدی که در جنگ بدر حمزه، طعیمهٔ بن عدی را به قتل رساند و برای همین هنوز هم زنان ما عزادار هستند و تو اگر بتوانی حمزه را به قتل برسانی، آزاد هستی.

لذا به همراه مردم حرکت کردم و با خود نیزه‌های کوچکی را برداشته بودم. و هنگامی که از کنار هند دختر عتبه می‌گذشتم، می‌گفت: ای ابو رسمه، مرا شفا بده تا شفا بگیری! و هنگامی که درگیری در احد پیش آمد، به حمزه نگاه کردم که پیش‌روی می‌کرد و مردم را از دم تیغ می‌گذرانید و مرا که پشت درختچه‌ای مخفی شده بودیم دید و به سویم آمد؛ ولی سباع خزاعی (که مادرش ختنه‌گر دختران بود) متعرّض وی شد و حمزه بر او حمله کرد، و در حالی که می‌گفت: ای پس ختنه‌گر دختران تو هم در جنگ علیه ما شرکت کرده‌ای؟ به سوی من بیا! و با یک حمله او را کشت و سریع به سوی من آمد که پایش به حفره‌ای فرو رفت و افتاد و من هم نشانه‌گیری کردم و نیزه‌ام را پرتاب کردم که به زیر شکم او (بین ناف و تهیگاه) اصابت کرد و از میان پاهایش بیرون آمد و کشته شد. سپس نزد هند دختر عتبه رفتم و به او بشارت دادم. او دو خلخال از یاقوت‌های ظفار و دست بندهایی از جنس نقره و انگشترهایی که در انگشتان پاهایش بود را به من هدیه کرد! (ج ۱، ص ۲۸۶- ۲۸۸)

قبل از این می‌نویسد: گفته‌اند که وحشی غلام جبیر بن مطعم یا دختر حارث بن عامر بوده است که دختر حارث به

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۲

(۱) سپس از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: وحشی تیری به بالای سینه‌اش زد که حمزه به زمین افتاد و آن‌گاه چند نفر بر او هجوم آوردند و او را شهید کردند. «۱» سپس وحشی جگر او را درآورد و آن را به هند دختر عتبه داد و او آن را گرفت و به دندان کشید؛ اما جگر همانند استخوان سر زانو گردید و هند آن را بیرون انداخت!

ابو سفیان که بر اسبی نشسته بود و نیزه‌ای در دست داشت، پیش آمد و بالای جنازه حمزه ایستاد و پا بر گوشه دهان وی گذاشت. حلیس گفت: ای جماعت بنی کنانه، ببینید که آن کسی که ادعای ریاست قریش را می‌کند، چه بر سر جنازه عموزاده‌اش می‌آورد؟!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


وی گفت: پدرم در روز بدر کشته شد و اگر تو بتوانی یکی از این سه نفر؛ یعنی محمد یا علی و یا حمزه را به قتل برسانی، تو را آزاد می‌کنم؛ زیرا در میان آنها شخص دیگری را که کفو و هم‌تراز پدرم باشد نمی‌بینم!

وحشی می‌گوید: می‌دانستم که رسول اللّه را نمی‌توانم به قتل برسانم؛ زیرا یارانش دور او را فرا گرفته‌اند! و امّا حمزه چنان بود که اگر او را در خواب می‌یافتم، از هیبتش نمی‌توانستم او را بیدار کنم! و لذا به دنبال کشتن علی بودم و او را جست و جو می‌کردم؛ ولی هنگامی که او را یافتم، دیدم که بسیار محتاط و باهوش است! پیش خودم گفتم: این کسی نیست که بتوانم او را به قتل برسانم! پس حمزه را دیدم که مردم را جلوی خود گروه گروه می‌راند، لذا پشت صخره‌ای (نه درختی) پنهان شدم و دیدم که سباع بن امّ أنمار- که مادرش برده شریف بن علاج ثقفی بود و در مکه دختران را ختنه می‌کرد- متعرّض وی شده است. در این حال حمزه به وی گفت: ای پسر زن ختنه‌گر آیا تو هم به جنگ ما آمده‌ای؟! به سوی من بیا! سپس بر او حمله‌ور شد و او را بر زمین زد و همانند یک گوسفند، سرش را برید! تا این که مرا دید و به سوی من آمد؛ ولی هنگامی که به گودی جویی رسید، پایش در آن فرو رفت و افتاد و من فورا نیزه‌ام را نشانه‌گیری کردم و آن را پرتاب کردم که به تهیگاه وی اصابت کرد و از مثانه‌اش بیرون آمد.

عده‌ای از یارانش فورا دور او جمع شدند و شنیدم که صدا می‌زنند: ابا عماره! امّا او جواب نداد و فهمیدم که او مرده است! و پس از آن که اصحابش از کشته شدن وی مطمئن شدند، از اطرافش پراکنده شدند.

آن‌گاه به یاد هند و مصیبت‌هایی که به واسطه کشته شدن پدر و عمو و برادرش (و فرزند نخریش) بر وی رفته بود افتادم، لذا جگر حمزه را از درونش بیرون کشیدم و آن را نزد هند دختر عتبه بردم و به وی گفتم: اگر قاتل پدرت را کشته باشم، چه به من می‌دهی؟ گفت: هر چه برم باشد! پس گفتم: این جگر حمزه است! او آن را به سوی دهانش برد و به دندان گرفت، ولی از دهانش بیرون انداخت و نمی‌دانم که این به خاطر بدمزه‌گی آن بود یا به خاطر آن که نتوانست آن را بجود! سپس جواهرات و لباس‌هایش را درآورد! و به من داد و گفت: در مکه هم ده دینار طلا- به تو خواهم داد! سپس گفت: محل قتل او را نشانم بده. او را به قتلگاه حمزه بردم و هنده شرم‌گاه و بینی و گوش‌هایش را برید و با آنها دو دستبند و دو خلخال درست کرد! (ج ۱، ص ۲۸۵- ۲۸۶)

و قبل از آن می‌گوید: هند اوّلین کسی است که اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مثله (پاره پاره) کرد و به زنان دستور داد که با بریدن بینی و گوش‌ها، شهدا را مثله (پاره پاره) کنند! و هیچ زنی باقی نماند، مگر این که دو دستبند و دو خلخال برای خود درست کرده بود و تمام شهداء را مثله کردند، مگر حنظله پسر ابی عامر، راهب فاسق؛ زیرا که وی فریاد می‌زد: ای جماعت قریش، حنظله را مثله نکنید، اگر چه با من و شما مخالفت کرده! بدین ترتیب دیگران را مثله کردند امّا حنظله را رها کردند. (ج ۱، ص ۲۷۴)

(۱). گفته شده است که حمزه در طرف جنوب شرقی کوهی که تیراندازان بر آن مستقر بودند، مورد اصابت قرار گرفت و در جهت شرقی همان کوه افتاد و شهید شد و در همان جا دفن شد، چنان که در گفتار عبد الرحمن خویلد در مجله میقات ش ۴، ص ۲۶۳ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۳

ابو سفیان گفت: راست می‌گویی! این لغزشی بود که از من صادر شد! آن را پنهان کن. «۱»

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: هند به سوی جنازه حمزه آمد و شرمگاه و گوش‌هایش را قطع کرد. «۲»

(۱)

## شهادت حنظله، غسیل الملائکه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


حنظله بن ابی عامر در کنار حمزه به شهادت رسید و قمی در تفسیرش درباره او می‌نویسد:

پس از شروع درگیری حنظله، ابو سفیان را دید که بر اسبی سوار است و بین دو لشکر جولان می‌دهد، پس بر او حمله‌ور شد و ضربه‌ای به پای اسب او وارد کرده آن را پی کرد و در نتیجه ابو سفیان بر زمین افتاد و فرار کرد در حالی که فریاد می‌کشید: ای جماعت قریش، من ابو سفیان هستم و این حنظله می‌خواهد که مرا به قتل برساند! حنظله در طلب ابو سفیان بود که فردی از مشرکان متعرّض او شد و ضربه‌ای بر وی وارد کرد، با وجود این ضربه، حنظله به سوی ضارب پیش رفت و با ضربه‌ای او را به قتل رساند و آن‌گاه حنظله در میان حمزه و عمرو بن جموع و عبد الله بن حرام (پدر جابر) و جماعتی از انصار بر زمین افتاد. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله درباره او فرمود: ملائکه را دیدم که حنظله را بین زمین و آسمان با آب باران و با ظرف‌هایی زرین غسل می‌دهند! لذا حنظله، غسیل الملائکه نامیده شد. «۳»

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۱ و در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ض ۱۹۲- ۱۹۳.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸ و کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۴۴۵، چ تهران و ج ۱، ص ۹۷، ح ۴۶، چ نجف اشرف و ابن اسحاق می‌نویسد: حنظلة بن ابی عامر، غسیل الملائکه و ابو سفیان با هم درگیر شدند و هنگامی که حنظلة بن ابی عامر بر ابو سفیان چیره شده بود، شدّاد بن اسود بن شعوب او را دید و ضربه‌ای بر او وارد کرد و او شهید شد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرآینه ملائکه مشغول غسل دادن حنظلة هستند، پس از خانواده‌اش بپرسید که قضیه از چه قرار است؟

پس از جنگ از جمیله (دختر عبد الله بن أبیّ بن سلول) در مورد حنظله سؤال کردند و وی گفت: هنگامی که صیحه را شنید از منزل خارج شد، در حالی که جنب بود. (ج ۳، ص ۷۹)

واقدی می‌گوید: وقتی که مشرکان شکست خوردند، حنظلة بن ابی عامر بر ابو سفیان بن حرب حمله کرد و اسب او را پی کرد، در نتیجه ابو سفیان بر زمین افتاد و در این حال فریاد می‌کشید: ای جماعت قریش، من ابو سفیان بن حرب هستم! و حنظله می‌خواست که سرش را از تن جدا کند که ناگهان أسود بن شعوب متعرض وی شد و با نیزه بر بدن او زد و حنظله در همان حال که نیزه در بدنش فرو رفته بود به سوی أسود پیش می‌رفت تا ضربه‌ای بر او بزند، امّا أسود ضربه دوم را وارد کرد و او را شهید کرد. و ابو سفیان پا به فرار گذاشت و به اصحابش ملحق شد و آنها او را بر اسبی سوار کردند. (ج ۱، ص ۲۷۳)

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من ملائکه را دیدم که حنظلة بن ابی عامر را بین زمین و آسمان با آب باران با ظرف‌های سیمین (نقره‌ای نه زرین) غسل می‌دهند، سپس شخصی را به دنبال همسرش فرستاد تا در این مورد از او سؤال کنند و او گفت که حنظلة در حالت جنب از منزل خارج شد! (صیحه را ذکر نکرده است).

هنگامی که حنظله به شهادت رسید، پدرش ابو عامر از کنار جنازه‌اش که کنار جنازه حمزه و عبد الله بن جحش افتاده بود، گذشت و گفت: به خدا قسم که نسبت به پدرت نیکوکار بودی و در زندگی اخلاق شرفتمندانه داشتی و مردن تو نیز در کنار

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۴

(۱) طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: آن چه کسی است که ملائکه او را در سینه کوه غسل می‌دهند؟ سپس از همسرش پرسیدند و او گفت: حنظلة در حال جنب از منزل خارج شد! «۱»

(۲)

## مقتل جمعی از شهدا

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


عمرو بن جموع از اوّلین کسانی بود که بعد از پراکنده شدن مسلمانان زخمی شد و لنگان‌لنگان راه می‌رفت و می‌گفت: به خدا قسم که من مشتاق بهشت هستم و پسرش نیز به دنبال وی حرکت می‌کرد تا این که هر دو شهید شدند. «۲»

اما عبد اللّه بن حجش یک روز قبل از احد به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گفته بود: ای رسول خدا، اینها را می‌بینم که در چه جایی اردو زده‌اند و من به درگاه خدای عز و جلّ دعا کرده و گفته‌ام: خدایا، تو را قسم می‌دهم که مقدّر بفرما که فردا به هنگامی که با دشمن روبه‌رو می‌شویم، آنها مرا بکشند و مرا ذبح کنند و سپس مثله‌ام کنند؛ آن‌گاه در جهان دیگر با این وضع تو را ملاقات کنم. و تو از من سؤال کنی: در چه راهی اینگونه شده‌ای؟ و من بگویم: در راه تو!

من درخواست دیگری از تو دارم، ای رسول خدا؛ و آن این است که ترکه‌ام را پس از من بپذیرید، و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خوب.

پس از بروز جنگ احد، عبد اللّه آن قدر جنگید تا به شهادت رسید و کاملا مثله (پاره پاره) شد. «۳»

(۳) واقدی می‌گوید: گفته‌اند که مالک بن دخشم از کنار خارجهٔ بن زید بن ابی زهیر گذشت و دید که خارجه در حالی که سیزده زخم برداشته و هر کدام به تنهایی برای از بین بردن او کافی است؛ نشسته است! پس به او گفت: آیا می‌دانی که محمد کشته شد! خارجه گفت: اگر محمد کشته شده باشد؛ خدای محمد که زنده است و نمی‌میرد، محمد رسالت پروردگار خود را به انجام رسانید و تو هم باید در راه دین خودت جهاد کنی!

از کنار سعد بن ربیع گذشت که دوازده زخم برداشته بود که هر کدام به تنهایی برای از بین بردن او کافی بود. به او گفت: آیا می‌دانی که محمد کشته شده است؟ سعد گفت: من شهادت می‌دهم که محمد رسالت پروردگارش را رسانید و تو در راه دین خود جهاد کن و بدان که خداوند زنده است و نمی‌میرد.

---

بزرگان و اشراف گروهت اتفاق افتاد و من چه قدر تو را از این مرد بر حذر می‌داشتم! سپس فریاد زد: ای جماعت قریش، حنظلهٔ را مثله نکنید، اگر چه مخالف من و شما بوده است و بدین ترتیب تمام شهدا مثله شدند، مگر حنظله. (ج ۱، ص ۲۷۴)

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۲.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۴- ۲۶۵.

(۳). همان، ص ۲۹۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۵

(۱) انس بن نضر بن ضمضم- عموی أنس بن مالک- از کنار گروهی از مسلمانان که در گوشه‌ای نشسته بودند و عمر بن خطّاب هم در میان آنها بود، گذشت و پرسید: چرا نشسته‌اید؟ گفتند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کشته شده است. پرسید: زندگی پس از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را می‌خواهید چه کنید؟ برخیزید و در همان راهی که او کشته شد، کشته شوید و خودش آن قدر جنگید تا شهید شد.

ثابت بن دحداحه مشاهده کرد که مسلمانان پراکنده شده‌اند و رشته کار از دستشان خارج شده است، لذا فریاد زد: ای جماعت انصار، به سوی من بیایید، من ثابت بن دحداحه هستم، اگر محمّد کشته شده است، خدای محمد زنده است و نمی‌میرد، پس در راه دینتان بجنگید و بدانید که خداوند یاور پشتیبان شما است!

(۲) به دنبال آن، عده‌ای از انصار به سوی او شتافتند و با هم بر مشرکین حمله کردند. در مقابل گروهی از مشرکان خشن که از جمله آنها: خالد بن ولید و عمرو بن عاص و عکرمهٔ بن ابی جهل و ضرار بن خطّاب (برادر عمر) بودند، بر آنان حمله‌ور شدند و پس از مدتی درگیری، همراهان ثابت به شهادت رسیدند و آن‌گاه خالد با نیزه بر ثابت حمله کرد و او را به شهادت رساند و اینها

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


آخرین افراد مسلمانان بودند که کشته شدند و بعد از آن درگیری پیش نیامد و در این هنگام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه عده‌ای از اصحابش به سینه کوه رسیدند ... و جنگ متوقف شد. «۱»

اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که به هر سو پراکنده شده بودند، همگی بازگشتند و به بالای کوه رفتند ... و گروهی از قریش به همراه ابو سفیان از کوه بالا رفتند و وی فریاد زد: أعل هبل، أعل هبل؛ برتر شوی هبل! (یعنی دینت را بالا ببر).

(۳) قمی در تفسیرش می‌نویسد: در این حال رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به او بگو: اللّه اعلی و أجل: خداوند بالا و برتر است. علی آن را گفت: سپس ابو سفیان گفت: ای علی، همانا هبل به ما نعمت داد.

سپس ابو سفیان گفت: ای علی، تو را به لات و عزّی، آیا محمّد کشته شده است؟

علی علیه السّلام فرمود: خداوند تو را به همراه لات و عزّی لعنت کند، به خدا قسم که محمّد کشته نشده است و الان سخنان تو را می‌شنود. «۲»

سپس ابو سفیان فریاد زد: قرار ما و شما سال آینده. و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: بگو: باشد. «۳»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۸۰- ۲۸۱.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

(۳). همان، ص ۱۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۶

(۱) شیخ طبرسی رحمه اللّه در التبیان از عکرمه از ابن عباس نقل می کند که وقتی مسلمانان شکست خوردند و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بر بالای کوه رفت؛ ابو سفیان آمد و گفت: ای محمد، یک روز از ما و یک روز برای شما. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به یارانش فرمود: پاسخ او را بدهید و مسلمانان گفتند: هرگز چنین نیست، کشته‌های ما به بهشت می‌روند و کشته‌های شما به جهنم می‌روند! ابو سفیان گفت: ما عزّی داریم و شما عزّی ندارید! نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بگویید: خداوند مولای ماست و شما مولا ندارید. ابو سفیان گفت: أعل هبل. نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بگویید: اللّه اعلی و اجّل. ابو سفیان گفت: قرار ما و شما در بدر صفراء. «۱»

(۲) طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: ابو سفیان فریاد زد: آیا پسر أبی کبشه زنده است؟

علی علیه السّلام فرمود: آری، قسم به آن که او را بر حق فرستاده است، او کلام تو را می‌شنود.

ابو سفیان گفت: ابن قمیئه به من خبر داده است که او محمد را کشته است و تو به نظر من راستگوتر هستی.

سپس گفت: کشته‌های شما را مثله کرده‌اند و به خدا قسم که من نه بدان دستور داده‌ام و نه نهی کرده‌ام و آن‌گاه گفت: دیدار ما و شما در موسم بدر آینده و در همین ماه.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به علی فرمود: بگو؛ باشد. و علی فرمود: باشد.

سپس ابو سفیان به سوی اصحابش رفت و گفت: از تاریکی شب استفاده کنید و برگردید. «۲»

---

(۱). التبیان ۳: ۳۱۴ و از او در مجمع البیان ۳: ۱۶۰ و در این دو تفسیر «بدر الصغری» نوشته شده است و در کتاب واقدی ۱: ۲۹۷ بدر الصفراء آمده و همین صحیح است؛ زیرا این جنگ پس از وقوع متصف به صفت صغری گردید.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۱ و ابن اسحاق می‌نویسد: هنگامی که ابو سفیان می‌خواست برود، بر بالای کوه رفت و فریاد زد: کار ما باعث سرافرازی ما شد و جنگ همانند قمار است که برد و باخت دارد، ای هبل دین خود را بالا ببر (سیره ابن هشام، ج ۳،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ص ۹۹).

پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای عمر، برخیز و پاسخ او را بده و بگو: اللّه أعلی و أجلّ، کشته‌های ما در بهشت و کشته‌های شما در آتش هستند.

پس از آن که عمر پاسخ داد، ابو سفیان به او گفت: بیا جلوتر ای عمر. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: برو ببین چه کاری دارد:

ابو سفیان گفت: ای عمر تو را به خدا قسم، آیا محمّد را کشتیم؟ عمر گفت: نه به خدا قسم، او الان سخنان تو را می‌شنود.

ابو سفیان گفت: تو به نظر من راستگوتر و بهتر از ابن قمیئه هستی.

سپس ابو سفیان گفت: کشته‌های شما را مثلهٔ کرده‌اند و به خدا قسم که من از این کار نه خوش‌حال شدم و نه ناراحت و نه بدان دستور دادم و نه از آن نهی کردم. سپس فریاد زد: دیدار ما در سال آینده در بدر.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به یکی از اصحابش فرمود: بگو: باشد. قرار ما و شما در سال آینده در همین جا (ج ۳، ص ۹۹-۱۰۰.

واقدی می‌گوید: و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای پیوستن به اصحاب خود، متوجه کوه شد ...

گفته می‌شود که او با تکیه بر طلحهٔ بن عبید الله حرکت می‌کرد؛ زیرا مجروح شده بود و نماز ظهر را هم به صورت نشسته به جای آورد. و طلحه به وی گفت: ای رسول خدا، من قدرت حمل شما را دارم؛ لذا او را بر دوش گرفت تا به

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۷

---

صخره‌ای در طریق احد به سوی کوه جزّارین رسید و سپس او را حمل کرد تا از آن بالا رفت. آن‌گاه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به همراه عده‌ای از افرادی که در کنار وی ثابت قدم مانده بودند، حرکت کرد تا به یارانش پیوست. (و در این قسمت طلحه او را به دوش نگرفت).

گفته می‌شود: وقتی که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به همراه چهارده نفر از افرادی که در کنار وی باقی مانده بودند- هفت نفر از مهاجرین و هفت از انصار- به سوی بالای کوه حرکت کرد، مسلمانانی که از قبل به بالای کوه فرار کرده بودند، گمان کردند که اینها مشرکین هستند و لذا شروع به فرار به سوی بالای کوه کردند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به ابو بکر که در کنارش بود، تبسّم می کرد و فرمود: آنها را صدا بزن و ابو بکر شروع به صدا زدن آنها کرد، ولی بازهم برنمی‌گشتند. تا این که ابو دجانه پیشانی بند قرمزی را که بر سر بسته بود، آشکار کرد و شروع به صدا زدن آنها کرد تا این که ایستادند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش به آنها ملحق شدند.

در ادامه می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در حالی که زره بر تن داشت، و سعد بن عباده و سعد بن معاذ در دو طرف او ایستاده بودند، بر اصحابش که در بالای کوه بودند، ظاهر شد.

از کعب بن مالک مازنی نقل می‌کند که گفت: من- که در بالای کوه بودم- اوّلین کسی بودم که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را شناختم، در حالی که کلاه‌خودی بر سر داشت و فریاد زدم: این رسول اللّه است که زنده و سالم برگشته است. و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با دست به دهانش اشاره کرد و گفت: ساکت باش. سپس تن‌پوش مرا- که زرد بود- از من گرفت و تن‌پوش خود را درآورد و آن را پوشید. (ج ۱، ص ۲۹۴)

وقتی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به بالای کوه رسید، اصحابش بر روی کوه متفرق بودند و کشته‌شدگان را یادآوری می‌کردند و گزارش‌هائی که درباره رسول الله به آنها رسیده است را یاد می‌کردند. (ج ۱، ص ۲۹۳)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


سپس از رافع بن خدیج روایت کرده است که گفت: من در کنار ابن مسعود انصاری بودم و او افرادی از قوم خود را که کشته شده بودند، ذکر می‌کرد و درباره بعضی دیگر سؤال می‌کرد که از جمله آنها: سعد بن ربیع و خارجهٔ بن زهیر بودند و آن‌گاه برای آنها آیه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» می‌خواند و طلب رحمت می‌کرد و بعضی از بعضی دیگر در مورد خویشانشان سؤال می‌کردند و به همدیگر خبر می‌دادند.

ابو اسید ساعدی می‌گوید: ما از غم و اندوه چنان شده بودیم که تسلیم هر کسی می‌شدیم که قصد ما را می‌کرد؛ پس کم کم چرت زدن ما را فرا گرفت و خوابیدیم تا آنجا که سپرهای چرمی ما به یکدیگر برمی‌خورد.

و ابو السیر می‌گوید: من به همراه چهارده نفر از قوم خود در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودیم که خواب ما را فرا گرفت و هیچ فردی باقی نماند، مگر این که به خواب عمیقی فرو رفت و دیدم که شمشیر بشر بن براء بن معرور از دستش افتاد و او متوجه نشد.

ابو طلحه می‌گوید: خواب ما را فرا گرفت، به طوری که شمشیر از دستم افتاد و البته این خواب اهل ایمان و یقین را فرا گرفت و اهل نفاق و شک از آن بی‌نصیب ماندند و مشغول صحبت درباره خود بودند.

زبیر بن عوّام می‌گوید: خواب ما را فرا گرفت و من که نیمه خواب بودم شنیدم که معتب بن قشیر می‌گوید: اگر ما بر حق بودیم در اینجا کشته نمی‌شدیم. (ج ۱، ص ۲۹۶)

و در همین مورد آیه ۱۵۴ از سوره آل عمران نازل شده که: ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ ما لا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ما قُتِلْنا هاهُنا ...»؛ آن‌گاه پس از اندوه، آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش (خلسه مانند) جمعی از شما را فرا گرفت و دیگران در فکر جان خویش بودند، آنها درباره خدا گمان‌های نادرستی همچون گمان‌های دوران جاهلیت داشتند و می‌گفتند: «آیا چیزی نصیب ما می‌شود؟.» بگو: «همه کارها به دست

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۸

(۱)

## حرکت قریش

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی می‌رود تا از قریش خبری بیاورد؟ کسی جواب نداد تا این که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: من می‌روم، فرمود: برو و ببین که اگر اسب‌ها را سوار شده‌اند و شترها را به یدک می‌کشند، در این صورت می‌خواهند به سوی مدینه بروند و به خدا قسم که اگر قصد مدینه کنند، خداوند آنها را ناکام خواهد گذاشت و اگر سوار شترها شده‌اند و اسب‌ها را به یدک می‌کشند، در این صورت می‌خواهند به مکه بروند.

امیر المؤمنین علیه السّلام با وجودی که جراحات زیادی داشت، حرکت کرد تا به نزدیکی مشرکان رسید و مشاهده کرد که سوار شترها شده‌اند و اسب‌ها را یدک می‌کشند فورا نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بازگشت و گزارش خود را تقدیم کرد که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: قصد مکه را کرده‌اند. «۱»

(۲) طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را فراخواند و فرمود: برو و ببین که قصد کجا را دارند. اگر سوار اسب‌ها شده‌اند و شترها را یدک می‌کشند، قصد مدینه را کرده‌اند و اگر سوار شترها شده‌اند و اسب‌ها را یدک می‌کشند، قصد مکه را کرده‌اند. گفته شده است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله سعد بن ابی وقّاص را برای بررسی فرستاد: او پس از مدتی بازگشت و گفت: اسب‌ها را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


خدا است.» آنان در دل خود اموری را پنهان می‌دارند و آن را بر تو آشکار نمی‌کنند، می‌گویند: «اگر اختیاری داشتیم در اینجا کشته نمی‌شدیم.»

در همین حال که آنها به چنین خوابی فرو رفته بودند؛ خداوند مشرکان را که بر آنها پیروز شده بودند، منصرف کرد تا بدین وسیله حزن و اندوهشان را کاهش دهد و مصیبت‌ها را فراموش کنند. (ج ۱، ص ۲۵۹)

گفته‌اند که ابو سفیان در حالی که بر مادیان سرخ و سیاهی سوار بود، جلو آمد و با صدای بلند گفت: أعل هبل! و سپس فریاد کشید: پسر أبی کبشه کجاست؟ ... روزی در برابر روزی، همانا پیروزی و شکست دوره‌ای است و جنگ همانند قمار است ... و حنظله در مقابل حنظله (حنظلهٔ پسر ابی عامر در مقابل حنظلهٔ پسر ابو سفیان).

عمر گفت: ای رسول خدا، آیا پاسخ او را بدهم؟ فرمود: پاسخ بده ... پس عمر گفت: کشته‌های ما در بهشت و کشته‌های شما در آتش هستند! ابو سفیان گفت: شما چنین گمان می‌کنید که اگر راست باشد، ما زیان کرده‌ایم. سپس گفت: ای پسر خطاب به سوی من بیا تا با تو صحبت کنم. عمر به سوی او رفت و ابو سفیان گفت: تو را به دینت قسم! آیا محمد را کشته‌ایم؟ عمر گفت: به خدا قسم که کشته نشده است و الآن سخنان تو را می‌شنود. گفت: تو به نظر من راستگوتر از ابن قمیئه هستی؛ او به آنها خبر داده بود که محمد را کشته است.

سپس ابو سفیان با صدای بلند گفت: شما می‌بینید که کشته‌های شما را مثله کرده‌اند و این موافق با نظر بزرگان ما نبوده است، امّا حال که اتفاق افتاده است، از آن کراهتی نداریم! سپس فریاد زد: قرار در سال آینده در بدر صفراء! عمر منتظر ماند تا ببیند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چه می‌گوید که آن حضرت فرمود: بگو باشد. عمر گفت: باشد. آن‌گاه ابو سفیان به سوی اصحابش رفت و همگی حرکت کردند و رفتند. (ج ۱، ص ۲۹۶- ۲۹۷)

این در حالی است که از ابن اسحاق نقل شد که: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به مردی از یارانش فرمود که بگو: باشد. نه به عمر.

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۸۹

دیدم که افسارشان به دم شتران بسته شده و مشرکان را دیدم که تمام افراد را سوار کرده‌اند و قصد مکه را دارند. وقتی مسلمانان شنیدند که مشرکان قصد مکه را کرده‌اند، خیالشان راحت شد. «۱»

(۱)

## تفحص در مورد مجروحان و کشته‌شدگان

طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: با رفتن مشرکان، خیال مسلمانان راحت شد و در منطقه پراکنده شدند تا کشته‌شدگان خود را جمع‌آوری نمایند. آنها هیچ شهیدی را نیافتند، مگر این که مثله و پاره پاره شده بود و تنها حنظلهٔ بن ابی عامر که پدرش در میان مشرکان بود، سالم مانده بود. آنها حمزه را یافتند که شکمش پاره شده و جگرش درآورده شده بود و بینی و گوش‌هایش بریده شده بود. «۲»

(۲) واقدی می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی از ذکوان بن عبد القیس اطلاعی دارد؟ علی علیه السّلام فرمود: یا رسول اللّه من او را دیدم در حالی که اسب سواری او را دنبال می‌کرد. تا این که به او رسید و می‌گفت: اگر نجات یابی من رستگار نشوم! سپس با اسب خود بر او که پیاده بود، حمله کرد و ضربه‌ای بر او وارد ساخت و در این حال می‌گفت: بگیر این

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ضربه را و بدان که من ابن العلاج هستم. پس من به سوی او که سوار بر اسب بود رفتم و ضربه‌ای به پایش زدم و آن را از نیمه ران قطع کردم، سپس او را از اسب پایین کشیدم و او را کشتم و دیدم که او ابو الحکم بن أخنس بن شریق بن علاج ثقفی است. «۳»

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۱ و ابن اسحاق در این باره می‌نویسد: سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علی بن ابی طالب را فرا خواند و فرمود: به نزدیک مشرکان برو و ببین که چه می‌کنند و قصد کجا را دارند. اگر سوار شترها شده باشند و اسب‌ها را به یدک بکشند، معلوم است که قصد مکه را دارند و اگر سوار اسب‌ها شوند و شترها را یدک بکشند، معلوم است که قصد مدینه را دارند. و قسم به آن که جانم در دست او است، اگر قصد مدینه را داشته باشند، به سوی آنها حرکت خواهم کرد و آنان کارزار خواهم نمود.

علی علیه السّلام گفت که من به دنبال آنها رفتم و دیدم که سوار شترها شده‌اند و اسب‌ها را یدک می‌کشند و متوجّه مکه شده‌اند. (ج ۳، ص ۱۰۰)

واقدی می‌گوید: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان نگران شدند و کم کم نگرانی آنها از این که مبادا مشرکان متوجه مدینه شوند و زنان و بچه‌ها را به قتل برسانند، شدت یافت!

برای همین آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به سعد بن ابی وقاص فرمود: برو و خبر بیاور. اگر دیدی که سوار شتران شده‌اند و اسب‌ها را یدک می‌کشند، بدان که قصد مکه را دارند و اگر سوار اسب‌ها شده‌اند و شترها را یدک می‌کشند، قصد مدینه را دارند و قسم به آن که جانم در دست او است، اگر به سوی مدینه بروند، بر آنها حمله می‌کنم و با آنها کارزار خواهم کرد. (ج ۱، ص ۲۹۸) و با سندی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اگر دیدی که مشرکان قصد مدینه را دارند خبرش را تنها به من بگو و موجب سستی روحیه مسلمانان مشو! سعد رفت اما از شدت خشنودی از بازگشتشان نتوانست از فریاد زدن خودداری کند. (ج ۱، ص ۲۹۹)

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۱- ۱۸۲.

(۳). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۸۳ و شیخ مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۸۸ با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که آن

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۰

(۱) قمی در تفسیرش می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی از سعد بن ربیع اطلاع دارد؟ مردی گفت: من به جست و جوی او می‌روم. و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به جایی اشاره کرد و فرمود: او را در آنجا جست و جو کن؛ زیرا او را در آن موضع دیدم که دوازده نیزه به سویش نشانه رفته بود. «۱»

(۲) صدوق در معانی الاخبار با سندی از خارجهٔ بن زید بن ثابت از پدرش نقل می‌کند که فرمود:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مرا به جست و جوی سعد بن ربیع فرستاد و فرمود: اگر او را پیدا کردی، سلامم را به او برسان و بگو، حالت چطور است؟

پس من شروع به جست و جو میان شهدا کردم تا او را پیدا کردم که با شمشیر و نیزه و تیر بر بدن او زده بودند. به او گفتم: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سلام می‌رساند و می‌گوید: حالت چطور است؟ سعد گفت: سلام مرا به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برسان و به انصار بگو: هیچ عذر و بهانه‌ای نزد پروردگار نخواهید داشت اگر به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آسیبی برسد و یکی از شما زنده باشد! و آن‌گاه جان سپرد. «۲» سپس نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدم و آنچه اتفاق افتاده بود را به عرض وی رساندم که فرمود: خدا سعد را رحمت کند که در زندگی ما را یاری کرد و هنگام مردن، درباره ما سفارش کرد. «۳»

---

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


حضرت علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام با حکم (ابا الحکم) بن أخنس درگیر شد و ضربه‌ای بر پای او وارد ساخت و آن را از نیمه ران قطع کرد و سپس او را کشت.

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۲. با حفظ این مطلب باید گفت که واقدی از ضرار بن خطاب فهری نقل کرده است که: وقتی ما به همراه خالد بن ولید شبیخون زدیم و به کوه رسیدیم و با اسب به میان لشکر اسلام تاختیم؛ آنان به هر سو فرار کردند و من به دنبال بزرگان أوس و خزرج بودم تا آنها را در عوض دوستانم در بدر بکشم، اما هیچ کدام را نمی‌دیدم ... و طولی نکشید که انصار همدیگر را صدا زدند و به سوی ما آمدند و به صورت پیاده، با ما که سواره بودیم درگیر شدند. آنها به شدت مقاومت و فداکاری کردند تا این که اسب مرا پی کردند. من پیاده شده و مشغول جنگ شدم که مردی که از تمام بدنش خون می‌رفت، مرا در بغل گرفت و مرا رها نکرد تا این که از هر طرف با نیزه به بدن او زدند و افتاد. (ج ۱، ص ۲۸۳) و چنین به نظر می‌رسد که وی سعد بن ربیع بوده است و به خاطر همین رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از او تفقّد می‌کند.

(۲). بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷۴- ۷۵ به نقل از معانی الأخبار، ص ۱۰۲ و ابن اسحاق این خبر را در سیره‌اش، ج ۳، ص ۱۰۰ از محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعه مازنی از بنی نجّار (از پدرش از جدّش) نقل کرده است که: مردم برای کشته‌های خود به گریه و ناله پرداختند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی به جستجوی سعد بن ربیع می‌پردازد تا معلوم شود که زنده است یا شهید شده؟ مردی از انصار گفت: من جستجو می‌کنم تا ببینم که سعد چگونه است.

(ج ۳، ص ۱۰۰)

و واقدی می‌گوید: گفته‌اند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی از سعد بن ربیع برای من خبری می‌آورد؟ زیرا من او را دیدم که دوازده نیزه بر او نشانه رفته بود و با دست به ناحیه‌ای از دشت اشاره کرد. پس محمد بن مسلمه و بنابر قولی، أبیّ بن کعب برای یافتن وی به آن ناحیه رفت. (ج ۱، ص ۱۰۰)

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳ و واقدی می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رو به قبله کرد و دست‌هایش را به دعا برداشت و فرمود: خدایا، سعد بن ربیع را با رضایت و خشنودی ملاقات فرما. (ج ۱، ص ۲۹۳).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۱

(۱)

## محل کشته شدن حمزه

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی از عمویم حمزه اطلاع دارد؟ حارث بن صمّه گفت: من جای او را می‌دانم. پس به موضع شهادت حمزه آمد و وقتی که آن حالت را دید، دیگر پیش رسول اللّه بازنگشت تا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را از جایگاه حمزه آگاه کند.

پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، به جست و جوی عمویت برو. سپس علی علیه السّلام آمد و جنازه حمزه را پیدا کرد؛ ولی دوست نداشت که برگردد و قضیه را به اطلاع آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله رساند. تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خودش آمد و بالای سر حمزه ایستاد. «۱»

(۲) عیاشی در تفسیر خود از حسین بن حمزه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حمزه را با آن وضع مشاهده کرد، فرمود: پروردگارا، تو را سپاس می‌گویم و به درگاه تو شکایت می‌کنم از این جسارتی که بر حمزه شده است و تو یار و یاور من در مشکلات هستی. سپس فرمود: اگر بر آنها دست یابم، آنها را مثله خواهم کرد. و خداوند نازل فرمود که: «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» «۲»؛ اگر خواستید مجازات کنید تنها به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


مقداری که عقوبت شده‌اید، کیفر دهید و اگر شکیبایی پیشه کنید برای شکیبایان بهتر است. که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پس از آن فرمود: صبر می کنم، صبر می کنم. «۳»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳ و در آن حارث بن سمیّه آمده است که این تصحیف است.

و واقدی می گوید: از أصبغ بن عبد العزیز شنیدم که می گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می گفت: از عمویم چه خبر؟ چه بر سر او آمده است؟ پس حارث بن صمّه به دنبال او رفت؛ ولی بازنگشت. پس از آن علی بن ابی طالب به دنبال او رفت در حالی که رجز می‌خواند:

یا ربّ إنّ الحارث بن الصّمّهٔ کان رفیقا و بنا ذا ذمّهٔ

قد ضلّ فی مهمامه مهمّهٔ یلتمس الجنّهٔ فیما یمّهٔ ای خدا حارث بن صمّه رفیق و هم‌پیمان ما بوده است که به دنبال کار مهمی فرستاده شده و بازنگشته و در آنچه قصد کرده است به امید بهشت بوده است.

تا این که به حارث رسید و دید که او بر سر جنازه حمزه ایستاده است. (آن‌گاه او برگشت) و نبیّ اکرم را با خبر کرد.

سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آمد تا بالای جنازه حمزه ایستاد و فرمود: در هیچ جایی نایستادم که بیش از اینجا مرا به غیظ و خشم آورد! (ج ۱، ص ۲۸۹).

همچنین ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۷۴- ۱۷۵ به این مطلب اشاره کرده و سه بیت شعر را نیز آورده است.

(۲). نحل (۱۶)، ۱۲۶.

(۳). تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۴- ۲۷۵ و شیخ طوسی رحمه اللّه در تبیان، ج ۶، ص ۴۴ از شعبی و قتادهٔ و عطا (از ابن عبّاس) نقل می کند که وقتی مشرکان، شهدای احد را مثله کردند، مسلمانان گفتند: اگر خداوند ما را بر آنها پیروز کند، بیش از آنها به مثله کردن کشته‌شدگان مشرکین می‌پردازیم! طبرسی در مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۰۵ این را نقل کرده و در إعلام الوری

mapdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۲

(۱) قمی می‌نویسد: آن‌گاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برد یمانی خود را بر روی حمزه کشید، ولی اگر سر حمزه را می‌پوشاندند، پاهایش نمایان می‌شد و اگر پاهایش را می‌پوشاندند، سرش نمایان می‌شد؛ لذا سر او را پوشاندند و بر پاهایش مقداری علف ریختند تا پوشیده شود.

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که شهدا را در جایی جمع کنند و آن‌گاه برای هر کدام به همراه حمزه نماز خواند و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت و آنها را در دفن کردند. «۱»

---

گفته است: وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر بالای جنازه حمزه رسید، اشک‌هایش جاری شد و فرمود: هفتاد نفر از قریش را مثله خواهم کرد! که خداوند نازل فرمود: «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ» که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بلکه صبر پیشه می کنم و آن را در مناقب به صورت مختصر آورده است. (ج ۱، ص ۱۹۳).

قمی در تفسیر آیه می‌نویسد: پس از آن که مشرکان در روز احد شهدای اسلام و از جمله حمزه را مثله کردند:

مسلمانان گفتند: به خدا قسم که اگر خدا ما را بر آنها مسلط کند، رؤسای آنها را مثله می کنیم، که خداوند نازل فرمود: «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا ...» (ج ۱، ص ۳۹۲) و در مورد جنگ احد می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر سر جنازه حمزه آمد و وقتی که آن صحنه را مشاهده کرد، گریست و سپس فرمود: به خدا قسم که در هیچ جایگاهی نایستاده بودم که این گونه مرا به خشم آورده باشد و اگر خداوند مرا بر قریش مسلّط کند، هفتاد نفر از آنها را مثله خواهم کرد!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


که جبرئیل بر وی نازل شد و فرمود: «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا ...»، و به دنبال آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بلکه صبر پیشه می‌کنم. سپس قمی می‌نویسد: این آیه در سوره نحل (۱۲۶) آمده است، در حالی که می‌بایست در سوره آل عمران که در آن اخبار احد آمده است، ذکر شود. (ج ۱، ص ۱۲۳)

با حفظ این مطلب باید گفت که آیه از سوره‌ای است که هفتادمین سوره مکّی می‌باشد که تعداد آنها بیش از هشتاد سوره می‌باشد، بنابراین از سوره‌هایی است که بیش از ده سال قبل از هجرت نازل شده است. و در مورد علت نزول آیه، شیخ طوسی رحمه اللّه قول اول را که بیان کردیم، نقل کرده است و قول دوم از ابراهیم و ابن سیرین و مجاهد (از ابن عباس) می‌باشد که گفته است: این حکم در مورد هر ظالمی که غصب یا شبیه آن انجام می‌دهد، جاری است و به عنوان قصاص شبیه همان کاری که انجام داده است، در مورد وی اجرا می‌گردد. (ج ۶، ص ۴۴۱)

طبرسی هم در مجمع البیان آن را نقل کرده است که نزول آیه در مورد مقتل حمزه بوده و آن را با سندی از ابن عباس و محمّد بن کعب قرظی نقل کرده است. واقدی می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مثله شدیدی را مشاهده کرد که خشمگین شد و فرمود: اگر بر قریش پیروز شوم، سی نفر از آنها را مثله خواهم کرد!؛ ولی این آیه نازل شد ... و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله همه را عفو نمود و کسی را مثله نکرد. (ج ۱، ص ۲۹۰) و شادی که جبرئیل آیه را به عنوان تذکّر تلاوت کرده بود و نه به عنوان انزال اوّلی.

(۱). ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۰۲ با سندی از ابن عباس نقل می‌کند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که بردی بر روی حمزه بشکنند. سپس بر وی نماز خواند و در نماز هفت تکبیر گفت. آن‌گاه شهدای دیگر را (یکی یکی) آوردند و کنار حمزه گذاشتند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در هر مرتبه بر حمزه و یکی از آنها نماز می‌خواند تا این که هفتاد و دو نماز بر حمزه خواند.

(ج ۳، ص ۱۰۲)

و از زهری از عذری روایت می‌کند که گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بالای سر شهدای احد ایستاد و فرمود: من شهادت می‌دهم که هر زخمی را که در راه خدا می‌خورد- خداوند، آن فرد را با همان جراحت در روز قیامت محشور می‌کند، در حالی که رنگ جراحت به رنگ خون است و بوی مشک از آن برمی‌خیزد. سپس فرمود: آنها را در قبر قرار دهید که من در روز قیامت، برای اینها شهادت می‌دهم.

و می‌گوید که حمزه اوّلین کسی بود که نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آورده شد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بر وی نماز خواند ... سپس

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۳

---

شهدای دیگر نزد وی آورده شد و هر شهیدی را کنار حمزه می‌گذاشتند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بر حمزه و آن شهید نماز می‌خواند، تا این که هفتاد مرتبه بر حمزه نماز خوانده شد، زیرا تعداد شهدا هفتاد نفر بود. و گفته می‌شود که نه نفر را می‌آوردند که حمزه دهمین نفرشان بود که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بر آنها نماز می‌خواند و سپس آن نه نفر را برمی‌داشتند و حمزه در جای خود باقی می‌ماند تا نه نفر دیگر را بیاورند و در کنار حمزه قرار دهند و آن‌گاه بر حمزه و آنها نماز می‌خواند و آن حضرت هفت بار بر حمزه نماز خواند.

در ادامه می‌گوید: ابن عباس و جابر بن عبد اللّه و طلحة بن عبید اللّه می‌گفتند: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر شهدای احد نماز خواند و فرمود: من شاهد بر اینها هستم پس ابو بکر گفت: آیا ما برادران آنها نیستیم که اسلام آوردیم؛ چنان که آنها اسلام آوردند

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


و جهاد کردیم، چنان که آنها جهاد کردند؟ فرمود: بلی و لکن اینها بهره‌ای از رنج‌ها و مشقت‌های خویش نبردند و نمی‌دانم که بعد از من شما چه می‌کنید!

پس ابو بکر گریه کرد و گفت: آیا ما بعد از تو باقی هستیم؟! (ج ۱، ص ۳۰۸- ۳۰۹)

همچنین ابن اسحاق از آل عبد الله بن جحش نقل می‌کند که پسر امیهٔ، دختر عبد المطلب و خواهرزاده حمزه را با او در یک قبر دفن کردند و در روز احد دو یا سه نفر را در یک قبر دفن می‌کردند.

سپس از بنی سلمه نقل می‌کند که گفتند: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور به دفن شهدا دادند، فرمودند: عمرو بن جموح و عبد الله بن عمرو بن حرام (پدر جابر بن عبد الله) را در یک قبر بگذارید؛ زیرا آنها در دنیا هم با هم بسیار رفیق بودند. (ج ۳، ص ۱۰۳- ۱۰۴)

واقدی در مورد عبد الله بن جحش می‌گوید: او و حمزه را در یک قبر دفن کردند. (ج ۱، ص ۲۹۱) و می‌گوید که جابر (بن عبد الله انصاری) گفت: پدرم (عبد الله بن عمرو بن حرام) اوّلین شهید مسلمانان در روز احد بود که سفیان بن عبد شمس سلمی او را به شهادت رساند و قبل از شکست و عقب‌نشینی، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر وی نماز خواند. (ج ۱، ص ۲۶۶)

و ابو طلحه می‌گفت: عمرو بن جموح در صف اوّل مسلمانان (بعد از شکست و عقب‌نشینی) بود و گویی که من او را دیدم که به واسطه شل بودن مادرزادی، به هنگام راه رفتن می‌لنگید و می‌گفت: به خدا قسم که من مشتاق بهشت هستم و پسرش به دنبال وی می‌دوید و در کنار هم آن قدر جنگیدند تا هر دو شهید شدند. (ج ۱، ص ۲۶۵)

سپس او و عبد اللّه بن عمرو بن حرام، پدر جابر را یافتند که مثله شده بودند و تمام اعضای بدنشان بریده شده بود، به طوری که شناخته نمی‌شدند؛ لذا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این دو رفیق در دنیا را با هم دفن کنید و عبد الله بن عمرو مردی سرخ چهره و طاس و عمرو بن جموح مردی بلند قامت بود.

و هنگامی که معاویه می‌خواست که چشمه کظامه (قناتی از احد به مدینه) را جاری سازد، منادی فریاد زد: هر کسی که شهیدی در احد دارد، باید حاضر شود. پس مردم به سوی احد رفتند و بدن‌های شهدای خود را دیدند که تر و تازه است و کلنگ به بدن یکی از آنها اصابت کرد و خون جاری شد! و هر چه که از خاک آن قبرها برمی‌داشتند، بوی مشک از آن به مشام می‌رسید. (ج ۱، ص ۲۶۸)

و پارچه‌ای که بر آن دو بود، کنار زده شد و مشاهده گردید که دست عبد الله بر جراحت رویش نهاده شده است و وقتی که دست او را در روی جراحت برداشتند خون جاری شد؛ لذا آن را سر جای اول خود گذاشتند و خون بند آمد و هیچ تغییری در حالت او ایجاد نشد و گویی که در خواب عمیقی فرو رفته بود، در حالی که چهل و شش سال از زمان دفن او می‌گذشت. (ج ۱، ص ۲۶۷) و قرار بود که قنات از روی قبر آنها بگذرد که آن را به مکان دیگری منتقل کردند. (ج ۱، ص ۲۶۸)

واقدی می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در آن روز به مسلمانان فرمود: شروع به حفر قبرهای محکم و وسیع بکنید و دو و سه نفر را در یک قبر دفن کنند و آنها را که قرآن بیشتری حفظ بوده‌اند را مقدم بدارید و لذا مسلمانان آن کسی را که قرآن بیشتری حفظ بود، اوّل دفن می‌کردند. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۴

و فاطمه علیها السّلام دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، پیاده به سوی احد آمد تا پدرش را دید. «۱»

(۱) طبرسی در إعلام الوری از کتاب أبان بن عثمان احمر بجلی کوفی نقل می‌کند که گفت: وقتی فاطمه و صفیه به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسیدند و او را دیدند، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: عمّه‌ام را از من دور نگه‌دار و فاطمه را آزاد بگذار.

پس از آن که فاطمه علیها السّلام به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نزدیک شد و مشاهده کرد که رویش زخمی شده و دهانش پر

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


از خون شده است، صیحه‌ای زد و در حالی که خون‌ها را از صورت پدر پاک می‌کرد، می‌گفت: خشم خدا بر کسی که روی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را خونین کرد. «۲»

---

و از جمله کسانی که معروف است در یک قبر دفن شده‌اند: خارجهٔ بن زید با سعد بن ربیع و نعمان بن مالک با عبدهٔ بن حسحاس بوده‌اند. (ج ۱، ص ۳۱۰)

و می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هر سال یک بار به زیارت آنها می‌رفت و هنگامی که ابتدای احد می‌رسید، با صدای بلند می‌فرمود: السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار؛ سلام بر شما که صبر و مقاومت کردید و خانه آخرت چه خوش خانه‌ای است.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر جنازه مصعب بن عمیر می‌گذشت که ایستاد و فرمود: «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب، ۲۳)؛ از مؤمنان کسانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بسته بودند، وفا کردند و بعضی از آنها به آرزوی خود رسیدند و بعضی منتظر آن هستند و هیچ تغییر در عقیده خویش نداده‌اند:

سپس به یاران خود فرمود: شهادت می‌دهم که اینها شاهدان خداوند در روز قیامت خواهند بود. به کنار آنها بیایید و آنها را زیارت کنید و به آنها سلام کنید و قسم به آن که جانم در دست او است، هیچ کدام از شما تا روز قیامت به آنها سلام نمی‌کند، مگر این که جواب سلام را می‌دهند.

و می‌فرمود: ای کاش. من در کنار شهدای احد باقی می‌ماندم.

امّ سلمه، همسر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ماهی یک بار به زیارت شهدای احد می‌رفت و بر آنها سلام می‌گفت و تمام روز را در همان جا باقی می‌ماند و یک روز به همراه غلام خود، نبهان به زیارت رفته بود که نبهان سلام نکرد؛ لذا به وی گفت: ای لئیم، چرا به آنها سلام نمی‌کنی؟! به خدا قسم که هیچ کس تا روز قیامت بر آنها سلام نمی‌کند، مگر آن که جواب او را می‌دهند!

فاطمه دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، هر دو یا سه روز در میان به زیارت شهدای احد می‌آمد و در کنار آنها گریه می‌کرد و دست به دعا برمی‌داشت.

از جمله زائرین آنها عبارت بوده‌اند از: سلمهٔ بن سلامه، محمّد بن مسلمه، ابو سعید خدری، ابو هریره، ابو بکر، عمر، عثمان، سعد بن ابی وقاص و معاویه. (ج ۱، ص ۳۱۳- ۳۱۴).

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳- ۱۲۴.

(۲). إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۹. و ابن اسحاق می‌گوید: برای من نقل شد که صفیّه می‌خواست که جنازه برادرش را ببیند،- و حمزه برادر تنی وی بود- رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به پسرش زبیر بن عوّام فرمود: او را برگردان تا برادرش را با این وضع نبیند.

زبیر پیش مادرش رفت و گفت: مادرم، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمایند برگردید، گفت: برای چه؟ به من خبر رسیده است که برادرم مثله شده است و این برای خدا بوده است و ما از آنچه که در راه خدا بر ما وارد می‌شود، راضی هستیم و اگر خدا بخواهد، صبر پیشه می‌کنم و این را به حساب خداوند می‌گذارم!

زبیر نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و مطلب را به وی گفت: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: راهش را باز بگذار.

پس صفیّه به کنار

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۵

(۱) قمی می‌نویسد: فاطمه علیها السّلام در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نشست و همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گریه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


می‌کرد و اگر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ناله می‌کرد، او هم ناله می‌کرد. «۱»

---

جنازه برادر آمد و بر آن نماز خواند و برای وی استغفار نمود. (ج ۳، ص ۱۰۲- ۱۰۳)

واقدی از صفیّه نقل کرده است که گفت: فهمیدم که اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عقب‌نشینی و فرار کرده‌اند ... پس شمشیر به دست گرفتم و از منزل خارج شدم تا در میان بنی حارثه به زنانی از بنی حارثه برخورد کردم که امّ ایمن نیز با آنها بود. ما به سرعت حرکت کردیم تا به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش که متفرق شده بودند، رسیدیم. اولین کسی که با او برخورد کردم، برادرزاده‌ام، علی بود. او به من گفت: ای عمّه برگرد که مردم شکست خورده‌اند. سؤال کردم: رسول اللّه چطور است؟ گفت:

بحمد اللّه سالم است.

گفتم: او را به من نشان بده او را ببینم. و علی به طوری که مشرکان نفهمند، جای او را به من نشان داد. و پس از آن که نزد او رفتم، دیدم که زخمی شده است.

هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بر سر حمزه ایستاد و قبری برای وی آماده شد تا او را دفن کنند، صفیّه از راه رسید.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به زبیر فرمود: ای زبیر، مواظب مادرت باش و او به مادرش گفت: ای مادر، مردم شکست خورده‌اند، (پس برگرد). صفیه گفت: تا رسول الله را نبینم، برنمی‌گردم و پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دید، گفت: ای رسول خدا، برادرم حمزه کجا است؟ فرمود: در میان مردم است! گفت: تا او را نبینم برنمی‌گردم. و زبیر او را سرگرم کرد تا حمزه را دفن کردند.

(ج ۱، ص ۲۸۸- ۲۸۹)

می‌گوید: گفته می‌شود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: صفیه را صدا بزنید و او آمد تا نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در کنار قبر حمزه نشست و شروع به گریه کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم گریه می‌کرد و او ناله می‌زد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم ناله می‌زد و دخترش، فاطمه گریه می‌کرد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله هم گریه می‌کرد و می‌فرمود: هیچ‌گاه به مصیبتی همانند مصیبت حمزه مبتلا نخواهم شد!

سپس به آنها فرمود: بشارت بادا که جبرئیل به من خبر داد که در میان اهل آسمان‌های هفتگانه نوشته شده است که حمزة بن عبد المطلب، شیر خدا و شیر رسول خدا است. (ج ۱، ص ۲۹۰) و در سیره ابن هشام (ج ۳، ص ۱۰۲) فقط همین حدیث آخر آمده است. (۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۴ و واقدی می‌گوید: گفته‌اند که فاطمه علیها السّلام به همراه زنان خارج شد ...

آنها آب و غذا با خود حمل می‌کردند و به مجروحان آب می‌رساندند و آنها را مداوا می‌کردند و این زنان ده نفر بودند که فاطمه علیها السّلام دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نیز با آنها بود ... و ام سلیم دختر ملحان و عایشه هر کدام مشکی به همراه داشتند و حمنة دختر جحش (دختر امیة دختر عبد المطّلب، خواهر حمزه) به مجروحان آب می‌رسانید و آنها را مداوا می‌کرد و ام أیمن نیز به مجروحان آب می‌داد.

وقتی که فاطمه علیها السّلام مشاهده کرد روی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زخمی شده است، او را در بغل گرفت و خون را از چهره‌اش پاک کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: خشم خدا بر قومی که چهره رسول خدا را خونین کردند! و علی علیه السّلام به فاطمه علیها السّلام فرمود: این شمشیر را بگیر که حق مطلب را به جای آورد. و آن‌گاه رفت و از گودال‌هایی که در آن آب باران جمع شده بود، با سپر خود آب آورد و مضمضه می‌کرد تا خون‌های دهانش را بشوید و فاطمه روی پدرش را می‌شست و علی علیه السّلام آب می‌ریخت ... و نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: دیگر نمی‌توانند چنین مصیبتی بر ما وارد

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


کنند تا این که کعبه را زیارت و حجر الاسود را لمس کنید!

وقتی که فاطمه دید خون صورت پدرش بند نمی‌آید، قطعه‌ای از حصیر- یا پشمی را برداشت و آن را آتش زد و خاکستر آن را بر زخم گذاشت، و زخم به هم آمد و خون بند آمد. (ج ۱، ص ۲۴۹- ۲۵۰)

لکن شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به سوی مدینه حرکت کرد، فاطمه علیها السّلام به استقبال او

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۶

(۱) قمی می‌نویسد: مردی از انصار از کنار عمرو بن وقش گذشت و دید که او زخمی شده و بین شهدا افتاده است و این در حالی که اسلام آوردن وی بسیار به تأخیر افتاده بود. برای همین آن مرد نزدیک وی رفت و گفت: ای عمرو، آیا بر دین قبلی خود هستی؟ جواب داد: به خدا پناه می‌برم که چنین باشم.

به خدا قسم که من شهادت می‌دهم که لا اله الا الله و محمد رسول الله و سپس جان سپرد.

آن‌گاه آن مرد از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: ای رسول خدا، حال که عمرو بن وقش اسلام آورده، آیا شهید است؟ فرمود: بله به خدا قسم، او شهید است و هیچ مردی غیر از او نیست که حتی یک رکعت نماز نخوانده و داخل بهشت بشود. «۱»

---

آمد و علی علیه السّلام هم پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حالی که تمام دست و کتفش را خون فرا گرفته بود، با فاطمه روبرو شد. آن‌گاه شمشیر ذو الفقار را به فاطمه داد و فرمود: ای فاطمه این شمشیر را بگیر که امروز حق مطلب را ادا کرد ... و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای فاطمه، این شمشیر را بگیر که امروز شوهرت حق آن را ادا کرد و خدا به وسیله آن گردن‌کشان قریش را به خاک افکند. (ج ۱، ص ۸۹- ۹۰)

مگر این که بگوییم: فاطمه علیها السّلام به همراه زنان در احد حاضر شده، و قبل از بازگشت مسلمانان به مدینه بازگشت به و آن‌گاه دوباره به استقبال آنها آمده است.

واقدی پیش از آن می‌گوید: سالم، غلام ابی حذیفهٔ (بن مغیره مخزومی) خون‌های صورت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را می‌شست و در این حال آن حضرت می‌فرمود: چگونه قومی رستگار خواهند شد که چنین بلایی را بر پیامبرشان آورده‌اند، در حالی که او آنها را به سوی خداوند دعوت می‌کردند. (ج ۱، ص ۲۴۵)

گویی که راویان گمان کرده‌اند که غلام ابی حذیفه نسبت به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سزاوارتر از دخترش فاطمه علیها السّلام می‌باشد!

به علاوه روایت کرده‌اند که آن حضرت به علی علیه السّلام فرمود: اگر تو خوب جنگیدی، هرآینه عاصم بن ثابت و حارث بن صمّه و سهل بن حنیف و شمشیر ابو دجانه هم خوب جنگیدند! (ج ۱، ص ۲۴۹) و این جدّا از اخلاق رسول اکرم بعید است که شأن و مقام علی علیه السّلام و شمشیر ذو الفقار را دست کم بگیرد، وانگهی به چه انگیزه‌ای؟!

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۹۵ از محمد بن اسد نقل کرده است که (عمرو بن ثابت بن وقش) از پذیرش اسلام خودداری می‌کرد و نمی‌خواست که قومش هم مسلمان شوند؛ ولی هنگامی که در جنگ احد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش از مدینه خارج شدند، در او دگرگونی پدید آمد و لذا اسلام را پذیرفت و به لشکر اسلام پیوست و آن قدر جنگید تا زخمی شد. و در حالی که عده‌ای از افراد بنی عبد الاشهل به دنبال کشته‌شدگان خویش بودند، به وی برخوردند. به همدیگر گفتند: چه بر سر وی آمده است؟ آن‌گاه از او سؤال کردند که چه چیزی باعث شده که به معرکه جنگ بیایی؟ آیا به خاطر قومت آمده‌ای یا این که مسلمان شده‌ای؟ جواب داد: بلکه به اسلام رغبت پیدا کردم و به خدا و رسولش ایمان آورد و

mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


مسلمان شدم، سپس شمشیرم را برداشتم و به یاری رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدم و آن قدر جنگیدم تا زخمی شدم. سپس مدت کمی زنده بود و بعد در دست آنها جان سپرد.

پس از آن که این قضیه را برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تعریف کردند، فرمود: او اهل بهشت است. (ج ۳، ص ۹۵)

واقدی می‌گوید: در میان شهدا، مجروحی را یافتند و وقتی که به او نزدیک شدند، دیدند که در آخرین رمق خود هست. به او گفتند: چه چیزی تو را به معرکه جنگ کشانده است ای عمرو؟ گفت: به خدا و رسولش ایمان آوردم، لذا شمشیرم را برداشتم و در میدان جنگ حاضر شدم و آن‌گاه در دست آنها جان سپرد. و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله درباره او فرمود: او از اهل بهشت است. (ج ۱، ص ۲۶۲)

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۷

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: از جمله کسانی که در روز احد به شهادت رسید، مغیریق (یهودی) از بنی ثعلبهٔ بن فطیون بود ... وی اسلام آورده و همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حرکت کرد و در جنگ شرکت نمود تا به شهادت رسید و نقل شده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مغیریق، بهترین یهودی بود. «۱»

(۲)

## بعضی از غنائم

تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۹۷ بعضی از غنائم ..... ص : ۹۷

قدی با سندی از عمر بن حکم نقل کرده است که هر آنچه را اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به هنگام غارت لشکرگاه قریش به دست آوردند، رها کردند، مگر دو نفر که یکی از آنها عاصم بن ثابت بن ابی اقلح و دیگری عبّاد بن بشر بود. عبّاد، همیانی را نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آورد که در آن سیزده مثقال طلا بود. او آن را به گریبان خود زیر زره انداخته بود و با کمربندی آن را محکم بسته بود تا نیفتد.

همچنین عاصم کمربندی را در لشکرگاه پیدا کرده بود که در آن پنجاه دینار طلا بود و آن را زیر لباس‌هایش به خود بسته بود و پس از آن که اینها را بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عرضه کردند آن حضرت آنها را تخمیس نکرده و به خودشان بازگردانید. «۲»

(۳)

## بعضی از زنان مصیبت‌دیده

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: حمنه «۳» دختر جحش نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: تسلیت می‌گویم. وی گفت: تسلیت چه کسی را؟ فرمود: برادرت (عبد اللّه بن جحش را). او گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، شهادت بر او مبارک باشد دوباره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بازهم به تو تسلیت می‌گویم. گفت: تسلیت چه کسی را؟ فرمود: تسلیت بر دایی تو حمزهٔ بن عبد المطلب را. گفت:

---

او را ضرار بن خطّاب برادر عمر کشته بود و برادرش سلمهٔ بن ثابت را ابو سفیان بن حرب؛ و رفاعهٔ بن وقش را خالد ولید به شهادت رساندند. (ج ۱، ص ۳۰۱) و قبلا ذکر کردیم که عمرو بن ثابت و پدرش، ثابت بن وقش از کسانی بودند که بعدا به لشکر اسلام در احد ملحق شدند و در اینجا ملحق شدن وی به جمع شهدا را نقل کردیم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱). او به قومش گفته بود: ای جماعت یهود، به خدا قسم می‌دانید که (محمد پیامبر) است و یاری کردن او بر شما واجب است. او وسایل و شمشیرش را برداشت و به آنها گفت: اگر کشته شدم، اموالم در اختیار محمّد صلّی اللّه علیه و آله باشد تا هر طور که بخواهد مصرف کند. (ج ۳، ص ۹۴) و واقدی می گوید: که گفت: هر جایی که خدا اراده کند، قرار می‌دهد. پس اینها از صدقات عامه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بود. (ج ۱، ص ۲۶۳) و قبلا گفتیم که وی از ملحق‌شدگان به سپاه اسلام بود.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۳۱- ۲۳۲.

(۳). در کتاب چاپ‌شده اصلی، زینب آمده است که وی خواهر حمنهٔ و همسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده است و نه مصعب بن عمیر و اما همسر مصعب، خواهر زینب؛ یعنی حمنهٔ بوده است، چنان که در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۴ و واقدی ۱: ۲۹۱ آمده است و بعد از مصعب، طلحهٔ بن عبید الله وی را تزویج کرد، چنان که در واقدی، ج ۱، ص ۲۹۲ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۸

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، شهادت بر او مبارک باشد. آنگاه بار دیگر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: تسلیت می گویم.

گفت: تسلیت چه کسی را؟ فرمود: تسلیت بر همسرت مصعب بن عمیر را. گفت: وا حزناه، وا مصیبتاه!

به وی گفته شد: چرا در مورد همسرت اینگونه گفتی و در مورد بقیه چنین نگفتی؟

گفت: چون به یاد یتیمی فرزندانش افتادم!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: شوهر در نزد زن جایگاهی دارد که هیچ کس چنان جایگاهی ندارد. «۱»

(۱) طبرسی در إعلام الوری از کتاب ابان بن عثمان احمر بجلی کوفی نقل می کند که: زنی از بنی عبد النجار که پدرش و برادرش و همسرش به همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به شهادت رسیده بودند، به رسول اللّه و مسلمانان نزدیک شد و در حالی که سرش را بالا گرفته بود، سؤال کرد: آیا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زنده است؟ شخصی جواب داد: بله سؤال کرد: آیا می‌توانم او را ببینم؟ گفت: بله. سپس راه باز کردند تا او به آن حضرت نزدیک شد و گفت: هر مصیبتی غیر از مصیبت تو قابل تحمل است! و رفت. «۲»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۴. و ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۰۴ می گوید: برای من نقل شده است که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در حال بازگشت به سوی مدینه بود، حمنهٔ، دختر جحش به استقبال وی آمد. پس از آن که به هم رسیدند، مردم به وی درباره برادرش عبد اللّه بن جحش تسلیت گفتند و او آیه استرجاع را تلاوت کرد و برای او استغفار نمود.

سپس به وی درباره دایی‌اش حمزهٔ بن عبد المطلب تسلیت گفتند که آیه استرجاع را تلاوت نمود و برای او استغفار نمود.

سپس به وی درباره همسرش، مصعب بن عمیر تسلیت گفتند که شیون کرد و گریه و زاری نمود.

هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، صبر و بردباری وی به هنگام شنیدن خبر شهادت برادر و دایی و شیون و ناله‌اش به هنگام شنیدن شهادت همسرش را دید، فرمود: شوهر نزد زن دارای جایگاه خاصی است! (ج ۳، ص ۱۰۳)

و واقدی می گوید: حمنهٔ دختر جحش به استقبال آمد که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: ای حمنهٔ، تسلیت می گویم! گفت: برای که؟ فرمود: دایی‌ات، حمزه، گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ خدا او را رحمت کند و بهشت گوارایش باد! برای بار سوم پیامبر به وی فرمود: تسلیت می گویم:

گفت: برای که؟ فرمود: برای همسرت، مصعب بن عمیر. در این هنگام وی گفت: وا مصیبتاه! و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

چرا این را گفتی؟ گفت: ای رسول خدا، یتیمی پسرانش را به یاد آوردم و همین باعث شد که صبرم را از دست بدهم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دعا کرد که پسرانش، خلف صالحی برای آنها باشد و فرمود: شوهر نزد زن، جایگاه ویژه‌ای دارد که هیچ کس دیگری ندارد! (ج ۱، ص ۲۹۲- ۲۹۳)

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۳ و ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۰۵ با سندی از سعد بن ابی وقاص نقل می کند که گفت:

زنی از بنی دینار که پدرش و برادرش و همسرش به شهادت رسیده بود، در احد به ملاقات رسول خدا آمد. وقتی که به وی تسلیت گفتند، گفت: حال رسول اللّه چطور است؟ گفتند: ای ام (فلان) او بحمد اللّه همان طور است که دوست داری. گفت:

او را به من نشان دهید. و پس از آن که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را به وی نشان دادند و او را دید، گفت: هر مصیبتی به غیر از مصیبت تو قابل تحمل است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۹۹

---

واقدی می گوید که سمیراء (و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۳۷ سمراء آمده است) دختر قیس، از بنی دینار، دو پسرش از دو شوهرش؛ سلیم بن حارث و نعمان بن عبد عمرو به همراه رسول اللّه در احد شهید شدند، پس از آن که وی از مدینه خارج شد و به او تسلیت گفتند: سؤال کرد: حال رسول اللّه چطور است؟ گفتند: بحمد اللّه او همانطور است که می‌خواهی. گفت: او را به من نشان تا ببینم و پس از آن که او را دید، گفت: ای رسول خدا، هر مصیبتی غیر از مصیبت تو کوچک است.

سپس با شتری به احد رفت تا فرزندانش را به مدینه منتقل کند. در راه عایشه او را دید و پرسید: چه خبر؟ گفت:

بحمد الله که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سالم است و خداوند عده‌ای از مؤمنان را توفیق شهادت عنایت فرموده است. عایشه گفت:

اینها که با تو هستند، چه کسانی می‌باشند؟ گفت: فرزندانم هستند. (ج ۱، ص ۲۹۲)

وی می گوید: عایشه به همراه عده‌ای از زنان خارج شده تا کسب خبر کند و در آن هنگام هنوز حجاب واجب نشده بود. پس از آن که او از طرف محلّه بنی حارثهٔ به طرف وادی رفت و به آخر حرّهٔ (سرزمین سنگ‌های سیاه) رسید؛ هند، دختر عمرو بن حرام و خواهر عبد الله بن عمرو بن حرام و همسر عمرو بن جموح را ملاقات کرد. او شتری به همراه داشت که جنازه‌های برادرش عبد الله و همسرش عمرو و پسرش خلّاد بن عمرو بر روی آن بود. عایشه به وی گفت: چه خبر از احد؟ هند گفت: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سالم است و لذا هر مصیبتی قابل تحمل و کوچک است، و عده‌ای از مسلمانان شهید شده‌اند. عایشه پرسید: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها برادرم و همسرم و پسرم، خلّاد می‌باشند. عایشه گفت:

آنها را کجا می‌بری؟

گفت: به مدینه می‌برم تا آنها را در آنجا دفن کنم ... سپس به شترش گفت: حل حل، و او را بلند کرد؛ اما شتر زانو زد و (حرکت نکرد). دوباره او را بلند کرد و رویش را به سوی مدینه کرد، اما شتر دوباره زانو زد و وقتی که رویش را به سوی احد کرد، شتر به سرعت حرکت کرد! هند نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و قضیه را بر وی بیان کرد. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این شتر مأمور است ... ای هند، ملائکه از لحظه‌ای که برادرت به شهادت رسیده است تا کنون، مراقب هستند تا ببینند که برادرت در کجا دفن می‌شود!

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مکث کرد تا آنها را دفن نمودند و آن‌گاه فرمود: ای هند، آنها در بهشت نیز با هم هستند و عمرو بن جموح و پسرت خلّاد و برادرت عبد الله یک جا هستند. هند گفت: ای رسول خدا، دعا کن من هم با آنها باشم! (ج ۱، ص ۲۶۵- ۲۶۶)

با حفظ این مطلب باید گفت که نقل کردیم که عایشه به همراه چهارده نفر از زنان در حالی که مشک‌های آب را بر پشت خویش

pdftarikhema.org
pdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


حمل می‌کردند، خارج شدند تا به مجروحان آبرسانی کنند. و عایشه نیز مشکی بر پشت خویش حمل می‌کرد. (ج ۱، ص ۲۴۹)

از این مطلب فهمیده می‌شود که آنها بعدها خارج شده‌اند. و شاید که بعد از خروج دختر خدیجه کبری، فاطمه زهرا و عمه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله صفیه، دختر عبد المطلب و ام ایمن، دایه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله، از مدینه خارج شده‌اند. و خروج عایشه به هنگامی بوده است که بعضی از فرار کنندگان به مدینه رسیده بودند و ام ایمن وقتی که آنها را دید، خاک به رویشان پاشیده و می‌گفت: بیایید و دوک نخریسی را از ما بگیرید و شمشیرهایتان را به ما بدهید! (ج ۱، ص ۲۷۸)

و اما مأموریت شتر شاید به خاطر همان چیزی بوده است که ابن اسحاق در سیره خود (ج ۳، ص ۱۰۳) بدان اشاره کرده است. و آن این که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شنید که بعضی از مردم کشته‌های خود را به مدینه حمل کرده‌اند، از این کار نهی فرمود و دستور داد که شهدا را در همان محل شهادت به خاک بسپارند. (ج ۳، ص ۱۰۳) و شاید که سمیراء دو پسر خود را قبل از نهی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از این کار به سوی مدینه حرکت داده است و واقدی می‌گوید: مردم مشغول حمل شهدای خود به سوی مدینه شدند که منادی فریاد زد: شهدا را به محل شهادت بازگردانید! و مردم کشته‌های خویش را در

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۰

(۱)

## بازگشت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از احد

واقدی می‌گوید: پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از دفن شهدا فارغ شد، سوار اسب خود شد و مسلمانان اطراف وی را گرفتند که اکثرا از بنی سلمه و بنی عبد الأشهل و همگی زخمی بودند ... وقتی که به حرّهٔ (اول سنگ‌های سیاه) رسیدند. فرمود: صف ببندید تا خدا را حمد و ثنا بگوییم. مردم به صف ایستادند ... و آن‌گاه حضرت دست‌هایش را به دعا برداشت و فرمود:

«خدایا تمام حمد و سپاس مخصوص تو است، خدایا هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که توسعه داده‌ای، قبض کند و آنچه را که عطا کرده‌ای، مانع شود و هیچ کسی نمی‌تواند آنچه را که منع کرده‌ای، عطا کند و هیچ هدایت‌گری برای کسی که او را گمراه کردی وجود ندارد و هیچ مقرّبی برای کسی که او را دور کرده‌ای وجود ندارد و هیچ دور کننده‌ای برای آنچه که او را نزدیک کرده‌ای وجود ندارد!

خدایا من برکت و رحمت و فضل و عافیت تو را از تو درخواست می‌کنم.

خدایا از تو نعمتی را درخواست می‌کنم که تغییرناپذیر باشد.

خدایا امن و امان را در روز وحشت و بی‌نیازی را در روز فقر و نداری از تو درخواست می‌کنم.

خدایا از شر آنچه که به ما اعطا کردی و شر آنچه که از ما منع کردی به تو پناه می‌برم.

پروردگارا ما را مسلمان بمیران.

پروردگارا، ایمان را در دل‌های ما محبوب گردان و قلب‌های ما را بدان مزین کن و کفر و فسق و نفاق را نزد ما مکروه قرار بده و ما را از هدایت‌شدگان قرار بده.

خدایا کافران اهل کتاب که رسولان تو را تکذیب می‌کنند و مانع سبیل الله می‌شوند را عذاب کن.

خدایا پلیدی و عذاب خود را بر آنها نازل فرما. آمین ای پروردگار جهانیان. «۱»

(۲) واقدی می‌گوید: ابو سعید خدری از کسانی بوده است که می‌گفت: از کسانی بودم که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آنها را از محل شیخین (در راه احد) به مدینه بازگرداند و به آنها اجازه شرکت در جنگ نداد و هنگام ظهر که خبر مجروح شدن رسول اللّه و متفرق شدن اصحاب را از اطراف او شنیدیم، با بچه‌های بنی خدره (از خویشاوندان) حرکت کردیم تا سلامتی رسول اللّه

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


صلّی اللّه علیه و آله را ببینیم و خبر آن را به خانواده‌هایمان بیاوریم.

---

بقیع و غیره دفن کردند و هیچ کسی بعدا به احد بازگردانده نشد، مگر شمّاس بن عثمان مخزومی که بعد از یک شبانه روز نزد امّ سلّمه به شهادت رسید و دفن نشد تا این که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که به احد بازگردانده شود و با همان لباس‌هایی که در آن به شهادت رسیده است، در آنجا به خاک سپرده شود؛ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۳۹ به نقل از واقدی) و البته در مغازی واقدی این مطلب وجود ندارد شاید از دیگر کتاب‌های او باشد.

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۴- ۳۱۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۱

ما آنها را در وادی بطن قناه ملاقات کردیم و هنگامی که چشمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به من افتاد، سؤال کرد: تو سعد بن مالک هستی؟ گفتم: بله، پدرم و مادرم به فدایت! و نزدیک رفتم و زانویش را در حالی که سوار بر اسب بود؛ بوسیدم. او هم فرمود: خدا به تو در مورد پدرت اجر و صبر عنایت فرماید.

(۱) سپس به رویش نگاه کردم و دیدم در دو طرف رویش و محل (حلقه‌های کلاه‌خود) به اندازه یک درهم زخم است و (در پیشانی‌اش) در محل رستنگاه موها نیز زخم است و لب پایینی وی پاره شده است و دندان رباعیه راستش شکسته است و بر زخم پیشانی‌اش، چیز سیاهی چسبانده شده است، وقتی که درباره آن سؤال کردم، گفتند که آن خاکستر حصیر سوخته است. سؤال کردم چه کسی گونه‌هایش را زخمی کرده است؟ گفته شد: ابن قمیئه سؤال کردم: چه کسی پیشانی‌اش را شکسته است؟ گفته شد: ابن شهاب پرسیدم: چه کسی لب او را پاره کرده است؟ گفته شد: عتبه (بن ابی وقاص زهری برادر سعد) و من شروع به دویدن در جلوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله کردم. «۱»

(۲) طبرسی در إعلام الوری از کتاب أبان بن عثمان أحمر بجلی کوفی نقل می‌کند که گفت:

هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به سوی مدینه آمد، از کنار خانه‌های بنی الأشهل و بنی ظفر گذشت و صدای گریه آنها بر شهدای خود را شنید، پس اشک از چشمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله جاری شد و گریه کرد و سپس فرمود: اما امروز حمزه گریه کننده‌ای ندارد! وقتی که سعد بن معاذ و اسید بن حضیر این را شنیدند، گفتند: هیچ زنی برای شهید خود گریه نکند مگر پس از آن که به نزد فاطمه بیایند و او را در گریه یاری دهند. «۲»

(۳) واقدی می‌گوید: زنان از منازل خود خارج شده بودند تا سلامتی رسول الله را مشاهده کنند.

سپس از امّ عامر از بنی عبد الاشهل روایت می‌کند که گفت: در حال گریه و زاری بر شهدای خود بودیم که به ما گفته شد: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمده است، خارج شدیم تا او را ببینیم، من به او نگاه کردم، در حالی که زره بر تن داشت و به او گفتم: هر مصیبتی غیر از مصیبت تو کوچک است.

در این حال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر اسب خود سوار بود و سعد بن معاذ افسار اسب او را به دست گرفته بود و در همین حال مادر سعد خارج شد و به سوی او دوید. سعد گفت: ای رسول الله، مادرم است! رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: درود بر او! مادر سعد نزدیک آمد و به رسول اللّه فرمود: حال که دیدم تو سالم هستی، مصیبت آسان و کم شد.

---

(۱). همان، ص ۲۴۷- ۲۴۸.

(۲). إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۳، و صدر خبر از ابی بصیر از امام صادق علیه السّلام است و صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه این مطلب را بدان اضافه کرده است: پس از آن اهل مدینه با هم پیمان بستند که بر میتی گریه و زاری نکنند، مگر این که از حمزه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


شروع کنند و ابتدا برای او گریه کنند و تا امروز بر این عادت خویش هستند. (ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۵۵۳)

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۲

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به خاطر شهادت پسرش عمرو بن معاذ (برادر سعد) به وی تسلیت گفت و فرمود: ای امّ سعد، من به تو بشارت می‌دهم و تو هم به خانواده‌های شهدای بنی عبد الاشهل بشارت بده که آنها همگی در بهشت و در کنار هم هستند و در حق خانواده‌های خود شفاعت می‌کنند (و آنها دوازده شهید بودند).

(۱) مادر سعد گفت: راضی شدیم ای رسول خدا، و بعد از این چه کسی بر آنها گریه می‌کند؟! ای رسول الله برای بازماندگان آنها دعا کن.

آن حضرت فرمود: پروردگارا، حزن و اندوه قلب‌هایشان را زایل گردان و مصیبت آنها را جبران فرما و باقی‌مانده شایسته‌ای برای آنها به یادگار بگذار.

سپس به سعد بن معاذ فرمود: ای ابو عمرو، راه حیوان را باز بگذار. پس اسب حرکت کرد و مردم نیز به دنبال او حرکت کردند.

آن‌گاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: ای ابو عمرو، مجروحان در میان خانواده‌ات زیاد و پراکنده هستند و هیچ مجروحی نیست، مگر این که روز قیامت با همان زخم تازه‌اش محشور می‌شود که زخم او رنگ خون و بوی مشک دارد. پس هر کسی که جراحتی دارد، به خانه‌اش برود و زخم‌هایش را مداوا کند و با من به خانه‌ام نیاید و این کار را به خاطر من بکند!

(۲) پس سعد اعلام کرد: خواهش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله این است که هیچ مجروحی از بنی عبد الاشهل، رسول الله را بدرقه نکند. و در میان آنها سی نفر مجروح بودند که برگشتند و لکن سعد بن معاذ آن حضرت را تا خانه‌اش بدرقه کرد. «۱»

از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت: جلوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله می‌دویدم تا به منزلش رسید و در حالی که بر سعد بن عباده و سعد بن معاذ تکیه کرده بود، از اسب پیاده شد و من دیدم که زانوهایش زخمی شده است. «۲»

(۳) شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: فاطمه علیها السّلام به استقبال رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد در حالی که ظرف آبی به همراه داشت و با آن صورت پدرش را شست. و پس از او امیر المؤمنین آمد در حالی که خون از دست تا کتف او را فرا گرفته بود و ذو الفقار در دستش بود. آن را به فاطمه داد و فرمود: این شمشیر را بگیر که امروز خوب با من راه آمد و آن‌گاه شعری را چنین انشا کرد:

أ فاطم هاک السیف غیر ذمیم‌فلست بر عدید و لا بملیم

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۵- ۳۱۶.

(۲). همان، ص ۲۴۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۳ لعمری لقد اعذرت فی نصر احمدو طاعهٔ رب بالعباد علیم

أمیطی دماء القوم عنه فانّه‌سقی آل عبد الدار کاس حمیم ای فاطمه، این شمشیر را از من بگیر که سرافراز و غیر مذموم است و من نیز ترسو و مورد ملامت نیستم.

به جانم سوگند که در یاری احمد و اطاعت از پروردگار، علیم بودم و جای عذری باقی نگذاشتم.

ای فاطمه، خون‌های قریش را از آن زایل کن که این شمشیر پیاله مرگ را به آل عبد الدار چشاینده.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: فاطمه آن شمشیر را بگیر که شوهرت حق آن را ادا کرد و خدا به وسیله شمشیرش گردنکشان قریش را به خاک افکند. «۱»

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: پس از آن که سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به خانه‌های بنی عبد الاشهل بازگشتند، به زنان خود دستور

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


دادند که خود را آماده کنند و به خانه حمزه بروند و بر عموی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گریه کنند. «۲»

(۲) واقدی می گوید: سعد بن معاذ نزد زنان بنی عبد الاشهل بازگشت و آنها را روانه منزل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کرد «۳» و گفته می‌شود که معاذ بن جبل، زنان بنی سلمه را فرستاد و عبد اللّه بن رواحهٔ نیز زنان بنی الحارث بن خزرج را به منزل آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آورد.

از ابو سعید خدری روایت می کند که وقتی خورشید غروب کرد و بلال اذان گفت، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با همان حال و در حالی که بر سعد بن معاذ و سعد بن عباده تکیه داده بود، برای نماز حاضر شد و سپس به خانه‌اش بازگشت. «۴»

(۳) واقدی می گوید: ما بین نماز مغرب و عشاء زنان به گریه و زاری پرداختند «۵» و عده‌ای از مردان نیز در مسجد باقی ماندند و آتش روشن کرده و پماد و مرهم گرم برای زخم‌ها تهیه می کردند. تا این که پس از ذهاب شفق، بلال اذان عشا را گفت و در این حال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خواب بود و بیرون نیامد و بلال پشت در خانه او نشست تا این که یک سوم شب گذشت و سپس صدا زد: الصلاهٔ یا رسول اللّه. «۶»

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۹۰ و از طبرسی و واقدی نقل شد که زهرا علیها السّلام در احد حضور داشت و شاید که وی قبل از بازگشت سپاه اسلام، به مدینه برگشته است و دو بیت اوّل را، معتزلی در شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۳۵ از ابن اسحاق نقل نموده است امّا در سیره ابن هشام منتشر شده وجود ندارد.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۵.

(۳). مغازی واقدی، ۱: ۳۱۶. و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای نماز حاضر شده بود.

.. همان، ص ۳۱۷.

(۴). همان، ص ۲۴۸.

(۵). همان ۱: ۳۱۶.

(۶). همان، ص ۲۴۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۴

(۱) در ادامه می گوید: پس از آن که رسول اللّه از خواب بیدار شد، صدای گریه شنید. پس سؤال کرد:

چه خبر است؟ گفته شد: زنان انصار هستند که بر حمزه گریه می کنند، پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به آن زنان گفت: خدا از شما و فرزندانتان راضی باشد و به آنها دستور داد که به منازل خود بازگردند و مادر سعد بن معاذ گفت که آن‌گاه ما به همراه مردان خود به خانه‌هایمان بازگشتیم. «۱»

(۲) طبرسی می‌نویسد: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله صدای گریه و زاری بر حمزه را جلوی در مسجد شنید، خودش در خانه فاطمه بود. او نزد آنها آمد و فرمود: به خانه‌هایتان بازگردید، خداوند به شما أجر عنایت فرماید، به درستی که خودتان را در زحمت انداختید. «۲» ابن اسحاق با سندی از بعضی از مردان بنی عبد الاشهل این را روایت می کند و ابن هشام نیز آن را از ابی عبیده روایت می کند. «۳»

(۳) واقدی نیز با سندی آن را چنین روایت کرده است: هنگامی که شب یکشنبه فرا رسید ... و بلال که اذان را گفته بود، بر در خانه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نشسته و منتظر خروج آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بود. هنگامی که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بیرون آمد، عبد الله بن عمرو بن عوف مزنّی برخاست و گفت: ای رسول خدا، از خانواده‌ام جدا شده بودم و به سوی مدینه می‌آمدم تا این که در ملل قریش را دیدم که در آنجا اطراق کرده بودند. پیش خود گفتم: الان به داخل آنها می‌روم تا سخنان و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


اخبار آنها را بشنوم، در میان آنها نشستم و شنیدم که ابو سفیان و اصحاب وی می گویند: اگر چه شوکت و گستاخی این قوم را در هم شکستیم، اما کار اساسی نکردیم. پس بیایید برگردیم و کار بقیه را یکسره کنیم! و صفوان آنها را از این کار منع می کرد. «۴»

(۴) اما در مورد کیفیت خروج آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله برای نماز عشاء، در روایتی که از ابو سعید خدری نقل کرده، گفته است: آن حضرت (برای اقامه نماز عشاء) از منزل بیرون آمد، در حالی که راه رفتن او بهتر از هنگامی شده بود که به منزل رفته بود. پس از آن که نماز عشا را با وی خواندیم، به حجره‌اش بازگشت و در حالی که مردان از مصلّی تا حجره‌اش صف کشیده بودند، او به تنهایی راه رفت تا وارد حجره‌اش شد و تعدادی از بزرگان أوس و خزرج در جلو در حجره‌اش به نگهبانی ایستادند تا از وی

---

(۱). همان، ص ۳۱۶- ۳۱۷.

(۲). إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۳.

(۳). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۵.

(۴). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۲۶ که در ضمن تفسیر آیات سوره آل عمران که به غزوه حمراء الأسد اشاره دارد، آن را بیان کرده است و لکن متن آن چنین است: «هنگامی که شب یکشنبه در ماه محرم (؟!) فرا رسید.» و بدیهی است که این شب یکشنبه در ماه شوّال بوده است و تعلیقه‌ای نیز بر خبر نزده است و در آن آمده: «بعد از آن که سلام نماز را داد، به مردم اعلام کرد که برای تعقیب دشمن آماده شوند.»؛ یعنی بعد از نماز عشاء.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۵

محافظت کنند؛ زیرا می‌ترسیدند که قریش دوباره بر آن شبیخون بزنند. «۱» این افراد عبارت بودند از:

سعد بن عبادهٔ بن معاذ، حباب بن منذر، أوس بن خولّی، قتادهٔ بن نعمان و عبید بن اوس. «۲»

(۱) طبرسی در این مورد از کتاب أبان بن عثمان احمر بجلی کوفی از ابی بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: قزمان، شش یا هفت نفر از مشرکان را به قتل رسانده بود و به شدت جنگیده بود به طوری که زخم‌های زیادی برداشته بود.

پس از اتمام کارزار او را به خانه‌های بنی ظفر منتقل کردند و مسلمانان به او گفتند: بشارت بر تو باد ای قزمان! امروز عجب جنگی کردی! گفت: به چه چیزی مرا بشارت می‌دهید؟! به خدا قسم که من تنها به خاطر قوم و قبیله‌ام جنگیده‌ام و الّا چنین جنگی نمی کردم! و هنگامی که شدت جراحاتش زیاد شد، دشنه‌ای از زیر لباس‌هایش درآورد و خود را کشت!

پس نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: قزمان شهید شد و برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله توضیح داده شد که او چقدر خوب با مسلمانان همکاری کرد. امّا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند هر کاری که اراده کند انجام می‌دهد و قزمان از اهل جهنّم است! سپس به وی گفته شد که او خودش را کشته است! «۳» و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: شهادت می‌دهم که من رسول خدا هستم!

(۲) ابن اسحاق از عاصم بن عمر بن قتاده انصاری ظفری (از بنی ظفر) از پدرش از جدّش نقل می کند که گفت: مردی به نام یزید بن حاطب بن امیّه، در روز احد مجروح شد. او را به خانه اقوامش آوردند و

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۴۸- ۲۴۹.

(۲). همان، ص ۳۳۴.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۲- ۱۸۳. ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۹۳ از عاصم بن عمر بن قتاده ظفری (از بنی ظفر) نقل می کند که گفت: در جنگ احد در میان ما مردی جنگجو بود که به وی قزمان می گفتند و معلوم نبود که از چه طایفه‌ای است. وی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


جنگ شدیدی کرد، به طوری که به تنهائی هفت یا هشت نفر از مشرکان را به هلاکت رساند و در نتیجه جراحات زیادی برداشت. پس به میان بنی ظفر منتقل شد و مسلمانان به وی گفتند: به خدا قسم که امروز کار بزرگی انجام دادی ای قزمان، بشارت بر تو باد! او گفت: به چه چیزی مرا بشارت می‌دهید؟ به خدا قسم که فقط برای دفاع از قوم و قبیله‌ام جنگیده‌ام و اگر چنین نبود، هرگز اینگونه نمی‌جنگیدم. و هنگامی که جراحات وی شدت یافت، تیری از تیردان خود در آورد و خودش را به قتل رساند. (ج ۳، ص ۱۰۳- ۱۰۴)

واقدی می‌گوید: قزمان کسی بود که معلوم نبود از چه طایفه‌ای است؛ ولی از بنی ظفر شمرده شده و مجرّد بود، و زن و فرزندی نداشت. او مردی شجاع بود و در جنگ احد به شدت مبارزه کرد و در نتیجه شش یا هفت نفر از مشرکان را به قتل رساند و خودش به شدت زخمی شد. به وی گفته شد: ای ابو الغیداق، شهادت بر تو مبارک باد! گفت: به چه چیزی مرا بشارت می‌دهید. گفتند: به بهشت. گفت: به خدا قسم که به خاطر بهشت و جهنم نجنگیدم بلکه برای رابطه خویشاوندی جنگیدم! سپس تیری را از تیردان خود درآورد و در بدن خود فرو کرد و بر شمشیر خود تکیه کرد، به گونه‌ای که از پشتش درآمد! و مرد این قضیه برای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفته شد که: قزمان در جنگ مجروح شده بود در این صورت آیا شهید است؟

فرمود: بلکه او اهل آتش است. (ج ۱، ص ۲۶۳- ۲۶۴)

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۶

در حالی که سکرات موت را پشت سر می‌گذاشت، مردم دور او جمع شده و می‌گفتند: ای پسر حاطب بشارت باد تو را به بهشت! پدر او، حاطب که شخصی منافق بود، در آن هنگام نفاق خود را آشکار کرد و گفت: به چه چیزی او را بشارت می‌دهید؟ به بهشتی از بوته‌های اسفند در اطراف قبرش؟! به خدا قسم که این جوان را گول زدید! «۱»

(۱) واقدی می‌گوید: پس از آن که قومش او را به منزل بردند، پدرش دید که اهل خانه در کنار وی گریه می‌کنند و او که اسلام را قبول نداشت، به آنها گفت: به خدا قسم که شما چنین بلایی بر سر او آوردید! گفتند: چگونه؟ گفت: او را اغوا کردید تا این که با شما آمد و خود را به کشتن داد و حال به او وعده می‌دهید که به بهشت می‌رود؟! (آری) به بهشتی از بته اسفند که دور قبرش می‌روید!. «۲»

می‌گوید: گفته می‌شود که عبد الله بن عبد الله بن أبیّ در حالی که زخمی شده بود، از احد بازگشت و با داغ کردن زخم‌ها آنها را درمان می‌کرد و پدرش که این وضع را دید؛ گفت: خارج شدن تو برای جنگ کار عاقلانه‌ای نبود!

محمّد حرف مرا نشنید و از عده‌ای جوان پیروی کرد و به خدا قسم که من چنین وضعی را پیش‌بینی می‌کردم! و پسرش می‌گفت: خداوند برای رسول خودش و مسلمانان خیر و نیکی خواسته است. «۳»

می‌گوید: گفته می‌شود که: ابو سلمهٔ بن عبد الاسد (همسر ام سلمه) در احد زخمی شد و در اثر همین زخم یک سال بعد به شهادت رسید. «۴»

(۲)

## غزوه حمراء الأسد

«۵» طبرسی در إعلام الوری از کتاب أبان بن عثمان احمر بجلی کوفی نقل می‌کند که ابو سفیان با مشرکان حرکت کرد تا به الرّوحاء «۶» رسیدند و در آن توقف کردند. در این حال او تلاش می‌کرد که برگردند و بقیه مسلمانان را به قتل برسانند و برای همین می‌گفت: ما بزرگانشان را به قتل رسانده‌ایم و اگر برگردیم می‌توانیم که بقیه را هم نابود کنیم. «۷»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۹۳.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۶۳.

(۳). همان، ص ۳۱۷.

(۴). همان، ص ۳۰۰.

(۵). حمراء الأسد در هشت مایلی مدینه در راه مکه قرار دارد. (مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۸۶)

(۶). الرّوحاء: در چهل مایلی مدینه به طرف مکه قرار داشت و مال عدی بن حاتم طایی بود.

(۷). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۷

(۱) و در مجمع البیان می‌گوید: هنگامی که ابو سفیان و اصحابش به روحاء رسیدند، از بازگشت خویش پشیمان شدند و خود را ملامت کرده و گفتند: نه محمد را کشتیم و نه تمام مسلمانان را قتل عام کردیم و با وجودی که می‌توانستیم آنها را تا نفر آخر به قتل برسانیم. رهایشان کردیم، حال باید برگردیم و آنها را نابود کنیم. «۱»

(۲) قمی در تفسیرش می‌نویسد: قریشیان در روحاء توقف کردند. در آنجا عکرمه بن ابی جهل و حارث بن هشام و عمرو بن عاص و خالد بن ولید گفتند: ما برمی‌گردیم و بر مدینه هجوم می‌بریم؛ زیرا سران و قهرمانان آنها را به قتل رسانده‌ایم. «۲»

می‌نویسد که جبرئیل بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: خداوند به تو امر می‌کند که به تعقیب مشرکان بپرداز و تنها کسانی که مجروح شده‌اند، در این غزوه شرکت نمایند. «۳»

(۳) طبرسی می‌نویسد: خبر تصمیم مشرکین مبنی بر رجوع به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید و برای آن که آنها را بترساند و به آنان بفهماند که مسلمانان هنوز قوی هستند، به اصحاب خود دستور داد که برای تعقیب ابو سفیان آماده شوند و فرمود: «آیا گروهی برای امتثال امر الهی آماده تعقیب دشمن نمی‌شوند؟ زیرا این کار برای دشمن کوبنده‌تر و مؤثرتر است». «۴»

(۴) قمی می‌نویسد: رسول الله به منادی دستور داد که اعلام کند: ای جماعت مهاجرین و انصار، هر کس که جراحتی دارد خارج شود و هر کس که در احد مجروح نشده است، در مدینه باقی بماند! «۵»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۸۶.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۵.

(۳). همان، ص ۱۲۴.

(۴). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۸۶.

(۵). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۵ و در اینجا قبل از آن که با مجروحان احد به حمراء الاسد برویم، باید به حوادثی که در صبح آن روز اتفاق افتاد، اشاره کنیم:

از جمله کسانی که در حمله اوّل مسلمانان و قبل از شکست آنها، فرار کرد، معاویهٔ بن مغیرهٔ بن ابی العاص (پسر عموی عثمان بن عفّان بن ابی العاص) بود؛ ولی او راه را گم کرد.

واقدی می‌گوید: او نزدیک مدینه خوابید و صبح روز بعد وارد مدینه شد و به خانه عثمان بن عفّان رفت و در خانه‌اش را زد. همسرش ام کلثوم گفت که او خانه نیست و نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است. معاویه گفت: مرا پیش او ببر؛ زیرا پول شتری را که سال اول از او خریده‌ام را آورده‌ام و اگر مرا پیش او نبری، برمی‌گردم.

پس ام کلثوم قاصدی به دنبال عثمان فرستاد و هنگامی که عثمان آمد و او را دید، گفت: وای بر تو، خودت و من را هلاک کردی.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


چرا اینجا آمده‌ای؟!

او گفت: پسر عمو، هیچ کس را به خود نزدیک‌تر و مستحق‌تر از تو ندیدم، لذا آمدم. پس عثمان او را به گوشه‌ای از

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۸

(۱) در خبر طبرسی از کتاب ابان بجبلی کوفی آمده است که: فردای روز احد منادی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اعلام کرد: (که زخمی‌ها حرکت کنند) و آنها با وجود زخم و جراحت‌هایی که داشتند حرکت کردند و علی علیه السّلام پرچم مهاجرین را به دست گرفت تا به حمراء الأسد رسیدند. «۱»

(۲) طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: منادی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اعلام کرد که: فقط کسانی که دیروز با ما بوده‌اند، برای حرکت آماده شوند و پس از اعلام گروهی از اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که روز احد جراحت و زخم برداشته بودند، آماده شدند و هفتاد نفری که مهیا شده بودند تا حمراء الأسد پیش رفتند که در هشت مایلی مدینه قرار دارد. «۲»

---

خانه‌اش برد و او را پنهان کرد.

از سوی دیگر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به اصحابش فرمود: معاویهٔ (بن مغیرهٔ) در مدینه شب را به صبح رسانده است، او را پیدا کنید؛ لذا اصحابش به دنبال او گشتند؛ اما او را پیدا نکردند.

عثمان نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله رفت تا برای او امان بگیرد و در این هنگام برخی از اصحاب به برخی دیگر گفتند: او را در خانه عثمان جست و جو کنید. پس به خانه عثمان رفتند و از ام کلثوم در این مورد سؤال کردند و نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بردند که عثمان هم نزد وی نشسته بود. هنگامی که عثمان مشاهده کرد که معاویهٔ بن مغیرهٔ را می‌آورند به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفت:

تو را قسم به آن کسی که به حق تو را فرستاده است، او را به من ببخش. رسول اللّه وی را به او بخشید و سه روز مهلت داد که وی مدینه را ترک کند و فرمود که اگر بعد از سه روز او را بیابند، کشته می‌شود! عثمان رفت و شتری برای او خریداری کرد و او را مجهز کرده و گفت: برو ... و خودش به همراه مسلمانان به حمراء الأسد رفت. و معاویهٔ تا روز سوم در مدینه ماند و سپس حرکت کرد و رفت. (ج ۱، ص ۳۳۳)

و ابن هشام این خبر را در سیره، ج ۳، ص ۱۱۱ به صورت مختصر آورده و گفته است:

گفته می‌شود که معاویهٔ بن مغیرهٔ (ابن ابی العاص) به عثمان بن عفّان (ابن ابی العاص) پناهنده شد و از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برای وی امان درخواست کرد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به وی امان داد به شرطی که اگر بعد از سه روز او را بیابند، کشته می‌شود! و او سه روز در مدینه اقامت کرد و سپس متواری شد. (ج ۳، ص ۱۱۱)

کلینی خبر آن را در جزء از فروع کافی، ص ۶۹ نقل کرده و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۰ آن را از علی بن ابراهیم قمی با سندی از یزید بن خلیفه حارث خولانی آورده است که گفت: نزد امام صادق علیه السّلام حاضر بودم که عیسی بن عبد الله (قمی أشعری) در مورد خروج زنان برای تشییع جنازه از وی سؤال کرد. پس آن حضرت علیه السّلام فرمود: مغیرهٔ بن ابی العاص (همین طور نقل شده است) از کسانی بود که رسول الله خونش را هدر اعلام فرموده بود. پس (عثمان) عمویش را پنهان کرد و به دختر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفت: به پدرت نگو که او کجا است! و گویی که عثمان یقین نداشت که وحی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل می‌شود!

ام کلثوم گفت: من دشمن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را مخفی نمی‌کنم! و آن‌گاه عثمان او را در چارچوبی جای داد و پارچه‌ای بر آن کشید؛ اما وحی بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و او را از مکان مغیره آگاه ساخت ...

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


قطب راونـدی در خرائـج این خبر را از طریق دیگری از یزید بن خلیفه نقل می‌کند، چنان که گذشت، الّا این که در آن آمده اسـت که: عثمان نزد رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله رفت و از او خواست که عمویش را امان دهـد، در حالی که در کافی آمـده است: او دست عمویش را گرفت و نزد رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله آورد و برای او طلب امان نمود. و در خبر خرائـج آمـده است که این واقعه بعد از جنگ خندق بوده است، نه احد، چنان که در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۸ آمده است.

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۳- ۱۸۴.

(۲). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۸۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۰۹

(۱) قمی می‌نویسد: مردی از مدینه به قریشیان برخورد کرد و آنها از او پرسیدند: چه خبر؟ او گفت:

محمد و اصحابش را دیدم که به حمراء الأسد آمده‌اند و به شدت به دنبال شمایند. «۱»

(۲) در خبر طبرسـی از کتـاب أبـان بجبلی کوفی آمـده است که: ابو سـفیان به معبـد خزاعی برخورد کرد و از او پرسـید: چه خبر از مـدینه، ای معبد؟ گفت: به خدا قسم که محمد و اصـحاب او را در حالی ترک کردم که از دست شـما آتش گرفته بودند و علی بن ابی طالب پیشاپیش عده‌ای از مردم در حرکت است و به دنبال شـما می‌گردد و کسانی که از دسـتورهای وی سـرپیچی کرده بودند، حال به گردش جمع شده‌اند و همین باعث شد که در این مورد شعری بگویم.

ابو سفیان گفت: چه سرودی؟ جواب داد: سروده‌ام که:

کادت تهدّ من الأصوات راحتی‌اذا سالت الارض بالجرد الابابیل

تردی باسد کرام لا تنابلهٔعند اللقاء، و لا خرق معاذیل

فظلت عدوا اظنّ الارض مائلهٔلمّا سموا برئیس غیر مخذول

و قلت: ویل ابن حرب م لقائکم‌اذا تغطمطت الطحاء بالجیل

إنی نذیر لأهل البسل ضاحیهٔیکلّ ذی إربهٔ منهم و معقول

من جیش أحمد لا و خش تنابلهٔو لیس یوصف ما أثبتّ بالقیل «۲»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۵.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۴ و وی دو بیت از شعر وی را نقـل کرده اسـت و ابن اسـحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۰۸ خبر معبد خزاعی را در اینجا روایت می‌کند و ذکر او و عبور وی از کنار رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و مسـلمانان در بدر صـفراء (الموعد) را نیز تکرار و دو بیت دیگر از شـعری دیگر را نقل کرده است. (ج ۳، ص ۲۲۱) و همچنین واقدی در مغازی، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۳۸۹ این را نقل می‌کند و در این صورت آیا نقش مشابه وی تکرار گردیده است؟!

ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۰۸ از عبـد اللّه بن ابی بکر نقل می‌کند که: ابو سـفیان و عدّه‌ای از همراهانش که در الرّوحاء اطراق کرده بودنـد، گفتنـد: بزرگـان و شـجاعان مسـلمانان را به قتـل رسانـدیم و بـا این حـال، قبـل از آن که آنهـا را ریشه‌کن کنیم داریم برمی‌گردیم! در حـالی که بایـد بر آنهـا حمله کنیم و بقیه را هم به قتـل رسانـده و از شـرّ آنهـا راحت شویم و بـا اتفاق آراء تصـمیم گرفتند که به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش برگردند.

ابن اسـحاق می‌گوید: روز احد در شـنبه، نیمه شوال واقع شد و فردای روز احد، شانزدهم شوّال بود و در همین روز مؤذّن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اعلام کرد که برای تعقیب دشـمن اجتماع کننـد و کسانی که دیروز با ما همراهی نکرده‌اند، حاضـر نشوند! پس رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله حرکت کرد تا به حمراء الاسـد که در هشت مایلی (- ۱۴ کیلومتری تقریبا) مدینه واقع است رسید و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


روزهای دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه را در آنجا اقامت کرد.

معبد بن ابی معبد خزاعی که مشرک بود از آنجا می‌گذشت که به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای محمد، به خدا قسم که مصیبت وارده بر تو، برای ما نیز سخت است و دوست داشتیم که خدا تو را در میان آنها سالم نگه دارد.

وی حمراء الاسد را ترک کرد و به ابو سفیان و یارانش در الروحاء رسید، وقتی که ابو سفیان را دید گفت: محمد به

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۰

---

همراه عده‌ای از اصحابش به دنبال شما می‌گردد و افرادی همانند آنها ندیده‌ام که این گونه آتش گرفته باشند و کسانی که در احد با وی همراه نشده‌اند، امروز به او پیوسته‌اند و بر آنچه که مرتکب شده‌اند، پشیمان هستند و آن چنان کینه‌ای از شما به دل دارند که تا کنون مثل آن را ندیده‌ام!

ابو سفیان گفت: وای بر تو چه می‌گویی؟ گفت: به خدا قسم درست می‌گویم و اگر کمی جلوتر بروید، پیشانی اسب‌های آنها را می‌بینید!

ابو سفیان گفت: ما تصمیم گرفته‌ایم که بازگردیم و باقیمانده آنها را ریشه کن کنیم! گفت: من تو را از این کار نهی می‌کنم! آنچه دیده‌ام مرا واداشته است که شعری درباره آنها بگویم. ابو سفیان پرسید: چه گفته‌ای؟ گفتم: گفته‌ام (در این قسمت ابیات آمده است) و ابو سفیان و همراهانش مرا به خاطر این اشعار مورد تمجید قرار دادند. (ج ۳، ص ۱۰۶- ۱۰۹)

ابن هشام از ابی عبیده نقل می‌کند که وقتی ابو سفیان از احد منصرف شد و دوباره تصمیم به حمله مجدد بر مدینه گرفت تا بدین ترتیب مسلمانان را ریشه کن کند؛ صفوان بن امیّه به وی گفت: این جماعت (مسلمانان) جنگ گزیده شدند، لذا ما این احتمال را دادیم که جنگیدن آنها این بار غیر از این باشد که دیدیم. پس برگردید. (ج ۳، ص ۱۰۰)

سوارانی از عبید القیس از کنار آنها می‌گذشتند که ابو سفیان از آنها سؤال کرد: به کجا می‌خواهید بروید؟ گفتند: مدینه.

گفت: برای چه؟ گفتند: می‌خواهیم که خوار و بار خرید کنیم گفت: آیا پیغام مرا به محمد می‌رسانید؟ اگر چنین کنید مقدار زیادی کشمش را در آینده در بازار عکاظ به شما تحویل می‌دهم، گفتند: قبول است. گفت: اگر او را دیدند، به او بگویید: ما تصمیم گرفته‌ایم که به سوی او و اصحابش بازگردیم و همه آنها را نابود کنیم.

سواران عبد القیس به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که در حمراء الاسد بود، برخوردند و پیغام ابو سفیان را به وی رساندند. آن حضرت فرمود: حسبنا اللّه و نعم الوکیل ...؛ خدا ما را کفایت می‌کند و او بهترین یاور و پشتیبان است ... و فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست، سنگ‌هایی برای آنها پیش‌بینی شده است که چنانچه به صبحگاه برسید نابود می‌شوند!

واقدی می‌گوید: سران اوسی و خزرج؛ یعنی سعد بن عباده و سعد بن معاد و حباب بن منذر و أوس بن خولیّ و قتادهٔ بن نعمان و عبید بن أوس به همراه عده‌ای دیگر، آن شب در مسجد و در کنار در حجره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خوابیدند تا از جان وی محافظت کنند (شب یکشنبه، هشتم شوّال).

پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز صبح را به جای آورد، به بلال دستور داد که بگوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌گوید که به تعقیب دشمن می‌پردازیم و تنها کسانی ما را همراهی کنند که دیروز در جنگ شرکت داشته‌اند!

سعد بن معاذ به خانه‌اش بازگشت و به قوم خود دستور حرکت داد و این در حالی بود که عده زیادی از مردم زخمی شده بودند! و در چنین حالی سعد بن معاذ آمد و گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به شما دستور می‌دهد که برای تعقیب دشمن آماده شوید.

سعد بن عباده هم به میان قوم خود، بنی ساعده رفت و به آنها دستور حرکت داد و آنها لباس‌های جنگی را پوشیده و آماده شدند.

ابو قتاده به میان اهل خربی که مشغول مداوای زخمی‌های خود بودند، آمد و گفت: منادی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اعلام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


می‌کند که برای تعقیب دشمن آماده شوید آنها هم به سرعت مسلّح شدند و مداوای زخم‌ها را کنار گذاشتند ...

عده‌ای از افرادی که در جنگ احد شرکت نکرده بودند، از آن حضرت اجازه خواستند که در تعقیب دشمن شرکت کنند؛ امّا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله اجازه نداد. و تنها جابر بن عبد اللّه انصاری اجازه یافت که با آنها حرکت کند؛ زیرا وی به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای رسول خدا منادی اعلام کرده است که فقط افرادی که دیروز در جنگ شرکت داشته‌اند، آماده حرکت شوند و من می‌خواستم که دیروز در جنگ حضور داشته باشم؛ امّا پدرم مرا مأمور نگهداری از خواهرانم کرد و گفت: پسرم، سزاوار نیست که من و تو آنها را رها کنیم در حالی که سرپرست مرد ندارند و من نگران حال آنها هستم؛ بنابراین من با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حرکت می‌کنم و شاید که خداوند توفیق شهادت را عنایت فرماید و تو بمان. به این ترتیب من نزد

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۱

---

خواهرانم ماندم و خداوند به او توفیق شهادت عنایت فرمود، در حالی که من همچنین امیدی داشتم. و حال ای رسول خدا، به من هم اجازه بده که با شما بیایم! و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی اجازه داد.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که پرچم دیروز را که هنوز باز نکرده بودند، بیاورند و آن را به دست علی علیه السّلام داد ... و آن حضرت در حالی حرکت کرد که زخمی بود و در رویش اثر حلقه‌های کلاه‌خود دیده می‌شد و در محل رستنگاه موهای پیشانی‌اش پارگی وجود داشت و دندان رباعیه‌اش شکسته بود و لب او از طرف داخل زخم شده بود و ... او به داخل مسجد رفت و دو رکعت نماز به جای آورد و در این زمان مردم اجتماع کرده بودند، سپس درخواست کرد که اسبش را بر در مسجد بیاورند ... پس بر اسب سوار شد در حالی که زره و کلاه‌خود را پوشیده بود و فقط چشمانش دیده می‌شد! سپس به طلحة بن عبید اللّه فرمود: به نظر تو الان مشرکان در کجا هستند؟ گفت: در سیّاله. فرمود: من هم این حدس را می‌زدم. امّا ای طلحه آنها تا قبل از آن که خدا مکه را برای ما فتح کند، نخواهند توانست ضربه‌ای همانند دیروز بر ما وارد کنند!

و آن حضرت سه نفر از سالم‌ترین افراد را به عنوان پیشتاز به تعقیب مشرکان فرستاد آنها سلیط و نعمان، پسران سفیان سهمی دارمی بودند و نام نفر سومی که همراه آنها بوده، برده نشده است. آنها در حمراء الاسد به مشرکان رسیدند که آنها را دیدند و دستگیرشان کردند. (ج ۱، ص ۳۳۷)

سپس از بکیر بن مسمار نقل می‌کند که: مشرکان در اول برای مدتی در حمراء الاسد توقف کردند، سپس حرکت کردند و ابا عزّه (عمرو بن عبد اللّه جمحی) را که خواب مانده بود، جا گذاشتند تا این که مسلمانان در وسط روز به او که بیدار شده بود و به این طرف و آن طرف نگاه می‌کرد، رسیدند و عاصم بن ثابت بن ابی أقلح انصاری او را دستگیر کرد. (ج ۱، ص ۳۰۹)

سپس از سعید بن مسیّب نقل می‌کند که ابا عزه به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای محمد، مرا به زور همراه خویش آورده‌اند و به خاطر دخترانم بر من منت بگذارند!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کجا رفت آن عهد و میثاقی که با من بسته بودی؟ به خدا قسم که تو را رها نخواهم کرد تا به مکه بروی و بگویی که محمد را دوباره مسخره کردم! (ج ۱، ص ۱۱۱) و فرمود: همانا مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود! سپس به عاصم بن ثابت دستور داد که گردنش را بزنند. (ج ۱، ص ۳۰۹)

مسلمانان در آنجا اردو زدند و (دو برادری که به عنوان پیشتاز حرکت کرده و شهید شده بودند) را در یک قبر به خاک سپردند و تمام توشه مسلمانان را خرما تشکیل می‌داد که سعد بن عباده آن را بر سی شتر حمل کرده بود و شترهایی را هم برای نحر کردن آورده بودند که در روز دوشنبه و سه‌شنبه آنها را نحر کردند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به آنها دستور می‌داد که در روز هیزم جمع کنند و وقتی که شب فرارسید به آنها دستور داد که آتش روشن کنند و به دستور آن حضرت پانصد آتش درست کردند به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


طوری که آتش لشکرگاه آنها از هر طرف دیده می‌شد و همین باعث شد که خدا در دل دشمنان خوف ایجاد کرد. (ج ۱، ص ۳۸۸)

سپس می‌گوید: از جمله چیزهایی که باعث بازگشت ابو سفیان و یارانش شد، سخنان صفوان بن امیه بود که به آنها گفت: ای قوم این کار را نکنید، زیرا مسلمانان جنگ گزیده شده‌اند و می‌ترسم که عده‌ای از خزرجی‌ها که در احد شرکت نداشته‌اند به آنها بپیوندند و شما را شکست بدهند. حال که پیروزی با شما بوده است، بازگردید و من گمان می‌کنم که اگر دوباره با مسلمانان رو به رو شوید، پیروزی با شما باشد. (ج ۱، ص ۳۳۹) و به آنها گفت: حال که مسلمانان را شکست داده، برگردید و بروید و دوباره با آنها درگیر نشوید در حالی که شما خسته‌اید و پیروز شده‌اید و نمی‌دانید که برای شما چه پیش خواهد آمد و در روز بدر هم که شما عقب‌نشینی و فرار کردید، آنها شما را دنبال نکردند، در حالی که پیروز شده بودند. (ج ۱، ص ۲۹۸)

معبد بن ابی معبد خزاعی که شخص مشرکی بود؛ ولی با مسلمانان رابطه داشت، از کنار پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله گذشت و گفت: ای محمد، آنچه که به تو و اصحابت رسیده است، برای ما ناگوار است و دوست داشتیم که خداوند تو را عزیزتر می‌کرد و این مصیبت بر غیر تو وارد می‌شد! (ج ۱، ص ۳۳۸) تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۲

---

سپس معبد از آنها جدا شد و به قریش برخورد کرد که تصمیم بر رجوع گرفته بودند و عکرمهٔ بن ابی جهل می‌گفت: کار را به پایان نرساندیم و با وجودی که اشراف آنها را به قتل رسانده بودیم، بازگشتیم و آنها را ریشه کن نکردیم! هنگامی که معبد ظاهر شد، ابو سفیان گفت: این شخص، معبد است و اطلاعات خوبی دارد سپس پرسید: چه خبر ای معبد؟

معبد گفت: در حالی محمد و اصحابش را پشت سر گذاشتم که از خشم آتش گرفته بودند و افرادی از أوس و خزرج که در احد شرکت نکرده بودند، به وی ملحق شده‌اند و با هم پیمان بسته‌اند که بازنگردند تا شما را ملاقات کنند و از شما انتقام بگیرند! و به خاطر آن که اشراف و بزرگان قوم آنها را کشته‌اید، بسیار خشمگین هستند

مشرکان گفتند: وای بر تو، چه می‌گویی؟ گفت: به خدا قسم که آنها حرکت کرده‌اند و به زودی پیشانی اسب‌های آنها را خواهید دید و مشاهده آنها باعث شد که این اشعار را سرودم:

کادت تهد من الاصوات راحلتی‌اذ سالت الارض بالجرد الابابیل

تعدو باسد کرام لا تنابلهٔعند اللقاء و لا میل معاذیل

فقلت: ویل ابن حرب من لقائهم‌اذا تغطمطت البطحاء بالجیل نزدیک بود که از سر و صدای زیاد، مرکب من رم کند؛ زیرا که منطقه پر از سپاهان محمد شده بود آنها به مثابه شیران شجاعی در هنگامه پیکار بودند و چنین نبود که بیهوده نسبت به هم تفاخر کنند، ولی هنگام جنگ، پیش خود گفتم: وای بر حال پسر حرب اگر با اینها درگیر شود که در آن هنگام سرزمین بطحاء را با کشته‌هایشان پر خواهند ساخت. پس از شنیدن این اشعار، مشرکان از ترس این که مسلمانان به آنها برسند، به سرعت برگشتند و روانه مکّه شدند و عده‌ای از افراد عبد القیس که قصد مدینه را داشتند، از کنار ابو سفیان گذشتند که او به آنها گفت: آیا شما پیغام مرا به محمد و اصحابش می‌رسانید که من در عوض خورجین‌های شما را وقتی که به بازار عکاظ آمدید، از کشمش پر کنم؟ گفتند: قبول است. گفت:

وقتی که محمد و اصحابش را دیدید، به آنها بگویید که ما تصمیم به بازگشت به سوی آنها را گرفته‌ایم. و رفتند!

این عده در حمراء پیامبر و اصحابش را دیدند و خبری را که ابو سفیان گفته بود، به آنها ابلاغ کردند و آنها گفتند: حسبنا اللّه و نعم الوکیل.

معبد مردی از خزاعهٔ را به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرستاد که به وی اطلاع دهد که ابو سفیان و یارانش با ترس و دلهره

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


برگشته و رفته‌اند و پس از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم به مدینه بازگشت. (ج ۱، ص ۳۴۰) و گفته می‌شود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: صفوان بن امیه آنها را از بازگشت به سوی مدینه نهی کرد. (ج ۱، ص ۲۹۸) یا فرمود: صفوان آنها را راهنمایی کرد و او راهنمای مجربی نبود سپس فرمود: قسم به آن که جانم در دست او است! سنگ‌هایی برای آنها نشانه‌گذاری شده بود و اگر برمی‌گشتند، همانا مانند روز گذشته نابود می‌شدند! (ج ۱، ص ۳۳۹)

و ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۱۰ می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قبل از رجوع به مدینه معاویهٔ بن مغیرهٔ بن ابی العاص بن امیّه (که پدر عایشه و مادر عبد الملک مروان بود) را دستگیر کرد. (زید بن حارثه و عمار بن یاسر را خواست و به آنها فرمود که او را در فلان جا می‌یابید، و آنها او را پیدا کرده و به قتل رسانیدند). (ج ۳، ص ۱۱۰- ۱۱۱)

واقدی می‌گوید: معاویهٔ بن مغیره تا روز سوم در مدینه بود و سپس بر مرکب خود سوار شد و حرکت کرد تا این که به ابتدای وادی العقیق رسید و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود که معاویه به نزدیکی ما رسیده است، او را دستگیر کنید.

به دنبال آن عده‌ای از افراد حرکت کردند تا او را در روز چهارم مشاهده کردند و عمار بن یاسر و زید بن حارثه او را در جمّاء ... دستگیر کردند. و گفته می‌شود که او را در ثنیهٔ الشریر، که در هشت مایلی مدینه قرار دارد، دستگیر کردند (و بنابراین او در نزدیکی حمراء الأسد بوده است) و آن‌گاه او را هدف گرفته آن قدر تیر و سنگ به روی او نشانه‌گیری کردند تا به هلاکت رسید. (ج ۱، ص ۳۳۳- ۳۳۴)

و در دو خبر از فروع کافی و خرائج که صدر آنها ذکر شد، درباره دو نفری که این مرد را دستگیر کرده بودند، با

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۳

(۱) قمی می‌نویسد: ابو سفیان گفت: نتیجه زیاده‌طلبی بدبختی است، ما بر آنها پیروز شدیم و آن‌گاه زیاده‌طلبی کردیم! به خدا قسم هیچ قومی که زیاده‌طلبی، رستگار نمی‌شود!

در همین حال نعیم بن مسعود أشجعی از کنار آنها می‌گذشت. ابو سفیان از وی سؤال کرد: کجا می‌روی؟ گفت: به مدینه می‌روم تا برای خانواده‌ام آذوقه تهیه کنم. گفت: آیا برایت ممکن است که از حمراء الأسد بروی و در آنجا اصحاب محمد را ملاقات کنی و به آنها بگویی که هم‌پیمانان و آزادشده‌های حبشی ما از راه رسیده‌اند و از ما خواسته‌اند که بازگردیم و کار را یکسره کنیم و بدان که اگر این کار را انجام دهی، ده خورجین پر از کشمش به تو می‌دهم. نعیم گفت: قبول است.

او فردای آن روز سپاه اسلام را در حمراء الأسد دید و از آنها پرسید: کجا می‌روید؟ گفتند: به تعقیب قریشیان. گفت: برگردید؛ زیرا هم‌پیمانان قریش و کسانی که از سپاه عقب مانده بودند به آنها پیوسته‌اند و گمان می‌کنم که به زودی طلیعه سپاه آنها به شما برسد! مسلمانان گفتند: حسبنا اللّه و نعم الوکیل. «۱»

(۲) در خبر طبرسی از کتاب أبان أحمر بجلی کوفی آمده است: سوارانی از عبد القیس که قصد مدینه را داشتند. از کنار قریشیان گذشتند. ابو سفیان به آنها گفت: به محمد این پیغام را برسانید که من تصمیم به بازگشت گرفته‌ام تا شما را ریشه کن کنم. و اگر این کار را انجام دهید، خورجین‌های شما را در عکاظ پر از کشمش خواهم کرد.

آنها این پیغام را به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که به حمراء الاسد رسیده بود، ابلاغ کردند و آن حضرت فرمود: حسبنا اللّه و نعم الوکیل. «۲»

(۳) قمی می‌نویسد: جبرئیل بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: ای محمّد بازگرد؛ زیرا خداوند در دل قریش وحشتی انداخته است که به سرعت می‌روند و حتی به پشت سرشان هم نگاه نمی‌کنند!

---

اختلاف در نام ذکر شده است؛ یعنی اسم این مرد- چنان که گذشت- مغیرهٔ بن ابی العاص (عموی عثمان نه معاویهٔ بن مغیرهٔ، پسر

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


عمویش) آمـده است و اسم دو نفری که او را دسـتگیر کرده‌انـد: زید بن حارثه و عمار ذکر شده است و لکن این خبر در کافی این طور آمده است که: این شـخص به درختچه‌ای رسید و در سایه آن به استراحت پرداخت که وحی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شـد و او را از محل اختفای این شـخص آگاه کرد. آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّـلام را فرا خوانـد و به وی فرمود: شمشیرت را بردار و به همراه عمار حرکت کن و مغیره بن ابی العاص را که زیر فلان درخت مخفی شده است، دستگیر کن و بیاور. و در خبر خرائج آمده است که این شـخص در سایه درختی به استراحت پرداخت که وحی بر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله نازل شد و او را از محل اختفایش آگاه کرد. آن‌گاه رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله بین زیـد و حمزه عقـد اخوت برقرار کرده بود؛ برای همین زیـد به زبیر گفت: او ادّعا کرده است که برادرم حمزه را به قتل رسانده است، پس بگذار که من او را به قتل برسانم و لذا زبیر او را رها کرد و زیـد او را به قتل رسانیـد؛ (الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۹۴- ۹۶ و فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۱، ح ۸ و در تهذیب، ج ۳، ص ۳۳۳، ح ۶۹.

(۱). تفسـیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۵- ۱۲۶. و چنین نقشـی برای او در بـدر آخر و در جنگ احزاب (خنـدق) نقل شـده است مگر چنین نقش مشابهی برای او تکرار شده است؟!.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۴

پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدینه بازگشت و خداوند آیاتی (از سوره آل عمران) را بر وی نازل کرد. «۱»

طبرسی از کتاب أبان بجلی کوفی نقل می‌کند که: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در روز جمعه به مدینه بازگشت. «۲»

(۱)

## کشتن دشنام دهنده به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله (فاسقه بنی خطمه)

طبرسـی از کتاب أبان بجلی کوفی نقل می‌کنـد: وقتی رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله به غزوه حمراء الأسد رفت، زن فاسـقی از بنی خطمه که به وی عصماء امّ منذر گفته می‌شد به میان اجتماعات أوس و خزرج می‌رفت و اشعاری را می‌خواند و مردم را علیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تشویق می‌کرد.

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۶.

(۲). ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۱۱۱ از ابن شـهاب زهری نقل می‌کند که هر جمعه وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به ایراد خطبـه می‌پرداخـت، عبـد الله بن ابی بن سـلول که در جایگـاه خاصـی می‌نشـست، از جـایش برمی‌خـاست و می‌گفت: ای مردم، این رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است که در میان شما است خداوند بر شما منت گذاشته و شما را به واسطه او عزّت بخشیده است. پس او را یاری کنید و او را عزیز بدارید و سـخنان او را بشـنوید و از او اطاعت کنید و سـپس می‌نشست. تا این که در جنگ احد به همراه عـده زیادی از نیمه راه بازگشت و در اوّلین جمعه بعد از آن جنگ، برخاست تا بر طبق عادت قبلی‌اش سـخنانی ایراد کند! امّا مسـلمانان از هر طرف لباسش را کشیدند و گفتند: بنشین ای دشمن خدا! تو با این همه کارهای زشتی که مرتکب شدی، اهلیّت این کـار را نـداری! و او در حـالی که از روی شانه‌هـای مردمی می‌گـذشت تـا از مسـجد خـارج شود، می‌گفت: به خـدا قسم که گویی سخنان زشت و بیهوده‌ای را گفته‌ام در حالی که می‌خواستم تا کار او را تأیید کنم!

جلوی مسـجد به مردی از انصار برخورد کرد که به وی گفت: وای بر تو، برایت چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: برخاستم تا کار او را تأییـد کنم؛ اما ناگهان عدّه‌ای از یارانش بر من حمله کردند و با شدت با من برخورد کردند به گونه‌ای که انگار من حرف زشتی را

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


زده‌ام، در حالی که برخاسته بودم تا سخنانی را در تقویت کارهایش بگویم!

مرد انصاری به وی گفت: برگرد تا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای تو استغفار کند، اما وی گفت: به خدا قسم که من طالب استغفار او نیستم! (ج ۳، ص ۱۱۱)

واقدی می‌گوید: گفته‌اند که وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از (بدر) به مدینه بازگشت، در روز جمعه بر منبر نشست تا خطبه ایراد کند و در همین حال ابن أبیّ از جایش برخاست و گفت: این رسول خداوند است که در میان شما است و خدا به وسیله او شما را گرامی داشته است، پس او را یاری کرده و از او اطاعت کنید!

وی این سخنان را هر هفته تکرار می‌کرد و گویی آن را شرافتی برای خویش می‌دانست که حاضر نبود آن را ترک کند.

پس از آن که جنگ احد فرا رسید و او به همراه عده زیادی از میانه راه بازگشت و عده زیادی از مسلمانان به شهادت رسیدند، در اوّلین جمعه برخاست تا بر طبق عادت همیشگی‌اش آن سخنان را تکرار کند، امّا عده‌ای از مسلمانان متعرّض وی شدند و گفتند: بنشین ای دشمن خدا! و ابو ایّوب و عبادهٔ بن صامت از جای خود برخاستند و ابو ایوب ریش او را در دست گرفت و به سوی بیرون مسجد می‌کشید و عباده هم با سیلی به پس گردنش می‌زد و می‌گفتند: تو لایق نشستن در اینجا نیستی و بدین ترتیب او را از مسجد بیرون کردند! او در حالی که از میان مردم عبور می‌کرد، می‌گفت: برخاستم تا برای استحکام کارهایش سخنانی بگویم و گویی که حرف‌های زشتی را زده‌ام.

در این حال معوّذ بن عفراء انصاری با او برخورد کرد و گفت: برگرد تا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برایت استغفار کند!

او گفت: به خدا قسم که طالب استغفار او نیستم! همانا، محمد مرا از محلّ طویله سهل و سهیل بیرون کرد!

این در حالی بود که پسرش (عبد الله که در روز احد زخمی شده بود) در میان مردم نشسته بود و به سوی او نگاه نمی‌کرد! و آیاتی از سوره «المنافقون» در مورد او نازل شد. (ج ۱، ص ۳۱۸- ۳۱۹)

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۵

در آن زمان در میان بنی خطمه هیچ کس مسلمان نشده بود مگر یک نفر به نام عمیر بن عدیّ.

(۱) پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از حمراء الأسد بازگشت، عمیر به سوی او حرکت کرد و او را کشت و نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: من امّ منذر را به خاطر آن که شما را هجو می‌کرد، کشتم. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستی بر شانه‌اش زد و فرمود: این مرد کسی است که خدا و رسولش را در غیب یاری کرده است! امّا بدان که به خاطر او آب از آب تکان نمی‌خورد.

عمیر بن عدیّ می‌گفت: فردای آن روز از کنار پسرانش که مشغول دفن او بودند گذشتم و هیچ کدام از آنها متعرض من نشدند. «۱»

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۵. بنابراین کشته شدن این زن در شب شنبه شامگاه جمعه که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از حمراء الاسد برگشته بود، اتفاق افتاده. و واقدی از این عملیات با عنوان سریّهٔ عمیر بن أسد یاد کرده و گفته است: کشته شدن این زن پس از مراجعه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از بدر که پنج شب به آخر ماه باقی مانده بود، اتفاق افتاد که نوزدهمین ماه و دومین سال هجرت بوده است. و کازرونی هم آن را به همین صورت در المنتقی نقل کرده و نوشته است: در این سال سریّه عمیر بن عدیّ بن خرشه به سوی عصماء دختر مروان یهودی اتفاق افتاد و مجلسی هم آن را در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۷ چنین نقل کرده است: با خبر کردن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در صبح روز شنبه و بعد از ادای نماز صبح رخ داد. و دفن این زن نیز در صبح شنبه انجام شد؛ زیرا عمیر می‌گوید که صبح آن روز از کنار پسرانش گذشتم که مشغول دفن وی بودند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


و اکثر مطالب را موافق با روایت واقدی نقل کرده و گفته است: این زن اشعاری می‌سرود و در ضمن آنها افراد را بر ضد وی تحریک می‌کرد و آن حضرت را اذیت کرده و از اسلام عیب‌جویی می‌کرد. سخنان وی به گوش عمیر بن عدیّ خطمی رسید و در این هنگام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در بدر به سر می‌برد. عمیر گفت: خدایا برای تو بر عهده من نذر می‌باشد که اگر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را به مدینه بازگردانی، این زن را به قتل برسانم. (چنان که ملاحظه می‌شود نذر شرعی است).

عمیر گفت: پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از بدر بازگشت در نیمه رجب به سوی عصماء حرکت کردم و داخل خانه‌اش شدم، در حالی که عده‌ای از فرزندانش در اطراف خوابیده بودند. با دست به بازرسی او پرداختم و متوجه شدم که کودک شیرخواره‌اش به او چسبیده است. آن طفل را از او دور کردم و سپس شمشیرم را در سینه‌اش فرو کردم به طوری که از پشتش درآمد. از آنجا خارج شدم و نماز صبح را با نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به جای آوردم و پس از آن که نگاه پیامبر به من افتاد فرمود: آیا دختر مروان را کشتی؟

گفتم: بله، یا رسول اللّه، پدر و مادرم به فدایت آیا چیزی در این مورد بر عهده من است؟

فرمود: نه و بدان که به خاطر او آب از آب تکان نمی‌خورد و سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: اگر دوست دارید که به چهره مردی که خدا و رسولش را در حال غیبت او یاری کرده است نگاه کنید، پس به چهره عمیر بن عدیّ بنگرید!

عمر بن خطّاب گفت: به این نابینا نگاه کنید که در اطاعت از خدا شدت عمل به خرج می‌دهد!

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نگو نابینا؛ زیرا او اهل بصیرت است.

پس از آن که عمیر از نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بازگشت، فرزندانش را به همراه عده‌ای دید که مشغول دفن او هستند. آنها هنگامی که او را دیدند از مدینه می‌آید، به سویش رفتند و به او گفتند: ای عمیر، تو بودی که او را کشتی؟! گفت: بله! اگر می‌خواهید می‌توانید که همگی به من حمله کنید؛ ولی بدانید که به شما مهلت داده نمی‌شود. و قسم به آن که جانم در دست اوست اگر همه شما آنچه را بگویید که این زن می‌گفت، با این شمشیرم به شما حمله می‌کنم که کشته شوم یا شما را به قتل برسانم! تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۶

---

و از آن روز اسلام در بنی خطمه ظاهر شد.

و از جمله اشعار عصماء این بوده است:

فباست بنی مالك و النبیتو عوف و باست بنی الخزرج

اطعتم أتاویّ من غیرکمفلا من مراد و لا مذحج

ترجّونه بعد قتل الرءوس کما یرتجی مرق المنضج به پشتگاه بنی مالك و بنی نبیت و بنی عوف و به پشتگاه خزرجیان قسم می‌خورم که شما فرمان شخص غریبه‌ای را گردن نهادید که نه از بنی مراد بود و نه از مذحج پس از آن که سران شما کشته شده‌اند شما به او امید بسته‌اید همچنان که به خورشی رسیده امید بسته می‌شود!

و این شعر اقتضا می‌کند که بعد از احد که عده زیادی از مسلمانان کشته شده بود، سروده شده باشد، نه بعد از جنگ بدر.

حسّان شعری سرود که در ضمن آن اقدامات عصماء را تقبیح می‌کند و کار عمیر بن عدیّ را می‌ستاید:

بنی وائل و بنی واقفو خطمهٔ، دون بنی الخزرج

متی ما دعت اختکم- ویحها-بعولتها و المنایا تجیء

فهزّن فتی ماجدا عرقه کریم المداخل و المخرج

فضرّجها من نجیع الدماء قبیل الصباح، و لم یحرج

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


فاوردک اللّه برد الجنان، جذلان فی نعمهٔ المولج بنی وائل و بنی واقف و بنی خطمه را می گویم، که از خزرجیان بر حذر باشید

آن‌گاه که خواهر شما که وای بر او باشد داد و فریادش را بلند کرد، و مرگش رسیده بود

رگ (غیرت) جوانمرد ارجمندی را تحریک کرد که انجام و فرجام کارهایش گرامی است

پس، از لچه خون‌هایش او را خون‌آلود کرد پیش از صبحگاه، و هیچ گونه گناهی احساس نمی‌کرد.

پس خدای تو را به خنکای بهشت‌ها وارد کند تا در نعمت‌های آنجا خشنود باشد!

مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۷۲- ۱۷۴. این را در روز شنبه پس از بازگشت وی از حمراء الاسد می‌داند.

و بر طبق آنچه در فروع کافی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است، در روز یکشنبه همان هفته، عثمان از نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به خانه بازگشت و به همسرش ام کلثوم گفت: تو قاصدی را نزد پدرت فرستادی و او را از مخفیگاه عمویم (مغیرهٔ بن ابی العاص برادر عفّان بن ابی العاص) آگاه ساختی؟ ام کلثوم به خدا قسم خورد که چنین کاری نکرده است؛ امّا عثمان حرف او را باور نکرد و لذا چوبی را برداشت و او را به شدت زد!

ام کلثوم قاصدی نزد پدرش فرستاد و از این وضع شکایت کرد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم به وی پیغام فرستاد که من خوب نمی‌دانم که زنی دائما از شوهرش شکایت کند! و فرمود: حیا پیشه کن، مگر نمی‌دانی که چقدر زشت است که یک زن دیندار و صاحب حب و نسب هر روز از شوهرش شکایت کند! ام کلثوم بارها به وی پیغام فرستاد و آن حضرت هر بار همان جواب را می‌داد! تا این که در مرتبه چهارم پیغام فرستاد که او مرا کشت!

پس از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله علی علیه السّلام را فرا خواند و فرمود: شمشیرت را بردار و آن را بپوشان. و آن‌گاه به در خانه دختر پسر عمویت برو و دست او را بگیر و به اینجا بیاور و اگر کسی مانع شد، با شمشیر جوابش را بده! علی به خانه‌اش رفت و دست او را گرفت و نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آورد. وقتی نگاه ام کلثوم به پدرش افتاد، صدایش را به گریه بلند کرد! اشک‌های رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم جاری شد و گریه کرد و آن‌گاه او را به منزلش برد. ام کلثوم لباسش را بالا زد و پشت خود را به پیامبر نشان داد! و هنگامی که آن حضرت آثار پشت او را دید- سه مرتبه- فرمود: چرا تو را کشته است؟! خدا او را بکشد!

این حادثه در روز یکشنبه رخ داد و در آن هنگام عثمان در کنار کنیزش به سر می‌برد! ام کلثوم روز دوشنبه و سه‌شنبه

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۷

---

نزد پدرش ماند و در روز چهارم فوت کرد. پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آماده شد تا جنازه ام کلثوم را تشییع کند، به فاطمه که زنان مؤمنین نیز به همراهش بودند، دستور داد که خارج شوند و عثمان نیز آمده بود تا در تشییع جنازه شرکت کند! وقتی که نگاه آن حضرت به عثمان افتاد، فرمود: هر کسی که دیشب با خانواده‌اش یا کنیزش نزدیکی کرده است به تشییع جنازه‌اش (ام کلثوم) نیاید، یا این که فرمود: هر کسی که دیشب با کنیزش همبستر شده است در تشییع جنازه‌اش (ام کلثوم) حاضر نباشد. و تا سه بار این را تکرار کرد، اما عثمان برنگشت تا این که دربار چهارم فرمود: حتما منصرف شود وگرنه نامش را می‌برم! یا فرمود: حتما از جایش برخیزد وگرنه نامش و نام پدرش را می‌برم! عثمان در حالی که بر غلامش (مهین) تکیه کرده و دست بر شکم خود گذاشته بود، جلو آمد و گفت: ای رسول خدا، من از شکمم ناراحتم، به نظر شما اگر اجازه بفرمایید برگردم؟! فرمود: برگرد!

فاطمه به همراه زنان مهاجر و انصار بر جنازه نماز خواندند، و این مطلب در الخرائج و الجرائح! (ج ۱، ص ۹۴- ۹۶ و فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۱ و تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۳۳ آمده است و هر دو خبر از ذکر نام این دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خالی است ولی این همان ام کلثوم بوده که بعد از وفات خواهرش رقیه به نکاح عثمان درآمده است. مجلسی نیز نام او را ذکر نکرده؛

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


ولی این دو خبر را در ضمن اخبار مربوط به رقیه ذکر کرده است؛ اما این اخبار درباره او نیست.

علامه امینی متعرض اخبار مربوط به ازدواج عثمان با رقیه و ام کلثوم و وفات آنها شده و مسأله ممانعت از حضور عثمان در تشییع جنازه یا نزول وی در قبر را نقل کرده است و هر کسی که خواهان مطالعه بیشتری است، باید به الغدیر مراجعه کند که با عنوان: خلیفه در شب وفات ام کلثوم، آمده است. وی این بحث را با نقل حدیثی از انس بن مالک شروع می‌کند که می‌گوید: ما شاهد دفن دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودیم در حالی که آن حضرت بر بالای قبر نشسته بود و گریه می‌کرد. سپس فرمود: آیا در میان شما کسی هست که دیشب نزدیکی نکرده باشد؟ ابو طلحهٔ زید بن سهل انصاری گفت: من یا رسول اللّه. آن حضرت فرمود: پس در قبر وی داخل شو و او پس از آن که داخل قبر شد، دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را به خاک سپرد. و این خبر در کتاب احمد حنبل چنین آمده: این دختر، رقیّه بوده و سهیلی نیز همین را تأیید کرده است و علامه امینی گفته است که آنها همین را بدون شک و تردید قبول کرده‌اند؛ الروض الانف، ج ۲، ص ۱۰۷، الغدیر، ج ۸، ص ۲۳۱- ۲۳۴.

دولابی هم در الذریهٔ الطاهرهٔ، ص ۸۸ و شماره ۷۷ در اخبار مربوط به ام کلثوم این خبر را نقل کرده است؛ سپس از فاطمه خزاعیّه از اسماء بنی عمیس نقل کرده است که گفت: من با کمک صفیه دختر عبد المطلب، ام کلثوم را غسل دادم و اشکالاتی که در خبر مربوط به حضور أسماء بنت عمیس در شب زفاف زهرا وارد است، در اینجا هم وارد است، و راه حلّ اشکال نیز همان راه حلّ در آنجا است که: اسماء بنت سکن انصاری بوده است.

سپس با سندی از ام عطیّه نقل می‌کند که گفت: (یکی از دختران نبی اکرم) وفات کرد. آن حضرت فرمود: او را سه بار غسل دهید. و بعد از آن با مقداری از کافور او را حنوط کنید و پس از آن که کارتان تمام شد، مرا صدا بزنید. پس از آن که از کار خویش فارغ شدیم. او را مطلع ساختیم آن حضرت پارچه‌ای را به ما داد و فرمود: او را با این پارچه بپوشانید.

با سندی از لیلی دختر قانف ثقفی نقل می‌کند که گفت: از جمله کسانی بودم که در غسل ام کلثوم، دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شرکت داشتم و در این حال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جلوی در اتاق نشسته بود و پارچه‌های کفن دخترش را در دست داشت و آنها را یکی یکی به ما تحویل می‌داد.

اوّلین چیزی که به ما داد إزار بود و سپس پیراهن و سپس مقنعه و سپس سرتاسری را به ما داد و آن‌گاه او را در لباس دیگری پیچید.

روایت شده است که علی و فضل و اسامهٔ بن زید بالای قبر نشسته بودند و لکن وی از محمد بن عمر (؟!) نقل می‌کند که گفت: ام کلثوم، دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در شعبان سال نهم وفات کرد؟! الذریّهٔ الطاهرهٔ، ص ۸۷ به شماره ۷۶) و شاید که تسع تحریف‌شده اربع و شعبان تحریف‌شده شوّال باشد. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۸

(۱)

## موضع‌گیری یهودیان و منافقین

اگر عصماء یهودی باشد، در این صورت از جمله اخباری که تنها واقدی آن را بیان کرده این است که یهودیان سخنان زشت خویش را آشکار کردند و گفتند: همانا محمد، به دنبال ملک و پادشاهی است که این چنین شکست خورده است و الّا هیچ پیامبری این گونه شکست نخورده است!

منافقان هم به یاران پیامبر می‌گفتند: آن افرادی که کشته شده‌اند اگر پیش ما می‌ماندند، کشته نمی‌شدند. «۱» با این سخنان اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دچار تردید می‌کردند و آنها را تشویق به جدا شدن از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله می‌کردند. (۲) عمر در گوشه و کنار، این اخبار را شنید، لذا نزد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله رفت تا از او برای کشتن یهودیان و منافقانی

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


را که این اخبار را از آنها شنیده بود؛ اجازه بگیرد!

امّا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای عمر، همانا خداوند دینش را آشکار و رسولش را عزیز و حفظ می‌کند و از آنجا که یهودیان در ذمّه ما هستند، اجازه قتلشان را نمی‌دهم.

عمر گفت: درباره منافقان چه می‌فرمایید؟!

فرمود: آیا شهادت نمی‌دهند که لا اله الا الله و محمد رسول اللّه؟

گفت: چرا؛ ولی این را به خاطر ترس از شمشیر می‌گویند و حالا نیت‌های پلید خویش را آشکار کرده‌اند و خداوند نکبت وجود آنها را ظاهر کرده است.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از کشتن کسی که می‌گوید: لا- اله الا الله و محمّد رسول الله نهی شده‌ام. ای پسر خطّاب، قریشیان دیگر این گونه بر ما غلبه نخواهند کرد تا مکه را فتح کنیم. «۲»

---

و در هر حال این اخبار دربردارنده مسائل مربوط به غسل‌های سه‌گانه و تکه‌های کفن برای زنان می‌باشد. و چون در سال سوم هجری است و حجاب در سال ششم واجب شده لذا پیش او وجوب حجاب بوده، لذا ابو طلحه نامحرم وارد قبر او شده است.

(۱). خداوند متعال می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ کانُوا غُزًّی لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللَّهُ ذلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» (آل عمران، ۱۵۶)؛ ای مؤمنان شما مانند کافران نباشید که در زمان مسافرت برادرانشان یا به هنگام شرکت در جنگ می‌گفتند:

«اگر آنها نزد ما می‌بودند نمی‌مردند و یا کشته نمی‌شدند» تا خدا این پندار را چون حسرتی بر دلشان بگذارد. خدا زنده می‌کند و می‌میراند و به کردارتان آگاه است.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۷- ۳۱۸ و گویی که واقدی می‌خواسته با این قول، آنچه را که در مورد عمیر بن عدیّ و سخنان رسول اکرم درباره او گفته است را استدراک کند و شاید که می‌خواهد فضل و برتری اقدام عمیر بن عدیّ را که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آن را تأیید کرده نشان دهد. البته در این مورد آیاتی بر آن حضرت نازل شده است و خداوند می‌فرماید:

«فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ»

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۱۹

(۱)

## قصاص حارث به خاطر قتل مجذّر

ابن هشام می‌نویسد: مجذّر بن زیاد، سوید بن صامت را در خلال بعضی از جنگ‌هایی که بین اوس و خزرج جریان داشت به قتل رسانده بود و به هنگام نبرد احد، حارث بن سوید در پی بی‌آن بود که مجذّر بن زیاد را غافلگیر کند و او را به قتل برساند که به این کار دست یافت. «۱»

می‌گوید: وقتی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه عده‌ای از اصحاب خود بودند، ناگهان حارث بن سوید از میان بعضی از باغ‌های مدینه ظاهر شد و در همان جا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به عثمان بن عفّان- یا بعضی از انصار- دستور داد که گردن او را بزنند. «۲»

---

از پرتو رحمت الهی با آنها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند بنابراین آنها را ببخش و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


برایشان استغفار کن و در کارها با ایشان مشورت کن. و اگر مشورت شوند و مشورت‌کننده اینها باشد که عزمی ندارند و بلکه خداوند می‌فرماید: «فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، ۱۵۹)؛ پس هرگاه که تصمیمت را گرفتی بر خدا توکل کن؛ که حتما خدا توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

واقدی می گوید: خداوند به او فرمان داده که تنها در مسأله جنگ با آنها مشورت کند و پیامبر در هیچ کاری به مشورت با اصحاب نمی‌پرداخت، مگر در جنگ (مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۲۴).

(۱). ابن هشام، ج ۲، ص ۶۷.

(۲). همان، ج ۳، ص ۹۵. واقدی قضیه قتل مجذّر بن زیاد را با تفصیل بیشتری نقل می کند و می‌نویسد: حضیر الکتائب نزد ابی لبابهٔ بن عبد المنذر و خوّات بن جبیر و سوید بن صامت آمد و به آنها گفت: چند روزی به دیدن من بیایید تا برای شما شتری قربانی کنم و به شراب‌خواری بپردازید. آنها هم گفتند که فلان روز پیش تو می‌آییم.

آنها در روز مقرّر پیش حضیر رفتند و او شتری را برای آنها قربانی کرد و تا سه روز به خوش‌گذرانی پرداختند تا این که رنگ گوشت عوض شده و فاسد گردید و لذا آنها گفتند که می‌خواهیم برگردیم. این در حالی بود که سوید پیر بود و حضیر نیز به آنها شراب داده بود و از آنجا که مستی سوید گران شده بود ابی لبابه و خوّات زیر بغل‌های او را گرفته بودند و او را راه می‌بردند تا این که به نزدیکی بنی غصینه در طریق بنی سالم رسیدند. در آنجا سوید در حالتی که مست بود نشست تا ادرار کند و در همین حال فردی از خزرجی‌ها او را دید و فورا نزد مجذّر بن زیاد رفت و گفت: سوید در حالت مستی و بدون سلاح در همین نزدیکی است. (و این در حالی بود که سوید، معاذ بن عفراء را به قتل رسانده بود)، لذا مجذّر با شمشیر کشیده به سوی او رفت و هنگامی که ابی لبابه و خوّات او را دیدند، چون سلاحی در دست نداشتند، به سرعت فرار کردند و سوید نتوانست حرکتی بکند و همان جا نشست. مجذّر بالای سر او ایستاد و گفت: هرآینه خداوند مرا بر تو مسلّط کرده است. سوید گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم تو را بکشم و او را کشت و همین قتل باعث ایجاد جنگ بعاث شد.

پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدینه هجرت کرد مجذّر و حارث بن سوید اسلام آوردند و در جنگ بدر شرکت کردند و حارث به دنبال این بود که در جنگ بدر، مجذّر را به قتل برساند؛ ولی موفق نشد. تا این که جنگ احد فرا رسید و مسلمانان شکست خورده و فرار کردند و در آن گیر و دار حارث از پشت به مجذّر نزدیک شد و گردنش را زد.

خبیب بن یساف این صحنه را دید و آن را به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله گزارش داد. هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از حمراء الأسد بازگشت، جبرئیل بر وی نازل شد و فرمود: حارث بن سوید، مجذر به را صورت ناجوانمردانه به قتل رسانده و به او دستور داد که سوید را قصاص کند. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۰

(۱)

## احکام ارث

واقدی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل می‌کند: وقتی سعد بن ربیع در احد به شهادت رسید ... برادرش آمد و میراث او را تصاحب کرد و این در حالی بود که سعد دو دختر داشت و زنش حامله بود و مسلمانان بر طبق عادت‌های زمان جاهلیّت ارث را تصاحب می‌کردند و هنوز احکام آن صادر نشده بود.

زن سعد بسیار زرنگ بود، لذا نان و آبگوشتی تهیه کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را برای غذا دعوت کرد.

در حالی که ما نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نشسته بودیم و حوادث احد را تعریف می‌کردیم و کسانی که کشته شده بودند را نام می‌بردیم، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به ما فرمود: بیایید با هم به مهمانی برویم- و ما حدود بیست نفر بودیم- در حالی که

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


غـذا برای یـک یا دو نفر تهیه شـده بود. رفتیم تا به انتهای بازارچه رسـیدیم و همسـر سـعد را دیـدیم که در میان نخل‌ها حصـیری را بدون فرش و پشتی پهن کرده و آماده پذیرایی می‌باشد.

(۲) پس از آن که نشـستیم رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله شـروع به صحبت درباره سعد بن ربیع کرد و برای او طلب رحمت کرد و فرمود: در آن روز دیـدم که نیزه‌های زیادی به او اصابت کرد و او شـهید شـد. زنان که این را می‌شـنیدند، شـروع به گریه کردنـد و چشـمان رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله هم خیس شـد و زنان را از این کار نهی نکرد ... سـپس فرمود: الان مردی ظاهر می‌شود که اهـل بهشت است مـا از خلال نخل‌ها نگاه می‌کردیم و دیـدیم که علی علیه السّـلام دارد می‌آیـد. سـپس برخاستیم و او را به بهشـت بشارت دادیم. پس او سـلام کرد و نشست سپس غذا را آوردند که به اندازه خوراک یک یا دو نفر بود. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستش را در آن

---

در آن هنگام رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله روزهای شـنبه و دوشنبه هر هفته را به قباء می‌رفتند و پس از آن که جبرئیل این خبر را نـازل کرد، آن حضـرت بـه سـوی قبـاء حرکـت کرد.- در حـالی کـه روز بسـیار گرمی بـود و در چنـان هـوای گرمی کسـی به قبـاء نمی‌رفت. پس از آن که به مسـجد قبـاء رسـید، در آن نماز به جای آورد و انصار که خبر ورود او را شـنیدند، نزد او آمـده و عرض ادب می‌کردند. رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله نشست و به صحبت و مصافحه با مردم پرداخت تا این که حارث بن سوید که ملحفه رنگ‌شـده‌ای را به دور خـود پیچیـده بود، وارد شـد. هنگـامی که رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله او را دیـد، عویم بن ساعـده را فرا خواند و به وی گفت: حارث بن سوید را جلو در مسجد ببر و در ازای مجذّر بن زیاد، گردنش را بزن، زیرا او در روز احد مجذّر را به قتل رسانده است.

عویم او را گرفت که به بیرون مسـجد ببرد که حارث گفت: مرا رها کن با رسول اللّه صحبت کنم. و در این حال آن حضرت از جا برخاسـته بود و می‌خواست که حرکت کند و فرموده بود که الاغش را بیاورند. حارث می‌گفت: به خدا قسم که کشتن وی به خاطر رجوع من از اسـلام یا شک در آن نبوده است، بلکه حمیّت شیطان بر من غلبه کرد و مرا وادار به این کار کرد و من به درگاه خدا و رسولش از این کاری که مرتکب شده‌ام، توبه می‌کنم و دیه‌اش را می‌پردازم و دو ماه متوالی روزه می‌گیرم و بنده‌ای را آزاد می‌کنم و شـصت مسکین را اطعام می‌کنم (و همین دال بر این است که این احکام قبل از آن تشریع شده بوده) و پیش رفت و رکاب رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را در دست گرفت و در این حال فرزندان مجذّر نیز حاضر بودند و چیزی نمی‌گفتند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم چیزی به آنهـا نگفت، سـخنان حـارث را شـنید و آن‌گـاه به عـویم فرمـود: او را ببر و گردنش را بزن و خـودش سوار مرکب شد. عویم او را جلوی در مسجد برد و گردن زد (ج ۱، ص ۳۰۳- ۳۰۵) و این اوّلین قصاص در میان مسلمانان بوده که اخبار آن نقل گردیده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۱

قرار داد و فرمود: با بسم اللّه بخورید. همگی از آن غذا خوردیم و سـیر شدیم، ولی چیزی از غذا کم نشده بود. سـپس خرمای کمی را که در طبق نهاده شـده بود آوردنـد و آن حضـرت فرمود: با بسم اللّه بخورید. خوردیم تا سـیر شدیم و من دیدم که در طبق هنوز مقداری خرما باقی مانده بود.

(۱) تا این که ظهر فرا رسـید و رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله برای ما نماز خواند و احتیاج به آب هم پیدا نکرد (زیرا ناهارشان قبل از نماز ظهر بود و ناقض وضو نبود). سـپس آن حضرت به جای اولیه‌اش برگشت و شروع به صحبت کرد تا این که عصر فرا رسید و بقیه غذا را آوردند و خوردیم و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بدون آن که تجدید وضو کند به نماز عصر ایستاد.

پس از آن همسـر سعد پیش آمد و گفت: ای رسول خدا، سعد بن ربیع در احد به شهادت رسید و برادرش آمد و تمام دارایی‌اش را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


ضبط کرد و دو دختری که هیچ مالی ندارند برای من باقی گذاشت و این در حالی است که زنان به واسطه مال (جهیزیه) با مرد ازدواج می‌کنند!

(۲) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدایا بازماندگان وی را یار و یاور باش و سپس فرمود: چیزی در این مورد بر من نازل نشده است و برای این مسأله دوباره به من رجوع کن.

پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به خانه‌اش بازگشت، جلوی در خانه‌اش نشست و ما هم نشستیم. در این حال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به حالت روحانی نزول وحی فرو رفت و هنگامی که از این حالت در آمد، دانه‌های درشت عرق از پیشانی‌اش روان بود و آن‌گاه فرمود: زن سعد را بگویید بیاید.

ابو سعود، عتبه بن عمرو رفت و او را آورد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: عموی بچه‌هایت کجا است؟

گفت: در منزلش ای رسول خدا. آن حضرت قاصدی به سوی او فرستاد و او را در حالی که خسته بود از محله بنی حارث بن خزرج آوردند.

(۳) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: دو سوم میراث برادرت را به دخترانش بده و یک هشتم آن را به همسر برادرت بده و بقیه در دست خودت باقی می‌ماند. همسر سعد با شنیدن این حکم تکبیر گفت، به طوری که اهل مسجد صدای او را شنیدند. «۱»

این خبر، اسم زن و اسم عموی دختران و حتی اسم دختران را ذکر نکرده است و سیوطی در الدرّ المنثور با سندی از عکرمه (از ابن عباس) خبری را نقل کرده است که احتمال دارد مطابق با همین روایت باشد. وی می‌گوید:

(۴) آیات ارث در مورد ام کلثوم یا ام کحلهٔ و دخترش کحلهٔ و ثعلبهٔ بن أوس و سوید که از انصار بوده‌اند؛ نازل شده است. یکی از اینها همسر این زن و دیگری عموی بچه‌هایش بوده است و این زن به

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۲۹- ۳۳۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۲

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: همسرم فوت کرده و مرا و دخترش را (کحله یا کلثوم یا هر دو) باقی گذارده است، حال چرا ما از مال او ارث نبریم؟!

عموی بچه‌ها گفت: ای رسول خدا، (زن) سوار مرکب نشود و با دشمنی درگیر نشود و سوداگری نکند! آن‌گاه این آیه نازل شد. «۱»

به احتمال قوی سوید، تصحیف‌شده سعد بن ربیع می‌باشد و ثعلبهٔ بن أوس کلاله او بوده است، به خصوص که آیه دوازدهم در مورد ارث زن و شوهر از همدیگر با فرض داشتن فرزند و بدون آن و با داشتن کلاله و برادر بحث می‌کند.

همین اقتضا می‌کند که اوایل سوره نساء تا آیه چهاردهم به این مناسبت نازل شده باشد.

(۱) طبرسی در مجمع البیان از سدّی نقل می‌کند که عبد الرحمن بن ثابت انصاری، برادر حسّان بن ثابت شاعر فوت کرد و از خود یک زن و پنج برادر باقی گذاشت، ورثه آمدند و تمام اموالش را مصادره کردند و چیزی به همسرش ندادند؛ لذا این زن به شکایت به نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و خداوند آیات ارث را نازل فرمود. «۲»

(۲) در روایت ابی جارود در تفسیر قمی از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام آمده است که آن حضرت فرموده:

اهل جاهلیت به پسران کوچک و دختران دوشیزه چیزی از ارث نمی‌دادند و ارث را تنها به مردان جنگی می‌دادند و این را از سنن خوب خویش می‌دانستند. هنگامی که خداوند حدود ارث را نازل کرد، آن را بسیار با سنن پیشین خویش دگرگون دیدند و برای

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


همین گفتند: نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برویم و این مطلب را به وی یادآوری کنیم شاید که وی آن را کنار بگذارد یا تغییر دهد!

برای همین نزد آن حضرت آمدند و گفتند: ای رسول خدا، آیا به دختران دوشیزه نصف میراث پدر یا برادرشان داده می‌شود و پسران کوچک ارث می‌برند در حالی که هیچ کدام قادر به سوار شدن بر اسب و به دست آوردن غنیمت و جنگیدن با دشمن نیستند؟!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به همین فرمان داده شده‌ام. «۳»

(۳) اما سوره آل عمران که قبل از آیات ارث نازل شده، سومین سوره مدنی می‌باشد که بعد از انفال

---

(۱). الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۲۲.

(۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴.

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۴ و سیوطی نزدیک به همین مضمون را در الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۲۳ نقل کرده است، چنان که در المیزان، ج ۱، ص ۱۰۴ بدان اشاره شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۳

نازل شده است و دارای دویست آیه می‌باشد و ابن اسحاق در این باره می گوید: از جمله آیاتی که در روز احد نازل شد، شصت آیه از آل عمران بود که جنگ احد را توصیف کرده و به سرزنش کسانی که از دستورهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سرپیچی کرده بودند پرداخته است. «۱»

(۱) واقدی در مغازی نقل می کند که مشور بن مخرمه به عبد الرحمن بن عوف گفت: درباره احد برای ما صحبت کن. او گفت: ای برادرزاده، به بعد از آیات صد و بیست سوره آل عمران مراجعه کن، آنجا که می‌فرماید: «وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ» «۲»؛ چون بامدادان از خانواده‌ات برای صف‌آرایی مؤمنان به جهت جنگ بیرون رفتی؛ و در آن صورت گویا که با ما در احد حاضر بوده‌ای.

همچنین ابن اسحاق از این آیات شروع و تا آیه صد و هشتاد را برمی‌شمارد که شصت آیه می‌شود، تا آنجا که خداوند می‌فرماید: «... وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» «۳»؛ چنین نیست که خداوند شما را از اخبار غیب آگاه سازد، ولی از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی گزیند، پس به خدا و رسولان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی خواهید داشت.

گرچه مفسران و محققان در علوم قرآنی در میان نزول سوره آل عمران و نساء، نزول دو سوره احزاب و ممتحنه را نقل کرده‌اند «۴» و شاید که سوره نساء بعد از احد و حمراء الاسد با فاصله نازل شده باشد و نه متّصل به آن.

(۲)

## آیا علی علیه السّلام زخمی شد؟!

ابن شهر آشوب حلبی ساروی در مناقب آل ابی طالب از خصائص العلویة از علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در روز احد شانزده زخم بر من وارد و به خاطر چهار تا از آنها بر زمین افتادم؛ ولی مردی خوش روی که دارای موی زیبا و خوشبوی بود، بازوی مرا گرفت و بلند کرد و گفت: بر دشمنان حمله کن که تو در طاعت خدا و رسولش هستی و آنها از تو راضی هستند!

علی علیه السّلام فرمود: نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و جریان را بازگو کردم. آن حضرت فرمود: ای علی، خدا

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۱۲.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۱۹.

(۳). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۲۸ و واقدی تا آخر این سوره را استطرادا نقل می‌کند. (ج ۱، ص ۳۲۹)

(۴). التمهید، ج ۱، ص ۱۰۶. البته سوره احزاب یک مرتبه نازل نشده و همچنین ممتحنه، بلکه ظرف چندین سال نازل شده‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۴

چشمانت را روشن گرداند. آن شخص جبرئیل بوده است. از ابن الفیّاض (قاضی نعمان مصری) در شرح الأخبار با سندی از سعید بن مسیّب، خلاصه این خبر آمده است. «۱» اما در شرح الأخبار چاپ شده این خبر نیامده است!.

(۱) طبرسی در مجمع البیان از أبان بجلی کوفی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: حضرت علی علیه السّلام در روز احد شصت زخم برداشت؛ لذا پیامبر اکرم به امّ سلیم و امّ عطیّه دستور داد که او را مداوا کنند. آنها گفتند: هر زخم او را که می‌بندیم، زخم دیگر از هم شکافته می‌شود و بر جان او می‌ترسیم. پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر وی وارد شد و مسلمانان هم به دنبال او بودند و آن‌گاه دست بر زخم‌های علی می‌کشید و می‌فرمود: هرآینه او در راه خدا این سختی‌ها و دردها را متحمل شده است! و هر زخمی را که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر آن دست می‌کشید به سرعت التیام می‌یافت. پس علی علیه السّلام فرمود:

شکر خدای را که فرار نکردم و پشت به دشمن نکردم.

خداوند در دو جا علی را مورد تقدیر قرار داده، آنجا که فرموده: «وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ»، خداوند در دنیا جزای شاکرین را می‌دهد و در جای دیگر می‌فرماید: «سَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ» «۲»؛ ما جزای شکرگزاران را خواهیم داد.

خلاصه خبر را قبل از آن از أنس بن مالک نقل می‌کند که گفت: علی علیه السّلام را نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آوردند در حالی که شصت و اندی زخم برداشته بود و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بر زخم‌هایش دست می‌کشید و زخم به سرعت خوب می‌شد و گویی که زخمی در کار نبوده است. «۳»

(۲) صدوق در الخصال با سندی از امام باقر علیه السّلام، گفت و گوی حضرت علی علیه السّلام را با یکی از سران یهودی در مورد رنج‌هایی که در زمان حیات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و بعد از آن کشیده است، نقل می‌کند که آن حضرت علیه السّلام فرمود: ای برادر یهودی، و اما چهارمین رنجی که بدان مبتلا شدم این بود که اهل مکه به جنگ ما آمدند ... تا این که فرمود: و خداوند بزرگان مشرکان را نابود کرد و من در کنار رسول خدا هفتاد و چند زخم برداشتم که از جمله آنها این و این است. سپس لباسش را بالا زد و دست بر زخم‌ها گذاشت. «۴»

(۳) در کتاب الاختصاص که منسوب به شیخ مفید است به نقل از کتاب ابن دأب (معاصر هادی

(۱). مناقب آل ابی طالب، ۱: ۲۴۰.

(۲). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۵۲ و آن را در مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۹- ۱۲۰ نقل کرده است.

(۳). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۴۳- ۸۴۴ و آن را در مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۹ به نقل از تفسیر قشیری آورده است.

(۴). الخصال، ج ۱، ص ۳۶۷- ۳۶۸ و در الاختصاص، ص ۱۶۴ از امام باقر علیه السّلام از محمد بن حنفیه!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۵

عباسی) آمده است که: وقتی که حضرت علیه السّلام از احد بازگشت، هشتاد زخم بر او وارد شده بود و دو زنی که او را مداوا

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


می‌کردند نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، به خاطر زخم‌های زیادش بر جان او می‌ترسیم! به گونه‌ای که یک زخم را می‌بندیم، زخم دیگری باز می‌شود! رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نزد او آمد در حالی که همانند گوشت جویده شده بود. هنگامی که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله او را در این حال دید، گریه کرد و فرمود: حال که مردی در راه خدا چنین زخم برمی‌دارد، بر عهده خداوند است که کاری برای او بکند! پس علی علیه السّلام هم گریه کرد و فرمود: پدر و مادرم به فدایت. خدا را شکر می‌کنم که مرا در حال فرار و یا پشت به دشمن ندید؛ ولی نمی‌دانم که چرا از شهادت محروم شدم؟!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ان شاء الله بدان نائل خواهی شد. «۱»

(۱) قمی در تفسیر خود می‌نویسد: امیر المؤمنین پیوسته با کفار قریش می‌جنگید تا این که بر روی و سر و سینه و دست‌ها و پاهایش نود زخم پدید آمد و لذا به پرستاری از وی پرداختند. «۲»

(۲) گویی که این اخبار برای مرحوم شیخ مفید هیچ فایده‌ای جز تردید در مضمون آنها نداشته است، لذا در الارشاد گوید: از نشانه‌های خارق العاده در امیر المؤمنین این بوده است که صاحب ویژگی خاصی بوده است که برای هیچ یک از مبارزان و شجاعان نقل نگردیده و آن این است که هیچ مبارز و پهلوانی نبوده است، مگر این که در جنگ‌ها مجروح و زخمی شده است، الّا امیر المؤمنین که با وجود شرکت در جنگ‌های طولانی، هیچ زخم و جراحتی از سوی دشمن بر او وارد نشده و هیچ کس نتوانسته آسیبی به وی برساند، تا این که ابن ملجم او را ترور کرد و آن ضربه کشنده را بر او وارد ساخت.

این از عجایبی است که خداوند آن را مخصوص امیر المؤمنین گردانیده است و او را به علم خیره‌کننده در این مورد امتیاز بخشیده است و همین دال بر فضل و برتری او بر تمام خلایق می‌باشد.

(۳)

## خبر قریش در مکّه

واقدی گوید: هنگامی که قریشیان شکست خوردند و عقب نشستند، اوّلین کسی که این خبر را برایشان برد، عبد اللّه بن امیهٔ بن مغیره بود. او در ابتدا کراهت داشت که وارد مکه شود؛ لذا به طائف رفت و به آنها گفت: اصحاب محمد پیروز شدند و ما شکست خوردیم و من اوّلین فردی هستم که برگشته‌ام.

سپس مشرکان با ناراحتی پراکنده شدند تا این که وحشی به عنوان اوّلین نفر از سپاه قریش وارد مکّه شد. او چهار روز راه طی کرد تا به منطقه‌ای که مشرف بر درّه حجون است رسید و بارها با صدای بلند

---

(۱). الاختصاص، ص ۱۵۸.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۶

فریاد زد: ای جماعت قریش جمع شوید. مردم با ترس و دلهره اطراف وی جمع شدند و بعد از آن که به آن مقدار از مردمی که جمع شدند قانع شد گفت: بشارت بر شما باد که ما اصحاب محمد را به طور فجیعی قتل عام کردیم و محمّد را مجروح ساختیم و من فرمانده سپاه اسلام، حمزه را کشتم!

(۱) مردم با خوش‌حالی و سرور به هر طرف پراکنده شدند و هنگامی که وحشی با ارباب خود، جبیر بن مطعم تنها ماند، به وی گفت: چه می‌گویی؟ گفت: به خدا راست می‌گویم! گفت: آیا حمزه را کشتی؟

گفت: آری، به خدا قسم که نیزه‌ام را در شکم وی فرو بردم، به طوری که از تهیگاهش درآمد و سپس او را صدا زدم؛ اما جواب

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


نداد و مقداری از جگرش را آورده‌ام تا آن را ببینی!

جبیر گفت: غم و اندوه زنان ما را زایل کردی و دل ما را خنک کردی! و به زنان خود دستور داد که خود را خوشبو کنند. «۱»

و می‌نویسد: هنگامی که ابو سفیان به مکه رسید، قبل از آن که به منزل برود، نزد بت هبل رفت و خطاب به وی گفت:

هرآینه ما را یاری کردی و دل مرا از دست محمد و اصحابش شفا دادی و (به شکرانه پیروزی) سر خود را تراشید. «۲»

(۲)

## قصیده ابن زبعری

ابن اسحاق می گوید که عبد الله بن زبعری درباره روز احد این قصیده را سرود:

یا غراب البین اسمعت فقل‌انما تندب أمرا قد فعل

إنّ للخیر و للشرّ مدیو کلا ذلک وجه و قبل

و العطیّات خساس بینهمو سواء قبر مثر و مقل ... ای کلاغ مرگ آوایت را شنواندی، بگو

تنها بر کاری نوحه‌گری می کنی که انجام یافته است

هر نیکی و بدی گاهی و مدتی دارد

و هر کدام روئی

و داده‌ها در میان نیکی و بدناند

و گور توانمند و ناتوان همانند است

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۲۲.

(۲). همان، ۲۹۹.



هر زندگی و نعمتی رفتنی است

و پدیده‌های روزگار با همه بازی می کنند

به حسان (شاعر مسلمانان) از سوی من نشانه‌ای برسانید

که شعر فصیح دل داغدیده را شفا می‌بخشد

دیدی چه قدر در کوهپایه جمجمه ریخته شد

و دستهائی که بریده شد و پاهائی

و زره‌های نیکوئی که به غنیمت برده شد

از دلیران مسلّحی که در رزمگاه نابود شدند

چه قدر سروران بزرگوار و ارجمندی را کشتیم

که هر دو نیایش ارجمند بودند و خودش قهرمان پیشرو بود

و یار و یاور جدّی و قهرمان زبر دست

که هنگام تأثیر نیزه‌ها روی گردان نبودند

از آن گودال آبگیر (در کوه احد) بپرس: کی آنجا است

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


در میان کاسه سرهائی همانند پرندها و ته کوزه‌ها

ای کاش پیرانم که در بدر (کشته شدند) می‌دیدند

که خزرجیان از تأثیر نیزه‌ها چگونه جزع و فزع می‌کردند

آن‌گاه که شتر جنگ سینه‌اش را در زمین قبا سائید

و کشتار در بنی عبد الاشهل گرم گردید

و سپس همانند حرکتهای بچه‌های شتر مرغ آن‌گاه که بر کوهی بالا روند، (مسلمانان) نیز حرکت کنان بر کوه بالا رفتند نیمی از أرجمندانشان را کشتیم و (بدین وسیله) کجی جنگ بدر را راست کردیم و راست شد.

خود را سرزنش نمی‌کنم مگر آن چه را که کردیم

نیز همچنان خواهیم کرد

با شمشیرهای هندی که بر سرشان بالا رود

و به آنها نوشیدنی پس از نوشیدنی خواهد داد! «۱»

---

(۱). ابن اسحاق در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۳- ۱۴۴. و اشعاری از این قصیده را یزید بن معاویه بر سر بریده امام حسین علیه السّلام بازخواند. بلاغات النساء، ص ۲۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۸

(۱) حسّان بن ثابت قصیده‌ای در ردّ آن و شبیه به آن در وزن و قافیه و ردیف و تعداد ابیات سرود.

آن‌گاه ابن اسحاق قصیده عینیه‌ای از ابن زبعری در هفده بیت و همچنین جواب حسّان بر وی را نقل می‌کند.

سپس قصیده میمیّه‌ای را در ۲۳ بیت و قصیده حائیّه‌ای را در ۴۳ بیت در رثای حمزه و لامیّه‌ای را ۲۰ بیت در رثای حمزه و قطعه‌ای را در پنج بیت در جواب قصیده هبیرة بن ابی وهب مخزومی نقل می‌کند و جواب دیگری از کعب بن مالك انصاری را در حدود پنجاه بیت نقل می‌کند که در بیت ششم آن آمده است:

مجالدنا عن جذمنا کلّ فخمةٍمدرّبةٍ، فیها القوانس تلمع از ریشه خود در مقابل هر گروهان سنگین و گرامی

که بر رزم تمرین دیده بود و سر نیزه‌ها در آن می‌درخشید، دفاع کردیم!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با شنیدن این بیت به وی فرمود: آیا نمی‌توان گفت که: از دین خود دفاع نمودیم؟

کعب گفت: چرا می‌شود. رسول اللّه فرمود: پس دین بهتر است و به دنبال آن کعب سرود که: مجالدنا عن دیننا. «۱»

(۲) کعب قصیده جیمیّه دیگری در رثاء حمزه دارد که بالغ بر هفده بیت می‌شود. و عمر بن عاص قطعه‌ای در شش بیت و قطعه دیگری در ده بیت دارد که کعب در ضمن لامیّه‌ای که بیست و سه بیتی می‌باشد، جواب او را داده است. سپس قصیده دالیه‌ای دارد که دارای بیست و یک بیت و در رثای حمزه می‌باشد و همچنین قصیده نونیه‌ای دارد که با ردیف الف ختم می‌شود و دارای بیست و نه بیت بوده و در مورد جنگ احد است.

(۳) شعر دیگری در مورد احد دارد که دارای ده بیت می‌باشد. و لامیّه‌ای شانزده بیتی دارد که در رثای حمزه یا عبد اللّه بن رواحه می‌باشد و قطعه‌ای پنج بیتی دارد که در مورد کشته‌شدگان احد سروده شده است و قطعه تائیه دیگری در چهار بیت دارد که بازهم در رثای حمزه می‌باشد و برای صفیه، دختر عبد المطلب و خواهر حمزه قطعه رائیه‌ای در هشت بیت در رثای حمزه سروده است و قطعه‌ای لامیّه و با ردیف الف و در سه بیت برای حجّاج بن علاط سلمی سروده است که در آن أبا الحسن، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را مدح می‌کند که در روز احد پرچمدار مشرکان، طلحه بن ابی طلحه از قبیله بنی عبد الدار را به هلاکت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


رسانده است که شیخ مفید هم آن را در الارشاد آورده است:

للّه ایّ مذبّب عن حرمۀأعنی ابن فاطمۀ المعمّ المخولا

---

(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۳. پرسش آن حضرت از جهت وزن شعری بود، و آن‌گاه که کعب گفت: مانعی ندارد حضرت فرمود پس مگو از ریشه‌های خود دفاع کردیم، بگو از دین و آیینمان دفاع نمودیم! و این خود آموزش عقیدتی است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۲۹ سبقت یداک له بعاجل طعنۀترکت طلیحۀ للجبین مجدّلا

و شددت شدۀ باسل فکشفتهم‌بالجرّ اذ یهوون أخول أخولا

و عللت سیفک بالدماء و لم تکن‌لتردّه حرّان حتی ینهلا «۱» شیری که خورده است در راه خدا حلالش باد چه مدافع از ارزش‌ها و حرمت‌هایی، مقصودم فرزند فاطمه (بنت اسد) است که هم عموها و هم دایی‌های (بزرگواری) دارد.

دست‌های تو به سوی وی (طلحه) سبقت جست با ضربه‌ای

که طلحه را به روی زمین رها کرد

و همانند شیری حمله کردی و آنها را پراکنده نمودی

در آن کوهپایه که یکی پس از دیگری می‌افتادند

و به شمشیرت خون آشامیدی و نکردی که

او را سوزان از تشنگی برگردانی تا دوباره به او بیاشامی

(۱)

## نکته قابل توجه

به هنگام ذکر این اشعار و قصیده لامیه ابن زبعری، متوجه شدیم که می‌گوید:

ثم خفّوا عند ذلکم رقّصارقص الحفّان تعدو فی الجبل یعنی مسلمانان- و به خصوص قبیله خزرج که اکثریت سپاه اسلام را تشکیل می‌دادند- وقتی که از کثرت کشته‌های خویش به جزع افتادند و تعداد قتل در میان بنی عبد الاشهل زیاد شد؛ همانند جوجه‌های شتر مرغ به سرعت فرار کردند و از کوه احد بالا رفتند.

او نمی‌گوید که شب نیز بین مشرکان و مسلمانان حایل شد و مسلمانان در پناه آن از کوه بالا رفتند.

و در قصیده عینیّه دیگری می‌گوید:

و لو لا علوّ الشعب غادرن أحمداو لکن علا و السّمهریّ شروع یعنی اگر کوه احد مرتفع نبود، شمشیرها محمد صلّی اللّه علیه و آله را در می‌یافت و او کشته می‌شد؛ اما او از کوه بالا رفت در حالی که نیزه به سوی او هدف گرفته شده بود.

(۲) یعنی همان گونه که، ابن ابی الحدید معتزلی شافعی از استادش، ابی نقیب نقل می‌کند که گفت: دو سپاه وقتی از هم جدا شدند که ابو سفیان فهمید که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله زنده است و به بالای کوه رفته است و

---

(۱). الارشاد، ج ۱، ص ۹۱، ۹۲ و در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۵۸- ۱۵۹ که مجموعه اشعار بالغ بر چهل صفحه است که از ص ۱۳۶ تا ۱۷۶ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۰

اسب نمی‌تواند از کوه بالا برود و اگر قریشیان پیاده از کوه بالا می‌رفتند، نمی‌توانستند که پیروز شوند؛ زیرا اکثر یاران پیامبر همراه

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


او بودند و اگر قریشیان می‌خواستند از کوه بالا بروند، آنها تا آخرین نفس جنگ می‌کردند و هیچ کدام از آنها کشته نمی‌شد، مگر این که دو یـا سه نفر از قریشـیان را به هلاکت برسانـد؛ زیرا هیـچ راه فراری نداشـتند و لـذا هر فردی تا آخرین لحظه از جان خویش دفاع می‌کرد ...

برای همین از بالا رفتن منصـرف شدند و به همان مقداری که در جنگ کشته بودند، قانع شدند و انتظار روز دیگری را کشیدند که در آن به پیروزی کامل بر پیامبر و یارانش برسند. «۱»

(۱) امّا وی قبل از آن می‌گوید: از او سؤال کردم: هنگامی که مسـلمانان شـکست خوردند و فرار کردند، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چه کار کرد؟

گفت: به همراه تعداد کمی از اصحابش که از او حمایت می‌کردند، ایستادگی کرد.

سؤال کردم: سپس چه شد؟

گفت: سـپس انصار به سوی او بازگشـتند و یکی بعـد از دیگری به او ملحق شدند و به تدریج مسـلمانان از مشـرکان جدا شده و در محلّ خاصی جمع شدند و آن‌گاه تنور جنگ داغ شد و دو سپاه به شدت با هم درگیر شدند.

پرسیدم: سپس چه شد؟

گفت: مسـلمانان از رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله حمایت می‌کردند و مشرکان نیز به طور پیوسته بر آنها حمله می‌کردند و عده‌ای را به شهادت می‌رساندند تا این که کمی از روز باقی ماند و پیروزی همچنان با مشرکان بود. «۲»

(۲) بعـد از این گویـد: در نوجوانی در نظامیه بغـداد بودم و روزی در منزل مسـئول خزانه کتاب، عبد القادر بن داود واسـطی حاضـر شـدم. در این زمان باتکین رومی (ترک) نیز که أخیرا فرمانـدار اربیل (در شـمال عراق) شده است و همچنین جعفر بن مکی حاجب در آنجا حضور داشتند. باتکین فردی مسلمان بود و جعفر که خدا از او بگذرد، پایبندی به دین نداشت.

در این جلسه یادی از جنگ احـد و شـعر ابن زبعری و این که مسـلمانان به کوه پناه بردند و از آن بالا رفتند و شب حایل بین آنها و مشرکان شد، به میان آمد. آن‌گاه برای جعفر بن مکی دو بیت از اشعار ابی تمّام را خواندم که می‌گوید:

---

(۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۴۶.

(۲). همان، ص ۲۴۵- ۲۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۱ لو لا الظلام و قلهٔ علقوا بهاباتت رقابهم بغیر قلال

فلیشـکروا جنح الظلام و ذرودافهم لذرود و الظلام موالی اگر تاریکی شب و قلّه کوه نمی‌بود که بدان پناه ببرند سرهای خویش را به باد می‌دادند پس باید از تاریکی شب و قله کوه تشکر کنند که آنها بردگان تاریکی و قله کوه هستند.

(۱) در این حـال بـاتکین گفت: این حرف را نزنیـد، بلکه بگوییـد: «وَ لَقَـدْ صَـدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْـدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذا فَشِـلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَـيْتُمْ مِنْ بَعْـدِ ما أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَـرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفـا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «۱»؛ خدا به وعده خویش با شـما وفا کرد، آن‌گاه که به اذن او دشمن را می‌کشتید تا وقتی که آنچه را خوش داشتید به شـما نشان داد؛ آن‌گاه سستی کردید و به کشمکش پرداختید و نافرمانی کردید؛ بعضی از شما خواستار دنیا شدید و عده‌ای خواسـتار آخرت، سـپس خداوند شـما را از آنان منصـرف ساخت تا آزمایشـتان کند، سپس شما را بخشید؛ زیرا نسبت به مؤمنان بخشنده است.

(۲) این آیه کریمه- هماننـد شـعر ابن زبعری- متعرّض تـاریکی شب نشـده؛ بلکه این ظلمی است که در نقـل وقایع رخ داده است و قبلا گفته شد که نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله نماز ظهر را به حالت نشسـته در کوه به جای آورد و سـپس بر کشته‌ها نماز خواند و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


در دفن بعضی از آنها شرکت کرد و آن‌گاه به سوی مدینه حرکت کرد و هنگامه عصر وارد مدینه شد و به منزل رفت. سپس بلال اذان مغرب را گفت که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله برای اقامه نماز خارج شد و در این صورت چه تاریکی‌ای وجود داشته است؟!

(۳) عجیب این است که این مسأله چگونه از نگاه تیزبین ابن ابی الحدید مخفی مانده است؟ و در مورد تاریخ غزوه‌های احد و حمراء الأسد، ابن اسحاق می‌گوید: جنگ احد در روز شنبه مصادف با نیمه شوال رخ داد و غزوه حمراء الأسد در روز یکشنبه، شانزدهم شوّال رخ داده، پس از آن که مؤذّن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مردم اعلام کرد که برای تعقیب دشمن آماده شوند. «۲»

بنابراین تنها یک شب در مدینه بوده‌اند. و شبی در احد پس از جنگ نبوده‌اند.

در ادامه می‌گوید: پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حرکت کرد تا به حمراء الأسد رسید ... سپس دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در آنجا توقف کرد و سپس به سوی مدینه بازگشت. «۳»

(۴) واقدی می‌گوید: غزوه احد در روز شنبه، هفتم شوال و در سی و دومین ماه هجرت به وقوع

---

(۱). آل عمران (۳)، ۱۵۲.

(۲). ابن هشام، ص ۱۰۶- ۱۰۷.

(۳). همان، ص ۱۰۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۲

پیوست. «۱» می‌گوید: غزوه حمراء الأسد در روز یکشنبه، هشتم شوال و در سی و دومین ماه هجرت رخ داد و آن حضرت پنج روز غایب بود و در روز جمعه وارد مدینه شد. «۲» پس باز تنها یک شب در مدینه گذرانده‌اند، و پیش از آن در احد نبوده‌اند.

(۱) قمی در کتاب تفسیر خود و طبرسی در اعلام الوری وقت معینی را برای این دو غزوه ذکر نکرده‌اند، الا- این که گفته‌اند که غزوه احد یک سال پس از غزوه بدر به وقوع پیوست. «۳» و در مجمع البیان می‌نویسد: جنگ در شنبه و در نیمه ماه رخ داد. «۴»

در مورد غزوه حمراء الأسد می‌نویسد: از ابان بن عثمان روایت شده است که فردای جنگ احد، غزوه حمراء الأسد رخ داد ... و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روز جمعه به مدینه بازگشت. «۵»

سپس ماه‌های حج؛ یعنی ذی‌قعده و ذیحجّه از راه رسید و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این دو ماه به جنگی نرفت.

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۹۹.

(۲). همان، ص ۳۳۴.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۴). مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۲۶.

(۵). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۳- ۱۸۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۳

(۱)

## فصل دوم مهم‌ترین حوادث سال چهارم هجری

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


## اشاره

(۲)

## غزوه رجیع

طبری در اعلام الوری می‌نویسد: سپس غزوه رجیع پیش آمد ... و رجیع اسم آبی بوده که در اختیار هذیل «۱» قرار داشته است.

در بررسی جنگ احد از قمی نقل شد که صاحبان لوای مشرکان عبارت بودند از: طلحهٔ بن ابی طلحه، ابا سعید بن ابی طلحهٔ، مسافع بن طلحهٔ بن ابی طلحهٔ، عثمان بن ابی طلحهٔ، حارث بن ابی طلحه و ابو عذیر بن عثمان بن ابی طلحهٔ که همگی از بنی عبد الدار بودند و همگی را علی بن ابی طالب علیه السّلام به قتل رساند. «۲»

(۳) ولی در خبر مفید در الارشاد از عبد اللّه بن مسعود آمده است که لوای مشرکان در ابتدا در دست طلحهٔ بن ابی طلحه بود و سپس برادرش مصعب آن را به دست گرفت که عاصم بن ثابت (بن ابی اقلح انصاری) تیری به سوی او پرتاب کرد و او را کشت.

سپس برادر دیگری به نام عثمان، لواء را برداشت که عاصم او را نیز با تیری از پای در آورد. «۳»

(۴) ابن اسحاق می‌گوید: مسافع بن طلحهٔ و جلّاد بن طلحه به دست عاصم بن ثابت کشته شدند. «۴»

(۵) واقدی می‌گوید: مسافع بن طلحهٔ بن ابی طلحه و حارث بن طلحه، به دست عاصم بن ثابت کشته شدند. «۵»

(۶) ابن اسحاق در مورد زنانی که به احد آمدند، می‌نویسد: طلحهٔ بن ابی طلحه به همراه دختر سعد بن شهید الانصاریه [این چنین ضبط شده است] به احد آمد و این زن، مادر پسرانش به نام‌های: مسافح، جلّاس و کلاب بود که به همراه پدرشان کشته شدند. «۶»

واقدی نیز مطلب را همین گونه نقل کرده و حارث را هم اضافه کرده است و گفته است که این زن از قبیله أوس بوده است. «۷»

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۵.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۲- ۱۱۳.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۸۱.

(۴). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۳۴.

(۵). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۰۷.

(۶). ابن هشام، ج ۳، ص ۶۶.

(۷). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۰۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۴

او در ادامه می‌نویسد: بدن مجروح مسافح را نزد مادرش آوردند و مادرش از او سؤال کرد: چه کسی تو را مجروح کرد؟ جواب داد: شنیدم که می‌گوید: این ضربه را بگیر که من ابن ابی الأقلح هستم.

در آن روز وی نذر کرد که در کاسه سر قاتل پسرش، شراب بنوشد و گفت: هر کسی که سر ابن ابی الأقلح را برای من بیاورد، صد شتر به وی جایزه می‌دهم «۱» و این خبر را به گوش بنو لحیان و تمام عرب‌ها رسانید. «۲»

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: بعد از جنگ احد «۳» هیأتی از عضل و قارّهٔ بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وارد شدند. «۴»

(۲) طبرسی در إعلام الوری به نقل از کتاب أبان بجلی کوفی می‌نویسد: هیأتی از عضل و دیش «۵» بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وارد شدند و گفتند: عده‌ای از افراد مسلمان را نزد ما بفرست تا به ما قرآن و فقه بیاموزند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خالد بن بکیر، خبیب بن عدی، زید بن دثنه، عاصم بن ثابت بن ابی الأقلح و عبد الله بن طارق را به همراه آنها فرستاد و مرثد بن ابی مرثد غنوی، هم پیمان عمویش حمزه را به فرماندهی آنها برگزید.

این گروه از مسلمانان به همراه آن افراد به سوی ناحیه رجیع حرکت کردند، در این ناحیه منبع آبی وجود داشت که متعلق به هذیل بود و به آنها بنو لحیان نیز می‌گفتند که به ناگاه بر این هیأت از مسلمانان حمله کردند و همه آنها را کشتند.

(۳) عاصم بن ثابت با خداوند عهد کرده بود که تا زنده است نگذارد که دست مرد یا زن مشرکی به وی برسد و هنگامی که به دست بنو لحیان به شهادت رسید، آنها می‌خواستند سرش را از تن جدا کنند تا به سلافه دختر سعد بفروشند (یا به صد شتری که وی به عنوان جعاله قرار داده بود برسند، زیرا وی گفته بود که اگر کسی سر وی را که دو فرزندش را در احد به قتل رسانده بود بیاورد، صد شتر به وی جایزه بدهد)؛ امّا زنبورها دور جنازه‌اش را گرفتند و مانع از دسترسی آنها به جنازه شدند؛ لذا آنها گفتند:

امشب جنازه‌اش را رها می‌کنیم تا زنبورها بروند و فردا صبح می‌آییم و سرش را جدا می‌کنیم؛ اما

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۲۸- ۳۵۶ و کمتر از صد شتر را ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۷۹- ۱۸۰ و طبرسی در اعلام الوری از کتاب أبان، ج ۱، ص ۱۸۶ نقل کرده‌اند.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۵۶.

(۳). وی تاریخ غزوه رجیع را در سال سوم هجری دانسته (ج ۳، ص ۱۷۸) و گفته است: خبیب در دست آنها اسیر بود تا ماه‌های حرام به پایان رسید و سپس او را به شهادت رساندند (ج ۳، ص ۱۸۳) و واقدی می‌نویسد: آنها در ماه حرام، یعنی ذی‌قعده وارد مکه شدند و زندانی گردیدند (ج ۱، ص ۳۵۷) و دانسته می‌شود که او تاریخ غزوه رجیع را در ماه صفر و در سی و ششمین ماه هجری دانسته است؛ زیرا این افراد در این ماه به شهادت رسیده‌اند.

(۴). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۸.

(۵). عضل و دیش فرزندان هون بن خزیمهٔ بودند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۵

وقتی که شب فرارسید، خداوند سیلی را فرستاد که جنازه عاصم را با خود برد و خدا جنازه‌اش را بعد از وفات از دسترس مشرکان دور نگه داشت، چنان که او در حیات خود از این کار مانع می‌شد. «۱»

(۱) ابن شهر آشوب در المناقب می‌نویسد: اما زید و خبیب و عبد الله تسلیم شدند و آنها را به سوی مکه بردند و در طول مسیر عبد الله دست‌هایش را آزاد کرد تا با آنها بجنگد؛ ولی آن قدر سنگ بر او زدند تا کشته شد.

زید را صفوان بن امیه خرید تا او را به عوض پدرش (امیهٔ بن خلف که در بدر کشته شده بود) به قتل برساند.

خبیب را حجیر بن إهاب تمیمی برای عقبهٔ بن حارث خرید تا او را به عوض پدرش به قتل برساند و او هنگامی که مطمئن شد او را شهید خواهند کرد، گفت: اجازه دهید تا دو رکعت نماز بخوانم. او را آزاد کردند و دو رکعت نماز را به جای آورد و همین به صورت یک سنت در آمد و به کسی که می‌بایست به قتل برسد به اندازه خواندن دو رکعت نماز به وی وقت داده می‌شد.

سپس گفت:

و ذلک فی ذات الإله و ان یشأیبارک فی اوصال شلو ممزّق «۲»

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۶ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۵ و البدایهٔ و النهایه، ج ۴، ص ۶۴.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۵ و ابن اسحاق روایت می‌کند که گفت: آنها را فریفتند، و مردانی از هذیل به آنها امان

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


دادنـد در حالی که شمشیر در دسـتشان بود و وقتی که آنها می‌خواسـتند بجنگنـد، به آنها گفتنـد: ما نمی‌خواهیم که شـما را به قتل برسانیم؛ بلکه می‌خواهیم که به واسطه شما چیزی از قریشیان بگیریم.

مرثد بن ابی مرثد و خالد بن بکیر و عاصم بن ثابت گفتند: ما هیچ گونه عهد و پیمانی را از هیچ مشرکی هرگز قبول نمی‌کنیم و لذا جنگیدنـد تـا به شـهادت رسـیدند. ولی زیـد بن دثنه و خبیب بن عـدی و عبـد اللّه بن طـارق فریب آنها را خوردنـد و خود را تسـلیم کردند. آن افراد هم ایشان را دسـتگیر کردند و به مکه بردند تا آنها را بفروشند؛ اما هنگامی که به ظهران رسیدند عبد اللّه بن طارق گره دست‌های خویش را باز کرد و شمشیری را به دست آورد تا با آنها بجنگـد، امّا آن قـدر سـنگ به سوی او پرتاب کردنـد تا به شهادت رسید و قبر او در ظهران می‌باشد.

سپس یزیـد بن دثنه و خبیب بن عـدی را به مکه بردند و در آنجا حجیر بن ابی اهاب تمیمی، خبیب را برای عقبهٔ بن حارث خرید تا او را به عوض پـدرش به قتل برسانـد و صـفوان بن امیّـهٔ هم زیـد بن دثنه را خریـد تا به عوض پدرش امیّهٔ بن خلف به قتل برساند. و خبیب در خـانه حجیر بن ابی إهـاب و در اتـاق کنیزش ماویّـهٔ (یـا مـاریّه) زنـدانی گردیـد (ج ۳، ص ۱۷۹- ۱۸۰). و واقـدی روایت می‌کند که آن قوم در حالتی این افراد مسـلمان را دسـتگیر کردند که به وسـیله صد تیرانداز که در دست‌هایشان شمشیر بود، آنها را محاصـره کرده بودند. آنها برخاسـتند و شمشـیر کشیدند؛ ولی دشمنان به آنها گفتند: ما نمی‌خواهیم که شما را به قتل برسانیم و تنها می‌خواهیم که به واسطه شما پولی از را اهل مکه بگیریم.

در این حال خبیب بن عـدی و زید بن دثنه و عبد الله بن طارق اسیر شدند و امّا عاصم بن ثابت و مرثد و خالد بن بکیر و معصّب بن عبید امان آنها را نپذیرفتند و با آنها جنگیدند تا کشته شدند.

آنها خبیب بن عدی و زید بن دثنه و عبد اللّه بن طارق را به سوی مکه حرکت دادند و هنگام عبور از منطقه ظهران

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۶

این برای ذات اقدس الهی بود و اگر او بخواهد وصله‌ها و قطعه‌های تن پاره پاره برکت خواهد نمود.

(۱)

## وفات زینب دختر خزیمهٔ

در ماه ذی‌قعـده، زینب دختر خزیمه، امّ المساکین و ام المؤمنینی که همسـر عبیدهٔ بن حارث بود و بعد از شـهادت همسـرش در بدر، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را تزویج کرده بود، وفات کرد.

مسـعودی در التنبیه و الاشـراف می‌نویسـد: رسول اللّه او را در ماه رمضان سال سوم هجری تزویج کرد «۱» و در مروج الذهب آمده است: او دو ماه پس از این ازدواج؛ «۲» یعنی در ماه ذی‌قعده فوت کرده است.

(۲)

## سریّه ابی سلمه به سوی بنی أسد در قطن

مهم‌ترین حدیثی که در این مورد نقل گردیده، از واقدی با سـندی از سـلمهٔ بن عبد اللّه بن عمر بن ابی سلمهٔ از پدرش از جدّش ابی سلمهٔ بن عبد الأسد مخزومی می‌باشد.

---

عبد اللّه بن طارق گره دست خود را باز کرد و با به دست آوردن شمشیری به مبارزه با آنها پرداخت؛ ولی آنها او را محاصره کردند و آن قدر سـنگ به او زدند تا به شـهادت رسـید و در همان جا او را به خاک سپردند. تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۱۳۶ سریه ابی سلمه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


به سوی بنی أسد در قطن ..... ص : ۱۳۶

و خبیب بن عدی و زید بن دثنه را به سوی مکه بردند و آنها را در ماه حرام ذی‌قعده وارد مکه کردند.

حجیر بن ابی اهاب، خبیب را به پنجاه شتر یا هشتاد مثقال طلا خرید- و گفته شده است که او را دختر حارث بن عامر در مقابل صد شتر خرید- و حجیر او را برای برادرزاده‌اش عقبهٔ بن حارث خریده بود تا او را عوض پدرش که در بدر کشته شده بود به قتل برساند؛ لذا حجیر، خبیب را در اتاق کنیز آزادکرده‌اش از بنی عبد مناف که به وی ماویّه می‌گفتند، زندانی کرد.

اما زید بن دثنه را صفوان بن امیّه، به پنجاه شتر خرید تا او را در عوض پدرش به قتل برساند، لذا او را نزد افرادی از بنی جمح یا نزد غلام خود، نسطاس (رومی) زندانی کرد (ج ۱، ص ۳۵۵- ۳۵۷) تا ماه‌های حرام بگذرد و آنگاه آنها را به خارج از حرم ببرند و در تنعیم که اول منطقه خارج از حرم است به قتل برسانند؛ چنان که در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۸۱ و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۵۸ به این مطلب اشاره شده است.

و لذا ما بحث درباره شهادت آنها را به بعد از ماه‌های حرام موکول می‌کنیم.

بلکه از گفتارش که می‌گوید: آنها را در ماه ذی‌قعده وارد مکّه کردند، فهمیده می‌شود که توطئه بنی لحیان از قبیله هذیل و رفتن مردانی از قبایل عضل و قارّه و دیش به مدینه و اظهار اسلام و در خواست مبلّغانی برای منطقه رجیع و حرکت آنها و حتی وقوع این حادثه خونبار همگی در ماه ذی‌قعده نبوده است؛ بلکه قبل از آن و در اواخر شوال رخ داده است و الّا حرمت ماه‌های قبل از ذی‌قعده را هم متذکر می‌شدند؛ بنابراین ورود این افراد به مدینه برای درخواست مبلّغ، بعد از جنگ بدر بوده؛ چنان که ابن اسحاق از عاصم بن عمر بن قتاده این مطلب را نقل کرده است.

با وجود این واقدی تاریخ غزوه رجیع را در ماه صفر، سی و ششمین ماه هجرت دانسته و گفته است که حمله بر مسلمانان در آن غزوه، بعد از کشته شدن سفیان بن خالد هذلی به دست مسلمانان رخ داده و گویی به انتقام همین قتل صورت پذیرفته است. در حالی که وی تاریخ کشته شدن سفیان را در پنجاه و چهارمین ماه هجرت می‌داند (ص ۵۳۱) و این چیزی است که تحقیق کننده بر مغازی، مارسدن جونس نیز در مقدمه‌اش (ص ۳۳) بدان اشاره کرده است.

(۱). التنبیه و الاشراف: ۲۱۰.

(۲). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸ و تاریخ وفات او را مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۵ به نقل از المنتقی، ص ۱۲۸؛ تألیف کازرونی در جمادی الاولی از سال چهارم هجری دانسته است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۷

گفته‌اند که وقتی ابو سلمه از قباء نقل مکان کرد، در عالیه و در میان بنی امیّهٔ بن زید ساکن شد و همسرش امّ سلمه، دختر ابی امیّه مخزومی نیز با وی بود.

ابو سلمه در احد شرکت کرده و بازویش زخمی شده بود، لذا به منزل بازگشت، تا این که مطلع شد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به سوی حمراء الأسد حرکت کرده است؛ لذا خودش را به حمراء الأسد رسانید و وقتی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدینه بازگشت، وی هم از عقبه در عقیق به منزل خود بازگشت و به مدت یک ماه مشغول مداوای زخم خود شد. تا این که گمان کرد که زخم خوب شده است، در حالی که این زخم از داخل چرک کرده بود و او نمی‌دانست.

(۱) در همین ایام ولید بن زهیر طایی وارد مدینه شد و به خانه دامادش، طلیب بن عمیر که از اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به شمار می‌رفت، وارد شد و به وی گفت: در حالی سلمه و طلیحه، پسران خویلد را ترک کرده است که آنها قوم خویش را برای جنگ با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آماده می‌کردند و می‌گفتند:

به سوی محمد در مدینه حرکت می‌کنیم و احشامی را که در اطراف مدینه هستند غارت می‌کنیم و در همان حال که سواره هستیم

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


برمی‌گردیم. پس اگر آنها بفهمند نمی‌توانند ما را بگیرند و اگر هم با آنها درگیر شویم پیروز می‌شویم؛ زیرا وسایل و اسلحه برداشته‌ایم و از طرفی ما سواره هستیم و آنها پیاده هستند و در اثر شکست از قریش آمادگی لازم را برای جنگ ندارند ...

طلیب بن عمیر، ولید بن زهیر طائی را نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برد و این خبر را به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رساندند.

(۲) این زمان مصادف با اول ماه محرّم، سی و پنجمین ماه هجرت بود. «۱» رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ابو سلمه را خواست و به او فرمود: برای سرداری این سریّه (که صد و پنجاه نفر بودند) آماده شو، زیرا تو را به فرماندهی آن برگزیده‌ام. حرکت می‌کنی و به سرزمین بنی أسد می‌روی و قبل از این که بر تو هجوم آورند، آنها را غافلگیر کن و او را به تقوای الهی و خیر و نیکی با مسلمانانی که همراهش بودند، سفارش کرد و آنگاه پرچم را برای او بست.

ولید بن زهیر طایی نیز به عنوان راهنما به همراه آنها حرکت کرد و با آنها به سوی محلّ سکونت خویش بازگشت. آنها به سرعت راه را طی کرده و شبانه روز حرکت می‌کردند به طوری که قبل از آن که خبر به وسیله جاسوس‌ها به بنی أسد برسد، آنها به سرزمین بنی أسد رسیده باشند؛ لذا در عرض چهار شبانه روز به قطن که یکی از آب‌های متعلق به بنی أسد بود، رسیدند. در آن گوسفندانی را دیدند که به وسیله بردگان چرانیده می‌شود و از آن میان سه نفر را دستگیر کردند و بقیه فرار کردند. آنها

---

(۱). در این ماه جنگ دفاعی و بازدارنده جایز بود و نه جنگ ابتدایی.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۸

گوسفندان را نیز تصرف کردند و غلامانی که فرار کرده بودند به میان بنی أسد رفتند و آنها را از هجوم ابو سلمهٔ و افرادش با خبر ساختند. «۱»

(۱) ابو سلمه در هنگامه صبح افرادش را جمع کرد و آنها را موعظه کرد و به تقوا سفارش کرد و بر جهاد ترغیب و تحریض نمود و تأکید کرد که در کارهای خویش دقت داشته باشند و آنها را دو به دو، هم پیمان کرد. از سوی دیگر افراد قبیله بنی اسد قبل از آن که مورد هجوم قرار گیرند، از جریان مطلع شده و خود را مسلّح کرده و برای جنگ صف کشیدند.

ابو سلمه بر آنها حمله کرد و در نتیجه مشرکان شکست خوردند و به هر طرف پراکنده شدند و مسلمانان به تعقیب آنها پرداختند. ابو سلمه از تعقیب آنها دست کشید و به قرارگاه خود بازگشت و غنیمت‌هایی که سبک‌تر و قابل حمل بود با خود برداشتند و البته در آن منطقه اهل خانواده آن قوم حضور نداشتند. «۲»

آنگاه افراد خود را به سه دسته تقسیم کردند: یک دسته را در قرارگاه خود نگاه داشت و دو دسته دیگر را برای تصرف غنائم به اطراف فرستاد به این شرط که در به دست آوردن غنائم، خیلی حریص نباشند و زود نزد او بازگردند. آنها به اطراف رفتند و همگی سالم بازگشتند و تنها یک شتر و چند رأس گوسفند به غنیمت گرفته بودند و با کسی برخورد نکرده بودند.

(۲) ابو سلمه در حالی که ولید بن زهیر طایی به همراهشان بود به سوی مدینه حرکت کرد و در راه مقداری گوسفند به طایی هدیه کرد تا وی راضی شد. سپس غلام خوبی را برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کنار گذاشت و خمس غنائم را نیز حساب کرد و بقیه غنیمت را بین افراد تقسیم کرد. «۳»

سپس به سوی مدینه بازگشتند و یک شبانه روز راه طی کرده بودند که در شب، راه را گم کردند ...

پس از آن که راه را گم کردند، راهنمایی از عرب‌های آن منطقه را اجیر کردند تا آنها را راهنمایی کند.

او گفت: اگر شما را به گله‌ای از گوسفندان راهنمایی کنم، چه مقدارش را به من می‌دهید؟ گفتند: یک پنجم آن را. در نتیجه آنها را به گله‌ای راهنمایی کرد که عده‌ای آن را چوپانی می‌کردند. آنها چوپان‌ها را به اسارت گرفتند و گوسفندان را به تصرف در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


آوردند و در بین آنها هفت شتر هم بود. راهنما نیز یک پنجم این احشام را از آنها گرفت. آنها ده شب و خورده‌ای غایب بودند «۴» و سپس وارد مدینه شدند. «۵»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۰- ۳۴۲.

(۲). همان، ص ۳۴۵.

(۳). همان، ص ۳۴۳.

(۴). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۳، و در سه روز باقیمانده از ماه جمادی الآخره زخم او عفونت کرد و باعث فوت وی گردید، در نتیجه جنازه‌اش را غسل دادند و به مدینه حمل کرده و به خاک سپردند و همسرش امّ سلمه عده نگاه داشت و پس از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در ماه شوال او را تزویج کرد.

(۵). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۵- ۳۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۳۹

(۱)

## محل قتل اصحاب رجیع

ابن اسحاق روایت می‌کند که خبیب بن عدی در خانه ماویّه، کنیز آزادشده حجیر بن أبی اهاب تمیمی و زید بن دثنه، نزد نسطاس «۱» که غلام صفوان بن امیه بود، محبوس شده بودند. علّت حبس آنها- چنان که واقدی نقل می‌کند- این بوده است که در ماه ذی‌قعدهٔ الحرام به مکه آورده شده بودند. «۲» و لذا انتظار می‌کشیدند که ماه‌های حرام؛ یعنی ذی‌قعده، ذیحجّه و محرم سپری شود تا آنها را به قتل برسانند.

(۲) ابن اسحاق می‌گوید: گروهی از قریش که ابو سفیان هم در میانشان بود برای کشتن زید بن دثنه اجتماع کردند. آنها وی را به همراه نسطاس غلام صفوان به تنعیم، در خارج از حرم فرستادند و وقتی که می‌خواستند. او را بکشند، ابو سفیان به او گفت: ای زید، تو را به خدا قسم آیا دوست نمی‌داری که الان محمد به جای تو بود و گردن او را می‌زدیم و تو نزد خانواده‌ات بازمی‌گشتی؟ زید جواب داد: به خدا قسم که الان دوست ندارم که خاری به پای محمد فرو رود و من در عوض آن نزد خانواده‌ام باشم! سپس نسطاس او را پیش آورد و گردنش را زد.

سپس خبیب را به تنعیم آوردند تا به دار بکشند که به آنها گفت: اگر صلاح می‌دانید، آزادم کنید تا دو رکعت نماز بخوانم. گفتند: هر چه می‌خواهی بخوان و او دو رکعت نماز را به وجه احسن و اکمل به جای آورد و سپس رو به آنها کرد و گفت: به خدا قسم که اگر گمان نمی‌کردید که به خاطر ترس از مرگ نمازم را طولانی می‌کنم، بیش از این نماز می‌خواندم و او اوّلین کسی بود که این دو رکعت را به هنگام قتل برای مسلمانان سنت گذاشت. سپس او را بستند تا بر دار آویزان کنند که او گفت:

خدایا رسالت رسول تو را ابلاغ کردیم، خدایا به او ابلاغ کن که چه بر سر ما آوردند و سپس گفت:

خدایا از تعداد مشرکان بکاه و به بدترین وضع آنها را به قتل برسان و هیچ کدام را در صفحه روزگار باقی مگذار!

مشرکان گمان می‌کردند اگر مردی به هنگامی که علیه او نفرین می‌شود به پهلو بر زمین بخوابد، آن نفرین از او زایل می‌شود! و در آنجا معاویه پسر ابو سفیان هم حضور داشت که از ترس به استجابت رسیدن دعای خبیب خودش را بر زمین انداخت. «۳»

(۳) واقدی در این مورد می‌گوید: آن‌ها را در ماه ذی‌قعدهٔ الحرام به مکه آوردند و حجیر، خبیب بن عدی را در خانه زنی به نام ماویّه که آزاد کرده بنی عبد مناف بود، محبوس کرد و صفوان، زید بن دثنه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۸۱.

(۲). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۵۷.

(۳). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۸۱- ۱۸۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۰

را نزد عده‌ای از بنی جمح محبوس کرد و گفته می‌شود که او را نزد غلامش به نام نسطاس زندانی کرد ... و پس از آن که ماه‌های حرام سپری شد، برای کشتن آن دو نفر اجتماع کردند.

(۱) آنها خبیب را در حالی که با زنجیر او را به بند کشیده بودند به سوی تنعیم (که اول حلّ به حساب می‌آمد) بردند و به همراه آنها زنان و کودکان و بردگان و جماعتی از اهل مکه حضور داشتند که یا داغدیده بودند و می‌خواستند با تماشای صحنه قتل، دلشان خنک شود و یا مخالف اسلام و مسلمانان بودند. در همین زمان زید بن دثنه را نیز به سوی تنعیم بردند و برای هر کدام چوبه دار آماده شد.

وقتی که خبیب را به چوبه دار نزدیک کردند، گفت: آیا لحظه‌ای اجازه می‌دهید که دو رکعت نماز بخوانم؟ گفتند: بله. سپس دو رکعت نماز را به سرعت به جای آورد و گفت: به خدا قسم اگر گمان نمی‌کردید که من به خاطر ترس از مرگ نمازم را طولانی می‌کنم، زیاد نماز می‌خواندم و آن را طولانی می‌کردم و سپس آنها را نفرین کرد و گفت: خدایا از تعدادشان بکاه و آنها را به مرگ مبتلا کن و هیچ کدام را بر صفحه روزگار باقی مگذار!

بعدها حارث بن برصاء گفت: به خدا قسم، گمان نمی‌کردم که نفرین خبیب هیچ کدام از آنها را باقی بگذارد!.

(۲) جبیر بن مطعم گفت: در آن روز از ترس این که نفرین خبیب مستجاب شود؛ خود را پشت سر مردان دیگر مخفی کردم!

حکم بن خرام گفت: در آن روز مرا می‌دیدید که از ترس استجابت دعای خبیب در میان درختچه‌ها متواری شده بودم.

حویطب بن عبد العزّی گفت: در آن روز مرا می‌دیدی که از ترس شنیدن نفرین خبیب، انگشت در گوش‌هایم فرو کرده بودم و فرار می‌کردم.

معاویه بن ابی سفیان گفت: پدرم در آن روز چنان مرا به سوی خود کشید که بر زمین افتادم و به شدت احساس درد کردم.

(۳) نوفل بن معاویه الدئلی گفت: من در آنجا ایستاده بودم؛ ولی از ترس استجابت نفرین خبیب، خود را بر زمین انداختم و گمان می‌کردم که کسی از نفرین او در أمان بماند و حدود یک ماه یا بیشتر قریشیان در جلسات خود درباره نفرین خبیب صحبت می‌کردند.

سپس او را به سوی چوبه دار بردند و رو به سوی مدینه او را به آن بستند و سپس به وی گفتند:

دست از اسلام بردار تا تو را رها کنیم! گفت: به خدا قسم که دوست ندارم، تمام دنیا را به من بدهند و در مقابل دست از اسلام بردارم! گفتند: آیا دوست می‌داری که محمّد را به جای تو به دار می‌زدیم و

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۱

تو پیش خانواده‌ات بازمی‌گشتی؟ گفت: به خدا قسم که دوست ندارم خاری به پای محمّد فرو برود و من در عوض به خانه‌ام بروم!

و شروع به درخواست از وی کردند که از اسلام برگردد؛ اما او می‌گفت:

هرگز دست از اسلام بر نمی‌دارم! گفتند: قسم به لات و عزّی که اگر دست از اسلام بر نداری تو را می‌کشیم! گفت: کشته شدن در راه خدا آسان است! سپس گفت: خدایا من جز چهره دشمن را نمی‌بینم، خدایا در اینجا کسی نیست که سلام مرا به رسول تو برساند: پس تو سلام مرا به او برسان!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱) واقدی با سندی از زید بن حارثه کلبی- آزادشده رسول الله صلّی اللّه علیه و آله- روایت می‌کند که آن حضرت با اصحابش در جایی نشسته بود که ناگهان حالت نزول وحی او را فرا گرفت و سپس از او شنیدیم که می‌گوید: و علیه السّلام و رحمهٔ الله و سپس فرمود: جبرئیل سلام خبیب را به من رسانید.

سپس فرزندان کسانی را که در بدر کشته شده بودند جمع کردند (که حدود چهل نفر بودند) و به هر کدام یک نیزه دادند و گفتند: این کسی است که پدر شما را به قتل رسانده است و حال با نیزه بر او حمله کنید ... آنگاه ابو سروعه نیزه‌ای به شکمش زد که از پشت در آمد و لحظه‌ای شهادتین را گفت: و به شهادت رسید.

در ادامه می‌گوید: زید نزد صفوان بن امیّه به زنجیر کشیده شده بود و تمام روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها به عبادت می‌پرداخت و از گوشتی که برایش می‌آوردند، نمی‌خورد. صفوان از او سؤال کرد که چه غذایی را می‌خوری؟ جواب داد: از گوشتی که به غیر نام خدا ذبح شده باشد، نمی‌خورم و تنها شیر می‌خورم و لذا صفوان دستور داد که هر روز یک ظرف شیر برای او ببرند تا با آن افطار کند.

غلام صفوان به نام نسطاس او را به تنعیم برد و در همان روز خبیب را نیز برای قتل به تنعیم آوردند و در مسیر، این دو همدیگر را دیدند و هر کدام دیگری را به صبر در مقابل سختی‌ها سفارش کرد و سپس از همدیگر جدا شدند.

(۲) پس از آن که چوبه دار را برای زید آماده کردند، وی گفت: می‌خواهم دو رکعت نماز بخوانم و خواند. سپس او را به چوبه دار بستند و گفتند: از دین خود دست بردار و به دین ما در بیا تا تو را آزاد کنیم! گفت: به خدا قسم که هرگز از دینم دست برنمی‌دارم. گفتند: آیا دوست نداری که محمد به جای تو در دستان ما بود و او را به جای تو به دار می‌زدیم و تو در خانه‌ات بودی؟ گفت: دوست ندارم که خاری به پای محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرو برود و من در عوض آن به منزل بروم! و سپس نسطاس او را به شهادت رسانید. «۱»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۵۷- ۳۶۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۲

(۱)

## سریّه جهنی به سوی لحیانی

واقدی می‌گوید: طایفه بنی لحیان از قبیله هذیل در ناحیه عرنه (که نزدیک عرفه در مکه است) و اطراف آن جمع شده بودند و به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خبر رسیده بود که فرمانده آنها سفیان بن خالد افرادی را جمع کرده است و عده زیادی از جاهای مختلف به وی ملحق شده‌اند.

آنگاه از عبد الله بن انیس جهنی نقل می‌کند که: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را (در اوایل محرم سال چهارم هجری) «۱» فرا خواند و این خبر را به اطلاع وی رسانید و به او دستور داد که به تنهایی حرکت کند و سفیان را به قتل برساند. انیس می‌گوید: من از هیچ کس نمی‌ترسیدم؛ اما سفیان را نمی‌شناختم، لذا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی که او را ببینی از او می‌ترسی و می‌لرزی و به یاد شیطان می‌افتی! گفتم: ای رسول خدا، من تا به حال از چیزی نترسیده و نلرزیده‌ام. فرمود: بله، همین طور است؛ ولی این نشانه تو است که اگر او را ببینی، کمی می‌لرزی!

(۲) من از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله درخواست کردم که به من اجازه دهد هر حرفی که می‌خواهم بزنم و او فرمود: هر چیزی که به نظرت رسید، بگو و خود را به خزاعه منتسب کن.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


او می‌گوید: فقط شمشیرم را برداشتم و در روز دوشنبه، پنجم محرّم با پای پیاده حرکت کردم تا به قدید رسیدم. در آنجا با عده زیادی از خزاعی‌ها برخورد کردم و خودم را به آنها منتسب نمودم. از آنجا که پیاده بودم، می‌خواستند که مرا هم نیز بر ترک خود سوار کنند؛ ولی قبول نکردم.

همین طور پیاده به سوی عرنه حرکت کردم و هر کسی را که می‌دیدم، از وی سراغ سفیان بن خالد را می‌گرفتم تا به وی برسم. تا این که به هنگام عصر به عرنه رسیدم و در آنجا او را دیدم که با تکیه بر عصایش راه می‌رود و عده‌ای از حبشی‌ها و پیروانش به دنبال او حرکت می‌کنند.

(۳) هنگامی که او را دیدم، همان طور که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرموده بود، هیبت‌اش مرا فرا گرفت و پیش خودم گفتم: صدق اللّه و رسوله. و در همان حالی که راه می‌رفتم نماز عصر را با اشاره خواندم.

پس از آن که به او نزدیک شدم، پرسید: که هستی؟ گفتم: فردی از خزاعه هستم، وقتی که شنیدم افرادی را برای مقابله با محمد جمع‌آوری کرده‌ای، آمده‌ام تا به تو ملحق شوم. گفت: درست است،

---

(۱). ابن اسحاق این سریّه را بدون تاریخ ذکر می‌کند (ج ۴، ص ۲۶۷) و واقدی تاریخ آن را به طور مضطرب نقل می‌کند به این صورت که در مقدمه کتاب فهرستی از غزوه‌ها و سریّه‌ها و در صفحه ۳ یک بار می‌نویسد: در سی و پنجمین ماه و در بار دیگر در صفحه ۴ می‌نویسد: در ماه محرم سال ششم، سپس تاریخ دوم را با تفصیل بیشتری در صفحه ۵۳۱ نقل می‌کند و می‌گوید در پنجاه و چهارمین ماه هجرت. و این در حالی است که در بحث از غزوه رجیع در صفحه ۳۵۴ می‌نویسد:

کشتن عاصم بن ثابت به انتقام کشته شدن سفیان بن خالد بوده است و این مطلب تاریخ اوّلی (سی و پنجمین ماه) را ترجیح می‌دهد؛ چنان که مسعودی هم در التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۲ آن را ترجیح می‌دهد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۳

در صدد جمع‌آوری افرادی برای مقابله با محمّد هستم. در همان حال که با وی قدم می‌زدم، گفتم:

واقعا که محمد با آوردن این دین جدید چه حوادثی ایجاد کرد؛ او باعث اختلاف و جدایی پدران و پسران از همدیگر گردید و آسایش و راحتی را از همه گرفت! گفت: محمد تا کنون با فردی مثل من برخورد نکرده است! آنگاه شعری برای او خواندم و سخنانی برای او گفتم که از آن خوشش آمد تا این که به خیمه‌اش رسیدیم «۱». در آنجا افراد از دور او پراکنده شدند و هر کدام به چادرهای خود رفتند. سپس به دخترش گفت: مقداری شیر بیاور و پس از آن که شیر را آورد، آن را به من تعارف کرد و من مقداری از آن را نوشیدم و ظرف را به او دادم که او بقیه‌اش را سر کشید و سپس گفت: بنشین من در کنار وی نشستم تا این که همه جا آرام شد و مردم خوابیدند. او نیز دراز کشیده بود که وی را به قتل رساندم و سرش را برداشته و پا برهنه به طرف کوه‌ها رفتم و وارد غاری شدم تا در آن مخفی شوم.

عنکبوتی جلوی غار تارهایی را تنید و تنها مشکل من، مبارزه با گرمای سوزان تهامه و تحمل تشنگی شدیدی بود که مرا آزار می‌داد.

(۱) هنگامی که زنان وی به گریه و زاری پرداختند، دیگران متوجه قضیه شدند و هر کدام سوار بر اسب شد و در جهات مختلف به جست و جوی من پرداختند.

در این حال مردی که کفش‌هایش در دستش بود و مشک بزرگی را با خویش حمل می‌کرد به جلوی غار آمد و پس از بررسی به همراهان خود گفت: در غار کسی نیست و لذا آنها برگشتند؛ اما او جلوی غار نشست تا بول کند. من پیش رفتم و از آب مشک که آن را در کناری نهاده بود نوشیدم و کفش‌های او را برداشتم و فرار کردم و برای این که از دست آنها در امان باشم، روزها در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


جایی مخفی می‌شدم و شب‌ها حرکت می‌کردم تا این که در روز شنبه که هفت روز از محرم باقیمانده بود «۲» به مدینه رسیدم.

(۲) رسول اللّه را در مسجد یافتم و هنگامی که نگاه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به من افتاد، فرمود: رو سفید باشی! گفتم: خدا تو را رو سفید کند ای رسول خدا! سپس سر سفیان را جلوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گذاشتم و اخبار خودم را برای او بازگو کردم. آن حضرت عصای خود را به من هدیه کرد و فرمود: با این عصا به بهشت وارد شو؛ که عصاداران بهشت بسیار کم هستند. برای همین وی به خانواده‌اش وصیت کرد که این عصا را در کفنش بگذارند. «۳»

---

(۱). در سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۲۶۸ آمده است: تا این که فرصتی یافتم و او را کشتم و در حالی او را رها کردم که زنانش به گریه و زاری پرداخته بودند. و این سخن کمتر از سخنان قبلی، جعلی به نظر می‌رسد.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۳۲- ۵۳۳ و نگاه کنید به سیره ابن هشام، ج ۴۲، ص ۲۶۷- ۲۶۸.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۳۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۴

(۱)

## غزوه چاه معونه

واقدی با سندی از ابی سعید خدری نقل می‌کند که هفتاد نفر از جوانان انصار پس از فرا رسیدن شب در محله‌ای از مدینه گرد هم می‌آمدند و به اقامه نماز و قرائت قرآن می‌پرداختند تا این که به قرّاء مشهور شدند. آنها به هنگامه صبح مقداری هیزم جمع‌آوری می‌کردند و مقداری آب گوارا برمی‌داشتند و آنها را به سوی حجره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حمل می‌کردند. خانواده این جوانان گمان می‌کردند که آنها در مسجد هستند و حاضران در مسجد می‌پنداشتند که آنها از نزد خانواده‌هایشان می‌آیند.

(۲) واقدی می‌گوید: گمان می‌کنم که آنها چهل نفر بوده‌اند و قدر متیقّن همین است «۱»؛ چنان که ابن اسحاق هم آن را پذیرفته است. «۲»

(۳) طبرسی در إعلام الوری از کتاب ابان بجلی کوفی نقل می‌کند: ابو براء، عامر بن مالک نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مدینه آمد و اسلام آورد. «۳»

سپس گفت: ای محمد! اگر افرادی را به سوی اهل نجد بفرستی تا آنها را به اسلام دعوت کنند، امیدوارم که جواب مثبت بدهند! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: می‌ترسم که اهل نجد به آنها آسیبی برسانند، «۴» اما ابو براء گفت: آنها در پناه من هستند! لذا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله منذر بن عمرو را به همراه بیست و چند نفر از بهترین مسلمانان به سوی نجد فرستاد- و گفته شده است که آنها چهل نفر و بنابر قولی هفتاد نفر بوده‌اند- و از جمله این مسلمانان، حارث بن صمّه و حرام بن ملحان و عامر بن فهیره بوده‌اند «۵» و نامه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را نیز با خود داشتند.

(۴) آنها طی مسیر کردند تا به چاه معونه رسیدند و در آنجا اطراق کردند. این چاه ما بین سرزمین بنی عامر و دشت‌های بنی سلیم قرار داشت. سپس حرام بن ملحان را به همراه نامه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نزد عامر بن طفیل فرستادند. پس از آن که وی بر ابن طفیل وارد شد، بدون این که نگاهی به نامه بیندازد، بر او حمله کرد و در حالی که او می‌گفت: اللّه اکبر! قسم به خدای کعبه رستگار شدم «۶»، وی را به شهادت رسانید!

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۷.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۴.

(۳). بعید نیست که او اسلام نیاورده باشد؛ چنان که در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۶ و سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۱۹۳ و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۶ به این مطلب اشاره شده است و الّا چرا به پیامبر می‌گوید: ای محمد؟!

(۴). این سخن بعد از خیانت افراد قبایل عضل و قارهٔ و دیش و لحیان از هذیل قابل توجیه است و نه قبل از آن.

(۵). واقدی می‌گوید: اینها همان قرّایی بودند که به بئر معونه فرستاده شدند.

(۶). ابن اسحاق از جبّار بن سلمی عامری نقل می‌کند که می‌گفت: در آن روز نیزه‌ام را به پشت یکی از آنها زدم، به گونه‌ای

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۵

(۱) سپس ابن طفیل، بنی عامر را به جنگ با آنها فرا خواند؛ ولی آنها گفتند: ما پیمان ابو براء را نمی‌شکنیم! لذا قبایلی از بنی سلیم به نام‌های: عصیّه و رعل و ذکوان را به کمک طلبید و آنها نیز درخواست او را اجابت کردند و فرستادگان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را محاصره کردند. وقتی که آنها وضع را چنین دیدند، شمشیرها را کشیدند و به جنگ پرداختند و تا آخرین نفر کشته شدند. «۱»

در این حال دو نفر به نام‌های عمرو بن امیّه ضمری و منذر بن محمّد أنصاری «۲» که از کاروان عقب مانده بودند؛ با مشاهده پرواز پرندگان بر بالای صحنه کارزار متوجه شدند که اتفاقی افتاده است؛ لذا جلوتر رفتند تا ببینند که چه خبر است که ناگهان یاران خود را دیدند که در خون خویش در غلطیده‌اند!

(۲) پس منذر بن محمد انصاری به عمرو ضمری گفت: چه کنیم؟ گفت: نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برویم و قضیه را به اطلاع او برسانیم؛ اما منذر بن محمد انصاری گفت: ولی من دوست ندارم که از محلّی که منذر بن عمرو (ساعدی، فرمانده آنها) در آن کشته شده است، سالم بیرون بروم؛ لذا بر آنها حمله کرد و با آنها جنگید تا کشته شد.

عمرو ضمری «۳» به مدینه بازگشت و قضیه را به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسانید و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله

---

که از سینه‌اش بیرون آمد و در این حال شنیدم که می‌گوید: به خدا رستگار شدم! پس از دیگران پرسیدم که چه می‌گفت؟ گفتند: به خاطر نیل به شهادت این را گفته است. (ج ۳، ص ۱۹۶) و واقدی هم آن را نقل کرده است (ج ۱، ص ۳۴۹).

(۱). ابن اسحاق می‌گوید: همه کشته شدند مگر کعب بن زید از بنی نجار که هنوز رمقی در تن داشت و پس از رفتن دشمنان، از میان کشته‌شدگان برخاست و به مدینه بازگشت و سپس در روز خندق به شهادت رسید (ج ۳، ص ۱۹۴).

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۵.

(۳). ابن اسحاق روایت می‌کند: عمرو بن امیّه ضمری اسیر شد و هنگامی که به آنها گفت که از طایفه مضر است، عامر بن طفیل موی پیشانی‌اش را تراشید و او را به عوض نذری که مادرش کرده بود، آزاد کرد (ج ۳، ص ۱۹۵) و همین مطلب را مرحوم طبرسی در مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۸۲ از او نقل کرده و از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۴۸ نقل شده است و واقدی روایت می‌کند: در این کاروان تبلیغی عمرو بن امیّه ضمری و حارث بن صمّه نیز حضور داشتند ... حارث آن قدر جنگید تا دو نفر از دشمنان را کشت و سپس به همراه عمرو ضمری اسیر شد.

از حارث سؤال کردند: دوست داری که با تو چه کنیم؟ گفت: دوست دارم که جنازه حرام بن ملحان (قاصد آنها به سوی ابن طفیل) و منذر بن عمرو ساعدی (فرمانده آنها) را ببینیم و سپس مرا آزاد کنید تا با شما بجنگم!

آنها در ابتدا جنازه‌های این دو نفر را به وی نشان دادند و سپس او را آزاد کردند. او به مبارزه پرداخت و دو نفر از آنها را به قتل رسانید و سپس خودش شهید شد. پس از آن عامر بن طفیل به عمرو ضمری (که فهمیده بود از طایفه مضر است) گفت: مادرم نذر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


کرده است که برده‌ای را آزاد کند و من تو را به جای آن آزاد می‌کنم، سپس موهای جلوی سرش را تراشید و او را آزاد کرد (ج ۱، ص ۳۴۸)

ابن اسحاق می‌گوید: عمرو بن امیّه از آنجا حرکت کرد تا به قرقره که اوّل قناتی است، رسید (این قنات از طائف سرچشمه می‌گیرد و به ارحضیّهٔ و قرقرهٔ الکدر در ناحیه معدن می‌ریزد که تا مدینه هشت برد (- ۱۶۰ کیلومتر) فاصله دارد، به نقل از معجم البلدان.) در آنجا با دو نفر از قبیله بنی عامر برخورد کرد که آنها هم در سایه‌ای که او نشسته بود، فرود

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۶

فرمود: این حادثه در اثر اصرار ابو براء پیش آمد و من از همان ابتدا با فرستادن این رسولان مخالف بودم.

(۱) این خبر به ابو براء رسید و شکستن پیمان او به وسیله عامر بن طفیل و کشتن اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برایش بسیار ناگوار و سخت بود؛ لذا پسر خود، ربیعهٔ بن ابی براء را به سوی عامر بن طفیل فرستاد و او ضربه‌ای بر عامر وارد کرد که بر رانش اصابت کرد.

عامر گفت: این به دستور عمویم، ابو براء بوده است، اگر مردم که خونم بر گردن عمویم می‌باشد و شما چیزی از او طلب نکنید و اگر زنده ماندم، خودم می‌دانم که چه کنم. «۱»

---

آمدند تا استراحت کنند. از آنها سؤال کرد: از چه طایفه‌ای هستید؟ گفتند: از بنی عامر. پس صبر کرد تا هر دو به خواب رفتند و سپس ناگهان بر آنها حمله کرد و به انتقام یارانش آنها را کشت. هنگامی که وارد مدینه شد، این خبر را هم به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسانید که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دو نفری را کشتی که باید دیه آنها را بپردازم؛ زیرا آنها در پناه رسول اللّه بودند. سپس فرمود: این حوادث به خاطر ابو براء است؛ زیرا من از سرانجام این کار می‌ترسیدم (ج ۳، ص ۱۹۵). و واقدی می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کار بسیار بدی کردی که این دو نفر را به قتل رساندی در حالی که آنها در پناه من بودند و حال باید دیه آنها را بپردازم (ج ۱، ص ۳۵۲).

عمرو گفت: دیدم که آنها بر حالت شرک خود باقی هستند و افراد قبیله آنها ما را فریب دادند و آن بلا را سرمان آوردند. و عمرو وسایل و لباس‌های آنها را هم به عنوان غنیمت آورده بود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد آنها را کنار بگذارند تا به همراه دیه برای صاحب خون بفرستند (ج ۱، ص ۳۶۴).

در ادامه می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در نماز صبح همان شبی که این خبر به وی رسید، قاتلان شهدا را به هنگامی که سر از رکوع برداشت این گونه نفرین کرد: سمع الله حمده؛ خدایا خشم و غضب خود را بر مضر زیاد کن، خدایا بنی لحیان و زعب و رعل و ذکوان و عصیّهٔ را نابود کن؛ زیرا که از خدا و رسولش نافرمانی کردند. خدایا بنی لحیان و عضل و قارّ را نابود کن ... خدایا مستضعفان مؤمن را نجات بده: غفار غفر الله لها و اسلم سالمها اللّه؛

سپس به سجده رفت و این نفرین را به مدت پانزده روز و بنابر قولی تا چهل روز ادامه داد (ج ۱، ص ۳۴۹- ۳۵۰).

هم چنین این دعا اشاره دارد بر این که قضیه بنی لحیان و عضل و قارّه در ناحیه رجیع قبل از بئر معونه بوده است.

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۷ و در مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۸۱- ۸۸۲. و از ابن اسحاق نقل می‌شود که این اقدام ربیعهٔ بعد از آن بود که قول حسّان بن ثابت در مورد او به گوشش رسید که گفته بود:

بنی امّ البنین أ لم یرعکمو انتم من ذوائب اهل نجد ... ای پسران امّ البنین، آیا به شما که از قدرتمندان و گرگ‌های اهل نجد هستید، خبر نرسیده است که عامر به ابی براء زور گفته و پیمان و عهد او را شکسته است؟ و می‌دانیم که خطا با عمد تفاوت دارد.

آیا به ربیعه که فردی کوشا و پرتلاش هست این خبر نرسیده است؟ و اگر رسیده است چه اقدامی کرده است؟! در حالی که پدرت،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ابو براء مرد جبهه و جنگ و دایی‌ات حکم بن سعد، فردی والا مقام و عظیم است (ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۷).

هم چنین از ابن اسحاق قول کعب بن مالک را نقل می کند که گفت:

لقد طارت شعاعا کل وجه‌خفارة ما أجار ابو براء ... هرآینه که پیمان‌شکنی نسبت به کسانی که ابو براء به آنها پناه داده بود، همه جا را فرا گرفت و شما ای فرزندان ام البنین آیا درخواست کمک اصحاب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را نشنیدید و آیا فریاد کمک طلبی آن مظلومان را نشنیدید. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۷

(۱)

## غزوه بنی نضیر

در تفسیر قمی- که گویی آن را از کتاب أبان بن عثمان «۱» بجلی کوفی نقل کرده- آمده است: در مدینه سه طایفه از یهود به نام‌های: بنی قینقاع، بنی قریظه و بنی نضیر زندگی می‌کردند و هر کدام با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پیمانی بسته بودند که آن را شکستند.

علّت پیمان‌شکنی بنی نضیر این بود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نزد آنها آمده بود تا از آنها مقداری مال قرض بگیرد و دیه دو فردی را که یکی از اصحابش آنها را با فریب و ناگهانی کشته بود «۲»، بپردازد و برای این کار تصمیم گرفته بود که نزد کعب بن أشرف برود.

پس از آن که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله (به همراه عده‌ای از اصحاب) بر کعب وارد شد، وی گفت: خوش آمدی ای ابو القاسم و بلند شد و بیرون رفت و چنان وانمود کرد که می‌خواهد برای آنها غذا تهیه کند و پیش خودش گفت که خوب است رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و به دنبال آن یارانش را به قتل برسانیم.

امّا جبرئیل نازل شد و او را از قضیه با خبر کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدینه بازگشت. «۳»

(۲) طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: جبرئیل نازل شد و او را از اقدامات یهودیان آگاه کرد؛ لذا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از جایش برخاست و چنین وانمود کرد که می‌خواهد برای قضای حاجت به بیرون برود و از سوی دیگر می‌دانست که یهودیان یارانش را در صورت زنده بودن او نخواهند کشت و پس از خارج شدن از منزل کعب بن اشرف به سوی مدینه رفت.

کعب بعضی از یاران خود را به دنبال افرادی فرستاد تا بیایند و او را علیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یاری کنند.

آنها در راه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را دیدند و کعب را از بازگشت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مدینه با خبر کردند و او نیز خبر را به یاران آن حضرت رسانید و آنها هم بازگشتند.

(۳) در این میان عبد اللّه بن صوریا از همه آگاه‌تر بود که به آنها گفت: به خدا قسم که خدایش او را از مکر و حیله‌ای که به کار بردید، آگاه کرد! و به خدا قسم که اوّلین پیغامی که به شما می‌رسد این است که شهر و دیار خود را ترک کنید! بنابراین در دو کاری که به شما پیشنهاد می کنم از من پیروی کنید و

---

این شعار در سیره ابن هشام نیامده؛ ولی در مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۸۲ و از او در مناقب، ج ۱، ص ۱۹۵ آمده است و واقدی می گوید: عامر بن طفیل عده‌ای از اصحاب خود را با نامه‌ای به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرستاد و نوشت: یکی از اصحاب تو دو نفر از یاران مرا کشته است (ج ۱، ص ۳۵۲) و حال دیه آنها را بفرست (ج ۱، ص ۳۶۴).

(۱). نگاه کنید به تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۰.

(۲). او همان عمرو بن امیّه ضمری بوده است که دو نفر از بنی عامر را که مسلمان شده بودند یا در پناه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


آله بودند، به قتل رسانده بود.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۸- ۳۵۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۸

بدانید که خیری در سوّمی نیست: اول این که اسلام بیاورید! در این صورت صاحب دارایی و سرزمین خویش باقی می‌مانید و در غیر این صورت قاصدی پیش شما می‌آید و می‌گوید: سرزمین خویش را ترک کنید و بروید!

گفتند: ترک دیار برای ما بهتر از پذیرش اسلام است.

ابن صوریا گفت: امّا قبول اسلام برای شما بهتر است و اگر از سرزنش شما نمی‌ترسیدم، اسلام می‌آوردم. «۱»

(۱) قمی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به محمد بن مسلمه أنصاری فرمود: به سوی بنی نضیر برو و به آنها اعلام کن که خداوند- عز و جل- مرا از نیّت پلید شما آگاه کرد و حال یا از سرزمین ما خارج شوید و یا این که آماده جنگ باشید «۲» و او این پیام را به آنها رسانید. «۳»

آنها گفتند: از این سرزمین می‌رویم؛ اما عبد الله بن أبیّ برای آنها پیغام فرستاد که سرزمین خود را ترک نکنید، بلکه ثابت قدم باشید و با محمّد صلّی اللّه علیه و آله وارد جنگ شوید و بدانید که من و قبیله‌ام و هم هم‌پیمانانم از شما حمایت می‌کنیم و در آن صورت اگر از سرزمین خویش خارج شدید، من هم خارج می‌شوم و اگر به کارزار پرداختید، من هم با شما همکاری می‌کنم!

بنابراین یهودیان در قلعه خویش ماندند و آماده جنگ شدند و به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پیغام فرستادند که ما سرزمین خویش را ترک نمی‌کنیم و تو هر کاری که می‌خواهی بکن!

پس از دریافت پیام آنها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تکبیر گفت و یاران وی نیز تکبیر گفتند و آنگاه به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به سوی بنی نضیر حرکت کن.

پس امیر المؤمنین پرچم را برداشت و حرکت کرد و پس از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم قلعه آنها را محاصره کرد و دستور داد که نخل‌های آنها را قطع کنند. به دنبال آن یهودیان به جزع و فزع افتادند و گفتند: ای محمد، آیا خدا به تو دستور داده است که به فساد بپردازی؟ اگر اینها برای تو باشد که آنها را تصاحب کن و اگر مال ما است که آنها را قطع نکن. «۴»

(۲) شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خیمه‌اش را بر بلندترین مکان بنی خطمه از سرزمین بطحاء برپا کرد؛ ولی هنگام که تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، مردی از بنی نضیر تیری به سوی

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۹.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۴۹

خیمه پرتاب کرد که بر دیواره خیمه اصابت کرد! لذا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که خیمه را از جای بلند به جای پستی منتقل کنند و انصار و مهاجران اطراف آن را بگیرند.

(۱) در این هوای تاریک ناگهان علی علیه السّلام را گم کردند و گفتند: ای رسول خدا، علی علیه السّلام را نمی‌بینیم؟

فرمود: او را می‌بینم که مشغول کاری است که به صلاح شما است. پس از مدتی علی علیه السّلام آمد در حالی که سر آن شخص یهودی که تیر پرتاب کرده بود در دستش بود و به این شخص غرورا (یا عازورا «۱»- غررا) می‌گفتند و علی علیه السّلام سرش را در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


مقابل پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله انداخت.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: چگونه او را کشتی ای ابو الحسن؟

فرمود: من دیدم که این خبیث، بسیار شجاع و جرئت‌دار است و پیش خود گفتم: چطور جرأت کرده است که در تاریکی شب به ما شبیخون بزند! لذا در کمین او نشستم و ناگهان دیدم در حالی که شمشیر را کشیده است به همراه نه نفر از یهودیان پیش می‌آید. در یک لحظه بر وی حمله کردم و او را به قتل رساندم؛ ولی همراهانش فرار کردند و هنوز خیلی دور نشده‌اند، حال چند نفر را به همراهم بفرست و امیدوارم که بر آنها دست یابم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ده نفر را به همراه وی فرستاد که ابو دجانه سمّاک بن خرشه و سهل بن حنیف هم در میانشان بودند، آنها به یهودیان قبل از آن که وارد قلعه شوند رسیدند و آنها را کشتند و سرهایشان را نزد نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله آوردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که آنها را در یکی از چاه‌های بنی خطمه بریزند. «۲»

(۲) قمی می‌نویسد: بعد از آن یهودیان گفتند: ای محمد، از سرزمین تو بیرون می‌رویم به شرطی که اموال خویش را هم ببریم.

فرمود: می‌توانید هر کدام به اندازه یک بار شتر ببرید. آنها قبول نکردند و چند روز دیگر در محاصره باقی ماندند و سپس گفتند: قبول است، خارج می‌شویم و هر کدام به اندازه یک شتر بار با خود می‌بریم.

فرمود: خیر؛ خارج می‌شوید؛ ولی هیچ کدام چیزی با خود بر نمی‌دارید که اگر ببینیم که کسی چیزی با خود برداشته است، او را به قتل می‌رسانیم!

---

(۱). همان، ۳۵۹.

(۲). ارشاد، ج ۱، ص ۹۲- ۹۳ و سپس می‌نویسد: و در آن شب کعب بن اشرف کشته شد؛ اما کیفیت قتل او را بیان نکرده است و اگر قتل وی به همان صورتی باشد که مورّخان گفته‌اند، چنان که در حوادث بعد از بدر گذشت، این با محاصره قلعه‌ها متناسب نیست. و در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۶ آمده است که بعد از جنگ احد کعب بن اشرف قصد مکه را کرد و در آنجا با ابو سفیان و غیره علیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم پیمان شد و برگشت که در پی بی‌آن سوره حشر نازل شد و نبی اکرم محمد بن مسلمه را مأمور کرد که کعب را به قتل برساند که وی این مأموریت را انجام داد و سپس به سوی قلعه‌هایشان رفت و آنها را محاصره کرد. که البته این با طبیعت حوادثی که در آن زمان رخ داده است سازگار نیست.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۰

آنها با همین حال خارج شدند و عده‌ای از آنها به فدک و وادی القری رفتند و عده‌ای به سوی شام رفتند. «۱»

و در مناقب آمده است: آنها به خیبر و حیره و أریحا و أذرعات رفتند و هر سه نفر یک شتر داشتند. «۲»

و شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اموال بنی نصیر را تصرف کرد و این اوّلین موردی بود که تمام اموال، خالصه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شد. «۳»

(۱)

## نزول سوره حشر درباره یهودیان

قمی می‌نویسد: و خداوند درباره آنها نازل فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سَبَّحَ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ، وَ لَوْ لا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابُ النَّارِ، ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ، ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوها قائِمَةً عَلى أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفاسِقِينَ، وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «۴»؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، آنچه که در زمین و آسمان است خداوند را تسبیح می‌کنند و او عزیز و حکیم است. اوست که کافرشدگان اهل کتاب را با نخستین برخورد از خانه‌هایشان راند و شما رانده شدن آنها را گمان نمی‌کردید و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکم آنها (از عذاب الهی) مصونشان خواهد داشت، امّا خداوند از جایی که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد و در دلشان ترس و وحشت افکند به گونه‌ای که خانه‌هایشان را با دست خود و دست مؤمنان ویران کردند، پس ای صاحب نظران عبرت گیرید.

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۹.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۹۳ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۴). حشر (۵۹)، ۱- ۶. این سوره صد و یکمین سوره نازل شده و پانزدهمین سوره نازل در مدینه می‌باشد، یعنی در وسط آن تعداد از سوره‌هایی قرار دارد که در مدینه نازل شده است و از جهت زمانی متناسب با پایان جنگ بنی نضیر در حدود سال پنجم هجری می‌باشد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۱

اگر خدا مقرر نداشته بود که آنها بیرون روند در دنیا معذبشان می‌کرد و نصیب آنها در آخرت عذاب آتش است. این بدان جهت است که آنان با خدا و فرستاده‌اش مخالفت کردند و هر کس با خدا مخالفت کند (بداند که) خدا سختگیر است. هر درخت خرمایی که بریدید و یا آن را بر ریشه‌اش واگذاردید به فرمان خدا بود تا فاسقان خوار شوند. چیزی که خدا از آنها به رسولش غنیمت داد، نه اسبی بر آن تاختید نه شتری؛ ولی رسولانش را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد و خدا بر هر چیز توانا است.

(۱) در این تفسیر با سندی از ابی بصیر آمده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به انصار فرمود: اگر موافق باشید، سهم شما را به مهاجرین بدهم و آنها را در تأمین هزینه زندگی از شما مستقل کنم و الّا آن را بین شما و ایشان تقسیم کنم و همچنان با شما به سر ببرند؟

گفتند: تمام این اموال را بین مهاجران تقسیم کن.

بنابراین رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن غنائم را بین مهاجران تقسیم کرد و چیزی به انصار نداد مگر به دو نفر که اظهار نیاز کردند و آنها ابو دجانه و سهل بن حنیف بودند. «۱»

(۲) در ارشاد آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این غنائم را بین مهاجران اولیّه تقسیم کرد و به علی علیه السّلام دستور داد که آنچه را برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است جمع‌آوری کند و آن را صدقه جاریه قرار داد که در مدت حیات آن حضرت در دست وی بود و بعد از آن حضرت در دست امیر المؤمنین قرار گرفت. «۲»

(۳) طبرسی در مجمع البیان از کلبی نقل می‌کند که رؤسای مسلمانان به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفتند: ای رسول خدا، چنان که در جاهلیت ما عمل می‌کردیم، شما هم یک چهارم این غنائم و آنچه را که انتخاب می‌کنی بردار و بقیه را برای ما [رؤساء] بگذار و آنگاه این شعر را خواند:

لک المر باع منها و الصفایاو حکمک و النشیطهٔ و الفضول یک چهارم غنائم و برگزیده‌ها مال تو است و دستور از آن شما است و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


نشیطه (اموالی که بدون جنگ به غنیمت گرفته شده است) و اموال اضافه آمده از آن شما است.

پس از آن بود که سوره حشر نازل شد که در آن این آیه است:

«ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ» «۳»؛ آنچه خدا از اموال چنین آبادی‌هایی به رسولش غنیمت داد از آن خدا و رسول، خویشاوندان، یتیمان، تهیدستان و به‌راه‌ماندگان است تا در میان ثروتمندان شما دست به

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۰.

(۲). ارشاد، ج ۱، ص ۹۳.

(۳). حشر: ۷.



دست نشود، آنچه را رسول خدا به شما داد بگیرید و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید و از خدا بترسید که عذاب او بسیار سخت است.

و آنها هم گفتند: ما مطیع امر خدا و رسولش هستیم. «۱»

(۱) در ادامه می‌نویسد: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به انصار فرمود: اگر قبول کنید سهمیه شما از غنائم را به مهاجران بدهم تا آنها زندگی مستقل داشته باشند و در خانه‌های شما زندگی نکنند و یا این که این غنائم را بین شما هم تقسیم کنم؛ ولی مهاجرین همچنان با شما زندگی کنند.

انصار گفتند: بلکه آنها را در اموال و خانه‌های خود شریک می گردانیم و غنیمت را هم به آنها وامی گذاریم و چیزی نمی‌خواهیم.

به خاطر همین، این آیه درباره آنها نازل شد: «لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۲»؛ (از غنائم سهمی) از آن فقرای مهاجر است که از خانه و اموالشان بیرون رانده شدند، آنها در پی فضل و خشنودی خدا هستند که خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها در حقیقت راستگویانند.

آنان که پیش از مهاجران در دیار خود بوده و ایمان آورده بودند، کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست دارند و در دل خود حسدی از آنچه به مهاجران داده شود احساس نمی کنند و آنان را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خود فقیر باشند، کسانی که از بخل خویش بر کنار مانده باشند، رستگارند.

(۲) طبرسی از زجّاج نحوی نقل کرده است که خداوند تبارک و تعالی در آیه قبلی بیان کرده است که «المساکین» چه کسانی هستند، سپس به مدح و وصف انصار پرداخته است که از غنائم چشم‌پوشی کردند سپس می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله غنائم را بین مهاجرین تقسیم کرد و چیزی به انصار نداد مگر به سه نفر از انصار به نام‌های: ابو دجانه، سهل بن حنیف و حارث بن صمّة که نیازمند بودند. «۳»

(۳) و از جمله حوادث بعد از غزوه بنی نضیر این بود که عامر بن طفیل با رفیقش أربد بن قیس- برادر

---

(۱). مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۹۲

(۲). حشر (۵۹)، ۸- ۹.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۳). مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۹۱ و گفته است: آیه به این مطلب اشاره دارد که تدبیر امور امّت در دست نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله است و برای همین هنگامی که بنی قینقاع و بنی نضیر ترک دیار کردند، اموال و دارایی‌های آنها را بین مهاجرین تقسیم کرد و مردان بنی قریظه را به قتل رساند و فرزندان و زنانشان را به اسیری گرفت و اموالشان را بین مهاجرین تقسیم کرد و بر اهل خیبر منت نهاد و اموالشان را بین حاضران در غزوه خیبر تقسیم نمود و بر اهل مکه منت نهاد و اموال و زنان و فرزندان و شهرشان را برای خودشان گذاشت. (ج ۹، ص ۳۹۲) برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به شأن نزول سوره در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۲ و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۸۰- ۳۸۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۳

لبید بن ربیعه شاعر- برای ترور رسول الله توطئه کردند؛ به این صورت که عامر به أربد گفت وقتی نزد این مرد «۱» رفتیم، من او را به خود مشغول می‌کنم به طوری که صورت وی طرف من باشد و آنگاه تو با شمشیر کار او را یکسره کن!

(۱) هنگامی که نزد آن حضرت رفتند، عامر گفت: ای محمد، کار خصوصی دارم.

فرمود: خیر، با تو جلسه خصوصی برگزار نمی‌کنم تا وقتی که به خدای یگانه ایمان بیاوری.

پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از پذیرش درخواست عامر خودداری کرد، وی گفت: به خدا قسم که لشکریان زیادی را علیه تو تجهیز و تحریک خواهم کرد و سپس رفت!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دست به دعا برداشت و فرمود: خدا شرّ عامر بن طفیل را کوتاه کن و پس از آن که خارج شدند، عامر به أربد گفت: چرا برای کشتن پیامبر عمل نکردی؟ گفت: به خدا قسم که وقتی تصمیم به قتل گرفتم، مردی بین من و محمد هویدا شد و گفت: آیا می‌خواهی که با شمشیر تو را بزنم؟!

در میانه راه مکّه یک غدّه طاعونی در گردن عامر ایجاد شد و او را هلاک کرد و به رفیقش صاعقه‌ای اصابت کرد و او را به قتل رسانید. «۲»

(۲) در مورد کشته شدن نه نفر از یهودیان در این غزوه و آورده شدن سرهای آنان به وسیله امیر المؤمنین حسّان بن ثابت می‌گوید:

للّه ایّ کریمهٔ أبلیتهاببنی قریظهٔ، و النفوس تطلّع

أردی رئیسهم و آب بتسعهٔطورا یشلّهم و طورا یدفع «۳»

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۲۱۳.

(۲). إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۵۰- ۲۵۱. و به نقل از کتاب ابان الاحمر بجلی کوفی که گفته است: این حادثه بعد از غزوه بنی نضیر بوده و این قول قابل‌قبول‌تر از قولی است که می‌گوید این حادثه در سال نهم یا دهم؛ یعنی در عام الوفود بوده است.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۹۴ و ابن اسحاق خبر مربوط به بنی نضیر را از یزید بن رومان نقل می‌کند و می‌نویسد: گروهی از تیره بنی عوف از قبیله خزرج که از جمله آنها عبد الله بن أبیّ بن سلول ودیعهٔ و مالک بن ابی قوقل و سوید و داعس بودند، به بنی نضیر پیغام فرستادند: اگر ثابت قدم باشید و مقاومت کنید، ما شما را یاری خواهیم کرد و اگر کشته شدید که ما هم با شما کشته خواهیم شد و اگر ترک دیار کردید که ما هم ترک دیار خواهیم کرد.

آنها چنین وعده‌ای را دادند؛ امّا پای حرف خود نایستادند و تنها از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله درخواست کردند که از خونشان درگذرد و آنها را مجبور به ترک دیار خود کند و به هر کدام اجازه دهد که یک بار شتر- به غیر از اسلحه- با خود ببرند. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قبول کرد و هر کدام از آنها به اندازه یک بار شتر برداشتند و به خیبر رفتند و بعضی از آنها روانه شام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


شدند.

و بعضی از اشراف آنها که به خیبر رفتند عبارت بودند از: حییّ بن أخطب، سلّام بن ابی الحقیق و برادرزاده‌اش کنانهٔ بن ربیع بن ابی الحقیق. آنها اموال و زنان و فرزندان خود را سوار شتر کرده بودند و در حالی که غلامان و کنیزانشان طبل و شیپور می‌زدند، دیار خود را ترک کردند و بقیه اموال را برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله باقی گذاردند که خالصه آن حضرت بود و آن را بین مهاجران اوّلیه تقسیم کرد و در میان انصار تنها به ابو دجانه بن خرشه و سهل بن حنیف غنائمی را اعطا کرد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۴

---

از میان بنی نضیر کسی مسلمان نشد، مگر دو نفر به نام‌های: ابو سعد بن وهب و یامین بن عمیر که اموالشان نیز تحت اختیارشان باقی ماند و تمام سوره حشر در مورد بنی نضیر نازل شد.

یامین بن عمیر بن کعب، پسر عموی عمرو بن حجاش بن کعب بود که داوطلب شده بود تا به پشت بامی برود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زیر دیوار آن نشسته بود و از بالا سنگ بزرگی را بر سر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بیندازد.

ابن اسحاق از آل یامین روایت می‌کند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بعد از اسلام آوردن وی به او گفت: با پسر عمویت که می‌خواست مرا به قتل برساند، چه کردی؟! و بعد از آن ابن یامین مبلغی به شخصی داد تا پسر عمویش، عمرو بن حجاش را به قتل برساند و لذا گمان می‌کنند که وی او را به قتل رساند.

ابن هشام می‌نویسد: محاصره بنی نضیر شش شبانه روز طول کشید و این در ماه ربیع الاول بود (ج ۳، ص ۲۰۰- ۲۰۲).

هم چنین واقدی می‌گوید: غزوه بنی نضیر در ماه ربیع الاول، سی و هفتمین ماه هجری رخ داد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روز شنبه به همراه عده‌ای از مهاجرین و انصار که از جمله آنها: علی علیه السّلام طلحهٔ، زبیر، ابو بکر، عمر، سعد بن معاذ، سعد بن عبادهٔ و اسید بن حضیر بودند، حرکت کرد و نماز را در مسجد قبا به جای آورد (ج ۱، ص ۳۰۴).

سپس به سوی بنی نضیر رفت تا از آنها برای پرداخت دیه دو مردی از بنی عامر که عمرو بن امیّه از روی جهل آنها را کشته بود، کمک بگیرد. با آنها در محل اجتماعشان ملاقات کرد و رسول اللّه و اصحابش نشستند. آن‌گاه پس از صحبت‌هایی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آنها درخواست کرد که او را در پرداخت دیه دو مرد از بنی کلاب که عمرو بن امیّهٔ از روی جهل آنها را کشته است، یاری دهند. آنها گفتند: هر گونه که بخواهی تو را کمک می‌کنیم ای ابو القاسم، حال بنشین تا غذایی آماده کنیم.

سپس با هم خلوت کرده و به نجوا پرداختند و حییّ بن اخطب گفت: ای جماعت یهود، همانا محمد به همراه عده‌ای که به ده نفر هم نمی‌رسند به میان شما آمده است؛ پس سنگی را از بام این دیواری که زیر آن نشسته است بر روی او بیندازید و او را بکشید. اگر چنین نکنید باید بدانید که دیگر او را چنین تنها نخواهید یافت و اگر او کشته شود، اصحابش متفرق شده، قریشیان به مکه بازمی‌گردند و هم‌پیمانان شما، أوس و خزرج نیز در مدینه باقی می‌مانند. پس هر کاری که می‌خواهید همین الان بدون فوت وقت انجام دهید.

عمرو بن حجاش گفت، همین حالا بالای بام می‌روم و سنگ بزرگی را بر روی او می‌اندازم؛ اما سلّام بن مشکم گفت:

ای جماعت، همین یک مرتبه حرف مرا بشنوید و تا قیامت با من مخالفت کنید. به خدا قسم که اگر به این کار اقدام کنید، او حتما با خبر می‌شود که ما علیه او توطئه کرده‌ایم و این به معنای پیمان‌شکنی می‌باشد. پس این کار را نکنید و به خدا قسم که اگر این کار را بکنید، تا هنگامه قیامت فردی از میان این دین قیام خواهد کرد که دین اسلام را گسترش خواهد داد و یهود را مستأصل و نابود می‌کند!

هنگامی که عمرو جحاش سنگ بزرگ را به بالای پشت بام برد و آماده اجرای توطئه گردید، از آسمان به رسول اللّه صلّی اللّه علیه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


و آله خبر رسید که یهودیان چه قصدی دارند! لذا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به سرعت از جای خود برخاست، گویی که می‌خواهد به قضای حاجت برود و روانه مدینه شد.

اصحاب آن حضرت به گمان این که وی برای قضای حاجت رفته است، همان جا نشسته بودند و با هم صحبت می‌کردند و پس از آن که از بازگشت وی مأیوس شدند، بلند شدند و به طرف مدینه حرکت کردند.

حییّ گفت: چرا ابو القاسم عجله کرد، می‌خواستیم که درخواست او را برآورده کنیم و او را اطعام کنیم.

سپس اصحاب آن حضرت به دنبال وی رفتند و در خارج از مدینه مردی را دیدند و از وی سؤال کردند: آیا رسول اللّه را ندیدی؟ گفت: او را دخل مدینه دیدم. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۵

---

پس از آن که در مدینه با او ملاقات کردند، دیدند که شخصی را به دنبال محمد بن مسلمه فرستاده است تا بیاید.

ابو بکر گفت: ای رسول خدا، برگشتی در حالی که ما متوجه نشدیم؟! فرمود: یهودیان قصد توطئه علیه من داشتند و خدا مرا مطلع کرد و لذا برخاستم و آمدم.

پس از آن که محمد بن مسلمه آمد، به وی فرمود: نزد یهودیان بنی نضیر برو و بگو: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مرا فرستاده است که به شما بگویم: از سرزمین او خارج شوید!

کنانهٔ بن صویراء به آنها گفت: آیا می‌دانید که چرا محمّد برخاست و رفت؟ گفتند: نه، و تو هم نمی‌دانی؟

گفت: به تورات قسم که من می‌دانم. محمّد متوجه توطئه شما شد و به خدا قسم که او رسول خدا است و به خاطر این برخاست که از توطئه شما به وی خبر داده شد. او خاتم الأنبیا است، اگر چه شما انتظار داشتید که خاتم الأنبیا از فرزندان هارون باشد؛ ولی خدا رسالت خویش را هر جا بخواهد به ودیعه می‌گذارد. و قسم به آنچه که نوشته‌ایم و آنچه که در تورات خوانده‌ایم و تغییر و تبدیلی در آن راه نیافته است، میلاد خاتم الأنبیا باید که در مکه و محل هجرت وی مدینه باشد و صفات او و همان صفاتی است که در کتاب‌های ما آمده است و پیشنهادی که او به شما می‌کند، برای شما بهتر از جنگ با وی است و گویی می‌بینم که زن و بچه‌های شما مشغول شیون و زاری هستند و در حال ترک اموال و خانه‌های خود هستید که شرافت و بزرگی شما به خاطر همین مال و اموال است؛ بنابراین دو کار را از من قبول کنید که غیر از آن سودی ندارد!

گفتند: آن دو چیست؟

گفت: یا اسلام بیاورید و از یاران محمّد شوید که در این صورت اموال و خانه‌های شما در امان می‌ماند و از بزرگان اصحاب محمّد می‌شوید و اموالتان در دست شما باقی می‌ماند و از سرزمین خود اخراج نمی‌گردید.

گفتند: حاضر نیستیم که تورات و عهد موسی را کنار بگذاریم.

گفت: اما او قاصدی را به سوی شما می‌فرستد که از سرزمین ما خارج شوید! و شما هم بگویید که خارج می‌شویم و بدانید که او خون و مال شما را محترم می‌شمارد و می‌توانید که آن را نگه دارید یا بفروشید.

گفتند: همین را می‌پذیریم.

گفت: به خدا قسم که همین دوّمی برای من هم بهتر است و به خدا قسم که اگر از سرزنش و استهزای شما نمی‌ترسیدم، اسلام می‌آوردم؛ ولی دخترم شعثاء به خاطر اسلام آوردن مرا سرزنش نمی‌کند؛ امّا من با شما می‌مانم تا هر بلایی که بر سر شما می‌آید بر سر من هم بیاید!

سپس سلّام بن مشکم به حییّ گفت: من با این کار شما مخالف بودم و او به زودی قاصدی می‌فرستد که از سرزمین من خارج شوید. شما با او مخالفت نکنید و به زبان خوش خارج شوید و من هم خارج می‌شوم!

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


حییّ گفت: بله، همین کار را می کنم.

پس از آن که محمد بن مسلمه آمد و به آنها گفت: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مرا فرستاده است که پیامی را به شما ابلاغ کنم و آن را ذکر نمی کنم تا شما اعتراف به مطلبی کنید که آن را می‌شناسید: حال شما را به توراتی قسم می‌دهم که خدا آن را بر موسی علیه السّلام نازل کرده است، این را به یاد می‌آورید که قبل از بعثت محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیش شما آمدم، در حالی که تورات در مقابل شما قرار داشت و در همان جلسه خودتان به من گفتید: ای پسر مسلمه، اگر بخواهی که از تو پذیرایی کنیم، پذیرایی می کنیم و اگر می‌خواهی که تو را یهودی کنیم، با کمال میل می‌پذیریم؟ گفتم: حال از من پذیرایی کنید و نمی‌خواهم که مرا یهودی کنید و به خدا قسم که من هرگز یهودی نخواهم شد! گفتید: چه چیز باعث می‌شود که از یهودی شدن روی گردان باشی؟ شاید می‌خواهی دین حنیفی (پاکی) که خبر آن را شنیده‌ای بپذیری ... صاحب این دین که مردی خوش‌خنده و جنگجو است می‌آید! از چشمانش آتش می‌بارد، از سوی یمن می‌آید، بر شتر سوار می‌شود و رداء می‌پوشد و به کم اکتفا

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۶

---

می کند! شمشیر خود را بر دوش دارد و آیه و نشانه‌ای با خود ندارد، مگر این که حکیمانه سخن می گوید و به خدا قسم که در همین شهر شما قتل و درگیری و کارزار به وجود می‌آید!

یهودیان گفتند: بله، ما این حرف‌ها را به تو گفته‌ایم؛ ولی محمد، آن شخص موعود نیست.

محمد بن مسلمه گفت: همین اندازه که اعتراف کردید بس است و امّا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مرا فرستاده است تا به شما بگویم که با توطئه‌ای که علیه من طرح‌ریزی کردید، عهد و پیمان را نقض کرده‌اید! و به آنها خبر داد که چگونه نقشه کشیده‌اند و عمرو بن حجاش به بالای پشت بام رفته تا سنگ بزرگی روی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کند. آنها ساکت شدند و حرفی نزدند و سپس محمد بن مسلمه گفت: پیامبر می گوید که از سرزمین من خارج شوید و برای این کار ده روز به شما فرصت می‌دهم و اگر کسی از شما بعد از آن دیده شود، کشته خواهد شد!

گفتند: ای محمد بن مسلمه، گمان نمی کردیم که فردی از أوس که هم پیمان ما هستند، این خبر را برای ما بیاورد.

محمد گفت: دل‌ها تغییر کرده است.

آنها به مدت چند روز مشغول جمع‌آوری اسباب و اموال بودند و افرادی را به ذی الحدر (دشتی در منطقه قباء که در ۶ مایلی- ۱۰ کیلومتری مدینه قرار داشت) فرستادند تا مرکب‌هایشان را بیاورند و چارپایانی را هم از أشجع کرایه کردند.

در همین حال دو قاصد به نام‌های داعس و سوید از سوی ابن أبیّ آمدند و گفتند: عبد الله بن أبیّ می گوید: از سرزمین خود خارج نشوید، بلکه در قلعه‌هایتان بمانید و بدانید که من به همراه دو هزار نفر از افراد قبیله‌ام و عرب‌های دیگر به کمک شما می‌آییم و تا پای جان از شما دفاع می کنیم! و بنی قریظه نیز به کمک شما خواهند آمد و شما را تنها رها نخواهند کرد و هم‌پیمانان خود از بنی غطفان را هم به کمک شما می‌فرستند!

او دائما قاصدانی را به سوی حییّ می‌فرستاد تا این که وی به گفته‌های ابن أبیّ طمع کرد و گفت: قلعه‌های خود را ترمیم می کنیم و سپس چارپایان خویش را به داخل آن می‌بریم و کوچه‌های خویش را مهیای جنگ می کنیم و سپس سنگ‌هایی را به قلعه‌ها منتقل می کنیم و آذوقه یک سال را با خود داریم و آب هم در قلعه وجود دارد و از قطع آن نمی‌ترسیم و آیا محمّد به مدت یک سال ما را محاصره خواهد کرد؟! خیر او چنین کاری نمی کند!

سلّام بن مشکم گفت: ای حییّ، راه باطل در پیش گرفته‌ای و به خدا قسم که اگر چنین رأی و نظری داشته باشی من به همراه یهودیانی که از من اطاعت می کنند، از تو کناره می گیرم! ای حییّ این کار را مکن در حالی که به خدا قسم تو و کسانی که با تو

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


هستند می‌دانند که او رسول خدا است و صفات وی نزد ما وجود دارد و حال که به خاطر حسادت از این که نبوت از بنی هارون خارج شده است، از وی پیروی نمی‌کنیم؛ بیا و امان او را قبول نموده و از سرزمین وی خارج شویم. هنگامی که وقت جمع‌آوری میوه‌ها فرا رسید، خودمان یا یکی از افرادمان می‌آید و میوه‌ها را می‌فروشد یا کار دیگری با آنها می‌کند و سپس پیش ما می‌آید و اگر اموالمان در دست ما باشد، مثل این است که از سرزمین خود اخراج نشده‌ایم و شرافت و برتری ما بر دیگران به خاطر ثروت و اموالمان می‌باشد و اگر اموالمان از دستمان برود، همانند دیگر یهودیان در معرض خواری و نابودی قرار می‌گیریم! و اگر محمّد با سپاهیان خود به سوی ما حرکت کند ما را در این قلعه‌ها محاصره کند و آن‌گاه اگر از وی بخواهیم که به ما اجازه دهد تا بر طبق قرار قبلی، اموال خود را برداریم و برویم، نظر ما را قبول نخواهد کرد!

حییّ گفت: محمد ما را محاصره نخواهد کرد و اگر هم محاصره کند، در صورتی که فرصتی پیدا کند، بر ما حمله خواهد کرد و الّا از محاصره منصرف خواهد شد! و ابن أبیّ هم به من وعده همکاری داده است؛ چنان که شنیدی!

سلام گفت: حرف ابن أبیّ ارزشی ندارد، بلکه او می‌خواهد که تو را در مهلکه بیندازد تا تو با محمد درگیر شوی و او در خانه‌اش به استراحت بپردازد ...

و الّا ابن أبیّ به بنی قینقاع هم قول همکاری داده بود و آنها با اعتماد به حرف او به درگیری با محمد پرداختند و نقض

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۷

---

پیمان کرده و در قلعه‌های خویش پناه گرفتند و منتظر یاری ابن أبیّ ماندند، امّا او در خانه‌اش نشست و محمد، بنی قینقاع را محاصره کرد و آنها را مجبور کرد که حکم او را بپذیرند. ابن ابیّ هیچ‌گاه به یاری هم‌پیمانان و کسانی که از او حمایت می‌کنند، اقدام نمی‌کند و ما تا چند روز پیش از این به همراه أوس علیه او و قبیله‌اش می‌جنگیدیم تا این که محمد به مدینه آمد و جنگ‌های این دو قبیله به پایان رسید. در حقیقت ابن ابیّ نه یهودی است و نه بر دین محمّد است و حتی دین قوم خودش را هم قبول ندارد و در این صورت حرف‌های او را قبول می‌کنی؟!

حییّ گفت: دل من به دشمنی و جنگ با محمّد رضایت می‌دهد.

سلام گفت: به خدا قسم که این کار باعث می‌شود که هم از دیار خود اخراج شویم و هم این که اموال و شرافت ما مصادره شود و یا فرزندان ما اسیر شوند و جنگجویان ما کشته شوند!

امّا حییّ جز به جنگ رضایت نداد و به همین خاطر مورد سرزنش قرار می‌گرفت و حتی شخصی که به بی‌عقلی و دیوانگی شناخته می‌شد و به او ساروق بن ابی الحقیق می‌گفتند، رو به وی کرد و گفت: ای حییّ تو مرد شومی هستی! و باعث هلاکت بنی نضیر می‌گردی!

حییّ از سخنان وی خشمگین شد و گفت: تمام بنی نضیر با من به مجادله پرداخته‌اند حتی این دیوانه! لذا برادران آن شخص او را کتک زدند و از آنجا دور کردند و به حییّ گفتند: ما تابع امر تو هستیم و با تو مخالفت نخواهیم کرد.

حییّ گفت: حال قاصدی را به سوی محمّد می‌فرستم و به او اعلام می‌کنم که ما دست از خانه و اموال خود برنمی‌داریم و تو هر کاری که دلت می‌خواهد، انجام بده!

و آنگاه برادرش، جدیّ بن اخطب را به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرستاد که بگوید: ما از خانه و اموال خود دست برنمی‌داریم و هر اقدامی که می‌خواهی انجام بده! و به او دستور داد که نزد عبد اللّه بن ابی برود و او را از پیغامی که برای محمد فرستاده است آگاه کند و به او بگوید که در کمک کردن به آنها عجله کند!

سپس جدیّ بن اخطب برای ارسال پیغام حییّ به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رفت و در حالی که آن حضرت صلّی اللّه علیه

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


و آله در میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود، پیغام را به اطلاع وی رسانید. پس از شنیدن پیغام، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تکبیر گفت و اصحاب نیز به تبع وی تکبیر گفتند.

جدی پس از ابلاغ پیام حرکت کرد تا به أبیّ، که به همراه عده‌ای از هم‌پیمانانش نشسته بود، وارد شد. أبیّ گفت: من به هم‌پیمانان خود پیغام می‌فرستم که به کمک شما بیایند.

از سوی دیگر منادی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اعلام می‌کرد که مردم به سوی قبیله بنی نضیر حرکت کنند ... و در همین زمان عبد الله بن عبد الله بن ابیّ بر پدرش وارد شد و زره‌اش را پوشید و شمشیر و سپر خود را برداشت و به سرعت از منزل خارج شد!

ابن ابیّ قاصدی را به سوی کعب بن اسد فرستاد که از او در مورد کمک کردن به بنی نضیر صحبت کند، امّا کعب بن اسد گفت: هیچ یک از بنی قریظه حاضر به پیمان‌شکنی نیستند.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه اصحاب خود حرکت کرد و نماز عصر را در منطقه بنی نضیر به جای آورد. آنها هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش را دیدند در حالی که سنگ و تیر و کمان در دست داشتند بر بالای دیوارهای قلعه رفتند و آن روز تا به هنگام فرا رسیدن شب به تیراندازی و پرتاب سنگ پرداختند. سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز عشاء را به جای آورد و پس از آن که علی علیه السّلام را به فرماندهی لشکر اسلام گمارد و خودش در حالی که بر اسب سوار بود و زره بر تن داشت به همراه ده نفر از اصحاب به منزل بازگشت و مسلمانان تا صبح در کنار قلعه بنی نضیر ماندند.

پس از آن که بلال اذان صبح را در مدینه گفت، آن حضرت ابن امّ مکتوم را در مدینه به عنوان نماینده خویش تعیین کرد و به همراه اصحاب به سوی بنی نضیر حرکت و نماز را در منطقه بنی خطمهٔ به جای آورد و خیمه‌ای از جنس پوست یا پارچه پشمی برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آورده شد که سعد بن عباده آن را فرستاده بود. آن حضرت به بلال دستور داد که آن را

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۸

---

در جایی از منطقه بنی خطمهٔ برپا کنند و آنگاه وارد خیمه‌اش شد. در این حال مردی یهودی به نام عزوک تیری به سوی خیمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پرتاب کرد که به آن اصابت کرد، لذا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که جای آن را عوض کرده و به جایی که امروزه مسجد فضیخ واقع است منتقل کنند تا از تیررس دشمن دور باشد.

آن روز را هم به شب رساندند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با همان زره‌اش در آنجا خوابید و محاصره همچنان ادامه پیدا کرد.

و در شبی از شب‌ها، در نزدیکی عشاء علی بن ابی طالب گم شد. مردم گفتند: چه شده است که علی علیه السّلام را نمی‌بینیم ای رسول خدا؟ فرمود: خیالتان راحت باشد و بدانید که او به انجام کارهایی مشغول است که به مصلحت شما است! پس طولی نکشید که علی علیه السّلام آمد در حالی که سر عزوک در دستش بود و آن را برابر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله انداخت و فرمود: ای رسول خدا، من در کمین این شخص خبیث نشستم، زیرا گفتم این شخص بسیار پررو و جری است و از او می‌آید که در شامگاه به دنبال غفلت ما می‌باشد که بر ما شبیخون بزند (و این مقتضی است که مربوط به همان شب اول باشد) در کمین او نشستم تا این که دیدم شمشیر در دست دارد و به همراه عده‌ای از یهودیان به سوی مقر سپاه اسلام می‌آید، لذا در یک لحظه به وی حمله کردم و او را کشتم و همراهانش فرار کردند. و تا کنون، از اینجا زیاد دور نشده‌اند و اگر چند نفری را همراه من بفرستی، امیدوارم که بر آنها دست یابم!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ابو دجانه و سهل بن حنیف و ده نفر دیگر از اصحابش را به همراه علی علیه السّلام فرستاد و آنها یهودیان را قبل از آن که وارد قلعه شوند مورد هجوم قرارا دادند و آنها را کشتند و سرهایشان را آوردند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که سرها را در چاه‌های بنی خطمه ریختند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به دو نفر از اصحابش؛ عبد الله بن سلّام و ابو یعلی مازنی دستور داد که نخل‌های آنها را قطع کنند؛ لذا عبد الله بن سلّام به قطع نخل‌های جوان بی‌بار پرداخت و ابو لیلی مشغول قطع نخل‌های باردار شد. پس از آن که نخل‌های باردار قطع شدند، زنان یهود صدا به گریه و شیون بلند کردند و به صورت خود لطمه می‌زدند و گریبان چاک می‌کردند. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: آنها را چه شده است؟ گفته شد: به خاطر قطع نخل‌های باردار به شیون و زاری پرداخته‌اند! و به دنبال آن حییّ به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پیغام فرستاد که ای محمد، مگر تو مردم را از فساد نهی نمی‌کردی؟ پس چرا نخل‌ها را قطع می‌کنی؟ ما هر چه بخواهی به تو می‌دهیم و از دیار خود خارج می‌شویم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: امروز دیگر آن را قبول نمی‌کنم و امروز تنها می‌توانید هر کدام به اندازه یک بار شتر به استثنای سلاح به همراه خود ببرید.

سلّام به حییّ گفت: وای بر تو، قبل از این که مجبور به پذیرش بدتر از این باشی، همین را قبول کن! اما حییّ یک یا دو روز دیگر این پیشنهاد را قبول نکرد و وقتی که ابو سعید بن وهب و یامین بن عمیر این وضع را دیدند، یکی از آنها به دیگری گفت: تو میدانی که او رسول خدا است، پس بیا اسلام بیاوریم تا جان و مال ما در امان باشد؛ لذا همان شب از قلعه پایین آمده و اسلام آوردند و جان و مال خود را حفظ کردند.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پانزده روز آنها را محاصره کرد و آنگاه یهودیان حاضر به ترک دیار خود شدند به این شرط که هر کدام یک بار شتر به جز سلاح با خود ببرند و گفتند: ما طلبکاری‌های مدّت‌داری نزد مردم داریم! رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

عجله کنید و آنها را به صورت نقد تحویل بگیرید. در این میان ابی رافع سلّام بن ابی حقیق مبلغ صد و بیست دینار به صورت یک‌ساله از اسید بن حضیر طلبکار بود و با وقوع این حادثه با هم مصالحه کردند که اصل مال را به مبلغ هشتاد دینار از اسید بگیرد و سود آن را باطل نماید (معلوم می‌شود که این یک قرض ربوی بوده است).

یهودیان در حالی که زنان و بچه‌های خود را سوار کرده بودند به محلّه بنی حارث بن خزرج و سپس به جبلیّه و سپس به طرف پل رفتند و از آنجا به مصلّی و سپس به سوی بازار مدینه رفتند. آنها زنان خویش را در هودج‌هایی از حریر و دیبا و پارچه‌های پنبه‌ای قرمز و سبز سوار کرده بودند و در حالی که بر ششصد شتر سوار بودند، به صورت قطار حرکت

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۵۹

---

می‌کردند و مردم نیز در دو طرف مسیر حرکت آنها صف کشیده بودند و آنها را تماشا می‌کردند. آنها به هنگام حرکت، طبل و شیپور می‌زدند و در این حال زنانشان لباس‌های طلابافت و گران قیمت پوشیده بودند و به این وسیله می‌خواستند که خود را بزرگ نشان دهند و ابو رافع سلّام ابن ابی حقیق در حالی که افسار شتری را در دست داشت فریاد زد: این همان چیزهایی است که برای روز پستی زمین ذخیره می‌کردیم:

و اگر نخل‌های خود را از دست داده‌ایم، به خیبر می‌رویم و نخل‌های آنجا را مالک می‌شویم!

آنگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اموال و سلاح‌ها را مصادره کرد که پنجاه زره و پنجاه کلاه‌خود و سیصد و چهل شمشیر بود.

پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله غنائم بنی نضیر را مصادره کرد، ثابت بن قیس بن شمّاس را فرا خواند و به وی گفت: قومت را فرا بخوان. ثابت گفت: خزرج را می‌فرمایید ای رسول خدا؟ فرمود: تمام انصار را می‌گویم. آنگاه او تمام اوس و خزرج را جمع کرد.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پس از حمد و ثنای پروردگار، خدمات انصار و اسکان مهاجرین در منازل خویش و ایثار آنها را بر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


خود یادآور شد و سپس فرمود اگر قبول کنید می‌خواهم که غنائم بنی نضیر را تنها در میان مهاجران تقسیم کنم و آنگاه آنها مستقل شوند و از منازل شما بیرون بروند و الّا غنائم را بین شما و مهاجرین تقسیم می‌کنم؛ ولی همچنان در منزل شما باقی می‌مانند؟ سعد بن عباده و سعد بن معاذ به ایراد سخن پرداخته و گفتند: ای رسول اللّه، اموال را بین مهاجرین تقسیم کن و به علاوه آنها همچنان در منازل ما باقی بمانند.

انصار هم فریاد زدند: ای رسول الله ما به همین راضی هستیم و آن را قبول می‌کنیم و آن حضرت در حق انصار دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا انصار و فرزندان انصار را رحمت کن.

پس غنائم را بین مهاجرین تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد مگر به دو نفر به نام‌های سهل بن حنیف و ابو دجانه که نیازمند بودند و شمشیر ابن ابی حقیق را که شمشیری معروف بود به سعد بن معاذ داد و اموال سهل بن حنیف و ابو دجانه هم معروف بود و بدان گفته می‌شد: مال ابن خرشه. و به زبیر بن عوّام و ابا سلمهٔ بن عبد الاسد البویلهٔ را هدیه کرد و به حبیب بن سنان الضراطهٔ را و به عبد الرحمن بن عوف شؤالهٔ را داد و چاه حجر را به ابو بکر و چاه جرم را به عمر واگذار کرد.

آن حضرت آزاد کرده خویش، ابو رافع (این اوّلین جایی که ذکری از ابو رافع به میان می‌آید) را مسئول نگهداری و محافظت از اموال بنی نضیر کرد و از آنجا که اموال بنی نضیر خالصه آن حضرت بود، لذا با درآمدهای آن هزینه اهل و عیال خود را تأمین می‌کرد. در زیر نخل‌های بنی نضیر زراعت زیادی کاشته می‌شد که از محصول آن، آذوقه یک ساله جو و خرمای همسران و بنی عبد المطلب را تأمین می‌کرد و آنچه را اضافه می‌آمد برای تهیه اسب و سلاح هزینه می‌کرد و از درآمد همین خالصه و اموال مخیریق (همان یهودی که در بدر شهید شد و اموال خود را در اختیار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گذاشته بود.) که عبارت بود از هفت خانه به نام‌های: میثب، صافیه، دلال، حنی، برقه، أعواف و مشربه که بعدها خانه امّ ابراهیم نامیده شد، صدقات و هدیه‌هایی را به دیگران می‌داد.

این بعد از نزول سوره حشر بود که در آن آمده است: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حشر: ۷- ۸)؛ آنچه خدا از اموال چنین آبادیهایی به رسولش غنیمت داد از آن خدا و رسول، خویشاوندان، یتیمان، تهیدستان و به‌راه‌ماندگان است تا در میان ثروتمندان شما دست به دست نشود، آنچه را رسول خدا به شما داد بگیرد و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید و از خدا بترسید که عذاب او بسیار سخت است. (از غنائم سهمی) از آن فقرای مهاجر است که از خانه و اموالشان بیرون رانده شدند. آنها در پی فضل و خشنودی

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۰

(۱)

## حکایتی درباره غنائم

علّامه حلّی از سدیّ نقل می‌کند که وقتی خداوند قلعه‌های بنی نضیر را بر پیغمبر خود صلّی اللّه علیه و آله فتح کرد، آن حضرت دارایی‌شان را به غنیمت گرفت، سپس عثمان بن عفان به علی علیه السّلام گفت: بیا نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برویم و فلان زمین را از او بخواهیم، اگر او آن را به تو هدیّه کرد، من با تو شریک باشم و اگر آن را به من داد، تو با من شریک باشی.

---

خدا هستند که خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها در حقیقت راستگویانند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


با وجود این، عمر به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای رسول خدا، آیا غنائم بنی نضیر را تخمیس نمی‌کنی؛ همچنان که غنائم بدر را تخمیس کردی؟!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چیزی را که خداوند به طور خالص برای من قرار داده به مؤمنین نمی‌دهم؛ چنان که دو سهم از آن برای مسلمانان اختصاص یافت- (مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۶۴- ۳۸۰). و به علاوه وی غنائم بدر را تخمیس نکرده بود.

به طور ضمنی تاریخ خروج مهاجرین فقیر از خانه‌های انصار را نیز مشخص کرده است. ابن اسحاق می‌نویسد: علی بن ابی طالب علیه السّلام در ضمن شعری، ترک دیار بنی نضیر را نقل می‌کند:

عرفت، و من یعتدل یعرفو أیقنت حقا و لم اصدف

عن الکلم المحکم اللّاء من‌لدی اللّه ذی الرأفة الأرأف

رسائل تدرس فی المؤمنین بهنّ اصطفی احمد المصطفی

شناختم و هر کس معتدل باشد می‌شناسدو به راستی که به یقین رسیدم و منصرف نشدم

از سخنان متینی که از سوی‌خدای مهربان و مهربان‌تر است

پیام‌هایی که در میان مؤمنان خوانده می‌شودکه خدای برگزیننده أحمد را برای آنها برگزیده است.

پس أحمد در میان ما عزیز گشت‌که هم جایگاهش عزیز است و هم موضع‌گیریش

پس ای تهدیدکنان او از روی کمی خردی‌در حالی که نه ظلمی کرده و نه درشتی

مگر از عذاب نزدیک (الهی) نمی‌ترسیدو آن کس از خدای در أمان باشد با هر کار یکسان نیست

نمی‌ترسید که بزیر شمشیرهایش به زمین بیفتیدهمانند به زمین خوردن کعب بن الاشرف

آنگاه که خداوند سرکشی او را دیدو از خدا روی‌گردان شد همانند شتری چموش پس خدای، جبرئیل را بر بنده‌اش به لطف و به وحی فرو فرستاد که او را به قتل برساند

پس رسول خدا فرستاده‌ای را فرستادبا شمشیر درخشانی که دمی باریک داشت و (در نتیجه) چشم‌هایی شب را بر او اشکریزان گذراندند که هرگاه جز مرگ کعب را می‌گفتند اشک می‌ریختند.

و به أحمد صلّی اللّه علیه و آله گفتند: اندکی ما را بگذار که ما از نوحه‌گری بر کعب شفا نیافتیم پس او آنها را رها کرد سپس گفت: بار ببندید شبانه و با بینی‌های بخاک مالیده و بنی نضیر را به دیار غربت جلای وطن نمود در حالی که در خانه‌هایشان در زر و زیور بودند. آنها را به ده أذرعات فرستاد در ردیف یکدیگر بر روی هر شتری لاغر و پشت زخمی سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۷.

بنابراین قتل کعب بن اشرف قبل از ترک دیار واقع شده و شاید که از روی خطا اسم او در دو خبر أبان و قمی به جای حیّ بن اخطب، زعیم بنی نضیر آمده است و فراموش نکنیم که جنگ بنی نضیر بعد از آن به وقوع پیوست که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای درخواست کمک از بنی نضیر جهت پرداخت دیه دو مقتول عامری از بنی کلاب به میان آنها رفته بود و تاریخ به این نکته تصریح کرده است که آن حضرت دیه این مقتول را پرداخت، اگر چه انجام این کار را بعد از پایان جنگ بنی نضیر ذکر نکرده‌اند و واقدی اضافه کرده است که: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اموال به غنیمت گرفته شده از آنها را جمع کرد و به همراه دیه به سوی قبیله‌شان برگرداند (ج ۱، ص ۳۶۴).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۱

(۱) عثمان قبل از علی علیه السّلام آن زمین را درخواست کرد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آن را به او بخشید، ولی وی از مشارکت با علی علیه السّلام امتناع ورزید؛ لذا علی علیه السّلام از او خواست که برای داوری نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بروند؛ امّا عثمان امتناع کرد. برای همین به وی گفته شد که چرا با علی علیه السّلام نزد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نمی‌روی؟

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


گفت:

او پسر عموی پیامبر (ص) است و لذا می‌ترسم که به نفع او قضاوت کند. در شأن همین آیاتی از سوره نور نازل شد:

«لَقَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ. وَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ. وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ. أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ» «۱»؛ ما آیات روشنگری نازل کردیم و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند. می‌گویند به خدا و رسولش ایمان آورده‌ایم و اطاعت می‌کنیم پس از آن دسته‌ای از آنان پشت می‌کنند و آنها مؤمن نیستند. هنگامی که به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا در میانشان داوری کند گروهی از آنها روی‌گردانند. و اگر حق با آنها باشد با فروتنی به سوی او می‌آیند. آیا دل‌هایشان بیمار است، یا شک و تردید دارند؟ یا می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنها ستم کند؟ امّا خود اینها ستمگرند. هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش خوانده شوند، تا در میانشان داوری شود، تنها سخنی که می‌گویند این است که: شنیدیم و اطاعت کردیم.» آنهایند که رستگارانند. کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند و خدا ترس و پرهیزگار باشد رستگار است.

و پس از آن که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از این موضوع مطّلع شد، به حق داوری کرد و به نفع علی صلّی اللّه علیه و آله حکم کرد. «۲»

---

(۱). نور (۲۴)، ۴۶- ۵۲، این سوره صد و سومین سوره در ترتیب نزول می‌باشد، یعنی هفدهمین سوره‌ای بوده است که در مدینه نازل شده است در اواخر سال نهم هجری نه در سال چهارم.

(۲). کشف الحق، ص ۲۴۷ و نزدیک به همین معنا را قمی در تفسیرش، ج ۲، ص ۱۰۷ از امام صادق صلّی اللّه علیه و آله آورده است و در تفسیر بیان، ج ۷، ص ۴۵۰ بدون اسناد به امام این مطلب آمده است و در مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۶ از امام باقر صلّی اللّه علیه و آله این مطلب نقل گردیده و شاید که اشتباهی شده باشد. و آلوسی در روح المعانی از ضحاک نقل می‌کند که این نزاع بین علی صلّی اللّه علیه و آله و مغیرة بن وائل واقع شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۲

(۱)

## تأکید بر حرمت خمر

ابن هشام می‌نویسد: در ماه ربیع الاول آیات مربوط به تحریم خمر نازل شد «۱» در حالی که اصل تحریم خمر در سال دوم گذشت. (۲) و قمی در تفسیر قول خداوند متعال که می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ» «۲»؛ ای مؤمنان! شراب، قمار، بت، و تیرهای قرعه پلید و عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان می‌خواهد با شراب و قمار بین شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا خودداری خواهید کرد؟ خدا و رسول را اطاعت کنید و بترسید و اگر روی گردانید، بدانید که بر پیامبر ما جز

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ابلاغ روشن چیزی نیست.

(۳) می‌نویسد: یکی از صحابه قبل از تحریم خمر، شراب نوشیده بود و لذا در عالم مستی شعر می گفت و برای مشرکانی که در جنگ بدر کشته شده بودند، گریه می کرد. وقتی که این خبر به گوش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید، فرمود: خدایا زبانش را از سخن گفتن بازدار و بدین ترتیب وی دیگر نتوانست حرفی بزند تا از حالت مستی خارج شد و بعد از آن آیات تحریم خمر نازل شد. «۳» در زمان محاصره بنی نضیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نزدیک مسجد فضیخ، و در چادری که پای شده بود به مدت شش شب نماز می‌خواند. آنگاه که خمر تحریم شد، ابو ایوب انصاری با گروهی از انصاریان سرگرم نوشیدن شراب فضیخ (خرما) بودند. وقتی خبر تحریمش به آنها رسید، سر مشک‌هایشان را باز کردند و ریختند و بعدها در آنجا مسجدی برپا کردند که مسجد فضیخ نامیده شد. «۴»

---

(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۰ و هم چنین مسعودی در التنبیه و الإشراف، ص ۲۱۳ سپس مقریزی در إمتاع الاسماع، ص ۱۹۳ و به نقل از او کازرونی در المنتقی، ص ۱۲۶ و سپس مجلسی در بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳ از او نقل کرده است و شوکانی در تفسیرش، ج ۲، ص ۷۱ از جابر نقل کرده است که گفت: خمر پس از جنگ احد تحریم شد، بلکه در روایتی دیگر از او نقل شده که پس از جنگ بنی نضیر حرام شد. و گمان دارم که تشدید و تأکید بر تحریم خمر در اینجا به مناسبت نزول سوره نساء است که در آیه ۴۳ می‌فرماید: «لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری: به نماز نزدیک (و وارد) نشوید در حالی که مستید.

(۲). مائده (۵)، ۹۰- ۹۲.

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۰ و هذیان گوی در نماز عبد الرحمن بن عوف بوده چنانچه در الغدیر آمده است (ج ۶، ص ۲۵۲) به نقل از احکام القرآن از قصاص، ج ۲، ص ۲۴۵.

(۴). تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۶۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۳

(۱) او می گوید: پس از آن که آیات تحریم خمر نازل شد، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مسجد رفت «۱» و از مردم خواست که ظرف‌هایی را که در آن شراب می‌ساختند، بیاورند (آنها از خرما شراب می‌ساختند) و آنگاه آن شراب‌ها را بر زمین ریخت و فرمود: تمام اینها خمر است که خداوند آنها را حرام کرده است. بیشترین شرابی که در آن روزها دور ریخته شد، شراب ساخته شده از خرما بود و ذکر نشده است که در آن روزگار شرابی ساخته شده از انگور دور ریخته شده باشد، مگر ظرفی که در آن شراب ساخته شده از خرما و کشمش به صورت مخلوط بود. مسجدی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در آن نشست و دستور داد که ظرف‌های شراب را بیاورند و بریزند، از آن روز مسجد فضیخ نامیده شد؛ زیرا بیشترین شرابی که در آن روز دور ریخته شد، شراب فضیخ (ساخته شده از خرما) بود.

(۲) در ادامه می‌نویسد: هنگامی که بر تحریم خمر و میسر تأکید شد، عده‌ای از مهاجرین و انصار گفتند: ای رسول خدا، یاران ما در حالی در جنگ‌ها به شهادت رسیدند که شراب می‌نوشیدند در حالی که خداوند آن را رجس (پلید) نامیده و شراب‌خواری را از کارهای شیطان دانسته است و تو هم درباره آن سخنان زیادی فرمودی، در این صورت آیا این تحریم به یاران ما که قبلا شهید شده‌اند یا مرده‌اند ضرری می‌رساند؟ پس از آن بود که خداوند نازل فرمود:

«لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «۲»؛ بر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست- به شرطی که پرهیزگار و با ایمان باشند و کارهای شایسته کنند. دگر بار پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند و بار دیگر تقوا پیشه کنند و نیکی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


پیش گیرند که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

این آیه در شأن کسانی بود که قبل از تحریم خمر شهید شده یا رحلت کرده بودند و وزر و وبال برای کسانی بود که بعد از تحریم خمر آن را می‌نوشیدند. «۳»

(۳) عیاشی در تفسیر خود از ابی الصباح کنانی روایت می‌کند که به امام صادق علیه السّلام گفتم: به نظر شما نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله چگونه شراب خوار را حدّ می‌زد؟ فرمود: او را با لنگه کفش می‌زدند و هر بار که شراب خوار را می‌آوردند تعداد ضربه‌ها را می‌افزود، ولی مردم هم چنان شراب می‌نوشیدند تا این که هشتاد تازیانه برای حدّ شراب خوار تعیین شد. «۴»

---

(۱). البتّه یعنی در جای مسجدی که بعدها ساخته شد و به نام مسجد الفضیخ نامیده شد، چنانچه خواهد امد، و توضیح بیشتر بخوانید: المساجد و الأماکن الأثریة المجهولة فی المدینة المنورة، از عبد الرحمن خویلد حجازی، و به نقل از آن در مجله میقات الحج، ج ۷، ص ۸۷۹.

(۲). مائده: ۹۳.

(۳). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۰- ۱۸۲.

(۴). تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۴۰- ۳۴۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۴

(۱) قمی در تفسیر خود می‌نویسد، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که هر کس شراب‌خواری کرد او را شلاق بزنید و اگر برای بار دوم شراب‌خواری کرد، او را شلاق بزنید و برای بار سوم هم او را شلاق بزنید، ولی برای بار چهارم او را به قتل برسانید. «۱»

(۲) شیخ طوسی در التبیان در سبب نزول آیه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری» «۲»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی مستی به نماز وارد نشوید، گوید: عمر بن خطاب نزد نبی گرامی گفت: خدایا در مورد شراب برای ما بیان روشنی نازل فرما «۳».

(۳) ابن اسحاق در سیره‌اش از خلّاد بن قرّه سدوسی از بنی بکر بن وائل نقل می‌کند که أعشی از فرزندان قیس بن ثعلبه از بنی بکر بن وائل تصمیم گرفت که اسلام بیاورد؛ لذا قصیده‌ای در مدح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سرود و به سوی آن حضرت حرکت کرد تا اظهار اسلام کند.

تا این که به مکه یا نزدیکی آن رسید و در آنجا با گروهی از قریشیان برخورد کرد، آنها به او گفتند: برای چه آمده‌ای و او گفت که می‌خواهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را ببیند و اسلام بیاورد. به او گفتند: ای ابو بصیر، او زنا را تحریم می‌کند. گفت: این کاری است که من مرتکب آن نمی‌شوم، به او گفته شد: ای ابو بصیر: او شراب را هم تحریم می‌کند. گفت: این دیگر نمی‌شود؛ زیرا نفس به وسیله شراب به درجات عالی می‌رسد!

من امسال برمی‌گردم و این سال را هم به شراب‌خواری می‌گذرانم و سال آینده می‌آیم و اسلام می‌آورم. او برگشت و در همان سال فوت کرد و دیگر نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بازنگشت.

(۴) قصیده‌ای که وی سروده دارای بیست و یک بیت می‌باشد و در آن می‌گوید:

الا ایّهذا السائلی: این یمّمت فانّ لها فی اهل یثرب موعداوالیت لا آوی لها من کلالة و لا من حفی حتّی تلاقی محمدا ... «۴»

به هوش باش ای سائلی که سؤال می‌کنی؛ قصد کجا داری؟ بدان که در یثرب قراری دارم.

و قسم خورده‌ام که پیش هیچ کس توقف نکنم تا محمد را ملاقات کنم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


چه هنگام فرا می‌رسد که جلوی در خانه بنی هاشم شترم را بخوابانم و از فضل و کرم آنها بهره‌مند شوم.

همان پیامبری که چیزهایی می‌بیند که شما نمی‌بینید و یاد و نام او همه جا را فرا گرفته و با سرافرازی در همه جا پیروز شده است.

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۰.

(۲). نساء: ۴۳.

(۳). تبیان، ج ۴، ص ۱۸ و منابع بسیار دیگر آن را در الغدیر، ج ۶، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ ملاحظه فرمائید.

(۴). ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵- ۲۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۵

او هدایایی می‌دهد و کسی را که دیر آمده بی‌نصیب نمی‌کند و عطای امروزی مانع از عطای فردایش نمی‌گردد.

(۱) از همین رو سهیلی در الروض الانف می‌نویسد: اگر خبر أعشی درست باشد، این واقعه در مکه نبوده بلکه در مدینه بوده است، چون در قصیده نیز مطلبی وجود دارد که همین را ثابت می‌کند، آنجا که می‌گوید: «فانّ لها فی اهل یثرب موعدا»؛ بدان که در یثرب قراری دارم.

روایتی را از ابی حاتم از ابی عبیده دیده‌ام که در آن آمده است: أعشی عامر بن طفیل را در سرزمین قیس ملاقات کرد که قصد رفتن به نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را داشت. در آنجا عامر به وی گفت که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شراب‌خواری را حرام می‌داند و به دنبال آن أعشی بازگشت.

همین قول به صواب نزدیک‌تر است و این غفلتی است که از ابن هشام و کسانی که حرف‌های او را نقل کرده‌اند سر زده است؛ زیرا اجماع بر این است که آیات تحریم خمر بعد از جنگ بدر و احد در مدینه و در سوره مائده نازل شده است و مائده از آخرین سوره‌هایی بوده که نازل شده است. بلکه قبلا- در سوره بقره تحریمش گذشت، و امروزه بر تحریم تأکید شد، و سپس در سوره مائده مجددا و برای آخرین بار بر تحریم تأکید می‌شود، چنانچه در جای خود بیان خواهد شد.

(۲)

## غزوه ذات الرّقاع

طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد: دو ماه بعد از غزوه بنی نضیر، غزوه ذات الرّقاع «۱» به وقوع پیوست که در خلال آن با جمعی از بنی غطفان برخورد کرد و جنگی پیش نیامد؛ اما مردم ترسیدند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز خوف برای آنها خواند و سپس به همراه مردم برگشت. «۲»

(۳) در تفسیر مجمع البیان در ذیل تفسیر آیه‌ای از سوره نساء که می‌فرماید:

«وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ الْکافِرِینَ کانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً. وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْیَکُونُوا مِنْ وَرائِکُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْری لَمْ یُصَلُّوا فَلْیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لْیَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ وَ أَمْتِعَتِکُمْ فَیَمِیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِنْ کانَ بِکُمْ أَذیً مِنْ مَطَرٍ أَوْ کُنْتُمْ مَرْضی أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ إِنَ

---

(۱). گفته شده است که این غزوه ذات الرّقاع نامیده شد؛ زیرا در کنار کوهی واقع شد که در آن لکه‌های قرمز و سیاه و سفید وجود داشت. اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۹ و مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۵.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۹ و این همان عبارت ابن اسحاق در سیره می‌باشد (ج ۳، ص ۲۱۴).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۶

اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً» «۱»

به گاه سفر چنانچه از گزند کافران بترسید، گناهی بر شما نیست که نمازتان را کوتاه کنید؛ زیرا کافران آشکارا دشمن شمایند. چون در میان آنها بودی و بر آنان (به امامت) نماز برپا کردی باید گروهی از آنها سلاح برگیرند و با تو به نماز بایستند و چون سجده نماز به جا آوردند. این سپاه عقب بروند و دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز بخوانند و احتیاط کنند و سلاح خویش برگیرند، زیرا کافران خوش دارند که از وسایل و سلاحتان غافل شوید تا غافلگیرتان کنند. اگر بیمار بودید و یا باران آزارتان می‌داد، مانعی ندارد که سلاح بر زمین گذارید ولی وسایل دفاعی را با خود بردارید، خداوند عذاب خوار کننده‌ای برای کافران آماده کرده است.

(۱) آمده است که این آیه هنگامی نازل شد که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در عسفان و مشرکان در ضجنان بودند.

پس از مصالحه‌ای که کردند، مسلمانان مشغول اقامه نماز به امامت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شدند و نماز ظهر را به طور کامل به جای آوردند.

مشرکان با مشاهده این منظره، تصمیم گرفتند که بر مسلمانان شبیخون بزنند؛ اما بعضی از ایشان گفتند: آنها نماز دیگری هم دارند که آن را بیش از این دوست می‌دارند- منظورشان نماز عصر بود- و به هنگام اقامه آن بر آنها حمله می‌کنیم؛ امّا خداوند این آیه را نازل کرد و لذا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نماز خوف را با مسلمانان به جای آورد.

(۲) سپس روایت دیگری را از تفسیر ابی حمزه ثمالی درباره این آیه نقل کرده و گفته است: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای جنگ با بنی أنمار حرکت کرد. آنها در جایی اردو زدند که هیچ یک از افراد دشمن را نمی‌دیدند؛ لذا اسلحه‌های خویش را بر زمین گذاشته و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم در حالی که اسلحه‌اش را بر زمین گذاشته بود، برای قضای حاجت رفت. در این حال هوا کمی بارانی بود و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله مقداری از آنجا دور شده و در سایه درختی نشست.

(۳) بنی المحارب او را دیدند و به غورث بن حارث محاربی گفتند: ای غورث، این محمّد است که از اصحابش جدا شده است! گفت: خدا مرا بکشد، اگر او را به قتل نرسانم! لذا در حالی که شمشیر در دست داشت از کوه پایین آمد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم متوجّه نشد تا این که ناگهان او را دید که با شمشیر کشیده بالای سرش ایستاده است. او گفت: ای محمّد، چه کسی الان مرا از تو بازمی‌دارد؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اللّه. ناگهان این دشمن خدا بروی زمین افتاد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به سرعت برخاست و شمشیر او را به دست گرفت و فرمود: ای غورث، الآن چه کسی مرا از تو جلوگیری می‌کند؟ گفت: هیچ کس!

---

(۱). نساء (۴)، ۱۰۱- ۱۰۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۷

فرمود: آیا شهادت می‌دهی که لا- اله الا- اللّه و محمد رسول اللّه؟ گفت: نه! و لکن به تو قول می‌دهم که هیچ‌گاه با تو وارد جنگ نشوم و از کسی که دشمن تو باشد حمایت نکنم. پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شمشیر را به وی داد! غورث گفت: به خدا قسم که تو بهتر از من هستی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم فرمود: من به بهتر بودن سزاوارتر هستم.

(۱) غورث به سوی اصحابش رفت و هنگامی که آنها به وی گفتند: ای غورث، ما دیدیم که با شمشیر کشیده بالای سر محمّد ایستاده‌ای، اما چه چیزی تو را از کشتن او منع کرد؟ گفت: به سوی او رفتم که ضربه‌ای بر او وارد کنم؛ اما نمی‌دانم چه کسی

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


طعنه‌ای به کتفم زد و در پی بی‌آن بروی زمین افتادم و شمشیرم به گوشه‌ای پرتاب شد و محمّد پیش از من آن را برداشت.

پس از آن آیات مذکور نازل شد و چیزی نگذشت که منطقه آرام شد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه یارانش آنجا را ترک کرد و در ضمن، این خبر را برای آنها بیان کرد و دو آیه مذکور را قرائت فرمود. «۱»

(۲) این مطلب در اعلام الوری هم به صورت مختصر و بدون اسناد نقل شده است و چیزی که به نظر می‌رسد این است که وی آن را از أبان بن عثمان أجمر بجلی کوفی از ابی بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است؛ چنان که کلینی در روضه کافی با اسناد از وی نقل کرده است: در غزوه ذات الرقاع پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حاشیه دشت، در زیر درختی نزول کرد و در این هنگام سیلی آمد و بین او و اصحابش حایل شد و آنها نیز بر کناره دشت منتظر بودند که ببینند چه وقت سیل قطع می‌شود در این حال یکی از مشرکان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را دید و به قوم خود گفت: من محمد را می‌کشم! آنگاه با شمشیر کشیده به کنار محمّد صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد، ای محمّد؟ فرمود: خدای من و تو! پس ناگهان جبرئیل او را از اسب به پایین پرتاب کرد و او از پشت بر زمین افتاد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فورا برخاست و شمشیر را برداشت و بر سینه‌اش نشست و فرمود: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد، ای غورث؟! گفت: جود و کرم تو ای محمد! آنگاه او را رها کرد و در حالی که غورث از جای خود بلند می‌شد، گفت: به خدا قسم که تو بهتر و کریم‌تر از من هستی! «۲»

(۳) این شهر آشوب در اقامه نماز خوف تردید کرده و ابتدا گفته است: این نماز در غزوه بنی لحیان در ماه جمادی الاولی (در سال چهارم هجری) و در منطقه عسفان اقامه شده و سپس گفته است: گفته می‌شود که این نماز در غزوه ذات الرقاع که با غطفان رخ داد، اقامه شده و این دو ماه پس از غزوه بنی نضیر بوده است. «۳»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۷- ۱۵۸.

(۲). روضهٔ کافی، ص ۱۱۰، ح ۹۷.

(۳). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۸

(۱) ابن هشام حدیث مفصّلی را در مورد این غزوه از جابر بن عبد الله انصاری، بعد از واقعه حرّهٔ در سال ۶۲ ه ق نقل کرده؛ چنان که در آخر خبر بدان اشاره شده است.

او می‌گوید: همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از نخل به سوی غزوه ذات الرقاع حرکت کردم؛ ولی شتر من بسیار ضعیف بود، لذا دائما از کاروان عقب می‌افتادم تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به کنارم آمد و فرمود:

چه مشکلی برای تو پیش آمده است، ای جابر؟ گفتم: ای رسول خدا، این شتر راه نمی‌رود. فرمود: او را بخوابان شترم را خواباندم و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم شتر خود را خواباند. سپس فرمود: عصایت را به من بده. عصا را به او دادم و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله چند ضربه به پهلوهای حیوان زد و سپس فرمود: سوار شو.

سپس سوار شتر شدم- و به حق کسی که او را به حق مبعوث کرده است- همسان با ناقه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حرکت می‌کرد و در طی مسیر با آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله مشغول صحبت شدم آن حضرت از من سؤال کرد:

آیا شتر خود را به من می‌فروشی؟ گفتم: ای رسول خدا، بلکه به تو می‌بخشم. فرمود: نه، بلکه آن را به من بفروش. گفتم: پس آن را قیمت‌گذاری کن. فرمود: آن را به یک درهم می‌خرم. گفتم: نه؛ زیرا مغبون می‌شوم. فرمود: به دو درهم. گفتم: نه و همین طور رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قیمت شتر را بالا- می‌برد تا این که به دوازده درهم رسید که در آن هنگام گفتم: راضی هستم ای رسول خدا. فرمود: قبول است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


گفتم: شتر مال شما است و او هم فرمود: هرآینه آن را قبض کردم.

(۲) سپس فرمود: ای جابر، آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفتم: بله یا رسول اللّه. فرمود: با باکره یا بیوه؟ گفتم: با بیوه. فرمود: چرا جوانی نگرفته‌ای تا با هم بازی کنید؟! گفتم: ای رسول خدا، پدرم در جنگ احد به شهادت رسید و هفت دختر از خود باقی گذاشت، لذا با زن کاملی ازدواج کرده‌ام تا آنها را جمع و جور کند. فرمود: ان شاء اللّه که کار درستی کرده‌ای و امّا ما هرگاه به صرار (محله جابر) رسیدیم دستور می‌دهیم یک شتر برای ما نحر کنند. زن تو آن را می‌شنود، لذا آماده می‌شود و پشتی‌های خود را می‌تکاند.

گفتم: ای رسول خدا، به خدا قسم که ما پشتی نداریم! فرمود: دارا خواهی شد و تو پس از آن که به مدینه رسیدی، همانند یک فرد زیرک عمل کن.

(۳) جابر در ادامه می‌گوید: پس از آن که به محلّه صرار رسیدیم، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که شتری را نحر کنند و آن روز را در آنجا سپری کردیم و هنگام عصر، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وارد مدینه شد و ما هم وارد شدیم و من حدیث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سخنانی که بین ما ردّ و بدل شده بود را به همسرم گفتم.

فردای آن شب افسار شتر را به دست گرفتم و آن را بردم و جلو در مسجد خواباندم و سپس نزدیک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مسجد نشستم. هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خارج شد، شتر را دید. فرمود: این چیست؟ گفتند: ای رسول خدا، این شتری است که جابر آن را آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۶۹

(۱) فرمود: پس خود جابر کجا است؟ سپس مرا پیش خود فرا خواند و فرمود: ای برادر زاده! افسار شتر را به دست بگیر که مال تو است. سپس بلال را فرا خواند و به او گفت: به همراه جابر برو و یک أوقیه (دوازده درهم) به وی تحویل بده. همراه بلال رفتم و او یک أوقیه (دوازده درهم) و مقداری بیشتر به من داد. و به خدا قسم که شتر با برکت دائما در دست ما بود و برکت آن در منزلمان مشاهده می‌گردید تا این که دیروز آنچه که می‌بایست بر سر ما بیاید، آمد. یعنی در روز حرّهٔ این شتر کشته شد. «۱» ابن هشام در آخر خبر گفته است: تا این که در نزدیکی همین جا شتر کشته شد؛ یعنی در جنگ جمل در بصره! و این را به جای حرّه آورده است.

(۲) ابن هشام قبل از این هم از جابر نقل می‌کند که: ما نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودیم که یکی از یاران آن حضرت در حالی که جوجه پرنده‌ای را در دست داشت، پیش آمد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن را نگاه می‌کرد که ناگهان پدر و مادرش یا یکی از آنها آمد و خودش را در دستان کسی انداخت که جوجه‌اش را گرفته بود. مردم با دیدن این منظره تعجب کردند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا از اقدام این پرنده تعجب می‌کنید؟ جوجه‌اش را گرفتید و او به خاطر محبت و عطوفت به جوجه‌اش خود را به روی او انداخت! و به خدا قسم که پروردگار شما از این پرنده نسبت به جوجه‌اش با شما مهربان‌تر و دلسوزتر است!

(۳) جابر می‌گوید: فردی را اجیر کرده بودیم که گوسفندان ما را می‌چرانید و لباس پاره‌ای بر تن داشت. رسول اللّه فرمود: آیا لباس دیگری غیر از این ندارد؟ گفتیم چرا ای رسول خدا، او دو لباس نو دارد. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به وی گفت: لباس‌های نو خود را بپوش. آن فرد لباس‌های نو (قمیص و ازار) را برداشت و پوشید و رفت. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به ما فرمود: آیا این طور بهتر نیست؟

خدا گردنش را بزند چرا لباس خوب نمی‌پوشد! این سخن را آن مرد شنید و گفت! آیا در راه خدا گردنم را بزند؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بله در راه خدا و بعدها در راه خدا گردن آن مرد زده شد.

در این حال من در سایه درختی نشسته بودم که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نزد ما آمد. گفتم: بفرمایید به زیر سایه، ای رسول

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


خدا. آن حضرت به زیر سایه آمد. برخاستم که چیزی برای پذیرایی از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بیاورم، اما چیزی به غیر از یک خیار چنبر کوچک در ته جوال نیافتم؛ لذا همان را پاره کردم و نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گذاشتم آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این را از کجا تهیه کرده‌اید؟ گفتم: از زاد و توشه مدینه است که زیاد آمده است و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آن میل فرمودند.

(۴) در همان حال که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای ما صحبت می‌کردند، شخصی به نام علبهٔ بن زید حارثی به همراه سه تخم پرنده آمد و گفت: ای رسول خدا، این تخم‌ها را از لانه شتر مرغ برداشته‌ام. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۶- ۲۱۸؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۹- ۴۰۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۰

فرمودند: ای جابر اینها را بگیر و با آنها غذایی درست کن. پس برخاستم و آنها را درست کردم و در حالی که غذا را در ظرفی گذاشته بودم؛ ولی چون نان پیدا نکردم، آنها را بدون نان نزد آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آوردم و آن حضرت بدون نان شروع به خوردن کرد ... و پس از اندکی دست از غذا کشید ... سپس برخاست در حالی که غذا همچنان در طرف دست نخورده باقی مانده بود ... و پس از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله تمام یاران ما از آن خوردند و سپس حرکت کردیم.

(۱) با سند دیگری از جابر نقل کرده است که گفت: هنگامی که از جنگ برگشتم به منطقه شقره رسیدیم. در آنجا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود: ای جابر با بدهکاری پدرت چه کردی؟ گفتم ای رسول خدا، منتظر آن هستم که فصل جمع‌آوری محصول خرما فردا برسد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه هنگام وقت جمع‌آوری فرا می‌رسد؟ گفتم: فردا. فرمود: ای جابر، وقتی که آنها را جمع‌آوری کردی خرماهای خوب را در جایی و خرماهای پوک و نارس را در جای دیگر جمع‌آوری کن و سپس مرا خبر کن. گفتم: به چشم.

سپس فرمود: پدرت به چه کسی بدهکار است؟ گفتم: به ابو الشحم یهودی به مقدار چند وسق خرما بدهکار است؟ (وسق به یک بار خرما می‌گویند که شرع مقدس آن را با شصت صاع معین کرده است. «۱»

(۲) جابر می‌گوید: همان طور که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرموده بود، عمل کردم و خرماهای صیحانی و عجوهٔ و ... را هر کدام جداگانه در جایی گذاشتم و سپس خرماهای خوب را از خرماهای خراب جدا کردم و آن‌گاه نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدم و او را با خبر کردم. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به همراه عده‌ای از اصحابش به منزل ما تشریف آورد و از سوی دیگر ابو الشحم نیز برای دریافت طلب خویش حاضر شده بود.

پس از آن که چشم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به خرماها افتاد که هر کدام جداگانه چیده شده بود، فرمود: خدایا به این خرماها برکت بده. سپس در وسط آنها نشست و فرمود: بگو که طلبکارانت بیایند. ابو الشحم جلو آمد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: طلب خود را پیمانه کن و او تمام طلبکاری خویش را پیمانه کرد و برداشت، ولی خرما همچنان دست نخورده باقی مانده بود.

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود: ای جابر، آیا پدرت بدهکاری دیگری هم داشت؟ گفتم: نه.

از باقیمانده آن خرما تا مدت یک سال خوردیم تا این که خرمای سال بعد به دست آمد و من پیش خود می‌گفتم: اگر تمام خرماها را می‌فروختم، باز هم نمی‌توانستم تمام بدهکاری پدرم را بپردازم. «۲»

خبر مربوط به شتر جابر و قضیه بدهکاری جابر را قطب الدین راوندی هم کتاب از عمّار یاسر نقل کرده است. «۳»

چنان که مشاهده می‌کنید در این خبر ذکری از زکات واجب نشده بود.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۱). النهایهٔ، ج ۲، ص ۱۶۹.

(۲). واقدی، ج ۱، ص ۳۹۸- ۴۰۲.

(۳). الخرائج و الجرائح، ص ۱۵۴، ح ۲۴۲ و ص ۱۵۸، ح ۲۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۱

(۱)

## غزوه بنی لحیان

قبـل از قضـیه بطن رجیع، حـادثه بئر معونه به دعوت ابی براء خزاعی و خیانت بنی لحیان از قبیله هـذیل رخ داد که پس از آن خبیث بن عدی و زید را به اهل مکه فروختند و مشرکان مکه آنها را به شهادت رساندند.

در إعلام الوری آمده است: بعد از غزوه بنی نضیر، غزوه بنی لحیان رخ داد. «۱»

در مناقب آمده است: غزوه بنی لحیان در جمادی الاولی (دو ماه بعد از غزوه بنی نضیر) رخ داد. «۲»

هم چنین ابن اثیر در الکامل فی التاریـخ همین را می گویـد الّا این که وی می‌نویسد: این غزوه در سال شـشم هجری رخ داده که در طی آن رسول اللّه به سوی قبیله بنی لحیان حرکت کرد و می‌خواست که نسبت به اصحاب رجیع، یعنی خبیث بن عدی و اطرافیانش خون‌خواهی کند. وی در ابتدا چنین وانمود کرد که می‌خواهد به سوی شام برود و غافلگیرشان نماید و به سرعت حرکت کرد تا در غرّان در منازل بنی لحیان که بین أمجّ و عسفان بوده، فرود آمد؛ ولی دید که به بالای کوه‌ها گریخته‌اند.

او به هدف خود نرسید، اما همراه دویست سوار حرکت کرد و در عسفان اطراق کرد تا اهل مکه را بترساند، و دو اسب سوار فرستاد تا به کراع الغمیم رسیدند و بازگشتند. «۳»

(۲)

## وفات عبد اللّه بن عثمان

از جمله حوادث ماه جمادی الاولی در سال چهارم هجری این بوده است که عبد اللّه بن عثمان از همسرش رقیه دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وفات کرد.

عثمان قبل از هجرت به حبشه با او ازدواج کرد، سـپس به همراه اوّلین کسانی که برگشـتند، به همراه رقیه بازگشت و دو سال قبل از هجرت به مدینه، رقیّه پسری به دنیا آورد که او را عبد اللّه نامیدند و لذا عثمان مکنّی به ابو عبد اللّه شد. سپس به همراه آنها به مدینه هجرت کرد در حالی که بچه دوساله بود و

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۸.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۳). الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۲۸ و از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۷۹ و در این مورد طبرسی می‌نویسد: این همان غزوه‌ای است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در ضمن آن نماز خوف را در منطقه عسفان به جای آورد؛ زیرا از آسمان به وی خبر رسید که مشرکان قصد آنها را کرده‌اند و ابن شهر آشوب هم این مطلب را در مناقب ذکر کرده است، الّا این که هر دوی آنها نماز خوف را در غزوه بعـدی؛ ذات الرقاع نیز تکرار کرده‌اند همچنین طبرسـی در مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۷ در تفسیر آیه ۱۰۲ از سوره نساء:

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


«وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ»؛ همین مطلب را می‌نویسد و این در حالی است که از کلبی قصه موعد بدر صفراء را در تفسیر آیه ۸۴ از همین سوره نقل می‌کند. آنجا که خداوند می‌فرماید: «فَقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ».

و اصل این است که ترتیب آیات را رعایت کنیم؛ زیرا مستندی بر خلاف آنها نداریم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۲

سپس مادر بچه در ذی القعده سال سوم هجرت در اثر حصبه در گذشت و در این حال بچه پنج‌ساله بود. پس از آن عثمان از حفصه، دختر عمر، خواستگاری کرد که عمر آن را ردّ کرد و پس از آن رسول اللّه از او (حفصه) خواستگاری کرد و او را که بیوه شهید بود، به ازدواج خود درآورد. عثمان نیز با دختر دیگر پیامبر، ام کلثوم ازدواج کرد تا برای پسرش عبد الله به منزله مادر باشد تا این که بعد از غزوه احد و پناه آوردن عموی عثمان، مغیره با پسرش معاویهٔ بن مغیره به او و دستگیری و قتل وی به دستور رسول خدا، عثمان گمان کرد که ام کلثوم خبر پناه آوردن وی را به پدرش رسانده است؛ لذا او را مورد ضرب و شتم قرار داد که در اثر آن فوت کرد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را در ماه شوال دفن کرد.

پس از آن عبد اللّه بدون مادر و خاله ماند و درباره او گفته‌اند که وقتی به شش سالگی رسید، خروسی به چشم‌های او نوک زد و در اثر آن مریض شده و در جمادی الاولی سال چهارم هجری فوت کرد و پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر وی نماز خواند، عثمان بن عفان به قبرش وارد شد و او را دفن کرد. «۱»

(۱)

## وفات فاطمه بنت اسد

از جمله حوادث سال چهارم هجری این بود که فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف، مادر علی علیه السّلام وفات کرد. او زنی صالح بود که در همان ابتدای بعثت اسلام آورد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دائما به دیدارش می‌رفت و در خانه‌اش به استراحت می‌پرداخت. «۲»

(۲) یعقوبی می‌نویسد: وی زنی مسلمان و فاضل بود و روایت شده است که وقتی او رحلت کرد، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: امروز مادرم از دنیا رفت! و آنگاه او را با لباس خودش کفن کرد و در قبرش وارد شد و در آن خوابید!

به آن حضرت گفته شد: ای رسول خدا، بر فاطمه بسیار جزع و فزع می‌کنی!

فرمود: او به جای مادرم بود که بچه‌هایش را گرسنه نگه می‌داشت و مرا سیر می‌کرد و آنها را رها می‌کرد و به بدن من روغن می‌مالید و (در یک کلام) مادرم بود. «۳»

---

(۱). طبقات، ج ۳، ص ۵۲، و همین مطلب را در التنبیه و الإشراف، ص ۲۵۵ نقل کرده؛ ولی بدون تعیین تاریخ وفات او. و مرحوم مجلسی آن را در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۵ به نقل از المنتقی، ص ۱۲۸ کازرونی نقل کرده است و در اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۸۶ آمده است که عثمان در مدینه با رقیه ازدواج کرد که او فرزندی به نام عبد الله به دنیا آورد؛ ولی خروسی به چشم‌های او نوک زد و پس از آن مریض شده و درگذشت. هم چنین در مناقب آن ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۲ این مطلب بدین صورت آمده است.

(۲). بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۵، از المنتقی، ص ۱۲۸.

(۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۳

(۱) و بلاذری در أنساب الأشراف با سندی از علی علیه السّلام روایت می‌کند که او بعد از ازدواج با فاطمه زهرا (س) به مادرش

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


فرمود: فاطمه (س) دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را در کارهای خارج از خانه از قبیل آب آوردن و غیره یاری کن و او هم در کارهای داخلی خانه از قبیل آسیا کردن و خمیر کردن آرد و غیره به تو کمک می‌کند. «۱»

(۲) ابن اثیر در اسد الغابه با سندی از جعدهٔ بن هبیره مخزومی از علی علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یک پارچه راه‌راه ابریشمی هدیّه شد و او آن را برای من فرستاد. سؤال کردم: با آن چه کنم؟ آیا آن را بپوشم؟ فرمود: آیا برای تو راضی می‌شوم به آنچه که برای خود نمی‌پسندم؟! آن را به روسری‌هایی تقسیم کن و به فاطمه هدیّه کن؛ لذا آن را به چهار روسری تقسیم کردم و یک مقنعه را به فاطمه دختر اسد و یک مقنعه به فاطمه دختر محمد و یک مقنعه را به فاطمه دختر حمزه دادم و فاطمه دیگری را نام برد که نامش را فراموش کردم. «۲»

از این خبر به دست می‌آید که پوشیدن حریر برای مرد مکروه و بلکه حرام، ولی برای زنان جایز بوده است.

و از این دو خبر فهمیده می‌شود که فاطمه بنت اسد بعد از ازدواج حضرت علی و زهرا علیهما السّلام فوت کرده است. و از تاریخ وفات وی به دست می‌آید که او بعد از تولّد امام حسن علیه السّلام از دنیا رفته است؛ اما با این وجود ذکری از وی به هنگام ازدواج با زهرا (س) یا میلاد امام حسن علیه السّلام به چشم نمی‌خورد و به جای وی اسم اسماء بنت عمیس که تصحیف‌شده از اسماء بنت یزید بن سکن انصاری (که خواستگاری کن زنان بوده است) به چشم می‌خورد، چنان چه گذشت.

(۳) اصفهانی اموی در مقاتل الطالبیّین با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابی طالب یازدهمین زنی بود که اسلام آورد و او از کسانی بود که بعد از واقعه بدر در بدر حاضر شد.

(۴) سپس با سندی از زبیر بن عوّام نقل می‌کند که گفت: وقتی آیه «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ ...»؛ ای رسول ما، هنگامی که زنان مؤمن پیش آمدند تا با تو بیعت کنند ...؛ نازل شد، فاطمه

---

(۱). انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷- ۳۸ و در أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۱۷ و الاصابهٔ، ج ۷، ص ۱۶۱.

و این در حالی است که شیخ طوسی در أمالی، با سندی از امام صادق صلّی اللّه علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: حضرت علی صلّی اللّه علیه و آله هیزم و آب می‌آورد و منزل را جاروب می‌کرد و فاطمه (س) آرد آسیاب و خمیر می‌کرد و نان می‌پخت: ۶۶ ح ۱۳۶۹ و شاید این کمک‌ها بعد از وفات مادرش فاطمه بنت اسد بوده است.

(۲). اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۱۸ و الاصابهٔ، ج ۸، ص ۱۶۱ به شماره ۸۳۲، چنان که در حاشیه أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶- ۳۷ از محقق محمودی آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۴

بنت اسد شنید که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله زنان را به بیعت فرا می‌خواند و او اوّلین زنی بود که با آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بیعت کرد.

اصفهانی می‌نویسد: هنگامی که مرگ فاطمه فرا رسید، وی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را وصی خویش قرار داد و آن حضرت قبول کرد. «۱»

(۱) کلینی در کافی با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین، اوّلین زنی بود که پیاده از مکه به سوی مدینه هجرت کرد. «۲»

فاطمه کنیزی داشت و یک روز در مورد او به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گفت: می‌خواهم که این کنیزم را آزاد کنم ... و هنگامی که مریض شد، در آستانه مرگ زبانش بند آمد؛ لذا با اشاره به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فهماند که وصی او باشد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله قبول کرد. روزی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جایی نشسته بود که امیر المؤمنین علیه السّلام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


در حالی که گریه می‌کرد بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله وارد شد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود:

چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: مادرم، فاطمه فوت کرد. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به خدا قسم که او مادر من هم بود. آنگاه به کنار جنازه‌اش آمد و بدان نگاه کرد و گریست (و این قبل از وجوب حجاب بوده است.) سپس به زنان دستور داد که او را غسل دهند. پس از آن که زنان او را غسل دادند، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را با خبر کردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله یکی از لباس‌هایی را که بر تن داشت در آورد و به آنها داد و فرمود که با آن او را کفن کنند و پس از آن که از غسل و کفن او فارغ شدند، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و جنازه‌اش را به کمک دیگران حمل کرد و دائما در زیر جنازه‌اش بود تا او را به مقبره‌اش رساندند و در آنجا او را بر زمین گذاشتند.

آنگاه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله وارد قبرش شد و در آن خوابید و سپس برخاست و جنازه فاطمه را در دست گرفت و داخل قبر گذاشت (و این قبل از وجوب حجاب بوده است.) و سپس بر روی او خم شد و با او به نجوا پرداخت ... آنگاه از قبر خارج شد و خاک بر آن ریخت تا آن را صاف کرد. «۳»

(۲) اموی اصفهانی با سندی از عطاء از ابن عباس روایت می‌کند که وقتی فاطمه، مادر علی علیه السّلام فوت کرد، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لباس خود را بر وی پوشانیده و در قبر او خوابید. اصحاب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱). مقاتل الطالبین، ص ۴- ۵.

(۲). این با آنچه که علی علیه السّلام، مادرش فاطمه و سایر فاطمه‌های هاشمی را به مدینه برد، منافاتی ندارد و بعید نیست که وی ملازم با علی علیه السّلام و پا برهنه به مدینه هجرت کرده باشد.

(۳). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۳ ح ۲. بنابراین آنچه را که اموی اصفهانی با سندی از علی علیه السّلام نقل می‌کند، صحیح نیست، آنجا که می‌فرماید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به من دستور داد که مادرم فاطمه بنت اسد را غسل بدهم (مقاتل الطالبین، ص ۵) اگر چه این قبل از وجوب حجاب بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۵

گفتند: یا رسول الله، ندیده‌ایم که چنین کاری را برای غیر فاطمه انجام بدهید؟! فرمود: به درستی که بعد از ابو طالب کسی از او بر من مهربان‌تر نبود و من لباس خود را بر او پوشانیدم تا بر او از لباس‌های بهشتی بپوشاند و در قبر او خوابیدم تا فشار قبر او آسان شود!

وی با سندی از علی علیه السّلام نقل کرده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فاطمه بنت اسد را در الروحاء، مقابل حمام ابی قطیفه به خاک سپرد. «۱»

(۱) ابن صباغ مالکی در الفصول المهمّة می‌نویسد: وقتی که فاطمه رحلت کرد، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را در لباس خود کفن کرد و به ابو ایوب انصاری و اسامة بن یزید و عمر بن خطاب و یک غلام سیاه دستور داد که قبری برای وی آماده کنند و هنگامی که آنها به لحد قبر رسیدند، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با دست خویش به حفر آن پرداخت و با دست خاک‌های آن را بیرون ریخت و سپس در قبر خوابیده و فرمود:

«همانا خدا است که زنده می‌کند و می‌میراند و او جاودانی است که هیچ‌گاه نمی‌میرد. خدایا مادرم، فاطمه بنت اسد را ببخش و حجت او را به او تلقین کن و قبرش را بر او فراخ کن، به حق پیامبرت محمد و پیامبرانی که قبل از من بوده‌اند، به درستی که تو ارحم الراحمین هستی.»

پس به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفته شد که ای رسول خدا، کارهایی درباره فاطمه انجام دادی که قبلا برای کس دیگری

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


انجام ندادی؟!

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در جواب فرمود: او را با لباس خودم کفن کردم تا از لباس‌های بهشتی بر او بپوشانند و در قبر وی خوابیدم تا فشار قبر آسان گردد، به درستی که او بهترین و نیکوکارترین فرد بر من بعد از ابو طالب بود. «۲»

(۲) این خبر را صفّار در بصائر الدرجات با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده تا آنجا که می‌نویسد:

وقتی که آن حضرت از قبر خارج شد، به وی گفته شد: ای رسول خدا، هرآینه با لباس خود او را کفن کردی و در قبر وی داخل شدی و نماز و مناجات او را طولانی کردی و چگونه است که چنین اقداماتی را نسبت به دیگران انجام ندادی؟!

فرمود: اما علّت این که او را با لباس خود کفن کردم این بود که روزی به وی گفتم: مردم در روز حشر برهنه از قبرهای خویش محشور می‌شوند! او با شنیدن این سخن فریاد کشید که وای بر ما؛ لذا لباس خودم را بر او پوشاندم و در نماز خویش از خدا درخواست کردم که کفن وی پوشیده نشود تا با

---

(۱). مقاتل الطالبین، ص ۴- ۵ و از او در مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۱۴۱ و از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۱ و الروحاء اسم دیگر بقیع بوده است و چنان که گذشت آن حضرت آن را بدین اسم نامیده، و البته بعدها ساخته شده است.

(۲). الفصول المهمّة، ص ۱۳ و از او در بحار الانوار.

mapdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۶

همان وارد بهشت شود و خداوند نیز دعای مرا اجابت کرد. و امّا علّت ورود من به قبر او این بوده است که روزی به وی گفتم: هنگامی که میّت را در قبر می‌گذارند و مردم به دنبال کار خویش می‌روند، دو فرشته بر میت وارد می‌شوند و لذا از او سؤال‌هایی می‌کنند. در این حالت او فریاد زد: پناه بر خدا؛ لذا به داخل قبرش رفتم و از خدای متعال درخواست کردم تا این که خداوند باغی از باغ‌های بهشت را بر قبر وی گشود و قبر وی یکی از باغ‌های بهشت است. «۱»

شاید اخبار دیگر، مختصر این خبر را بیان کرده‌اند و از بیان این مطالب، تاریخ انتشار این افکار و مفاهیم اخروی و برزخی در میان مسلمانان صدر اسلام به طور ضمنی معلوم می‌شود.

(۱)

pdftarikhema.com

## وفات ابی سلمه

از جمله حوادث در جمادی الثانی سال چهارم هجری، وفات ابی سلمهٔ بن الأسد مخزومی شوهر امّ سلمه بوده است.

(۲) واقدی با سندی از فرزندش عمر بن ابی سلمه نقل می‌کند که در جنگ احد، ابو اسامه جشمی تیری بر بازوی ابو سلمه زد و او به مدت یک ماه به مداوای آن پرداخت تا آن که ظاهرا خوب شد و به دنبال آن در ماه محرم که مصاف با سی و پنجمین ماه هجرت بود، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را به قطن فرستاد. وی در حدود ده شبانه روز برای جنگ به خارج از مدینه رفت و هنگامی که به مدینه بازگشت، زخمش عود کرد و در اثر آن در سوم جمادی الثانی سال چهارم هجرت فوت کرد «۲» و در کناره چاه یسیرهٔ در میان کوی بنی امیهٔ بن یزید غسل داده شد و سپس جنازه‌اش به مدینه منتقل شد و دفن گردید و به دنبال آن مادرم (امّ سلمهٔ) به مدت چهار ماه و ده روز عدّه نگاه داشت. «۳»

(۳) هم چنین از امّ سلمه روایت کرده است که گفت: از ابی سلمه شنیده بودم که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرموده

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۱). بصائر الدرجات، ص ۷۱ و از او در بحار الانوار.

(۲). در کتاب مغازی واقدی، آمده است که «لثلاث لیال بقین» سه شب به آخر ماه جمادی الثانی، امّا این با اتمام عده صد و سی روزه وی و سپس خواستگاری ابو بکر و سپس عمر از او و جواب ردّ وی و این که بعدا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از او خواستگاری کرد و پس از قبول در ماه شوّال با وی ازدواج کرد که توضیح ان خواهد آمد، انطباق ندارد، مگر این که به جای کلمه «بقین»، کلمه «مضین» را بگذاریم و درست این است که «مضین» به «یقین» تحریف یا تصحیف شده است و شاید به همین علّت بعضی از مورخان جمادی الآخر را به جمادی الاولی تبدیل کرده‌اند؛ چنان که در المنتقی، ص ۱۲۸ و از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۵ آمده است.

(۳). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۳- ۳۴۴. و طبری، ج ۳، ص ۱۶۴ از کلبی روایت کرده است که او عمّه زاده و برادر رضاعی پیغمبر بود، مادرش بتره دختر حضرت عبد المطّلب بود، آنگاه که شهید شد رسول خدا بر او نماز گذارد و نه بار تکبیر گفت، پرسیده شد: فراموش کردید یا سهوی شد؟ فرمود: خیر نه فراموش کردم و نه سهوی بلکه او بیش از اینها بود.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۷

است: هر فردی که به مصیبتی مبتلا- می‌شود و استرجاع می‌کند و آنگاه می‌گوید: خدایا مصیبت خودم را در راه تو به حساب می‌آورم، خدایا بهتر از این شخص از دست رفته را به من عنایت کن؛ خداوند عزّ و جلّ بهتر از آن را به او عنایت می‌کند.

تا هنگامی که من به مصیبت ابو سلمه مبتلا شدم و گفتم: خدایا مصیبت خود را در راه تو به حساب می‌آورم و دیگر دوست نداشتم که بگویم: خدایا بهتر از شخص از دست رفته را به من عنایت کن، زیرا پیش خود می‌گفتم: مگر بهتر از ابو سلمه هم پیدا می‌شود؟! و بعدها آن را گفتم. «۱»

(۱)

## میلاد امام حسین صلّی اللّه علیه و آله

از جمله حوادثی که در اوایل شعبان المعظم سال چهارم هجری رخ داد، میلاد حسین بن علی علیهما السّلام بوده است.

دولابی در الذریهٔ الطاهره با سندی از لیث بن سعد نقل می‌کند که فرمود: فاطمه، دختر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در شب‌های اول ماه شعبان سال چهارم هجری حسین علیه السّلام را به دنیا آورد «۲» و طبری «۳» و مسعودی «۴» نیز مطلب را همین گونه نقل کرده‌اند، امّا اصفهانی روز تولد را مشخص کرده و نوشته است:

میلاد آن حضرت در پنجم شعبان سال چهارم هجری رخ داده است «۵». شیخ مفید در ارشاد «۶» مطلب را به همین صورت و بدون ذکر روایتی آورده است.

(۲) شیخ طوسی خبر آن را در المتهجّد از حسین بن زید از امام صادق علیه السّلام چنین روایت کرده است:

حسین علیه السّلام در پنجم شعبان سال چهارم هجری متولد شد و لکن او از قاسم بن علاء همدانی، وکیل امام حسن عسکری علیه السّلام نقل کرده است که توقیعی از سوی ناحیه مقدسه برای وی ارسال شده است که در او آمده؛ مولایمان حسین علیه السّلام در روز پنج شنبه، سوم شعبان متولد شده است «۷» و شیخ مفید همین قول را در مسارّ الشیعهٔ اختیار نموده. «۸» و برای همین طبرسی در اعلام الوری دچار تردید می‌شود و می‌نویسد:

---

(۱). بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۵. به نقل از المنتقی، ص ۱۲۸ و درج ۲۲، ص ۲۲۷ همین مطلب را از دعوات الراوندی نقل کرده است.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۲). الذریّهٔ الطاهرهٔ، ص ۱۰۲، ح ۹۴ و ۱۲۱ و ۱۳۵ و إربلی از او در کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۱۴ نقل کرده است و مجلسی از او در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۶.

(۳). طبری، ج ۲، ص ۵۵۵.

(۴). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹ و التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۳.

(۵). مقاتل الطالبیّین، ص ۵۱.

(۶). ارشاد، ج ۲، ص ۲۶.

(۷). مصباح المتهجد، ص ۷۵۷.

(۸). مسارّ الشیعهٔ، ص ۳۷ و از مجموعه، ص ۷۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۸

آن حضرت در مدینه متولد شده و گفته‌اند که در روز پنج شنبه مصادف با سوم شعبان و بنابر قولی در پنجم شعبان سال چهارم هجری متولد شده است. «۱» ابن شهر آشوب از قول قبلی رجوع کرده و روایتی را که می‌گوید آن حضرت علیه السّلام در پنجم شعبان متولد شده است ترجیح می‌دهد و مدت حاملگی را نیز زیادتر دانسته و در المناقب می‌نویسد: امام حسین علیه السّلام در پنجم شعبان سال چهارم هجری و در حالی که ده ماه و بیست روز از ولادت برادرش حسن می‌گذشت، متولد شد. «۲»

(۱) قمی به صورت بی‌سند از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که بین حسن و حسین علیهما السّلام اندازه یک قاعدگی فاصله بوده است. مدت حمل حسین علیه السّلام شش ماه بوده و دوران شیرخوارگی‌اش بیست و چهار ماه بوده است؛ چنانچه خداوند می‌فرماید: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً»؛ دوران حاملگی و شیرخوارگی‌اش سی ماه بوده است. «۳»

(۲) کلینی در کافی از عبد الرحمن عزرمی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود: بین حسن و حسین علیهما السّلام یک پاکی، و بین ولادت آنها شانزده ماه فاصله بوده است. «۴» کلینی روز و ماه ولادت را مشخص نکرده و تنها به ذکر سال ولادت اکتفا نموده و آن را هم بر خلاف مشهور ذکر کرده است و این به اقتضای مدتی بوده است که بین دو میلاد وجود داشته و او میلاد امام حسن مجتبی را در ماه رمضان سال دوم هجری که جنگ بدر در آن رخ داده، دانسته است. «۵» شاید به همین علّت وی روز و ماه ولادت را معین نکرده، زیرا روایتی در این مورد نداشته است.

(۳) شیخ ابو جعفر طوسی- قدس سرّه- در تهذیب و شهید در دروس و بهایی در توضیح المقاصد همین قول را اختیار کرده و با آن موافقاند و آخر ربیع الاول سال سوّم هجری را تعیین کرده «۶» و به همین دو خبر و دو خبر دیگر از زراره و هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام به نقل از کافی و أمالی شیخ طوسی استناد کرده‌اند؛ چنانچه در بحار الانوار هم آمده است. «۷»

(۴) طبرانی هم در المعجم الکبیر این را نقل کرده است و از او در کتاب الحسین و السنّهٔ با سندی از حفص بن غیاث از امام صادق علیه السّلام آمده است که: بین حسن و حسین علیهما السّلام یک طهر بدون هیچ کم و

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۲۰.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۶.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۷ و از او در بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۴ و از او در نفس المهموم، ص ۱۰.

(۴). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳- ۴۶۴.

(۵). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۱.

(۶). التهذیب، ج ۶، ص ۴۱ و الدروس، کتاب المزار، ص ۶ و توضیح المقاصد، ص ۱۰، از مجموعه، ص ۵۲۲.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۷). بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۷۹

زیاد فاصله بوده «۱» و بین تولدهای آن دو شانزده ماه فاصله بوده است و این بدون هیچ منافاتی با مدت طبیعی حاملگی که این شهر آشوب آن را در مناقب ذکر کرده است مطابقت دارد.

(۱) به نظر من مطالب اضافه‌ای که راویان حدیث نقل کرده‌اند، چیزهایی است که در تطبیق آیه شریفه «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً» بر حسین علیه السّلام استنباط کرده‌اند؛ چنانچه از تفسیر قمی (ره) نقل شد و کلینی سخن خودش را با آنچه از امام صادق علیه السّلام نقل کرده، در کنار هم قرار داده است و آن حضرت علیه السّلام فرموده‌اند: وقتی فاطمه (س) به حسین علیه السّلام حامله شد، جبرئیل بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: به زودی فاطمه (س) فرزندی به دنیا می‌آورد که امّت تو او را بعد از تو به قتل می‌رسانند! لذا وقتی که فاطمه (س) به حسین صلّی اللّه علیه و آله حامله شد، از این حاملگی ناراحت بود و هنگامی که او را به دنیا آورد، از این وضع حمل اندوهگین بود. در دنیا دیده نشده است که مادری از به دنیا آوردن پسری ناراحت باشد؟! اما فاطمه (س) به خاطر این که می‌دانست در آینده فرزندش به قتل خواهد رسید، از این حاملگی و زایمان ناراحت بود و در همین مورد این آیه نازل شد: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً» «۲»؛ انسان را به احسان با پدر و مادرش سفارش کردیم. مادر به زحمت بارش را حمل کرده و به دشواری حملش را بر زمین نهاده و دوران آبستنی و شیر دادن سی ماه است.

(۲) مجلسی در جلاء العیون می‌نویسد که مشهور بین علمای شیعه این است که آن حضرت در سوم شعبان سال چهارم هجری پا به عرصه وجود نهاده است. سپس از المصباح حدیث حسین بن زید از امام صادق علیه السّلام را نقل کرده است و از او توقیع خارج شده برای قاسم بن علا همدانی و از تهذیب قول شیخ طوسی را نقل کرده و سپس گفته است: این قول بر خلاف مشهور است. «۳»

(۳)

## نام‌گذاری حسین صلّی اللّه علیه و آله

طوسی در أمالی با سندی از امام صادق علیه السّلام، از پدرش از علی بن الحسین علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: أسماء (بنت عمیس) «۴» برای من تعریف کرده است که وقتی فاطمه به حسن علیه السّلام حامله

---

(۱). الحسین و السنّة، ص ۱۰۹.

(۲). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۴ و این آیه، پانزدهمین آیه سوره احقاف و مکّی می‌باشد و در خبری حسنا به جای احسانا آمده که البته این خبر از ابی خدیجه است و به او در رجال خدشه هست، و شاید اشتباه باشد.

(۳). جلاء العیون، ج ۲، ص ۲- ۳ از سید شبر که تعریب‌شده جلاء العیون مرحوم مجلسی است.

(۴). همان اشکال قبلی در اینجا هم وارد است مبنی بر این که أسماء بنت عمیس، همسر جعفر طیار قبل از فتح خیبر در

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۰

شد و او را به دنیا آورد ... پس از یک سال حسین علیه السّلام را به دنیا آورد و پس از آن نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و فرمود: ای أسماء فرزندم را نزد من بیاور.

(۱) پس او را در پارچه سفیدی پیچیدم و نزد آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بردم که در گوش راست او اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و آنگاه او را در دامن خویش نهاد و گریست.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


گفتم: پدر و مادرم به فدایت، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای این پسرم گریه می‌کنم.

گفتم: او که همین الان متولد شده است ای رسول خدا!

فرمود: گروه سرکشی پس از من او را می‌کشند که خداوند شفاعت مرا نصیب آنها نکند! سپس فرمود: ای اسماء، فاطمه را از این خبر مطّلع نکن؛ زیرا او به تازگی از حمل فرزندش فارغ شده است.

سپس به علی علیه السّلام فرمود: اسم این پسرم را چه گذاشته‌ای؟

علی گفت: ای رسول خدا، من از شما پیشی نمی‌گیرم.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من هم در نام‌گذاری او از خدای عزّ و جلّ پیشی نمی‌گیرم. «۱»

(۲) آنگاه جبرئیل نازل شد و فرمود: ای محمد، خدای بلند مرتبه بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید:

علی برای تو به منزله هارون برای موسی است. پس این پسرت را به اسم پسر هارون نام‌گذاری کن. نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اسم پسر هارون چه بوده است؟ فرمود: شبیر. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: زبان من عربی است.

جبرئیل فرمود: او را حسین بنام. تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۱۸۰ نام‌گذاری حسین صلی الله علیه و آله ..... ص : ۱۷۹

تی که روز هفتم ولادت آن حضرت علیه السّلام فرا رسید، نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دو قوچ فربه را برای او قربانی کرد و یک ران آن را به همراه یک دینار طلا به قابله داد، سپس موی سر او را تراشید و هم وزن آن نقره، صدقه داد و آنگاه خلوق (ماده‌ای خوشبو) به سر او مالیده و فرمود: ای اسماء، مالیدن خون به سر بچّه، از رسوم جاهلیّت است. «۲»

(۳) و این خبر را صدوق در أمالی با سند خود از زید بن علی از پدرش علی بن حسین علیه السّلام- بدون اسناد به اسماء- نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که حسین علیه السّلام متولد شد، خدا به جبرئیل وحی فرستاد که همانا محمّد دارای پسری شده است. پس فرود آی و پس از تهنیت به او بگو: همانا علی برای تو به منزله

---

مدینه حضور نداشته است و همان جواب قبلی که در بحث شب زفاف زهرا (س) و میلاد امام حسن علیه السّلام مطرح شد، در اینجا هم ارائه می‌شود، مبنی بر این که وی اسماء بنت یزید بن سکن انصاری، قابله و خطّابه معروف مدینه بوده و اشتباه از جانب روات حدیث رخ داده است.

(۱). این خبر را مرحوم صدوق در عیون اخبار الرضا صلّی اللّه علیه و آله، ج ۲، ص ۲۵ نیز نقل می‌کند و در این قسمت از حدیث این مطلب اضافه شده است که: «دوست داشتم او را حرب بنامم». ولی این مطلب در آنچه که شیخ طوسی آورده است، وجود ندارد. و جدا بعید است که علی دوست داشته باشد که او را حرب نام‌گذاری کند.

(۲). أمالی شیخ طوسی، ص ۳۶۷، ح ۷۸۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۱

هارون برای موسی است، برای همین او را به اسم پسر هارون نام‌گذاری کن. پس جبرئیل بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و از سوی خداوند تبارک و تعالی به او تهنیت گفت و سپس گفت: همانا علی برای تو به منزله هارون برای موسی است و لذا او را به اسم پسر هارون نام‌گذاری کن. فرمود: اسم او چه بوده است؟ فرمود: شبیر. فرمود: اما زبان من عربی است و فرمود: او را حسین بنام و آنگاه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله او را حسین نامید.

در اینجا شیخ صدوق سنت‌های روز هفتم ولادت را ذکر نکرده است. «۱»

(۱)

## ازدواج پیامبر با ام سلمه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


واقدی با سندی از عمر بن ابی سلمه نقل می‌کند که پس از آن که زخم پدرم (ابی سلمه) عود کرد، وی در سوّم جمادی الآخر «۲» فوت کرد ... آنگاه مادرم به مدت چهار ماه و ده روز عدّه نگه داشت. و پس از آن که مدّت عدّه وی سپری شد، ابو بکر واسطه‌ای برای خواستگاری از وی فرستاد که قبول نکرد و سپس عمر واسطه‌ای را فرستاد که آن را هم قبول نکرد. «۳»

پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از وی خواستگاری کرد که به او گفت: ای رسول خدا، من زنی بسیار غیرتمند هستم و می‌ترسم که شما از من چیزی را ببینید که خدا بر آن مرا عذاب کند و همچنین سنّ من بالا رفته و از جوانی گذاشته‌ام به علاوه من زنی عیال‌وار هستم که باید برای تأمین معیشتشان کار کنم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: امّا آنچه در مورد غیرتمندی ذکر کردی، به زودی خدا آن را از تو بر می‌دارد و امّا در مورد سنّ که من هم مثل تو مسن شده‌ام و امّا در مورد عیال و فرزندانت باید بگویم که آنها عیال من هستند و آنگاه مادرم امّ سلمه راضی شد. «۴»

(۲) طبرسی در إعلام الوری می‌نویسد که وی هند دختر ابی امیّهٔ بن مغیره مخذومی و عموزاده ابو جهل بوده است ... او همسر ابی سلمهٔ بن عبد الأسد بوده است «۵» و مادر ابی سلمهٔ، برّهٔ دختر

---

(۱). همان، ص ۱۱۶.

(۲). قبلا گفته شد که در متن اصلی لفظ «بقین من جمادی الآخره»، سه روز باقی مانده به آخر جمادی الثانی، آمده است و لکن این با اتمام مدت عدّه که چهار ماه و ده روز است و تا چند شب باقی مانده از ماه شوّال مطابقت ندارد، مگر این که به جای «بقین» لفظ «مضین» را به کار ببریم که در این صورت هماهنگ می گردد.

. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۳- ۳۴۴.

(۳). طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۶۲.

(۴). البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۹۱.

(۵). عمر بن ابی سلمه در جنگ جمل در کنار حضرت علی علیه السّلام بود و آن حضرت او را فرماندار بحرین قرار داد. وی دارای

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۲

عبد المطّلب بوده و در نتیجه وی عمّه‌زاده رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بوده است و امّ سلمهٔ از وی دو فرزند به نام‌های زینب و عمر داشته است. «۱»

(۱) کلینی در فروع کافی با سندی از امام صادق صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که فرمود: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با امّ سلمه ازدواج کرد و برای این کار پسرش، عمر بن ابی سلمه که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود، مادرش را به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله تزویج کرد. «۲»

(۲) واقدی از عمر بن ابی سلمه روایت کرده است که گفت: مادرم به مدت چهار ماه و ده روز عدّه نگه داشت و آنگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله او را تزویج کرد و چند شب باقی مانده به آخر شوال بر او وارد شد. و مادرم همیشه می گفت:

اشکالی ندارد که ازدواج و زفاف در ماه شوال صورت گیرد؛ زیرا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ماه شوّال مرا به نکاح خویش در آورد و در همین ماه بر من وارد شد. «۳»

(۳) ابن سعد در طبقات از عایشه نقل کرده است که گفت: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با امّ سلمه ازدواج کرد، بسیار ناراحت شدم؛ زیرا فهمیدم که زیبا است؛ امّا به خودم دلداری دادم تا این که او را دیدم که چندین برابر زیباتر از آن بود که برای

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


من توصیف شده بود. «۴»

(۴) و علّامه حلّی در بیان أسباب نزول در کتاب کشف الحقّ از حمیدی از سدّی نقل می‌کند که وقتی ابو سلمه و عبد الله بن حذافه فوت کردند و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با همسرانشان: امّ سلمه و حفصه ازدواج کرد، خداوند نازل فرمود:

«وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِکُمْ کانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِیماً. إِنْ تُبْدُوا شَیْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً»؛ «۵» شما حق آزار رسول خدا را ندارید و پس از او هرگز نباید همسران او را به نکاح خود درآورید که این کار نزد خدا گران می‌آید و اگر چیزی را آشکار یا پنهان کنید خداوند از همه چیز آگاه است.

---

نسل و ذریه‌ای در مدینه بوده است و از جمله آزادکرده‌های وی، خیرهٔ، مادر حسن بصری و شیبهٔ بن مصباح، امام اهل مدینه در قرائت بوده‌اند (اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۷).

(۱). فروع کافی، ج ۲، ص ۲۴، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۲۴ و طبرسی در اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۲۷ می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به امّ سلمه پیغام فرستاد که به پسرت بگو که تو را به من تزویج کند و او که به بلوغ نرسیده بود این کار را کرد و نجاشی مهریه او را به مبلغ چهار صد دینار طلا به هنگام عقد پرداخت. و ابن هشام می‌نویسد: نبی اکرم یک فرش از لیف خرما و یک ظرف و یک آسیاب را هم کابین او قرار داد (ج ۴، ص ۲۹۴).

(۲). همان، ج ۳، ص ۲۵.

(۳). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۴۴.

(۴). طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۶۶ و از او در الاصابهٔ، ج ۴، ص ۴۵۹.

(۵). احزاب (۳۳)، ۵۳- ۵۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۳

بعد از نزول این آیه عثمان گفت: چگونه می‌شود که محمّد پس از مرگ ما با همسرانمان ازدواج می‌کند و ما حق نداریم که پس از مرگ وی با همسرانش ازدواج کنیم؟ به خدا قسم که اگر او بمیرد با همسرانش ازدواج خواهیم نمود. و او به دنبال تصاحب امّ سلمه بود.

طلحه هم همین حرف‌ها را می‌زد و او به دنبال همسری با عایشه بود (زیرا عایشه و طلحه هر دو از طایفه تیم بودند). و برای همین خدا این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً» «۱»؛ خداوند کسانی را که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند در دنیا و آخرت از رحمت خود دور خواهد کرد و عذاب خوارکننده‌ای برایشان آماده کرده است.

(۱)

## سنگسار کردن دو زناکار یهودی

مسعودی در نقل حوادثی که در ماه شوال سال چهارم هجری رخ داد، پس از نقل ازدواج رسول الله با امّ سلمه می‌نویسد، و در این ماه- چنان که نقل شده است- یک مرد و زن یهودی که زنا کرده بودند، سنگسار شدند. «۲» و مجلسی هم آن را در بحار الانوار به نقل از المنتقی ذکر کرده و گفته است: در ذی القعده سال چهارم هجری، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله یک مرد و زن یهودی را سنگسار کرد و در این مورد قول متعال نازل شد که: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» «۳»؛ و آنان که مطابق با احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکنند، فاسق‌اند. «۴»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۲) شیخ طوسی در التبیان از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: زنی از یهودیان خیبر که از أشراف و شوهردار بود، مرتکب زنا شد و آنها از این که او را سنگسار کنند، کراهت داشتند؛ لذا قاصدی نزد یهودیان مدینه فرستادند تا از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در این باره سؤال کنند و امیدوار بودند که وی زنا را جایز بشمارد!

(۳) از او سؤال کردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا به قضاوت من راضی هستید؟ گفتند: بله. پس خداوند دستور سنگسار کردن را بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نازل کرد و یهودیان از اجرای آن سرباز زدند؛ لذا جبرئیل فرمود: از آنها در مورد ابن صوریا سؤال کن. سپس او را بین خود و ایشان حاکم قرار بده.

پس آن حضرت از آنها سؤال کرد: آیا جوان سفید روی و یک چشم و امردی را می‌شناسید که ساکن

---

(۱). احزاب: ۵۷. این سوره نودمین سوره نازل شده و چهارمین یا پنجمین سوره نازل شده در مدینه، بعد از بقره و انفال و آل عمران و نساء می‌باشد و لذا بعید نیست که این آیه در آن زمان نازل شده باشد، و این خبر در کشف الحق: ۲۴۷ آمده است.

(۲). التنبیه و الإشراف، ص ۲۱۳.

(۳). بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۳ به نقل از المنتقی، ص ۱۲۶- ۱۲۸ و آیه از سوره مائده (۵)، ۴۷ می‌باشد.

(۴). بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۳ به نقل از المنتقی.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۴

فدک است و به او ابن صوریا گفته می‌شود؟ گفتند: بله، او داناترین یهودی روی زمین نسبت به مطالبی است که خداوند بر موسی علیه السّلام نازل کرده است. فرمود: کسی را به دنبالش بفرستید. فردی را به دنبال وی فرستادند تا او را آورد.

(۱) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: تو را به خدایی که هیچ شریکی ندارد و قوی و عزیز و پروردگار بنی اسرائیل می‌باشد و شما را از سرزمین مصر نجات داد و دریا را برای شما شکافت و آل فرعون را غرق کرد و ابرهایی را سایه‌بان شما قرار داد و انگبین و مرغ بریان را بر شما نازل فرمود و کتاب خودش را که حلال و حرام الهی در آن آمده است بر شما نازل کرد؛ آیا در کتابی که موسی علیه السّلام برای شما آورده است، حکم سنگسار کردن زن شوهرداری که زنا کرده، نیامده است؟

عبد الله بن صوریا گفت: آنچه گفتی درست است و اگر مرا به این چیزها قسم نمی‌دادی و اگر از خدای تورات نمی‌ترسیدم که به خاطر کتمان حقایق مرا هلاک کند، به آنچه که از من خواستی اعتراف نمی‌کردم!

پس از این حادثه بود که خداوند نازل فرمود: «یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ ...» «۱»

ای اهل کتاب، پیامبر ما نزد شما آمد تا حقایق بسیار را که از کتاب مخفی کرده‌اید، بیان کند و از بسیاری درگذرد.

پس از آن ابن صوریا برخاست و دست‌هایش را بر زانوهای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گذاشت و سپس گفت:

این حالت کسی است که به خدا و رسولش پناه آورده و می‌خواهد که از ما درگذری و مورد عفو قرار دهی. رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آنها درگذشت.

(۲) سپس ابن صوریا از چگونگی خواب آن حضرت و از شباهت فرزند به پدر و مادرش و از نقش و سهم پدر و مادر در خلقت فرزند سؤال کرد.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله جواب داد: چشم‌های من می‌خوابد؛ ولی قلبم بیدار است. شباهت کسی غالب است که آب او غالب باشد. استخوان و اعصاب و عروق از پدر و گوشت و خون و موها از مادر به وجود می‌آید.

ابن صوریا گفت: شهادت می‌دهم که کارهای تو همانند کارهای پیامبران است و اسلام آورد و بدین خاطر یهودیان او را سرزنش

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


کردند.

هنگامی که می‌خواستند بروند، بنی قریظه نسبت به بنی نضیر «۲» اظهار علاقه و دلسوزی کرده و گفتند:

ای ابا القاسم، اینها برادران ما از بنی نضیر هستند که اگر یکی از ما را بکشند قاتل را به ما تحویل

---

(۱). مائده (۵)، ۱۵.

(۲). بعد از جلای وطن آنها به خیبر و فدک.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۵

نمی‌دهند و تنها هفتاد بار شتر خرما به ما می‌دهند و اگر ما یکی از آنها را بکشیم، قاتل را از ما تحویل می گیرند و به علاوه هفتاد بار شتر خرما نیز از ما می گیرند. و اگر بخواهند از ما دیه بگیرند، صد و چهل بار شتر خرما از ما می گیرند و همین در مورد جراحات یکسان، چنین معامله‌ای با ما می کنند؟!

خداوند متعال در این مورد نازل فرمود: «... وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ...» «۱»؛ و اگر از آنها روی گرداندی، زیانی به تو نمی‌رسانند و اگر خواستی میان آنها داوری کنی به عدالت قضاوت کن.

(۱) لذا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به تساوی در میان آنها حکم کرد؛ اما بنی نضیر گفتند: ما قضاوت تو را قبول نداریم. «۲»

بنابراین خداوند نازل فرمود:

«أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» «۳»؛ آیا حکم جاهلیت را می‌خواهند؟ برای گروهی که به یقین رسیده‌اند چه کسی بهتر از خدا حکم می کند؟

و فرمود: «وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فِيها حُكْمُ اللَّهِ» «۴»؛ آنها چگونه تو را به داوری می‌طلبند در حالی که تورات را در اختیار دارند و حکم خدا را در آن است؟ و به عنوان شاهدی برای تو است در آنچه که با تو مخالفت می کنند.

(۲) سپس احکام خدا را که در آن آمده به تفضیل چنین بازگو می کند:

«وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها: أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ، فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «۵»؛ در تورات برای بنی اسرائیل مقرر داشتیم که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاصی است و هر کس از آن درگذرد کفاره گناهان او است و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند ستمگر است.

تا آنجا که خداوند می‌فرماید:

«وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفاسِقُونَ» «۶»؛ میان آنها مطابق

---

(۱). مائده (۵)، ۴۲.

(۲). بعید است که این قضیه بعد از جلای وطن و ذلیل شدن بنی نضیر باشد. و باید گفت که قبل از آن بوده است؛ چنانچه در آخر خبر مطلبی می‌آید که همین را تأیید می کند.

(۳). مائده (۵)، ۴۵.

(۴). همان، آیه ۴۳.

(۵). همان، آیه ۴۵.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۶). همان، آیه ۴۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۶

با نازل‌کرده‌های خدا حکم کن و پیرو هوا و هوسشان مباش و از آنها دوری گزین که مبادا از پاره‌ای احکام که خدا بر تو نازل کرده است منحرف کنند و اگر آنها روی بگردانند، بدان که خدا می‌خواهد به کیفر پاره‌ای از گناهان مجازاتشان کند و بسیاری از مردم نافرمانند. و این عذاب همان اجلای آنها از دیارشان بود. «۱»

(۱) هم چنین طبرسی در مجمع البیان از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

زنی از اشراف خیبر با مردی از اشرافشان زنا کرد که هر دو محصنه بودند. و از آنجا که یهود خیبر از سنگسار کردن آنها کراهت داشتند، قاصدی را نزد یهودیان مدینه فرستادند و برای آنها نوشتند که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این باره سؤال کنند تا شاید که به آنها اجازه دهد که این دو نفر را سنگسار نکنند!

سپس عده‌ای از یهودیان که در میان آنها کعب بن أشرف و کعب بن اسید و شعبهٔ بن عمرو و مالك بن صیف و کنانهٔ بن ابی الحقیق هم بودند، نزد آن حضرت آمده و گفتند: ای محمّد، به ما بگو که حدّ یک مرد و زن زناکاری که محصنه بوده‌اند چیست؟

فرمود: آیا قضاوت مرا در این مورد قبول دارید؟

گفتند: بله. پس جبرئیل حکم سنگسار را نازل کرد.

آن حضرت هم حکم را به آنها اعلام کرد؛ امّا از قبول آن امتناع ورزیدند.

جبرئیل فرمود: پس ابن صوریا را حاکم بین خود و آنها قرار بده و ویژگی‌های ابن صوریا را بازگفت. نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: آیا مردی جوان و سفید چهره و یک چشم را می‌شناسید که ساکن فدک است و به او ابن صوریا می‌گویند؟ گفتند: بله.

(۲) سؤال کرد: او چگونه فردی در میان شما است؟ گفتند: او داناترین فرد روی زمین نسبت به مطالبی است که خداوند بر موسی نازل کرده است! فرمود: شخصی را به دنبال او بفرستید. پس آنها رفتند و او را آوردند.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به وی گفت: تو را به خدای یگانه‌ای که تورات را بر موسی علیه السّلام نازل کرد و دریا را برایتان شکافت و شما را نجات داد و آل فرعون را غرق کرد و ابر را سایه‌بان شما قرار داد و انگبین و مرغ بریان را از آسمان بر شما نازل کرد، قسم می‌دهم که آیا در کتاب شما حکم رجم (سنگسار) بر زنای محصنه نیامده است؟

(۳) ابن صوریا گفت: چرا آمده است، قسم به آنچه مرا به آن قسم دادی، اگر نمی‌ترسیدم که در اثر دروغ گفتن یا تغییر دادن مطالب، خدای تورات مرا آتش بزند، به این حکم اعتراف نمی‌کردم. و لکن بگو که حکم این کار در کتاب تو چگونه است، ای محمد؟

---

(۱). التبیان، ج ۳، ص ۵۲۵- ۵۲۶ و این خبر را در ج ۱، ص ۳۶۳ (از ابن عباس) نقل کرده.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۷

فرمود: اگر چهار مرد عادل شهادت بدهند که مرد به زن دخول کرده است؛ چنان که میل در سرمه دان داخل می‌شود، در آن صورت رجم واجب می‌شود.

(۱) ابن صوریا گفت: خداوند در تورات نیز همین حکم را بر موسی نازل کرده است. پس نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: چرا از همان اول حکم خدا را تعطیل کردید؟

گفت: اگر فردی از اشراف در میان ما مرتکب زنا می‌شد او را رها می‌کردیم و اگر شخص ضعیفی زنا می‌کرد، حدّ را بر آنها جاری می‌کردیم. برای همین زنا در میان اشراف ما شایع شد تا جایی که پسر عموی یکی از حاکمان ما زنا کرد و حکم رجم را بر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


او جاری نساختند. بعد از آن مرد دیگری مرتکب زنا شد و حاکم تصمیم به رجم او گرفت؛ اما قوم وی گفتند: او را سنگسار نمی‌کنیم تا پسر عمویش سنگسار شود، لذا گفتیم: بیایید با هم مشورت کنیم و حکم دیگری به جای سنگسار وضع کنیم که بر اشراف و ضعفا جاری شود و به جای سنگسار، تازیانه و سیاهکاری را وضع کردیم.

و آن بدین صورت بود که زناکاران را چهل ضربه تازیانه می‌زدیم و آنگاه صورت‌هایشان را سیاه می‌کردیم و پشت و رو بر الاغ سوار می‌کردیم و در میان مردم می‌گرداندیم.

و این به جای سنگسار بود!

(۲) یهودیان به ابن صوریا گفتند: چه زود او را از اسرارمان با خبر ساختی؟ تو اهلیّت آن را نداشتی که به اینجا آورده شوی!

گفت: او مرا به تورات قسم داد و اگر قسم نمی‌داد او را از این مطالب آگاه نمی‌کردم.

پس از آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدایا، من اوّلین کسی بودم که حکم تو را زنده کردم، پس از آن که آن را کنار گذاشته بودند و دستور داد که آن دو نفر را جلوی در مسجد سنگسار کنند.

و خداوند نازل فرمود: «یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ»؛ ای اهل کتاب، هرآینه رسول ما به سوی شما آمده است که بسیاری از احکام کتاب را که مخفی می‌کردید، برای شما بازگو می‌کند و از بسیاری از احکام می‌گذرد.

پس ابن صوریا برخاست و دست‌هایش را بر زانوهای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گذاشت و گفت: این حال کسی است که به خدا و تو پناه آورده است تا از بسیاری از کارهایی که بدان مأمور شده‌ای درگذری و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هم از او گذشت.

(۳) سپس ابن صوریا از خواب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد که فرمود: چشم‌های من می‌خوابد، امّا قلبم نمی‌خوابد.

ابن صوریا گفت: درست می‌گویی. حال بگو که چگونه گاهی فرزند شبیه پدرش می‌شود و شباهتی به مادرش پیدا نمی‌کند و گاهی شبیه مادرش می‌شود و شباهتی به پدرش پیدا نمی‌کند؟ فرمود:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۸

هر کدام که آبش بر دیگری پیشی گیرد، فرزند شبیه او می‌شود. گفت: درست می‌گویی. حال بگو هر کدام از پدر و مادر چه نقشی در خلقت فرزند دارند؟ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدت طولانی به حالت اغما فرو رفت و سپس در حالی که سرخ شده بود و عرق از سرو رویش می‌ریخت از آن بیرون آمد و فرمود: گوشت و خون و ناخن و موی فرزند از زن و استخوان و اعصاب و عروق از آن مرد است. ابن صوریا گفت: درست می‌گویی و تو از پیامبران هستی ای محمد، کدام یک از ملائکه بر تو نازل می‌شود؟ فرمود: جبرئیل. گفت: او را برای من توصیف کن. نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را توصیف کرد و پس از آن صوریا گفت شهادت می‌دهم که او در تورات هم با همین اوصاف ذکر شده است و به حقیقت که تو پیامبر راستین الهی هستی. آنگاه وی مسلمان شد و به همین علت یهودیان او را شماتت کردند.

(۱) هنگامی که می‌خواستند بروند، بنی قریظه به گلایه از بنی نضیر پرداختند و گفتند: ای محمد، بنی نضیر برادران ما هستند، پدرمان و دین‌مان و پیامبرمان یکی است؛ اما با این حال اگر آنها یکی از ما را بکشند، کشنده را تحویل نمی‌دهند تا او را قصاص کنیم و تنها هفت بار شتر خرما به عنوان دیه می‌پردازند؛ ولی اگر ما یکی از آنها را بکشیم، کشنده را قصاص می‌کنند و به اندازه دو برابر، یعنی صد و چهل بار شتر خرما دیه می‌گیرند و اگر کشته زن باشد به جای او مردی از ما به قتل می‌رسانند و به جای یک مرد از آنها، دو مرد از ما را قصاص می‌کنند و به جای برده‌ای از آنها، آزاده‌ای از ما را می‌کشند و جراحات ما به اندازه نصف جراحات آنها دیه دارد!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


با این اوصافی که گفتیم، تو در میان ما و آنها حکم کن.

پس از این بود که خداوند آیاتی را درباره رجم و قصاص نازل فرمود: «۱»

و در آیه تکرار شده است که: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ پس با آنچه که خداوند نازل فرموده است، در میان آنها قضاوت کن. و «وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ» «۲»؛ و در میان آنها با آنچه که خداوند نازل فرموده است، قضاوت کن.

(۲) شیخ طوسی گفته است که خداوند این آیه را تکرار کرده است؛ زیرا آنها یک بار برای قضاوت درباره زنای محصنه و سپس برای قضاوت درباره فردی که در میان آنها کشته شده بود، به آن حضرت مراجعه کردند و این خبر از امام باقر علیه السّلام روایت شده است. «۳»

---

(۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۹۹- ۳۰۱ و خلاصه آن را در ج ۱، ص ۳۲۵ از ابن عباس نقل کرده است و خبری که در اینجا آمده با آنچه که در التبیان آمده است، در بعضی از تفاصیل متفاوت است. و طبرسی هم آن را در احتجاج، ج ۱، ص ۴۶- ۴۸ از امام حسن عسکری صلّی اللّه علیه و آله آورده است و ابن اسحاق در سیره، ج ۲، ص ۱۹۱ آن را نقل کرده است و من آن را در ذیل آیه «قُلْ مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ»؛ بگو هر کسی که دشمن جبرئیل باشد ... از سوره بقره در حاشیه کتاب آورده‌ام و بسیار بعید است که این دو خبر متعدّد باشند و در هر حال دوّمی، أولی است.

(۲). مائده (۵)، ۴۸- ۴۹.

(۳). التبیان، ج ۲، ص ۵۴۷- ۵۴۸، و از او در مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۱۵- ۳۱۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۸۹

(۱) قمی در تفسیرش در شأن نزول آیه: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ...» «۱»؛ ای پیامبر شتابندگان به کفر غمگینت نکنند که به زبان اظهار ایمان می‌کنند و در دل ایمان ندارند.

به همین حکم دوّمی اکتفا کرده و نوشته است: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدینه هجرت کرد و قبایل اوس و خزرج، اسلام را پذیرفتند؛ کم‌کم یهودیان ضعیف شدند و در همین زمان، مردی از بنی قریظه، مردی از بنی نضیر را کشت. به دنبال آن بنی نضیر به بنی قریظه پیغام فرستادند که: دیه مقتول را بدهید و کشنده را هم تحویل دهید تا او را بکشیم.

(۲) تعداد بنی قریظه هفتصد نفر و بنی نضیر هزار نفر بوده و موقعیت بنی نضیر از نظر مالی بهتر از بنی قریظه بود؛ لذا هنگامی که قتلی در میان آنها رخ می‌داد و کشنده از بنی نضیر بود، می‌گفتند رضایت نمی‌دهیم که فردی از ما در مقابل فردی از شما کشته شود و در این موضوع بحث‌های زیادی میان آنها رخ می‌داد و حتی نزدیک بود که کارشان به جنگ بکشد. تا این که بنی قریظه راضی شدند و قرار دادی بین خودشان نوشتند مبنی بر این که: هر مردی از بنی نضیر که مردی از بنی قریظه را بکشد، باید که تجنیب و تحمیم شود و تجنیب عبارت بوده است از این که قاتل را پشت و رو بر شتری سوار کنند و در میان مردم بگردانند و تحمیم عبارت بوده است از این که روی شخص را سیاه کنند و بگردانند و نصف دیه را هم بپردازند و در مقابل هر مردی از بنی قریظه که مردی از بنی نضیر را بکشد، باید دیه کامل را بپردازد و قصاص شود!

(از آنجا که وضع این گونه بود) بنی قریظه گفتند: این حکمی است که در تورات نیامده و شما با زور بر ما تحمیل کرده‌اید، یا باید که دیه بگیرید و یا قاتل را قصاص کنید و الّا محمد را بین خود و شما حاکم قرار می‌دهیم و حکم او را گردن می‌نهیم. «۲»

(۳) بنی نضیر که هم پیمان عبد اللّه بن ابیّ بودند، نزد او رفتند و گفتند: از محمد بخواه که شروط ما را در این قراردادی که بین ما و بنی قریظه در مورد قتل است، نقض نکند.

عبد اللّه بن ابیّ گفت: فردی را به همراه من بفرستید که سخنان من و سخنان محمد را بشنود تا اگر به آنچه که شما می‌خواهید

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


حکم کرد بپذیرید و الّا راضی به قضاوت او نشوید!

آنها فردی را به همراه ابن ابیّ فرستادند و او نزد رسول الله آمد و گفت:

---

(۱). مائده (۵)، ۴۱.

(۲). اگر این قضیه بعد از ترک دیار اجباری بنی نضیر باشد، در واقع استفاده از فرصت و موقعیت به دست آمده برای نقض قرارداد از سوی بنی قریظه بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۰

ای رسول خدا، یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر قبلا قراردادی را میان خویش نوشته و بدان راضی شده‌اند و حال با ورود تو به مدینه بنی قریظه می‌خواهند که آن را نقض کنند و حکم تو را در مورد خویش بپذیرند؛ امّا شما عهدنامه و شروط آنها را نقض نکن؛ زیرا بنی نضیر صاحب قدرت و سلاح و مرکب هستند و ما از درگیری و بلا و سختی واهمه داریم. «۱»

(۱) برای همین رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اندوهگین شد و جوابی به او نداد تا این که جبرئیل این آیات را نازل کرد: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ: إِنْ أُوتِیتُمْ هذا فَخُذُوهُ، وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ یُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ. سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» «۲»؛ ای پیامبر، شتابندگان به کفر غمگینت نکنند که به زبان اظهار ایمان می‌کنند و در دل ایمان ندارند و اینان بعضی از یهودند که گوش‌سپردگان به دروغند تا برای گروهی که نزد تو نیامده‌اند جاسوسی کنند. آنان سخنان خدا را دگرگون می‌کنند و می‌گویند: «اگر چنین بیاورد» بپذیرید و جز در این صورت از او دوری کنید.

نمی‌توانی کسانی را که خداوند بخواهد به عذاب گرفتار کند، رهایی‌بخشی. آنها کسانی هستند که خدا پاکی دل‌هایشان را نخواسته است و برای آنها در دنیا خواری و در آخرت عذابی عظیم باشد. آنان گوش‌سپردگان دروغ و حرام‌خوردگان هستند، اگر نزد تو آمدند در میان آنها داوری کن یا به حال خود واگذار و اگر از آنها روی گردانی، زیانی به تو نمی‌رسانند و اگر خواستی میان آنها داوری کنی به عدالت قضاوت کن که خدا عادلان را دوست دارد. تا آنجا که می‌فرماید: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ» «۳»؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است و می‌فرماید: «فَیُصْبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نادِمِینَ» «۴»؛ از مکنونات دل خود سخت پشیمان شوند.

(۲) طبری خلاصه خبر رجم را از عکرمه (از ابن عباس) این گونه نقل می‌کند: یهودیان از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله درخواست کردند که حکم رجم را برای آنها بازگو کند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله سراغ دانشمندترین

---

(۱). این مطلب جز با اوائل قدوم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدینه و قبل از ترک دیار بنی نضیر و خوار و ذلیل شدن آنها سازگاری ندارد.

(۲). مائده: ۴۲- ۴۱.

(۳). همان، آیه ۴۴.

(۴). همان، آیه ۵۲ و خبر در تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۸- ۱۷۰ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۱

pdftarikhema.com
pdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


یهود را گرفت. آنها ابن صوریا را به او معرفی کردند و آن حضرت او را به خدا قسم داد که آیا حکم رجم در کتاب شما وجود دارد؟

او جواب داد: هنگامی که زنا در میان آنها حکم کرد، و خداوند هم نازل فرمود: «یا أَهْلَ الْکِتابِ ...» تا آنجا که می‌فرماید: «صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ».

(۱) همچنین از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: عبد اللّه بن أبیّ و بحری بن عمر و شاس بن عدی نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و با آن حضرت به صحبت پرداختند.

آن حضرت آنها را به سوی خدا دعوت کرد و از عذاب الهی ترسانید؛ اما آنها گفتند: ما را از چه می‌ترسانی، ای محمد؟ به خدا قسم که ما از فرزندان خدا و دوستان او هستیم! و همانند نصاری در مورد خود سخن گفتند که خداوند درباره آنها نازل فرمود: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ ...»؛ یهود و نصاری گفتند که ما از فرزندان خدا و دوستان او هستیم.

(۲) همچنین از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یهودیان را به پذیرش اسلام آن دعوت کرد و از عذاب الهی ترسانید؛ اما آنان از پذیرش آن طفره رفتند تا این که معاذ بن جبل و سعد بن عباده و عقبهٔ بن وهب به آنها گفتند: ای جماعت یهود، از خدا بترسید و اسلام بیاورید؛ زیرا شما به حقیقت می‌دانید که او رسول خدا است و قبل از بعثت او را برای ما توصیف می‌کردید و ظهورش را یادآور می‌شدید! رافع بن حریمله و وهب بن یهود گفتند: ما چنین حرف‌های به شما نزده‌ایم و خداوند بعد از موسی نه کتابی نازل کرده و نه بشیر و نذیری را فرستاده است! به همین دلیل خداوند نازل فرمود: «یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»؛ «۱»

ای اهل کتاب، فرستاده ما به دوران فترت پیامبران به سوی شما آمد تا حقایق را برایتان بیان کند.

هیچ مانعی وجود ندارد که حوادث به صورت متوالی واقع شده باشند و آیات نیز به ترتیب و بر اساس شأن نزول هر کدام نازل شده باشد.

(۳)

## سرقت ابن ابیرق

قبل از آیات مذکور و قبل از آیاتی از سوره نساء که در مورد غزوه بدر نازل شده، آیاتی وجود دارد که مربوط به سرقت دیگری است که همان سرقت ابن ابیرق می‌باشد. و مرحوم مجلسی در بحار الانوار از المنتقی نقل می‌کند که وی در ذکر حوادث سال چهارم نوشته است: در این سال سرقت ابن ابیرق رخ داد. «۲»

---

(۱). تفسیر طبری و سیوطی هم آن را در الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۶۹ نقل کرده است. در صورتی که آیه ۱۹ از سورهٔ مائده است که پس از حجهٔ الوداع در آخر سال دهم هجرت نازل شده است!.

(۲). بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۴ به نقل از المنتقی، ص ۱۲۶- ۱۲۸ و مجلسی می‌نویسد: به زودی شرح این قصه در باب احوال اصحاب آن حضرت خواهد آمد. و من آن را در بحار الانوار نیافتم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۲

(۱) قمی در تفسیر قول خداوند متعال که می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِینَ خَصِیماً» «۱»؛ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا بدانچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم داوری کنی و طرفدار خیانت‌کاران مباش.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


می‌نویسد: سبب نزول آیه این بوده است که سه برادر به نام: بشر، بشیر، و مبشّر از انصار و از طایفه بنی ابیرق و از منافقان بودند که به خانه عموی قتادهٔ بن نعمان نفوذ کردند و شمشیر و زره و آذوقه‌ای که برای خانواده‌اش تهیه کرده بود را دزدیدند. قتاده از بدریون بود و شکایت این حادثه را به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برد و گفت: ای رسول خدا، گروهی به خانه عمویم نفوذ کرده‌اند و شمشیر و زره و آذوقه‌ای را که برای خانواده‌اش تهیه کرده بود، دزدیده‌اند.

در این زمان فرد مؤمنی به نام لبید بن سهل در میان بنی ابیرق زندگی می‌کرد و بنی ابیرق به قتاده گفتند: این کار لبید بن سهل بوده است!

(۲) وقتی که این خبر به گوش لبید رسید، شمشیرش را برداشت و نزد آنها آمد و گفت:

ای بنی ابیرق، آیا مرا متهم به سرقت می‌کنید؟! در حالی که شما أولی به آن هستید! شما منافقانی هستید که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را هجو می‌کنید و آن را به قریش نسبت می‌دهید! یا باید که این مطلب را روشن کنید و یا این که شمشیرم را از خون شما سیراب می‌کنم!

آنها با دیدن این وضع او را از دزدی تبرئه کردند؛ اما پس از آن نزد یکی از افراد طایفه خویش به نام اسید بن عروه رفتند که فردی سخنور و بلیغ بود و از او خواستند که نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برود و آنها را از اتهامی که قتاده به آنها وارد کرده بود، تبرئه کند.

اسید بن عروهٔ نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا، قتادهٔ بن نعمان به عده‌ای از افراد طایفه ما که دارای آبرو و حسب و نسب هستند، تهمت دزدی زده است و گفته که آنها اموال خانه عموی قتاده را به سرقت برده‌اند.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد، او را مورد عتاب قرار داد و فرمود: چرا به خانواده‌ای که دارای آبرو و حسب و نسب هستند، تهمت دزدی زدی؟! و سخت او را مورد سرزنش قرار داد.

(۳) قتاده از این موضوع سخت ناراحت شد و نزد عمویش برگشت و گفت: ای کاش می‌مردم و با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم کلام نمی‌شدم؛ اما عمویش گفت: بر خدا توکل کن.

تا این که خداوند در این مورد بر پیامبرش این آیات را نازل کرد: إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِینَ خَصِیماً. وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً.

---

(۱). نساء (۴)، ۱۰۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۳

وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ خَوَّاناً أَثِیماً. یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطاً. ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا فَمَنْ یُجادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَمْ مَنْ یَکُونُ عَلَیْهِمْ وَکِیلًا» «۱»

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا بدان سان که خداوند به تو آموخته است در میان مردم داوری کنی و طرفدار خیانت‌کاران مباش. از خدا طلب آمرزش کن که او آمرزنده مهربان است. از کسانی که به خود خیانت می‌کنند، دفاع مکن؛ زیرا خدا خیانت‌پیشگان گنهکار را دوست ندارد. آنان زشت‌کاری‌های خود را از مردم پنهان می‌دارند اما از خدا پنهان نمی‌دارند، شبانگاه که در اندیشه سخنانی ناپسند هستند خدا با آنهاست و به اعمال‌شان واقف است، گیرم شما در زندگی دنیا از آنها دفاع کردید، ولی کیست که در روز قیامت با خدای درباره آنها مجادله (و دفاع) کند؟! و یا چه کسی وکیل (و حامی) آنها خواهد بود؟

(۱) ابو جارود از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که این آیات نازل شد، عده‌ای از اقوام و طایفه نزدیک

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


بشیر نزد وی آمدند و گفتند: ای بشیر، به درگاه خدا استغفار و توبه کن! او گفت:

قسم می‌خورد که کسی جز لبید آن سرقت را انجام نداده است! پس نازل شد که: «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً. وَ مَنْ یَکْسِبْ إِثْماً فَإِنَّما یَکْسِبُهُ عَلی نَفْسِهِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً. وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً» «۲»؛ آن که مرتکب کار ناپسندی شود و یا به خویشتن ستم کند و سپس از خداوند آمرزش بطلبد او را آمرزنده مهربان خواهد یافت. هر کس مرتکب گناهی شود تنها به خودش زیان رسانده است و خدا دانای فرزانه است. و هر کس مرتکب خطا یا گناهی شود، آنگاه بی‌گناهی را بدان متهم کند، بار گناه و تهمت آشکاری را به گردن گرفته است.

(۲) پس از آن بشیر از اسلام برگشت و به مشرکان مکه ملحق شد و خداوند درباره عده‌ای که نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمدند تا او را تبرئه کنند، این آیات را نازل فرمود:

«وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ یُضِلُّوکَ وَ ما یُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَضُرُّونَکَ مِنْ شَیْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَ کانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکَ عَظِیماً» «۳»؛ اگر فضل و رحمت خدا شامل حالت نبود گروهی از آنها قصد داشتند گمراهت کنند؛

---

(۱). همان، آیه ۱۰۵- ۱۰۹.

(۲). همان، آیه ۱۱۰- ۱۱۲.

(۳). همان، آیه ۱۱۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۴

امّا جز خودشان را گمراه نکنند و هیچ زیانی به تو نرسانند و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و کرم خدا نسبت به تو بزرگ است.

درباره بشیر، که به مکه رفته بود، نازل شد: «وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً» «۱»؛ کسی که بعد از روشن شدن راه حق با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر از راه مؤمنان برگزیند، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم که بد جایگاهی است.

(۱) شیخ طوسی هم این خبر را در التبیان از مجاهد و عکرمه از ابن عباس روایت می‌کند، الّا این که می‌گوید که بنی ابیرق فردی یهودی به نام زید بن سمین را به جای لبید بن سهل متّهم به دزدی کردند و اضافه می‌کند که وقتی بشیر به مکه رفت، در منزل سلامه، دختر سعد بن شهید که زنی انصاری بود که در میان بنی عبد الدار در مکه زندگی می‌کرد، اقامت گزید و برای همین حسّان بن ثابت در هجو سلامه این شعر را سرود:

و قد أنزلته بنت سعد و اصبحت‌ینازعها جلد استها و تنازعه

ظلنتم بأن یخفی الذی قد صنعتمو فینا نبیّ عنده الوحی واضعه دختر سعد او را در منزل خویش اقامت داده و او با وی بر پوست پشتش کشمکش دارند.

آیا گمان کردید آن کاری را که انجام دادید مخفی می‌ماند؟ در حالی که در میان ما پیامبری است که وحی، او را از همه چیز مطلع می‌کند!

به دنبال آن سلامه اثاثیه وی را به سر گرفت و آن را در أبطح انداخت و گفت: خیری برای من نداشتی بلکه باعث شدی که زبان حسّان علیه من بازشود!

آن‌ها در مکه باقی ماندند تا هنگامی که مکه فتح شد و آنگاه به شام فرار کردند. «۲»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۲)

## بدر اخیر

ظاهرا طبرسی در إعلام الوری خبر این غزوه را به صورت اختصار از ابن اسحاق چنین نقل کرده

---

(۱). همان، آیه ۱۱۵، و این بدان معنا نیست که آیه ۱۱۴ خارج از سیاق آیات قبل و بعد از خود می‌باشد، بلکه در همین سیاق است؛ ولی در اخبار ذکر نشده است و آن آیه این است: «لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً»؛ در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست، مگر کسی که به صدقه دادن یا کار نیک و یا اصلاح میان مردم فرمان دهد و هر کس برای خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد و شاید این آیه اسید بن عروهٔ را تبرئه می‌کند و می‌گوید که تنها قصد اصلاح داشته است. و این خبر در تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۰– ۱۵۲ آمده است.

(۲). التبیان، ج ۳، ص ۳۱۶– ۳۱۷. و طبری در مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۶۱ این مطلب را با تغییر اندکی نقل کرده و اسم عموی قتاده را رفاعهٔ بن زید نوشته است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۵

است: پس از آن غزوه بدر اخیر در ماه شعبان رخ داد و در طیّ آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله طبق وعده‌ای که به ابو سفیان داده بود به سوی بدر حرکت کرد و به مدت هشت شب در آنجا اطراق کرد ... و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و یاران وی در آنجا بازارچه‌ای برپا کردند و به خریدوفروش پرداختند و سود زیادی به دست آوردند.

ابو سفیان به همراه أهل تهامه حرکت کرد تا به ظهران رسید و در آنجا تصمیم به بازگشت گرفت «۱» و برگشت و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم به همراه یارانش برگشت.

(۱) اما در تفسیر مجمع البیان از کلینی نقل می‌کند که وقتی ابو سفیان پس از جنگ احد تصمیم به بازگشت به مکه گرفت، به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وعده داد که در سال آینده در موسم بدر صفرا «۲» که بازاری بود که در ماه ذی القعده برپا می‌شد با همدیگر روبه‌رو شوند.

هنگامی که نزدیکی‌های ایام دیدار فرا رسید، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مردم فرمود: برای مقابله با دشمن در موعد مقرر حرکت کنید. اما تمام یا بعضی از مردم از این کار کراهت داشتند و خیلی برای آنها مشکل بود که حرکت کنند، برای همین خداوند این آیه را نازل فرمود: «فَقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا» «۳»؛ در راه خدا پیکار کن که جز خودت مکلّف نیستی و مؤمنان را تشویق و تشجیع کن، امید است خداوند جلوگیر شرارت کافران شود که قدرت او بیشتر است و عقوبتش شدیدتر.

(۲) و به دنبال آن رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله مردم را به جنگ تحریص کرد؛ امّا آنها تنبلی کردند و خارج نشدند تا این که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مجبور شد به همراه هفتاد نفر سواره حرکت کند و به موسم بدر رفت. البته خداوند آنها را از گزند دشمن محفوظ نگاه داشت و ابو سفیان به عهد خویش وفا نکرد و در نتیجه جنگی رخ نداد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه یارانش، صحیح و سالم به مدینه بازگشت. «۴»

(۳) واقدی می‌نویسد: بدر الصفراء منطقه‌ای بود که عرب‌ها در آنجا اجتماع می‌کردند و از اول تا هشتم ذی القعده در آنجا بازاری برپا می‌کردند و سپس متفرق می‌شدند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


هنگامی که ابو سفیان در روز احد می‌خواست به سوی مکه بازگردد، فریاد زد: قرار ما و شما در سالروز احد در منطقه بدر الصفراء. در آنجا یکدیگر را می‌بینیم و می‌جنگیم!

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۰. و نگاه کنید به سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۰.

(۲). در متن خبر: صغری آمده است: و صحیح همان است که در بالا آمده که آن را از واقدی نقل کردیم، و بدر الصفراء اسم محلّی است، اما صغری وصف این غزوه بعد از وقوع آن است و نه قبل از آن که نسبت به بدر کبری به این غزوه بدر صغری می گویند.

(۳). نساء (۴)، ۸۴.

(۴). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۲۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۶

پس از آن متفرق شدند و قریشیان به مکه بازگشتند و به هر کس که برمی‌خوردند می گفتند که در سال آینده در همین روز با محمد قرار جنگ گذاشته‌ایم، پس خود را آماده کنید و وسایل لازم را تدارک ببینید و آن‌ها انتظار داشتند که در سال آینده هم پیروزی و غلبه از آنها باشد.

(۱) امّا هنگامی که نزدیکی‌های موعد فرا رسید، ابو سفیان از حرکت به سوی بدر پشیمان شد و میل داشت که رسول اللّه و یارانش در مدینه بمانند و به محل قرار نیایند؛ لذا به هر کسی که می‌خواست از مکه به مدینه برود، می گفت: می‌خواهیم که با لشکری گران به جنگ محمد و اصحابش برویم!

در این زمان، نعیم بن مسعود أشجعی وارد مکه شد و ابو سفیان به همراه عده‌ای از قریش نزد وی آمد و گفت: ای نعیم، من به محمد و اصحابش در روز احد وعده دادم که در سال آینده در منطقه بدر الصفراء با هم دیدار داشته باشیم و حال زمان آن قرار فرا رسیده است.

نعیم گفت: چیزی که باعث آمدن من به مکه شد این بود که محمّد و یارانش را دیدم که به جمع‌آوری سلاح و مرکب مشغولند و هم‌پیمانان أوس از قبیل بلّی و جهینه و غیره را نیز به کمک طلبیده‌اند و من مدینه را در حالی ترک کردم که مثل دانه‌های یک انار از جمعیت غلغله بود!

(۲) ابو سفیان گفت: حال که آنها خود را آماده کرده‌اند، خوب گوش کن و ببین که چه می گویم؛ امسال سال خشکی بوده است و صلاح ما در این است که در سالی سرسبز و پرباران به جنگ برویم تا مرکب‌هایمان بچرند و ما هم از شیر آنها بیاشامیم.

من دوست ندارم که محمد و یارانش به سوی میعادگاه بیایند و من نروم و همین باعث جدی شدن آنها شود، بلکه دوست دارم که آنها خلف وعده کنند و اگر تو بتوانی آنها را از آمدن منصرف کنی، بیست شتر به تو می‌دهم؛ ده شتر پنج‌ساله و ده شتر چهارساله و این شترها را در اختیار سهیل بن عمرو قرار می‌دهیم و او آنها را برای تو تضمین می کند.

نعیم به سهیل که دوستش بود گفت: ای ابو یزید، آیا برای من بیست شتر را تضمین می کنی تا به مدینه بروم و اصحاب محمّد را پشیمان کنم؟ گفت: بله.

(۳) نعیم گفت: پس من رفتم. آنگاه بر شتر خود سوار شد و به سرعت خودش را به مدینه رسانید. او در حالی وارد مدینه شد که سرش را به خاطر عمره حج تراشیده بود و دید که یاران رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سرگرم آماده کردن خود برای خروج هستند. با دیدن وی گفتند: از کجا می‌آیی ای نعیم؟ گفت: از عمره بر می گردم. سؤال کردند: از ابو سفیان خبری داری؟ گفت: آری، در حالی او را ترک کردم که سپاه گرانی را فراهم کرده بود و هم‌پیمانانش را فرا خوانده بود. و با سپاهی که تا به حال مثل آن را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


ندیده‌اید به جنگ شما خواهد آمد. من به شما پیشنهاد می‌کنم که در مدینه بمانید و به میعادگاه نروید.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۷

(۱) آنها در سال گذشته به جنگ شما آمدند و هیچ کدام از شما نبود مگر این که مجروح شده بود و بزرگان شما کشته شدند و محمد به شدت مجروح شد و حال می‌خواهید که بازهم از مدینه خارج شوید و در منطقه‌ای دیگر در مقابل آنها قرار گیرید؟ تصمیم بدی برای خویش گرفته‌اید و به خدا قسم که گمان نمی‌کنم حتی یک نفر از شما بتواند جان سالم به در ببرد!

او این سخن را در میان تمام یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تکرار کرد تا این که رعب و وحشت در دل آنها ایجاد کرد و آنها را از حرکت به سوی میعادگاه پشیمان کرد تا جایی که بعضی گفته‌های نعیم را تصدیق کردند و منافقان و یهود از این خبر به همدیگر بشارت می‌دادند و می‌گفتند: همانا محمد از این جنگ، تن سالم به در نمی‌برد!

تا این که به تدریج این خبر به گوش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید و آن قدر اخبار مربوط به ترس و وحشت یارانش به اطلاع وی رسید که آن حضرت ترسید که هیچ کس با وی به سوی میعادگاه حرکت نکند ... سپس فرمود: قسم به آن کسی که جانم در دست او است، من به تنهایی به سوی میعادگاه حرکت می‌کنم، اگر چه هیچ کدام از شما نیایید!

(۲) هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله این سخن را فرمود، خداوند به مسلمانان بصیرت عنایت فرمود و ترس شیطانی را از آنها دور کرد ... و پس از آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به همراه هزار و پانصد نفر از اصحابش به سوی میعادگاه حرکت کرد و صاحب ده اسب بودند که یکی مال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و دیگری مال مقداد و زبیر و غیره بود ....

پرچم بزرگ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را علی بن ابی طالب در دست داشت و آن حضرت، عبد الله بن رواحهٔ را به عنوان جانشین خویش در مدینه تعیین کرد و به همراه یارانش، در حالی که کالا و زاد و توشه‌های برداشته بودند، حرکت کرد و در هلال ماه ذی القعده به بدر رسیدند. در صبح اول ماه بازار برپا گردید و آنها به مدت هشت روز در آنجا ماندند و در این مدت بازار هم برپا بود و در این دادوستد، در مقابل هر دینار، یک دینار سود بردند ....

(۳) ابو سفیان به قریش گفت: ای جماعت قریش، هر آیینه نعیم بن مسعود را به مدینه روانه کرده‌ایم تا یاران رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را از خروج پشیمان کند و او شخص پرتلاشی است و به هدف خود می‌رسد. امّا ما هم خارج می‌شویم و به اندازه یک یا دو شب راه‌پیمایی می‌کنیم و سپس برمی‌گردیم، پس اگر محمد خارج نشده باشد که به گوش وی می‌رسد که ما خارج شده‌ایم و چون او خارج نشده است، برگشته‌ایم و این به نفع ما است و اگر خارج شده بود اظهار می‌داریم از آنجا که، سالی خشک و بی‌آب و علف است، خارج نمی‌شویم و به صلاح ما نیست که در غیر سال سرسبز و پرآب و علف خارج شویم. گفتند هر چه تو بگویی.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۸

(۱) او به همراه دو هزار نفر از قریشیان حرکت کرد که در میان آنها پانصد اسب وجود داشت تا این که به مجنّهٔ (در سر راه ظهران و در چند مایل مکه) رسیدند. در آنجا ابو سفیان به یارانش گفت: برگردید، زیرا به صلاح ما نیست که جز در سال سبز و پرآب و علف حرکت کنیم، تا مرکب‌های ما بچرند و ما هم از شیر آنها استفاده کنیم و امسال خیلی خشک است؛ لذا من برمی‌گردم و شما هم برگردید و بدین ترتیب همه برگشتند.

در این ایام مردی از بنی ضمره به نام مخشیّ بن عمرو که در غزوه اوّل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به ودّان با آن حضرت از جانب قوم خود پیمان بسته بود، جلو آمد و در حالی که مردم در بازار مشغول دادوستد بودند و اکثر آنها را یاران رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تشکیل می‌دادند از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد: ای محمّد، مطلع شده‌ایم که همه شما به سوی بدر الصفراء آمده‌اید! چه چیز باعث شده که به این موسم بیایید؟

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ما برای عمل به وعده خود و جنگ با دشمن خود خارج شده‌ایم! و هدف آن حضرت این

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


بود که کسی این خبر را به گوش قریش برساند.

(۲) در این میان معبد بن ابی معبد خزاعی که به مدت هشت روز در آنجا بود و اهل موسم و یاران رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دیده بود، سخنان مخشیّ را شنید و لذا به سرعت حرکت کرد و اوّلین کسی بود که از موسم بدر دوم به مکه رسید. از او در مورد مسلمانان سؤال کردند و او جواب داد که محمد به همراه دو هزار نفر از اصحابش به وعده وفا کرده و به مدت هشت روز در میعادگاه اطراق کرد تا تمام اهل موسم پراکنده شدند و او هم رفت.

صفوان بن امیّه به ابو سفیان گفت: به خدا قسم که در آن روز تو را نهی کردم از این که به مسلمانان وعده دیدار در سال آینده بدهی! حال آنها بر ما جری شدند چون دیدند که خلف وعده کرده‌ایم، آن را به حساب ضعف ما گذاشتند.

برای این غزوه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدت شانزده شب از مدینه غایب بود و چهار شب باقیمانده از ذی القعده به مدینه بازگشت. «۱»

(۳) واقدی ذکر کرده است که بعد از آن، غزوه ذات الرّقاع رخ داد و نوشته است:

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۸۴- ۳۸۹. و در ضمن گفته است: آنها در شب اول ذی القعده به بدر رسیدند و در آنجا تا هشتم ذی القعده بازاری برپا بود. نقل شده است که آنها در آنجا بیشتر از ایام موسم اقامت کرده باشند پس در صورتی که پس از هشت روز بازگشته باشند؛ خروج آنها در ماه شوّال و هشت روز قبل از هلال ذی القعده بوده است. و خداوند به این امور عالم است و او نگه دارنده ما از خطا و اشتباه می‌باشد.

در حمراء الاسد ذکری از نعیم بن مسعود أشجعی و معبد الخزاعی به میان آمد که نقش مشابهی را ایفا می‌کردند و آیا نقش آنها در این دو غزوه تکراری بوده است؟!.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۱۹۹

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در شب شنبه، و در دهم محرم که مصادف با چهل و هفتمین ماه هجرت به مدینه بود، برای این غزوه حرکت کرد و پس از پنج روز در روز یکشنبه که هنوز پنج روز از محرم باقی مانده بود، به مدینه بازگشت. «۱»

لکن ابن اسحاق گفته است که غزوه ذات الرقاع پس از حادثه بنی نضیر به وقوع پیوست و نوشته است: بعد از غزوه بنی نضیر، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ماه ربیع الثانی و جمادی الاول را در مدینه سپری کرد تا این که برای جنگ به سوی نجد حرکت کرد ....

این حرکت برای همان غزوه ذات الرقاع بوده است. «۲» طبرسی در اعلام الوری از او پیروی کرده و گفته است: غزوه ذات الرقاع دو ماه پس از غزوه بنی نضیر به وقوع پیوست. «۳» حلبی ساروی نیز همین را گفته است و ما در تاریخ این غزوه، از آن دو تبعیّت کرده‌ایم.

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۵.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۳- ۲۱۴.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۱

(۱)

## فصل سوم مهم‌ترین حوادث سال پنجم هجری

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


## اشاره

(۲)

## غزوه خندق

### اشاره

«۱» علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می‌نویسد: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بنی قینقاع و بنی نضیر را مجبور به ترک دیار خود کرد، به خیبر رفتند و در این زمان رئیس بنی نضیر حییّ بن اخطب بود که به نزد قریش رفت و به آنها گفت:

«همانا محمّد به ما و شما اهانت کرد و ما را مجبور به ترک دیار و اموالمان کرد و هم چنین پسر عموهای ما بنی قینقاع را مجبور به ترک دیار کرد و در حال حاضر هفتصد نفر مرد جنگجو از عموزادگانمان؛ یعنی بنی قریظهٔ در یثرب ساکن هستند و بین آنها و محمد قرارداد صلح منعقد شده است؛ امّا من نزدشان می‌روم و آنان را به نقض پیمان تحریک و تشویق می کنم و در این صورت آنها همکار ما می‌شوند ... و شما هم به اطراف و اکناف قاصد بفرستید و هم‌پیمانان خویش را فرا بخوانید تا با لشکری گران به سوی مدینه حرکت کنیم ... آنگاه شما از بالا و بنی قریظه از پایین بر مسلمانان حمله ور می‌شویم». بنی قریظهٔ در بئر مطلّب در دو مایلی مدینه ساکن بودند. «۲»

(۳) شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: جماعتی از یهود و از جمله: سلّام بن ابی حقیق نضیری، حیی بن اخطب، کنانهٔ بن ربیع، هوذهٔ بن قیس والبی، ابو عماره والبی به همراه جمعی از بنی والبه از یثرب خارج شدند و در مکه نزد ابی سفیان، صخر بن حرب رفتند؛ زیرا می‌دانستند که وی دشمن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است و به سرعت حاضر به جنگ با وی می‌شود.

آنها برای او نقل کردند که (در جریان اجبار بنی نضیر به ترک دیار خود) چه بلایی بر سر آنها آمده است و از وی خواستند که آنان را کمک کند.

---

(۱). خندق: معرّب کلمه کنده- به فارسی- و به معنای حفره می‌باشد و علّت تسمیه نیز این بوده است که سلمان فارسی (محمّدی) به پیامبر پیشنهاد کرد آن را ایجاد کنند؛ چنان که خواهد آمد. و این غزوه،، غزوهٔ الأحزاب هم نامیده می‌شود، زیرا خداوند فرموده است:

«وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ»؛ یعنی هنگامی که مؤمنان احزاب کفار را مشاهده کردند.

(۲). تفسیر قمی، ج ۳، ص ۱۷۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۲

(۱) طبرسی در تفسیر خود اضافه می کند که ابو رافع و کعب بن اشرف به همراه عده‌ای از علمای یهود به مکه رفتند. و از بیشتر مفسران نقل شده است که بعد از جنگ احد کعب بن اشرف به همراه هفتاد نفر از یهودیان، سواره به سوی قریش رفت تا با آنان علیه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پیمان ببندد و پیمانی را که بین آنها و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود، نقض کند. پس از رسیدن به مکه، یهودیان در منازل قریشیان ساکن شدند و کعب بن اشرف هم به منزل ابی سفیان رفت و ابو سفیان او را بسیار تحویل گرفت و احترام کرد.

اهل مکه به یهودیان گفتند: شما و محمد، هر دو از اهل کتاب هستید و ما اطمینان نداریم که مکر و حیله‌ای در کار نباشد! پس اگر

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


می‌خواهی با تو همکاری کنیم و به سوی یثرب حرکت کنیم، باید در مقابل این دو بت سجده کنی و به آنها ایمان بیاوری!

و کعب این کار را کرد!

سپس کعب به آنها گفت: ای اهل مکه، باید سی نفر از شما و سی نفر از ما بیایند و سینه‌های خود را به کعبه بچسبانند و آنگاه با خدای این خانه عهد ببندیم که تمام تلاش خود را در راه جنگ با محمد مبذول کنیم. و این کار را کردند.

(۲) پس از آن که از این کار فارغ شدند، ابو سفیان به کعب گفت: تو کسی هستی که کتاب می‌خوانی و آن را می‌فهمی و ما بی‌سواد هستیم و چیزی نمی‌دانیم؛ حال بگو که کدام یک از ما بر طریق حق و درست هستیم، ما یا محمد؟ کعب گفت: دینتان را بر من عرضه کنید. ابو سفیان گفت: ما برای پذیرایی از حجّاج شترهای چاق و بزرگ نحر می‌کنیم و آنها را سیراب کرده و مهمان را اکرام می‌کنیم و اسیر را آزاد می‌کنیم و ما اهل حرم هستیم. با این حال محمد دست از دین آباء و اجدادی‌اش برداشته و قطع رحم کرده و از حرم جدا شده است و به علاوه دین ما از قدیم بوده و دین محمد جدید است.

کعب گفت: شما از محمد به راه راست و حق نزدیک‌تر هستید! و در این مورد، آیه نازل شده که:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا. أُولئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً. أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً. أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ و آتيناهم ملكا عظيما. فمنهم من آمن و منهم من صدّ عنه و كفى بجهنّم سعيرا» «۱»؛ آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب دارند، ندیدی چگونه به جبت و طاغوت گرویدند و

---

(۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۹۲. و خلاصه این خبر را از محمد ابن کعب قرظی نقل کرده است. (ج ۸، ص ۵۳۳) این خبر را قاضی نعمان در شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۱ آورده است. و شیخ مفید خلاصه آن را در ارشاد، ج ۱، ص ۹۱ نقل کرده

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۳

مشرکان را گفتند راه شما به صواب نزدیک‌تر از طریقه اهل ایمان است. آنان کسانی‌اند که خداوند از رحمت خود دورشان کرده و کسی را که خدا از رحمت خود دور کند یاوری برایش نخواهی یافت.

مگر اینان اختیار ملت را دارند؟ در این صورت پوسته هسته خرمایی هم به مردم نمی‌دادند یا به آنان که خدا از کرمش بهره‌مندشان کرده است حسد می‌ورزند. حق این است که ما بر خاندان ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و ملک عظیمی در اختیارشان نهادیم. جمعی از آنان به او ایمان آوردند و جمعی روی گرداندند. آتش افروخته جهنم آنان را بسنده است.

(۱) مفید در ارشاد می‌نویسد: قریشیان از دعوت به جنگ با رسول الله با نشاط و فعّال شدند، و در این حال ابو سفیان به آنها گفت: هرآینه خدا! شما را بر دشمنتان تمکین و قدرت داده است! این جماعت یهودند که علیه محمد با شما متحد شده‌اند و از شما جا نمی‌شوند تا بر محمد پیروز شوید یا همگی شکست بخورید.

با این اقدام یهود، عزم و اراده قریش در جنگ با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تقویت شد!

سپس یهودیان (از مکه) خارج شدند و نزد قبایل غطفان و قیس عیلان رفتند و آنها را بر جنگ با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرا خواندند و پیروزی و کمک به آنها را تضمین کردند و به آنها خبر دادند که با قریش بر سر این مسأله به توافق رسیده‌اند. «۱»

---

است. و واقدی اضافه کرده است: که ابی عامر راهب با بیش از ده نفر یهودی به مکه آمدند ... و به قریشیان گفتند: ما در کنار شما هستیم تا هنگامی که محمّد را شکست بدهیم. ابو سفیان گفت: آیا فقط همین باعث حضور شما در اینجا شده است؟

گفتند: بله. آمده‌ایم تا با شما در دشمنی و جنگ با محمد پیمان ببندیم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ابو سفیان گفت: خوش آمدید، بهترین مردم نزد ما کسانی هستند که در دشمنی و جنگ با محمّد ما را یاری دهند. گروه یهودی گفتند: برای پیمان بستن، پنجاه نفر از بزرگان قریش- که تو هم در میان آنها باشی- را انتخاب کن تا با هم به کنار پرده‌های کعبه برویم و دل‌هایمان را به دیوار کعبه بچسبانیم و سپس همگی به خدا قسم بخوریم که هیچ کدام دیگری را تنها نگذاریم و تصمیمات ما در مورد این مدد تا هنگامی که حتی یک نفر از ما زنده است، واحد باشد! پس این کار را انجام دادند و بر این مطلب هم قسم شدند و پیمان بستند، سپس بعضی از قریشیان به بعضی دیگر گفتند: هرآینه رؤسای اهل یثرب و اهل علم و کتاب قدیم پیش شما آمده‌اند، پس از آنها بپرسید که کدام یک از ما یا محمد بر هدایت هستیم؟

پس ابو سفیان از آنها پرسید: ای جماعت یهود؛ شما اهل علم و کتاب قدیم هستید، پس به ما خبر دهید که دین و آئین ما بهتر است یا دین و آئین محمد؟ ما آباد کننده بیت الحرام هستیم و برای حجاج شتر نحر می‌کنیم و آنها را سیراب می‌سازیم و بت‌ها را می‌پرستیم.

یهودیان گفتند: شما که احترام خانه کعبه را نگه می‌دارید و حجاج را سیراب می‌کنید و شتر برای آنها قربانی می‌کنید و آنچه با که پدرانتان می‌پرستیده‌اند، می‌پرستید، اولی به حق و هدایت هستید. و خداوند درباره آنها نازل کرد: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا ...»* مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۱- ۴۴۲. و این آیات مربوط به سوره نساء، آیه‌های ۵۱- ۵۵ می‌باشد.

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۹۵. و اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۰. و مجمع البیان، ج ۸ ص ۵۳۳ به نقل از ابن کعب قرظی.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۴

(۱)

## خروج أحزاب برای جنگ

مفید در ارشاد می‌نویسد: قریشیان به فرماندهی ابو سفیان از مکه خارج شدند و غطفان در حالی خارج شدند که عینیهٔ بن حصن، فرماندهی بنی فزاره و حارث بن عوف، فرماندهی بنی مره و وبرهٔ بن طریف فرماندهی أشجع را بر عهده داشتند. قریش نیز به آنها پیوستند. «۱»

(۲) طبرسی این حادثه را در مجمع البیان از محمد بن کعب قرظی نقل کرده و اضافه نموده است که:

آنها به هم‌پیمانان خویش از بنی أسد نامه نوشتند و طلحه به همراه افرادی از بنی اسد که از وی پیروی می‌کردند، به آنها پیوست و قریش به بزرگان بنی سلیم هم نامه نوشتند که به دنبال آن ابو الأعور سلمی به همراه کسانی از بنی سلیم که از او تبعیّت می‌کردند، به کمک قریش آمدند. «۲»

حلبی ساروی هم این مطالب را ذکر کرده و نوشته است: مشرکان دوازده هزار نفر و مسلمانان سه هزار نفر بودند. «۳» مسعودی نوشته است: تعداد همه آنها بیست و چهار هزار نفر بود و مسلمانان حدود سه هزار نفر بودند. «۴»

(۳) واقدی نوشته است: قریشیان به همراه حبشی‌هایی که از آنها تبعیت می‌کردند، با سپاهی چهار هزار نفره خارج شدند. آنها پرچم را در دار الندوه بستند و سیصد اسب با خویش داشتند و برای حمل وسایل هزار و پانصد شتر در اختیار داشتند ... و فرماندهی آنها را ابو سفیان بر عهده داشت ... و بنی سلیم، هفتصد نفر بودند که فرماندهی آنها را ابو الأعور، سفیان بن عبد شمس، هم پیمان حرب بن امیّه بر عهده داشت (و او در جنگ صفّین در کنار معاویه بود.) و بنی فزاره هزار نفر بودند که فرماندهی آنها را عیینهٔ بن حصن بر عهده داشت.

(۴) أشجع چهار صد نفر بودند که فرماندهی آنها را مسعود (همین طور ذکر شده است) بن رخیلهٔ بر عهده داشت. بنی مرّه چهار صد نفر به فرماندهی حارث بن عوف بودند. پس تعداد تمام اقوامی که از قریش و سلیم و غطفان و أسد در جنگ خندق شرکت

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


کردند ده هزار نفر بودند که فرماندهی کلّ آنها را ابو سفیان بر عهده داشت.

و هنگامی که قریشیان از مکه خارج شدند، سوارانی از خزاعهٔ از مکه به مدینه رفتند و او را از حرکت قریش مطلع کردند. «۵»

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۹۵ و اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۰ و این همان عبارت ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۶۶ می‌باشد.

(۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۳.

(۳). مناقب، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۴). التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۶.

(۵). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۵

(۱)

## مشاوره با اصحاب برای مقابله با احزاب

قمی می‌نویسد: وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از حرکت احزاب مطلع شد، با اصحاب خود که هفتصد نفر بودند به مشورت پرداخت.

در این میان سلمان فارسی «۱» گفت: ای رسول خدا، تعداد ما اندک است و نمی‌توانیم به مدت زیاد در مقابل تعداد زیاد مقاومت کنیم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: پس چه کنیم؟

سلمان گفت: خندقی را حفر می‌کنیم که حایل بین ما و آنها باشد و در آن صورت می‌توانیم به مدت زیاد در برابر آنها مقاومت کنیم؛ زیرا آنها نمی‌توانند از تمام جهات به ما حمله کنند. و ما عجم‌ها به هنگامی که در سرزمین‌های فارس مورد هجوم دشمن قرار می‌گرفتیم، خندق حفر می‌کردیم تا از جاهای معلومی جنگ برپا شود.

پس جبرئیل نازل شد و فرمود: همانا سلمان راه خوبی را نشان داده است. «۲»

(۲) شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از حرکت احزاب و تعداد زیاد آنها مطلع شد، به مشورت با یاران خود پرداخت. اتفاق نظر آنها بر این بود که در مدینه بمانند و با استفاده از امکانات و موانع دفاعی شهر به جنگ با دشمن بپردازند. و سلمان به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پیشنهاد کرد که خندق حفر کنند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور حفر خندق را صادر کرد و خودش هم در آن به کار پرداخت و مسلمانان به کندن خندق اقدام کردند. «۳»

(۳) واقدی می‌نویسد: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از حرکت قریش مطلع شد، مردم را جمع کرد و آنها را از جریان مطلع کرده و به تلاش و کوشش سفارش کرد و به آنها در صورت صبر و استقامت و پرهیزگاری وعده پیروزی داد و فرمود که از خدا و رسولش اطاعت کنند.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در مورد جنگ‌ها، زیاد به مشورت با اصحاب می‌پرداخت و در مورد جنگ خندق هم با اصحاب به مشورت پرداخت و فرمود: آیا از مدینه خارج شویم؟ یا در مدینه سنگر

---

(۱). طبرسی این خبر را در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۳ به صورت مختصر ذکر کرده و گفته است: جنگ خندق، اوّلین جنگی بوده است که سلمان در حالی که آزاد شده بود، در کنار نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آن شرکت داشت.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


و در الدرجات الرفیعهٔ، ص ۲۰۵ از شواهد النبوه آمده است که: چون سلمان برده بود، نتوانست در بدر و احد شرکت کند تا این که در سال پنجم هجری آزاد شد.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۹۵. و به مشورت با سلمان در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۱ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۷ و سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۵ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰ و التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۶ اشاره شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۶

بگیریم؟ یا در نزدیکی مدینه بمانیم و پشت به این کوه کرده و سنگر بگیریم؟ اصحاب اختلاف نظر پیدا کردند و در این میان عده‌ای گفتند که ما از سوی بعاث تا ثنیّه الوداع تا جرف مورد حمله قرار می گیریم. «۱»

پس سلمان گفت: ای رسول خدا، هنگامی که در سرزمین فارس مورد حمله قرار می گرفتیم و از سواره‌های دشمن می‌ترسیدیم، خندقی در مقابل آنها می کندیم و حال پیشنهاد می کنم که دستور دهید خندقی را حفر کنیم.

این پیشنهاد سلمان، مسلمانان را متعجب کرد.

(۱) به دنبال آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر مرکب خود سوار شد و به همراه عده‌ای از مهاجران و انصار به بررسی منطقه پرداخت تا بهترین محل‌ها را برای حفر خندق مشخص کند. بهترین موضعی که به نظر آن حضرت رسید، این بود که کوه سلح «۲» را پشت خویش قرار دهند و از مذاذ «۳» تا ذباب تا راتج «۴» خندق را بکنند.

آنها برای حفر خندق تعداد زیادی بیل و کلنگ و زنبیل‌های بزرگ از بنی قریظه به عاریه گرفتند و در آن هنگام رابطه بنی قریظه با مسلمانان خوب بود و آنها آمدن قریش را خوش نداشتند.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حفر هر یک از دو طرف خندق را به قومی واگذار کرد و به این ترتیب مهاجران از جانب راتج به سوی ذباب را حفر می کردند و انصار از ذباب تا کوه بنی عبید را حفر می کردند و طرف‌های دیگر مدینه ساختمان خانه‌ها متصل بود و نیازی به حفاظت خاصّی نداشت. «۵»

---

(۱). ضمن اخبار جنگ خیبر بحث درباره ثنیّه الوداع خواهد آمد که: آیا بیش از سال هفتم بوده است یا خیر؟

و برخی برای شهر مدینه دو ثنیّه قائل شده‌اند: یکی شمالی بر راه شام که در راه خیبر بوده و آن وقت به این نام شناخته شده، و دیگری جنوبی که هم چنان پیش از مسجد قباء به یک کیلومتر بر دست راست راه قبا از مدینه است، و بر آن از عهد عثمانی قلعه‌ای به جای مانده است، چنانچه در کتاب: المساجد و الاماکن از عبد الرجال خویلد آمده است.

(۲). کوه سلح که کوه ثواب هم نامیده می‌شد و تقریبا در هشتصد متری مسجد شریف نبوی در جهت شمال غربی واقع شده است و نزدیک به مسجد السبق در جهت مسجدهای هفت‌گانه می‌باشد و ساختمان‌های بلند، اغلب جهات آن را فرا گرفته و صعود به آن از راه باریکی که بین دو ساختمان: جوهرهٔ ام القری و جوهرهٔ المدینه وجود دارد، ممکن است و در آن غاری وجود دارد که هنوز هم به اسم غار ابن حرام شناخته می‌شود. و گفته شده است:

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در هنگام غزوه خندق در آن اقامت می کرد و از وی محافظت به عمل می‌آمد؛ چنان که این مطلب در الدر الثمین، ص ۲۳۳ و از عبد الرحمن خویلد در مجله میقات، ش ۴، ص ۲۵۶ آمده است و در ص ۲۵۹ همین مجله آمده است: برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خیمه‌ای در همان روزهای اول حفر خندق بر روی تپه الرایهٔ برپا شده بود که امروزه پشت پمپ‌بنزین زعیبی و در شمال مسجد شریف نبوی به فاصله یک کیلومتر و هشتصد متر واقع شده است. و در جایگاه آن چادر، امروزه مسجدی به نام مسجد الرایهٔ وجود دارد و سمهودی گفته است: این کوهی است که در بازار مدینه شناخته شده است. (وفاء

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


الوفاء، ج ۲، ص ۳۲۴)

(۳). مذاذ: اسم مکانی است که متعلق به بنی سلمهٔ بوده و در غرب مسجد فتح قرار داشته است. (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۷۰)

(۴). راتج: کوهی است که در غرب بطحان و در کناره کوه بنی عبید واقع بوده است. (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۱۰)

(۵). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۵- ۴۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۷

(۱) از ابن کعب قرظی نقل می‌کند: خندقی را که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حفر کرد، از کوه بنی عبید تا راتج را دربرمی‌گرفت. «۱» گفته‌اند که خندق ما بین کوه بنی عبید در خربی تا راتج را در بر می‌گرفت و مهاجران از ذباب تا راتج را حفر می‌کردند و انصار از ذباب تا خربی را حفر می‌کردند. و بنی عبد الاشهل بعد از راتج را حفر می‌کردند تا جایی که خندق به پشت مسجدی می‌رسید. بنی دینار از خربی تا خانه ابن ابی جنوب (امروزه) را حفر می‌کردند و مدینه را از هر سو با ساختمان متّصل به یکدیگر کردند و لذا به صورت قلعه‌ای در آمده بود. «۲»

قمی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور به حفر خندق از ناحیه احد تا راتج را صادر فرمود و بر هر بیست الی سی قدم، گروهی از انصار و مهاجران را گمارده بود تا آن را حفر کنند. «۳»

(۲)

## رجز پیامبر و مسلمانان

قمی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کلنگ حفر خندق را بر زمین زد و برای این کار کلنگی را به دست گرفت و در جایی که از سهم مهاجرین بود، شروع به حفر خندق کرد و امیر المؤمنین صلّی اللّه علیه و آله خاک‌ها را بیرون می‌برد، تا این که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عرق کرد و خسته شد.

هنگامی که مردم ایشان را با این حال مشاهده کردند، به سختی مشغول حفر خندق و انتقال خاک‌های آن شدند. «۴»

(۳) واقدی با سند خود نوشته است: مهاجران و انصار خندق را حفر می‌کردند و جوان‌ترها با زنبیل خاک‌ها را با سر به خارج از آن حمل می‌کردند و آن را در طرفی که پیامبر و اصحابش قرار می‌گرفتند، بر روی هم انباشته می‌کردند تا این که عمق خندق به اندازه قامت یک انسان شد. آنگاه از کوه سلح، سنگ‌هایی را می‌آوردند و در طرف خود می‌چیدند و گویی که این سنگ‌ها همانند کپه‌های خرما بود که هنگام جمع‌آوری محصول خرما ایجاد می‌شد. این سنگ‌ها از مهم‌ترین سلاح‌های آنها به شمار می‌رفت. «۵»

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراهشان شروع به حفر خندق کرد تا آنان را با نشاط و دارای انگیزه کند و به همین علّت مسلمانان به سرعت خندق را حفر می‌کردند؛ زیرا می‌دانستند که دشمن به زودی سر

---

(۱). همان، ص ۴۵۱.

(۲). همان، ص ۴۵۰.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۷.

(۴). همان، ص ۱۷۷.

(۵). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۸

می‌رسد. «۱» و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در حالی که با زنبیل خاک‌ها را حمل می‌کرد، این رجز را می‌خواند:

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


هـذا الجمال لا جمال خیبرهذا أبّر- ربّنا- و أطهر جمال و عظمت این است نه جمال قلعه‌های خیبر، اما ای خدا، این خندق و این برج و باروها بهتر و پاکیزه‌تر است.

مسلمانان نیز رجز می‌خواندند و اگر فردی را می‌دیدند که تنبلی می‌کند، بر او می‌خندیدند. «۲»

(۱) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در آن روز گفت: هیچ کس از گفته‌های رفیقش که قصد سوئی نداشته، ناراحت نشود و لکن به حسّان بن ثابت و کعب بن مالك دستور داد که شعری نگویند.

و در آن روز اسم جعیل بن سراقه را به عمرو تغییر داد و مسلمانان برای او شعر می‌خواندند و می‌گفتند:

سمّاه من بعد جعیل عمراو کان للبائس یوما ظهرا. «۳»

پیامبر او را بعد از جعیل، عمرو نامید و برای آدم بدبخت هم، روز خوشبختی فرا می‌رسد.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم در تکرار کلمات آخر شعر با آنها همراهی می‌کرد و می‌گفت: عمرا، ظهرا. «۴»

(۲) از براء بن عازب نقل کرده است: که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را در آن روز دیدم که ردای قرمزی بر تن داشت. چهره آن حضرت بسیار سفید بود و موهایش آن قدر بلند بود که بر شانه‌هایش ریخته بود. در آن روز آن حضرت را دیدم که خاك حمل می‌کرد تا این که گرد و خاك بین من و او حایل شد.

از ابی سعید خدری نقل کرده است که: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که به همراه مسلمانان مشغول حفر خندق است و خاك‌ها را حمل می‌کند و می‌خواند:

لا همّ لو لا انت ما اهتدیناو لا تصدّقنا و لا صلّینا «۵» ای خدا، اگر تو اراده نمی‌کردی، هدایت نمی‌شدیم و نماز نمی‌خواندیم

و انصار هم رجز می‌خواندند و می‌گفتند:

نحن الذین بایعوا محمّداعلی الجهاد ما بقینا ابدا.

ما کسانی هستیم که با محمد بر جهاد بیعت کردیم و تا هنگامی که زنده باشیم بر این بیعت خواهیم بود.

و پیامبر هم در جوابشان فرمود:

لا همّ لا خیر الّا خیر الآخرةفاغفر للأنصار و للمهاجرة هیچ خیری بهتر از خیر آخرت نیست، ای خدا انصار و مهاجرین را بیامرز.

---

(۱). همان، ص ۴۴۵.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۶.

(۳). ابن اسحاق نیز آن را در سیره‌اش، ج ۳، ص ۲۲۷ آورده است.

(۴). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۷- ۴۴۸.

(۵). همان، ص ۴۹۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۰۹

یا آن که فرمود:

لا همّ انّ العیش عیش الآخرةفاغفر للانصار و للمهاجرة

لا- همّ و العن عضلا و القارةهم کلّفونی انقل الحجارة «۱» همانا زندگی (اصلی) زندگانی آخرت است، پس ای خدا، انصار و مهاجرین را بیامرز، ای خدا، مشرکان عضل و قاره را لعنت کن. آنها که مرا به تلاش برای جا به جایی سنگ‌ها واداشتند.

(۱)

**درباره سلمان فارسی**

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


وی می‌نویسد: سلمان فارسی قویّ و زورمند و آشنای به کندن خندق بود.

هم چنین با سندی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل کرده است که برای سلمان مساحتی به پهنا و درازای پنج ذرع در نظر گرفتند و مدت زیادی نگذشت که او به تنهایی از حفر آن فارغ شد و در این حال می گفت: خدایا، هیچ عیش و زندگانی، همانند عیش آخرت نیست.

مسلمانان درباره او نزاع می کردند و مهاجران می گفتند: سلمان از ما است و انصار می گفتند:

سلمان از ما است و ما نسبت به او أولی‌تر هستیم. این خبر به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «سلمان، یکی از ما اهل بیت است». «۲»

او به تنهایی به اندازه ده نفر کار می کرد تا این که قیس بن ابی صعصعه او را چشم زد و او بر زمین افتاد! رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را از جریان مطلع کردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به او بگویید که وضو بگیرد- یا غسل کند- و ظرف آب یک جا به پشت پای او ریخته شود. او این کار را کرد و چنان شد که گویی از بند آزاد شده است. «۳»

(۲)

## تفوّل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به پیروزی

قمی می‌نویسد: در روز دوم، صبح زود مسلمانان مشغول حفر خندق شدند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در «مسجد الفتح» نشست. «۴»

---

(۱). همان، ص ۴۵۳.

(۲). طبرسی آن را در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۳ از حافظ بیهقی در دلائل النبوة نقل کرده و ظاهرا او نیز از ابن هشام در سیره، ج ۳، ص ۲۳۵ آورده است.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۶- ۴۴۷ و شاید همین منشأ آب ریختن به پشت پای مسافر باشد.

(۴). یعنی در مکانی که بعدا مسجد ساخته و به «مسجد الفتح» نامیده شد، زیرا به دعای رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آنجا فتح و پیروزی حاصل شد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۰

(۱) کلینی در روضه کافی از آبان بن عثمان بجلی کوفی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که مسلمانان در هنگام حفر، به سنگ بزرگ و محکمی برخورد کردند. آنها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را مطلع کردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آمد و کلنگ را از دست سلمان گرفت و ضربه‌ای بر آن صخره زد که سه جرقه از آن برخاست و به دنبال آن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

به دنبال این ضربه‌ام گنج‌های کسری و قیصر بر من گشوده می‌شود!

در این حال یکی از اصحاب به دیگری گفت: به ما وعده گنج‌های کسری و قیصر را می‌دهد در حالی که هیچ کدام از ما از ترس نمی‌تواند که به دستشویی برود! «۱»

(۲) قمی این خبر را با تفضیل بیشتری ذکر کرده و می‌نویسد: جابر روایت می کند که به مسجد آمدم و دیدم که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به پشت دراز کشیده و ردای خود را زیر سرش گذاشته و شالی را بر شکم خود بسته است. گفتم: ای رسول خدا، در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


هنگام کندن خندق به سنگ بزرگی برخورد کرده‌ایم که کلنگ بر آن کارگر نیست.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به سرعت برخاست و به کنار خندق آمد و سپس ظرف آبی طلب کرد و صورت و دست‌ها را با آن شست و بر سر و پاهایش مسح کشید (وضو گرفت). سپس مقداری از آن را نوشید و مضمضه کرد و در ظرف ریخت.

آنگاه آن آب را بر سنگ ریخت. سپس کلنگ را گرفته و ضربه‌ای بر آن زد. ما دیدیم که جرقه‌ای از آن به سوی شام جهید. سپس ضربه دیگری زد و دیدیم که جرقه‌ای به سوی قصرهای مدائن جهید و سپس ضربه سوّمی زد و دیدیم که جرقه‌ای به سوی یمن جهید.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: به زودی خداوند این سرزمین‌هایی را که جرقه‌ها به سوی آنها جهید برای شما فتح خواهد کرد. سپس آن سنگ سخت بمثابه خاک برای ما نرم شد. «۲»

(۳) و طبرسی هم در إعلام الوری «۳» این خبر را به صورت مختصر نقل کرده و سپس از سلمان فارسی روایت کرده است که در ناحیه‌ای از خندق مشغول کلنگ زدن بودم که به من توجه کرد، در حالی که نزدیک من بود، وقتی مرا دید که کلنگ می‌زنم و دید که جای من خیلی سخت است پایین آمد و کلنگ را از من گرفت و ضربه‌ای وارد کرد که در اثر آن جرقه‌ای جهید. سپس ضربه دیگری زد که بازهم جرقه‌ای جهید و آنگاه ضربه سومی زد که جرقه دیگری از زیر آن خارج شد.

---

(۱). روضه کافی،: ۱۸۲ ح ۲۶۴.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸ و سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۲۸ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۵۲ که خبر را بدون ذکری از جرقه نقل کرده‌اند.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹ و حلبی مازندرانی این دو خبر را به صورت مختصر در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۱۹ آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۱

گفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت، این چه بود که دیدم؟

فرمود: جرقّه اوّلی نشانه آن بود که خداوند یمن را برای ما فتح می‌کند و جرقه دوم نشانه فتح شام و مغرب بود و جرقه سوم نشانه فتح مشرق بود. «۱»

(۱) قمی در تفسیر خود از تفسیر ثعلبی و مستدرک حاکم با سند وی از عمرو بن عوف نقل کرده است که گفت: من و سلمان و حذیفهٔ بن یمان و نعمان بن مقرن و شش نفر از انصار قطعه‌ای به طول چهل ذرع را حفر می‌کردیم. آن قدر زمین را کندیم تا به خاک مرطوب رسیده بودیم که ناگهان صخره سفید و گردی ظاهر شد که در اثر ضربات متوالی، کلنگ‌های ما شکست و ما خسته شدیم؛ ولی صخره شکست.

لذا به سلمان گفتیم: ای سلمان، بالا برو و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را از قضیه مطلع کن؛ زیرا باید مقداری تغییر مسیر بدهیم که بهترین راه همین است و یا منتظر دستور آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بمانیم تا ببینیم که چه دستور می‌فرمایند؛ زیرا نمی‌خواهیم از خطی که کشیده است، عدول کنیم.

سلمان از خندق بالا رفت و خدمت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله- که در همان جا چادری برایش زده بودند- رسید و گفت: ای رسول خدا، صخره سفید گردی در خندق ظاهر شده که کلنگ‌های ما را شکسته؛ اما خورد نمی‌شود و با وجودی که بسیار خود را به زحمت انداخته‌ایم، چیزی از آن کنده نشده است. لطفا دستور لازم را مبذول فرمایید.

(۲) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه مسلمانان وارد خندق شد و آنگاه کلنگ را به دست گرفت و ضربه‌ای به سنگ زد که

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


از زیر آن جرقه‌ای جهید، به طوری که گویی، چراغی در دل تاریکی شب روشن شده است. پس پیامبر تکبیری همانند تکبیر فتح گفت و مسلمانان نیز به دنبال آن حضرت تکبیر گفتند.

سپس ضربه دیگری زد که جرقه دیگری جهید و سپس ضربه سوم را وارد کرد که جرقه سوّمی جهید.

سلمان گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، تکبیرها برای چه بود؟ فرمود: تکبیر اول، نشان آن بود که خدای عز و جل یمن را برای من فتح می‌کند و دومی نشانه آن بود که شام و مغرب را برای من فتح می‌کند و سومی نشانه آن بود که مشرق را برای من فتح می‌کند و با شنیدن این حدیث مسلمانان به همدیگر بشارت می‌دادند و می‌گفتند: حمد و سپاس خدایی را که وعده‌های صادقانه به ما می‌دهد. «۲»

---

(۱). همان.

(۲). مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۲۷ و ج ۸، ص ۵۳۴ و خبر جابر انصاری را از دلائل النبوة بیهقی و ظاهرا او از ابن اسحاق. و خبر سلمان را ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۳۰ و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۴۵۰ آورده‌اند؛ اما او ضربه اوّل را به عمر بن خطّاب نسبت داده و آن را از عمر بن حکم روایت کرده است!؟

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۲

(۱)

## از جمله نشانه‌های نبوّت

قمی در تفسیرش از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل می‌کند: وقتی که دیدم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خوابیده و سنگ بر شکمش گذاشته است، فهمیدم که گرسنه است؛ لذا گفتم: ای رسول خدا، آیا غذا می‌خورید؟

فرمود: چه داری ای جابر؟ گفتم: بزغاله‌ای با یک صاع «۱» جو.

فرمود: برو و آنچه را که داری آماده کن.

پس به نزد خانواده‌ام رفتم و گفتم که جو را آرد کند و من هم بزغاله را کشتم و پوست کندم. به همسرم گفتم که نان بپزد و غذا طبخ کند و خورشتی آماده کند. پس از آن که کارها به اتمام رسید، نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفتم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا. غذا آماده است و با کسانی که دوست دارید تشریف بیاورید.

آن حضرت در لبه خندق ایستاد و با صدای بلند فرمود:

ای جماعت انصار و مهاجرین، دعوت جابر را اجابت کنید.

سپس از کنار هر مهاجر و انصاری که می‌گذشت، می‌فرمود: دعوت جابر را اجابت کنید.

در این هنگام هفتصد نفر مشغول حفر خندق بودند که همگی به قصد منزل ما از خندق خارج شدند!

(۲) من پیش افتادم و به همسرم گفتم: به خدا قسم که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن قدر مهمان برایت می‌آورد که توانایی پذیرایی آنها را نداری!

گفت: آیا گفتی که چه مقدار غذا داریم؟ گفتم: بله. گفت: پس او به آنچه انجام می‌دهد آگاه‌تر است.

سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و نگاهی به دیگ انداخت و فرمود: یک پیمانه بریز و باقی بگذار.

آنگاه در تنور نگاه کرد و فرمود: نان را خارج کن و باقی بگذار و سپس کاسه بزرگی را خواست و نان در آن ترید کرد و یک لقمه از آن را گرفت و فرمود: ای جابر، ده نفر را برای غذا به اتاق بیاور. من هم ده نفر را آوردم و آنها خوردند تا سیر شدند و در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


کاسه تنها آثار انگشتان آنها دیده می‌شد!

(۳) سپس فرمود: ای جابر، ران را هم بیاور. من گوشت را حاضر کردم و آنها خوردند و رفتند. سپس فرمود: ده نفر دیگر را بیاور و من ده نفر دیگر را آوردم. آنها هم آمدند و ترید را خوردند تا سیر شدند و فقط آثار انگشتان آنها بر غذا مانده بود. سپس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای جابر، ران را هم بیاور. من آن را آوردم و خوردند و خارج شدند. سپس فرمود: ده نفر دیگر را بیاور. آنها را وارد کردم و خوردند تا سیر شدند و هیچ از غذا کم نشده بود و تنها آثار انگشتان آنها بر ظرف معلوم بود.

سپس فرمود: ای جابر، ران را بیاور.

---

(۱). مساوی ۷/ ۲ کیلوگرم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۳

آن را آوردم و گفتم: ای رسول خدا، یک گوسفند چند ران دارد؟ فرمود: دو ران. گفتم: قسم به آن کسی که تو را به حق مبعوث کرده است، تا حال سه ران آورده‌ام! فرمود: اگر ساکت می‌ماندی، تمام مردم می‌توانستند از ران بخورند!

آنگاه ده نفر ده نفر را وارد می‌کردم و غذا می‌خوردند و خارج می‌شدند تا این که تمام مهمانان غذا خوردند و به خدا قسم که از آن غذا برای ما هم باقی ماند و ما چند روزی از آن می‌خوردیم. «۱»

(۱) حلبی مازندرانی در المناقب نوشته است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روز خندق، عمره دختر رواحه را دید که مقداری خرما برای پدرش می‌برد. به او می‌فرمود: آنها را به دست من بریز. عمرهٔ خرماها را به دست آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ریخت و او آنها را بر پوستی ریخت و این خرماها دائما زیاد می‌شد به گونه‌ای که همه از آن خوردند. «۲»

(۲) صدوق در عیون اخبار الرضا با سندی از علی علیه السّلام نقل کرده است که: در هنگام حفر خندق در کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودیم که فاطمه به همراه قطعه‌ای نان آمد و آن را به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله داد. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این قطعه نان چیست؟ گفت: قرص نانی برای حسن و حسین پخته بودم و این قطعه از آن را برای شما آوردم! آن حضرت فرمود: این اوّلین غذایی است که پس از سه روز به دهان پدرت رسیده است. «۳»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸- ۱۷۹ و طبرسی در اعلام الوری، ج ۱، ص ۸۰ آن را به اختصار ذکر کرده است و این کرامت در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۵ به نقل از بخاری، ج ۵، ص ۹۰ و هم چنین حلبی ساروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۱ و در سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۲۹ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۵۲ نیز آمده است.

(۲). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۰۲ و اجمال خبر را قبل از او قطب راوندی در «الخرائج» چنین آورده است: اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در هنگام حفر خندق بسیار گرسنه شده بودند. پس، آن حضرت طلب کرد که مشتی خرما برای او بیاورند و دستور داد که بقچه‌ای پهن کنند و آنگاه خرماها را در آن ریخت و دستور دادی که منادی إعلام کند همه برای خوردن غذا بیایند! اصحاب جمع شدند و از خرما خوردند و مقداری با خود بردند؛ اما بقچه هم چنان پر از خرما بود! و مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۴۷ هم این خبر را از او نقل کرده است.

ابن اسحاق تفصیل این خبر را در سیره‌اش ج ۳، ص ۲۲۸ از خواهر نعمان بن بشیر بن سعد انصاری این چنین نقل کرده است: مادرم عمره، دختر رواحه و خواهر عبد اللّه بن رواحهٔ مشتی خرما در گوشه لباسم ریخت و گفت: این را برای ناهار پدر و دایی‌ات ببر. من آن را گرفتم و به راه افتادم تا این که از کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گذشته و از اصحاب در مورد جای پدر و دایی‌ام سؤال کردم. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


بیا ببینم ای دخترم، چه به همراه داری؟ گفتم: مقداری خرما که مادرم آن را برای پدرم بشیر بن سعد و دایی‌ام عبد الله بن رواحه فرستاده است.

فرمود: آن را به من بده. و من آن را بر دست‌های آن حضرت ریختم تا دستان او پر شد. سپس دستور داد که بقچه‌ای را پهن کنند و خرماها را بر آن ریخت به طوری که بقچه پر شد.

سپس به شخصی که کنار او بود، فرمود: به اهل خندق إعلام کن که برای خوردن ناهار جمع شوند تمام افراد حاضر شدند و شروع به خوردن کردند و همگی سیر شدند در حالی که خرما همچنان زیاد می‌شد و از اطراف بقچه می‌ریخت.

(۳). عیون اخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۴۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۴

(۱) قمی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خندق را حفر کرد و سه روز قبل از رسیدن قریش کار آن را به اتمام رسانید و جلوی هر گذرگاه آن مردی از مهاجرین و مردی از انصار را به همراه گروهی قرار داد تا از آن محافظت کنند. «۱»

رسول اللّه از نوجوانان دیدن کرد و چنان که واقدی می گوید: از جمله کسانی که آن روز اجازه حضور در جنگ را یافتند، براء بن عازب و عبد الله بن عمر و زید بن ثابت بودند که همگی پانزده سال داشتند. «۲»

(۲) قمی در ادامه می‌نویسد: زید بن ثابت از کسانی بود که در خندق خاک حمل می کرد و در یکی از روزها خواب چشمانش را فرا گرفت و در کنار خندق خوابید و در این وقت عمارة بن خرم، شمشیر و کمان و تیردان او را برداشت. او از کسانی بود که به همراه عده‌ای از مسلمانان در اطراف خندق نگهبانی می‌داد و همه جا را سرکشی می کرد و پس از آن که سلاح‌های زید را برداشتند، او را به حال خواب رها کردند، او پس از آن که بیدار شد به جزع و فزع پرداخت به طوری که رسول اللّه هم از موضوع با خبر شد؛ لذا زید را طلبید و گفت: ای ابو رقاد! (ای خوش خواب!) چرا خوابیدی تا سلاح تو را بردارند؟! سپس فرمود: چه کسی از اسلحه این نوجوان خبر دارد؟ عمارة بن خرم گفت: من یا رسول اللّه، اسلحه او پیش من است. فرمود: آن را به او بازگردان.

آنگاه نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله افراد را از ترساندن یک مسلمان یا برداشتن وسایل او به صورت جدی یا شوخی نهی کرد. «۳»

(۳)

## رسیدن احزاب

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: رسول الله سه روز قبل از رسیدن قریش از حفر خندق فارغ شد. قریش در کنانه و سلیم و هلال پس از رسیدن در الزعابه ... و وادی العقیق اطراق کردند «۴» و تعداد آنها را ده هزار نفر نوشته‌اند. «۵»

(۴) طبرسی در تفسیر خود می‌نویسد: قریشیان به همراه احزاب دیگر از بنی کنانه و اهالی تهامه که ده هزار نفر بودند، پیش آمدند تا بین جرف و غابه «۶» اطراق کردند و غطفان و پیروان آنها از اهل نجد پیش

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۹.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۵۳.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۸.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۹ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۴.

(۵). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶- ۱۷۷.

(۶). جرف: در سه مایلی (۵ کیلومتری) مدینه به سوی شام قرار دارد. و غابه از مدینه به سوی کوه سلع و هشت مایل (۱۵

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۵

آمدند تا در کنار کوه احد فرود آمدند. «۱»

همین‌ها مورد نظر خداوند در سوره احزاب هستند که می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به یاد آورید نعمت‌های خدا بر خودتان را به هنگامی که جنود (دشمن) به سوی شما آمدند.

(۱) شیخ طوسی در تبیان می‌نویسد: منظور آیه، روز احزاب یا همان روز خندق می‌باشد که عرب‌ها برای جنگ با پیامبر متحد شده بودند و قرآن می‌فرماید: «إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ»؛ هنگامی که از بالا به سوی شما آمدند. که اینها عیینة بن حصن به همراه قریش بوده‌اند و بنی قریظه هم آماده جنگ شده بودند. «۲»

(۲) طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: «اذ جاؤکم من فوقکم»؛ یعنی از بالای وادی و از سوی مشرق که آنها قریظه و نضیر و غطفان بوده‌اند. و «من اسفل منکم»؛ یعنی از جهت مغرب و از طرف مکه که قریش به فرماندهی ابو سفیان و همراهان آنها را شامل می‌شده است. «۳»

واقدی می‌نویسد: تمام اقوامی که به خندق رسیدند، سه لشکر بودند و فرماندهی کل را ابو سفیان بر عهده داشت. آنها عبارت بودند از: قریش و حبشی‌ها و کسانی که به آنها پیوسته بودند که در رومه و وادی العقیق «۴» اطراق کردند و غطفان در زغابه و در کنار کوه احد فرود آمدند.

(۳) مردم قبل از رسیدن لشکریان دشمن، تمام زراعت‌های خویش را درو کرده بودند و در خارج از مدینه هیچ محصولی وجود نداشت، بلکه مدینه در سالی که آنها آمده بودند، دچار خشکسالی بود، لذا قریش به سرعت از وادی العقیق گذشتند؛ زیرا در آن منطقه هیچ‌گونه علفی وجود نداشت و چهار پایان خود را با بلالی که به همراه آورده بودند، تغذیه می‌کردند. قبیله غطفان هم شترهای خویش را به سرعت از جرف به سوی زغابه که در آن درختچه‌ها و خارهای مغیلان و علف‌های بیابانی وجود داشت، راندند و نزدیک بود که شترهایشان از گرسنگی هلاک شوند. «۵»

---

کیلومتر) قبل از آن قرار دارد و بسیار از خندق دورتر است. پس صحیح همان چیزی است که از قمیّ نقل شده است؛ یعنی زغابه؛ چنان که در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۴۴ و در روض الانف سهیلی و در حاشیه سیره، ج ۳، ص ۲۳۰ از او آمده است.

(۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۵ و عبارت به همان صورتی است که ابن هشام از ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۳۰- ۲۳۱.

و حلبی ساروی در مناقب، ج ۱، ص ۱۹۷ می‌نویسد که آنها هیجده هزار نفر بوده‌اند و مسعودی در التنبیه و الاشراف، ۲۱۶ می‌نویسد که تعداد همه آنها بیست و چهار هزار نفر بوده است.

(۲). التبیان، ج ۸، ص ۳۲۰.

(۳). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۲.

(۴). سرزمینی در مدینه که بین جرف و زغابه.

(۵). واقدی، ج ۲، ص ۴۴۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۶

(۱)

## وضعیت رسول اللّه و مسلمانان

طبرسی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان حرکت کردند و در حالی که سه هزار نفر بودند، پشت خود را به سلع

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


کرده و در آنجا اردو زدند و با این وضعیت، خندق را بین خود و مشرکان قرار دادند و به زنان و بچه‌ها دستور دادند که به قلعه‌ها بروند. «۱»

واقدی روایت کرده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در پشت کوه سلع اردو زد و پشت خود را به کوه و روی خود را به خندق کردند و خیمه‌ای از پوست برای آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در محلّ مسجد، در بالای کوه برپا شد.

و به ترتیب، پیش زنانش: عایشه و ام سلمه و زینب بنت جحش و ... که در قلعه بنی حارثه بودند، می‌رفت. «۲»

(۲)

## پیمان‌شکنی بنی قریظه

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: بنی قریظه بر طبق پیمانی که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به امضا رسانده بودند در قلعه‌های خود به سر می‌بردند، امّا هنگامی که قریش پیش آمدند، و در عقیق اردو زدند، حیّ بن أخطب در تاریکی شب به قلعه آنها آمد و در قلعه را زد. وقتی که کعب بن أسد صدای در را شنید، به خانواده‌اش گفت: این برادر تو است که سرنوشت شومی برای قوم خودش رقم زده و الان آمده است که ما را به سرنوشت شومی مبتلا کند و به هلاکت افکند. او به ما خواهد گفت که پیمانی را که با محمد بسته‌ایم، نقض کنیم، در حالی که او به عهد خویش درباره ما وفا کرده و حقّ همسایگی را به جای آورده است. سپس از اتاقش پایین آمد و گفت: که هستی؟ حیّ بن أخطب گفت: کسی هستم که سربلندی ابدی را برای تو به ارمغان آورده‌ام! کعب گفت: بلکه بدبختی ابدی را برایم آورده‌ای! گفت: ای کعب، مگر نمی‌بینی که قریش همراه با بازرگان و رؤسا و هم‌پیمانانشان از کنانه آمده و در زغابه اردو زده‌اند؟ مگر نمی‌بینی که فزاره با بزرگان و رؤسای خود آمده‌اند و در زغابه اردو زده‌اند؟ مگر نمی‌بینی که سلیم و غیره آمده‌اند و در قلعه بنی ذبیان فرود آمده‌اند؟ به خدا قسم که محمد و اصحابش هرگز از دست این جمع بسیار زیاد، نجات نخواهند یافت! پس در را باز کن و پیمانی را که بین شما و محمد است نقض کن!

(۳) کعب گفت: در را بازنخواهم کرد! از همان جایی که آمده‌ای برگرد!

حیّ گفت: حتما از ترس این که در خوردن مقداری نان جو با تو شریک شوم، در را باز نمی‌کنی؟! در را باز کن و بدان که از این جهت ضرری به تو نمی‌زنم!

---

(۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۵ و همین عبارت در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۱ هم وجود دارد. و کلینی در فروع کافی از شهر بن حوشب روایت کرده که او از امام صادق علیه السّلام برای حجّاج روایت کرده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه نهصد نفر در خندق حاضر شد. (ج ۱، ص ۳۴۰)

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۷

(۱) کعب گفت: خدا تو را لعنت کند، از راه بدی مرا مجبور به باز کردن در نمودی! در را برایش باز کنید پس در را باز کردند.

پس از ورود گفت: ای کعب، حرف مرا بشنو و پیمانی را که با محمد بسته‌اید، نقض کن و بدان که محمد هرگز از دست این جمع خلاص نخواهد شد و اگر این فرصت طلایی را از دست بدهی، هرگز آن را به دست نخواهی آورد!

سپس تمامی رؤسای بنی قریظهٔ که در قلعه بودند از قبیل: غزّال بن شموأل، باشی بن قیس، رفاعهٔ بن زید و زبیر بن باطا به دور او جمع شدند. کعب به آنها گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: تو بزرگ و صاحب اختیار ما هستی و تو هستی که عهدنامه را ترتیب داده‌ای و اگر تو آن را نقض کنی، ما هم آن را نقض می‌کنیم و اگر بدان پایبند باشی، ما هم بدان پایبند هستیم و اگر آماده جنگ

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


شوی، ما هم آماده جنگ می‌شویم.

در این میان زبیر بن باطا پیرمرد باتجربه و کهنسالی بود که نابینا شده بود.

(۲) او گفت: در توراتی که خدا برای ما نازل کرده است، خواندم که خداوند پیامبری را در آخر الزمان مبعوث می‌کند که خروج او از مکه و مهاجرتش به مدینه، به سوی دریاچه می‌باشد. او بر الاغ برهنه سوار می‌شود و عبا می‌پوشد و به کمی نان و خرما قناعت می‌کند. او در عین خنده‌رو بودن، قتّال است و در چشمانش سرخی دیده می‌شود و بین کتف‌هایش مهر نبوت به چشم می‌خورد. شمشیرش را بر دوش می‌گذارد و از درگیری با هیچ کس نمی‌ترسد و حکومتش فراگیر می‌شود. پس اگر محمد همین پیامبر مذکور در تورات باشد، این جمع زیاد، نمی‌توانند هیچ آسیبی به او برسانند و حتی اگر این کوه‌های بلند به او هجوم آورند، بر آنها غالب خواهد شد!

(۳) حییّ گفت: این، آن پیامبر نیست؛ آن پیامبر از بنی اسرائیل خواهد بود و این پیامبر از عرب و از فرزندان اسماعیل است؛ و هیچ‌گاه فرزندان اسرائیل تابع فرزندان اسماعیل نخواهند بود! زیرا خداوند آنها را بر تمام مردم فضیلت داده و پیامبری و پادشاهی را در میان آنها قرار داده است، و موسی از ما پیمان گرفته است که به هیچ رسولی ایمان نیاوریم، مگر این که قربانی را بیاورد که آتش آن را بخورد، و محمد آیت و معجزه‌ای ندارد و توانسته است که با سحر و جادو اصحابش را دور خود جمع کند و بر آنها چیره شود!

بالاخره آن قدر اصرار کرد تا نظر آنها را عوض کرد و به درخواست وی پاسخ مثبت دادند.

(۴) سپس گفت: عهد نامه‌ای را که بین خود و محمد نوشته‌اید بیاورید. آن را آوردند و او آن را گرفت و پاره پاره کرد و گفت: کار تمام شد، خود را مهیای جنگ کنید. آنگاه خودش نزد ابو سفیان برگشت و آنها را از نقض عهد نامه بنی قریظه و محمد صلّی اللّه علیه و آله با خبر کرد و قریشیان خوش‌حال شدند. «۱»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۹- ۱۸۱ و مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۵- ۵۳۶ که همان عبارت ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۳۱- ۲۳۲ را نقل کرده است و واقدی این قضیه را با تفصیل بیشتری از ابن کعب قرظی نقل کرده است. (ج ۲، ص ۴۵۴- ۴۵۷).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۸

(۱)

## تحقیق این خبر

این خبر به گوش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید و او بسیار غمگین شد و اصحابش به دلهره افتادند؛ لذا آن حضرت سعد بن معاذ و اسید بن حضیر «۱» را- که از أوس و هم پیمان بنی قریظه بودند- طلبید و به آنها فرمود: نزد بنی قریظه بروید و ببینید که چه کرده‌اند؟ اگر پیمان‌شکنی کرده بودند، هنگامی که برگشتید هیچ کس را از آن با خبر نکنید و بگویید: عضل و القارّه.

و این به خاطر آن بود که عضل و القارّه دو قبیله از اعراب بودند که اسلام را پذیرفتند و سپس راه مکر و حیله را در پیش گرفتند، برای همین اگر کسی راه مکر و حیله را در پیش می‌گرفت، این ضرب المثل برای وی به کار برده می‌شد و گفته می‌شد: عضل و القاره.

سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به کنار در قلعه آمدند. کعب پس از اطلاع به لبه دیوار قلعه آمد و به سعد و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ناسزا گفت!

سعد به وی گفت: تو همانند روباهی هستی که به لانه‌اش خزیده است! و به زودی قریشیان بازمی‌گردند و آنگاه رسول اللّه صلّی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


اللّه علیه و آله شما را محاصره خواهد کرد و تو را به خاک مذلّت نشانده و گردنت را خواهد زد!

سپس نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بازگشتند و گفتند: عضل و القاره.

پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: لعنتی‌ها! یا فرمود: اللّه اکبر، بشارت بر شما ای مسلمانان.

(۲)

## آشکار شدن نفاق متزلزلان

پس از آشکار شدن این قضیه، مشکلات زیاد شد و ترس و دلهره عجیبی مسلمانان را فرا گرفت، زیرا دشمن از بالا و پایین بر آنها هجوم آورده بود و در این اوضاع بسیاری از مسلمانان به شک و تردید افتادند و نفاق بعضی از منافقان آشکار شد، تا جایی که معتّب بن قشیر از بنی عمرو بن عوف گفت:

محمّد به ما وعده می‌داد که به گنج‌های کسری و قیصر دست می‌یابیم؛ اما حالا بر جان خویش ایمن نیستیم که به دستشویی برویم! «۲»

(۳) أوس بن قیظیّ از بنی حارثه گفت: ای رسول خدا، خانه‌های ما در خارج از مدینه واقع شده است و

---

(۱). واقدی در مغازی ج (۲) ص ۴۵۸ اسم این دو نفر را ذکر کرده و سعد بن عباده را هم بدان افزوده است. سپس روایت دیگری را نقل کرده که در آن خوّات بن جبیر و عبد اللّه بن رواحه هم بدان افزوده شده‌اند و سپس گفته است: و روایت اوّلی به نظر ما درست‌تر است. و دوّمی روایت ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۳۲ می‌باشد.

(۲). با این وجود ابن هشام نوشته: بعضی از اهل علم گفته‌اند: معتّب از منافقان نبوده است! و استدلال کرده به این که او از بدریّون بوده است! و این مطلب را واقدی از ابن کعب قرظی روایت کرده است. (ج ۲، ص ۴۵۹- ۴۶۰).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۱۹

محافظی ندارد. به ما اجازه بده که به خانه‌هایمان برویم. روحیه این گونه افراد آن گونه بود که خداوند متعال در سوره احزاب می‌فرماید:

«إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ ... تا آنجا که می‌فرماید: وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً» «۱»؛ آنگاه که از بالا و پایین به شما حمله بردند و آن دم که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلو رسید و گمان‌های گوناگونی به خدا بردید، در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و به سختی تکان خوردند؛ چون منافقان و بیمار دلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز فریب به ما وعده‌ای نداده‌اند. و نیز هنگامی که گروهی از آنها گفتند: «ای یثربیان اینجا جای ماندن شما نیست، برگردید.»

گروهی از آنها از پیامبر اجازه می‌خواستند و می‌گفتند خانه‌های ما بی‌حفاظ است، در حالی که بی‌حفاظ نبود و می‌خواستند فرار کنند.

اگر در اطراف شهر افراد متزلزل را محاصره و به آنها پیشنهاد بازگشت به کفر و شرک می‌کردند بی‌درنگ می‌پذیرفتند.

حال که آنها پیش از آن با خدا پیمان بسته بودند که به دشمن پشت نکنند و خدا از پیمان خود بازخواست خواهد کرد.

بگو: «فرار از مرگ و کشته شدن به حالتان مفید نیست و در این صورت بهره‌مندی شما جز مدت کوتاهی نخواهد پایید.»

بگو: «اگر خدا خواستار مصیبت یا رحمتی برای شما باشد چه کسی در برابر اراده او حفظتان می‌کند و غیر از خدا دوست و مددکار نخواهید یافت.

خداوند به خوبی کسانی را که مردم را از جنگ بازمی‌داشتند و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند به سوی ما بیایید و جز

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


اندکی به کارزار نمی‌آیند، می‌شناسد.

آنها بر شما بخل می‌ورزند و در زمان ترس آنها را می‌بینی که نگاهت می‌کنند و دیدگانشان برمی گردد، مثل این که از سکرات مرگ بی‌هوش شده‌اند، امّا وقتی برطرف شد، با زبان تند از حرص مال (غنایم) شما را می‌رنجانند، آنها ایمان نیاورده‌اند و خداوند اعمالشان را تباه کرده است و این کار بر خدا آسان است.

آنها گمان می‌کردند که احزاب نرفته‌اند و اگر بازگشتی در کار باشد دوست دارند به میان اعراب بازگردند و از اخبار شما جویا شوند و اگر در میان شما باشند جز عده کمی به جنگ نپردازند.

به طور یقین زندگی رسول خدا برای شما و آنان که به خدا و روز قیامت امید دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند، سرمشق نیکویی است.

---

(۱). احزاب (۳۳)، ۱۰- ۲۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۰

مؤمنان با دیدن احزاب گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده‌اند و خدا و رسولش راست گفته‌اند.» و این امر جز بر ایمان و تسلیمشان نیفزود.

در میان مؤمنان مردمانی هستند که بر پیمان با خدا صادقانه وفادار ماندند بعضی پیمان خود را به آخر رساندند و عده‌ای در انتظارند. هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند.

تا خدا پاداش صدق راستگویان را بدهد و اگر بخواهد منافقان را عذاب کند یا توبه آنها را بپذیرد؛ زیرا خداوند آمرزنده مهربان است.

خداوند کافران را خشمناک و ناامید بازگرداند. خداوند مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز کرد. خداوند مقتدر و نیرومند است.

(۱)

## ایجاد شکاف در میان مشرکان و آزمایش مسلمانان

قاضی نعمان مصری می‌نویسد: هنگامی که مسلمانان به وضعیتی دچار شدند که خداوند- عز و جل- در کتابش این چنین آنها را توصیف می‌کند:

«إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا. هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِيداً. وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً» «۱»؛ آنگاه که از بالا و پایین بر شما حمله بردند و آن دم که چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلو رسید و گمان‌های گوناگونی به خدا بردید. در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و به سختی تکان خوردند. چون منافقان و بیماردلان می‌گفتند خدا و پیامبرش جز فریب به ما وعده‌ای نداده‌اند.

هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دلهره مسلمانان و کارشکنی منافقان را دید و احتمال داد که ممکن است حوادث ناگواری در میان مسلمانان پیش آید ... قاصدی را نزد عیینهٔ بن حصن فرستاد و به وی وعده داد که اگر غطفان را بازگرداند، یک سوّم حاصل مدینه را در آن سال به وی بدهد ... بدون این که میان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و عیینهٔ بن حصن در آن مورد قرار دادی بسته شود. «۲»

(۲) شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله قاصدی نزد عیینهٔ بن حصن و حارث بن عوف مرّی که از فرماندهان غطفان بودند فرستاد و آنها را به صلح و بازگرداندن قبیله خود و انصراف از جنگ دعوت کرد و به آنها وعده داد که در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


مقابل، یک سوم حاصل مدینه را به آنها بدهد. سپس با سعد بن معاذ و سعد بن عباده در مورد پیغامی که برای عیینه و حارث فرستاده بود به مشورت پرداخت.

---

(۱). احزاب (۳۳)، ۱۰- ۱۲.

(۲). شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۱

(۱) آنها گفتند: ای رسول اللّه: اگر از سوی خدا به این کار مأمور شده‌ای و در این باره وحی نازل شده است، ما باید بدان عمل کنیم و شما هر گونه که می‌خواهید عمل کنید. و اگر مختار هستید که در این صورت ما هم نظری داریم.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در این مورد وحی نازل نشده است؛ اما من دیدم که اعراب بر ضد شما متحد شده‌اند و از هر طرف بر شما هجوم آورده‌اند؛ لذا می‌خواستم که اتحاد و شوکت آنها را در هم بشکنم.

سعد بن معاذ گفت: هنگامی که ما و این قوم مشرک بودیم و خدا را نمی‌شناختیم و او را عبادت نمی‌کردیم و بت می‌پرستیدیم، هیچ‌گاه از محصولاتمان چیزی به آنها نمی‌دادیم، مگر از راه معامله و دادوستد. و الان که خداوند به وسیله اسلام ما را هدایت کرده و ما را عزیز و شریف قرار داده است، اموالمان را به آنها بدهیم؟!

هیچ احتیاجی به این کار نداریم. به خدا قسم که چیزی جز برق شمشیرهایمان را به آنها نمی‌دهیم تا وقتی که خدا بین ما و آنان حکم کند!

آنگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: حال فهمیدم که چگونه هستید. بر همین حال پایدار باشید و بدانید که خداوند پیامبرش را خوار نخواهد کرد و به وعده‌هایی که به او داده است وفا خواهد نمود.

سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در میان مسلمانان ایستاد و آنها را به جنگ و جهاد علیه دشمن دعوت و تشجیع کرد و به آنها وعده داد که خداوند یاریشان خواهد کرد. «۱»

(۲)

## مبارزه عمرو با علی علیه السّلام

قاضی نعمان مصری می‌نویسد: مشرکان به کنار خندق آمده و به آن می‌نگریستند. امّا از ورود به آن می‌ترسیدند؛ زیرا تا آن زمان مثل آن را ندیده بودند.

برای همین سواره و پیاده کناره آن را طی می‌کردند و فریاد می‌زدند: چرا به جنگ و مبارزه نمی‌آیید؟

مسلمانان به دستور رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جایی که سلاح جنگ پوشیده بودند، در کنار خندق سنگر گرفته و وسایل لازم را برای پیکار آماده کرده بودند. آنها در جاهای معیّن ایستاده و تکان نمی‌خوردند و به هیچ یک از مشرکان جواب نداده و حرفی نمی‌زدند.

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۹۵- ۹۶. و این عین عبارت ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۳۴ از زهری می‌باشد، بدون این که جواب أخیر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در آن آمده باشد. و در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۷۷ از زهری از سعید بن مسیّب این حادثه با تفصیل بیشتری نقل شده و در اوّل آن آمده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش بیش از ده شب در محاصره قرار گرفتند به طوری که همگی به رنج و مشقت افتادند ... و چون آنها به این حال و روز افتاده بودند، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


قاصدی را به سوی عیینهٔ بن حصن و حارث بن عوف روانه کرد ...

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۲

یک ماه به همین وضع گذشت و جنگی بین آنها رخ نداد، و فقط از دو طرف خندق تیر و سنگ به سوی همدیگر پرتاب می‌کردند. «۱» با طولانی شدن محاصره و تمام شدن آذوقه، مشرکان اجتماع کرده و به مشورت پرداختند و از میان خود عده‌ای را انتخاب کردند که ناگهان از خندق عبور کرده و بر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حمله‌ور شوند.

(۱) برای همین قهرمانان خود را برگزیدند که شجاع‌ترین و قوی‌ترین آنها عمرو بن عبد ودّ «۲» بود و همگی به برتری او معترف بودند. او در بدر شرکت کرده و زخمی شده بود، امّا خود را نجات داده بود. در احد شرکت نکرده بود؛ لذا می‌خواست که نشان دهد او از قهرمانان قریش است و علامتی بر خود گذاشته بود تا بدان وسیله شناخته شود.

این عده به سوی خندق آمدند و در کناره آن راه رفتند تا به قسمت باریک آن رسیدند. در آنجا ناگهان اسب‌های خویش را راندند و از خندق پریدند و بقیه در پشت خندق ایستادند و منتظر ماندند تا ببینند که چه پیش می‌آید. مسلمانان برای اجرای دستور رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و به خاطر ترس و دلهره‌ای که از مشاهده این جمع زیاد در آنها ایجاد شده بود، در جایگاه خویش ثابت ماندند و سنگرهای خود را ترک نکردند. «۳»

(۲) قمی در تفسیر خود می‌نویسد: عمرو بن عبد ودّ و هبیرهٔ بن وهب و ضرار بن خطّاب «۴» به کنار خندق آمدند و ناگهان اسب‌های خویش راهی کردند و از خندق گذشتند. در آنجا عمرو بن عبد ودّ نیزه‌اش را بر زمین کوبید و در اطراف آن به جولان پرداخت و این اشعار را می‌خواند:

و لقد بححت من النّداء بجمعکم: هل من مبارزو وقفت اذ جبن الشّجاع مواقف القرن المناجز

إنّی کذلک، لم ازل متسرّعا نحو الهزاهزإنّ الشّجاعهٔ- فی الفتی- و الجود من خیر الغرائز

---

(۱). و در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۲ آمده است: أحزاب به سوی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله پیش آمدند به طوری که شدت و کثرت آنها مسلمانان را به هراس انداخته بود، اما در پشت ناحیه‌ای از خندق به مدت بیش از ده شب متوقف شدند و جنگی بین آنها رخ نداد، مگر پرتاب تیر و سنگ. و در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۶ هم به همین ترتیب از اصحاب سیره نقل شده است.

(۲). ودّ: اسم بت بنی عامر، از عشیره عمرو بود و اسم آن در سوره نوح هم آمده است:

«وَ قالُوا: لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً ...»؛ گفتند: خدایان خویش را رها نکنید و ودّ و سواع را تنها مگذارید ...»، (نوح ()، ۲۳.

(۳). شرح الأخبار، ج ۱، ص ۲۹۲- ۲۹۳ و نزدیک به همین معنا در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۷ از اصحاب سیره نقل شده است و یعقوبی، ج ۱، ص ۵۱ تنها کسی است که می‌گوید: درگیری در روز پنجم رخ داد.

(۴). و در ارشاد، ج ۱، ص ۹۶ اسامی عکرمهٔ بن ابی جهل و مرداس القهری، جدّ ضرار بن خطّاب هم اضافه شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۳

از بس که در میان شما فریاد زدم: هل من مبارز صدایم گرفت و از آنجا که شجاعان شما ترسیده‌اند، هم چنان در اینجا ایستاده‌ام و منتظر هماورد هستم. من نیز هم چنان برای ورود مهلکه‌ها و سختی‌ها عجله دارم همانا شجاعت- برای یک جوانمرد- و سخاوتمندی از بهترین صفات است.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی جواب این سگ را می‌دهد؟ کسی جواب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را نداد و تنها امیر المؤمنین علیه السّلام برخاست و فرمود: من یا رسول الله.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


فرمود: ای علی، این عمرو بن عبد ودّ، قهرمان یلیل «۱» است.

علی علیه السّلام فرمود: من هم علی بن ابی طالب هستم!

(۱) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نزدیک بیا. پس علی به او نزدیک شد و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله عمامه خود را بر سرش پیچید و شمشیر ذو الفقار را به وی داد و فرمود: برو و با این به جنگ بپرداز.

سپس دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا او را از همه طرف حفظ کن. «۲»

(۲) کراجکی نوشته است: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله سه بار فرمود: چه کسی به مبارزه با عمرو می‌رود در حالی که از سوی خدا بهشت را برای او ضمانت می‌کنم؟! هر بار علی علیه السّلام برمی‌خاست و دیگران سر خود را پایین می‌انداختند. سپس علی علیه السّلام را فرا خواند و با دستان خود عمامه به دور سرش پیچیده و فرمود:

همانا تمام ایمان در مقابل تمام کفر قرار گرفته است.

(۳) و با سندی از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است: در آن روز نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدایا، عبیده را در روز بدر از من گرفتی و حمزه را در روز احد و این برادرم، علی بن ابی طالب است، پس ای خدا «ربّ لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین» «۳»؛ خدایا، مرا تنها مگذار و تو بهترین وارث هستی!

(۴) حلبی ساروی در مناقب نوشته است: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حالی که بر زانوهایش نشسته بود و

---

(۱). یلیل: اسم منطقه‌ای است در نزدیکی بدر که در آن عمرو بر کاروانی حمله کرد و هزار اسب سوار را شکست داد.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

(۳). معتزلی آن را به صورت بی‌سند چنین نقل کرده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به هنگامی که علی علیه السّلام در مقابل عمرو قرار گرفت، فرمود: امروز تمام ادیان در مقابل تمام کفر قرار گرفته است!

و در حالی که صورت و دست‌هایش را به سوی آسمان گرفته بود، می‌گفت: خدایا عبیده را در روز بدر و حمزه را در روز احد از من گرفتی، پس امروز علی را برای من حفظ کن «ربّ لا تذرنی فردا و أنت خیر الوارثین»؛ خدایا مرا تنها مگذار، به درستی که تو بهترین وارث هستی. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۶۱ و آیه از سوره انبیاء/ ۸۹ می‌باشد.

این حدیث را سید بن طاووس در الطرائف از الاوائل ابی هلال عسکری ق ۴ نقل کرده، چنان که در بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱ آمده است.

و اما حدیث مستفیضی که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روز خندق نقل شده است که فرمود: «ضربهٔ علی یوم الخندق أفضل من عبادهٔ الثقلین»؛ ضربه علی علیه السّلام در روز خندق از عبادت جن و انس بالاتر است، ظاهرا پس از روز خندق صادر شده است. تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۲۲۴ مبارزه عمرو با علی علیه السلام ..... ص : ۲۲۱

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۴

دستهایش را به سوی آسمان دراز کرده بود و اشک می‌ریخت، چنین دعا می‌کرد: «یا صریخ المکروبین، یا مجیب دعوهٔ المضطرین، اکشف همّی و کربی، فقد تری حالی!»؛ ای فریاد رس بیچارگان، ای اجابت کننده درخواست درماندگان، تو که حال مرا می‌بینی، پس مشکل و غم را از من برطرف کن. «۱»

(۱) قمی می‌نویسد: امیر المؤمنین به آرامی به او نزدیک شد در حالی که چنین رجز می‌خواند:

لا تعجلنّ فقد أتاک مجیب صوتک غیر عاجزذو نیّهٔ و بصیرهٔ، و الصّدق منجی کلّ فائز.

إنّی لأرجو أن اقیم علیک نائحهٔ الجنائز!من ضربهٔ نجلاء یبقی صوتها بعد الهزاهز! «۲» عجله نکن حتما، زیرا که پاسخگوی ندای تو

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


فردی توانمند آمده است. او فردی شجاع و صاحب نیّت و بصیرت است و راستی نجات‌دهنده هر رستگاری است. امیدوارم که شیون کنندگان بر جنازه‌ها، بر جنازه تو نوحه‌گری کنند. از همان ضربه کارآمدی که صدایش بعد از اتمام درگیری، همچنان باقی خواهد ماند!

(۲) عمرو به او گفت: تو که هستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و داماد او هستم.

عمرو گفت: به خدا قسم که پدرت دوست قدیمی من بود و دوست ندارم که تو را بکشم. آیا پسر عمویت وقتی که تو را فرستاد، احتمال نداد که با نیزه‌ام تو را بردارم و در میان زمین و آسمان معلّق نگاه دارم، در حالی که نه مرده باشی و نه زنده؟!

علی علیه السّلام فرمود: پسر عمویم می‌دانست که اگر مرا بکشی، وارد بهشت می‌شوم و تو به جهنم می‌روی و اگر تو را بکشم، به جهنم می‌روی و من به بهشت می‌روم!

(۳) عمرو گفت: این که هر دو به سود تو شد، ای علی! تقسیم ناعادلانه‌ای است!

علی علیه السّلام فرمود: این حرف‌ها را واگذار ای عمرو، من از تو به هنگامی که پرده‌های کعبه را با پنجه‌ات گرفته بودی، شنیدم که می گویی: هرگاه شخصی به هنگام مبارزه در جنگ سه خواسته از من داشته باشد، حتما به یکی عمل خواهم کرد و حال من سه خواسته از تو دارم و می‌خواهم که به یکی عمل کنی.

---

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۸.

(۲). طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۸ این خبر را به همراه رجزهای عمرو و علی از ابن اسحاق نقل کرده است و در روایت ابن هشام این رجزها نیامده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۵

(۱) عمرو گفت: خواسته‌هایت را بگو.

علی فرمود: اوّل این که شهادت دهی که لا اله الّا اللّه و محمّد رسول اللّه.

عمرو گفت: این را از من نخواه و خواسته دوم را مطرح کن.

فرمود: دوم این که خودت برگردی و شر این احزاب را از سر رسول الله کوتاه کنی؛ زیرا اگر او صادق باشد که باعث افتخار شما است و اگر کاذب باشد، گرگ‌های عرب او را کفایت می کنند!

او گفت: آیا زنان قریش در گفت‌وگویشان و شعرای عرب در اشعارشان نمی گویند که من ترسیدم و از جنگ دست کشیدم و قومی را که مرا رئیس خود قرار داده بودند، خوار کردم؟

فرمود: پس سومین خواسته من این است که از اسب پیاده شوی؛ زیرا تو سواره و من پیاده هستم تا آنگاه با تو مبارزه کنم.

عمرو از اسب پایین پرید و آن را پی کرد و گفت: این خصلت و خصوصیّت و ویژگی‌ای بود که گمان نداشتم کسی از عرب با من بر آن معامله کند و غالب شود. «۱»

(۲) قاضی نعمان می‌نویسد: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مشاهده کرد که عمرو بن عبد ودّ به همراه عده‌ای از خندق گذشته است و با اسب‌های خود در مقابل مسلمانان به جولان پرداخته‌اند و به اقامتگاه وی نزدیک شده‌اند و خوف این را داشت که سایر مشرکان هم از خندق بگذرند، علی علیه السّلام را فرا خواند و فرمود: به همراه عده‌ای از مسلمانان چابک، به سرعت گذرگاهی را که مشرکان از آن عبور کرده‌اند مسدود کن و هر کسی را که با شما به جنگ پرداخت بکشید.

علی علیه السّلام فورا به همراه عده‌ای به آن مکان رفت ... از سوی دیگر عمرو بن عبد ود به همراه عده‌ای پیش آمدند تا در مقابل هم رسیدند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۳) علی علیه السّلام عمرو بن عبد ودّ را صدا زد و او هم جوابش را داد. سپس علی علیه السّلام به او فرمود: شنیده‌ام که با خدا عهد بسته‌ای که هرگاه کسی از تو دو خواسته را طلب کند، یکی را اجابت می کنی؟ «۲»

در ارشاد آمده است: امیر المؤمنین به مبارزه عمرو رفت؛ امّا عمرو به وی گفت: ای برادرزاده، برگرد؛ زیرا دوست ندارم که تو را بکشم. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ای عمرو، با خدا عهد کرده‌ای که هرگاه مردی از قریش تو را به دو خصلت فرا خواند، حتما یکی را بپذیری؟ عمرو گفت: درست است.

امّا آن خواسته‌ها چیست؟

فرمود: تو را به خدا و رسولش و اسلام دعوت می کنم.

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳- ۱۸۴.

(۲). شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۴. و این مطلب عین عبارتی است که در سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۳۵- ۲۳۶ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۶

(۱) عمرو گفت: مرا نیازی به پذیرش این دعوت نیست.

فرمود: از تو درخواست می کنم که از اسب پیاده شوی.

عمرو گفت: از تو می‌خواهم که برگردی، زیرا من و پدرت با هم رفیق بوده‌ایم و دوست ندارم که تو را به قتل برسانم!

علی فرمود: و لکن به خدا قسم که من دوست دارم تو را به قتل برسانم؛ مادامی که حق را انکار می کنی!

با این سخن علی، خون عمرو به جوش آمد و گفت: آیا تو مرا می کشی؟! آن‌گاه از اسب فرود آمد و آن را پی کرد و شمشیرش را کشید و به سوی علی علیه السّلام رفت. «۱»

(۲) قاضی نعمان می‌نویسد: مدتی با هم مبارزه کردند ... سپس ضربه‌هایی را ردّ و بدل کردند؛ به این صورت که عمرو ضربه‌ای بر فرق سر علی علیه السّلام که کلاه‌خود بر آن بود- زد به گونه‌ای که شمشیر کلاه‌خود را شکافت و سر آن حضرت را زخمی کرد و علی علیه السّلام هم ضربه‌ای بر بالای حلقه زره‌اش وارد کرد و سرش را پرتاب کرد. برای همین گرد و خاک زیادی اطراف آنها را گرفته بود و چیزی دیده نمی‌شد. تا این که علی علیه السّلام را دیدند که شمشیرش را بر لباس عمرو که بر زمین افتاده است پاک می کند!

سپس آن حضرت به همراه یارانش بر یاران عمرو حمله کردند و آنها به سرعت فرار کرده و از گذرگاهی که آمده بودند، برگشتند و عکرمهٔ بن ابی جهل در حال فرار نیزه‌اش را در خندق انداخت و بدین ترتیب مشرکان از کناره خندق عقب نشستند و مسلمانان تکبیر گفته و بسیار خوش‌حال شدند و ترس و دلهره‌ای که آنها را فرا گرفته بود، زایل شد. «۲»

(۳) در ارشاد آمده است: هنگامی که عکرمهٔ بن ابی جهل و هبیرهٔ بن ابی وهب و ضرار بن خطّاب عمرو را دیدند که بر زمین افتاده است، به سرعت فرار کرده و از خندق گذشتند و به عقب خود هم نگاه نکردند و آنگاه علی علیه السّلام به جایگاه اول خود بازگشت. «۳»

(۴) در تفسیر قمی آمده است: علی علیه السّلام به او گفت: ای عمرو، آیا خجالت نکشیدی که قهرمان عرب هستی و با این حال برای مبارزه با من کمک آورده‌ای؟ عمرو به پشت سر خود نگاه کرد که در یک لحظه و با سرعت امیر المؤمنین ضربه‌ای به ساق پاهایش زد و هر دو را قطع کرد.

هنگامی که گرد و غبار آن دو را فرا گرفته بود، منافقان گفتند:

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۹۷- ۹۹ و این همان عبارت ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۳۶ می‌باشد.

(۲). شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۶.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۹۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۷

علی بن ابی طالب کشته شد! سپس گرد و غبار فرو نشست و دیدند که علی علیه السّلام بر سینه عمرو نشسته و ریش او را گرفته و می‌خواهد که سر او را از بدن جدا کند؛ اما سر او را جدا نکرد.

(۱) حلبی می‌نویسد: منافقان به انتقاد از علی علیه السّلام پرداختند و حذیفهٔ بن یمان به دفاع از آن حضرت علیه السّلام پرداخت و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

صبر کن ای حذیفه به زودی علی علت مکث کردن خودش را توضیح می‌دهد. «۱»

عمرو به او گفت: ای عمو زاده، درخواستی از تو دارم و آن این است که مرا عریان نکنی و لباس‌هایم را در نیاوردی.

علی فرمود: این برای من بسیار آسان است. «۲» سپس سرش را جدا کرد و در حالی که در اثر ضربه عمرو از سر وی خون جاری بود و از شمشیرش خون می‌چکید و سر عمرو را در دست داشت، نزد پیامبر آمد و این شعر را خواند:

أنا علی و ابن عبد المطّلب‌الموت خیر للفتی من الهرب من علی، فرزند عبد المطلب هستم کشته شدن برای یک جنگجو بهتر از فرار است.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی، آیا او را فریب دادی؟ (زیرا عمرو متوجه پشت سرش شد و در این حال علی علیه السّلام ضربه‌ای به ساق پاهایش زد.)

فرمود: آری ای رسول خدا جنگ حیله و نیرنگ است. «۳»

(۲) حلبی ساروی می‌نویسد: سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از علّت درنگ و مکث وی سؤال کرد و آن حضرت فرمود: او به مادرم فحش داد و آب دهان به صورتم انداخت و من ترسیدم که اگر در همان لحظه او را بکشم به خاطر هوای نفسم باشد؛ لذا از کشتن وی در همان لحظه منصرف شدم تا خشمم فرو نشیند و آنگاه او را به قصد قربت کشتم. «۴»

(۳) از محمد بن اسحاق روایت کرده است که عمر به آن حضرت گفت: چرا زره او را در نیاوردی که سه هزار درهم می‌ارزد و در میان زره‌های عرب منحصر به فرد است؟!

فرمود: من حیا کردم که پسرعمویم را برهنه کنم. «۵»

(۴) قمی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زبیر را به سوی هبیره فرستاد و او ضربه‌ای بر سرش وارد کرد و او را دونیم کرد.

---

(۱). مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۵.

(۲). همان، ص ۱۱۷.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۳.

(۴). مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۵.

(۵). همان، ص ۱۱۷- ۱۱۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۸

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به عمر بن خطّاب دستور داد که با (برادرش؟) ضرار بن خطّاب مبارزه کند و هنگامی که ضرار به مقابله با وی آمد، عمر تیری به کمان نهاد که به سوی او پرتاب کند و در این لحظه ضرار گفت: وای بر تو- ای پسر صهاک- آیا با

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


تیراندازی به مبارزه می‌آیی؟! به خدا قسم که اگر تیر بیندازی، به هیچ عدوی (از طایفه عمر) در مکه دست نمی‌یابم، مگر این که او را می‌کشم!

لذا عمر از مبارزه با وی کنار کشیده و فرار کرد و ضرار او را تعقیب کرد و با چوب نیزه‌اش بر سر وی کوبید و گفت: ای عمر این ضربه را بگیر و بدان که متعهد شده‌ام هرگاه بر یک قریشی دست می‌یابم، او را به قتل نرسانم. «۱»

(۱) کراچکی می‌نویسد: امیر المؤمنین با عمرو مبارزه کرد تا بر او غالب شد و بر سینه‌اش نشست و در این حال تکبیر می‌گفت و خدا را تمجید می‌کرد. وقتی که خواست سر عمرو را جدا کند، به وی گفت:

ای علی، بر جایگاه بزرگی نشسته‌ای! اگر مرا کشتی، به خاطر لباس و زیورهایم مرا عریان نکن!

علی فرمود: این کار برای من بسیار آسان است.

آنگاه سر او را جدا کرد و با خود آورد در حالی که در راه رفتنش به خود می‌بالید! و لذا عمر به پیغمبر گفت:

ای رسول خدا، آیا نمی‌بینید علی را که در راه رفتنش چه به خود می‌بالد؟!

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: این راه رفتن را خداوند در چنین جایی نکوهش نمی‌کند!

سپس نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به استقبال او رفت و گرد و خاک را از چهره‌اش پاک کرد و فرمود: اگر کار امروز تو با تمام اعمال و کارهای امت محمد سنجیده شود، هرآینه بر آنها رجحان دارد! و این به خاطر آن است که هیچ خانه‌ای از مشرکان باقی نماند، مگر این که به خاطر کشته شدن عمرو، عزّت و سر بلندی‌اش زایل گردید. «۲»

(۲)

## رجز علی علیه السّلام

قاضی نعمان می‌نویسد: علی علیه السّلام در حالی که به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می‌آمد، این اشعار را می‌خواند:

نصر الحجارة من سفاهة رأیه‌و نصرت ربّ محمّد بصواب

فصددت حین ترکته متجدّلاکالجذع بین دکادک و روابی

---

(۱). عمر این کار ضرار را فراموش نکرد و هنگامی که به حکومت رسید، ضرار را والی منطقه‌ای کرد، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۵. و در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۷۱- ۵۱۹ هم مثل همین مطلب خواهد آمد.

(۲). کنز الفوائد، ص ۱۳۸. چنان که در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵- ۲۱۶ آمده است. و آنچه را در اینجا فرموده، همان است که بعدا در حدیث مشهور آمده که: ضربه علی در روز خندق بهتر از- یا معادل- عبادت جنّ و انس بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۲۹ و عففت عن أثوابه و لو أنّنی کنت المصرّع بزّنی أثوابی

لا تحسبنّ اللّه خاذل دینه‌و نبیّه، یا معشر الأحزاب. «۱»

به خاطر سفاهت و جهالت به حمایت از سنگ‌ها پرداخت. و من به درستی به حمایت از خدای محمد پرداختم. و آنگاه که او را همانند تنه درخت خرمایی در میان تخته سنگ‌ها و تپه‌ها رهایش کردم از (زیورهایش) روی گرداندم و از در آوردن لباس‌هایش چشم پوشیدم در حالی که اگر من کشته می‌شدم، لباس‌هایم را پاره می‌کرد و از تنم در می‌آورد. ای جماعت احزاب، هیچ‌گاه گمان نکنید که خداوند دین و پیامبرش را خوار و ذلیل رها می‌کند.

(۱) شیخ مفید در ارشاد این اشعار را نقل کرده و علاوه بر آن اشعار دیگری از علی علیه السّلام را بر آنها افزوده است:

أ علیّ تقتحم الفوارس هکذاعنّی و عنها خبّروا أصحابی

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


الیوم تمنعنی الفرار حفیظتی‌و مصمّم فی الرأس لیس بنابی

أردیت عمرا اذا طغی بمهنّدصافی الحدید مجرّب قضّاب

فصددت حین ترکته متجدّلاکالجذع بین دکاک و رابی.

اسب سواران (دلیر) همین طور حمله کنند؟! از جانب من و از جانب قهرمانان به یاران من خبر دهید: امروز غیرت من از فرار جلوگیری می‌کند و هم چنین شمشیری که از سر مصدومین برنمی‌گردد آنگاه که عمرو سرکشی کرد او را با شمشیری به زمین افکندم که از آهن خالص ساخته و دستگیره آزمایش‌شده‌ای دارد.

(۲) سپس از حسن بصری نقل می‌کند: هنگامی که علی علیه السّلام عمرو بن عبد ودّ را به قتل رسانید، سرش را از تن جدا کرده و با خود آورد و در مقابل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انداخت و در این هنگام ابو بکر و عمر برخاستند و سر علی علیه السّلام را بوسیدند. «۲»

(۳) سپس- به روایت یونس بن بکیر- از ابن اسحاق روایت می‌کند: هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السّلام عمرو را به قتل رسانید، در حالی که صورتش از شادی می‌درخشید به سوی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد. عمر بن خطاب جلو رفت و پرسید: ای علی، چرا زره او را در نیاوردی؟ مگر نمی‌دانی که همانند زره او در میان عرب وجود ندارد؟!

---

(۱). شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۶ و ارشاد، ج ۱، ص ۹۹ و در سیره ابن اسحاق، امّا ابن هشام در صحت آن تردید کرده است (ج ۳، ص ۲۳۶).

(۲). و طبرسی نیز در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۹ آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۰

فرمود: شرم کردم که عموزاده‌ام را برهنه کنم. «۱»

رسول اللّه پس از کشته شدن این چند نفر فرمود: بعد از این ما با آنها می‌جنگیم و آنها با ما نمی‌جنگند. «۲»

(۱)

## قرار گذاشتن قریش و غطفان برای روز دوم

واقدی می‌نویسد: عکرمهٔ و هبیره فرار کردند و به ابو سفیان ملحق شدند ...

هنگامی که به کنار ابو سفیان رسیدند، وی گفت: امروز چیزی به دست نیاوردیم، برگردید.

به دنبال آن قریشیان به اردوگاه خویش در عقیق بازگشتند و غطفان هم به اردوگاه خود رفتند و قرار گذاشتند که فردا همگی در کنار خندق حاضر شوند و هیچ کس تخلّف نکند.

قریشیان و غطفان در حالی که همدیگر را به جنگ تحریض می‌کردند، آن شب را خوابیدند و قبل از طلوع آفتاب، همگی در کنار خندق حاضر شدند.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم یارانش را به جنگ و استقامت تحریض و تشویق کرده و به آنها وعده داد که اگر استقامت کنند، پیروز می‌شوند.

مشرکان از تمام جهات خندق را محاصره کردند و گروه گروه اطراف آن را فرا گرفتند.

(۲) جابر بن عبد اللّه انصاری روایت می‌کند: مشرکان گروه‌های جنگی خویش را در اطراف خندق

---

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱). طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۸ آن را با اضافاتی از حذیفهٔ بن یمان نقل کرده است.

(۲). سپس از مدائنی نقل کرده: هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السّلام عمرو را کشت؛ به خواهرش تسلیت گفتند. او پرسید: چه کسی او را کشته؟ گفتند: علی بن ابی طالب. گفت: مرگ او واقع نشده است، مگر به دست شخصی ارجمند و هم شأن با او.

می‌خواستم که اشک بریزم؛ اما اشک نمی‌ریزم؛ زیرا وی قهرمانان بسیاری را کشت و با هم شأن‌های خود مبارزه کرد و سرانجام به دست فردی ارجمند از قوم خویش کشته شد.

ای بنی عامر، من افتخارآمیزتر از این را نشنیده‌ام. سپس این اشعار را سرود:

لو کان قاتل عمر غیر قاتلهلکنت أبکی علیه آخر الأبد

لکنّ قاتل عمر لا یعاب‌من کان یدعی ابوه بیضهٔ البلد اگر قاتل عمرو، کسی جز از او (علی بن ابی طالب) بود، تا آخر برای او گریه می‌کردم. اما قاتل عمرو کسی است که عمرو با کشته شدن بر دست او عاری بر او نیست و پدرش مرکز و شاخص شهر (مکه) خوانده می‌شد.

این مطلب در ارشاد ج ۱، ص ۱۰۸- ۱۰۴ آمده است و سخن سابق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۴۱ از سلیمان بن صرد روایت کرده است. و در سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۶۶ و در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۷۱ آمده است: بقیه یاران عمرو فرار کردند و زبیر بن عوّام و عمر بن خطّاب به تعقیب آنها پرداختند. آنها لحظه‌ای با هم درگیر شدند و در این حال ضرار بن خطّاب با نیزه بر عمر بن خطّاب حمله کرد، اما همین که نیزه بر سر عمر رسید، آن را برداشت و گفت: این (رها کردنت) یک ضربه نعمتی است که باید سپاس‌گزاری شود.

پس یادت نرود ای فرزند خطاب! من قسم خورده‌ام هرگاه بر مردی از قریش مسلّط می‌شوم، او را نکشم.

آنگاه ضرار به سوی ابو سفیان و اصحابش در پای کوه بازگشت.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۱

مستقر کردند و یک گروه جنگجو و قوی را به فرماندهی خالد بن ولید در مقابل مقر فرماندهی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مستقر کردند.

آن روز تا اوایل شب مسلمانان برای جلوگیری از عبور مشرکان از خندق در سنگرهای خویش ماندند و با آنها مقابله کردند ... «۱» و هیچ کس قادر نبود که از جای خویش تکان بخورد ... و اصحاب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله می‌گفتند: ای رسول خدا، نماز نخوانده‌ایم! آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله هم می‌گفت: به خدا قسم که من هم نماز نخوانده‌ام!

(۱) پس از آن مشرکان متفرق شدند و قریش به اردوگاه خود و غطفان نیز به اردوگاه خویش بازگشتند و مسلمانان در کنار خیمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که قرارگاه آنها بود جمع شدند؛ اما اسید بن حضیر به همراه دویست نفر از مسلمانان در کناره خندق به نگهبانی ایستادند و در این هنگام، عده‌ای از اسب سواران دشمن به فرماندهی خالد بن ولید که وحشی هم در میان آنها بود، بر مسلمانان حمله کردند و می‌خواستند که مسلمانان را فریب دهند. پس ساعتی با هم درگیر شده و به سوی همدیگر سنگ و تیر پرتاب کردند و در این حال وحشی با نیزه کوچکی طفیل بن نعمان انصاری را هدف قرار داد و او را به شهادت رساند.

هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به چادر فرماندهی‌اش رفت، به بلال دستور داد که اذان بگوید و آنگاه نماز ظهر را به بهترین صورتی که در هنگام صلح به جای می‌آورد، اقامه کرد.

سپس نمازهای عصر و مغرب و عشاء را هم با همین منوال به جای آورد. «۲»

بنی مخزوم دیه یک مرد کامل را برای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرستادند تا جنازه نوفل بن عبد الله مخزومی را که در خندق افتاده و با سنگ‌اندازی کشته شده بود، تحویل بگیرند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


امّا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: جنازه‌اش همانند مرده یک الاغ است! و کراهت داشت که دیه آن را بگیرد. «۳»

(۲)

## زخمی شدن سعد بن معاذ

به دنبال تیراندازی بین دو لشکر، ابن عرقه تیری را به سوی سعد بن معاذ پرتاب کرد که تیر به سیاهرگ دستش اصابت کرد. هنگامی که وی تیر را انداخت، گفت بگیر این تیر را که من ابن عرقهٔ هستم. سعد بن معاذ هم در جوابش گفت:

خداوند رویت را با آتش جهنم بسوزاند!

---

(۱). در این متن آمده است که با آنها مقاتله (جنگ) کردند و ظاهرا آنچه را که ما نقل کرده‌ایم، صحیح می‌باشد؛ زیرا در خندق جنگ چندانی نبوده، مگر برای لحظاتی.

(۲). و در تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۰ آمده است که این در روز سوم بوده است.

(۳). واقدی، ج ۲، ص ۴۷۲- ۴۷۴. و در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۸ آمده است: مشرکان ده هزار دینار برای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرستادند تا جنازه عمرو را تحویل بگیرند؛ امّا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آن را ببرید، ما پولی برای جنازه نمی‌گیریم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۲

سپس دست به دعا برداشت و گفت: خدایا اگر چیزی از جنگ قریش باقی گذاشته‌ای، مرا زنده بدار تا با آنها بجنگم؛ زیرا بسیار دوست دارم با قومی که رسول تو را تکذیب کرده و او را از حرم تو اخراج کردند، بجنگم. خدایا اگر قرار است که جنگی میان ما و آنها رخ دهد، به من توفیق شهادت را عنایت فرما و مرا نمیران تا چشمان من با دیدن خوار شدن بنی قریظهٔ روشن گردد!

آنگاه او را نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حمل کردند و او در کنار آن حضرت بر زمین دراز کشید. «۱»

(۱) واقدی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زخم او را با آهن سرخ شده داغ کرد که به دنبال آن محل زخم باد کرد و آن را رها کرد و خون جاری شد. «۲»

ابن اسحاق می‌نویسد: زنی از أسلم به نام رفیده بود که خودش را وقف کمک به مسلمانان ضعیف و بیمار کرده بود و مجروحان را در مسجد مداوا می‌کرد ... و هنگامی که سعد مورد اصابت تیر قرار گرفت، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به اصحابش فرمود: او را در خیمه رفیده (در مسجد) بگذارید تا از نزدیک او را عیادت کنم. «۳»

(۲) واقدی نوشته است: کعیبه دختر سعد بن عتبه اسلمی خیمه‌ای در مسجد «۴» برپا کرده بود که در آن مجروحان را مداوا کرده و به فقرا رسیدگی می‌کرد و به انجام امور افراد بی‌سرپرست می‌پرداخت ... و سعد هم در خیمه او در مسجد بستری شده بود. «۵»

(۳) قمی در تفسیر خود می‌نویسد: در نیمه شب نعیم بن مسعود أشجعی نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت:

ای رسول خدا، من به خدا ایمان آورده و تو را تصدیق کرده‌ام، اما ایمان آوردن خویش را از کفار پنهان داشته‌ام. اگر بفرمایید در کنار شما بیایم و شما را یاری کنم. این کار را خواهم کرد و اگر دستور دهید که بین یهودیان و قریش اختلاف بیندازم، کاری می‌کنم که یهودیان از قلعه‌های خود خارج نشوند!

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بین یهود و قریش جدایی بینداز که این برایم بهتر است.

او پرسید: آیا اجازه می‌دهید که آنچه می‌خواهم درباره شما بگویم؟ فرمود: آنچه را می‌خواهی بگو.

پس نزد ابو سفیان آمد و به وی گفت:

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۶۹.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۶۹.

(۳). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۰ و در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۸ آمده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خیمه‌ای برای سعد در مسجد برپا کرده بود و دائما او را عیادت می کرد.

(۴). نگفته است که در مسجد رسول اللّه و شاید همین مطلب، این نکته را برساند که وی در مسجد قبیله‌اش، بنی أسلم که در نزدیکی خندق بوده، اقامت داشته است.

(۵). واقدی، ج ۲، ص ۵۱۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۳

(۱) تو میدانی که من چقدر خیر خواه و دوستدار شما هستم و چقدر علاقه دارم که خدا شما را بر دشمنتان پیروز کند؛ به من خبر رسیده است که محمد با یهودیان توافق کرده که با هم متحد شوند و به صورت دسته جمعی بر شما حمله کنند و محمد به آنها وعده داده است که اگر این کار را بکنند، آنها را به سرنوشت بنی نضیر و بنی قینقاع دچار نخواهد کرد.

به نظر من قبل از آن که با شما متحد شوند و افراد آنها با شما مخلوط گردند، گروگان‌هایی از آنها بخواهید و آنها را به مکه بفرستید تا از مکر و حیله آنها در امان بمانید!

ابو سفیان گفت: خداوند تو را توفیق دهد و بهترین جزا را به تو عنایت فرماید، پیشنهاد تو بهترین نصیحت و راه حل بود.

ابو سفیان نمی‌دانست که نعیم مسلمان شده است و یهودیان هم نمی‌دانستند.

سپس به سرعت نزد کعب در میان بنی قریظه آمده و به وی گفت:

(۲) ای کعب، می‌دانی که چقدر با شما دوست هستم. به من خبر رسیده که ابو سفیان گفته است: وقتی که یهودیان خروج کردند، آنها را در مقابل محمّد تنها می گذاریم.

پس اگر پیروز شدند، این پیروزی به نام ما تمام می‌شود نه به نام آنها و اگر شکست خوردند که در این صورت از پیشگامان جبهه بوده‌اند! و به نظر من اگر می‌خواهید که حتما با شما همکاری کنند و با شما متحد شوند، از آنها بخواهید که ده نفر از اشراف خود را به عنوان گروگان به شما بدهند تا در قلعه خود آنها را نگاه دارید. در آن صورت اگر بر محمّد پیروز شوند، از اینجا نمی‌روند تا حق شما را بپردازند و عهد و پیمانی را که بین شما و محمد بوده است نقض کنند، و باید توجه داشته باشید که اگر بر محمد پیروز نشوند و بروند، محمد با شما وارد جنگ می‌شود و همه شما را می کشد!

یهودیان گفتند: احسنت، سفارش‌های خوبی را در حق ما کردی! ما از قلعه خویش برای جنگ با محمد خارج نمی‌شویم، مگر که ده نفر از اشراف را به عنوان گروگان تحویل بگیریم و در قلعه نگه داریم. «۱»

(۳) قاضی نعمان می‌نویسد: نعیم بن مسعود، یکی از افراد غطفان بود که در کنار مشرکان حضور داشت و از سوی دیگر از ندیمان بنی قریظه به شمار می‌رفت.

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۱- ۱۸۲. این مطلبی است که در تفسیر قمی درباره خبر نعیم بن مسعود أشجعی آمده و او تصریح کرده است که نعیم سه روز قبل از ورود قریش اسلام آورده بود، و ظاهر سخنان وی این است که او بدون فاصله زیاد بعد از پیمان‌شکنی بنی قریظهٔ، پیشنهاد خویش را با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مطرح کرد و چنین به نظر می‌رسد که پیمان‌شکنی بنی قریظه در اوایل ورود قریش بوده و برای همین قمی آن را قبل از کشته شدن عمرو بن عبد ودّ نقل کرده است.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۴

برای همین به صورت یک زائر پیش آنها آمد و یهودیان نیز به وی خوش آمد گفته و احترام زیادی به او گذاشتند. تا این که مجلس خلوت‌تر شد.

آنگاه وی گفت: محبت و دوستی مرا نسبت به خود می‌دانید، حال اگر قبول کنید آمده‌ام که نصیحتی به شما بکنم.

گفتند: خداوند به تو جزای خیر بدهد. ما نسبت به تو گمان بد نداریم؛ بلکه به محبت و دوستی تو اطمینان داشته و نصیحت تو را قبول می‌کنیم و آنچه می‌خواهی بگو.

(۱) نعیم به آنها گفت: شما کاری درباره خود کردید که هیچ خوب نبود؛ شما با محمد پیمان‌شکنی کردید و با قریش و غطفان همدست شدید، در حالی که وضعیت آنها را ندارید، قریش و غطفان در حالی به جنگ محمد آمده‌اند که سرزمینشان از اینجا دور و در امن و أمان است و اگر بتوانند، ضربه‌ای بر محمد وارد می‌آورند و الّا برمی‌گردند و شما را با او تنها می‌گذارند! و خود می‌دانید که توان مقابله با محمد و یارانش را ندارید. در حال حاضر بین احزاب ما اختلاف افتاده و انتظار آنها در پشت خندق به طول کشیده و در نتیجه آذوقه به اتمام رسیده است. و قضیه عمرو بن عبد ود و یارانش را هم که شنیده‌اید. آنها تنها امید ما بودند و همه انتظار می‌کشیدیم که بعد از عبور از خندق چه خواهند کرد؟! و وقتی که آن بلا بر سرشان آمد، یأس و نومیدی بر دل‌های ما سایه افکنده و اختلاف‌ها بیشتر شده با این اوضاع احزاب بیش از چند روز دیگر دوام نمی‌آورند که اگر در این چند روز فرصتی به دست آورند، از آن استفاده خواهند کرد و الّا هر کدام به دیار خود بازخواهند گشت و شما را تنها خواهند گذاشت.

(۲) گفتند: آنچه را که گفتی صادقانه و از روی خیرخواهی بود و خداوند به تو جزای خیر دهد. حال می‌گویی چه چاره‌ای بیندیشیم؟!

گفت: چاره این است که به همراه این قوم وارد جنگ نشوید تا وقتی که افرادی از اشراف آنها را به عنوان گروگان تحویل بگیرید تا به خاطر آنها، این قوم شما را تنها نگذارند و بروند!

گفتند: پیشنهاد خوبی را مطرح کردی، خدا به تو جزای خوبی بدهد.

پس از آن نعیم نزد عیینهٔ بن حصن و ابو سفیان آمده و گفت:

می‌دانید که چه رابطه صمیمانه‌ای با بنی قریظه دارم. دیشب نزد آنها خوابیدم و در این اثنا از رازی با خبر شدم که بسیار نگران شده‌ام!

پرسیدند: از چه رازی؟!

گفت: بنی قریظه از این که پیمان‌شکنی کرده‌اند، پشیمان شده‌اند؛ زیرا می‌بینند که مدت‌ها در پشت خندق سرگردان مانده‌ایم و نتوانسته‌ایم اقدامی بکنیم.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۵

اخبار مربوط به عمرو بن عبد ود و یارانش را هم شنیده‌اند و ترس این را دارند که ما بازگردیم و در نتیجه محمد بر آنها مسلّط شود. لذا به وی پیغام فرستاده‌اند که از پیمان‌شکنی خود پشیمان و راغب به صلح و دوستی هستند و به وی گفته‌اند:

(۱) افرادی از اشراف و بزرگان قریش و غطفان را به تو تحویل می‌دهیم تا گردن آنها را بزنی و در نتیجه از ما راضی شوی. پس از آن در کنار تو هستیم و از تو در مقابل مشرکان حمایت خواهیم کرد.

حال مواظب باشید که یهودیان شما را فریب ندهند و به هیچ کدام از شما دست نیابند!

ابو سفیان، عیینهٔ بن حصن و عکرمهٔ بن ابی جهل را همراه افرادی از قریش و غطفان به سوی بنی قریظه فرستادند تا از اوضاع آنها کسب خبر کنند و آنها را به جنگ ترغیب نموده و بگویند: ما در وضعیت خوبی نیستیم. آذوقه ما به اتمام رسیده و بسیاری از

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


چارپایان ما هلاک شده‌اند. محمد و یارانش نیز دائما مراقب خندق هستند و از آن چشم بر نمی‌دارند. این در حالی است که شما نسبت به نقاط ضعف و مجاری نفوذ مدینه آگاه‌تر هستید. پس همگی به ما بپیوندید تا در کنار هم با محمد وارد جنگ شویم و با راهنمایی شما از خندق بگذریم و همگی بر محمد و یارانش هجوم آوریم.

(۲) هنگامی که این سخنان را به بنی قریظه گفتند، آنها جواب دادند: ما با محمد پیمان بسته بودیم و با وجودی که جز خیر از او ندیده بودیم، پیمان را شکستیم. حال می‌ترسیم که اگر جنگ بر شما فشار بیاورد، به مناطق خود بازگردید و ما را با محمّد در این منطقه تنها بگذارید، در حالی که توان مقابله با وی را نداریم.

با این توضیح، ما شروع به جنگ نمی‌کنیم تا این که عده‌ای از بزرگان خود را به عنوان گروگان نزد ما بفرستید!

(۳) وقتی که فرستادگان قریش، این خبر را برای ابو سفیان و عیینه آوردند، آنها دانستند که قضیه همان گونه است که نعیم بن مسعود گفته است و از این که افرادی را به عنوان گروگان نزد آنها بفرستند، خودداری کردند.

پس از آن بنی قریظه هم گفتند: پس معلوم شد که سخنان نعیم درست بوده است؛ لذا در قلعه‌های خویش باقی ماندند.

پس از آن، اطمینان احزاب به همدیگر از بین رفت و از همدیگر متنفّر شدند و چاره‌ای جز بازگشت به دیار خویش نداشتند. «۱»

---

(۱). شرح الأخبار، ج ۱، ص ۲۹۷- ۲۹۹. و خبر او را ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۴۰- ۲۴۲ نقل کرده است و طبرسی از او

mapdftarikhema.com

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۶

(۱) در قرب الإسناد با سندی از امام صادق علیه السّلام از علی علیه السّلام نقل کرده است:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مطلع شد که بنی قریظه برای ابو سفیان پیغام فرستادند: اگر با محمد درگیر شوید، شما را یاری و پشتیبانی خواهیم کرد؛ لذا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله برخاست و در ضمن خطبه‌ای فرمود: بنی قریظه برای ما پیغام فرستاده‌اند که اگر با ابو سفیان درگیر شویم، ما را یاری و پشتیبانی خواهند کرد! هنگامی که این خبر به گوش ابو سفیان رسید، گفت: یهودیان ما را فریب داده‌اند. «۱»

(۲) کلینی در روضه کافی با سندی از ابان بن عثمان احمر بجلی کافی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

در شبی بسیار تاریک و سرد از شب‌های جنگ احزاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بالای تپه‌ای که «مسجد فتح» در آن قرار دارد رفت و فرمود: چه کسی به سوی دشمن می‌رود تا خبری برای ما بیاورد و من بهشت را برای او تضمین می‌کنم؟ هیچ کس بلند نشد و برای همین آن حضرت درخواست خود را دوباره مطرح کرد.

آنگاه امام صادق علیه السّلام در ضمن نقل این حادثه فرمود: مگر مردم چه می‌خواستند؟ آیا چیزی بهتر از بهشت می‌خواستند؟

سپس فرمود: آنگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به یکی از اصحابش برخورد کرد و پرسید:

که هستی؟ گفت: حذیفه. فرمود: آیا صدای مرا از ابتدای شب می‌شنوی و جواب نمی‌دهی؟! مگر مرده‌ای؟! حذیفه برخاست و گفت: فدایت شوم، سوزش سرما و بی‌حالی باعث شد که جوابت را ندهم!

(۳) رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای حذیفه، برخیز و به میان مشرکان برو، تا خبری از آنها برایم بیاوری و دست به اقدامی نزن تا پیش من بازگردی و سپس دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا او را از هر گزندی نگهدار ... پس از آن حذیفه شمشیر و کمان و سپر پوستی‌اش را برداشت و حرکت کرد. حذیفه تعریف کرده است: پس از آن که حرکت کردم، هیچ احساس سرما و بی‌حالی نمی‌کردم. پیش رفتم تا از گذرگاه خندق عبور کردم ...

هنگامی که حذیفه رفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برخاست (و نمازی به جای آورد) «۲» و سپس چنین دعا کرد:

ای فریاد رس بیچارگان، ای اجابت کننده درماندگان، غم و اندوه و مشکلات را از من برطرف بفرما.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


ای خدایی که حال و روز من و یاران مرا می‌بینی. «۳»

---

در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۳۹- ۵۴۰ این مطلب را نقل کرده است.

و واقدی این خبر را با سندی از او در مغازی، ج ۲، ص ۲۸۰- ۲۸۴ و سپس اخبار چهارگانه دیگری در ج ۲، ص ۲۸۴- ۲۸۷ ذکر کرده و سپس گفته است: و قول صحیح‌تر همان قول اوّلی نعیم است.

(۱). قرب الاسناد: ۶۳- ۶۲. چنان که در بحار الانوار، ۲۰: ۲۴۶ هم آمده است.

(۲). چنان که در روایت طبرسی در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۳ از أحمر بحلی کوفی هم آمده است.

(۳). این مطلب در فروع کافی، ج ۱، ص ۳۱۸ و کامل الزیارات، ص ۲۴ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶ و تهذیب، ج ۲ ص ۶ و ۶۰ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۷

(۱) پس جبرئیل بر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: ای رسول الله، همانا خدای جلّ و علی مناجات تو را شنید و دعای تو را مستجاب کرد و تو را از هول و هراس دشمن کفایت کرد!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با شنیدن این خبر، بر زمین زانو زد و دست‌هایش را به سوی آسمان گرفت و در حالی که اشک در چشم‌هایش جاری بود، فرمود:

خدایا تو را شکر که به من و یاران من رحم کردی و سپس فرمود:

همانا خدای عز و جل توفانی از شن را از آسمان دنیا و طوفانی از سنگ را از آسمان چهارم بر آنها فرستاده است.

حذیفه گفت: در ابتدا مأمور اوّل الهی که توفان شن بود، هیچ آتشی را باقی نگذارد، مگر آن که آن را از هم پاشید و همه خیمه‌ها و نیزه‌های کوبیده شده در زمین را فرو افکند و مشرکان برای جلوگیری از اصابت شن‌ها، سپرها را در مقابل سر و روی خویش گرفته بودند، به گونه‌ای که صدای اصابت شن‌ها به سپرها را به خوبی می‌شنیدیم.

(۲) آنگاه ابلیس در چهره مردی از مشرکان که از او فرمانبری می‌کردند، ظاهر شد و گفت: ای مردم، شما تا نزدیکی این ساحر کذّاب آمده‌اید و باید بدانید که او از دست شما خلاص نخواهد شد و اما امسال، سال درنگ در اینجا نیست؛ زیرا چارپایان از گرسنگی هلاک شده‌اند: حال هر کدام از شما ببینید که چه کسی کنار او نشسته است!

حذیفه گفت: به سمت راستم متوجه شدم و دست بر زانوهایش زدم و پرسیدم:

تو چه کسی هستی؟ جواب داد: معاویه. فورا متوجه سمت چپ شده و از او پرسیدم: که هستی؟ جواب داد: سهیل بن عمرو.

حذیفه در ادامه گفته است: آنگاه جنود بزرگ الهی آمد و ابو سفیان از روی ناچاری بر مرکب خویش سوار شد و فریاد زد: ای جماعت قریش، خود را نجات دهید!

(۳) طلحه أزدی گفت: همانا محمد شری بر گرفتاری‌های شما افزوده است!

سپس به سوی مرکب خود رفت و فریاد زد: ای بنی أشجع، خود را نجات دهید!

سپس عیینه بن حصن و حارث بن عوف مزنی و أقرع بن حابس همین کار را انجام دادند و چیزی نگذشت که احزاب متفرق شده، رفتند.

آنگاه حذیفه نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بازگشت و او را از قضایا مطلع کرد. «۱»

ابن اسحاق این خبر را از محمد بن کعب قرظی از حذیفة بن یمان چنین نقل کرده است: برخاستم و

---

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱). روضه کافی، ص ۲۳۲، ح ۴۲۰. و نزدیک به همین معنا در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۶- ۱۸۷ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۸

به میان مشرکان که باد به شدت آنها را اذیت می‌کرد، رفتم. هیچ چادر و آتش و دیگ برایشان باقی نگذاشته بود.

در آن اوضاع، بزرگان احزاب در چادری جمع شدند و در ابتدای جلسه ابو سفیان گفت: ای جماعت قریش، هر کدام نگاه کنید که چه کسی در پهلوی شما نشسته است؟

حذیفه گفت: فورا بر دست بغل دستی‌ام زدم و گفتم: که هستی؟

جواب داد: فلان بن فلان هستم. «۱»

(۱) سپس ابو سفیان گفت: ای جماعت قریش، به خدا قسم که دیگر توان ماندن در اینجا ندارید؛ زیرا اسب و شترهایتان هلاک شده‌اند و بنی قریظه هم پیمان‌شکنی کردند و خبرهایی از آنها به ما رسیده که خوشایند نبود. می‌بینید که از شدت باد چه بلایی بر سر ما آمده است؛ هیچ آتشی روشن نمانده و هیچ دیگی بر جای خود ثابت نمانده و هیچ چادری بر جای خود نمی‌ایستد. پس همگی حرکت کنید و من هم به زودی حرکت می‌کنم. سپس بلند شده و به سوی مرکبش رفت ...

سپس در میان غطفان رفتم و دیدم که آنها مثل قریش در حال رفتن هستند برای همین نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که عبای یکی از زنانش را به دوش انداخته بود و نماز می‌خواند، رفتم.

وقتی که مرا دید (در همان حالی که مشغول نماز بود) مرا به کنار خود فرا خواند و مقداری از عبا را بر روی من انداخت، سپس رکوع و سجود را به جای آورد و نماز را سلام داد.

آنگاه من اخبار را به عرض ایشان رساندم. «۲»

(۲) واقدی از عبد الله بن عمر نقل کرده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در نزدیکی شکافی بر کوه که در جهت بنی نضیر بود، نماز خواند و این مکان امروزه جایگاه مسجدی است که در پایین کوه قرار دارد.

از جابر بن عبد اللّه روایت کرده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بالای کوهی که امروزه مسجد در آن قرار دارد، ایستاد و دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا کرد و پس از آن یک مرتبه دیگر به آنجا آمد و نماز خواند و دعا کرد.

در خبر دیگر از وی آمده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه، دعایش مستجاب شد و ما این قضیه را از شادمانی چهره‌اش فهمیدیم.

(۳) از حذیفة بن یمان روایت کرده است: گرسنگی و ترس در یکی از شب‌های بسیار سرد، ما را تحت فشار قرار داده بود ... در این اوضاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه کسی به میان احزاب می‌رود تا خبری

---

(۱). خبر در سیره ابن هشام به همین صورت آمده است؛ اما در شرح المواهب ابتدا اسم معاویه و سپس نام عمرو بن عاص را نقل کرده است! و محققان سیره آن را در حاشیه آن ج ۳، ص ۲۴۳ نقل کرده‌اند.

(۲). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۲- ۲۴۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۳۹

برای ما بیاورد تا خداوند او را همنشین من در بهشت قرار دهد؟ این درخواست را سه مرتبه تکرار کرد، امّا از شدت سرما و گرسنگی کسی داوطلب نشد! هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله این وضع را مشاهده کرد، مرا فرا خواند و فرمود: حذیفه!

(۱) وقتی که اسم مرا صدا زد چاره‌ای نداشتم جز این که بلند شوم و نزد آن حضرت بروم. پس در حالی که دلم به شدت می‌طپید پیش او رفتم.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


فرمود: از اول تا حال صدای مرا می‌شنوی و جواب نمی‌دهی؟

گفتم: از شدت سرما و گرسنگی طاقت نداشتم!

فرمود: برو ببین احزاب چه کار کرده‌اند؟

گفتم: می‌ترسم که مرا پاره پاره کنند!

فرمود: آسیبی به تو نمی‌رسد! آنگاه فرمود: به میان آنها برو و ببین که چه می‌گویند ... نترس.

رفتم و در کنار آتشی در میان آنها نشستم. ابو سفیان بلند شد و گفت:

مواظب جاسوسان و خبرچینان باشید و هر کدام ببینید که چه کسی در کنار شما نشسته است.

من فوری متوجه سمت راستم شدم و پرسیدم: چه کسی هستی؟

جواب داد: عمرو بن عاص. سپس متوجه سمت چپ شدم و پرسیدم: چه کسی هستی؟

جواب داد: معاویه بن ابی سفیان. آنگاه ابو سفیان گفت: به خدا قسم که دیگر طاقت ماندن در اینجا را ندارید؛ زیرا اسبان و شتران هلاک شده‌اند.

(۲) قحطی تمام این منطقه را فرا گرفته و بیماری شیوع یافته است. از سوی دیگر بنی قریظه هم به ما خیانت کرده‌اند و خبرهای ناخوشایندی از طرف آنها به ما رسیده است. و باد هم امان ما را بریده است! به خدا قسم که هیچ خیمه‌ای بر جای خود باقی نمانده و هیچ دیگی بر روی اجاق آرام نمی‌گیرد.

پس شما حرکت کنید و من هم حرکت می‌کنم.

سپس ابو سفیان برخاست و بر شتر خود که هنوز زانوهایش را باز نکرده بود، سوار شد. شتر به دنبال ضربات شلاق ابو سفیان بر روی سه پایش بلند شد و بعد از آن که برخاست، ابو سفیان متوجه بسته بودن زانوی شتر شد و آن را باز کرد. در این هنگام عکرمه بن ابی جهل او را صدا زد و گفت: ای ابو سفیان، تو رئیس و فرمانده این اقوام هستی، پس چگونه به خود اجازه می‌دهی که بروی و آنها را به حال خود رها کنی؟!

(۳) ابو سفیان خجالت کشید و شترش را خواباند و از آن پیاده شد و افسارش را به دست گرفت و در حالی که آن را به دنبال خود می‌کشید، فریاد می‌زد: حرکت کنید، حرکت کنید ... او منتظر ماند تا بیشتر مردم حرکت کردند. آنگاه به عمرو بن عاص گفت: ای ابو عبد الله، چون که از تعقیب محمد و یارانش

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۰

در امان نیستیم، باید عده‌ای از اسب سواران را در اینجا باقی بگذاریم تا تمام لشکریان منطقه را ترک کنند. عمرو گفت: من می‌مانم. آنگاه به خالد بن ولید گفت: تو چه کار می‌کنی ای ابو سلیمان؟ او هم گفت: من نیز باقی می‌مانم. «۱»

(۱) پس عمرو و خالد به همراه دویست اسب سوار باقی ماندند و بقیه لشکر منطقه را ترک کردند.

سپس حذیفه به میان غطفان رفت و مشاهده کرد که آنها هم مشغول ترک اردوگاه خویش هستند ... و هنگامی که آنها مشغول ترک منطقه بودند، عده‌ای از سواران بنی سلیم و حارث بن عوف و مسعود بن رخیله به همراه عده‌ای از سواران قبایل باقی ماندند. و اسب سواران قریش در همان اردوگاه تا هنگام سحر باقی ماندند و سپس حرکت کرده و پس از برآمدن روز در منزل ملل به سپاه ملحق شدند.

(۲) باقیمانده اسب سواران غطفان هم حرکت کردند تا در منزل مراض «۲» به قبیله خویش ملحق شدند، و پس از آن که قبایل مختلف احزاب به سوی مناطق خویش بازگشتند، حذیفه هم شبانه به سوی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مراجعت کرد و قضایا را به اطلاع وی رسانید.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۳) واقدی می‌نویسد: وقتی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن شب را در کنار خندق به صبح رسانید، هیچ کدام از لشکریان مشرکان در اطراف خندق نبودند؛ برای همین به آنها اجازه داد که به خانه‌های خود بازگردند.

به دنبال آن مسلمانان با خوش‌حالی و با عجله به خانه‌های خود بازگشتند.

سپس ابن عمر روایت کرده است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله احتمال داد که جاسوسی از قریش در میانشان باشد و سرعت زیاد مسلمانان در ترک سنگرهای خویش و بازگشت به منازل را مشاهده کند و آن را گزارش دهد. به این علّت فردی را به دنبال مسلمانان فرستاد که برگردند.

عبد اللّه بن عمر می‌گوید: به سرعت به دنبال مسلمانان رفتم و فریاد زدم:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داده است که برگردید؛ امّا از شدت گرسنگی و سرما حتی یک نفر هم بازنگشت.

(۴) جابر بن عبد الله می‌گوید: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به من دستور داد که مسلمانان را بازگردانم؛ بدین جهت در میانشان این مطلب را با صدای بلند اعلام می‌کردم؛ اما از شدت گرسنگی و سرما حتی یک نفر هم بازنگشت. برای همین نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برگشتم و مطلب را به اطلاع وی رساندم و آن حضرت با شنیدن این خبر به خنده افتاد. «۳»

سپس از ابی وجزه روایت کرده است: هنگامی که قریش از ادامه اقامت در آنجا ناتوان

---

(۱). در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۷ آمده است که ابو سفیان به خالد بن ولید گفت: ای ابو سلیمان باید من و تو بمانیم.

(۲). مراض: در سی و شش مایلی (۷۰ کیلومتری) مدینه قرار دارد، وفاء الوفاء: ۳۷۰.

(۳). قمی می‌نویسد: پس از آن که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شب را به صبح رسانید، به اصحابش فرمود: سنگرهای خود را ترک نکنید؛ اما وقتی که خورشید طلوع کرده بود، اصحاب آن حضرت به مدینه بازگشته بودند و فقط چند نفری در کنار وی باقی مانده بودند!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۱

شدند ... ابو سفیان نامه‌ای به این مضمون به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نوشت:

باسمک اللّهم، به لات و عزی قسم می‌خورم که دوباره با این جمع زیاد به سوی تو می‌آیم تا تو را ریشه کن کنم! اما این بار دیدم که از جنگ و درگیری با ما کراهت داشته و این خندق‌ها و کانال‌ها را بین ما و خود قرار دادی! ای کاش می‌دانستم که چه کسی این را به تو آموخته است؟! اگر امروز بدون رسیدن به نتیجه‌ای برمی‌گردیم باید بدانید که در روزی همانند احد بر شما مسلط شدیم که زنان به عیاشی و پایکوبی پرداختند!

(۱) ابو سفیان نامه را به وسیله ابو أسامه جشمی برای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستاد و وقتی که نامه به دست آن حضرت رسید؛ ابیّ بن کعب را فرا خواند. أبی وارد خیمه آن حضرت شد و نامه را خواند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در جوابش نوشت:

از محمد رسول اللّه به ابی سفیان بن حرب؛ امّا بعد، هرآینه که در مقابل خدا به خویش مغرور شده‌ای. در این که گفته بودی با جمع زیادی به سوی ما آمده بودی و می‌خواهی که دوباره به سوی ما بازگردی و ما را ریشه کن کنی، باید به تو بگویم که خدا بین تو و این آرزویت فاصله می‌اندازد و عاقبت امر را برای ما قرار می‌دهد، به گونه‌ای که دیگر نامی از لات و عزّی باقی نمی‌ماند. و امّا درباره این سخن تو که چه کسی این را به من آموخته است، باید بگویم که خداوند تبارک و تعالی به خاطر به غیظ درآوردن تو و اصحابت آن را به من الهام کرده است. «۱» و روزی فرا خواهد رسید که از دست تو راحت خواهم شد و روزی فرا خواهد رسید که لات و عزّی و إساف و نائلة و هبل را خواهم شکست و در آن زمان این مطلب را به یاد تو خواهم آورد. «۲»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۲)

## غزوه بنی قریظه «۳»

طبرسی در إعلام الوری از أبان بن عثمان أحمر بجلی کوفی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است:
رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن شب را با مسلمانان به صبح آورد و آنگاه وارد مدینه شد.

---

(۱). این مطلب منافاتی با این ندارد که خداوند این فکر را به سلمان الهام کرده و آنگاه به پیامبرش الهام کرد که با سلمان مشورت کرده و به پیشنهاد او عمل کند.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۸۸- ۴۹۳ و در شرح المواهب آمده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روز چهار شنبه، هفت روز باقیمانده به آخر ذی القعده وارد مدینه شد، و این در حالی است که از واقدی به نقل از جابر نقل کردیم که دعای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در عصر چهار شنبه مستجاب شد و به این ترتیب بازگشت آن حضرت در صبح پنجشنبه بوده است.

(۳). یعقوبی در تاریخ خود، ج ۱، ص ۵۲ می‌نویسد: آنها طایفه‌ای از جذام بودند که در کنار کوهی به نام قریظه ساکن شدند و به همین کوه منسوب شدند و گفته شده است که این نسبت به جدشان قریظه بوده است و شاید کوه منسوب به جدشان بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۲

(۱) دخترش فاطمه آبی تهیه کرده و مشغول شستن سر آن حضرت بود «۱» که جبرئیل در حالی که بر مرکبی سوار شده بود، وارد شد. وی پارچه سفیدی بر سر بسته بود و قطیفه‌ای از إستبرق که درّ و یاقوت بر آن آویخته شده بود، بر دوش داشت و گرد و غبار چهره‌اش را فرا گرفته بود.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برخاست و گرد و خاک از چهره‌اش پاک کرد. جبرئیل فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ سلاح را بر زمین گذاشته‌ای در حالی که اهل آسمان آن را بر زمین نگذاشته‌اند. و ما مشرکان را تعقیب می‌کردیم تا از روحاء گذشتند. حال برخیز و به سوی همدستان آنها از اهل کتاب حرکت کن. به خدا قسم که شکست سختی را به آنها می‌چشانیم. «۲»

(۲) در هنگام حضور احزاب، بنی قریظه در خارج از قلعه‌های خویش به سر می‌بردند، برای همین شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام را به همراه سی نفر از خزرجی‌ها به سوی بنی قریظه فرستاد و به آنها فرمود: ببینید که آیا بنی قریظه به داخل قلعه‌هایشان رفته‌اند؟

هنگامی که علی علیه السّلام به کنار قلعه‌هایشان رسید، فحش و ناسزا از آنها شنید و لذا فهمید که به قلعه‌های خود بازگشته‌اند. پس به سوی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله برگشت و او را از قضیه با خبر کرد. آن حضرت فرمود:

رهایشان کن. به زودی خداوند تو را بر آنها مسلط می‌کند. همان خدایی که تو را بر عمرو بن عبد ودّ مسلط کرد، تنهایت نمی‌گذارد. پس حرکت کن تا مردم به گرد تو جمع شوند. و آنها را به نصرت و پیروزی از جانب خدا بشارت بده؛ همان خدایی که پس از یک ماه با ایجاد رعب و وحشت در دل دشمن، مرا از دست آنها نجات داد.

علی علیه السّلام می‌گوید: پس از آن که مردم جمع شدند و آماده حرکت شدم ... و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به هنگام حرکت به من فرمود: با عنایت به برکت خداوند متعال حرکت کن، زیرا خداوند وعده سرزمین و دیار آنها را به شما داده است!

برای همین با اطمینان به نصرت خدای عز و جل حرکت کردم و پرچم را در کنار قلعه بر زمین کوبیدم. «۳»

(۳) در خبر طبرسی از احمر بجلی کوفی از امام صادق علیه السّلام آمده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: پرچم مهاجرین را به سوی بنی قریظه حمل کن ... سپس فرمود: تصمیم بر این است که همه شما نماز عصر خود را در کنار

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


قلعه‌های بنی قریظه به جای آورید. «۴»

---

(۱). در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۹ از زهری از عروهٔ این مطلب آمده و در واقدی، ج ۲، ص ۴۹۷ آمده است: آن حضرت وارد منزل عایشه شد!

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۴- ۱۹۵.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۱۰۹- ۱۱۰.

(۴). و در تبیان، ج ۸، ص ۳۳۲ آمده است: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به شخصی دستور داد که اعلام کند: هیچ کس نماز عصر را نخواند مگر پس از رسیدن به بنی قریظه.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۳

علی علیه السّلام به همراه مهاجران و بنی عبد الاشهل و بنی نجار حرکت کرد و حتی یک نفر از آنها تخلّف نکرد. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله افراد را تحریض به پیوستن به علی علیه السّلام می‌کرد. و وضع به گونه‌ای بود که بعضی از مسلمانان نماز عصر را بعد از عشاء به جای آوردند. «۱»

(۱) قمی در تفسیر خود می‌نویسد (ظاهرا روایت است): جبرئیل آن حضرت را مورد خطاب قرار داد و فرمود: خداوند دستور داده است که نماز عصر را نخوانی، مگر در بنی قریظه ... پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از منزل خارج شد و در این حال حارثهٔ بن نعمان به استقبال آن حضرت رفت. پیامبر اکرم فرمود: علی را فرا بخوان. پس از مدتی علی علیه السّلام حاضر شد. پیامبر به وی فرمود: به مردم اعلام کن که هیچ کس نماز عصر را نخواند، مگر در بنی قریظه! امیر المؤمنین این مطلب را اعلام کرد و مردم به سوی بنی قریظه حرکت کردند.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم در حالی که علی علیه السّلام در جلوی او حرکت می‌کرد و پرچم بزرگ را در دست داشت؛ عازم بنی قریظه شد. «۲»

(۲) و در قرب الإسناد با سندی از امام صادق علیه السّلام آمده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در روز بنی قریظه علی علیه السّلام را با پرچم بزرگی که سیاه رنگ بود و عقاب نامیده می‌شد، به سوی بنی قریظه فرستاد و بیرق آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله سفید بود. «۳»

(۳)

## محاصره بنی قریظه

شیخ مفید در ارشاد از علی علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: حرکت کردم تا به نزدیکی قلعه‌های آنها رسیدم. هنگامی که مرا از لبه‌های دیوار قلعه دیدند، یکی از آنها فریاد زد: قاتل عمرو بن عبد ودّ به سوی شما آمده است! و دیگری گفت: کشنده عمرو بن عبد ودّ به سوی شما آمده است. و همین طور

---

(۱). اعلام الوری، ۱: ۱۹۵.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

(۳). قرب الإسناد، ص ۶۲؛ چنان که در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۴۶ هم آمده است و هم چنین ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۴۵ نقل کرده است که در آن روز پرچم در دست علی علیه السّلام بود و پرچم نشانه لشکر بود. و لواءها (بیرق‌ها) نشانه‌های گروه‌ها و

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


دسته‌های مختلف بود و کم اهمیت‌تر از پرچم بود: چنان که این مطلب را واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۴۹۷ ذکر کرده است که پرچم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به هنگام بازگشت از خندق بر همان حال خود باقی مانده و باز نشده بود که آن حضرت علی را فرا خواند و پرچم را به وی سپرد!

و عروة بن زبیر گفته است: آن حضرت، علی علیه السّلام را به عنوان مقدمه سپاه به سوی بنی قریظه فرستاد و پرچم را به دست او داد و طبرسی هم در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۲ به نقل از او این مطلب را آورده است. و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۴۹۶ گفته است: پیامبر اکرم در روز چهار شنبه، که هفت روز به آخر ذی القعده باقی مانده بود، به سوی آنها حرکت کرد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۴

بعضی از آنها، بعضی دیگر را صدا می‌زدند و این خبر را به یکدیگر می‌دادند و شنیدم که یکی این رجز را می‌خواند:

قتل علی عمراصاد علی صقرا

قصم علی ظهراأبرم علی أمرا

هتک علی سترا. علی، عمرو را کشت. علی، عقاب قریش را شکار کرد.

علی، پشت دشمن را شکست. علی، پایه (اسلام) را محکم کرد.

علی پرده (قریش) را درید.

(۱) پس پیش خود گفتم: شکر خدای را که اسلام را ظاهر و پیروز و شرک را نابود کرد ...

با اطمینان به یاری پروردگار عز و جل حرکت کردم و پرچم را در پای قلعه بر زمین کوبیدم. آنها از بالای دیوارهای قلعه به تماشای من آمده بودند و به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فحش می‌دادند.

هنگامی که وضع را این گونه دیدم، دوست نداشتم که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن را ببینند؛ برای همین تصمیم گرفتم که نزد آن حضرت بازگردم و مانع از آمدن وی به پای قلعه شوم که ناگهان آن حضرت از راه رسید و فحش‌های آنها را شنید! پس با صدای بلند گفت:

ای برادران بوزینه‌ها و خوک‌ها، اگر ما با قومی وارد کارزار شویم، پس بدا به حال آنان!

یهودیان گفتند: ای أبو القاسم، شما که خشمگین و بد زبان نبودید!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شرم کرد و مقداری عقب نشست.

سپس دستور داد که خیمه‌اش را در کنار قلعه‌های آنها برپا کنند. «۱»

(۲) طبرسی در اعلام الوری از أبان أحمر بجلی کوفی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:

هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به همراه مسلمانانی که اطرافش را گرفته بودند، پیش آمد، امیر المؤمنین به استقبال وی رفت و فرمود:

یا رسول اللّه- جانم به فدای شما باد- از این نزدیک‌تر نیایید و همانا خداوند جزای آنها را خواهد داد.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دریافت که آنها به وی فحش می‌دهند و فرمود: آنها اگر مرا ببینند، چنین حرف‌هایی را که شنیده‌ای بر زبان نمی‌آورند! آن حضرت جلو آمد و فریاد زد: ای برادران بوزینه‌ها اگر ما با قومی وارد جنگ شویم، پس بدا به حال آنها. ای بندگان طاغوت، مرگ بر شما، خدا شما را نابود گرداند!

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۱۰۹- ۱۱۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۵

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


آنها از هر طرف فریاد زدند: ای ابو القاسم، شما که بد زبان نبودید، تو را چه شده است؟! آن حضرت شرم کرد و به خاطر شرمندگی، نیزه کوچکش از دستش افتاد و عبایش هم بر زمین افتاد و به عقب بازگشت! «۱»

(۱) قمی در تفسیر خود می‌نویسد: امیر المؤمنین علیه السّلام قلعه‌های آنها را محاصره کرده بود که کعب بن اسد بر لبه دیوار قلعه در آمد و شروع کرد به فحش و ناسزاگویی به آنها و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در همین حال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که بر الاغی سوار شده بود «۲» از راه رسید. امیر المؤمنین علیه السّلام به استقبال وی رفت و فرمود:

پدر و مادرم به فدایت ای رسول اللّه، لطفا به قلعه نزدیک نشوید! آن حضرت فرمود: ای علی، شاید که آنها به من فحش می‌دهند؟! اگر مرا ببینید، خداوند ذلیلشان می کند! سپس به نزدیک قلعه آمده فریاد زد: ای برادران بوزینه‌ها و خوک‌ها و ای بندگان طاغوت! آیا به من ناسزا می گویید؟

باید بدانید که وای به حال قومی که ما با آنها وارد جنگ شویم!

(۲) کعب بن اسد بر دیواره قلعه آمد و گفت:

ای ابو القاسم: به خدا قسم که تو خشمگین و نادان نبودی!

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آنچه گفته بود شرم کرد و به همین خاطر ردایش از پشتش افتاد!

پس رسول اللّه سپاه اسلام را در اطراف قلعه مستقر کرده و یهودیان را محاصره کرد.

و بعد از سه روز عزّال بن سموأل از قلعه بیرون آمد و گفت:

ای محمد! آیا با ما نیز همانند برادرانمان از بنی نضیر معامله می کنی که خونمان را نریزی و در عوض ما سرزمین خود را تخلیه کنیم و آنچه در آن است را تقدیم داریم و هیچ چیزی را از تو پنهان نکنیم؟

فرمود: نه، باید به حکم من گردن نهید و به دنبال آن این شخص به قلعه بازگشت. «۳»

(۳) واقدی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله زره و کلاه‌خود به تن کرده و نیزه‌ای به دست گرفته بود. و در حالی که سپری بر دوش انداخته بود، بر اسب خود نشسته بود. و اصحاب وی نیز سلاح برگرفته و بر اسب‌های خویش سوار شده و دور او را فرا گرفته بودند. آنها ۳۶ اسب سوار بودند. و بقیه نیز به صورت پیاده و یا سوار بر شتر به دنبال آن حضرت به سوی بنی قریظه حرکت می کردند.

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۵- ۱۹۶. و در التنبیه و الإشراف، ص ۲۱۷ آمده است: این حادثه در هفت روز مانده به آخر ذی القعده اتفاق افتاد و آنها مقداری از روز را در مدینه بودند.

(۲). در تاریخ یعقوبی، ۱: ۵۲ نیز اینگونه آمده است.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۶

تا این که در کنار چاهی از چاه‌های بنی قریظه فرود آمد. سپس به تیراندازان دستور داد که پیش بیایند و تیراندازی کنند. «۱»

(۱) پس از آن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به من دستور دادند: پیش برو و تیراندازی کن. من در آن هنگام حدود پنجاه تیر داشتم که جلو رفتم تا تیرهایم به آنها برسد و مدتی به سوی آنها تیراندازی کردم ...

کعب بن عمرو مازنی روایت کرده است: در آن روز آنچه تیر در اختیار داشتم، پرتاب کردم تا ساعتی از شب گذشت! در تمام این مدت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در حالی که سلاح پوشیده بود، بر اسب نشسته بود و بر کار ما نظارت می کرد و دیگر اسب سواران نیز در اطراف او آماده جنگ ایستاده بودند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که به اردوگاه خویش بازگردیم. در اردوگاه، شام ما را خرماهایی تشکیل می‌داد که سعد بن عباده فرستاده بود ...

آن حضرت هم از آن می‌خورد و می‌فرمود: خرما چه غذای خوبی است!

فردای آن روز، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تیراندازان را به جلو فرستاد و به بقیه لشکریان دستور داد که قلعه‌ها را از هر طرف محاصره کنند و تیراندازان از هر طرف به سوی قلعه تیر و سنگ پرتاب می‌کردند و اگر عده‌ای خسته می‌شدند، عده دیگری جای آنها را پر می‌کردند.

(۲) از محمد بن مسلمه روایت کرده است: ما به قلعه رفته و از نزدیک بر آنها تیر می‌انداختیم و اطراف قلعه را خالی نمی‌کردیم تا شب فرا رسید ...

از ابن عمر روایت کرده است: تا جایی که برایمان امکان داشت به سوی آنها تیراندازی می‌کردیم و آنها از فراز قلعه به شدت سنگ و تیر به سوی ما پرتاب می‌کردند!

ابن مسلمه نقل کرده است: ما به اردوگاه خود بازنگشتیم تا آنها از جنگ دست برداشتند و گفتند:

مذاکره می‌کنیم.

(۳) برای همین نبّاش بن قیس را فرستادند که او به صحبت با رسول اللّه پرداخت و گفت:

ای محمد، همان گونه که با بنی نضیر رفتار کردی با تو مذاکره می‌کنیم، به این صورت که تمام اموال و اسلحه مال تو باشد و در مقابل از خون ما درگذری. آنگاه به همراه زنان و فرزندان، دیار خود را ترک می‌کنیم و هر کدام به اندازه یک بار شتر با خود می‌بریم.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله این پیشنهاد را قبول نکرد.

دوباره آمدند و گفتند: از خون ما بگذر و زنان و فرزندانمان را به ما واگذار و احتیاجی به یک بار شتر نداریم.

---

(۱). مغازی واقدی، ۲: ۵۰۰- ۴۹۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۷

رسول اللّه فرمود: نه. باید بر حکم من گردن نهید.

نبّاش برگشت و سخنان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را برای بنی قریظه بازگو کرد. «۱»

(۱)

## شورای بنی قریظه

طبرسی در مجمع البیان از عروة نقل می‌کند: که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ۲۵ شبانه روز آنها را محاصره کرد به طوری که در رنج و سختی افتادند و رعب و وحشت آنها را فرا گرفت ... و هنگامی که مطمئن شدند که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از آنها دست بر نمی‌دارد تا آنها را تحت فرمان خویش درآورد، کعب بن أسد گفت:

ای جماعت یهود، می‌بینید که چه بلایی بر سر شما آمده است. حال من سه پیشنهاد را بر شما عرضه می‌کنم تا هر کدام را که می‌خواهید اختیار کنید، گفتند: پیشنهادت چیست؟ گفت: اول این که این مرد را تصدیق کنیم و با او بیعت کنیم که به خدا قسم او پیامبری است که از سوی خدا فرستاده شده است و او همان کسی است که در تورات بدان بشارت داده شده‌اید. در این صورت خون و مال و زنانتان در امان می‌ماند.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


(۲) گفتند: ما هیچ گاه از احکام تورات جدا نمی‌شویم و آن را با چیز دیگری عوض نمی کنیم!

گفت: اگر این را قبول نمی کنید، پس بیایید که زنان و فرزندان خود را به قتل برسانیم و سپس با شمشیرهای کشیده بر محمد هجوم آوریم و در این صورت چیزی در پشت سر نداریم که نگران آن باشیم و آن قدر می‌جنگیم تا خدا بین ما و محمد حکم کند. پس اگر کشته شدیم که غمی نداریم، چون زن و فرزندی از خویش باقی نگذاشته‌ایم که نگران آنها باشیم- و اگر پیروز شدیم که دوباره زن و فرزندان جدیدی برای خویش فراهم می کنیم!

(۳) گفتند: چگونه این بیچاره‌ها را بکشیم؟! و زندگی بدون آنها چه خیری دارد؟

گفت: اگر این را هم قبول نمی کنید، باید بدانید که امشب، شب شنبه است و شاید که محمد و اصحابش در آن به استراحت پرداخته‌اند، پس بیایید همگی از قلعه بیرون برویم تا شاید آنها را غافلگیر کرده و ضربه‌ای به آنها وارد کنیم!

گفتند: شنبه خود را خراب کنیم و در آن دست به کاری بزنیم که پیشینیان ما انجام دادند و چنان که می‌دانی مسخ شدند؟!

گفت: از زمانی که مادرتان شما را زاییده است هیچ کدام، حتی برای یک شب، کاردان و دوراندیش نبوده‌اید! «۲»

---

(۱). همان، ص ۵۰۱.

(۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۲ و ابن اسحاق هم آن را با همین الفاظ و بدون سند نقل کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۸

(۱)

## مشورت ابی لبابه و خیانت او

طبرسی در مجمع البیان از کلبی از زهری نقل می کند: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هر پیشنهادی را ردّ کرد، مگر این که بر حکم وی گردن نهند ... گفتند: ابی لبابه را به سوی ما بفرست تا با او مشورت کنیم.

مال و عیال و فرزندان ابی لبابه نزد آنها بودند و برای همین خیرخواه آنها به شمار می‌رفت. «۱»

(۲) قمی هم این خبر را در تفسیر خویش چنین نقل کرده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای ابی لبابه، به سوی هم‌پیمانان و هم قسمان خویش برو و او نزد آنها رفت.

به او گفتند: ای ابو لبابه، نظر تو چیست؟ آیا حکم محمد را گردن نهیم؟

گفت: تسلیم شوید و بدانید که حکم او درباره شما ذبح- با اشاره به گردن خویش- است!

اما از کار خود پشیمان شد و گفت: به خدا و رسولش خیانت کردم!

از قلعه بیرون آمد؛ اما نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بازنگشت؛ بلکه به مسجد رفت و طنابی به گردن خویش انداخت و خود را محکم به ستونی در مسجد که «ستون توبه» نامیده می‌شود، بست و گفت: خودم را باز نمی کنم تا بمیرم یا خداوند توبه‌ام را بپذیرد!

این قضیه را به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رساندند و آن حضرت فرمود: اگر پیش ما می‌آمدند از خداوند برای او طلب استغفار می کردیم؛ اما حال که به سوی خدایش رفته است، پروردگار نسبت به او أولی است. «۲»

---

(۱). همان، ص ۸۲۳.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۳ و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۵۰۶ با سندی از سائب بن ابی لبابه از پدرش نقل می کند:

وقتی بنی قریظه برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیغام فرستادند که: مرا پیش آنها بفرستد؛ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله مرا فرا

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


خواند و فرمود: به سوی هم‌پیمانان خویش برو؛ زیرا آنها از میان أوس تو را برگزیده‌اند.

پس نزد آنها رفتم که به سرعت دور من جمع شدند و گفتند: ای ابو لبابه، ما از میان تمام این مردم، فقط با تو هم پیمان هستیم.

کعب بن اسد نیز برخاست و گفت: ای ابو بشر، تو می‌دانی که درباره تو و قومت در جنگ حدائق و جنگ بعاث و هر جنگ دیگری که وارد آن شدید، چه اقداماتی کردیم. حال این محاصره، باعث رنج و سختی و هلاکت ما شده است و محمد هیچ پیشنهادی را نمی‌پذیرد، مگر این که حکم وی را گردن نهیم. اگر او از ما بگذرد به سرزمین شام یا خیبر می‌رویم و بعد از این با هیچ جمعی علیه وی متحد نمی‌شویم ...

سپس کعب گفت: نظر تو چیست در حالی که می‌بینی از میان همه مردم تو را انتخاب کرده‌ایم؟

محمد هیچ پیشنهادی را قبول نمی‌کند، مگر این که بر حکم وی گردن نهیم؟ آیا این را قبول کنیم؟

ابو لبابه می‌گوید که گفتم: بله، بر حکم وی گردن نهید و در همین حال به گردن خویش اشاره کردم؛ یعنی او شما را می‌کشد!

سپس از قلعه بیرون آمدم و مردم انتظار می‌کشیدند که نزد آنها بروم ...؛ امّا من از کار خود پشیمان شده بودم؛ برای همین طلب استغفار و گریه می‌کردم و از راه دیگری از پشت قلعه عبور کردم تا به مسجد رسیدم و خود را به ستون مخلّقة

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۴۹

(۱) در شبی که بنی قریظه حکم رسول اللّه درباره خود را پذیرفتند، فردی به نام عمرو بن سعدی در میان آنها برخاست و چنان که واقدی نقل می‌کند، گفت:

ای جماعت یهود، با محمد هم قسم شدید که دشمنان وی را یاری نکنید و از او در مقابل دشمنانش پشتیبانی کنید؛ امّا شما پیمان‌شکنی کردید و من در پیمان بستن شرکت نکردم و در هنگام مکر و پیمان‌شکنی نیز با شما شریک نشدم.

پس اگر قبول نمی‌کنید که مسلمان شوید، لااقل بر یهودیّت خویش باقی بمانید و جزیه «۱» بپردازید. و به خدا قسم نمی‌دانم که آیا این پیشنهاد را قبول می‌کند یا خیر؟

(۲) آنها گفتند: ما قبول نمی‌کنیم که عرب‌ها بر ما مسلط باشند و از ما خراج بگیرند و مرگ برای ما بهتر از این است.

گفت: پس در این صورت من از شما بیزار هستم و از شما جدا می‌شوم.

پس از آن اسد بن عبید- و برادرزاده‌هایش اسید و ثعلبه، فرزندان سعیّه برخاستند و گفتند:

ای جماعت بنی قریظه، به خدا قسم، شما می‌دانید که او رسول خدا است و صفت‌هایش را می‌دانید که علمای ما و علمای بنی نضیر آن را بازگو کرده‌اند.

این اوّلین آنها است- و به حییّ بن اخطب اشاره کرد که بعد از بازگشت قریش، به قلعه بنی قریظهٔ برگشته بودند- به همراه جبیر بن هیّبان که راستگوترین مردم در میان ما است و به هنگام مرگش، صفت‌های این پیامبر را برای ما بازگو کرد!

امّا آنها گفتند: ما هرگز از تورات جدا نمی‌شویم.

هنگامی که این سه نفر، لجبازی و بی‌منطقی قوم خویش را دیدند در همان شب از قلعه خارج شدند و اسلام آوردند و امّا عمرو بن سعدی فرار کرد و کسی نفهمید که به کجا رفت. «۲»

(۳)

## پذیرش فرمان پیامبر

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: آنها مدتی در محاصره ماندند تا این که به شدت به جزع و فزع افتادند و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


بستم (مخلّفة: مالیده‌شده با خلوق که نوعی عطر قدیمی عرب‌ها بوده است). وقتی که خبر مربوط به من به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسید، فرمود: او را رها کنید تا خداوند آنچه را اراده می‌کند در مورد او انجام دهد. اگر پیش من می‌آمد، برای او طلب استغفار می‌کردم. امّا حال که نزد من نیامده و رفته است، او را رها کنید! (مغازی، ج ۲، ص ۵۰۶- ۵۰۷).

(۱). این اوّلین جایی است که ذکری از جزیه در اسلام به میان آمده است، بدون آن که ذکری از آن در سنت یا قرآن آمده باشد و اصل آن در یونانی، گزیت به معنای حساب سرانه می‌باشد.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۰۳- ۵۰۴. و ابن اسحاق خلاصه خبر آنها را در سیره، ج ۳، ص ۲۴۹ آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۰

زنان و کودکان به گریه و زاری پرداختند ... و هنگامی که محاصره آنها را به رنج و سختی انداخت، به حکم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گردن نهادند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که کتف‌های مردان را که هفتصد نفر بودند به هم ببندند و زنان را در گوشه‌ای جمع کنند. «۱»

(۱) أوسی‌ها نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رفتند و گفتند: ای رسول خدا، اینها هم پیمان و پشتیبان ما بوده‌اند که در تمام جنگ‌ها ما را علیه خزرج یاری کرده‌اند و شما در یک جلسه هفتصد مرد جنگی و سیصد نفر از مردم عادی را به عبد اللّه بن ابیّ بخشیدی و ما از او کمتر نیستیم!

هنگامی که اصرار آنها زیاد شد، فرمود: آیا رضایت می‌دهید که قضاوت درباره آنها را به مردی از شما واگذار کنم؟!

گفتند: بله. او کیست؟ فرمود: سعد بن معاذ. گفتند: حکم او را قبول داریم.

سپس سعد بن معاذ را با برانکارد آوردند و أوسی‌ها دور او جمع شده و می‌گفتند:

ای ابو عمرو، از خدا بترس و درباره هم‌پیمانان و دوستانت خوبی کن؛ زیرا آنها ما را در جنگ‌های بعاث و حدائق و جنگ‌های دیگر یاری کردند.

هنگامی که اصرار آنها زیاد شد، گفت: الآن وقت آن فرا رسیده است که سعد در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری نترسد!

(۲) أوسی‌ها گفتند: ای وای! به خدا قسم که بنی قریظه از دست رفت! و زنان و بچه‌ها شروع به گریه در اطراف سعد کردند.

هنگامی که ساکت شدند، سعد گفت: ای جماعت یهود، آیا به حکم من درباره خود راضی هستید؟

گفتند: بله، راضی هستیم و امیدواریم که درباره ما انصاف و حسن نظر داشته باشی.

سعد دوباره حرف خود را تکرار کرد و آنها گفتند: بله، ای ابو عمرو حکم تو را قبول داریم.

سعد به خاطر احترام به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله متوجه وی نشد و گفت:

نظر شما چیست ای رسول خدا که پدر و مادرم به فدایت؟

---

(۱). واقدی می‌نویسد: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که آنها را اسیر کنند و محمد بن مسلمه کتف‌های آنها را به هم بست و آنگاه آنها را به گوشه‌ای بردند. سپس زنان و بچه‌ها را از قلعه‌ها خارج کردند و در جای دیگری جمع‌آوری کردند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عبد اللّه بن سلام را مسئول نگهداری از آنها کرد. و آنگاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که آنچه از سلاح و اثاث و لباس در قلعه وجود دارد، جمع‌آوری شود.

سپس روایت کرده است که مسلمانان هزار نیزه و هزار و پانصد شمشیر و پانصد سپر و سیصد زره یافتند و اثاث و ظروف بسیاری را از آنها خارج کردند و خمره‌هایی از شراب را یافتند که آنها را ریختند و آنها را تخمیس نکردند (امّا خمس سایر اشیاء را جدا کردند.) و هم چنین شتر و گوسفندانی را جمع‌آوری کردند؛ (مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۰۹- ۵۱۰).

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۱

فرمود: ای سعد، هر چه می‌خواهی درباره آنها حکم کن؛ من به حکم تو درباره آنها راضی هستم. «۱»

(۱) طبرسی در إعلام الوری از امام صادق صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است: سعد حکم کرد که مردان بنی قریظه کشته و زنان و بچه‌ها اسیر شوند و اموالشان تقسیم شود و زمین و خانه‌هایشان فقط در میان مهاجران تقسیم شود.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرآینه بر حکم خدا درباره آنها که از بالای هفت آسمان نازل شده بود، حکم کردی. «۲»

(۲) قمی می‌نویسد: اسیران را به مدینه آوردند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که: از آب گوارا به آنها بنوشانید و خوراک پاکیزه و خوب به آنها بخورانید و به اسیرانشان با نیکی رفتار نمایید و سپس دستور فرمود که گودال‌هایی را حفر کنند که در بقیع حفر شد و هنگامی که شب فرا رسید، دستور داد که مردان را یکی یکی خارج کنند و گردنشان را بزنند که در ظرف سه روز صبح و عصر انجام شد. «۳»

(۳) شیخ مفید در ارشاد به طور مختصر گفته است:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به مدت ۲۵ شبانه روز بنی قریظهٔ را محاصره کرد تا به حکمش گردن نهادند و از او درخواست کردند که حکم سعد بن معاذ درباره آنها را بپذیرد.

سعد حکم کرد که مردان کشته شوند و زنان و بچه‌ها اسیر گرفته شوند و اموال تقسیم شود.

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: ای سعد، حکم خدا را که از بالای هفت آسمان نازل شده بود، صادر کردی.

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که مردان بنی قریظه را که نهصد نفر بودند، جمع‌آوری کنند و به مدینه بیاورند ... و آنها را در خانه‌های بنی النجار حبس کردند. «۴»

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به ناحیه بازار- امروزه- رفت که در آنجا گودال‌هایی حفر شده بود. و دستور داد که اسیران را بیاورند. و به امیر المؤمنین دستور داد که پیش بیاید و گردن‌های آنها را در گودال‌ها بزند. «۵»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۰- ۱۹۱ و مثل همین در سیره، ج ۳، ص ۲۴۹- ۲۵۱ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۱۰- ۵۱۲ و با تفضیل بیشتری آمده است.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶ و حلبی ساروی از او در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۰ این مطلب را نقل کرده است.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

(۴). واقدی می‌نویسد: آن حضرت دستور داد که اسیران را به خانه اسامهٔ بن زید ببرند و زنان و بچه‌ها را به خانه پسرش، حارث ببرند. و دستور داد که خرمای زیادی بیاورند و بین آنها پخش کنند.

و دستور داد که اسلحه و اثاث و کالاها و لباس‌ها را به خانه دختر حارث ببرند و گوسفندان و شتران را رها سازند که در میان درختان بچرند.

سپس صبح فردای آن روز به بازار آمد و دستور داد که گودال‌هایی را از بین سنگ‌های زیت تا خانه ابی جهم عدوی حفر کنند.

(۵). ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۱. تعداد آنها در اینجا نهصد نفر ذکر شده و نقل خواهد شد که آنها هفتصد بلکه چهار صد و پنجاه تن بوده‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۲

(۱)

## کشته شدن کعب بن أسد

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


قمی در تفسیرش می‌نویسد: کعب بن اسد را در حالی که دست‌هایش به گردنش بسته شده بود، پیش آوردند. او مردی خوش سیما و زیبا بود وقتی نگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر وی افتاد، فرمود: ای کعب، آیا وصیّت ابن خراش برای تو کافی نبود؟ آن راهب زیرکی که از شام پیش شما آمده بود و گفت:

«شراب‌خواری و خوش‌گذرانی را کنار گذاشته‌ام و به این منطقه خشک و بی‌آب و علف آمده‌ام تا پیامبری را که مبعوث می‌شود درک کنم. بعثت او در مکه و هجرت وی به این منطقه می‌باشد. او به تکه‌ای نان و مقداری خرما بسنده می‌کند و بر الاغ بدون پالان سوار می‌شود. «۱» در چشمانش سرخی دیده می‌شود و بین کتف‌هایش مهر ختم نبوت به چشم می‌خورد. شمشیرش را بر دوش می‌گذارد و از درگیر شدن با هیچ کدام از شما نمی‌ترسد. حکومت و سیطره وی فراگیر می‌شود و مناطق زیادی را در برمی‌گیرد»!

(۲) کعب گفت: این چنین بوده است ای محمد! و اگر یهود بر من ایراد نمی‌گرفتند که به خاطر ترس از مرگ به جزع و فزع افتاده‌ام، به تو ایمان آورده و تو را تصدیق می‌کردم.

و لکن من بر دین یهود هستم و بر همین دین زنده بودم و می‌میرم!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: او را ببرید و گردنش را بزنید. و گردنش را زدند. «۲»

سپس حیی بن اخطب را پیش آوردند. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود:

ای فاسق، کار خدا درباره خود را چگونه دیدی؟!

گفت: ای محمد، به خدا قسم که خودم را به سبب دشمنی با تو ملامت نمی‌کنم.

من تمام سعی و تلاش خویش را به سبب دشمنی با تو به کار بردم و هر کسی را می‌توانستم علیه تو تحریک کردم، و لیکن هر کسی که خدا او را ذلیل کند، خوار و ذلیل می‌شود! «۳»

(۳) شیخ مفید در ارشاد این مطلب را افزوده است که پس از آن وی رو به مردم کرد و گفت:

ای مردم، هیچ راه فراری از امر الهی نیست، این حادثه چیزی بوده است که برای بنی اسرائیل مقدر شده بود!

سپس او را در مقابل امیر المؤمنین (ع) بردند و او در این حال می‌گفت: این است کشته شدن یک انسان شریف به دست یک مرد شریف!

---

(۱). یادآور می‌شویم که قبلا از قمی نقل شد که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حالی که بر الاغ سوار شده بود، به قلعه‌های بنی قریظه نزدیک شد.

(۲). در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۱۶ به طور مختصر آمده است.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۱ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۱۳- ۵۱۴ به صورت مختصر.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۳

امیر المؤمنین فرمود: همانا بهترین مردم، بدترین آنها را می‌کشند و بدترین مردم، بهترین‌ها را می‌کشند؛ پس وای به حال کسی که بهترین و شریف‌ترین انسان‌ها او را بکشد و خوشا به حال کسی که بدترین کفار او را بکشد!

حیّ گفت: درست می‌گویی! لباس‌هایم را از تنم خارج مکن.

علی علیه السّلام فرمود: این کار برای من بسیار آسان است.

(۱) حیّ گفت: مرا پوشاندی! خدا تو را بپوشاند! سپس سرش را جلو آورد و علی علیه السّلام گردنش را زد و به لباس‌هایش دست

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


نزد.

سپس از مردی که حیّ را آورده بود، پرسید: هنگامی که حیّ را برای قتل می‌آوردی، چه می‌گفت؟

جواب داد که می‌گفت

لعمرک ما لام ابن أخطب نفسهو لکنّه من یخذل اللّه یخذل

لجاهـد حتّی بلّغ النّفس جهدهاو حاول یبغی العزّ کلّ مقلقل «۱» سوگنـد می‌خورم که ابن أخطب خودش را ملامت نمی‌کند و لیکن هر کسـی که خدا او را ذلیل کند، ذلیل می‌شود او آن قدر تلاش کرد که حتی جان خود را بر سـر این کار گذاشت و سعی کرد که برای به دست آوردن عزّت و سربلندی هر کسی را بشوراند.

امیر المؤمنین هم فرمود:

لقد کان ذا جدّ وجد بکفرهفقید الینا فی المجامع یعتل

فقلّدته بالسّیف ضربه محفظفصار الی قعر الجحیم یکبّل

فـذاک مثاب الکافرین و من یطع‌لامر اله الخلق فی الخلـد ینزل همانا حیّ مرد پرتلاش و کوشایی در کفر خویش بود او افراد زیادی را از جاهـای مختلف علیه مـا شورانـد بـا شمشـیر ضـربه‌ای خشم‌آلود بر گردنش فرود آوردم و او را روانه جهنم کردم تا در آنجا به زنجیر کشیده شود این است سرانجام کافران و امّا هر کسی که از پروردگار عالمیان اطاعت کند، در بهشت جاودانه می‌گردد.

(۲) و نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله قبل از اختلاف، روزی برای مناظره به میان آنها رفته بود که زنی از آنها، سـنگی را به سوی آن حضـرت پرتـاب کرد. پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله او را شـناخت و دسـتور داد که امروز او را بکشـند و او از میان آن همه زن به قتل رسید. «۲»

---

(۱). در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۲ این دو بیت به جبل بن جوّال نسبت داده شده است.

(۲). ابن هشام می‌نویسد: او همان کسـی بود که سـنگی را به سوی خلّاد بن شوید پرتاب کرد و او را به قتل رساند. و همین مطلب با تفصیل بیشتری در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۱۶- ۵۱۷ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۴

از میان آن زنان، زنی به نام عمره دختر خنافه را برای خویش برگزید. «۱»

کشـتن آنهـا بـه مـدت سه روز در صـبح و نزدیکی غروب انجـام شـد «۲» و آنهـا را در گرمـای ظهر نمی‌کشـتند، زیرا آن حضـرت می‌فرمود: با اسیران خوش‌رفتاری کنید و غذای خوب و آب گوارا به آنها بدهید. «۳»

(۱) طبرسی در تفسیر خود از عروه نقل کرده است: گمان کرده‌اند که آنها ششصد مرد جنگی بوده‌اند.

و گفته شده است که تنها چهار صد و پنجاه مرد را کشته و هفتصد و پنجاه مرد را اسیر کرد. «۴»

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۲- ۱۱۳ و در سیره، ج ۳، ص ۷۵۶ آمـده است: ریحانه دختر عمر بن خناقهٔ که رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله اسـلام را به وی عرضه کرد؛ امّا او از پذیرش هر دینی غیر از یهودیت خودداری کرد! برای همین پیامبر از او کناره‌گیری کرد ... تا این که روزی پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله با اصـحابش به جایی می‌رفت که صدای به هم زدن دو کفش به همدیگر را شـنید. پس دید که ثعلبهٔ بن سـعیّه یهودی که مسـلمان شده بود، پیش آمد و گفت: ای رسول خدا، ریحانه اسـلام آورد. آن حضـرت از شـنیدن این خبر خوش‌حال شد و به ریحانه پیشـنهاد کرد که با او ازدواج کند، اما ریحانه گفت: مرا به عنوان کنیز در ملک خود نگهدار که در این صورت برای من و تو راحت‌تر است! برای همین او را به حال خود گذاشت. و بعدا او پیش آن حضرت وفات کرد، در حالی

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


که ریحانه در ملکیّت وی قرار داشت.

و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۵۲۰ بدون سند از أیّوب بن بشیر معاوی نقل کرده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را به خانه امّ منذر، سلمی دختر قیس (یکی از خاله‌هایش از بنی النّجار) فرستاد. او نزد امّ منذر بود تا قاعده شد و پاک گردید. ام المنذر نزد پیامبر آمد و او را از قضیه با خبر کرد. آن حضرت به خانه ام منذر آمد و به ریحانه فرمود: اگر دوست داشته باشی تو را آزاد کرده و با تو ازدواج می‌کنم و اگر دوست داشته باشی می‌توانی به عنوان کنیز در ملک من باشی.

گفت: ای رسول اللّه، برای من و تو راحت‌تر است که کنیز تو باشم و به همین حالت باقی بود تا آن حضرت رحلت کرد.

از زهری نقل کرده است: او در میان خانواده‌اش خود را می‌پوشاند و می‌گفت: هیچ کس بعد از رسول الله نباید مرا ببیند. سپس گفته است: این زن قبلا همسر مردی به نام حکم بوده است، بنابراین باکره نبوده است.

و یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲ می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شانزده کنیز را از میان زنان بنی قریظه اختیار کرد و آنها را میان فقرای بنی هاشم تقسیم کرد و یکی از آنها را که ریحانه نامیده می‌شد، برای خودش انتخاب کرد.

(۲). این در حالی است که واقدی از عایشه نقل می‌کند که بنی قریظه در همان روز تا پاسی از شب در زیر نور آتشی که با شاخه‌های خشک خرما (سعف) برپا شده بود، گردن زده شدند!

از ابن کعب قرظی روایت کرده است: آنها تا هنگامی که خورشید غروب کرد، گردن زده شدند و سپس با خاک روی گودال را پوشاندند. و اگر در مورد بالغ بودن یکی از آنها شک می‌کردند به محل روییدن موهای بلوغ نگاه می‌کردند که اگر مو روییده بود، او را به قتل می‌رساندند و اگر مویی نروییده بود، او را در میان اسیران قرار می‌دادند و مثل همین مطلب را شیخ طوسی در أمالی، ص ۳۹۰، ح ۸۵۷ نقل کرده است.

سپس از ابن خرم روایت کرده است که آنها ششصد نفر بوده‌اند و از ابن منکدر نقل کرده است که آنها بین ششصد تا هفتصد نفر بوده‌اند و از ابن عباس نقل کرده است که آنها هفتصد و پنجاه نفر بوده‌اند.

و پس از آن که زنان بنی قریظه شب را به صبح آوردند و از کشته شدن مردان خود آگاه شدند، گریه و زاری و ناله سر دادند و پیراهن خود را پاره و مو پریشان کردند و چنگ به صورت‌های خویش زدند (مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۱۷- ۵۱۸)

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲ و در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۱۴۵ آمده است که آن حضرت فرمود: حرارت شمشیر و خورشید را توأما بر آنها جمع نکنید. به اسیران خوش‌رفتاری کنید. به آنها اجازه دهید که استراحت کنند و آنها را سیراب کنید تا خنک شوند و به تدریج بقیه را گردن بزنید.

(۴). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۵

(۱)

## دو شفاعتی که مورد پذیرش قرار گرفت

ابن اسحاق با سندی از عبد الله بن صعصعه از بنی نجّار نقل می‌کند که ام منذر، سلمی دختر قیس از بنی نجّار از خاله‌های رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود که در بیعت نساء شرکت کرده بود و به سوی دو قبله نماز خوانده بود و با بعضی از بنی قریظه آشنایی داشت. به همین علّت نوجوانی بالغ که رفاعة بن سموأل نامیده می‌شد به وی پناه آورد و او به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم به فدایت. رفاعه را به من ببخش؛ زیرا او امید دارد که زنده بماند و نماز بخواند و از گوشت شتر بخورد ... رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رفاعه را به او بخشید و او از میان آنها زنده ماند. «۱»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۲) بنی قریظه از هم‌پیمانان قبیله اوس علیه خزرج بودند و در روز جنگ بعاث آنها را یاری کردند و در این میان زبیر بن باطا از بنی قریظه، ثابت بن قیس بن شماس از قبیله خزرج را اسیر کرد و ابن اسحاق از زهری از بعضی از فرزندان زبیر نقل کرده است که وی موی جلوی پیشانی ثابت را تراشید و بر او منت گذاشته و آزادش کرد.

در واقعه بنی قریظه، زبیر از پیرمردانی بود که اسیر شده بود؛ لذا ثابت تصمیم گرفت که احسان وی را در زمان جاهلیت، تلافی کند.

پس نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، زبیر در زمان جاهلیت بر من منّت گذاشته و حال می‌خواهم که آن را تلافی کنم، پس خون او را به من ببخش.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: او را به تو بخشیدم.

(۳) ثابت نزد زبیر آمد و گفت: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تو را به من بخشیده و من تو را آزاد می‌کنم!

زبیر گفت: پیرمردی که خانواده و فرزند ندارد، زندگی را می‌خواهد چه کند؟!

پس ثابت نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بازگشت و گفت:

پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، همسر و فرزندانش را هم به من ببخش.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله قبول کرد و ثابت به زبیر گرفت: رسول الله خانواده و فرزندانت را هم به من بخشید و من آنها را به تو می‌بخشم.

(۴) زبیر گفت: خانواده‌ای که در حجاز هیچ مالی ندارند، چگونه می‌توانند زندگی خود را بگذرانند؟!

پس ثابت نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، مال او را هم به من ببخش. فرمود: آن را هم به تو بخشیدم.

ثابت نزد زبیر آمد و گفت: رسول الله مال تو را به من بخشید و من آن را به تو می‌بخشم. گفت: ای ثابت، بر سر کعب بن أسد که چهره‌اش همانند آینه‌ای چینی بود که در آن صورت زندگان دیده می‌شد، چه آمد؟ گفت: کشته شد.

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۵ و در مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۱۴- ۵۱۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۶

پرسید: بر حیّ بن أخطب که آقا و بزرگ شهرنشینان و بادیه‌نشینان بود چه آمد؟ گفت: کشته شد.

پرسید: بر عزّال بن سموأل که در هنگام سختی در پیشاپیش ما بود و به هنگام فرار پشتیبان ما بود، چه آمد؟ گفت: کشته شد.

پرسید: فرزندان بنی کعب بن قریظه و بنی عمرو بن قریظه چه شدند؟ گفت: همگی کشته شدند.

گفت: ای ثابت، تو را به حقی که بر گردن تو دارم، قسم می‌دهم که مرا هم به آنها ملحق کن. به خدا قسم که زندگی بعد از اینها هیچ خیری ندارد! و ثابت او را پیش آورد و گردنش را زد. «۱»

(۱) واقدی این خبر را اینگونه نقل کرده است: زبیر گفت: ای ثابت، مرا ببر و گردنم را بزن. ثابت گفت:

من هرگز تو را نمی‌کشم. زبیر گفت: ای ثابت، من از کشته شدن هیچ ترس و خوفی ندارم، اما به زن و بچه‌هایم نگاه کن که از مرگ من جزع و فزع می‌کنند. تو از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درخواست کن که آنها را آزاد کند و اموالشان را به آنها برگرداند.

پس ثابت او را نزد زبیر بن عوّام برد و او گردنش را زد.

سپس ثابت از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله درخواست کرد مال و فرزندان زبیر را به او ببخشد. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرزندان او را آزاد کرد و اموال آنها را که عبارت بود از نخلستان و شتران و وسایل خانه، به آنها برگردانید، مگر سلاح را. و آنها با خاندان ثابت بن قیس بن شماس زندگی می‌کردند. «۲»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۲)

## تقسیم و فروش غنائم

طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: آنگاه رسول خدا، زنان و فرزندان و اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم کرد و اسیران را به همراه سعد بن زید انصاری به نجد فرستاد و با فروش آنها، سلاح و اسب برای مسلمانان خرید. «۳»

(۳) ابن اسحاق اضافه می‌کند: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خمس اموال بنی قریظه را جدا نمود و آنگاه بقیه را بین مسلمانان تقسیم کرد. به این ترتیب که به اسب سوار سه سهم می‌داد: دو سهم برای اسب و یک سهم برای اسب سوار و یک سهم برای پیاده. «۴»

(۴) واقدی اضافه می‌کند: مسلمانان سه هزار نفر بودند که ۳۶ اسب داشتند. و اموال را به سه هزار و هفتاد و دو سهم تقسیم کردند و به اسب دو سهم و به صاحبش یک سهم می‌دادند.

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۳- ۲۵۴.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۲۰.

(۳). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۳ و مثل همین مطلب در سیره‌ها هم آمده است.

(۴). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۵- ۲۵۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۷

(۱) روایت کرده است: غنائم را به پنج قسمت تقسیم کرد، آنگاه خمس آن را قبل از تقسیم در اختیار گرفت. آن حضرت هر کسی را که می‌خواست به دیگری می‌بخشید. تا او را به خدمت بگیرد یا بفروشد. هم چنین در مورد اثاثیه آنها این حکم را جاری کرد و قبل از تقسیم، آن را تخمیس کرد و هم چنین خمس نخلستان‌های آن را جدا نمود.

کسی که غنائم را بین مسلمانان تقسیم می‌کرد، محمیّهٔ بن جزء زبیدی بود. و روایت کرده است: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مادر و فرزندانش از هم جدا نشوند تا بالغ شوند.

پرسیدند: نشانه بلوغ آن چیست؟

فرمود: تا هنگامی که دختران قاعده و پسران محتلم شوند.

برای همین مادر به همراه فرزندان کوچکش فروخته می‌شد و بین مادر و دختری که به بلوغ رسیده بود، جدایی می‌انداختند و هم چنین بین دو خواهری که به بلوغ رسیده بودند، جدایی انداخته می‌شد ...

و اگر بچه کوچکی مادر نداشت، او را به غیر مسلمان نمی‌فروختند.

(۲) گفته‌اند: هنگامی که می‌خواستند اسیران را تقسیم کنند، دختران و زنان جوان را در کناری و پیر زنان را در گوشه دیگر جای دادند ... و آنگاه گروهی از آنها به عثمان بن عفّان و عبد الرحمن بن عوف فروخته شد. در این حال عبد الرحمن، عثمان را مخیر کرد که هر گروه را که می‌خواهد، بردارد ... و عثمان گروه پیرزنان را برداشت ... و در نتیجه سود زیادی نصیب وی شد، زیرا پیرزنان بر خلاف جوانان، اموال زیادی به همراه خود داشتند.

طایفه دیگری از آنها به همراه سعد بن عباده به شام فرستاده شدند تا آنها را بفروشند و اسب و سلاح خریداری کنند و طایفه دیگری به نجد فرستاده شدند.

(۳) و از محمد بن مسلمهٔ روایت کرده است: سهم من و اسبم از اسرا و زمین و اثاثیه ۴۵ دینار زرد شد که در آن روزگار با این مبلغ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


یک زن را به همراه فرزندش خریدم و دیگران هم مثل من بودند.

و از أسلم بن نجره ساعدی نقل کرده است: ابو الشحم یهودی دو زن را به مبلغ صد و پنجاه دینار خریداری کرد که هر کدام از آنها سه فرزند دختر و پسر داشتند.

روایت کرده است: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله برای خلّاد بن سوید که زیر دیوارهای قلعه با سنگی که پرتاب شده بود، کشته شد، سهمی قرار داد و برای ابی سنان بن محصن که در میان جنگجویان حضور داشت و فوت کرد، سهمی قرار داد. و پنج زن نیز در غزوه بنی قریظه حضور داشتند که سهمی برای آنها قرار نداد؛ اما چیزی را به آنها اعطا کرد. «۱»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۲۱- ۵۲۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۸

(۱)

## آیاتی که در این مورد نازل شد

درباره جنگ احزاب، آیات ۹ تا ۲۵ سوره احزاب نازل شد و قمی در تفسیر آنها گفته است: این آیات در مورد واقعه احزاب قریش و قبایل عرب که با آنها متحد شده بودند، نازل شد. «۱»

و در مورد آیه‌های ۲۶ و ۲۷ نوشته است: این دو آیه در مورد بنی قریظه نازل شده است که می‌فرماید:

«وَ أَنْزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ صَیاصِیهِمْ وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِیقاً. وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً» «۲»؛ گروهی از اهل کتاب را که از آنها حمایت می‌کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید و در دلشان وحشت انداخت و شما گروهی از آنها را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید. خدا زمین و خانه و اموالشان و نیز زمینی را که گام در آن ننهاده بودید به شما واگذاشت که خداوند بر هر کاری تواناست.

و این اقتضا می‌کند که سوره بعد از غزوه بنی قریظه نازل شده باشد.

(۲) و آیات متوالی ۲۸ تا ۳۴ همسران بنی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلًا. وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً»؛ ای پیامبر، به همسرانت بگو: «اگر طالب زندگی دنیا و زینت آن هستید بیایید تا از آن برخوردارتان کنم و شما را به طرز نیکویی رها سازم و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را خواهانید به راستی خداوند برای نیکوکاران پاداش بزرگی آماده کرده است.

(۳) مفسران و از جمله قمی در شأن این آیات نوشته‌اند: سبب نزول این آیات در هنگامی بود که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از غزوه خیبر برگشته بود «۳» و خیبر در اوایل سال هفتم هجری رخ داد.

بلکه گفته‌اند: زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آن هنگام، نه نفر بودند که از آن جمله: زینب دختر جحش را نام برده‌اند که در أواخر سال پنجم او را تزویج کرد- و جویریه دختر حارث، رئیس بنی المصطلق که در سال ششم او را تزویج کرد.- و صفیّه دختر حیّ بن أخطب- که در اوایل سال هفتم او را تزویج کرد- و میمونه دختر حارث هلالیهٔ- که آخر سال هشتم او را ترویج کرد. «۴»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

(۲). همان، ص ۱۹۲.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۳). همان، ص ۱۹۲.

(۴). التبیان، ج ۸، ص ۳۳۶ و مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۴- ۵۵۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۵۹

ابن اقتضا می‌کند که سوره احزاب یا این آیات در اواخر سال هشتم، بعد از ازدواج کردن آن حضرت با میمونه، دختر حارث هلالیهٔ در عمره قضا در آخر سال هشتم نازل شده باشد. تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۲۵۹ آیاتی که در این مورد نازل شد ..... ص : ۲۵۸

۱) و آیه ۳۳ سوره احزاب که می‌فرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛ از آیاتی است که اخبار بسیاری درباره آن رسیده است که در خانه امّ سلمه و درباره کسانی که عبای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را فرا گرفته بود، یعنی درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است. «۱» و در هیچ کدام از اخبار بسیاری که درباره این آیه نازل شده- با وجود اختلافی که در الفاظ دارند- نیامده است که حسن و یا حسین طفل شیرخواره یا بغلی بوده‌اند؛ بلکه از روایات استفاده می‌شود که آنها اطفال رشد کرده‌ای بودند که راه می‌رفتند و ظواهر امور را درک می‌کردند؛ بنابراین نزول این آیه در سال پنجم هجری نبوده بلکه پس از سال هفتم بوده است.

به این ترتیب، بحث در مورد این دو حادثه؛ یعنی مخیّر گردانیدن همسران به وسیله پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و نزول آیه تطهیر را به اواخر سال هشتم وامی‌گذاریم. و قبل از آن، خبر تفسیر قمی را در مورد مخیّر گردانیدن همسران به وسیله پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را پس از خیبر ذکر می‌کنیم؛ چنان که وی بر آن تصریح کرده است.

(۲)

## شهادت سعد بن معاذ

در مجمع البیان آمده است: گفته‌اند وقتی جریان بنی قریظه به پایان رسید، زخم وارد شده بر سعد بن معاذ شکافت و برای همین رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را به خیمه‌ای که در مسجد برپا شده بود؛ فرستاد.

او از جابر بن عبد الله روایت کرده است: جبرئیل بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: این بنده صالحی که فوت کرده کیست که درهای آسمان برایش گشوده شده و عرش به خاطر او به حرکت در آمده است؟!

پس رسول الله از [منزل] خارج شد و دید که سعد بن معاذ رحلت کرده است. «۲»

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۳ و تفسیر فرات کوفی، ص ۳۴۰- ۳۳۱ و التبیان، ج ۸، ص ۳۳۹- ۳۴۱ و مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۹- ۵۶۰.

(۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۳. و واقدی می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به همراه عده‌ای از اصحاب بر سعد بن معاذ وارد شد و بالای سرش نشست و سر او را در دامن گرفت و عرض کرد: خدایا، همانا سعد در راه تو جهاد کرد و رسول تو را تصدیق نمود. و آنچه را که بر عهده او بود، پس روح او را به بهترین صورتی که ارواح خلایق را قبض می‌کنی، قبض کن.

در این هنگام سعد چشمانش را باز کرد و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا شهادت می‌دهم که تو رسالتش را تبلیغ نمودی.

آنگاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سر او را از دامن بر زمین گذاشت و به منزل خود بازگشت.

پس از ساعتی سعد فوت کرد و جبرئیل بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و فرمود: ای محمد، این مرد صالحی که در میان

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۰

(۱) صدوق در امالی با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند: به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خبر داده شد که سعد بن معاذ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


فوت کرده است. آن حضرت به همراه اصحاب برخاست و دستور داد که وی را غسل دهند، در حالی که خود بر کناره در ایستاده بود.

پس از آن که جنازه‌اش حنوط و کفن شد، بر تابوتی گذاشته شد تا به سوی بقیع حمل شود و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بدون کفش و عبا در تشییع جنازه شرکت کرد و گاهی سمت راست و گاهی سمت چپ تابوت را به دوش می‌کشید تا این که به کنار قبر رسیدند. آنگاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وارد قبر شد و او را در لحد

---

شما فوت کرده، کیست که درهای آسمان به رویش گشوده شده و از مرگ او عرش الهی به لرزه درآمده است؟!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به جبرئیل فرمود: با سعد بن معاذ سخنی داشتم و حال می‌گویی که او مرد؟!

سپس با نگرانی به سوی خیمه کعیبه حرکت کرد در حالی که به خاطر عجله زیاد لباسش را بر زمین می‌کشید! و دید که سعد مرده است. (این مطلب در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۲ هم آمده است.)

آن حضرت دستور داد که بدن سعد را غسل دهند و برادرزاده‌اش، حارث بن أوس بن معاذ و پسر عمویش، اسید بن حضیر او را غسل می‌دادند و سلمهٔ بن سلامه آب می‌ریخت و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حاضر بود و نظارت می‌کرد. بدنش اول با آب خالص، سپس با آب سدر و پس از آن با آب کافور غسل داده شد. آنگاه در سه پارچه صحاری (منسوب به صحار از نواحی عمان) کفن شد و در آنها پیچیده شد، سپس تابوتی که نزد آل سبط بود؛ آورده شد و جنازه‌اش را بر آن تابوت نهادند. و مردم دیدند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله زیر دو پایه تابوت قرار گرفته و آن را به دوش می‌گیرد. تا آن که تابوت از منزل سعد خارج شد ... و مردم نیز پشت سر تابوت به راه افتادند.

هنگامی که به بقیع رسیدند، آن حضرت فرمود: وسایل دفن را آماده کنید.

در اینجا با سندی از ابی سعید خدری نقل کرده است که گفت: من از کسانی بودم که در حفر قبر سعد در کنار خانه فعلی عقیل شرکت داشتم و هر چه قبر را حفر می‌کردیم، بوی مشک از آن برمی‌خاست تا این که به لحد رسیدیم ... رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هنگامی که بر ما وارد شد که از کندن قبر فارغ شده و آب خشت را کنار قبر آماده کرده بودیم ... آن حضرت جنازه‌اش را کنار قبر گذاشتند و سپس بر آن نماز خواند در حالی که مردم بقیع را پر کرده بودند.

آنگاه از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است: چهار نفر به قبر وی وارد شدند: برادرزاده‌اش، حارث بن أوس بن معاذ؛ پسر عمویش، اسید بن حضیر؛ ابو نائله و سلمهٔ بن سلامه. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بر بالای قبر ایستاده بود. پس از آن که جنازه‌اش را در لحد گذاشتند، چهره رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دگرگون شد و سه بار (با صدای بلند) تسبیح گفت و مسلمانان نیز به دنبال وی (با صدای بلند) سبحان الله گفتند که بقیع به لرزه درآمد. پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سه بار تکبیر گفت و اصحاب نیز (با صدای بلند) سه بار تکبیر گفتند که از صدای تکبیر بقیع به لرزه درآمد. از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سؤال شد: ای رسول خدا، دیدیم که چهره‌ات دگرگون شد و سه بار تسبیح گفتی، علت آن چه بود؟ فرمود: قبر به رفیقتان فشار آورد و او را در خود پیچید که اگر کسی تا به حال نجات می‌یافت، سعد هم از آن نجات می‌یافت. سپس خداوند او را از آن خلاص کرد! (این را ابن اسحاق هم در سیره، ج ۳، ص ۲۶۳ نقل کرده است.)

و از مسور بن رفاعهٔ روایت کرده است: مادر سعد آمد تا او را در لحد بنگرد؛ اما مردم مانع شدند. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: او را آزاد بگذارید. او جلو آمد و پیش از آن که لحد با خشت بسته شود جنازه پسرش را دید و گفت: پاداش مصیبت تو را در راه خدا می‌بینم.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در همان جا به وی تسلیت گفت. و مسلمانان مشغول ریختن خاک و صاف کردن قبر شدند. در این

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


هنگام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به کناری رفت و نشست تا قبر صاف شد و بر آن آب ریخته شد. آنگاه به کنار قبر آمد و برای او دعا کرد و برگشت. (مغازی، ج ۲، ص ۵۲۵- ۵۳۱)

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۱

گذاشت و با دستان خود لحد را می‌پوشانید و می گفت: سنگی بدهیدم، خاکی بدهیدم و با آن شکاف‌های بین خشت‌ها را می‌بست. هنگامی که آن حضرت از پوشاندن لحد فارغ شد و خاک بر آن ریخته و آن را صاف کردند، فرمود: می‌دانم که این قبر به زودی می‌پوسد و حتما پوسیدگی به خودش هم می‌رسد اما خداوند بنده‌ای را دوست دارد که اگر کاری را انجام می‌دهد، آن را خوب و محکم انجام دهد! پس از آن که خاک بر قبر را صاف کردند، مادر سعد از گوشه‌ای گفت: بهشت بر تو گوارا باد ای سعد! (۱) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای مادر سعد، این گونه با جزم و یقین درباره کار پروردگارت سخن نگو، هم اکنون سعد گرفتار فشار قبر شده است!

پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و مردم بازگشتند، به آن حضرت گفتند: ای رسول خدا، دیدیم که درباره سعد کارهایی انجام دادی که در مورد هیچ کس انجام ندادی؛ در تشییع جنازه‌اش با پای برهنه و بدون عبا شرکت کردی؟

فرمود: ملائکه بدون کفش و بدون عبا بودند من از آنها پیروی کردم.

گفتند: چرا گاهی سمت راست و گاهی سمت چپ تابوت را به دوش می گرفتی؟!

فرمود: دست من در دست جبرئیل بود؛ هر جایی که او آن را می گرفت، من هم می گرفتم!

گفتند: دستور دادی که او را غسل دهند و بر جنازه‌اش نماز خواندی و او را در قبر گذاشتی و با این حال فرمودی که سعد به فشار قبر مبتلا شده است؟!

فرمود: بلی. رفتار او با خانواده‌اش خوب نبود. «۱»

(۲)

## توبه ابی لبابه

قمی در تفسیر خود می‌نویسد: ابو لبابهٔ بن عبد المنذر روزها را روزه می گرفت و در شب مقدار کمی از غذایی که دخترش می‌آورد، می‌خورد تا رمقی داشته باشد. و دخترش به هنگام قضای حاجت او را باز می کرد.

در یکی از شب‌ها رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در خانه ام سلمه بود که وحی نازل شد و توبه ابی لبابهٔ پذیرفته شد. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به ام سلمه فرمود: خدا توبه ابی لبابه را پذیرفت.

ام سلمه گفت: آیا اجازه می‌دهید که به او اعلام کنم؟ حضرت اجازه فرمود و ام سلمه سرش را از حجره بیرون آورد و گفت: ای ابو لبابه، مژده باد تو را که خداوند توبه‌ات را پذیرفت.

ابو لبابه گفت: الحمد لله. پس عده‌ای به سرعت رفتند که او را باز کنند؛ اما ابو لبابه گفت: نه به خدا قسم، نمی گذارم باز کنید تا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مرا باز کند!

---

(۱). أمالی صدوق و أمالی طوسی، ص ۴۲۷، ح ۹۵۵ و به نقل از این دو در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۰۷- ۱۰۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۲

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پیش آمد و فرمود: ای ابو لبابهٔ، خداوند توبه تو را چنان پذیرفته است که گویی همین امروز متولد شده‌ای!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۱) ابو لبابه گفت: ای رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی که تمام اموالم را صدقه بدهم؟ فرمود: نه. گفت: دو سوّم آن را چطور؟ فرمود: نه. گفت: یک سوم آن را چطور؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پس از آن خداوند این آیات را نازل کرد:

وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ «۱» عده دیگری نیز هستند که به گناه خود اعتراف کردند و کارهای شایسته و ناشایسته را به هم درآمیختند که امید است خداوند توبه آنها را بپذیرد، زیرا او آمرزنده مهربان است. از اموالشان تصدق (و کفّاره) بگیر تا به آن وسیله تزکیه و پاکشان کنی و برایشان دعا کن؛ زیرا دعای تو موجب آرامش آنها است و خداوند شنوای دانا است.

---

(۱). توبه (۹)، ۱۰۲- ۱۰۴ و در خبر تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰۳- ۳۰۴ آمده است. و در ذیل آیه ۲۷ از سوره انفال گفته است: این آیه با آیه‌ای از سوره توبه نازل شده است که در شأن ابی لبابه در هنگام غزوه بنی قریظه در سال پنجم هجری نازل شده است و من آن را با اخبار بدر در شانزدهمین ماه هجرت در همین سوره نوشته‌ام (ج ۱، ص ۲۷۱) و شیخ طوسی در تبیان، ج ۵، ص ۲۹۰ می‌گوید: این مطلب از امام باقر و امام صادق علیهم السّلام روایت شده است و هم چنین در مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۰۱ و ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۲۴۸ با سندی از ام سلمه روایت کرده است که به هنگام سحر شنیدم که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله می‌خندد! گفتم: از چه می‌خندی ای رسول خدا؟ خدا همیشه تو را خندان کند. فرمود: توبه ابی لبابه پذیرفته شد! گفتم: آیا او را با خبر نکنم ای رسول الله؟ فرمود: اگر می‌خواهی اشکالی ندارد و این پیش از آن بود که حجاب بر زنان واجب شود پس جلو در حجره رفتم و گفتم:

ای ابو لبابه، مژده باد که خدا توبه‌ات را پذیرفت!

مردم به دور او جمع شدند که او را باز کنند، اما او گفت: نه. به خدا نمی‌گذارم تا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با دستان خودش مرا باز کند. وقتی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برای نماز صبح خارج شد، او را باز کرد.

واقدی آن را با سند کامل در مغازی، ج ۲، ص ۵۰۸ نقل کرده و همچنین از ام سلمه روایت کرده است: دیدم که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مشغول باز کردن بندهایش می‌باشد و با صدای بلند با او صحبت می‌کند تا خبر پذیرش توبه‌اش را به او بدهد، اما ابو لبابه از شدت ضعف و سستی، بسیاری از سخنان وی را نمی‌فهمد.

سپس اضافه می‌کند: گفته می‌شود ... طنابی که ابو لبابه با آن خودش را به ستون بسته بود، از مو بود و از آنجا که وی به مدت پانزده شبانه روز خود را بسته بود، طناب در بازوهایش زخم ایجاد کرده بود و بعد از آن تا مدت‌ها آنها را مداوا می‌کرد و حتی بعد از خوب شدن هم اثر آنها در بازوهایش نمایان بود.

و از زهری روایت کرده است: او هفت شبانه روز خود را بر ستونی که جلوی خانه ام سلمه بود، بست. و از آنجا که در گرمای سختی بود (!) و او در طول روز چیزی نمی‌خورد و نمی‌آشامید، به شدت ضعیف و ناتوان شده بود، به گونه‌ای که چیزی را نمی‌شنوید.

این در حالی است که محاصره بنی قریظه بعد از جنگ خندق صورت گرفت و این محاصره در سرمای شدید بوده است، چنان که قبلا ذکر شد!

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۳

(۱)

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


## سریه ابو عتیک به خیبر

طبرسی در اعلام الوری می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عبد الله بن عتیک را به خیبر فرستاد تا ابو رافع (سلّام) بن ابی الحقیق را ترور کند. «۱»

(۲) ابن اسحاق می‌نویسد: وقتی که امور مربوط به خندق و بنی قریظه به پایان رسید، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله این سرّیه را فرستاد. سلّام بن ابی الحقیق از کسانی بود که احزاب را علیه آن حضرت تشویق کرده بود.

از ابن شهاب زهری از عبد الله بن کعب از پدرش، کعب بن مالک انصاری روایت کرده است: از جمله عنایاتی که خدا بر رسولش کرده این بود که دو طایفه اوس و خزرج در یاری رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با هم رقابت می‌کردند و هر کاری که اوسی‌ها انجام می‌دادند، خزرجی‌ها هم می‌خواستند مثل آن را انجام دهند و هر کاری که خزرجی‌ها انجام می‌دادند، اوسی‌ها هم می‌خواستند مثل آن را انجام دهند.

اوسی‌ها بعد از بدر و قبل از احد کعب بن اشرف که دشمنان را علیه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تشویق می‌کرد، به قتل رسانده بودند؛ برای همین خزرجی‌ها بعد از جنگ خندق از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواستند که ابن ابی الحقیق را ترور کنند. او نیز همانند ابن اشرف دشمنان را علیه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تحریک می‌کرد و به این جهت به آنها اجازه داد.

چهار نفر به نام‌های: حارث بن ربعی، عبد الله بن أنیس، عبد الله بن عتیک و مسعود بن سنان داوطلب شدند و نفر پنجم خزاعی بن أسود أسلمی، از هم‌پیمانان خزرجی‌ها بود.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عبد الله بن عتیک را به سرپرستی آنها گمارد و آنها را از کشتن زن یا بچه‌هایش نهی کرد. «۲»

(۳) واقدی با سندی از عطیهٔ بن عبد الله بن أنیس از پدرش نقل می‌کند: مادر رضاعی عبد الله بن عتیک یهودی بود و در خیبر زندگی می‌کرد «۳» و عبد الله می‌توانست که به زبان عبری حرف بزند و برای همین او را برای این کار انتخاب کردیم «۴» و در سحرگاه شب دوشنبه، چهارم ذی الحجّه از مدینه خارج شدیم. پس از آن که به خیبر رسیدیم، عبد الله برای مادرش در خیبر پیغام فرستاد و او را از آمدن خود مطلع کرد. پس از مدتی مادرش با ظرفی پر از نان و خرما آمد و ما آن را خوردیم.

سپس عبد الله به وی گفت: ای مادر، می‌بینی که شب فرا رسیده است «۵»، پس ما را داخل خیبر ببر تا در منزل تو بخوابیم!

مادرش گفت: چه کسی را می‌خواهی؟ گفت: ابو رافع را. مادرش گفت: به همراه مردم وارد شوید و

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶.

(۲). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۸۶- ۲۸۷.

(۳). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۱.

(۴). همان، ص ۳۹۲.

(۵). از این گفتار فهمیده می‌شود که طی مسیر مدینه تا خیبر یک روز طول می‌کشیده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۴

شب پیش من بیایید و هنگامی که سر و صداها خوابید، برای او کمین کنید آنها این کار را کردند و شب بر او وارد شدند و هنگامی که سر و صداها خوابید به آنها گفت: بروید. «۱»

(۱) ابن اسحاق از زهری از عبد الله بن کعب از کعب بن مالک انصاری نقل کرده است: آنها شبانه حرکت کردند تا به خانه ابن ابی الحقیق رسیدند، اما از هر دری که می‌خواستند وارد شوند، دیدند که بسته است. ابن ابی الحقیق در ساختمانی بلند زندگی می‌کرد

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


که با نردبان از آن بالا می‌رفتند.

(۲) واقدی از عبد الله بن أنیس روایت کرده است: عبد الله بن عتیک را مقدّم داشتیم و خودمان در گوشه‌ای پنهان شدیم. او در زد و پس از مدتی همسر سلّام آمد و گفت: چه کار داری؟ او به زبان عبری گفت: برای ابو رافع هدیه‌ای آورده‌ام! او در را باز کرد که فورا همگی پشت در آمدیم و داخل شدیم.

وقتی که شمشیرهایمان را دید، می‌خواست که فریاد بکشد، اما شمشیرم را به سوی او گرفتم و او ساکت شد.

از او پرسیدم: ابو رافع کجا است؟ اگر درست نگویی با شمشیر تو را می‌کشم! گفت: او در آن اتاق است.

بر او وارد شدیم و او را از روی لباس سفیدی که قبطی‌های مصر به تن می‌کردند، شناختیم و با شمشیر ضرباتی بر او وارد ساختیم. همسر وی فریاد کشید و در این حال بعضی از ما می‌خواستیم که برویم و او را خاموش کنیم؛ اما به یاد سفارش رسول الله صلّی اللّه علیه و آله افتادیم که ما را از کشتن زنان نهی کرده بود.

چون سقف اتاق کوتاه بود نمی‌توانستیم ضربات محکم بر او وارد کنیم، برای همین شمشیرم را در شکمش فرو کردم تا آن که صدای فرو رفتن آن را شنیدم و مطمئن شدم که به قتل رسیده است و کسانی که با من بودند نیز ضرباتی بر او وارد کردند.

(۳) با جیغ و فریاد همسر وی، دیگران نیز به داد و فریاد پرداختند؛ ولی تا مدتی از خانه‌هایشان بیرون نیامدند و در این مدت ما از اتاق ابن ابی الحقیق پایین آمدیم و در راه آب خیبر پنهان شدیم. سپس یهودیان در حالی که مشعل‌هایی در دست داشتند به همراه رئیسشان، حارث، ابو زینب به جست و جوی ما پرداختند. در این حال ما در زیر راه آب بودیم و آنها در پشت آن راه می‌رفتند، ولی ما را نمی‌دیدند. پس از جست و جوی زیاد، چیزی نیافتند و بدین جهت نزد همسرش بازگشتند.

ما در میان خود گفتیم: اگر یکی از ما می‌رفت که ببیند آیا وی مرده است یا نه، خیلی خوب بود.

(۴) از قضا ابو قتاده أسود بن خزاعی «۲» کمان خود را فراموش کرده بود ... برای همین أسود در حالی که خود را شبیه آنها کرده بود از مخفیگاه خارج شد و مشعلی مثل مشعل آنها به دست گرفته و در میان آنها رفت ... این گروه برای بار دوم به سوی خانه ابو رافع رفتند و او نیز به همراه آنان رفت و دید که جمعیت زیادی در آنجا جمع شده‌اند و به جنازه وی می‌نگرند. در این هنگام همسرش در حالی که مشعلی در دست داشت جلو آمد و بر روی وی خم شد تا ببیند زنده است یا مرده. پس گفت: به خدای

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۱- ۳۹۲.

(۲). در کتاب واقدی چنین آمده است و از ابن اسحاق نقل کردیم که وی نوشته است: خزاعی بن أسود أسلمی.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۵

موسی که جان داده است! و چون هیچ رگی از رگ‌های بدنش حرکت نمی‌کرد، فهمیدند که جان داده است و رفتند که وسایل دفن وی را فراهم کنند.

(۱) أسود می‌گوید: من نیز از خانه خارج شدیم و نزد دوستانم در راه آب رفتم و آنها را از جریان با خبر ساختم. پس از آن دو روز در مخفیگاه خود باقی ماندیم تا آن که یهودیان دست از جست و جو برداشتند و آنگاه روانه مدینه شدیم.

در مدینه در حالی بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله وارد شدیم که آن حضرت بر منبر بود. هنگامی که ما را دید، فرمود: سربلند باشید.

گفتیم: خداوند شما را سربلند گرداند ای رسول الله!

سؤال کرد آیا او را کشتید؟ گفتیم: بله. و هر کدام از ما ادّعا کرد که او را کشته است!

فرمود: شمشیرهایتان را نشان دهید. شمشیرها را به وی عرضه کردیم و او در حالی که به شمشیر أنیس اشاره می‌کرد؛ فرمود: این

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


شمشیر او را کشته است و این اثر ضربه در شمشیر است. «۱»

(۲)

## سریّه ابی عبیده

مسعودی در التنبیه و الإشراف می‌نویسد: پس از آن سریّه ابی عبیده بن جرّاح فهری قریشی به سوی کناره دریا در ذی الحجّهٔ «۲» سال پنجم رخ داد.

کازرونی در المنتقی نوشته است: در ذی الحجّهٔ این سال (سال پنجم) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سوار اسب شد و به میان باغ‌های اطراف مدینه رفت که ناگهان از اسب پایین افتاد و پای راستش زخمی شد و به مدّت پنج روز در منزل به استراحت می‌پرداخت و نماز را به صورت نشسته می‌خواند.

و می گوید: در این سال احکام فریضه حج نازل شد که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آن را به تأخیر انداخت. «۳»

(۳)

## ازدواج پیامبر با زینب دختر جحش

مسعودی می‌نویسد: و در این سال (سال پنجم هجری) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با زینب دختر جحش، دختر عمه‌اش، امیمه دختر عبد المطّلب ازدواج کرد. «۴»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۹۱- ۳۹۴. و در آن با سندی از ابن عباس آمده است که وقتی ابو رافع به قتل رسید، فردی به نام رزام که مردی شجاع بود به ریاست یهودیان رسید که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سریه دیگری به خیبر فرستاد و او را در شوال سال ششم به قتل رساندند، چنان که خواهد آمد و پس از او کنانهٔ بن ابی الحقیق، برادر سلّام را به ریاست خود برگزیدند و غزوه خیبر با وی رخ داد (ج ۲، ص ۵۶۶).

(۲). التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۷.

(۳). از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

(۴). مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۸، التنبیه و الاشراف، ص ۲۷ و کازرونی در المنتقی نوشته است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را در اول ذی القعده سال پنجم تزویج کرد و در آن هنگام زینب سی و پنج‌ساله بود (بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۹۷).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۶

(۱) در روایت ابی الجارود در تفسیر قمی از امام باقر علیه السّلام آمده است که فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دختر عمه‌اش، زینب دختر جحش را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد. «۱»

زید در اصل کلبی بود. «۲» که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله زینب را به او تزویج کرد و آنها تا مدتی با هم زندگی

---

(۱). پس زینب گفت: ای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اجازه دهید تا فکر کنم و نظر خود را اعلام کنم! اما خداوند این آیه را نازل کرد: وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب: ۳۶)؛ هیچ مرد و زن با ایمانی در کاری که خدا و رسولش حکم کنند از خود اختیاری ندارد.

پس از آن زینب گفت: ای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اختیار من به دست شما است ... (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴ و در التبیان،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ج ۸، ص ۳۴۳).

شیخ طوسی مثل همین را از قتاده و مجاهد از ابن عباس روایت کرده است و طبرسی از او در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۶۳ نقل کرده است.

با این وجود در تبیان، ج ۸، ص ۳۳۴ و از او در مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۴- ۵۵۵ در تفسیر آیه ۲۸ سوره احزاب که می‌فرماید: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ ...»؛ ای پیامبر به زنانت بگو ...؛ آمده است که آنها در آن هنگام به غیر از زینب نه زن بودند و مقتضای آن این است که این آیه بعد از آیه ۳۶ نازل شده باشد که حد اقل بین آنها یک سال فاصله است.

و آیه بعدی؛ یعنی آیه ۳۷ در مورد طلاق زینب به وسیله زید و ازدواج رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله با وی می‌باشد و به ناچار فاصله قابل قبولی بین خواستگاری زینب برای زید و طلاق وی و ازدواج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با او وجود داشت و با این حال، چگونه این دو آیه در کنار هم قرار گرفته‌اند؟!

قمی در تفسیر خود می‌نویسد که نزول آیه ۲۸ بعد از بازگشت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از غزوه خیبر بوده است.

آیات با سیاق واحدی ادامه می‌یابد و آیه ۳۳ دربردارنده قول خداوند متعال است. که می‌فرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛ همانا خداوند می‌خواهد که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و تطهیر کند. این آیه درباره علی و زهرا و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است و از اخبار اسباب نزول به دست می‌آید که بعد از خیبر نازل شده است و بدین جهت بحث و گفتگو درباره آن را به حوادث بعد از خیبر واگذار می‌کنیم.

(۲). قمی در تفسیر خود ج ۲، ص ۱۷۲ از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

وقتی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با خدیجه بنت خویلد ازدواج کرد به بازار عکاظ رفت و زید را دید که نوجوان با هوش و عاقلی است و در معرض فروش گذاشته شده است. پس او را خرید.

پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به پیامبری مبعوث شد او را به اسلام دعوت کرد و او مسلمان شد. پدر وی حارثة بن شراحیل کلبی، مردی جلیل بود. که وقتی خبر حضور فرزندش را در مکه شنید، به مکه آمد و بر ابو طالب وارد شد و گفت:

ای ابو طالب، پسرم اسیر شده و شنیده‌ام که به برادرزاده‌ات فروخته شده است. از وی بخواه که یا او را بفروشد و یا فدیه او را قبول کند و یا آزادش کند. ابو طالب با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله صحبت کرد و آن حضرت فرمود: او آزاد است و هر جایی که بخواهد می‌تواند برود. پس حارثه برخاست و دست زید را گرفت و گفت: ای پسرم، به شرف و حسب خودت ملحق شو! اما زید گفت: من هرگز از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله جدا نمی‌شوم! پدرش گفت: آیا حسب و نسب خودت را رها می‌کنی و برده قریش می‌شوی؟! زید گفت: تا زنده‌ام از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله جدا نخواهم شد!

پدرش عصبانی شد و گفت: ای جماعت قریش؛ شاهد باشید که از او برائت جستم و او پسر من نیست! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: شاهد باشید که زید پسر من است، از او ارث می‌برم و از من ارث می‌برد! و بعد از آن وی زید بن محمد نامیده می‌شد؟

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۷

کردند. پس از مدتی بر سر مسأله‌ای با هم مشاجره کردند و برای حل اختلاف نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند ... زید گفت: ای رسول خدا، اجازه دهید او را طلاق دهم؛ زیرا وی مغرور است و با زبانش مرا می‌آزارد!

پیامبر فرمود: از خدا بترس و همسرت را نگهدار و به او نیکی کن.

تا این که سرانجام زید او را طلاق داد و مدت عدّه سپری شد ... و خداوند آیه مربوط به تزویج زینب به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را نازل کرد:

«... فَلَمَّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


مَفْعُولًا. ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیما فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً. الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً. ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً» «۱»؛ چون زید از همسرش کام گرفت، ما او را به نکاح تو درآوریم تا مؤمنان.

در نکاح همسران پسر خوانده خود اگر از آنها کام گرفتند بر خود گناهی نپندارند که فرمان خدا انجام شده است. در آنچه خدا بر پیامبران حلال کرده بر او گناهی نیست، همان طور که خدا برای پیامبران پیشین چنین سنتی نهاده بود و فرمان خدا حساب شده و دقیق است. آنان که رسالت خدا را ابلاغ می‌کنند و جز او خدا از کسی نمی‌ترسند، خدا برای حسابگری (اعمالشان) کافی است. محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست لکن رسول خدا و آخرین پیامبر است و خداوند به هر چیز آگاه است.

(۱) شیخ طوسی در التبیان می‌نویسد: زید برای شکایت از همسرش، زینب بنت جحش نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمده بود و می‌خواست که او را طلاق بدهد. پیامبر فرمود: او را نگهدار و طلاق نده و موعظه‌اش کرد ... و خداوند به وی دستور داده بود که اگر زید او را طلاق داد با او ازدواج کند. پیامبر از اظهار این امر می‌ترسید و آن را پیش خود مخفی نگه داشته بود. خداوند فرمود: اگر از ترس مردم، اظهار این امر را کنار گذاشته‌ای، باید بدانی که مخفی نکردن آن از ترس خدا اولی و بهتر است.

پس هنگامی که زید، همسرش زینب را طلاق داد؛ خداوند به پیامبرش اجازه داد که با او ازدواج کند و با این کار می‌خواست که تحریم ازدواج با همسر پسر خوانده را که از آداب جاهلیت بود، نسخ کند. «۲»

(۲) طبرسی در مجمع البیان از امام زین العابدین علیه السّلام نقل می‌کند:

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴ و آیه از سوره احزاب، آیه ۳۷- ۴۰ می‌باشد.

(۲). التبیان، ج ۸، ص ۳۴۴- ۳۴۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۸

چیزی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را مخفی نگاه داشته بود، این بود که خداوند او را مطّلع کرده بود که بالاخره زید همسرش را طلاق می‌دهد و زینب از همسرانش خواهد شد؛ برای همین هنگامی که زید نزد آن حضرت آمد و گفت: می‌خواهم همسرم را طلاق بدهم، به وی فرمود: «همسرت را برای خودت نگه دار» و خداوند به آن حضرت فرمود: چرا فرمودی: «همسرت را برای خودت نگه دار»؛ در حالی که تو را مطّلع کرده بودم که زینب به زودی از همسران تو خواهد شد؟ «۱»

(۱) مرحوم صدوق در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است: زید بن حارثه نزد پیامبر اکرم آمد و گفت: ای رسول خدا، همسرم بد اخلاق است و می‌خواهم که او را طلاق دهم!

پیامبر اکرم فرمود: «از خدا بترس و همسرت را برای خودت نگه دار»، و خداوند عز و جل او را از تعداد همسرانش آگاه کرده بود و به وی خبر داده بود که زینب نیز از همسرانش خواهد شد؛ اما پیامبر این امر را مخفی نگاه داشت و آن را به زید نگفت، زیرا می‌ترسید که مردم بگویند: محمد به پسر خوانده خویش گفته است که زن تو به زودی همسر من خواهد شد و از او عیب‌جویی کنند. برای همین خداوند عز و جل فرمود: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اتَّقِ اللَّهَ»؛ و تو به کسی که خداوند به او نعمت داده و تو نیز نعمتش دادی گفتی همسرت را برای خودت نگاه‌دار و از خدا بترس.

سپس زید بن حارثه او را طلاق داد و زینب عده نگه داشت و خداوند او را به پیامبرش تزویج کرد و آیه‌ای هم در این مورد نازل فرمود:

«فَلَمَّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» «۲»؛ چون زید از همسرش کام گرفت ما او را به نکاح تو درآوردیم تا مؤمنان در نکاح همسران پسر خوانده خود اگر از آنها کام

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


گرفتند بر خود گناهی نپندارند که فرمان خدا انجام شده است.

این جواب حضرت رضا علیه السّلام به مأمون، خلیفه عباسی و همچنین علی بن جهم بوده است.

(۲) همچنین مرحوم صدوق در این مورد نقل کرده است که امام رضا علیه السّلام فرمود: اما در مورد محمد صلّی اللّه علیه و آله و قول خداوند عز و جل که می‌فرماید: «وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» «۳»؛ و آنچه را در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت مردم ترسیدی با این که سزاوار بود از خدا بترسی.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۶۴.

(۲). عیون الاخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۳). همان، ص ۱۹۵ و آیه از سوره احزاب (۳۳)، ۳۷ می‌باشد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۶۹

(۱) و آیات بعد از آن این است: «ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیما فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً. الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً» «۱»؛ در آنچه خدا بر پیامبر حلال کرده بر او گناهی نیست همان طور که خدا برای پیامبران پیشین چنین سنتی نهاده بود و فرمان خدا حساب شده و دقیق است. آنان که رسالت خدا را ابلاغ می‌کنند و جز از خدا از کسی نمی‌ترسند خدا برای حسابگری (اعمالشان) کافی است.

گویی که آیه، استدراک این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «... وَ تَخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ ...»؛ از مردم می‌ترسی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. و آن حضرت را توصیف می‌کند با کسانی که «الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ»؛ آنان که رسالت خدا را ابلاغ می‌کنند و جز از خدا از کسی نمی‌ترسند.

(۲) سپس موضوع با آیه اخیر تمام می‌شود که می‌فرماید: «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً» «۲»؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست لکن رسول خدا و آخرین پیامبر است و خداوند به هر چیز آگاه است.

و در آیه ۴ و ۵ در اوایل سوره، برای این حکم زمینه‌سازی می‌کند و می‌فرماید: «... ما جَعَلَ أَدْعِیاءَکُمْ أَبْناءَکُمْ ذلِکُمْ قَوْلُکُمْ بِأَفْواهِکُمْ وَ اللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ. ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آباءَهُمْ فَإِخْوانُکُمْ فِی الدِّینِ وَ مَوالِیکُمْ ...»؛ خداوند پسرخوانده‌های شما را فرزندانتان قرار نداده است. این حرفی است که به زبان می‌گویید، خداوند حق می‌گوید و به راه راست هدایت می‌کند. آنها را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خدا عادلانه‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، برادران دینی و دوستان شما هستند.

(۳) پس از آن، آیات بعدی از این موضوع منصرف می‌شود و به جنگ احزاب و سپس موضوع بنی قریظه و همسران پیامبر می‌پردازد و آنها را بین قبول زندگی دنیا و زینت آن یا خدا و رسولش و زندگی آخرت مخیّر می‌گرداند. مفسران گفته‌اند که همسران پیامبر در آن زمان نه نفر و عبارت بودند از: سودهٔ دختر زمعه، عایشه، حفصه، امّ سلمه دختر ابی امیه، زینب دختر جحش اسدی، جویریّه دختر حارث مصطلقی، صفیّه دختر حیّ بن أخطب خیبری و میمونه دختر حارث هلالی. «۳» آن حضرت با جویریّه در سال ششم و با صفیّه و میمونه در اول و آخر سال هفتم ازدواج کرد و این اقتضا می‌کند که این سوره یا این آیات بعد از آن نازل شده باشد! برای همین اخبار مربوط به آن در آنجا نقل خواهیم کرد.

---

(۱). احزاب (۳۳)، ۳۸- ۳۹.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۲). احزاب (۳۳)، ۴۰.

(۳). التبیان، ج ۸، ص ۳۳۴- ۳۳۵ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۵۴ و ۵۷۳ و ۵۷۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۰

(۱) ضمن آن که آیه ۳۳ را که می‌فرماید: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛ همانا خداوند اراده کرده است که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را تطهیر و پاک گرداند. و آیه ۳۵ را که می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ»؛ همانا مردان و زنان مسلمان ...

را در آنجا ذکر خواهیم کرد. زیرا در شأن نزول آیه اخیر آمده است که به هنگام بازگشت أسماء بنت عمیس از حبشه در سال هفتم نازل شده است.

پس از آن قرآن دوباره به بیان قصه زینب همسرش و زید از آیه ۳۶ «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ ...»؛ برای هیچ مرد و زن مؤمنی سزاوار نیست؛ می‌پردازد. و این موضوع با آیه ۴۰ که می‌فرماید: «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ ...»؛ همانا محمد پدر یکی از مردان شما نیست؛ به پایان می‌رسد.

سپس دوازده آیه پس از آن می‌آید که سه آیه مربوط به همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد.

(۲) پس از آن آیه ۵۳ می‌آید که درباره ولیمه دادن پیامبر به خاطر ازدواج با زینب می‌باشد که خداوند می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرِینَ إِناهُ وَ لکِنْ إِذا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ إِنَّ ذلِکُمْ کانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ وَ اللَّهُ لا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ذلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِکُمْ کانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِیماً»؛ ای مؤمنان، به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر آن که شما را به غذایی دعوت کند، بی‌آن که منتظر آماده شدن آن باشید. مادام که دعوت شدید داخل شوید و پس از خوردن غذا پراکنده شوید و سرگرم صحبت نشوید که پیامبر از این رفتار ناراحت می‌شود، ولی از شما شرم می‌کند؛ اما خدا از بیان حق شرم ندارد. و اگر از همسران پیامبر چیزی خواستید از پس پرده بخواهید؛ این کار دل شما و آنها را پاکتر نگاه می‌دارد و شما حق آزار رسول خدا را ندارید، و پس از او هرگز نباید همسران او را به نکاح خود درآورید که این کار نزد خدا گران می‌آید.

(۳) در تفسیر قمی آمده است: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با زینب دختر جحش ازدوج کرد، ولیمه‌ای آماده کرد و اصحاب را دعوت کرد. اصحاب آن حضرت پس از خوردن غذا دوست داشتند که بنشینند و با آن حضرت صحبت کنند و او دوست داشت که با زینب خلوت کند و برای همین این آیه را نازل کرد.

(۴) طبرسی از أنس بن مالک نقل می‌کند: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گوسفند را قربانی کرد و خرما و حلوایی را

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۱

آماده کرد و مادرم، امّ سلیم ظرفی برای آن حضرت فرستاد که پر از حیس (خرمایی که هسته آن خارج شده و با روغن خمیر شده است) بود. پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود که اصحابش را برای طعام دعوت کنم. آنها می‌آمدند و غذا می‌خوردند و می‌رفتند تا این که تمام کسانی را که دعوت کرده بودم، آمدند و غذا خوردند و رفتند. پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را از جریان باخبر کردم، فرمود: سفره را جمع کنید. آن را جمع کردیم و همه رفتند، مگر سه نفر که در گوشه‌ای از اتاق مشغول صحبت بودند و ماندنشان به درازا کشیده شده بود.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله برخاست و رفت تا به حجره عایشه رسید و گمان کرد که رفته‌اند و برگشت، اما آنها هم چنان در جای خود نشسته بودند! و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله می‌خواست که منزل را خالی کنند. برای همین آیه نازل شد. که اقتضا

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


می‌کند در هنگام ازدواج پیامبر با زینب، بعد از جنگ احزاب، در سال پنجم هجری نازل شده باشد.

(۱)

## واجب شدن حجاب

در آیه‌ای آمده است: «... وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ ...»؛ و اگر از همسران پیامبر چیزی خواستید از پس پرده بخواهید.

در آیه ۵۵ آمده است: «لا جُناحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبائِهِنَّ وَ لا أَبْنائِهِنَّ وَ لا إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ أَخَواتِهِنَّ وَ لا نِسائِهِنَّ وَ لا ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ وَ اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً»؛ بر آن زنان گناهی نیست اگر نزد پدر، پسر، برادر، برادرزاده، خواهرزاده، زنان مسلمان و یا مملوکان خود بدون حجاب باشند. از خدا بترسید که او بر هر چیز ناظر است.

قبل از آن در آیه ۳۲ آمده است: «يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً. وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى ...»؛ ای زنان پیامبر! شما مانند زنان دیگر نیستید، اگر پرهیزگار باشید نرم و نازک سخن نگویید تا بیمار دلان به طمع افتند. پسندیده سخن بگویید و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه جاهلیت پیشین ظهور و بروز نکنید.

بعد از آن در آیه ۵۹ می‌فرماید: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ وَ بَناتِكَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذلِكَ أَدْنى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان با ایمان بگو روسری بلند بر سر ببندند، این کار بهتر از این است که شناخته شوند و نیز مورد آزار قرار نگیرند، خداوند آمرزنده مهربان است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۲

(۱) تفسیر قمی در مورد سبب نزول آیه اخیر می‌نویسد: زنان به مسجد می‌رفتند تا پشت سر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نماز بخوانند و در هنگامه شب که برای اقامه نماز عشاء و نماز صبح به مسجد می‌رفتند، جوانان بر سر راهشان می‌نشستند و متعرض آنها شده و اذیتشان می‌کردند و برای همین آیه نازل شد. «۱»

ابن سعد در الطبقات از أنس بن مالک روایت کرده است که حجاب در سالی که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله با زینب ازدواج کرد، واجب شد و از ابن سعد نقل شده است که وجوب حجاب در ذی القعده این سال بوده است. «۲»

(۲)

## مادران مؤمنین

در آیه ششم آمده است: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ»؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنان هستند. و در ذیل آیه ۵۳ آمده است:

«وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِكُمْ كانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً»؛ و شما حق آزار رسول خدا را ندارید و پس از او هرگز نباید همسران او را به نکاح خود درآورید که این کار نزد خدا گران می‌آید.

(۳) در تفسیر قمی آمده است: سبب نزول آیه فوق این بوده است که وقتی خداوند نازل فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ ...»؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنان هستند؛ طلحه [بن عبید الله تیمی پسر عموی عایشه] گفت: محمد با زنان ما ازدواج کرده است و ازدواج با زنان خود را بر ما حرام کرده است؟! اگر خدا محمد را بمیراند! حتما با زنان وی ازدواج می‌کنیم! ... برای همین خداوند آیه فوق را نازل فرمود. «۳»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۴) شیخ طوسی از سدّی نقل کرده است که وقتی خداوند آیه حجاب را نازل فرمود؛ مردی از قبیله تیم گفت: آیا از دختر عموهایتان [عایشه] چشم بپوشیم؟! اگر او بمیرد با آنها ازدواج خواهیم کرد! پس از آن بود که این آیه نازل شد: «وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا ...»

(۵) از شعبی از عکرمه نقل شده است که وقتی آیه حجاب نازل شد، پدران و فرزندان زنان گفتند: آیا ما هم مثل دیگران هستیم؟ و خداوند نازل فرمود: لا جُناحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبائِهِنَّ وَ لا أَبْنائِهِنَّ وَ لا إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ إِخْوانِهِنَّ وَ لا أَبْناءِ أَخَواتِهِنَّ وَ لا نِسائِهِنَّ وَ لا ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ وَ اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶ و مثل همین مطلب در مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۸۰ آمده است.

(۲). چنان که در المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴۳ آمده است.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۳

كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً»* «۱»؛ بر این زنان گناهی نیست اگر نزد پدر، پسر، برادر و برادرزاده و خواهرزاده، زنان مسلمان و یا مملوکان خود بدون حجاب باشند و از خدا بترسید که او بر هر چیز ناظر است.

(۱) طبرسی از ابن عباس روایت می‌کند که: مردی از صحابه گفت: اگر رسول الله بمیرد با عایشه دختر ابو بکر ازدواج می‌کنم! و مقاتل گفته است که این شخص، طلحة بن عبید الله بوده است. «۲»

آیه ۵۰ می‌فرماید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَكَ أَزْواجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ ...»؛ ای پیامبر! ما همسرانی را که مهرشان را پرداخته‌ای و کنیزانی که خدا به غنیمت نصیبت کرده است و ... را برای تو حلال کردیم.

(۲) قمی می‌نویسد: منظور زنانی هستند که از راه غنیمت به آن حضرت رسیدند «۳» و آنها عبارت بودند از: جویریه دختر حارث، بزرگ بنی المصطلق که جنگ با آنها در سال ششم رخ داد و صفیّه دختر حییّ بن أخطب که در جنگ خیبر در اوایل سال هفتم به اسارت درآمد. این اقتضا می‌کند که این آیه حد اقل بعد از جنگ بنی المصطلق نازل شده، زیرا در آن آمده است: «... وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِيِّ ...»؛ ... و زن مؤمنی که خود را به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله هدیه کند ... و شأن نزول آن هم که معلوم است و در جای خود نقل خواهد شد.

آیه‌های ۲۸ و ۲۹، آیه‌های تخییر هستند که می‌فرمایند: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها ...»؛ یا پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر طالب زندگی دنیا و زینت آن هستید ...»

(۳) قمی در سبب نزول این دو آیه می‌نویسد: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از غزوه خیبر «۴» بازگشت و بلکه در التبیان و مجمع البیان مطالبی آمده است که دلالت می‌کند که این دو آیه بعد از ازدواج پیامبر با میمونه دختر حارث هلالی در آخر سال هفتم «۵» نازل شده است که در جای خود درباره آنها بحث خواهیم کرد.

---

(۱). التبیان، ج ۸، ص ۳۵۸ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۷۷ و در المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴۳ خبر سدّی از الدر المنثور نقل شده است. همین خبر را از حمیدی از سدّی در مورد نزول آیات فوق بعد از ازدواج آن حضرت با ام سلمه و حفصه نقل کردیم و سخن طلحة و عثمان را هم از کشف الحق، ص ۲۴۷، تألیف علامه حلی، نقل کردیم.

(۲). مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۷۴.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۴). تفسیر قمی ۲: ۱۹۲.

(۵). التبیان، ج ۸، ص ۳۳۴- ۳۳۵ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۵۴- ۵۷۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۵

(۱)

## فصل چهارم مهم‌ترین حوادث سال ششم هجری

### اشاره

(۲)

### غزوه قرطاء

مسعودی در نقل حوادث سال ششم هجری می‌نویسد: در محرّم این سال، سریه محمد بن مسلمه أنصاری به قبیله قرطاء از بنی بکر بن کلاب در ناحیه‌ای به نام بکرات در منطقه ضرّیهٔ رخ داد. «۱»

واقدی با سندی از محمد بن مسلمه نقل کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را به همراه سی نفر به سوی بکر بن کلاب فرستاد و در ضمن به وی دستور داد که شب‌ها حرکت کند و روزها مخفی شود تا بتواند ناگهان بر آنها هجوم ببرد.

(۳) محمد بن مسلمه می‌گوید: در شب دهم محرم که پنجاه و پنجمین ماه هجرت بود، به همراه اصحابم حرکت کردم. پس از آن که به ناحیه‌ای رسیدیم که بنی بکر را می‌دیدیم، عبّاد بن بشر را فرستادیم تا اوضاع را بررسی کند. پس از آن که گوسفندان خویش را بازگرداندند و آنها را دوشیدند و شترهای خود را به جایگاهشان هدایت کردند، وی بازگشت و ما را از وضع آنها با خبر کرد. در فرصتی مناسب به آنان حمله کردیم و ده نفر را به قتل رسانده و چارپایان را به غنیمت گرفته و به سوی مدینه حرکت کردیم تا در صبح آن شب به ضرّیه رسیدیم. «۲»

(۴) چون که از تعقیب شدن می‌ترسیدیم افسار شترها را آزاد کردیم و گوسفندان را به شتاب حرکت دادیم، به گونه‌ای که مثل اسب می‌دویدند تا این که در ربذه گوسفندان از حرکت بازماندند و برای همین، آنها را با چند نفر از همراهان در آنجا باقی گذاشتیم و به همراه شتران روانه مدینه شدیم. این غنیمت شامل

---

(۱). التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸.

(۲). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۴ و در خبر آمده است: مسافت ضرّیه تا مدینه به اندازه یک یا دو شب راه بوده است. سپس می‌گوید: از ضرّیهٔ خارج شدم تا به بطن نخل رسیدم و ضرّیهٔ تا مدینه دو روز راه است. و قبل از آن می‌گوید: چارپایان در ربذه درنگ کردند که تا مدینه سه یا چهار روز راه است. بنابراین صحیح نیست که گفته شود مسافت ضرّیهٔ تا مدینه دو شب راه بوده است؛ بلکه نزدیک به آن چیزی است که در الطبقات، ج ۲، ص ۵۶ آمده است که می‌گوید: هفت شبانه روز راه است. و آنچه که در التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸ آمده که می‌گوید هفت میل راه است، صحیح نمی‌باشد و شاید که این تصحیف هفت لیل (شبانه روز) باشد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۶

۱۵۰ شتر و سه هزار رأس گوسفند می‌باشد که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آن را تخمیس کرد و بقیه آن را بین اصحابش تقسیم کرد و هر شتر را معادل ده گوسفند حساب کردند و به هر کدام از اصحاب یک شتر رسید. «۱»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


(۱)

## غزوه بنی لحیان

واقدی روایت کرده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مناسبت شهادت عاصم بن ثابت و یارانش (که در یوم الرّجیع سال چهارم به شهادت رسیده بودند) به همراه دویست نفر از اصحابش که بیست نفر از آنها سواره بودند، «۲» در اوّل ربیع الاوّل سال ششم «۳» از مدینه خارج شد. او پس از آن که به ناحیه جرف رسید، در اوّل روز در آنجا اطراق کرد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد به سوی شام برود، «۴» تا بتواند بنی لحیان را غافلگیر کند او از راه شام از کوه‌های غراب و سپس محیص و بتراء گذشت، آنگاه از بین و صخره‌های یمام نیز گذشت و سپس از راه مکه به سوی محجّه حرکت کرد. در آنجا به سرعت خویش افزود تا در منازل بنی لحیان در غرّان که منطقه‌ای بین أمج و عسفان است فرود آمد. در آن منطقه که بدان سایه گفته می‌شد، اطراق کرد؛ اما مشاهده کرد که بنی لحیان از حرکت آن حضرت مطلع شده و به بالای کوهها پناه برده‌اند. «۵»

(۲) آن حضرت یک یا دو روز در آنجا اقامت کرد و گروه‌هایی را به جهت‌های مختلف ارسال کرد؛ اما بر هیچ یک از آنها دست نیافتند. «۶» برای همین فرمود: اگر از عسفان پایین می‌رفتیم، اهل مکه ما را می‌دیدند که به مکه آمده‌ایم. برای همین به همراه اصحابش حرکت کرد و در عسفان اطراق کرد. «۷» از آنجا دو سواره از یارانش را فرستاد تا به کراع الغمیم «۸» رفتند و برگشتند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مدینه بازگشت در حالی که می‌فرمود: از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم و او را حمد و سپاس می‌گوییم.

پناه می‌برم به خدا از سختی سفر و عاقبت بد و چشم زخم در مورد اهل و مال و فرزندان. «۹»

در این غزوه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مدت چهارده شبانه روز از مدینه غایب بود. «۱۰»

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۵.

(۲). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۶ و ابن اسحاق در سیره، ج ۲، ص ۲۹۲ هم عدد را به همین صورت نقل کرده است.

(۳). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۵.

(۴). همان، ص ۵۳۶.

(۵). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۲.

(۶). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۶.

(۷). در المنتقی آمده است: در هنگام بازگشت از غزوه بنی لحیان از کنار قبر مادرش در روستای أبواء گذشت و ان را زیارت کرد؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

(۸). سرزمینی است که بعد از عسفان قرار دارد و تا مکه هشت میل است.

(۹). ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۳.

(۱۰). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۷

(۱)

## سریه غمر

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


«۱» واقدی با سندی نقل می‌کند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عکاشهٔ بن محصن أسدی را به همراه چهل نفر (به سوی بنی أسد در غمر) فرستاد. اما آنها مطلع شدند و فرار کردند. پس از آن عده‌ای را برای جمع‌آوری اطلاعات و اخبار به اطراف فرستاد تا این که یکی از آنها برگشت و گفت: اثر آنها را دیده‌ام ... بنی اسد، نگهبانی مأمور کرده بودند که تمام شب را بیدار بماند و مراقب اوضاع باشد، اما به هنگامه صبح خواب او را فرا گرفت و مسلمانان به او رسیده و او را دستگیر کردند و از او در مورد بنی اسد سؤال کردند ... و یکی از آنها ضربه شلاقی بر او زد و او که بر جان خویش ترسیده بود، گفت: اگر به من امان دهی، تو را از محل چهار پایانی مطلع می‌کنم که مال عموزادگانشان است و آنها از آمدن شما با خبر نشده‌اند!

گفتند: قبول. پس به همراه او حرکت کردند تا آن که وی لحظه‌ای ایستاد و به دقت به اطراف نگاه کرد و گفت: از این تنگه بر آنها وارد شوید و در آنجا خواهید دید که گوسفندان و شترانشان مشغول چرا هستند.

مسلمانان از آن تنگه بر آنان حمله کردند و آنها از ترس به هر طرف فرار کردند و مسلمانان بر دویست شتر دست یافتند که آنها را جمع‌آوری کرده و به سوی مدینه آوردند و این در ربیع الاول سال ششم بود.

(۲)

## صلح با بنی أشجع

قمی در تفسیر خویش درباره آنها می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قبل از جنگ بدر الموعد «۲» با بنی ضمرهٔ پیمان صلح بست. در نزدیکی آنها بنی اشجع که طایفه‌ای از کنانهٔ بودند در بیضاء و جبل و مستباح زندگی می‌کردند و بین بنی اشجع و بنی ضمره صلح و امان برقرار بود. و در آن سال سرزمین بنی اشجع خشک و بی‌علف شده بود. در حالی که سرزمین‌های بنی ضمره سرسبز بود، برای همین آنها به مناطق بنی ضمره نزدیک شدند که در نتیجه به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نزدیک‌تر شده بودند و این در حالی بود که می‌ترسیدند، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله لشکری را برای جنگ با آنها بفرستد.

(۳) از سوی دیگر آن حضرت از حرکت آنها به سوی مناطق بنی ضمره آگاه شد و احتمال داد که به

---

(۱). محل سکونت بنی اسد که دو شبانه روز تا مدینه فاصله دارد و در راه عراق می‌باشد. التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۹ و حلبی از این سریه با اسم غمرهٔ نام برده است، المناقب، ج ۱، ص ۲۰۱.

(۲). بر حسب نسخه بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۰۵ و در چاپ نجف آمده است: الحدیبیه که تحریف شده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۸

اطراف مدینه تعرّض کنند، برای همین آماده حرکت به سوی آنها شد تا از بروز هر گونه ضایعه‌ای جلوگیری کند، زیرا بین آنها و بنی ضمره صلح و پیمان برقرار بود.

(۱) در همین حال بنی اشجع که هفتصد نفر بودند به همراه رئیسشان، مسعود بن رخیله به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند و در شعب سلع اطراق کردند. این حادثه در ربیع الاول سال ششم بود و به دنبال آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اسید بن حضیر را فرا خواند و گفت: به همراه عده‌ای برو و ببین که بنی اشجع برای چه آمده‌اند؟

اسید به همراه سه نفر از اصحابش پیش آنها رفت و از علّت آمدنشان سؤال کرد؟

مسعود بن رخیله برخاست و نزد اسید آمد و گفت: آمده‌ایم تا با محمد صلح کنیم.

(۲) اسید به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برگشت و او را از جریان مطلع کرد. آن حضرت فرمود: این قوم از وقوع جنگ ترسیده‌اند و برای همین تصمیم به صلح گرفته‌اند. سپس فرمود: بهترین کار هدیه دادن قبل از آن که نیازی بدان پیش آید؛ می‌باشد.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


برای همین ده بار خرما برای آنها فرستاد و سپس خودش پیش آنان آمد و فرمود: ای بنی اشجع برای چه کاری آمده‌اید؟

گفتند: محل سکونت ما به محل سکونت شما نزدیک است و در میان قوم ما کسی از ما کم جمعیت‌تر نمی‌باشد؛ برای همین جنگ با تو را نمی‌پسندیم، زیرا نزدیک شما سکونت داریم و از طرفی جنگ با اقوام خویش را هم نمی‌پسندیم؛ زیرا از همه کم جمعیت‌تر هستیم، برای همین آمده‌ایم تا با تو پیمان ببندیم

نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله سخن‌شان را پذیرفت و با آنان صلح کرد. و آنها پس از یک روز اقامت در آنجا، به سوی سرزمین خودشان بازگشتند. «۱»

(۳)

## شبیخون فزاری‌ها و فرار آنها

«۲» برای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از راه تخمیس غنائم و انتخاب بهترین چارپایان، بیست ناقه جمع شده بود که همگی تلقیح شده بودند و شیر می‌دادند و به آنها اللقاح گفته می‌شد. این شتران در میان علفزارهای اطراف مدینه، در مسیر شام «۳» چرانده می‌شدند و چوپان هر روز به هنگام مغرب شیر آنها را به مدینه می‌آورد.

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۶- ۱۴۷.

(۲). ساروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۱ آن را با عنوان ذی مرد نام برده است.

(۳). در یک منزلی مدینه، چنان که در التنبیه و الاشراف، ص ۲۱۸ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۷۹

(۱) کلینی در روضه کافی با سندی از أبان بن عثمان احمر بجلی کوفی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است: ابو ذر غفاری از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواست تا شترانش را بچراند. برای همین گفت: ای رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی که من و برادرزاده‌ام به مزینه برویم و در آنجا ساکن شویم؟

آن حضرت فرمود: خوف آن دارم که عده‌ای از عرب‌ها بر تو حمله کنند و برادرزاده‌ات را به قتل برسانند و تو با حالت پریشانی پیش من بیایی و در حالی که بر عصایت تکیه زده‌ای، بگویی: برادرزاده‌ام کشته شد و شتران را به غنیمت بردند.

ابو ذر گفت: ای رسول الله، ان شاء الله که چنین نمی‌شود.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اجازه داد که ابو ذر و برادرزاده‌اش و همسر وی به آنجا بروند.

هنوز مدت زیادی از رفتن آنها به خارج از مدینه نگذشته بود که سواران بنی فزاره که عیینه بن حصن هم در میان آنها بود، شبیخون زدند و شتران را به غنیمت گرفتند و برادرزاده‌اش را کشتند و همسرش از بنی غفار را با خود بردند ... و تا حدّ مرگ ابو ذر را کتک زدند. «۱»

(۲) واقدی هم مثل همین را ذکر کرده و اضافه کرده است: ابو ذر بعد از آن می‌گفت: کار من عجیب است! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به من می‌فرمود: من چنین سرنوشتی را برای تو می‌بینم و با این حال من بر خواسته خویش اصرار می‌کردم. به خدا قسم که حادثه همان طوری که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گفته بود، اتفاق افتاد. به خدا قسم که ما در منزلمان بودیم و شترهای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله چرانده شده بود و شیر آنها را در اول شب دوشیده بودیم و خوابیده بودیم. در شب چهارشنبه، سوم ربیع الثانی سال ششم «۲» عیینهٔ بن حصن فزاری به همراه چهل اسب سوار ما را محاصره کرد. سپس بالای سر ما آمدند و برادرزاده‌ام را کشتند و همسرش به همراه سه نفر دیگر نجات یافتند و چون مشغول باز کردن زانو بندهای شتران شده بودند، از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


فرصت استفاده کردم و فرار کردم. شتران را با خویش بردند و این آخرین دیدار با آنها بود.

(۳) در خبر روضه کافی آمده است: ابو ذر با سرعت آمد و در مقابل رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاد و در حالی که بر عصای خود تکیه زده بود، گفت: خدا و رسولش راست گفتند: شتران به غنیمت گرفته شدند و برادرزاده‌ام کشته شد و مرا می‌بینی که بر عصایم تکیه زده‌ام و این خبر را به تو می‌دهم. پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مسلمانان دستور داد که حرکت کنند و آنها پس از تعقیب مشرکان عده‌ای از آنها را کشتند و شتران را بازپس گرفتند. «۳»

---

(۱). روضه کافی، ص ۱۱۰، ح ۹۶.

(۲). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۷.

(۳). روضه کافی، ص ۱۱۰، ح ۹۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۰

(۱) واقدی می‌نویسد: سلمه بن اکوع می‌گفت: صبح زود خارج شدم تا نزد شتران رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بروم و شیر آنها را بیاورم. شترهای عبد الرحمن بن عوف به مدینه نزدیک‌تر بودند و غلام وی که مشغول چراندن آنها بود، من گفت: عیینه بن حصن به همراه چهل اسب سوار بر شتران رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شبیخون زده و آنها را به غنیمت گرفته است.

سوار بر اسبم شدم و به مدینه بازگشتم و بر بالای بلندی ثنیّة الوداع! ایستادم و سه بار با صدای بلند فریاد زدم: یا صباحاه! «۱»

فریاد ابن اکوع به گوش رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در مدینه رسید و او هم فریاد زد: کمک! کمک! «۲» سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در حالی که لباس جنگ پوشیده بود، آماده شد و اوّلین نفری که به وی ملحق شد، مقداد بن عمرو بود که زره و کلاه‌خود پوشیده بود و شمشیر برهنه در دست داشت. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پرچمی را به نیزه وی بست و فرمود: حرکت کن تا اسب سواران به تو ملحق شوند و ما هم به دنبال تو خواهیم آمد.

(۲) مقداد می‌گوید: حرکت کردم در حالی که از درگاه خدا آرزوی شهادت داشتم، تا این که به افراد عقب‌مانده مشرکان رسیدم که اسب یکی از آنها از حرکت بازمانده بود و صاحبش پیاده شده و پشت سر فرد دیگری سوار شده بود و در نتیجه اسب جا مانده بود. اسب را گرفتم و قطعه‌ای طناب به گردنش بستم و او را رها کردم و پیش رفتم تا به مردی به نام مسعده رسیدم و با همان نیزه‌ای که پرچم بر آن بسته شده بود، ضربه‌ای بر او وارد کردم. نیزه به خطا رفت و او توانست فرار کند. من از تعقیب وی دست کشیدم و پرچم را در نقطه‌ای نصب کردم تا یاران من آن را ببینند و به من ملحق شوند. پس از لحظاتی ابو قتاده، که سوار بر اسب بود از راه رسید و پس از مکث کوتاهی، اسب خود را هی کرد و جلو رفت و از جلوی چشمانم ناپدید شد و پس از اندک مدتی وی را دیدم که مسعده را به قتل رسانده و عبایش را به روی او کشیده است.

(۳) سلمه می‌گوید: به مشرکان رسیده، و شروع به تیر انداختن به سوی آنها کردم و می‌گفتم: بگیرید! اینها را که من ابن اکوع هستم! و دائما تیراندازی می‌کردم و می‌گفتم: لحظه‌ای بایستید تا ارباب‌های شما را از مهاجرین و انصار فرا برسند، و آنها را تعقیب کردم تا به ذی قرد رسیدند. «۳»

پس از مقداد، اوّلین اسب سوار انصار که نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد، عبّاد بن بشر اشهلی و پس از او سعد بن زید أشهلی بودند. «۴»

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۵۳۹.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۴.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


(۳). از مدینه تا غطفان حدود یک روز راه است.

(۴). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۴- ۲۹۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۱

(۱) واقدی از وی روایت کرده است: در روزی که به شتران رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شبیخون زدند، من در بنی عبد الأشهل بودم که صدای آماده باش به گوشم رسید. فورا زره‌ام را پوشیدم و اسلحه را برداشته و بر اسبم سوار شدم و خود را به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رساندم که زره و کلاه‌خود پوشیده بود و فقط چشم‌هایش دیده می‌شد. اسب سواران به سوی همان جهتی که با نیزه‌اش نشان می‌داد، حرکت می‌کردند. در این هنگام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله متوجه من شد و فرمود: ای سعد، تو را سرپرست اسب سواران قرار دادم.

حرکت کن و من هم ان شاء الله به تو ملحق خواهم شد. پس به مقداد بن عمرو و معاذ بن ماعص ملحق شدم که ابو قتاده هم به دنبالشان بود، و ابن اکوع را دیدم که سوار بر اسب بود و به سوی مشرکان تیراندازی می‌کرد. پس از آن که به آنها ملحق شدم، مدتی مشرکان را تعقیب کردیم تا این که به حبیب بن عیینه رسیدم و ضربه شمشیری بر شانه چپ وی وارد کردم که افسار از دستش خارج شد و اسب وی سرعت گرفت و او به رویش بر زمین افتاد که به دنبال آن اسبش او را لگد کرد و او به هلاکت رسید. و شعار ما در هنگام حمله: بکش بکش بود. «۱» و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پرچم عقاب را به وی واگذار کرده بود. «۲»

(۲) وی هم چنین نقل کرده است که گفته‌اند: صدای درخواست کمک به گوش بنی عمرو بن عوف هم رسید و از جانب آنها هم کمک فرا رسید. و به طور مداوم افراد سوار بر اسب و شتر و الاغ پیش می‌رفتند تا همگی در ذی قرد به هم ملحق شدند. مسلمانان توانستند ده نفر از شترهای شیرده را بازپس بگیرند و ده شتر باقیمانده را مشرکان با خود بردند. «۳»

(۳) سلمه بن عمرو اکوع می‌گوید: هنگام عشاء بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و سواره نظام رسیدیم و من به آن حضرت گفتم: ای رسول خدا، افراد تشنه‌اند و به آب دسترسی ندارند اگر اجازه دهید، مرا با صد نفر بفرستید تا اموالی را که با خود برده‌اند، پس بگیرم و مشرکان را دستگیر کنم. فرمود: تو را فرمانده قرار دادم. حرکت کن «۴» که الان در غطفان هستند. «۵»

(۴) آن شب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ذی قرد اقامت کرد «۶» و فردای آن روز در جریان اخبار قرار می‌گرفت.

یاران آن حضرت پانصد تا هفتصد نفر بودند که آن حضرت به هر صد نفر از آنها یک شتر داد که آن را نحر کنند و غذا تهیه نمایند و نماز را به صورت نماز خوف به جای آورد.

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۴۵- ۵۴۶.

(۲). همان، ص ۵۴۲.

(۳). همان، ص ۵۴۲.

(۴). همان، ص ۵۴۱.

(۵). ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۷.

(۶). حلبی در مناقب، ج ۱، ص ۲۰۱ بدین مطلب اشاره کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۲

(۱) سعد بن عباده به همراه سیصد نفر از افراد قبیله‌اش در مدینه باقی مانده بود و مدت پنج شبانه روز از مدینه محافظت می‌کردند تا نبی اکرم بازگشت. در این مدت وی ده بار خرما را به همراه پسرش، قیس بن سعد برای آنها فرستاد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: ای قیس، پدرت تو را به عنوان یک جنگجو فرستاد تا نیروی مجاهدان را زیاد کند و خودش به حراست از مدینه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


در مقابل دشمنان پرداخته است. خدایا سعد و خاندان او را رحمت کن. سپس فرمود: سعد بن عباده چه نیک مردی است! در این هنگام بعضی از خزرجی‌ها گفتند: ای رسول خدا، بزرگ و پسر بزرگان ما است. و اهل این خانواده مردم محلّه خویش را اطعام می‌کردند و یتیمان را سرپرستی کرده و مهمان را گرامی می‌داشتند و دیگران را به هنگام مصیبت یاری می‌کردند و از قبیله عشیره خویش حمایت می‌کردند.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بهترین مردم در اسلام، بهترین آنها در زمان جاهلیت هستند، چنانچه در دین فقیه و عالم شوند. «۱»

(۲) ابن اسحاق از حسن بن ابی الحسن بصری نقل می‌کند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مدینه برگشته بود که همسر غفاری (ابو ذر یا پسر عمویش) در حالی که بر یکی از شترهای آن حضرت سوار بود، وارد شد و توضیح داد که چگونه به کمک این شتر نجات یافته است و سپس گفت: ای رسول خدا، من نذر کرده‌ام که اگر خداوند به وسیله این شتر مرا نجات دهد، او را نحر کنم. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله لبخندی زد و فرمود: پاداش بدی برای او در نظر گرفته‌ای! تو را نجات داده و تو نذر کرده‌ای که او را نحر کنی؟! نذری که در معصیت الهی یا بر هر چیزی که مالک آن نیستی درست نیست. این شتر از شتران من است و تو با برکت الهی به میان خانواده‌ات بازگرد. «۲»

(۳) واقدی با سند خود نقل می‌کند: مردی که عیینه نامیده می‌شد، یکی از ناقه‌های پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را در اطراف مدینه پیدا کرد و بر آن سوار شد و نزد پیامبر آورد و گفت: یا رسول خدا، من این ناقه را به تو هدیه کردم!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله لبخندی زد و آن را از او گرفت و سپس دستور داد که سه أوقیه نقره به وی بدهند. با این حال عدم رضایت را در چهره آن مرد مشاهده کرد. برای همین پس از آن که نماز ظهر به جای آورد، بر بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود: مردی شتری را به من هدیه کرد که من آن

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۵۴۷.

(۲). ابن هشام، ج ۳، ص ۲۹۷- ۲۹۸ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۴۸ و در آن آمده است: همسر ابو ذر ... در حالی که در آخر خبر گفته است که آن حضرت به وی فرمود: به میان خانواده‌ات بازگرد. و این مناسب با آن است که وی همسر ذرّ بن ابی ذرّ باشد که در آنجا به قتل رسید. و اگر همسر ابو ذر می‌بود، مناسب بود که آن حضرت بفرمایند: به شوهرت ملحق شو. و در خبر کلینی نقل شده که همسر ابو ذر اسیر شد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۳

را کاملا می‌شناسم و پس از آن که مژدگانی به وی می‌دهم، ناراحت می‌شود. و برای همین تصمیم گرفته‌ام که از این به بعد هیچ هدیه‌ای را از غیر قریشی یا انصاری قبول نکنم.

ابو هریره همین خبر را نقل نموده و به آخر آن این مطلب را اضافه کرد که: و از غیر ثقفی یا غیر دوسی هدیه‌ای را قبول نکنم! (که قبیله خود ابو هریره است)!

(۱)

## جنگ بنی محارب

واقدی نقل می‌کند که سرزمین‌های بنی ثعلبه و أنمار و محارب دچار خشکسالی شد؛ برای همین ساکنان این مناطق به سوی تغلمین که جزء اراضی مراض محسوب می‌شد، کوچ کردند. سپس تصمیم گرفتند که به چارپایان اهالی مدینه در منطقه هیقا دستبرد بزنند

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


که این تصمیم به اطلاع رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رسید. برای همین ابو عبیده جرّاح را به همراه چهل نفر از مسلمانان، پس از مغرب در ماه ربیع الآخر سال ششم هجری به سوی آنها فرستاد. آنها تمام شب را راه رفتند تا هنگامه صبح به ذی القصّهٔ «۱» رسیدند و ناگهان بر اهالی آنجا هجوم آورده و یک نفر از آنها را اسیر کردند و بقیه فرار کرده و به کوه‌ها پناه بردند پس از آن مسلمانان چارپایان و کالاهایی را که به غنیمت گرفته بودند را جمع‌آوری کرده و به سوی مدینه بازگشتند.

در مدینه آن مرد اسلام آورد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را آزاد کرد و پس از تخمیس غنائم آنها را میان جنگجویان مسلمان تقسیم کرد. «۲»

(۲) پس از آن محمد بن مسلمه را به همراه ده نفر به سراغ آنها فرستاد. مسلمانان شبانه وارد منطقه ذی القصّهٔ شدند و در همان جا به استراحت پرداختند. در همین حال صد نفر از قبایل بنی ثعلبه و عوال متوجه حضورشان شده و آنان را محاصره کرده بودند. افراد قبیله آن قدر منتظر ماندند تا مسلمانان به خواب رفتند و آنگاه بر آنها شبیخون زدند. در ابتدا آنان را تیر باران کردند و سپس با نیزه بر آنها حمله‌ور شدند و همه آنها را کشتند. در این میان محمد بن مسلمه نیز بی‌هوش شده بود و حرکت نمی‌کرد. مشرکان پس از کشتن آنها لباس‌هایشان را درآوردند و رفتند. «۳»

(۳) فردای آن شب مردی از کنار کشته‌شدگان می‌گذشت که در ضمن آیه استرجاع را خواند. محمد بن مسلمه با شنیدن آیه استرجاع تکانی خورد. آن مرد به او نزدیک شد و مقداری آب و غذا به او داد

---

(۱). در حدود بیست مایلی مدینه از جهت ربذه به سوی عراق قرار دارد (التنبیه و الاشراف).

(۲). مغازی، ج ۲، ص ۵۵۲ و در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۰ به این مطلب اشاره شده و حلبی آن را در مناقب، ج ۱، ص ۲۰۱ ذکر کرده است.

(۳). حلبی در مناقب، ج ۱، ص ۲۰۱– ۲۰۲ بدان اشاره کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۴

و سپس او را به مدینه آورد. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله با اطلاع از اوضاع، ابو عبیده جراح را به همراه چهل نفر به سوی ذی القصه روانه کرد، اما ابو عبیدهٔ اثری از آنها نیافت و تنها به چند عدد از چارپایانشان برخورد کرد که آنان را به مدینه آورد. «۱»

(۱)

## نماز استسقاء

از تفسیر قمی درباره بنی ضمره و اشجع نقل شد که سرزمین‌های آنها در سال ششم هجری و در ماه ربیع الاول دچار خشکسالی شده بود و در همین خبر که از واقدی نقل کردیم، گفته شد که سرزمین‌های بنی أنمار و ثعلبهٔ و محارب نیز در ماه ربیع الاول سال ششم دچار خشکسالی شده بود.

کازرونی در المنتقی درباره حوادث سال ششم از زهری از أنس بن مالک نقل کرده است که:

مسلمانان نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، باران نیامده و درختان و علفزارها خشک شده و چارپایان به هلاکت افتاده‌اند. در نتیجه مردم به رنج و سختی افتاده‌اند و از تو می‌خواهیم که از خدایت برای ما طلب باران کنی.

آن حضرت فرمود: فلان روز که فرا رسید، همگی خارج شوید و صدقه‌های خود را به همراه بیاورید.

(۲) هنگامی که روز مقرّر فرا رسید، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با طمأنینه و وقار و با پای پیاده خارج شد و مردم نیز به دنبال وی حرکت می‌کردند. پس از آن که به مصلّی رسیدند، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله پیشنماز شد و دو رکعت نماز به همراه آنها به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


جای آورد. در رکعت اوّل با صدای بلند سوره فاتحه و أعلی و در سوره دوم با صدای بلند سوره فاتحه و غاشیه را قرائت کرد.

(۳) پس از پایان نماز رو به مردم نمود و ردای خود را وارونه کرد- به فال این که قحطی به سرسبزی تبدیل شود- سپس به زمین زانو زد و دست‌هایش را به سوی آسمان گرفت و فرمود: «بار خدایا، بر ما ترحم کن و باران رحمتت را بر ما فرو فرست، بارانی که باعث بهار و زندگانی گردد و گوارا و آرام و دائمی و نرم باشد، بارانی که نافع و سریع بوده و زیان‌آور و خسارت بار نباشد. بار خدایا، بارانی بر ما نازل کن که سرزمین‌ها با آن آباد و زنده شود و بندگان تو سیراب گردند. و آن را به عنوان بشارتی برای حاضر و غایب ما قرار بده. پروردگارا، زینت سرزمین ما را بر ما فرو فرست و آرامش آن را بر ما نازل کن. بار خدایا، از آسمان آبی پاکیزه بر ما نازل کن که سرزمین‌های مرده را زنده گرداند و با آن، حیوانات و انسان‌های بسیاری را سیراب کن.»

(۴) انس می‌گوید: هنوز آنجا را ترک نکرده بودیم که پاره‌هایی از ابر نمایان شد که پس از مدتی در هم فرو رفتند و سپس به مدت هفت شبانه روز باران می‌بارید و ابرها مدینه را ترک نمی‌کردند.

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۵۵۱ و حلبی در مناقب، ج ۱، ص ۲۰۱ آن را نقل کرده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۵

مسلمانان نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله- که بر منبر بود- آمدند و گفتند: ای رسول خدا، زمین غرق آب شده و خانه‌ها رو به ویرانی نهاده و راهها قطع شده است؛ به درگاه خدای تعالی دعا کن که باران قطع شود.

آن حضرت به خنده افتاد به طوری که دندان‌های پیشین وی نمایان شد. سپس دست‌ها را به سوی آسمان گرفت و فرمود: «خدایا، باران را بر اطراف ما بباران نه بر ما. پروردگارا، باران را بر علف زارها و درختان و بر دره‌ها و کوه‌ها بباران»

(۱) پس از آن ابرها از بالای مدینه کنار رفت و اطراف آن را همانند خیمه‌ای در برگرفت، به طوری که باران بر دشت‌های اطراف مدینه می‌بارید و بر مدینه نمی‌بارید.

نقل کرده‌اند که وقتی ابرها مدینه را همانند خیمه گاهی دربرگرفت، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خندید به طوری که دندان‌های پیشین مبارک وی نمایان شد. سپس فرمود: خدا ابو طالب را رحمت کند، اگر زنده بود چشمانش روشن می‌شد، آیا کسی هست که اشعار وی را بخواند؟

علی علیه السّلام برخاست و فرمود: ای رسول الله، گویی این اشعار را در نظر داری که می‌گوید:

و أبیض یستقی الغمام بوجهه‌ثمال الیتامی عصمهٔ للارامل

یلوذ به الهلّاک من آل هاشم‌فهم عنده فی نعمهٔ و فواضل

کذبتم و بیت الله نبزی محمداو لما تقاتل دونه و نناضل

و نسلمه حتّی نصرّع حولهو نذهل عن ابناءنا و الحلائل او همان سفید چهره‌ای است که به حرمت روی او از ابر طلب باران می‌شود و او پناهگاه یتیمان و بیوه‌زنان است.

او همان کسی است که درماندگان بنی هاشم به او پناه می‌برند و در کنار او به نعمت و راحتی می‌رسند.

به خدای کعبه که خیال باطل کرده‌اید که گمان نموده‌اید محمد را تنها می‌گذاریم و در راه او کشتار نکنیم.

باید بدانید که ما هرگز او را تسلیم نمی‌کنیم تا در کنار او به جنگ بپردازیم و در راه او از فرزندان و ناموس خویش غفلت کنیم!

و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بله، منظور من همین اشعار بود. «۱»

(۲)

## مصادره قافله تجارتی قریش

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سعی می کرد که قبل از محاصره نظامی قریش، آنها را محاصره اقتصادی کند و در مقابل آنچه که از اموال مسلمانان مهاجر مصادره کرده‌اند، اموال تجارتی آنان را مصادره کند. جنگ

---

(۱). از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۹۹- ۳۰۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۶

بدر اوّلین تلاش وی برای انجام این کار بود که روی داد. در آنجا از ابن اسحاق نقل کردیم که پس از واقعه بدر، قریشیان می‌ترسیدند از مسیر همیشگی به سوی شام بروند؛ برای همین فرات بن حیّان از افراد قبیله بکر بن وائل را استخدام کرده بودند تا آنها را از طریق عراق به شام ببرد.

وقتی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از جریان با خبر شد، زید بن حارثه را به سوی آنها فرستاد و او آنها را در قرده در کنار یکی از آب‌های منطقه نجد، ملاقات کرد و کاروان را مصادره کرد. در این کاروان نقره بسیاری مربوط به ابو سفیان وجود داشت که یک مرد نمی‌توانست آنها را به تنهایی حمل کند. و زید همه غنائم را نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آورد. «۱»

(۱) بعد از غزوه الغابه- چنان که واقدی روایت کرده است- به آن حضرت خبر رسید که کاروانی از قریش از شام حرکت کرده است آن حضرت دوباره زید بن حارثه را به همراه ۱۷۰ نفر سواره نظام به سوی کاروان فرستاد که کاروان را مصادره کردند. در این کاروان نیز نقره بسیاری وجود داشت که مال صفوان بن امیهٔ جمحی بود. این سریه در جمادی الاول سال ششم هجری «۲» در منطقه عیص که از نواحی ذی المروه است و در کنار ساحل دریا واقع شده است، رخ داد. این مسیری بود که قریشیان آن را برای تجارت با شام برگزیده بودند. «۳»

(۲) طبرسی در اعلام الوری می‌نویسد: در این کاروان اموالی مربوط به ابی العاص بن ربیع و کالایی مربوط به قریشیان وجود داشت که همه آن را مسلمانان به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تقدیم کردند و آن حضرت آن را میان جنگجویان تقسیم کرد. و ابو العاص آزاد شد؛ ولی به سوی مدینه آمد و زینب دختر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله (که همسرش بود) پناهنده شد و از او تقاضا کرد که از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله درخواست کند تا اموال او و اموال مردم که در دست وی بوده است را به او بازگرداند.

پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شرکت کنندگان در سریه را خواست و به آنها گفت: چنان که می‌دانید این مرد (ابو العاص بن ربیع) از ما در جایگاهی است که می‌دانید، پس اگر نظرتان باشد که اموال قافله را بر او بازگردانید، این کار را انجام دهید.

مسلمانان آنچه را که گرفته بودند به وی بازگردانیدند و او با گرفتن اموال، به سوی مکه حرکت کرد. «۴»

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۳- ۵۴.

(۲). مغازی ۲: ۵۳۳.

(۳). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۸.

(۴). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۳. و تمام خبر چنین است که وی وارد مکه شد و اموال مردم را به آنها بازگردانید و سپس گفت: به خدا قسم تنها چیزی که باعث شد قبل از وارد شدن بر شما اسلام نیاورم این بود که می‌خواستم گمان نکنید که من

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۷

(۱)

## سریه به سوی بنی ثعلبه

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


واقدی روایت می‌کند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در جمادی الآخر سال ششم هجری، زید بن حارثه را به همراه پانزده نفر به سوی بنی ثعلبه در طرف «۱» فرستاد. اعراب ترسیدند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به سوی آنها حرکت کرده باشد، برای همین فرار کردند و در نتیجه جنگی رخ نداد و جنگجویان مسلمان به تعدادی از چارپایان بنی ثعلبهٔ برخوردند که زید بیست شتر از آنها را با خود به سوی مدینه حرکت داد. مشرکان به تعقیب وی برخاستند، اما به او نرسیدند و او وارد مدینه شد. «۲»

(۲)

## غزوه دومة الجندل

«۳» واقدی روایت می‌کند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عبد الرحمن بن عوف زهری را (در ماه شعبان سال ششم هجری)

---

اسلام آورده‌ام تا اموال شما را تصاحب کنم و حال که اموال شما را تحویل داده‌ام، شهادت می‌دهم که: لا اله الا الله و انّ محمّدا رسول الله. و حلبی ساروی هم در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲ به این قضیه اشاره کرده است.

واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۵۵۳ آن را با تفصیل بیشتری نقل کرده و گفته است: ابو العاص به هنگام سحر بر زینب، دختر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله (همسرش) وارد شد و از او تقاضای امان کرد و زینب او را امان داد. پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نماز صبح را به جای آورد، زینب جلوی در خانه خویش که چسبیده به مسجد بود ایستاد و با صدای بلند گفت: همانا من به ابو العاص پناه داده‌ام!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله صدای او را شنید و گفت: ای مردم، آیا آنچه را که من شنیدم، شنیدید؟ گفتند: آری. فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست. هیچ خبری از این قضیه نداشتم تا آنچه را که شما شنیدید من هم شنیدم و مؤمنان ید واحده علیه دشمنان خود هستند و ضعیف‌ترین آنها می‌تواند به کسی پناه دهد و حال ما به کسی که زینب به او پناه داده است، پناه می‌دهیم.

سپس به سوی منزل خود رفت. پس از آن دخترش زینب نزد او آمد و از او درخواست کرد که اموال قافله ابی العاص را به وی بازگردانند. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله این درخواست را از وی پذیرفت و به او دستور داد که به شویش نزدیک نشود، زیرا تا وقتی که شویش مشرک است، بر وی حرام است.

سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به گفت‌وگو با اصحاب خویش در این مورد پرداخت و آنها هم این پیشنهاد را قبول کردند و تمام اموال قافله وی و حتی طناب و چنگه را به وی بازگرداندند.

ابو العاص به سوی مکه بازگشت. و حق هر کسی را به وی داد و سپس به آنها گفت: ای جماعت قریش، آیا چیزی از کسی نزد من باقی مانده است؟ گفتند: نه. گفت: پس شهادت می‌دهم که: لا اله الا الله و انّ محمدا رسول اللّه. باید بدانید که من در مدینه اسلام آوردم و تنها چیزی که باعث شد در مدینه نمانم و به سوی شما بیایم، این بود که گمان نکنید مسلمان شده‌ام تا اموال شما را که با من بوده است، تصاحب کنم.

سپس به سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بازگشت و آن حضرت زینب را بر طبق همان ازدواج سابق بر او روا دانست.

(۱). طرف، آبشخوری است که در سی و شش مایلی مدینه و پایین‌تر از نخیل نزدیک مراض واقع شده است، طبقات، ج ۲، ص ۶۳. و ابن اسحاق بدون ذکر تاریخ به این غزوه اشاره کرده و گفته است: غزوه زید بن حارثهٔ به سوی طرف از نواحی نخل از طریق عراق بوده است (ج ۴، ص ۲۶۵) و حلبی ساروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۱ به این غزوه اشاره کرده است.

(۲). مغازی، ج ۲، ص ۵۵۵ و ابن اسحاق در سیره، ج ۴، ص ۲۶۵ آن را نقل کرده است.

(۳). از توابع شهر دمشق است که پانزده شبانه روز از آن فاصله دارد؛ چنان که در معجم البلدان آمده است و اهالی آن از تیره کلب

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


و مسیحی بودند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۸

خواست و به وی فرمود: آماده باش که امروز یا فردا تو را به سریه‌ای می‌فرستم. پس از مدتی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به وی دستور داد که از همان شب به سوی دومۀ الجندل حرکت کند و آنها را به سوی اسلام دعوت کند.

(۱) اصحاب وی که هفتصد نفر بودند، سحرگاهان حرکت کردند و در جرف اردو زدند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پس از آن که نماز صبح را به جای آورد، ناگهان عبد الرحمن بن عوف را در میان عده‌ای از مهاجرین دید که شمشیرش را حمایل کرده و عمامه‌ای بر سر خود پیچیده است.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از او سؤال کرد: چه چیز باعث شده که به اصحابت ملحق نشوی؟ گفت: ای رسول خدا، دوست داشتم که در آخرین لحظه‌ای که لباس سفر پوشیده‌ام شما را ملاقات کنم.

پیامبر او را نزدیک‌تر فرا خواند و آنگاه او را نشانید و عمامه‌اش را با دست خویش باز کرد و سپس عمامه سیاهی به دور سرش پیچید و تحت الحنک آن را بر شانه‌هایش انداخت و فرمود: این طور عمامه‌ات را درست کن ای پسر عوف. سپس فرمود: با نام خدا و در راه خدا به سوی این غزوه حرکت کن و با کسانی که به خدا کفر ورزیدند، کارزار کن و راه مکر و حیله و خیانت در پیش مگیر و هیچ بچه‌ای را به قتل نرسان.

سپس رو به مردم کرد و فرمود: ای مردم، از پنج چیز پرهیز کنید قبل از آن که عذابی بر شما نازل شود:

(۲) هیچ قومی کم‌فروشی نکردند مگر این که به بلا و گرفتاری و نقصان در محصولات خویش دچار شدند تا شاید که متنبّه شوند و برگردند!

هیچ قومی پیمان‌شکنی نکردند، مگر این که خداوند دشمنشان را بر ایشان مسلّط کرد!

هیچ قومی از پرداخت زکات سربازنزدند مگر این که خداوند باران آسمان را از آنها دریغ فرمود، و اگر رحم به حیوانات نبود، هیچ‌گاه باران بر آنها نمی‌بارید!

هیچ قومی به فحشا و فساد دچار نشدند، مگر این که خداوند طاعون را بر آنها مسلط کرد!

هیچ قومی به غیر آیات قرآن حکم نکنند، مگر این که خداوند گروهی را بر آنها مسلط می‌کند و بعضی به دست برخی دیگر گرفتار می‌گردند!

(۳) سپس عبد الرحمن خارج شد و به اصحابش ملحق شد آنها حرکت کردند تا به دومۀ الجندل رسیدند. اهالی آنجا مسیحی و از تیره کلب بودند و رئیسشان، أصبغ بن عمرو کلبی بود. عبد الرحمن او و قبیله‌اش را به اسلام دعوت کرد؛ اما آنها نپذیرفتند و تنها فرمان شمشیر را می‌خواستند! وی به مدت سه روز صبر کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد تا این که در روز سوم أصبغ بن عمرو کلبی اسلام آورد و قبول کرد که از سوی قبیله خویش جزیه «۱» بپردازد.

---

(۱). اصل این کلمه به یونانی گزیت و به معنای سرانه بوده است و این اوّلین جایی است که در تاریخ اسلام، سخن از جزیۀ

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۸۹

عبد الرحمن نامه‌ای به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نوشت تا او را از قضیه با خبر کند و نامه را به وسیله مردی از طایفه جهینه به نام رافع بن مکیث به سوی آن حضرت فرستاد. و در ضمن نامه یادآور شد که وی می‌خواهد از آنها ازدواج کند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در جواب نوشت که با تماضر دختر أصبغ ازدواج کند، برای همین عبد الرحمن وی را تزویج کرد و او را با خود به مدینه آورد. «۱»

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱)

## سریّه علی علیه السّلام به فدک

واقدی روایت می‌کند که بنی سعد در فدک (که روستایی در نزدیکی خیبر بود که تا مدینه شش شبانه روز فاصله داشت) ساکن بودند و در این حال به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خبر رسید که عده‌ای از آنها برای کمک به یهودیان خیبر آماده شده‌اند «۲»؛ برای همین علی علیه السّلام را به همراه صد نفر در ماه شعبان سال ششم هجری به سوی آنها فرستاد.

(۲) وی شب‌ها حرکت می‌کرد و روزها مخفی می‌شد تا این که به همج (که آبشخوری در نزدیکی فدک و بین فدک و خیبر بوده است) رسیدند. در آنجا به مردی از بنی سعد برخوردند و او را دستگیر کردند. علی علیه السّلام به او فرمود: آیا اطلاعی از اجتماع بنی سعد داری؟ گفت: نه، من هیچ اطلاعی از آنها ندارم. او را مورد فشار قرار دادند تا اقرار کرد که جاسوس بنی سعد است که او را به سوی یهودیان خیبر فرستاده‌اند تا بگوید که مقداری از خرمای خود را به بنی سعد بدهند، چنان که به دیگران داده‌اند.

از او سؤال کردند: الان قوم تو کجا هستند؟ گفت: در حالی آنها را ترک کردم که دویست نفر از آنها جمع شده بودند و وبر بن علیم فرماندهی آنها را بر عهده داشت. گفتند: ما را راهنمایی کن و پیش آنها ببر. گفت: به شرط امان! گفتند: اگر ما را به سوی جایگاه آنها و محل نگهداری دام‌هایشان راهنمایی کنی، در امان هستی و الّا هیچ امانی نداری!

(۳) او به همراهشان حرکت کرد و آنان را از میان صخره‌ها و تپه‌ها عبور می‌داد و همین باعث شد که به وی بد گمان شدند؛ اما پس از مدتی به دشتی رسیدند که چهارپایان زیادی در آن به چشم می‌خورد. او گفت: این گوسفندان و چارپایان آنها است؛ حال مرا رها کنید. گفتند: نه، تو را رها نمی‌کنیم تا از تعقیب آنان در امان بمانیم.

---

به میان می‌آید و ذکری از آن در قرآن کریم نیامده است مگر در سوره توبه، آیه ۲۹ که بنا به قول معروف از آخرین سوره‌هایی است که نازل شده و بنابراین تشریع جزیه به وسیله سنت بوده است. و نام زکات نیز با این که زکات در سال دهم واجب شده بی‌جا است مگر این که مقصود زکات در لغت یعنی صدقات منظور باشد.

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۵۶۱ و مناقب، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۲). شاید که بعد از بنی قریظه آماده مقابله با آنها شده بودند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۰

سپس به سوی چارپایان حمله‌ور شدند که به دنبال آن چوپان‌ها فرار کردند و به سوی اهالی ساکن در آنجا رفتند و آنها را مطلع کرده و از حضور مسلمانان ترساندند که در نتیجه همگی فرار کردند و وقتی که مسلمانان به محل سکونتشان رسیدند، کسی را نیافتند و برای همین آن مرد را رها کردند.

پس از آن علی علیه السّلام سه روز در آنجا مکث کرد و سپس خمس غنائم را جدا کرد، و برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شتر بارداری را جدا کرد و بقیه غنائم را که پانصد شتر و هزار گوسفند بود، در میان آنان تقسیم کرد. «۱»

(۱)

## غزوه ذات السلاسل

«۲» شیخ مفید از سیره‌نویسان نقل می‌کند روزی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در محلی نشسته بود که یک اعرابی پیش آمد و در مقابل آن حضرت زانو زد و گفت: آمده‌ام تا تو را از روی اخلاص باخبر کنم! فرمود: خبر مخلصانه تو چیست؟ گفت: قبایلی از

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


اعراب آماده شده‌انـد تا به مدینه شبیخون بزنند «۳» در واقع بنی سـلیم در منطقه الرّمل و در کنار حرّهٔ (سـنگلاخ) جمع شده‌انـد تا بر شما حمله کنند. «۴»

آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله به امیر المؤمنین فرمود که همه مردم را به نمـاز فرا بخوانـد آنگـاه بر فراز منبر رفت و حمـد و ثنای خـدا را به جای آورد و سـپس فرمود: ای مردم، دشـمنان خدا و شـما به سوی مدینه روی آورده‌اند و گمان می‌کنند که می‌توانند به شهر شما شبیخون بزنند! حال چه کسی به سوی وادی الرّمل حرکت می‌کند؟

(۲) مردی از میـان مهاجران برخاست و گفت: من آماده‌ام که حرکت کنم. رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله پرچم را به دست وی داد و پس از آن که هفتصد نفر به وی پیوسـتند؛ فرمود: با نام خدا حرکت کن. او حرکت کرد و اندکی پس از طلوع خورشـید به مقابل آن اعراب رسـید. آنها پرسـیدند: تو کیستی؟ گفت: فرسـتاده‌ای از سوی رسول خدا هستم. یا شهادت بدهید که لا اله الا الله و محمد رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله و یا این که با شمشـیر روبرو خواهیـد شـد! آنها گفتند: به سوی رئیس خود بازگرد، زیرا تعداد ما آن قدر زیاد است که توانایی مقابله با ما را نداری. او هم بازگشت و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را از جریان باخبر کرد!

پس پیامبر دوباره اعلام کرد: چه کسی به سوی وادی الرّمل حرکت می‌کند؟ مرد دیگری از مهاجران برخاست و گفت: من آماده‌ام! ای رسول خدا. پس رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله پرچم را به وی داد او حرکت کرد؛ اما پس از مدتی همانند رفیق خود بازگشـت و جریان را بازگفت!

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۵۶۲ و ساروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲ به این مطلب اشاره کرده است.

(۲). و این غزوه، غزوه وادی الرّمل نیز نامیـده می‌شود که شـیخ مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۴– ۱۱۷ آن را بعد از غزوهٔ بنی قریظه و قبـل از غزوه بنی المصـطلق ذکر کرده است و سـاروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲ و در ضـمن حوادث سال ششم آن را نقل نموده است.

(۳). ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۱۴.

(۴). مناقب، ج ۱، ص ۲۰۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۱

پس از آن رسول خـدا سؤال کرد: علی بن ابی طـالب کجـا است؟ امیر المؤمنین علیه السّـلام برخـاست و فرمود: من اینجـا هسـتم ای رسول خدا! فرمود: به سوی وادی حرکت کن. گفت: چشم. آنگاه به سوی آن منزل رفت.

(۱) آن حضـرت عمامه‌ای داشت که فقط در اوقاتی که رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله او را به سوی جنگ‌های سخت می‌فرستاد، به سر می‌بست. پس از ورود به منزل از فاطمه علیها السّلام خواست که آن عمامه را بیاورد.

فاطمه علیها السّلام سؤال کرد: پدرم تو را به کجا می‌فرستد؟ جواب داد: به سوی وادی الرّمل. فاطمه از روی دلسوزی برای علی علیه السّـلام گریه کرد و در همین حال نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله داخل منزل شـد و فاطمه را دیـد که می‌گرید. سؤال کرد: برای چه گریه می‌کنی؟ آیا می‌ترسـی که شویت کشـته شود؟ ان شاء الله که هرگز چنین نخواهد شد. علی علیه السّـلام به آن حضرت فرمود: ای رسول خدا، مرا از بهشت محروم نکن.

سپس در حـالی که پرچم رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله در دسـتش بود حرکت کرد و در هنگـامه سـحر به مقابل اعراب رسـید. در آنجا توقف کرد تا فجر طلوع کرد و نماز صبح را به همراه یارانش به جای آورد.

آنگاه یاران خود را به صف کرد و خودش به مقابل دشـمن رفت و در حالی که بر شمشیرش تکیه زده بود، فرمود: ای جماعت، من فرسـتاده رسول خدا، به سوی شـما هسـتم؛ یا شـهادت بدهید که لا اله الا الله و محمد رسول الله و یا این که با شمشـیر، جواب شما را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


خواهم داد!

جواب دادند: همان طوری که آن دو رفیقت برگشتند، تو هم بازگرد.

فرمود: من بازگردم؟! هرگز به خداوند، مگر این که اسلام بیاورید و یا این که با این شمشیرم در میان شما داوری کنم. من علی بن ابی طالب بن عبد المطّلب هستم.

(۲) هنگامی که آنها فهمیدند که او علی بن ابی طالب است، نگران شدند؛ اما به خود جرأت دادند و با او به کارزار پرداختند که آن حضرت شش یا هفت نفر از آنها را به هلاکت رساند و بقیه گریختند. پس از آن مسلمانان غنائم را جمع‌آوری کرده و به سوی نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بازگشتند.

(۳) سپس از ام سلمه روایت کرده است که: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حجره من خوابیده بود که ناگهان از خواب پرید. گفتم: خداوند یاور تو باشد. فرمود: راست می‌گویی، خداوند یاور من است. الان جبرئیل به من خبر داد که علی دارد می‌آید. سپس به میان مردم رفت و به آنها دستور داد که به استقبال علی علیه السّلام بروند و مردم به همراه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برای استقبال از وی دو صف تشکیل دادند.

هنگامی که چشمان علی علیه السّلام به پیامبر افتاد، از اسب پیاده شد و خود را به روی پاهای پیامبر انداخت و آنها را بوسید. پیامبر به او فرمود: سوار شو، همانا خدا و رسولش از تو راضی هستند.

امیر المؤمنین از خوش‌حالی اشک شوق ریخت و به سوی منزل خویش رفت.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از بعضی از یاران آن حضرت علیه السّلام پرسید: فرمانده خود را چگونه دیدید؟ گفتند:

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۲

هیچ عیبی در او ندیدیم، مگر این که هیچ نمازی را به او اقتدا نکردیم، مگر این که سوره «قل هو الله احد» را خواند.

پیامبر اکرم فرمود: از او در این مورد سؤال خواهم کرد.

هنگامی که علی علیه السّلام نزد آن حضرت رسید، از او سؤال کرد: چرا در نمازها فقط سوره اخلاص را خوانده‌ای و سوره دیگری را برای آنها قرائت نکرده‌ای؟

جواب داد: ای رسول خدا؛ چون من این سوره را دوست دارم.

سپس نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: همانا خداوند تو را دوست دارد، چنان که تو این سوره را دوست داری.

سپس فرمود: ای علی، اگر خوف این را نداشتم که عده‌ای درباره تو همان سخنی را بگویند که نصاری درباره عیسی بن مریم گفتند، امروز در مورد تو سخنی را می‌گفتم که از هیچ جمعی نمی‌گذشتی، مگر این که خاک زیر پایت را برای تبرک بردارند. «۱» (۱)

## غزوه بنی المصطلق

«۲» واقدی روایت می‌کند که بنی المصطلق که طایفه‌ای از خزاعه بودند که در ناحیه فرع جمع شده بودند.

مسافرانی که از آن ناحیه می‌گذشتند، برای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله خبر می‌آوردند که حارث بن ابی ضرار،

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۶- ۱۱۷. و پس از آن می‌گوید: بسیاری از سیره‌نویسان نقل کرده‌اند که در شأن این قضیه سوره «و العادیات ضبحا» بر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد. چنان که این مطلب در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۴ و مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۲- ۸۰۳ از امام صادق علیه السّلام روایت شده است و ساروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۰ آن را از ابی الفتح

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


حفّار و ابی القاسم وکیل روایت کرده است. البته مشهور شده است که سوره عادیات مکی است و در تفسیر آن هم مطالبی نقل شد که با مکی بودن آن سازگار بود.

و از مقاتل و زجّاج و وکیع و ثوری و سدّی و ابی صالح از ابن عباس نقل شده است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله ابو بکر را به همراه هفتصد نفر به سوی اعراب فرستاد که اعراب آنها را شکست دادند و تعدادی از مسلمانان را به شهادت رساندند.

پس از آن عمر را فرستاد که او هم شکست خورده، بازگشت. سپس عمرو بن عاص گفت: ای رسول الله، مرا بفرست. پیامبر او را هم فرستاد که شکست‌خورده بازگشت. و در روایتی آمده است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله خالد را فرستاد که شکست خورده بازگشت. این بدان معنا است که این غزوه در سال ششم نبوده، بلکه بعد از سال هشتم بوده است؛ اما در حوادث سال ششم بدان اشاره کرده است (ج ۱، ص ۲۰۲).

(۲). از قبایل خزاعهٔ بودند که در منطقه مریسیح از نواحی قدید در سمت ساحل زندگی می‌کردند و بین قدید تا فرع یک روز راه بود (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۷۳). در مورد تاریخ این غزوه خبرهای مختلفی نقل شده است: در مغازی واقدی، ج ۱، ص ۴۰۴ آمده است: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در روز دوشنبه، دوم شعبان سال پنجم از مدینه حرکت کرد و در اول ماه رمضان به مدینه بازگشت. و در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰۲ آمده است که در شعبان سال ششم. و قمی در تفسیر خود ج ۲، ص ۳۶۸ و ساروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۱ بنا را بر قول اول گذاشته‌اند. و طبرسی هر دو قول را در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۶ آورده است و ما قول اخیر را به خاطر وجود بعضی از قرائن ترجیح دادیم که از جمله آنها این است که علی علیه السّلام در اینجا سوار بر اسب است و اگر این جنگ در سال پنجم می‌بود مقتضی این بود که حضرت در جنگ خندق نیز سواره می‌بود، چون در ماه شوال همان سال بوده است، حال آن که آن حضرت در خندق پیاده بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۳

رئیس و بزرگ بنی المصطلق به همراه قوم و قبیله خویش و کسانی که با وی همراه شده‌اند، قصد جنگ با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را دارد.

(۱) هنگامی که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از قضیه با خبر شد، بریدهٔ بن حصیب أسلمی را فرستاد تا از این حادثه کسب اطلاع کند. او از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اجازه گرفت که هر چه را که صلاح می‌داند، بگوید و آن حضرت به وی اجازه داد. او حرکت کرد تا به کنار اردوگاه آنها رسید و دید که آنها جماعت زیادی را گرد آورده‌اند و بسیار به خود می‌بالند. از او سؤال کردند؛ کیستی؟ گفت: یکی از یاران شما هستم.

وقتی که شنیدم علیه این مرد قیام کرده‌اید، آمدم تا به شما بپیوندم. حال نیز می‌خواهم به میان قوم خویش بروم، تا به همراه کسانی که دعوت مرا می‌پذیرند، به شما بپیوندم، آنگاه با هم متّحد می‌شویم تا این مرد را به زانو درآوریم.

(۲) حارث به وی گفت: ما بر این عقیده خویش ثابت قدم هستیم، پس هر چه زودتر به ما بپیوندند.

بریده گفت: الان می‌روم و با عده زیادی از افراد قوم و قبیله خویش و کسانی که دعوت مرا بپذیرند، به شما می‌پیوندم و سوار شد و حرکت کرد ...

پس از آن که به نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بازگشت، او را از جریان آگاه کرد.

آن حضرت مردم را جمع کرد و آنها را از حضور دشمن آگاه کرد. مردم به سرعت برای حرکت آماده شدند. در میان سپاه اسلام، سی نفر اسب سوار بودند که ده نفر آنها از مهاجرین و عبارت بودند از: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، علی علیه السّلام مقداد، زبیر، طلحه، ابو بکر، عمر، عثمان، عبد الرحمن بن عوف و بیست نفر از انصار بودند که برخی از آنها عبارتند از: ابیّ بن کعب، اسید بن حضیر، حباب بن منذر، سعد بن زید، سعد بن معاذ و معاذ بن جبل.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


در این غزوه بسیاری از منافقان نیز شرکت داشتند که هرگز تا آن زمان در چنین جنگی شرکت نکرده بودند آنها هیچ رغبتی به جهاد نداشتند، اما از آنجا که محلّ کارزار نزدیک بود، آمده بودند تا بهره‌ای از غنائم ببرند.

(۳) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با لشکریان خویش حرکت کرد تا به حلائق «۱» رسید و در آنجا اطراق کرد. در همین قرارگاه، مردی از طایفه عبد القیس نزد آن حضرت آمد و سلام کرد. پیامبر از او پرسید: اهل و عیال تو در کجا هستند؟ گفت: در الرّوحا فرمود: حال به کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: آمده‌ام تا به تو ایمان بیاورم و شهادت بدهم که آنچه را آورده‌ای، حق است و با دشمنان تو بجنگم. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

حمد و سپاس خدایی را که تو را به اسلام هدایت کرد.

---

(۱). منطقه‌ای که در بیست و چهار مایلی مدینه قرار دارد (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۶۴).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۴

(۱) پس از آن که آن مرد ایمان آورد، از پیامبر پرسید: ای رسول خدا، خداوند چه عملی را بیشتر دوست دارد؟ فرمود: نماز اوّل وقت را.

این مرد یک روز قبل از آن با مسعود بن هنیده، غلام بنی تمیم ملاقات کرده بود. مسعود با خانواده‌اش در محلّی به نام خذوات زندگی می‌کردند و او در آنجا مردم را به پذیرش اسلام دعوت می‌کرد و در نتیجه عده زیادی اسلام آورده بودند.

(۲) او می‌گوید: خانواده‌ام را ترک کردم و به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حرکت کردم تا به دست او اسلام بیاورم. آن حضرت را در بقعاء ملاقات کردم و به او گفتم: ای رسول خدا، دیروز یکی از افراد طایفه عبد القیس را دیدم و او را به اسلام دعوت کردم و او را به این کار تشویق نمودم و او اسلام آورد؛ به نظر شما این کار چطور است؟ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اسلام آوردن او بر دست تو از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد، بهتر است. سپس به وی فرمود: همراه ما باش تا با دشمن رو به رو شویم و من امیدوارم که خداوند اموال و ذرّیه آنها را نصیب ما بگرداند. «۱»

در بقعاء مردی از مشرکان را دستگیر کردند. از وی سؤال کردند؟ از پشت سرت چه خبر؟ و اعراب در کجا گرد آمده‌اند؟ جواب داد: من هیچ اطلاعی از آنها ندارم. عمر بن خطاب به او می‌گفت:

راستش را بگو وگرنه گردنت را می‌زنم! مرد جواب داد: من یکی از افراد بنی المصطلق هستم که از پیش حارث بن ابی ضرار می‌آیم. او جمعیت زیادی را علیه شما گردآوری کرده و مرا به سوی شما فرستاده است تا ببینم که آیا از مدینه خارج شده‌اید یا خیر؟

(۳) عمر این جریان را به اطلاع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسانید. آن حضرت او را خواست وی را به اسلام دعوت کرد. اما او گفت: اسلام را نمی‌پذیرم تا ببینم که قبیله‌ام چه می‌کنند، اگر آنها اسلام را پذیرفتند من هم یکی از آنها می‌باشم و اگر بر عقیده خویش ثابت قدم بمانند که من هم مردی از همان قبیله هستم!

عمر سؤال کرد: ای رسول خدا، گردنش را بزنم؟ آن حضرت به او اجازه داد و عمر گردنش را زد.

این خبر به بنی المصطلق رسید و حارث بن ابی ضرار، رئیس بنی المصطلق و همراهانش را بسیار ناراحت کرد و در ضمن ترس و وحشت شدیدی در دل آنها ایجاد کرد. به دنبال آن افرادی که از نواحی مختلف به وی پیوسته بودند، پراکنده شدند و فقط بنی المصطلق باقی ماندند.

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۴۰۹. بقیه خبر چنین است: پس از جنگ، رسول الله تعداد شتر و تعدادی گوسفند به من داد. به او گفتم: ای

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


رسول خدا، چگونه می‌توانم شترها را برانم در حالی که گوسفندان نیز با من هستند؟ همه آنها را گوسفند یا شتر قرار بده. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله لبخندی زد و فرمود: کدام یک را بیشتر دوست داری؟ گفتم: شتر را. فرمود: به او ده شتر بدهید و به من دادند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۵

(۱)

## در مریسیع

پس از آن کـه رسـول الله صـلّی اللّـه علیـه و آله به کنـار آب مریسـیع رسـیدند، پیـاده شدنـد و خیمه‌ای از جنس پـوست را برای آن حضـرت برپا کردنـد. بنی المصـطلق در کنار همین آب جمع شـده و برای جنگ آماده شـده بودنـد. رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله صفوف یـارانش را منظم کرد و سـپس پرچم مهـاجران را- چنـان که گفته شـده است- به دست عمـار بن یاسـر و پرچم انصار را به دست سعد بن عباده سپرد.

(۲) واقـدی از ابن عمر روایت کرده است که نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله در حـالی که بنی المصـطلق شتران خود را به کنـار آب آورده بودند تا سیراب کنند، بر آنها حمله کرد

اما وی با سـندی از زید بن طلحه روایت کرده است که: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عمر را صدا زد تا به آنها اعلام کند: بگویید: لا اله الا اللّه تا جان و مالتان در امان باشـد! اما آنها از پذیرش آن امتناع ورزیدند و یکی از آنها تیری به سوی مسـلمانان پرتاب کرد که به دنبال آن، مسلمانان آنها را تیر باران کردند. «۱»

سپس رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله دسـتور داد که مسـلمانان به طور دسته جمعی بر آنها حمله کنند. در پی این حمله دسته جمعی ده نفر از بنی مصطلق کشته شدند و بقیه اسیر شدند و هیچ کس نتوانست فرار کند. «۲»

در این جمله امیر المؤمنین علیه السّـلام دو نفر را به هلاکت رساند که مالک و پسـرش بودند ... و آن حضـرت علیه السّـلام، جویریه دختـر حـارث را که رئیس بنی المصـطلق بود؛ اسـیر کرد و او را نزد نـبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله آورد که آن حضـرت او را برای خود برگزید. در این غزوه افراد زیادی به اسارت گرفته شدند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آنها را میان مسلمانان تقسیم کرد.

(۳) بعـد از اسـلام آوردن باقیمانـده این قبیله، حارث، پـدر جویریه نزد نبی اکرم صـلّی اللّه علیه و آله آمـد و گفت: ای رسول خـدا، سزاوار نیست که دختر من در اسارت باشد، زیرا که وی زنی ارجمند و بزرگوار است.

پیامبر فرمود: برو و او را مخیّر گردان. حارث گفت: پیشـنهاد خوب و منصـفانه‌ای کردی. سپس پدرش نزد وی آمد و گفت: دخترم، قبیله خود را مفتضح مکن. جویریه گفت: اما من و خدا رسولش را برگزیده‌ام! پدرش گفت: نفرین بر تو باد!

پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله جویریه را آزاد کرد و او را در زمره همسران خویش قرار داد. «۳»

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۴۰۴- ۴۰۷.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۷ و این عین عبارات واقدی، ج ۲، ص ۴۰۷ می‌باشد.

(۳). ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۹. ساروی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۱ می‌نویسد: پدر جویریه نزد پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله آمـد تـا دخترش را بـا دادن فـدیه آزاد کنـد؛ در این هنگـام رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله از او دربـاره دو شتری که آنها را در درّه‌ای پنهان کرده بود، سؤال کرد. او با شـنیدن این غیب گویی گفت: شـهادت می‌دهم که لا اله الا الله و محمـد رسول الله. به خـدا قسم که هیچ کس

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۶

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


پس از آن که مردم مطلع شدند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله جویریه دختر حارث را به همسری گزیده است؛ گفتند: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله داماد اینها شده است؛ برای همین اسیرانی را که در اختیار داشتند، آزاد کردند. «۱»

---

غیر از من چیزی درباره آن دو شتر نمی‌دانست. ای رسول خدا، دختر من شایسته اسارت نیست؛ زیرا زنی ارجمند و بزرگوار می‌باشد ...

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۷ و تمام این خبر بدین صورت است: هیچ زنی بابرکت‌تر از جویریه نسبت به قوم خویش نبود. این عبارتی است که واقدی از عایشه نقل می‌کند (ج ۲، ص ۴۱۱). اما صدر این روایت مخالف با آن چیزی است که از شیخ مفید در ارشاد نقل کردیم و مخالف با مطلبی است که طبرسی در اعلام الوری و ساروی در مناقب آل ابی طالب آورده است.

واقدی با سندی از عایشه نقل کرده است که گفت: در کنار آب (مریسیع) بودیم و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نزد من به سر می‌برد که جویریهٔ بر آن حضرت وارد شد ... سپس گفت: ای رسول خدا، من زنی مسلمان هستم که شهادت می‌دهم: لا اله الا الله و محمد رسول الله. من جویریه، دختر حارث بن ابی ضرار، بزرگ قبیله بنی المصطلق هستم. آنچه را که بر سر ما آمده است می‌دانی و در جریان این حادثه جزء سهام ثابت بن قیس بن شمّاس و پسر عمویش قرار گرفته‌ام. او سهم پسر عمویش را با واگذار کردن چند درخت نخل در مدینه خرید سپس قرار داد مکاتبه‌ای را با من منعقد کرد که توانایی پرداخت آن را ندارم و هیچ چیز مرا مجبور به قبول این مکاتبه نکرد، مگر این که به تو امیدوار بودم- که صلوات خدا بر تو باد- حال مرا در پرداخت دیون یاری فرما!

عایشه نقل کرده است: جویریه زن زیبایی بود و هر مردی که او را می‌دید، به او دل می‌باخت ... برای همین دوست نداشتم که او بر پیامبر وارد شود؛ زیرا می‌دانستم که آن حضرت نیز از او همان را می‌بیند که من دیدم!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پس از شنیدن سخنانش فرمود: آیا نمی‌خواهی که پیشنهاد بهتری را ارائه کنم؟

گفت: چه پیشنهادی یا رسول الله؟

فرمود: مبلغی بدهکاری تو را می‌پردازم و با تو ازدواج می‌کنم؟!

گفت: قبول است ای رسول خدا.

پس از آن پیامبر شخصی را به دنبال ثابت فرستاد که بیاید. سپس مبلغ مکاتبه را به وی پرداخت و آنگاه جویریه را آزاد کرد و او را به نکاح خویش درآورد.

این خبر در حالی پخش شد که مردان بنی المصطلق تقسیم شده و به ملکیّت افراد درآمده بودند و در زنانشان نیز تصرف شده بود؛ اما به محض شنیدن این خبر گفتند: اینها از نزدیکان پیامبر شده‌اند، زیرا وی داماد آنها شده است! برای همین اسیرانی را که در دست داشتند، آزاد کردند و در نتیجه پس از ازدواج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با جویریه، صد خانواده از بنی المصطلق آزاد شدند و برای همین هیچ زنی را بابرکت‌تر از جویریه نسبت به قوم خویش نمی‌دانم.

سپس با سندی از کنیز جویریه، از او نقل کرده است که وی گفت: پدرم فدیه یک زن اسیر را به ثابت بن قیس بن شمّاس داد و مرا آزاد کرد. پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مرا از پدرم خواستگاری کرد و پدرم مرا به نکاح ایشان درآورد. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را جویریه نامید و قبل از آن اسمش برّه بود.

هم چنین از وی روایت کرده است که گفت: سه شب قبل از آمدن نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در خواب دیدم که گویی ماه از یثرب عبور کرد و آمد تا در دامنم افتاد. دوست نداشتم که این خواب را به کسی بگویم تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به سوی قبیله ما آمد و پس از آن که اسیر شدم، آرزو داشتم که رؤیایم به حقیقت بپیوندد. و پس از آن که آن حضرت مرا آزاد کرد و به نکاح خویش درآورد، صحبتی با او درباره قوم خویش نکردم ... و چیزی نفهمیدم تا این که یکی از دختر عموهایم که اسیر

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


شده بود، آمد و گفت که مسلمانان آنها را آزاد کرده‌اند. و من خدای عزّ و جل را شکر کردم (ج ۲، ص ۴۱۱- ۴۱۲ و تفصیل اخبار مربوط به اسیران بنی المصطلق خواهد آمد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۷

(۱) طبرسی در اعلام الوری از وی نقل کرده است که گفت: ما در مریسیع بودیم که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به پیش آمد. در آن حال شنیدم که پدرم می‌گوید: با لشکر زیادی که تا به حال نظیر نداشته به جنگ ما آمده است! و افراد سپاه اسلام و اسب‌ها و سلاح‌هایشان آن قدر زیاد بود که قابل توصیف نبود.

اما پس از آن که مسلمان شدم و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مرا تزویج کرد و بازگشتیم، دیدم که مسلمانان آن قدرها که من تصور می‌کردم، زیاد نیستند؛ برای همین فهمیدم که این نتیجه رعبی بوده است که خدای عزّ و جل در دل مشرکان ایجاد کرده است. «۱»

از جمله حوادثی که طی این غزوه رخ داد این بود که فردی از بنی عمرو بن عوف از قبیله انصار که هشام بن صبابه یا هاشم بن صبابه نامیده می‌شد- چنان که واقدی نقل کرده است- در میان گرد و خاک شدید ناشی از باد با مرد دیگری از انصار که أوس نامیده می‌شد، برخورد کرد و گمان کرد که وی از مشرکان است، برای همین بر او حمله کرد و او را کشت، اما بعدا معلوم شد که وی از مسلمانان بوده است، و بدین جهت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که دیه‌اش را از اموال جدا کنند و بپردازند. «۲» (۲)

## اسیران و غنایم

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که اسیران را جمع‌آوری کنند و کتف‌هایشان را ببندند و در محلی آنها را نگهداری کنند. بریده بن حصیب را مسئول نگهداری از آنها کرد. هم چنین به دستور آن حضرت تمام اموال و سلاح‌ها و چارپایان جمع‌آوری شد. و آن حضرت، غلام خود، شقران را سرپرست اموال و چهارپایان قرار داد. سپس خمس گوسفندان را جدا کرد و محمیّة بن جزء زبیدی را مسئول تقسیم سهام مسلمانان و جدا کردن خمس نمود.

(۳) سپس می‌نویسد: نقل کرده‌اند که اسیران تقسیم شده و از هم جدا کرده شده و به صاحبان خود سپرده شدند و کالاها و چهارپایان نیز تقسیم شدند. در هنگام تقسیم هر یک شتر را مقابل ده گوسفند حساب کردند ... برای هر اسب دو سهم و برای صاحب اسب یک سهم و برای هر پیاده نظام یک سهم در نظر گرفتند.

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۷ و این عین عبارتی است که واقدی با سندی از کنیز جویریة نقل کرده است (ج ۲، ص ۴۰۸- ۴۰۹).

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۰۸. کامل این خبر بدین صورت است که برادر مقتول به نام مقیس نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و آن حضرت دستور داد که دیه برادرش را به وی بدهند. او پس از تحویل گرفتن دیه، همچنان با قاتل برادرش دشمنی ورزید تا این که او را کشت و در حالی که مرتد شده بود، به سوی قریشیان فرار کرد و در این زمینه شعری هم سرود. برای همین رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خون او را به هنگام فتح مکه هدر نمود و او در مکه کشته شد. ابن هشام قضیه را برعکس کرده و هشام بن صبابه را مقتول دانسته و اسمی از قاتل به میان نیاورده است (ج ۳، ص ۳۰۲) اما تتمه خبر را آورده است (ج ۳، ص ۳۰۵- ۳۰۶).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۸

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


غنایم شامل دو هزار شتر و پنج‌هزار گوسفند و دویست خانواده می‌شد «۱» که صد خانواده از آنها پس از ازدواج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با جویریه، دختر حارث آزاد شدند. «۲»

(۱) در این میان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بر عده‌ای منت گذاشت و آنها را بدون فدیه آزاد کرد و بعضی نیز در اختیار سپاهیان اسلام قرار داده شدند. در این زمان برای هر زن شش نیاق فدیه در نظر گرفته شد و بعضی از اسیران را به مدینه آوردند و خانواده‌های آنها آمدند و با فدیه آزادشان کردند و به این ترتیب هیچ زنی از بنی المصطلق باقی نماند؛ مگر این که به میان خانواده‌اش بازگشت. «۳»

در همین زمینه ابو سعید خدری می‌گوید: پس از مدتی هیأت‌هایی از سوی بنی المصطلق می‌آمدند و فدیه زنان و بچه‌ها را پرداخت می‌کردند و آنها را می‌بردند. بعضی از زنان مخیّر شدند که نزد صاحب سهم خویش بمانند یا بروند که آنها اصرار بر رفتن داشتند «۴» مگر جویریه، دختر رئیس بنی المصطلق، حارث بن ابی ضرار که به هنگام تخییر بین ماندن و رفتن، ماندن را ترجیح داد.

(۲) چنان که واقدی از عایشه نقل می‌کند؛ با زنان بنی المصطلق نزدیکی می‌شد؛ اما هیچ کدام از آنها به وسیله مسلمانان حامله نشدند، زیرا مسلمانان عزل می‌کردند؛ چنان که واقدی با سندی از ابی سعید خدری نقل می‌کند که گفت: در غزوه بنی المصطلق اسیرانی را به دست آوردیم که دوست داشتیم فدیه آنها را بگیریم، اما از سوی دیگر دوری از همسران ما را رنج می‌داد، برای همین از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در مورد عزل سؤال کردیم که فرمودند: مانعی ندارد؟ «۵»

ولی یک یهودی که از این جریان آگاه شده بود، گفت: این همان قتل نفس صغری است! وی می‌گوید: نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمدم و سخن یهودی را برای وی بازگفتم و پیامبر در جواب فرمود:

یهودی دروغ می‌گوید، یهودی دروغ می‌گوید! «۶»

(۳)

## در راه بازگشت

قمی می‌نویسد: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از غزوه مریسیع که همان غزوه بنی المصطلق است و در

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۱۰.

(۲). همان، ص ۴۱۱ و خبری را از او نقل کردیم.

(۳). همان، ص ۴۱۲. وی از ابن ابی سبره از عمارهٔ بن غزیّه نقل می‌کند. واقدی می‌گوید: گفته می‌شود که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله صداق جویریه را آزاد کردن چهل نفر از اقوام وی دانست و در این صورت از جمله کسانی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله بر آنها منت گذاشت، همین چهل نفر بودند. و شصت نفر از آنها نیز به وسیله مسلمانان آزاد شدند و صد خانواده دیگر باقی ماندند که با فدیه آزاد شدند و چنان که نقل شد، فدیه هر زن شش شتر بود.

(۴). همان، ص ۴۱۳.

(۵). همان.

(۶). همان.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۲۹۹

سال پنجم هجری روی داد، بازمی‌گشت، در کنار چاهی فرود آمد. آب این چاه بسیار کم بود.

مسلمانان دور چاه جمع شده بودند تا از چاه آب بکشند. در این اثنا دلو سیّار أنس «۱» که هم پیمان انصار بود با دلو جهجاه بن

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


سعید غفاری که اجیر عمر بن خطّاب بود، به هم گره خورد. سیّار گفت که این دلو من است و جهجاه گفت که دلو من است و سیلی محکمی به صورت سیّار زد. صورت سیّار خونین شد و لذا خزرجی‌ها را به کمک طلبید! و جهجاه نیز قریشی‌ها را صدا زد! فتنه عظیمی برپا شد. و عبد الله بن ابیّ (بن سلول خزرجی) این سر و صداها را شنید و پرسید: چه خبر شده؟ و او را از قضیه مطلع کردند.

(۱) وی بسیار خشمگین شد و گفت: من دیگر خوارترین عرب شده‌ام؟! از ابتدا نمی‌خواستم که در این سفر شرکت کنم، گمان نمی‌کردم که زنده باشم و چنین چیزی را بشنوم و نتوانم تغییر وضعیّت دهم!

سپس رو به یاران خود کرد و گفت: این نتیجه کارهای شما است! آنها را در خانه‌های خویش جای دادید و اموال خود را در اختیار آنها قرار دادید و از آنها دفاع کردید و خود را در معرض کشته شدن قرار دادید. در نتیجه بسیاری از زنان شما بیوه شدند و بچه‌های شما یتیم گشتند، در حالی که اگر آنها را اخراج می‌کردید، به دیگران پناه می‌بردند. سپس گفت: اگر به مدینه برسیم، عزیزترین مردم خوارترین آنها را از آن اخراج خواهند کرد!

در این هنگام، کاروانیان تازه بار انداخته بودند و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در سایه درختی به استراحت پرداخته بود و عده‌ای از مهاجرین و انصار به دورش حلقه زده بودند.

(۲) زید بن ارقم که نوجوانی بیش نبود (و سخنان ابن ابی را شنیده بود) نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و آن حضرت را از سخنان ابن ابی آگاه کرد.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای جوان، شاید که دچار توهم شده‌ای؟! گفت: نه به خدا، دچار توهم نشده‌ام.

فرمود: شاید که از وی ناراحت هستی و این سخنان را درباره وی می گویی؟!

گفت: نه.

فرمود: شاید که او بر تو خشمگین گشته است. گفت: نه.

آنگاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به غلام خود شقران فرمود: شتر را آماده کن. وی شتر آن حضرت را آماده کرد. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سوار شده و حرکت کرد و در میان لشکریان نیز جار زدند تا آنها هم حرکت کنند.

(۳) سعد بن عباده خود را به آن حضرت رساند و گفت: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای رسول خدا. پیامبر نیز فرمود: و علیک السلام. سعد گفت: در چنین وقتی حرکت نمی‌کردی؟! فرمود:

---

(۱). اسم سیّار بارها تکرار می‌شود و در اینجا سیّار أنس آمده است! و ما از ابن اسحاق نقل خواهیم کرد که اسم این شخص سنان بن وبر الجهنی، هم‌پیمان بنی عمرو بن عوف از خزرجی‌ها بوده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۰

آیا نشنیده‌ای که رفیق شما چه گفته است؟ گفتند: ما چه رفیقی غیر از تو داریم، ای رسول خدا؟ فرمود:

عبد الله بن ابی گمان کرده است که اگر به مدینه بازگردد، عزیزترین مردمش، ذلیلان را از آن اخراج خواهند کرد!

سعد گفت: ای رسول خدا، تو و اصحابت عزیز هستید و ابن ابی و رفقایش ذلیل هستند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تمام آن روز را راه پیموده و لشکریان فقط برای نماز توقف کردند و دستور داد که آن شب هم حرکت کنند!

(۱) وی با سندی از أبان بن عثمان أحمر بجلی کوفی نقل کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آن روز و شب و فردای آن را به حرکت ادامه داد تا خورشید بالا آمد. و هدف آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله این بود که مردم را از صحبت کردن با

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


همدیگر بازدارد ... و پس از طی مسیری طولانی، آن حضرت دستور توقف داد که بلافاصله لشکریان از فرط خستگی به خواب رفتند.

(۲) قمی می‌نویسد: خزرجی‌ها پیش عبد الله بن ابی آمده و او را سرزنش می‌کردند و او قسم خورد که چنین حرف‌هایی را نزده است! به وی گفتند: پس در این صورت بیا نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برویم و از او معذرت خواهی کنیم و او گردنش را کج گردانید.!

سپس نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آمد و قسم خورد که شهادت می‌دهد به این که: لا اله الا الله و محمد رسول اللّه، و این که او چنین حرفی را نزده و زید به او نسبت دروغ بسته است.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هم حرف او را پذیرفت. بعد از آن خزرجی‌ها نزد زید بن أرقم رفتند و گفتند: چرا به عبد الله بن ابی نسبت دروغ دادی؟! و به او بد و بی‌راه گفتند. زید که در تنگنای بدی گرفتار شده بود، دست به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! تو می‌دانی که من نسبت دروغ به عبد الله بن ابی نزده‌ام!

(۳) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حرکت کرد ... و چیزی نگذشت که حالت نزول وحی بر وی عارض شد و چنان فشاری بر وی آمد که نزدیک بود ناقه‌اش از سنگینی وحی بر زمین بخوابد. پس از لحظه‌ای آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله از این حالت خارج شد در حالی که عرق از پیشانی مبارکش فرو می‌ریخت. آنگاه به زید بن ارقم نزدیک شد و گوشش را گرفت و فرمود: جوان، حرفت راست درآمد و دل تو آگاه و ظرفیت دارد و خداوند آیاتی درباره سخنان تو نازل فرموده است؛ پس از آن که اصحاب آن حضرت به دورش جمع شدند این آیات را تلاوت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ. إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ. اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ. وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۱

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ. وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ. سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ. هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ. يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ» «۱»

آنگاه که منافقان نزد تو آمدند، گفتند: «شهادت می‌دهیم که تو فرستاده خدایی». خدا می‌داند که تو فرستاده‌اش هستی ولی خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغگو هستند. آنها سوگندهایشان را سپر کردند تا مردم را از راه خدا بازدارند، آنها کار ناشایستی انجام می‌دهند. چرا که پس از ایمان آوردن باز کافر شدند، به این خاطر بر دل‌هایشان مهر زده شده که به درک و فهم درستی نرسند. هنگامی که آنها را ببینی پیکرشان تو را به شگفت آورد و اگر سخن گویند به سخنشان گوش دهی، گویی چوب‌های تکیه زده به دیوارند و هر بانگی را علیه خود پندارند، آنها دشمن تو هستند از آنان دوری کن. خدا آنها را بکشد که چگونه از حق منصرف می‌شوند. چون به آنها گفته می‌شود بیایید تا فرستاده خدا برایتان استغفار کند سر بگردانند و می‌بینی که روی می‌گردانند و تکبر می‌ورزند. تفاوت نکند که برای شان استغفار بکنی یا نکنی، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید، زیرا خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند. آنها کسانی هستند که می‌گویند به آنان که نزد رسول خدایند چیزی ندهید تا پراکنده شوند و حال آن که خزائن آسمان‌ها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی‌دانند. آنها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم عزت یافتگان، خوارشدگان را بیرون می‌کنند» در حالی که عزت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است، ولی منافقان این را نمی‌دانند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


با نزول این آیات عبد الله بن ابی مفتضح شد.

(۱) أبان بجلی می‌نویسد: فرزند عبد الله بن ابی پیش رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا! اگر تصمیم به قتل وی داری، مرا مأمور این کار کن تا سر او را برایت بیاورم! به خدا قسم که همه اوس و خزرج می‌دانند که من یکی از نیکوکارترین افراد نسبت به پدر خویش هستم؛ برای همین می‌ترسم که اگر دیگری را مأمور قتل وی کنی، تحمل این را نداشته باشم که به قاتل پدرم بنگرم و مؤمنی را در مقابل کافری به قتل برسانم و داخل جهنم شوم!

(۲) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بلکه به خاطر تو، با او تا زمانی که در کنار ما است به نیکی رفتار خواهیم کرد. «۲»

---

(۱). منافقون (۶۳)، ۱- ۸.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۸- ۴۷۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۲

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: لشکریان پس از فرود در کنار چاهی، برای برداشتن آب به کنار چاه آمدند ... در آنجا جهجاه بن سعید غفاری، اجیر عمر بن خطّاب با سنان بن و بر (یا تمیم) جهنی، هم پیمان خزرجی‌ها درگیر شد. جهنی انصار را به کمک طلبید و جهجاه مهاجرین را صدا زد!

عبد الله بن ابی جریان را شنید و گفت: شگفتا آخر کار خودشان را کردند؟! در سرزمین خودمان به جنگ و دعوا و نافرمانی از ما پرداخته‌اند. به خدا قسم که قضیه ما و این قریشی‌ها همانند آن ضرب المثلی است که می‌گوید: سگ خود را چاق کنی تا تو را بخورد! به خدا قسم که اگر به مدینه بازگردیم، عزیز این مردم، ذلیلان را اخراج خواهند کرد! سپس رو به افراد قبیله خزرج- که زید بن ارقم هم در میان آنها بود- کرد و گفت: این بلایی است که خودتان بر سر خود آورده‌اید! سرزمین خویش را در اختیار آنها قرار دادید و اموال خویش را با آنها تقسیم کردید و به خدا قسم که اگر به آنها کمک نمی‌کردید، به سرزمین دیگری می‌رفتند!

(۲) زید بن ارقم که نوجوانی بیش نبود، نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رفت و جریان را به اطلاع وی رسانید. عمر بن خطاب که نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود، گفت: به عبّاد بن بشر دستور بدهید که او را به قتل برساند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای عمر! چگونه این کار را انجام دهم؟ آیا چنین کنم تا مردم بگویند که محمد اصحاب خویش را به قتل می‌رساند؟ هرگز. و دستور داد در ساعتی که معمولا حرکت نمی‌کردند، لشکریان حرکت کنند.

پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سوار مرکب خود شد و حرکت کرد، اسید بن حضیر نزد آن حضرت آمد و سلام کرد و گفت: ای پیامبر خدا، به خدا قسم که در ساعت نامناسبی حرکت کرده‌ای که هیچ‌گاه در چنین ساعتی حرکت نمی‌کردی! پیامبر فرمود: مگر نمی‌دانی که رفیق شما چه گفته است؟ پرسید:

کدام رفیق ما؟ فرمود: عبد الله بن ابی. پرسید: چه گفته است؟ فرمود: گمان کرده است که اگر به مدینه بازگردد، عزیزتران، ذلیلان را از آن اخراج خواهند کرد! اسید گفت: ای رسول خدا، به خدا قسم، که تو اگر بخواهی او را از مدینه اخراج می‌کنی و او- به خدا قسم- که ذلیل و بدبخت است و شما عزیز و گرامی هستید. بعد از آن گفت: ای رسول خدا، از او درگذر، زیرا مردم تاجی را تهیه کرده بودند تا بر سر او بگذارند و او را پادشاه خویش قرار دهند و پس از آن که خداوند شما را برای ما فرستاد، او گمان می‌کند که شما این مقام را از وی سلب کرده‌اید!

(۳) هنگامی که ابن ابی شنید که زید بن ارقم سخنان وی را برای رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بازگو کرده است، نزد آن حضرت رفت و به خدا قسم خورد که چنین سخنانی را نگفته و بر زبان نیاورده است! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از وی قبول کرد و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


انصاری که در آنجا حاضر بودند از وی دفاع کردند و گفتند: ای رسول خدا، شاید که این بچه دچار خیال‌پردازی شده و نتوانسته است که سخنان ابن ابی را به درستی بیان کند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۳

(۱) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که تمام آن روز را حرکت کنند و آن شب را هم به حرکت ادامه داد تا صبح شد و آن روز هم به حرکت ادامه داد تا نزدیکی ظهر شد و آنگاه دستور داد که توقف کنند. به محض توقف، افراد از فرط خستگی به خواب رفتند. و منظور رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از این حرکت طولانی و خسته‌کننده این بود که مردم را از صحبت کردن درباره سخنان ابن ابی بازدارد.

عبد الله بن عبد الله بن ابی پیش آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا، شنیده‌ام که به خاطر خبری که به تو رسیده است، تصمیم داری که عبد الله بن ابی را به قتل برسانی. اگر چاره‌ای از این کار نیست، به من دستور بفرمایید که من سر او را برای شما بیاورم؛ زیرا همه خزرج می‌دانند که هیچ کس از من نسبت به پدرش مهربان‌تر نیست؛ برای همین می‌ترسم که اگر شخص دیگری را مسئول قتل وی کنی، نتوانم ببینم که قاتل عبد الله بن ابی زنده است و در میان مردم راه می‌رود و آنگاه مؤمنی را در ازای کافری به قتل برسانم و جهنمی شوم!

(۲) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بلکه تا زمانی که وی در کنار ما هست، نسبت به او مهربان و رفیق هستیم.

سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که حرکت کنند تا در کنار چاهی به نام بقعاء فرود آمدند ... در آنجا باد شدیدی وزید که افراد را اذیت کرد. پیامبر فرمود: نترسید، این باد به خاطر مرگ یکی از بزرگان کفار وزید! و هنگامی که وارد مدینه شدند، دیدند که رفاعة بن زید از بزرگان یهود بنی قینقاع که پشتیبان منافقان بوده، فوت کرده است و مرگ او در همان روزی اتفاق افتاده است که آن باد عظیم وزید.

پس از آن سوره منافقون نازل شد ... رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گوش زید بن ارقم را گرفت و فرمود: این آیات نشانه آن است که خداوند گوش‌های وی را تأیید کرده است. «۱»

(۳) طبرسی هم در مجمع البیان مثل همین مطلب را نقل کرده و اضافه نموده است: هنگامی که باد شدید وزید، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یکی از منافقان بزرگ در مدینه فوت کرد. سؤال شد؟ چه کسی؟

فرمود: رفاعه. تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۳۰۳ در راه بازگشت ..... ص : ۲۹۸

در یکی از شب‌ها ناقه آن حضرت گم شد ... یکی از منافقین گفت: او چگونه ادعای علم غیب می‌کند و حال نمی‌داند که ناقه‌اش کجا است؟ آیا آن کسی که وحی بر او نازل می‌کند او را با خبر نمی‌کند؟! جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و او را از گفتار منافق و جای شتر خبر داد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را از این مطلب مطلع کرد و فرمود: من ادّعا نمی‌کنم که غیب می‌دانم و غیب‌گو نیستم، و لکن خداوند مرا از سخنان این منافق آگاه کرد و به من خبر داد که ناقه‌ام در فلان دره است. ناقه را از همان دره پیدا کردند و آوردند و آن منافق با دیدن این صحنه ایمان آورد.

---

(۱). ابن اسحاق، ج ۳، ص ۳۰۳- ۳۰۵ و نظیر همین مطلب در مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴۲- ۴۴۳ آمده است و واقدی تفصیل آن را در مغازی، ج ۲، ص ۴۱۵- ۴۲۵ آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۴

(۱) زید بن أرقم می‌گوید: پس از رسیدن به مدینه، به خاطر غم و غصه و شرمندگی خانه‌نشین شدم تا این که سوره منافقون نازل شد و مرا تصدیق و ابن ابی را تکذیب کرد. و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گوش مرا گرفت و فرمود: ای جوان، سخن تو درست

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


بود و گوش‌هایت درست شنیده بود و دل تو خوب آن را فهمیده بود و خداوند درباره سخنان تو آیاتی نازل فرموده است.

پس از نزول آیات و تکذیب عبد الله بن ابی، به وی گفته شد: آیات شدیدی درباره تو نازل شده است. نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برو و استغفار کن. او گردنش را گردانید و گفت: دستور دادید که ایمان بیاورم که ایمان آوردم! دستور دادید که زکات مالم را بدهم که پرداختم. پس چیزی نمانده است جز این که در مقابل محمد سجده کنم! و ابن ابی پس از مدّت کمی مریض شد و مرد. «۱»

(۲)

## بقیه آیات سوره احزاب

درباره آیاتی که بعد از جنگ احزاب و بنی قریظه و بعد از ازدواج پیامبر با زینب دختر حجش نازل شده بود. سخن گفتیم و بحث درباره علت نزول آیات ۵۰- ۵۲ این سوره را به بعد از جنگ بنی المصطلق موکول کردیم.

خداوند می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفاءَ اللَّهُ عَلَیْکَ وَ بَناتِ عَمِّکَ وَ بَناتِ عَمَّاتِکَ وَ بَناتِ خالِکَ وَ بَناتِ خالاتِکَ اللَّاتِی هاجَرْنَ مَعَکَ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَها خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَیْهِمْ فِی أَزْواجِهِمْ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ لِکَیْلا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» «۲»؛ یا پیامبر! ما همسرانی را که مهرشان را پرداخته‌ای و کنیزانی که خدا به غنیمت نصیبت کرده است و دختران عموها، دختران عمه‌ها، دختران دایی‌ها و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند برای تو حلال کردیم، و هم چنین هر زن با ایمانی که خود را به پیامبر ببخشد به شرط این که پیامبر بخواهد با او ازدواج کند، این حکم مخصوص تو است نه سایر مؤمنان- ما می‌دانیم برای آنها درباره همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر کرده‌ایم- تا مشکلی برای تو نباشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴۳- ۴۴۴. مرگ وی بنا به قول تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۷۳ در سال پنجم بوده و بنا به نقل الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۶ بعد از غزوه بنی المصطلق رخ داده است، در حالی که به درک و اصل شدنش پس از بازگشت حضرت از غزوه تبوک در سال نهم هجرت خواهد آمد.

(۲). احزاب (۳۳)، ۵۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۵

(۱) شیخ طوسی در التبیان از علی بن حسین علیه السّلام در مورد قول خداوند متعال: «... وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً ...» نقل می‌کند که فرمود: وی زنی به نام امّ شریک «۱» از طایفه بنی اسد بود. و طبرسی هم آن را نقل کرده و اضافه نموده است: ام شریک، دختر جابر بود «۲» و سیوطی هم در الدر المنثور آن را نقل کرده و تعبیر نموده است: ام شریک أزدی. «۳» به جای اسدی.

(۲) و کلینی با سندی از امام باقر علیه السّلام در کافی روایت کرده است: زنی انصاری نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، هیچ‌گاه زن از مرد خواستگاری نمی‌کند و من زنی باکره هستم که هیچ‌گاه شوهر و فرزند نداشته‌ام. آیا احتیاجی به زن دارید؟! اگر نیاز داشته باشید و قبول کنید، من خود را به شما بخشیده‌ام!

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای خواهر انصار، خدا به خاطر رسول خودش به شما خیر عنایت فرماید؛ زیرا مردان شما مرا یاری می‌کنند و زنان شما به ازدواج با من رغبت دارند.

حفصه به ام شریک گفت: ای بی‌حیا، چطور جرأت می‌کنی که خود را بر مردان عرضه کنی؟

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای حفصه، دست از او بردار که او از تو بهتر است. او به رسول خدا رغبت دارد و تو او را سرزنش می کنی!

سپس به آن زن فرمود: خدا تو را رحمت کند، بازگرد و بدان که خدا به خاطر محبت و رغبت تو به من، بهشت را بر تو واجب گردانیده است و اگر خدا بخواهد در این باره صحبت خواهیم کرد.

پس از آن خداوند- عز و جلّ- این آیه را نازل فرمود: «... وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً ...» و طی آن مقرر فرمود که فقط هبه به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله حلال است و یک زن نمی‌تواند که خود را به دیگری هبه کند. «۴»

(۳) در تفسیر قمی آمده است: علت نزول آیه این بوده است که زنی انصاری نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد و در حالی که خود را زینت و مهیا کرده بود، گفت: ای رسول خدا، آیا احتیاجی به من دارید؟ اگر احتیاج دارید من خود را به شما بخشیدم!

عایشه گفت: خدا تو را رو سیاه کند! چه قدر به مردان میل داری؟!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای عایشه، او در حالی به رسول خدا رغبت کرده است که شما از او کناره‌گیری می کنید!

---

(۱). التبیان، ج ۸، ص ۳۵۲ و ما آن را در ضمن حوادث سال سوم هجرت بیان کردیم ولی اولی این است که این قضیه در ضمن حوادث سال ششم ذکر شود.

(۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۱.

(۳). چنان در المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴۱ آمده است.

(۴). فروع کافی، ج ۵، ص ۵۶۸، ح ۵۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۶

سپس به آن زن فرمود: خداوند انصار را رحمت کند که مردانشان مرا یاری می کنند و زنانشان به من رغبت نشان می‌دهند، حال بازگرد و بدان که من منتظر امر الهی هستم.

(۱) خداوند نازل فرمود: «... وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً ...» و معین کرد که هبه آن جز بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله جایز نمی‌باشد. «۱»

طبرسی می‌نویسد: گفته شده است که وقتی این زن خود را به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بخشید، عایشه گفت:

زنان را چه شده است که خود را بدون مهر و کابین هبه می کنند؟!

سپس آیات نازل شد و عایشه گفت: چطور است که خدا در برآوردن خواسته‌های تو می‌شتابد!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اگر تو هم خداوند را اطاعت می کردی، در برآوردن خواسته‌های تو شتاب می کرد. «۲»

بر حسب خبرهای مورد اعتماد، سوره‌ای که بعد از احزاب نازل شده، سوره ممتحنه بوده است، «۳»

این سوره در مورد حاطب بن ابی بلتعه نازل شده است که نامه‌ای را برای کفار قریش فرستاده بود و گفته بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قصد حمله به شما را دارد. «۴» این بدان معنا است که این سوره بعد از حدیبیه و در حدود فتح مکه نازل شده است که در آنجا درباره این سوره بحث خواهیم کرد.

---

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۵.

(۲). مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۷۱. و در آن و در تبیان به نقل از شعبی آمده است: این زن، زینب دختر خزیمه انصاری، ام المساکین بوده است. و از ابن عباس نقل شده است: وی، میمونه دختر حارث بوده است که خودش را بدون مهر و کابین به پیامبر هبه کرده است (مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۰). و میمونه، دختر حارث همان هلالیه، خاله خود ابن عباس بوده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


و آله در عمره قضای سال هفتم او را ازدواج نمود و این تزویج با مهر بوده است و او بدون مهر خودش را به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نبخشیده است. و گمان می‌کنم که امرای بنی عباس می‌خواسته‌اند با این حدیث جعلی چنین وانمود کنند که خاله ایشان خود را به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بخشیده است!

و آیه بعدی چنان که در التبیان، ج ۸، ص ۳۴۵ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۷۴ آمده است؛ آیه «تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ»؛ هر کدام از آنها را که بخواهی می‌باشد و از جمله زنانی که آنها را به تأخیر انداخت: جویریهٔ و سپس صفیه و سپس امّ حبیبهٔ و پس از آن میمونه بوده است که در چند سطر قبل درباره او سخن گفتیم و این اقتضا می‌کند که خبر را به همان جا ارجاع بدهیم. به خصوص اگر به این نکته توجه داشته باشیم که (طبرسی، ج ۹، ص ۵۵۴) این آیه و آیه‌های تخییر (۲۸ و ۲۹) از همین سوره را به هم مرتبط دانسته و این سه نفر را از جمله کسانی دانسته است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آنها را بین بقاء بر نکاح وی یا ترک آن مخیر گردانید و قبل از وی شیخ طوسی در التبیان، ج ۸، ص ۳۳۵- ۳۳۶ این مطلب را نقل کرده است.

و طبرسی در آیه بعدی (۵۲) در ذیل قول خداوند متعال که می‌فرماید: «... وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ ...»؛ و اگر چه زیبایی آنها تو را شیفته کرده باشد، می‌نویسد: گفته شده است که أسماء بنت عمیس بعد از شهادت همسرش، جعفر بن ابی طالب، آن حضرت را شیفته خود کرده بود (مجمع البیان، ج ۹، ص ۵۷۵). و این مطلب اقتضا می‌کند که نزول این آیه یا آیات را بعد از غزوه موته در سال نهم بدانیم و حد اقل اخبار مربوط به این آیات و به خصوص آیه تخییر را بعد از جنگ خیبر بدانیم، چنان که در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۲ آمده است. و ما در آنجا در این باره بحث خواهیم کرد.

(۳). التمهید، ج ۱، ص ۱۰۶.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۷

(۱)

## سریه زید به سوی بنی بدر

واقدی با سندی «۱» نقل می‌کند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، زید بن حارثه را با کالاهای اصحاب خویش، برای تجارت به سوی شام فرستاد. در این سفر عده‌ای او را همراهی می‌کردند. وقتی که آنها به منطقه قری (بعد از خیبر) رسیدند، عده‌ای از بنی بدر از طایفه بنی فزاره بر آنها یورش بردند و آنها را به قصد کشتن کتک زدند به گونه‌ای که گمان کردند همه آنها مرده‌اند و لذا کالاهای آنها را برداشته و رفتند.

(۲) پس از آن زید و یارانش به مدینه بازگشتند و در رمضان سال ششم، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله زید را به سریه بنی بدر فرستاد و سفارش کرد شب‌ها حرکت کنید و روزها در جایی مخفی شوید. با این حال بنی بدر از حرکت آنها آگاه شدند و برای همین دیده‌بانی را بر بالای کوهی قرار دادند که به راه‌های منطقه مشرف باشد. زید بن حارثه در شب به سوی آنان روان شد تا صبح به آنها رسید. سپس به یارانش دستور داد که متفرق نشوید و منتظر بمانید تا تکبیر بگویم که پس از آن شما هم تکبیر بگویید. پس از محاصره کردن آنها، زید تکبیر گفت و یارانش هم تکبیر گفتند و پس از یک یورش ناگهانی، عبد الله بن مسعده و برادرزاده‌اش، قیس بن نعمان بن مسعده و فرد دیگری را به قتل رساندند و زنی به نام ام قرفه به دست قیس بن محسّر کشته شد و دخترش به نام سلمهٔ بن اکوع اسیر شد. او این زن را به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بخشید که آن حضرت هم او را به حزن بن ابی وهب بخشید و وی او را به نکاح خویش درآورد. «۲»

(۳)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


## سریه ابن رواحه به خیبر

واقدی با سندی از ابن عباس روایت می‌کند که وقتی ابو رافع (سلّام بن ابی حقیق، رئیس یهودیان خیبر) کشته شد؛ اسیر بن زارم رئیس آنها شد. وی فردی شجاع بود که در میان آنها برخاست و گفت:

به خدا قسم که چنین بوده است که محمد به سوی هیچ قومی از یهود حرکت نکرده است، مگر این که یکی از اصحاب خویش را به سوی آنها فرستاده و به هر گونه خواسته بر آنها ضربه زده است، اما من می‌خواهم کاری بکنم که هیچ یک از یاران ما چنین نکرده‌اند.

پرسیدند: می‌خواهی چه کاری کنی که یاران تو آن را انجام نداده‌اند؟

گفت: به سوی قبیله عطفان می‌روم و آنها را با خویش متحد می‌سازم، سپس بر محمد در خانه‌اش

---

(۱). وی آن را از عبد الله بن جعفر از عبد الله بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب که همان حسن مثنی است، نقل کرده است و مادرش از بنی فزاره و خبر نیز درباره بنی فزاره می‌باشد.

(۲). خبر مربوط به آن در حوادث مربوط به بعد از خندق و بنی قریظه موکول شد؛ چنان که ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۸۶- ۲۸۸ و واقدی، ج ۱، ص ۳۹۱ آن را در چهل و ششمین ماه هجرت دانسته‌اند و واقدی اضافه کرده است که گفته می‌شود این سریّه در ماه رمضان سال ششم رخ داده است (ج ۱، ص ۳۹۵).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۸

حمله می‌کنیم و هیچ کس در خانه‌اش مورد حمله قرار نمی‌گیرد، مگر این که دشمنش به بعضی از آنچه که می‌خواهد، دست می‌یابد.

گفتند: رأی خوبی است. برای همین او به سوی غطفان حرکت کرد و آنها را با خود همراه ساخت.

(۱) از سوی دیگر خارجة بن حسیل أشجعی نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد و او را از آنچه دیده بود مطلع کرد و گفت: در حالی اسیر بن زارم را ترک کردم که او به همراه گروه‌های یهود در حال حرکت به سوی مدینه بود.

سپس از عروة بن زبیر نقل کرده است: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله عبد الله بن رواحه را به همراه سه نفر در ماه رمضان به خیبر فرستاد تا اخبار آنجا را برای حضرت گزارش کنند. هنگامی که عبد الله به خیبر رسید، افرادش را به سر محله‌های یهود: شقّ، کتیبه و نطاة فرستاد. آنها به مدت سه روز در این محله‌ها ماندند و اخبار مربوط به اسیر و غیره را جمع‌آوری کرده و دو شب باقیمانده به پایان ماه رمضان نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بازگشتند و او را از اوضاع خیبر مطلع کردند.

(۲) از ابن عباس نقل شده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله افرادی را می‌خواست که برای رفتن به خیبر داوطلب شوند که سی نفر آمادگی خویش را اعلام کردند و آن حضرت عبد الله بن رواحه را به فرماندهی ایشان گمارد.

عبد الله بن أنیس می‌گوید: دیدم که عده‌ای از دوستان من آماده حرکت به سوی اسیر بن زارم هستند و شنیدم که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌گوید: اسیر بن زارم را نبینم، یعنی او را بکشید، به آنها پیوستم و حرکت کردیم تا به خیبر رسیدیم. برای اسیر پیغام فرستادیم که: آیا ما در امان هستیم تا پیش تو بیاییم و اخباری را که می‌دانیم در اختیار تو قرار دهیم؟ گفت: بله و آیا من نیز در امان هستم؟ گفتیم: بله.

بر او وارد شدیم و گفتیم: رسول الله ما را به سوی تو فرستاده است تا با ما نزد آن حضرت بیایی تا تو را به امارت خیبر بگمارد و به تو نیکی کند.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


او به مشورت با یهودیان در این مورد پرداخت و آنها گفتند: هیچ‌گاه، محمد، فردی از بنی اسرائیل را به امارت نگمارده است! گفت: درست است؛ اما از جنگ خسته شده‌ایم.

(۳) او به همراه سی نفر از یهودیان با ما به سوی مدینه حرکت کرد. در راه به قرقره ثبار «۱» رسیدیم که دیدیم دستش را به سوی شمشیر من دراز کرده است تا آن را بردارد! متوجه شدم و فورا شترم را از شتر وی دور کردم و گفتم: ای دشمن خدا، می‌خواهی که حیله بزنی؟ سپس برای امتحان، خود را به خواب زدم و دوباره به او نزدیک شدم تا ببینم چه می‌کند؟ دوباره دستش را به سوی شمشیرم دراز

---

(۱). منطقه‌ای در شش مایلی به خیبر (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۷۳). و سمهودی این خبر را از موسی بن عقبه روایت کرده است (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۶۱).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۰۹

کرد. فورا شترم را کنار زدم و از آن پیاده شدم. و افراد را به گونه‌ای هدایت کردم که اسیر تنها ماند و در یک لحظه ضربه‌ای به ران وی وارد کرده و آن را قطع کردم. او از شترش پایین افتاد و افراد من بلافاصله بر همراهان وی حمله‌ور شدند و همه آنها را به هلاکت رساندند، مگر یک نفر که فرار کرد.

پس از آن به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله که با اصحابش در ثنیّة الوداع (در مسیر شام) نشسته بود، بازگشتیم و جریان را برای وی نقل کردیم که فرمود: خداوند شما را از دست قومی ستمگر نجات داد. «۱»

(۱)

## سریّه به سوی بنی ضبّه

کلینی در فروع کافی با سندی از ابان بن عثمان احمر بجلی کوفی ... از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: عده‌ای از افراد قبیله بنی ضبّه که مریض بودند بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وارد شدند آن حضرت فرمود:

نزد من بمانید تا پس از این که خوب شدید شما را به سریّه‌ای بفرستم. آنها گفتند: ما را به خارج مدینه بفرست و آن حضرت آنان را به سوی شترهای صدقه فرستاد تا از شیر آنها بنوشند و زودتر خوب شوند؛ اما آنها پس از آن که خوب و قوی شدند، سه نفر از کسانی که از شترها محافظت می‌کردند را کشتند [و شترها را با خویش بردند.]

(۲) این خبر به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رسید؛ لذا بلافاصله علی علیه السّلام را به همراه عده‌ای به دنبال آنها فرستاد.

علی علیه السّلام آنها را در حالی که در دره‌ای سرگردان شده بودند و نمی‌دانستند که باید از کدام طرف بروند، اسیر کرد و نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آورد. در همین هنگام این آیه نازل شد:

«إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» «۲»؛ کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند این است که کشته یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان در جهت مخالف قطع شود و یا از سرزمین خود تبعید شوند.

---

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۵۶۶- ۵۶۸. و ابن اسحاق خلاصه آن را در سیره، ج ۴، ص ۲۶۶ آورده است و طبرسی آن را بدون تاریخ بعد از حوادث خیبر در اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۱۱ نقل کرده است و همین اقتضاء می‌کند که جنگ خیبر در حدود چهار ماه و ده روز پس از آن رخ داده باشد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۲). مائده (۵)، ۳۳. با حفظ این مطلب باید گفت که معروف این است که مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده است و شاید برای همین ضحاک از ابن عباس نقل کرده است که این آیه درباره عده‌ای نازل شده است که با پیامبر پیمان بسته بودند و سپس پیمان‌شکنی کرده و به فساد در زمین پرداخته بودند. برای همین خداوند پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را بین این دو راه مخیر گردانید؛ چنان که در التبیان، ج ۳، ص ۵۰۵ این مطلب آمده و مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۹۱ از او نقل کرده است.

بنابراین آنچه نقل می‌شود مبنی بر این که آن حضرت بر چشم‌هایشان میل کشید و سپس آیه نازل شد و پس از آن پیامبر افرادش را از مثله کردن، نهی می‌کرد، صحیح نیست. البته درست است که آن حضرت در اواخر عمر شریف و قبل از نزول این آیه از مثله کردن نهی می‌کرد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۰

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قطع کردن را اختیار کرد و دستور داد که دست و پای آنها را به صورت ضربدر (بر خلاف یکدیگر) قطع کنند. «۱»

(۱) قاضی مصری در دعائم الاسلام از امام صادق از امیر المؤمنین این حادثه را حکایت کرده است تا آنجا که می‌فرماید: سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مرا به دنبال ایشان فرستاد که آنها را یافتم ... آنها را در دره‌ای گیر کرده بودند و نمی‌دانستند که از چه راهی باید از آن خارج شوند آنها را اسیر کرده و نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آوردم که این آیه را بر ایشان خواند: «إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ ...» و سپس و فرمود: دست‌ها و پاهای آنها را بر خلاف هم قطع کنید که این دستور اجرا شد. «۲»

(۲) شیخ طوسی در التبیان از قتاده و سدّی و سعید بن جبیر و از انس بن مالک روایت می‌کند که آیه درباره عرنیّین و عکلیّین نازل شده است که پس از آن که مرتد شدند و به فساد در زمین پرداختند، به دستور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستگیر شدند و دست و پای آنها بر خلاف هم قطع شد. «۳»

---

(۱). فروع کافی، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۱ و عیاشی آن در تفسیر، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۰ آورده است.

(۲). التبیان، ج ۳، ص ۵۰۵.

(۳). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۹۱. و واحدی آن را از قتاده از أنس، ص ۱۵۸ نقل کرده است و این خبر را واقدی از یزید بن رومان (از أنس بن مالک) چنین نقل کرده است: هشت نفر از عرینه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شدند و اسلام آوردند (و در مدینه به وبا مبتلا شدند) پیامبر به آنها دستور داد که نزد شترهای شیرده در ذی الجدر (که در شش مایلی مدینه از طرف قباء قرار دارد و نزدیک به عسیر می‌باشد، بروند. (طبقات، ج ۲، ص ۶۷). آنها در آنجا ماندند تا خوب و قوی شدند ... اما پس از آن شترها را برداشتند که با خود ببرند. یساره غلام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و چند نفر دیگر می‌خواستند که مانع از این کار بشوند و لذا با آنها درگیر شدند. آنها یسار را اسیر کرده و دست و پایش را قطع کردند و خار در زبان و چشم‌هایش فرو کردند تا فوت کرد و جنازه‌اش را در زیر درختی رها کردند و به همراه شتران رفتند.

زنی از طایفه بنی عمرو بن عوف جنازه یسار را زیر درخت دید، لذا به سوی قوم خویش آمد و جریان را به اطلاعشان رسانید. آنها آمدند و جنازه یسار را به قباء بردند و پیامبر را از قضیه باخبر کردند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بیست نفر سواره را به فرماندهی کرز بن جابر فهری به دنبالشان فرستاد. آنها به جستجو پرداختند تا این که شب فرا رسید و در حرّهٔ (سنگلاخ) به استراحت پرداختند. صبح آن روز نمی‌دانستند که به کدام سو بروند تا این که زنی را دیدند که گوشت شانه شتری را به همراه خود می‌برد. از او سؤال کردند: این چیست؟ گفت: از کنار قومی عبور کردم که شتری را نحر کرده بودند و این تکه از گوشت آن را به من دادند. پرسیدند: آنها کجا هستند؟ گفت: در این بیابان‌های حرّه هستند که اگر به

pdftarikhema.com
mapdftarikhema.com
pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


نزدیکی آنها برسید، دود آتش آنها را می‌بینید.

حرکت کردند تا به آنها رسیدند و همه آنها را اسیر کردند سپس دست و پایشان را بستند و بر ترک اسب خود سوار کردند و آنها را به مدینه آوردند. پس از ورود متوجه شدند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در درختزارهای اطراف مدینه است. به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله حرکت کردند و او را در مربط، در محل جمع شدن سیلاب‌ها در اطراف زغابه یافتند. در آنجا آن حضرت دستور داد که دست‌ها و پاهایشان را قطع کنند و خار در چشم‌های آنها فرو کنند! و در همان جا آنها را بر دار بزنند.

سپس از ابی هریره روایت کرده است که گفت: پس از آن که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دستور داد تا دست‌ها و پاهای این افراد را قطع نمایند و چشم‌هایشان را کور کنند؛ این آیه نازل شد: «إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»؛ همانا جزای کسانی که



(۱) و طبرسی در مجمع البیان آن را نقل کرده و گفته است: آیه درباره عرینین نازل شده است که برای قبول اسلام وارد مدینه شدند، اما هوای مدینه آنها را اذیت کرد و رنگ چهره آنها زرد شد. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که به کنار شترهای صدقه‌ای در خارج از مدینه بروند و از شیر آنها بنوشند ... آنها این کار را کردند، ولی پس از خوب شدن مرتد شدند و به شتربان‌ها حمله کرده و آنها را کشتند و سپس شترها را با خود بردند. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که آنها را دستگیر کنند و دست و پای آنها را بر خلاف یکدیگر قطع کنند. «۱»

---

با خدا و رسولش می‌پردازند این است که ... و پس از آن دیگر چشمی را کور نکردند. [و این در حالی است که ابو هریره در سال هفتم هجری، یعنی پس از این واقعه مسلمان شده است و شاهد این حادثه نبوده است].

اما پس از آن از امام صادق علیه السّلام از پدرش از جدّش روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هیچ‌گاه دستور ندادند که زبانی را قطع نمایند یا چشمی را کور کنند و به جز قطع کردن دست و پا اقدام دیگری نکرد. از امام باقر از پدرش از جدّش روایت کرده است که فرمود: بعد از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هیچ سریه‌ای را نفرستاد، مگر این که آنها را از مثله کردن نهی می‌فرمود.

و در ادامه می‌گوید: پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از زغابه به مدینه بازگشت و به مسجد رفت، در همین هنگام شترها را هم به در مسجد آوردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که آنها را به همان مکان سابق ببرند و هر شب یک ظرف از شیر آنها را برایش می‌آورند و تعداد این شترها پانزده نفر بود. مغازی تاریخ این سریه را در شوّال سال ششم هجری دانسته است (ج ۲، ص ۵۶۹- ۵۷۱).

اما نقطه قوت در این خبر آخر آن است که شترها، شترهای صدقات یعنی زکوات شمرده نشده بلکه شترهای پیامبر دانسته شده که همین صحیح است، مگر این که این جریان را از حوادث سال دهم هجرت بشمریم که زکات واجب شد، و متقابلا اختبار پیشین این نقطه‌ضعف را دارند که شترها، شترهای صدقات یعنی زکات شمرده شده است، باز مگر این که این جریان را از حوادث سال دهم هجرت بشمریم، به ویژه که دو آیه حدّ محاربین از سوره مائده است که پس از حجة الوداع در آخر سال دهم هجرت نازل شده است و شاید همین صحیح باشد.

(۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۹۱. و واحدی آن را از قتاده از أنس، ص ۱۵۸ نقل کرده است و این خبر را واقدی از یزید بن رومان (از أنس بن مالک) چنین نقل کرده است: هشت نفر از عرینه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شدند و اسلام آوردند (و در مدینه به وبا مبتلا شدند) پیامبر به آنها دستور داد که نزد شترهای شیرده در ذی الجدر (که در شش مایلی مدینه از طرف قباء قرار دارد و نزدیک به عسیر می‌باشد، طبقات، ج ۲، ص ۶۷) بروند. آنها در آنجا ماندند تا خوب و قوی شدند ... اما پس از آن شترها را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


برداشتند که با خود ببرند. یساره غلام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و چند نفر دیگر می‌خواستند که مانع از این کار بشوند و لذا با آنها درگیر شدند. آنها یسار را اسیر کرده و دست و پایش را قطع کردند و خار در زبان و چشم‌هایش فرو کردند تا فوت کرد و جنازه‌اش را در زیر درختی رها کردند و به همراه شتران رفتند.

زنی از طایفه بنی عمرو بن عوف جنازه یسار را زیر درخت دید، لذا به سوی قوم خویش آمد و جریان را به اطلاع آنها رسانید. آنها آمدند و جنازه یسار را به قباء بردند و پیامبر را از قضیه باخبر کردند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بیست نفر سواره را به فرماندهی کرز بن جابر فهری به دنبال آنها فرستاد. آنها به جستجو پرداختند تا این که شب فرا رسید و در حرّهٔ (سنگلاخ) به استراحت پرداختند. صبح آن روز نمی‌دانستند که به کدام سو بروند تا این که زنی را دیدند که گوشت شانه شتری را به همراه خود می‌برد. از او سؤال کردند: این چیست؟ گفت: از کنار قومی عبور کردم که شتری را نحر کرده بودند و این تکه از گوشت آن را به من دادند. پرسیدند: آنها کجا هستند؟ گفت: در این بیابان‌های حرّه

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۲

(۱)

## صلح حدیبیّه

قمی در تفسیر خود به نقل از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: خداوند متعال در خواب به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نشان داد که به همراه اصحابش وارد مسجد الحرام شده است و طواف به جای آورده و به همراه دیگران سرش را تراشیده است و این خواب به عنوان دستوری به آن حضرت بود.

برای همین آن حضرت، اصحاب خود را از این خواب باخبر ساخت و دستور داد که برای حرکت آماده شوند و همگی به سوی مکه حرکت کردند. «۱»

---

هستند که اگر به نزدیکی آنها برسید، دود آتش آنها را می‌بینید.

حرکت کردند تا به آنها رسیدند و همه آنها را اسیر کردند سپس دست و پایشان را بستند و بر ترک اسب خود سوار کردند و آنها را به مدینه آوردند. پس از ورود متوجه شدند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در درختزارهای اطراف مدینه است. به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله حرکت کردند و او را در مربط، در محل جمع شدن سیلاب‌ها در اطراف زغابه یافتند. در آنجا آن حضرت دستور داد که دست‌ها و پاهایشان را قطع کنند و خار در چشم‌های آنها فرو کنند! و در همان جا آنها را بر دار بزنند.

سپس از ابی هریره روایت کرده است که گفت: پس از آن که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله دستور داد تا دست‌ها و پاهای این افراد را قطع نمایند و چشم‌هایشان را کور کنند؛ این آیه نازل شد: «إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»؛ همانا جزای کسانی که با خدا و رسولش می‌پردازند این است که ... و پس از آن دیگر چشمی را کور نکردند. [و این در حالی است که ابو هریره در سال هفتم هجری، یعنی پس از این واقعه مسلمان شده است و شاهد این حادثه نبوده است]

اما پس از آن از امام صادق علیه السّلام از پدرش از جدّش روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هیچ‌گاه دستور ندادند که زبانی را قطع نمایند یا چشمی را کور کنند و به جز قطع کردن دست و پا اقدام دیگری نکرد. و از امام باقر از پدرش از جدّش روایت کرده است که فرمود: بعد از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هیچ سریه‌ای را نفرستاد، مگر این که آنها را از مثله کردن نهی می‌فرمود:

در ادامه می‌گوید: پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از زغابه به مدینه بازگشت و به مسجد رفت، در همین هنگام شترها

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


را هم به در مسجد آوردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که آنها را به همان مکان سابق ببرند و هر شب یک ظرف از شیر آنها را برایش می‌آورند و تعداد این شترها پانزده نفر بود.

و مغازی تاریخ این سریه را در شوّال سال ششم هجری دانسته است (ج ۲، ص ۵۶۹- ۵۷۱).

اما نقطه قوت در این خبر آخر آن است که شترها، شترهای صدقات یعنی زکوات شمرده نشده بلکه شترهای پیامبر دانسته شده که همین صحیح است، مگر این که این جریان را از حوادث سال دهم هجرت شمریم که زکات واجب شد، و متقابلا اخبار پیشینی این نقطه ضعف را دارند که شترها، شترهای صدقات یعنی زکات شمرده شده است، باز مگر این که این جریان را از حوادث سال دهم هجرت شمریم، به ویژه که دو آیه حدّ محاربین از سوره مائده است که پس از حجۀ الوداع در آخر سال دهم هجرت نازل شده است، شاید همین صحیح باشد.

(۱). واقدی می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در خانه‌اش غسل کرد و پارچه حماری (که امروزه یکی از مناطق کشور عمان می‌باشد و در قدیم از روستاهای یمن به شمار می‌رفته است، (النهایه، ج ۲، ص ۲۵۳) را پوشید و از جلوی در خانه‌اش بر مرکب خویش، القصواء سوار شد ... و در روز دوشنبه از ماه ذی القعده از مدینه خارج شد ... و ابن ام مکتوم را به عنوان جانشین خویش در مدینه گمارد ...

و قبلا آن حضرت به بسر بن سفیان کعبی دستور داده بود که شترانی را برای وی بخرد و به ذی الجدر ببرد و پس از آن که هنگامه حرکت فرا رسید، دستور داد که آن را به مدینه بیاورد. سپس ناحیۀ بن جندب أسلمی را مسئول نگهداری از

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۳

(۱) هنگامی که به ذی الحلیفه رسید «۱» ... و آن حضرت ۶۶ شتر «۲» را به همراه خویش برداشته بود و احرام عمره بسته و هنگام محرم شدن لبیک گفته بود. مسلمانان نیز به تبع او محرم شده و لبیک گفته بودند. «۳»

---

شتران کرد و به وی دستور داد که آن‌ها را به ذی الحلیفه ببرد. مسلمانانی هم که قدرت مالی داشتند، شترهایی را برای قربانی با خود برداشته بودند و سعد بن عباده به آن حضرت فرمود: ای رسول خدا، اگر اجازه بفرمایید، سلاح‌های خویش را برداریم تا اگر دشمن به ما حمله کرد، ما آمادگی لازم را داشته باشیم!

آن حضرت فرمود: من برای عمره خارج می‌شوم و سلاح برنمی‌دارم.

عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا، آیا از ابی سفیان بن حرب بر جان ما نمی‌ترسی در حالی که سلاحی برای جنگ برنداشته‌ایم؟!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نمی‌دانم، ولی دوست ندارم که در حال عمره سلاح بردارم (مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۷۲- ۵۷۳)

و کلینی در روضه کافی، ص ۲۶۶ با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در ماه رمضان سال واقعه حدیبیه خارج شد ... در حالی که سواران اوس و خزرج که هزار و هشتصد نفر بودند، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را همراهی می‌کردند.

طبرسی می‌نویسد: آن حضرت به قصد عمره در ماه ذی القعده به همراه عده زیادی از اصحابش از مدینه خارج شد و هفتاد شتر را برای قربانی با خویش همراه ساخته بودند، (اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۳).

و حلبی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲ می‌نویسد که آن حضرت به همراه بیش از هزار نفر برای عمره حرکت کرد، در حالی که هفتاد شتر قربانی به همراه داشتند.

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


ابن اسحاق با سندی از مولّد بن محزمهٔ روایت می‌کند که: هفتصد نفر به همراه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بودند که هفتاد شتر به همراه داشتند و هر شتر برای ده نفر در نظر گرفته شده بود و از جا بر روایت کرده است که هزار و چهار صد نفر بودیم (ج ۳، ص ۳۲۲).

(۱). در معانی الاخبار، ص ۱۰۸ با سندی از امام صادق علیه السّلام آمده است که بین مدینه و ذی الحلیفه شش مایل فاصله بود و در معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۵۵ هم مطلب همین صورت آمده است.

(۲). در اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۳ آمده است که هفتاد شتر را به همراه داشتند و در قصص الانبیاء، ص ۳۴۶ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲ نیز مطلب به همین صورت آمده است.

(۳). ابن اسحاق می‌نویسد: آن حضرت شترهای قربانی را به همراه برداشت و احرام عمره را به تن کرد تا مردم بدانند که وی به عنوان زائر بیت الله الحرام خارج شده است و مردم از او و اصحابش در امان هستند. (ج ۳، ص ۳۲۲)

و واقدی (ج ۲، ص ۵۷۳) روایت کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ذی الخلیفه نماز به جای آورد و آنگاه دستور داد که شتر قربانی را آوردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با دستان مبارک خویش جل مخصوص را که علامت قربانی است، بر پشت آن انداختند و سپس در گونه راست یکی از شتران در حالی که رو به قبله بود، شکافی زد و سپس به ناجیهٔ بن جندب دستور داد که بقیه را با شکاف نشانه‌گذاری کند و لنگه کفشی را در گردن یکی از آنها انداخت. مسلمانان به تبع آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بر شتر خویش، نشانه قربانی ایجاد کردند و کفش‌ها را بر گردن آنها انداختند. سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وارد مسجد شد و دو رکعت نماز به جای آورد. آنگاه از مسجد خارج شد و درخواست کرد که مرکب او را بیاورند و از جلوی در مسجد سوار آن شد و پس از آن که مرکب خویش را رو به قبله کرد، احرام بسته و می‌گفت:

«لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، انّ الحمد و النعمهٔ لک و الملک، لا شریک لک لبیک» و تمام مسلمانان به تبع آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله محرم شد و در این سفر ام سلمه با آن حضرت بود.

پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بسر بن سفیان کعبی را فرا خواند و فرمود: قریشی‌ها مطلع شده‌اند که من قصد عمره دارم، تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۴

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در مسیر حرکت خویش، اعراب را تشویق می‌کرد که همراه وی به عمره بیایند، اما هیچ کس با او همراه نشد و بلکه می‌گفتند: آیا محمد و اصحابش امیدوارند که داخل حرم شوند در حالی که قریشیان به داخل خانه‌هایشان هجوم آورده و به جنگ با آنها پرداختند؟! به حقیقت که محمد و اصحابش هرگز نخواهند توانست که جان سالم به در ببرند و به مدینه بازگردند! «۱»

---

پس اخبار آنها را برایم بیاور و مرا از اقدامات آنها مطلع کن. و بسر برای انجام این مأموریت به پیش تاخت.

آن حضرت عبّاد بن بشر را فرا خواند و او را به همراه بیست نفر اسب سوار از مهاجرین و انصار که از جمله آنها محمد بن مسلمه و مقداد بن عمرو بودند به پیش فرستاد بنابر قولی، فرمانده آنها سعد بن زید أشهلی بوده است.

و حمیری در قرب الاسناد، ص ۵۹ با سندی از امام صادق صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که فرمود: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به بیداء که حدود یک مایلی مدینه است رسید؛ شتری برایش آوردند و وی سوار آن شد و هنگامی که حیوان حرکت کرد، آن حضرت چهار بار تلبیه را گفت.

و مرحوم کلینی در فروع کافی، ج ۴، ص ۳۳۴ با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در بیداء تلبیه را گفت، زیرا مردم تلبیه گفتن را بلد نبودند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله می‌خواست که کیفیت تلبیه را به

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


آنها آموزش بدهد.

شیخ طوسی در استبصار و تهذیب با سندی از همین امام علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تلبیه را نگفت تا به بیداء رسید (ج ۲، ص ۱۷ و ج ۵، ص ۸۴) و بیداء صحرایی است که بعد از گذشتن از ذی الحلیفه در جهت مغرب در برابر حجاج نمایان می‌شود (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۶۷)

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱ و ابن اسحاق (ج ۳، ص ۳۲۲) می‌نویسد: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله اعراب و قبایلی که در اطراف مدینه بودند را دعوت کرد که با وی به عمره بروند، اما بسیاری از آنها به خاطر ترس از قریش از این کار خودداری کردند.

و واقدی (ج ۲، ص ۵۷۴) روایت کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اعرابی را که در مسیر مدینه تا مکه زندگی می‌کردند و عبارت بودند از: بنی بکر، جهینه و مزینه را به عمره دعوت کرد، ولی آنها بهانه می‌آوردند که گرفتار اموال و فرزندان خویش هستند و می‌گفتند، آیا محمد صلّی اللّه علیه و آله می‌خواهد که ما را به جنگ قومی ببرد که غرق در سلاح هستند. در حالی که او و اصحابش گرسنه و پا برهنه هستند! آنها هرگز از این سفر سالم برنمی‌گردند! آن هم با وجودی که سلاح با خویش برنداشته‌اند و از نظر تعداد افراد، کم هستند و با توجه به این که به سوی قومی می‌روند که به تازگی در جنگ بدر از آنها ضربه خورده‌اند! در طول این سفر هفتاد یا صد نفری که مسلمان شدند به وی پیوستند و حدود هزار و ششصد یا هزار و پانصد یا هزار و چهار صد نفر از مسلمانان نیز آن حضرت را همراهی می‌کردند و در این سفر چهار زن به نام‌های: امّ سلمهٔ، امّ عامر أشهلیه، امّ عماره و امّ منیع حضور داشتند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در جلوی سپاه حرکت می‌کرد و قربانی‌های آن حضرت و سایر مسلمانان به وسیله ناجیهٔ بن جندب در عقب سپاه حرکت داده می‌شد. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله عصر روز دوشنبه از ذی الحلیفه حرکت کرد و صبح روز سه شنبه در ملل بود و از ملل حرکت کرد تا در هنگامه شب به سیّاله رسید و سپس صبح آن روز در روحاء بود ...

در میان مسلمانان افرادی بودند که محرم نشده بودند آنها در روحاء حیواناتی را شکار کردند و آن را به افرادی که محرم شده بودند، تعارف کردند؛ اما آنها از خوردن امتناع ورزیده و از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در این مورد سؤال کردند که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از غذای آنها بخورید، هر غذایی که خودتان آن را صید نکرده‌اید برای شما حلال است، مگر این که خودتان آن را صید کرده باشید یا برای شما صید شده باشد (ج ۲، ص ۵۷۵)

سپس از ابن عباس روایت کرده است که صعب بن جثّامه در ابواء گورخری را که شکار کرده بود، به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هدیه کرد؛ اما پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را رد کرد و فرمود: چون که محرم هستم آن را نمی‌پذیرم و لکن وی از ابی قتاده روایت کرده

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۵

(۱) شیخ مفید در ارشاد روایت کرده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در منزل جحفه پیاده شد؛ اما آبی را در آنجا نیافت؛ لذا سعد بن مالك (ابی وقاص زهری) را به همراه مشك داران فرستاد تا آب بیاورند. او کمی پیش رفت و بازگشت و گفت: ای رسول خدا، به خاطر ترس از دشمن، پاهایم از حرکت بازایستاد و بازگشتم!

رسول خدا، شخص دیگری را جهت آوردن آب فرستاد که او هم تا همان حدی که سعد رفته بود پیش رفت و بازگشت و گفت: قسم به خدایی که تو را فرستاده است، گام‌هایم به خاطر رعب و وحشت از حرکت بازایستاد!

آنگاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله علی بن ابی طالب را به همراه مشك داران فرستاد و افراد شکی نداشتند که

---

است که صعب بن جثامهٔ در ابواء گورخری را برای خود و همراهانش که محرم نشده بودند، شکار کرد. پس از آن که آن را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


پختنـد به افرادی که محرم شـده بودنـد، تعارف کردند، اما آنها از خوردن آن امتناع ورزیدند و در این مورد از رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند. آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا چیزی از آن به همراه دارید؟ و صـعب یک مقداری از ران آن را به آن حضـرت داد و پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در حالی که محرم بود آن را خورد، زیرا صعب در حال احرام یا برای یک محرم آن را صید نکرده بود، بلکه یک محل آن را برای افراد محل صید کرده بود. (ج ۲، ص ۵۷۶)

هنگامی که به نزدیکی ابواء رسیدند یکی از شترهای قربانی، مریض شد و از حرکت بازایستاد. ناجیهٔ بن جندب، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را از این قضـیه باخبر کرد و آن حضـرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آن را نحر کن و قلاده‌اش را با خونش رنگین کن و آن را در اختیار مردم بگـذار تا از آن بخورنـد؛ ولی تو و همراهانت چیزی از آن را نخورید هم چنین رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله در أبواء کعب بن عجره را دید که مشـغول آشپزی است و شـپش‌های سرش او را اذیت می‌کند، لذا از وی سؤال کرد که آیا موهای سرت تو را اذیت می‌کند؟ گفت: بله یا رسول الله. فرمود: پس موهای سرت را بتراش.

واقـدی بـا سـندی از مجاهـد روایـت کرده اسـت که آیـاتی از سـوره بقره، آیه ۱۹۶ در مـورد کعـب بـن عجره نـازل شـده است که می‌فرماید: «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ»؛ حـج و عمره را برای خـدا به جای آوریـد. اگر بازتان داشـتند، هرچه میسـر است قربانی کنیـد و تا آن قربانی به قربانگاه نرسـیده موی سـر را نتراشید، و اگر کسی از شما بیمار بود و یا آزاری به سر داشت (که ناچار از سر تراشیدن بود) بایـد کفاره‌ای بدهد- اعم از روزه گرفتن یا صدقه دادن و یا گوسـفند ذبح کردن- و چون امان حاصل شد هر کس از عمره تمتع به حج بازآید هر چه میسـر شود قربانی کند و هر کس قربانی نیابد، سه روز در ایام حج و هفت روز پس از بازگشت روزه بدارد تا ده روز کامل شود و این حکم برای کسی است که خاندانش مقیم مسجد الحرام نباشد. از خدا بترسید و بدانید که مجازات خدا سخت است.

سپس مجاهـد از کعـب بـن عجره روایـت کرده اسـت که گفت: پس از آن رسـول الله صـلّی اللّه علیه و آله به من دسـتور داد که به عنوان کفاره گوسـفندی را قربانی کنم یا سه روز روزه بگیرم یا شـش مسـکین را با دو مد طعام سیر کنم و فرمود: هر یک از کارها کافی است (ج ۲، ص ۵۷۷- ۵۷۸) و مرحوم شـیخ کلینی نیز در فروع کافی، ج ۱، ص ۲۶۳ از امام صادق علیه السّـلام روایت کرده چنانچه در بحار الانوار آمده است ج ۲۰، ص ۴۰۲.

این آیات از آیه‌های ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره بقره می‌باشـد و بنابراین از آیاتی می‌باشد که در اواخر سال شـشم نازل شده و به سوره بقره که در سال اول نازل شده ملحق گردیده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۶

او هـم بـدون نـتیجه برمی‌گردد؛ امـا علی علیه السّـلام پیش رفت تـا وارد خرار شـد و آب برداشت و نزد پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله بازگشت ... رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با دیدن وی تکبیر گفت و برای او دعای خیر کرد. «۱»

(۱) قمی می‌نویسـد: هنگـامی که قریش از این قضـیه مطلع شدنـد، خالـد بن ولیـد را به همراه دویست اسب سوار به مقابل رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستادند و او در کوه‌ها به کمین می‌نشست. «۲»

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۱۲۱- ۱۲۲ و حلبی به صورت مختصر آن را در مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۹۰ در دو سطر آورده است و ابن حجر در الاصابهٔ، ج ۳، ص ۱۹۹ آن را به نقل از مفیـد ذکر کرده است و عجیب این است که واقدی، ج ۲، ص ۵۷۸ این خبر را

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


با همین الفاظ نقل کرده است، الّا این که به خاطر مخفی نگه داشتن مناقب و عیوب، نامی از علی علیه السّلام و سعد نبرده است و آیا این کمال بی‌انصافی نیست؟!

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۰ و در روضه کافی آمده است: مشرکان أبان بن سعید (بن عاص اموی) را به همراه عده‌ای سواره به سوی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرستادند. و در اعلام الوری، ص ۹۸ آمده است که مکرز بن حفص و خالد بن ولید را فرستادند و در مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۲ نیز مطلب به همین صورت آمده است.

واقدی روایت کرده است که وقتی مشرکان از حرکت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آگاه شدند، جلسه‌ای تشکیل دادند و در آن جلسه جریان امور را به دست صفوان بن امیّه و سهیل بن عمرو و عکرمهٔ بن ابی جهل سپردند.

صفوان گفت: نظر ما این است که دویست سواره را به کراع الغمیم (در دو منزلی مکه) بفرستیم و فردی قوی و جسور را به فرماندهی آنها بگماریم. قریش گفتند: این رأی خوبی است؛ لذا خالد بن ولید یا عکرمهٔ بن ابی جهل را به فرماندهی اسب سواران انتخاب کردند و آنها را فرستادند و از هم‌پیمانان خویش و قبیله ثقیف درخواست کردند که به آنها بپیوندند.

هم چنین بر بالای کوه‌های به هم پیوسته‌ای تا کوه وزروزع خبرچین گذاشتند تا هر خبری که اتفاق می‌افتد به همدیگر اطلاع دهند تا قریش به سرعت از اوضاع باخبر شود.

قریشیان حرکت کردند و در بلدح چادر زدند و حتی زنان و بچه‌های خویش را به آنجا برده و در آنجا اطراق کردند.

ابن اسحاق با سندی از مسور بن مخرمه نقل کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به حرکت خویش ادامه داد تا به عسفان (که در دو منزلی مکه قرار دارد، رسید (معجم البلدان) در آنجا بشر بن سفیان کعبی را (که پیامبر او را برای جمع‌آوری اطلاعات به مکه فرستاده بود) ملاقات کرد. بشر گفت: ای رسول خدا، قریشیان از حرکت شما مطلع شده و به اتفاق زن و فرزندان خویش از مکه خارج شده‌اند. آنها لباس‌هایی از پوست پلنگ پوشیده‌اند و در ذی طوی (نزدیک مکه) هم‌پیمان شده‌اند که هرگز به شما اجازه ندهند که وارد مکه شوید و سپاهی را به فرماندهی خالد بن ولید به کراع الغمیم (منطقه‌ای که هشت مایل بعد از عسفان قرار دارد) فرستاده‌اند.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وای بر قریش! جنگ‌ها آنها را خورد و نابود کرد! چه می‌شد اگر مرا در برابر سایر قبایل عرب وامی‌گذاشتند؟ در این صورت اگر شکست می‌خوردم که قریش به آرزوی خویش می‌رسید و اگر خداوند مرا بر آنها پیروز می‌کرد، همگی به اسلام وارد می‌شدند و اگر اسلام را نمی‌پذیرفتند، با قدرت نفس و نفس تازه وارد جنگ با من شدند! نمی‌دانم که قریش به دنبال چیست؟! به خدا قسم که تا هنگامی که جان در بدن دارم (در راه هدفی که خداوند مرا برای آن فرستاده است) می‌جنگم و از پای نخواهم نشست مگر این که پیروز شوم یا کشته شوم.

سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور فرمودند که تغییر جهت داده و از سمت راست حرکت کنند تا به ثنیّهٔ المرار که جایگاه حدیبیه در پایین مکه است؛ وارد شوند. و قریشیان دیدند که سپاه اسلام جهت حرکت خویش به سوی مکه را تغییر داده‌اند (سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۳– ۳۲۴).

این روایتی است که ابن اسحاق از ابن شهاب نقل می‌کند و بنابراین تمام این حوادث در هنگامی رخ داده است که

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۷

هنگامی که مسلمانان به نزدیکی مکه رسیدند، وقت نماز ظهر شد که بلال اذان گفت و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نماز ظهر را به اتفاق مسلمانان به جماعت برپا کرد. خالد بن ولید به همراهانش گفت: اگر در حال نماز حمله کنیم؛ بر آنان پیروز می‌شویم؛ زیرا نمازشان را قطع نمی‌کنند. سپس گفت: ولی بعد از این، نماز دیگری می‌خوانند که در نظر آنها از چشمشان عزیزتر است و در حالی که مشغول آن نماز شوند به آنها حمله‌ور می‌شویم!

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۱) اما جبرئیل بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و این آیات را بر وی وحی فرمود:
«وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً. فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» «۱»؛ چون در میان آنان بودی و برای آنان به (امامت) نماز برپا کردی باید گروهی از آنها سلاح برگیرند و با تو به نماز بایستند و چون سجده نماز به جای آورند این سپاه عقب بروند و دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند، بیایند و با تو نماز بخوانند، و احتیاط کنند و سلاح خویش برگیرند، زیرا کافران خوش دارند که از وسایل و سلاحتان غافل شوید تا غافلگیرتان کنند. اگر بیمار بودید و یا باران آزارتان می‌داد، مانعی ندارد که سلاح بر زمین گذارید؛ ولی وسایل دفاعی را با خود بردارید، خداوند عذاب خوارکننده‌ای برای کافران آماده کرده است. و چون نماز را به پایان بردید، خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته یاد کنید و چون آرامش یافتید، نماز را تمام کنید که نماز در وقت‌های معین بر مؤمنان واجب شده است.

(۲) پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را به دو گروه تقسیم کرد: گروه اوّل سلاح خویش را برگرفته و در مقابل مشرکان صف کشیدند و گروه دوم رکعت اوّل را با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به جای آورند و نماز خویش را به اتمام رسانده و به جای گروه اول رفتند تا آنها به نماز بایستند. گروه دوم آمده و در رکعت دوم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به وی اقتدا کردند و پس از آنها تشهد نماز را خواند، برخاستند و رکعت دوم نماز خود را به صورت فرادی به اتمام رساندند. «۲»

---

مسلمانان و مشرکان از هم فاصله داشته‌اند و قبل از حدیبیه بین آنها فاصله نزدیکی نبوده است که باعث نماز خوف شود؛ چنان که ظاهر خبر دوم از تفسیر قمی و مغازی واقدی، این را می‌رساند.

(۱). نساء (۴)، ۱۰۲- ۱۰۳ و این خبر در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۰ آمده است.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۰ و شیخ طوسی در التبیان، ج ۳، ص ۳۱۱ می‌نویسد: پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در عسفان و مشرکان

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۸

(۱) مرحوم کلینی در روضه کافی با سندی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مطلع شد که مشرکان سپاهی به فرماندهی خالد بن ولید ارسال کرده‌اند تا جلوی حرکت آن حضرت به سوی مکه را بگیرد؛ فرمود: راهنمایی را بیاورید تا از غیر این راه ما را به مکه برساند.

مردی از مزینه یا جهینه را آوردند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله این درخواست را مطرح کرد؛ اما آن مرد موافقت نکرد؛ برای همین فرمود که فرد دیگری را بیاورید که مرد دیگری را آوردند. «۱»

(۲) در مغازی آمده است: هنگام عصر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کدام یک از شما تنگه ذات حنظل «۲» را می‌شناسد؟ عمرو بن عبد نهم أسلمی پیش آمد و گفت: من شما را راهنمایی می‌کنم، ای رسول خدا. آن

---

در ضجنان توقف کرده بودند. در آنجا نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نماز ظهر را به طور کامل با اصحاب خویش به جای آورد که مشرکان تصمیم گرفتند بر آنها شبیخون بزنند؛ اما عده‌ای گفتند: صبر کنید تا وارد نماز دیگری شوند که در نظر آنها از این نماز مهم‌تر است؛ اما خداوند، پیامبر خویش را از تصمیم مشرکان آگاه کرد که در نتیجه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نماز خوف را

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


با مسلمانان به جای آورد: طبرسی این مطلب را در مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۷ نقل کرده و سپس خبر ابی حمزه ثمالی را در تفسیر خویش آورده و گفته است که این نماز در جنگ محارب و أنمار به جای آورده شده است.

واقدی با سندی از ابن عیاش زرقی (انصاری) این مطلب را با تفصیل چنین نقل کرده است. هنگامه نماز ظهر فرا رسید که بلال اذان و اقامه گفت، سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رو به قبله ایستاد و مسلمانان پشت سر او به صف ایستادند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نماز ظهر را به جماعت به جای آورد و سپس مسلمانان به حالت آماده باش ایستادند، خالد بن ولید با دیدن این وضع گفت: آنها در حال غفلت بودند و اگر بر آنها شبیخون می‌زدیم؛ پیروز می‌شدیم. سپس گفت: و لکن نماز دیگری دارند که در نظر آنها از جان و فرزند بر ایشان عزیزتر است!

اما حضرت جبرئیل ما بین نماز ظهر و عصر نازل شد و این آیه را وحی فرمود: «وَ إِذا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ ...» زمان نماز عصر فرا رسید و بلال اذان و اقامه گفت. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برخاست و رو به قبله ایستاد در حالی که دشمن در مقابل آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بود (و مسلمانان در دو صف پشت‌سر وی بودند) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تکبیر گفت و دو صف پشت‌سر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با هم تکبیر گفتند. سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به سجده رفت و صف اول نیز به سجده رفت؛ اما صف دوم ایستاد تا از آنها مراقبت کند. پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سجده‌ها را به همراه صف اول به جای آورد و از سجده برخاستند و ایستادند، افراد صف دوم نیز سجده‌ها را به جای آورده و ایستادند و در این هنگام افراد صف اول به عقب رفتند و افراد صف دوم به جلو آمدند. آنگاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به رکوع رفت که به تبع وی تمام اصحاب به رکوع رفتند. سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سجده رفت که افراد صف اول نیز به همراه وی به سجده رفتند و افراد صف دوم ایستادند تا مراقب اوضاع باشند. تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و افراد صف اول سجده‌ها را به جای آوردند و از سجده برخاسته و نشستند و در این هنگام افراد صف دوم به سجده رفتند و برخاستند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تشهد را به اتفاق همه به جای آورد (ج ۲، ص ۵۸۳). و هم چنین این خبر را با سند خود از ابن عباس روایت کرده است (ج ۲، ص ۵۸۲) ولی از جابر انصاری نیز نقل کرده است که این نماز در منزل عسفان بوده و برای بار دوم پس از نماز خوف اول در غزوه ذات الرقاع به فاصله چهار سال (ج ۲، ص ۵۸۳) و مؤید این معنی آن است که این آیات از سوره نساء است که پیش از این نازل شده است و ظاهرا در سال چهارم هجرت.

(۱). روضه کافی، ص ۲۶۶.

(۲). ذات حنظل: ناحیه‌ای در منطقه بنی اسد است (معجم ما استعجم، ص ۲۸۸).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۱۹

حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: پیشاپیش حرکت کن. پس عمرو در جلوی سپاه حرکت می‌کرد تا این که نگاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به تنگه افتاد و سؤال کرد: آیا این تنگه ذات حنظل است؟ عمرو گفت: بله، یا رسول الله.

(۱) از ابی سعید خدری نقل کرده است که گفت: بیشترین آذوقه ما در آن سفر خرما بود و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به همراه خود آورده بود ... پس از آن که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله اطراق کرد، فرمود: هر کسی که آرد به همراه دارد، نان بپزد.

گفتیم: ای رسول خدا، می‌ترسیم که قریشیان ما را ببینند! فرمود: خداوند شما را یاری خواهد کرد و شما را نخواهند دید. پس مسلمانان بیش از پانصد آتش روشن کردند. و پس از پشت‌سر گذاشتن آن شب، به هنگام صبح رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نماز صبح را به جماعت به جای آورد. «۱»

(۲) ابن اسحاق با سندی از مشور بن مخرمه نقل کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به حرکت خویش ادامه داد تا به تنگه مرار رسید. در آنجا شترش از حرکت بازایستاد به گونه‌ای که مردم گفتند: شترش بیمار شد و حرکت نمی‌کند؛ اما رسول الله صلّی

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


اللّه علیه و آله فرمود: شترم هیچ بیماری نگرفته است؛ بلکه همان کسی که فیل‌ها را از حرکت به سوی مکه بازداشت، او را از حرکت بازداشته است! امروز قریشیان هر خواهشی که از من داشته باشند، به خاطر خویشاوندی که با آنها دارم، خواهش آنها را برآورده می‌کنم. «۲»

(۳) واقدی نیز همین خبر را روایت کرده و افزوده است: سپس ناقه شتر از جای خود برخاست حرکت کرد تا آن حضرت را به منطقه خشکی برد. آنجا آب بسیار کم بود «۳»؛ ولی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در همین جا توقف می‌کنیم. گفته شد: ای رسول خدا، در اینجا آبی وجود ندارد تا فرود آییم. «۴»

(۴) واقدی با سندی از ابی قتاده انصاری روایت کرده است که گفت: در حدیبیه فرود آمدیم که بسیار کم آب بود. در آنجا شنیدم که جدّ بن قیس [منافق] می‌گوید: چرا از مدینه به قصد مقابله با این قوم خارج شدیم؟! تا آخرین نفر از تشنگی خواهیم مرد! به وی گفتم: ای ابو عبد الله چرا با ما آمدی؟ گفت:

می‌خواستم که همراه قوم خویش باشم! گفتم: برای چه احرام عمره بسته‌ای؟ گفت: به خدا قسم که محرم نشده‌ام و نیّت عمره نکرده‌ام. حرف‌های او را برای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کردم که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: پسرش از او بهتر است. «۵»

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۸۳- ۵۸۵.

(۲). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۴. و طبرسی آن را در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۸ و حلبی آن را در مناقب، ج ۱، ص ۲۰۲ نقل کرده‌اند.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۸۷ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۸ به نقل از مسور بن مخرمه.

(۴). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۴.

(۵). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۹۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۰

(۱)

## کم آبی در حدیبیه

سپس با سندی از ناجیهٔ بن أعجم أسلمی روایت کرده است که گفت: مشرکان بر ما پیشی گرفتند و به بلحح رسیده و بر آب‌های آنجا مسلط شدند. مسلمانان در گرمای شدید به تشنگی دچار شده بودند در حالی که فقط یک چاه در اختیار داشتند، برای همین از کمی آب این چاه نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله شکوه کردند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که دلوی از آب چاه را نزد او ببرند. من یک دلو آب برای آن حضرت بردم و او پس از آن که جرعه‌ای از آب را مضمضه کرد، آن را در داخل ظرف ریخت و آنگاه تیری از تیردان خویش خارج نمود و به من داد و گفت: به داخل چاه برو و این آب را در آن بریز و با این تیر آب چاه را تحریک کن، و من این کار را انجام دادم و به خدا که او را به حق مبعوث کرده است، آب از چاه جوشید چنان که دیگ آبی می‌جوشد و نزدیک بود که مرا غرق کند به سرعت خارج شدم و آب تا لبه‌های چاه رسید و مسلمانان می‌توانستند بدون طناب از چاه آب بردارند و بدین ترتیب همگی سیراب شدند.

(۲)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


## نفاق در حدیبیه

در آن روز عـده‌ای از منافقان نشسـته بودند و به آب می‌نگریسـتند که تا لبه‌های چاه آمده بود. در این هنگام أوس بن خولی به عبد الله بن ابیّ بن سـلول گفت: وای بر تو ای ابو حباب، آیا وقت آن نرسـیده است که از خواب غفلت بیدار شوی؟ آیا معجزه‌ای بهتر از این می‌خواهی؟! «۱»

بر چاهی وارد شـدیم که بسـیار کم آب بود؛ اما رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله از آب آن وضو گرفت و مقداری از آن را مضمضـه کرد و در دلو ریخت و سپس آب دلو را به همراه یک تیر در چاه ریختند و همین باعث شد که آب چاه تا لبه آن بالا آمد؟!

ابن ابیّ گفت: مثل این را دیده‌ام!

أوس گفت: خدا تو و دیدنت را لعنت کند!

رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله به وی گفت: ای ابو حباب، کجا مثل آنچه را که امروز مشاهـده کردی؛ دیـده‌ای؟! گفت: هرگز مثل این قضیه را ندیده‌ام!

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۸۸- ۵۸۹ و کلینی این قضـیه را از امـام صادق علیه السّـلام در روضه کافی، ص ۲۶۶ آورده است و شیخ طوسی در التبیان، ج ۹، ص ۳۱۳ بدان اشاره کرده است و طبرسی در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۷ از ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۳۲۲ آن را نقل نموده است و راوندی در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۵۸ و ۱۲۳ آن را آورده و خبر دیگری، مثل آن را آورده است (ج ۱، ص ۱۰۹).

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۱

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: پس چرا چنین حرفی را زدی؟

گفت: استغفار می کنم! «۱»

(۱) ابو قتـاده انصـاری گفته است: رسول الله صـلّی اللّه علیه و آله از آن مرد خواست که دلوی از آب را بیاورد، سـپس در آن وضـو گرفت و مقداری از آن را مضـمضه کرد و آن را در دلو ریخت. آنگاه دستور فرمود که آن آب را در چاه بریزد. و به دنبال آن آب چاه جوشید و تا لبه‌های آن بالا آمد ... پس از آن دیدم که جدّ بن قیس بر لبه چاه نشسته و پاهایش را در آب دراز کرده است!

به او گفتم: ای ابو عبد الله، یادت هست که چه حرف‌هایی می‌زدی؟

گفت: شوخی می کردم؛ چیزی از سخنان ما را برای محمد نقل نکن. «۲»

در غروب همان روز باران بارید و آب زیاد شد و واقدی با سـندی از ابی قتاده انصاری نقل کرده است که گفت: شنیدم که ابن ابی گفت: این نشانه فال خوب پاییز امسال است که به علّت جایگاه ستاره شعری بر ما باران باریده است! «۳»

(۲) سپس واقدی با سندی از زید بن خالد جهنی نقل کرده است که گفت: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در حدیبیه در صبح همان شبی که باران باریـده بود، برای ما نماز خوانـد و پس از نماز متوجه ما شده و فرمود: آیا می‌دانید که خداوند چه فرمود: گفتیم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: بندگان من به صورت کافر و مؤمن شب را به صـبح آوردند: آن کسی که گفت: به فضل و رحمت الهی باران بر ما باریـد، مؤمن به خداونـد و کافر به نجوم است و آن کسـی که گفت: به فال خوب فلان سـتاره باران بر ما باریـد، به خداوند کافر است و ایمان به ستارگان دارد. «۴»

(۳)

## هدایای مشرکان

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


واقدی می‌نویسد: گفته‌اند که وقتی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش در حدیبیه توقف کردند ... عمرو بن سالم خزاعی از قبیله ضجنان، گوسفند و شتری را به همراه غلامی برای سعد بن عباده خزرجی که دوست وی بود به عنوان هدیّه فرستاد. سعد آن هدایا را نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آورد و او را از جریان مطلع نمود.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند به عمرو برکت بدهد! سپس از غلام سؤال کرد: خانواده‌ات را در کجا

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۸۸- ۵۸۹.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۹.

(۳). همان، ۵۹۰.

(۴). همان، ص ۵۸۹- ۵۹۰.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۲

گذارده‌ای؟ گفت: آنها را در نزدیکی ضجنان گذارده‌ام. فرمود: در زمانی که ضجنان را ترک می‌کردی؛ اوضاع چگونه بود؟ گفت: در هنگام پرآبی و فراوانی سرزمینم را ترک کردم ... بر اثر بارش باران زمین پرعلف شده بود و در نتیجه گوسفندان و شتران چاق شده بودند و آب فراوان همه را فرا گرفته بود و جوی‌های آب در همه جا روان بود و این در حالی بود که به خاطر رطوبت زمین، احتیاج به آب بسیار کم بود.

(۱) حاضر جوابی این غلام، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را به شگفت آورد، و در این هنگام لباس پوسیده‌ای بر تن غلام بود، لذا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که لباس خوبی بیاورند و به وی بپوشانند، پس از آن غلام گفت: ای رسول خدا، می‌خواهم که دست شما را لمس کنم تا با برکت شوم. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

نزدیک بیا [و با دست به او اشاره کرد] غلام دست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را گرفت و بوسید و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستی به سرش کشید و فرمود: بارک اللّه فیک؛ خدا تو را با برکت قرار دهد. «۱»

سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور فرمودند که گوسفند و شتر را قربانی کنند و گوشت آنها را میان اصحاب تقسیم نمایند.

در این سفر ام سلمه همراه آن حضرت بود و نقل کرده است مقداری از گوشت گوسفند به ما رسید و برای ما به مقدار گوشتی که به هر دو مرد می‌رسید؛ آورده شد. «۲»

(۲)

## فرستادگان مشرکان

ابن اسحاق با سندی از مشور بن مخرمه روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در جای خویش استقرار یافت، بدیل بن ورقاء خزاعی به همراه عده‌ای از افراد قبیله خزاعه- که از خیر خواهان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بودند و چیزی را از او مخفی نگاه نمی‌داشتند- نزد آن حضرت آمده و سؤال کردند: به چه انگیزه‌ای آمده‌ای؟

آن حضرت همان جوابی را که به بشر بن سفیان داده بود به آنها داد و فرمود که برای جنگ نیامده است بلکه برای زیارت و تعظیم بیت الله الحرام آمده است.

بدیل خزاعی و همراهانش به سوی قریش بازگشتند و به آنها گفتند: ای جماعت قریش، چرا شما دستپاچه شده‌اید و علیه محمد زود قضاوت می‌کنید؟ او برای جنگ نیامده است، بلکه برای زیارت بیت الله الحرام آمده است.

---

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱). همان، ص ۵۹۳؛ این شخص در زمان ولید بن عبد الملك از دنیا رفت.

(۲). همان، ص ۵۹۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۳

گفتند: اگر هم به قصد جنگ نیامده باشد، به خدا قسم که نمی‌گذاریم به راحتی وارد مکه شود و آنگاه عرب از ما چنین سخن گویند. «۱»

(۱) و در خبر روضه کافی از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: سپس حلیس [رئیس أحابیش] «۲» را به سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستادند و او شترهای قربانی را دید که کرک‌های آنها ریزش کرده است.

---

(۱). سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۵؛ اما واقدی این خبر را در ج ۲، ص ۵۹۳ آورده است و ظاهرا از ابن اسحاق، ج ۲، ص ۵۸۶-۵۸۷ نقل کرده است و لکن وی نوشته است: بدیل گفت: ما از نزد قوم تو کعب بن لؤی و عامر بن لؤی آمده‌ایم: آنها أحابیش و بسیاری از قریشیان را با زن و فرزند بسیج کرده و با خویش آورده‌اند و به خداوند قسم می‌خورند که نخواهند گذاشت به کنار بیت الله الحرام برسی، مگر این که همه آنها را به قتل برسانی.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ما برای جنگ با هیچ کس نیامده‌ایم، بلکه برای طواف بر کعبه آمده‌ایم و هر کسی که جلوی ما را بگیرد با او می‌جنگیم. و قریشیان بارها وارد جنگ شده‌اند و تلفات زیادی متحمل شده‌اند؛ پس اگر بخواهند یک مدت مهلتی میان خود و آنها می‌گذاریم که در آن مدت مهلت در امان باشند و میان ما و دیگر مردم را رها کنند که تعداد آنها هم از قریش بیشتر است. پس اگر بر دیگر مردم پیروز شدم آنها مخیر خواهند بود که در آنچه دیگر مردم وارد شده‌اند (اسلام) آنها نیز وارد شوند، یا بجنگند در حالی که جمعیت بیشتری فراهم خواهند نمود، به خدا قسم که بر این کیش خود به قدری تلاش و کوشش و جهاد خواهم کرد تا رگ گردنم (مرگ) پاره شود یا آن که آنچه خداوند خواهد انجام خواهد داد.

بدیل برخاست و سوار شد و دیگر همراهان وی نیز سوار شدند و به سوی قریش حرکت کردند تا این که به نزدیکی عده‌ای از آنها رسیدند. عده‌ای از آنها گفتند: این بدیل و یارانش هستند که می‌آیند تا شما را از قضایا باخبر کنند! از آنها هیچ سؤالی نکنید (و گویی که آنها از سوی قریشیان فرستاده نشده بودند)

پس از آن که به هم رسیدند، بدیل گفت: ما از پیش محمد می‌آییم، آیا دوست دارید که شما را از قضایا باخبر کنم؟!

عکرمه بن ابی جهل و حکم بن عاص گفتند: نه به خدا، دوست نداریم که ما را از محمد باخبر کنید! و لکن از جانب ما به او بگویید، تا هنگامی که یک نفر از ما باقی است، امسال نمی‌گذاریم که وارد مکه شود!

عروة بن مسعود گفت: به خدا قسم که هیچ‌گاه روزی شگفت‌آورتر از امروز ندیده‌ام! از چه خوش ندارید که از بدیل و یارانش بشنوید؟ اگر برای شما مفید بود که می‌پذیرید و اگر چیزی را خوش نداشتید نمی‌پذیرید.

پس از آن صفوان بن امیّه و حارث بن هشام گفتند: ما را از آنچه دیدید و شنیدید با خبر کنید. آنها نیز قریشیان را از سخنان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آگاه کردند و گفتند آنچه که درباره مدت مهلت بر آنان عرضه و پیشنهاد نموده است.

عروه گفت: ای جماعت قریش ... بدیل برنامه خوبی را آورده است که هیچ کس آن را رد نمی‌کند، مگر این که بدتر از آن را می‌پذیرد. پس آن را قبول کنید و مرا بفرستید تا صحت گفتار وی را برای شما تأیید کنم و افرادی که با وی هستند را شناسایی کنم و خبریاب و جاسوس شما باشم که گزارش‌های او را برای شما بیاورم و بدانید که من دلسوز و خیر خواه شما هستم و هیچ نصیحتی را از شما فروگذاری نمی‌کنم پس او را فرستادند. طبرسی هم این خبر را با همین سند و به طور مختصر در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۸ آورده و حلبی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۲- ۲۰۳ به این مطلب اشاره کرده است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۲). ابن اثیر می‌نویسد: احابیش عده‌ای بودند که به بنی لیث پیوسته بودند و در جنگ با قریش آنها را یاری می کردند ...

سپس در کنار کوهی به نام حبشی با قریش هم‌پیمان شدند و لذا به همین نام خوانده شدند و فیروزآبادی در قاموس المحیط نوشته است: حبشی، کوهی است در پایین مکه و احابیش قریش منسوب به همین کوه هستند، زیرا آنها در پایه این کوه هم قسم شده بودند که تا هنگامی که دنیا برپا است و یکی از آنها زنده است، بر ضد دیگران متحد باشند. و در مجمع البحرین، ماده حبش نیز این مطلب آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۴

پس برگشت و به ابو سفیان گفت: ای ابو سفیان، به خدا قسم که ما با شما بر سر این پیمان نبسته‌ایم که شترهای قربانی را از مکه بازگردانید.

ابو سفیان گفت: ساکت باش، همانا تو یک بادیه‌نشین بیش نیستی!

حلیس گفت: به خدا قسم که یا بایستی محمد را آزاد بگذارید تا عمره خویش را به جای آورد و یا این که من با احابیش از شما کناره‌گیری خواهیم کرد!

ابو سفیان گفت: ساکت باش تا از محمد صلّی اللّه علیه و آله عهد و پیمانی بگیریم. «۱»

(۱) سپس عروة بن مسعود [ثقفی] «۲» را به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستادند. وی برای این از شهر طائف و بنی ثقیف به سوی قریشیان مکه آمده بود تا درباره افرادی که مغیرة بن شعبه ثقفی از همراهان خود از قریش مکه کشته بود و اموالشان را به عنوان غنیمت، غارت کرده بود و به مدینه پیوسته و مسلمان شده و اموال را نزد پیامبر برده بود صحبت کند، اما پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله این غنائم را نپذیرفت و فرمود: این خدعه و غدر است و ما احتیاجی به این اموال نداریم. عروة بن مسعود برای مصالحه با قریشیان مکه در این باره به مکه رفته بود که آنها او را به میانجیگری نزد پیامبر فرستادند.

جلودار سپاه اسلام کسی نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرستاد که بگوید: ای رسول خدا، عروة بن مسعود به قصد ملاقات با شما آمده است و به قربانی بسیار اهمیّت می‌دهد.

فرمود: شتران قربانی را برای وی برپا دارید که برپا داشتند.

(۲) وی گفت: ای محمد، به چه جهت آمده‌ای؟

فرمود: آمده‌ام تا بر کعبه طواف کنم و سعی بین صفا و مروه به جای آورم و این شترها را قربانی کنم و گوشت‌هایشان را برای شما رها کنم. «۳»

هم چنین در خبر قمی از امام صادق علیه السّلام آمده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: برای جنگ نیامده‌ام، بلکه برای به جای آوردن اعمال حج و قربانی کردن این شتران آمده‌ام و گوشت‌های آنها را برای شما رها کنم.

عروه گفت: ای محمد، در حالی قریش را ترک کردم که در خارج از مکه چادر زده بودند و اطفال

---

(۱). روضه کافی، ص ۲۶۷. ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۳۲۵- ۳۲۶ و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۵۹۹- ۶۰۰ خبر حلیس را ذکر کرده‌اند و هر دوی آنها از زهری از عروة از مشور بن مخرمه این را روایت کرده‌اند. و ابن اسحاق سخنان میان او و قریشیان را بدون ذکر اسم کسی از عبد الله بن ابی بکر روایت کرده است که او در مکه سکونت داشت و هنوز مشرک بود.

(۲). وی داماد ابو سفیان و شوهر میمونه بود لذا باجناق رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به شمار می‌رفت؛ زیرا آن حضرت با ام حبیبه، دختر ابو سفیان ازدواج کرده بود، اما شاید پس از این بود.

(۳). روضه کافی، ص ۲۶۷.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۵

و زنان خود را نیز به همراه آورده بودند و به لات و عزّی قسم می‌خوردند که تا وقتی زنده‌اند، نخواهند گذاشت که وارد مکه شوی؛ زیرا مکه، حرم آنها است. حال آیا می‌خواهی که قوم و قبیله خویش را نابود کنی؟!

(۱) در خبر کلینی آمده است که گفت: نه به لات و عزّی قسم که من همانند تو کسی را ندیده‌ام که از آنچه تو برای آن آمده‌ای مردود گردد، اما قوم و خویشانت، تو را به حق خدا و خویشی قسم می‌دهند که بدون اجازه آنها وارد سرزمین‌شان نشوی و قطع رحم نکنی و دشمنان‌شان را بر آنها پررو مکنی!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در جواب فرمودند: من هیچ اقدامی نخواهم کرد تا این که به مکه وارد شوم. و هنگامی که عروهٔ با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله صحبت می‌کرد، دست به محاسن آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله برد و در این حال مغیرهٔ [بن شعبه] بالای سر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ایستاده بود و بلافاصله بر دست عروه زد و او را از این کار بازداشت. عروه پرسید: ای محمد، این کیست؟ فرمود: این برادرزاده‌ات، مغیره است! عروه به او گفت: ای خائن حیله‌گر، تو نیامده‌ای مگر برای این که پیسی و پلیدی خود را بشویی!

آنگاه عروه به مکه بازگشت و به ابو سفیان و یارانش گفت: به خدا قسم هیچ‌گاه افرادی همانند یاران محمد را ندیده‌ام که این گونه در راه او جان‌فشانی کنند. «۱»

---

(۱). روضه کافی، ص ۲۶۷- ۲۶۸. آنگونه که واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۵۹۵ نقل کرده است، مغیرهٔ کلاه‌خود بر سر داشته و برای همین عروهٔ او را نشناخته است. و می‌گوید: عروهٔ به مغیرهٔ گفت: و تو ای که چنین کنی؟! ای خائن حیله‌گر؟! تو باعث شدی که با قبیله ثقیف تا روز قیامت دشمنی کنند! سپس گفت: ای محمد، آیا می‌دانی که این فرد چه کرده است؟ او به همراه عده‌ای از افراد قبیله خویش به قصد تجارت خارج شد؛ اما در میان راه، هنگامی که همراهانش به خواب رفتند، آنها را کشته و دارائیشان را غارت کرده و گریخته است!

واقدی می‌نویسد: مغیرهٔ نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و اسلام آورد، اما پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از جریان باخبر شد، فرمود: این غنائم از راه غدر به دست آمده است و من آنها را تخمیس نمی‌کنم.

وی در ادامه می‌نویسد: عروهٔ بن مسعود از مردم خواسته بود که او را در پرداخت دیه کشته‌شدگان به دست مغیره ثقفی یاری دهند؛ برای همین یکی به یک شتر و دیگری به دو تا و ابو بکر او را با ده شتر یاری کرده بود و این مرد آن نعمت و منّتی که ابو بکر و عروهٔ ثقفی بر او داشتند، در نظر داشت، و هنگامی که عروه به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله گفت: به خدا قسم که یارانت. فردا تو را تنها خواهند گذاشت! ابو بکر به وی گفت: ای عروه، برو شرمگاه لات را بمک!

آیا گمان می‌کنی که ما رسول خدا را تنها خواهیم گذاشت؟! عروه گفت: به خدا قسم که اگر نعمت و منت تو بر من نبود، جواب تو را می‌دادم! و منظور وی همان ده شتری بود که ابو بکر به وی کمک کرده بود (مغازی، ج ۲، ص ۵۹۵ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۸).

می‌دانیم که ابو بکر معلم کودکان بوده و پدرش خدمتکار مهمان خانه عبد الله بن جدعان بود که از روی سفره و مهمانان، مگس‌ها را دور می‌کرد تا از زوائد سفره چیزی نصیبش شود! و این عذر و خیانت مغیره ثقفی پس از اسلام و هجرت بوده، و عروه ثقفی امروز هنوز مشرک و در طائف بوده، آیا با این اوصاف معقول است که از ابو بکر کمک بخواهد و ابو بکر ده شتر داشته و به او کمک کرده باشد؟! تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۶

(۱) واقدی می‌نویسد: هنگامی که صحبت‌های عروهٔ بن مسعود با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پایان یافت، سوار بر مرکب خود شد

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


و به سوی قریش بازگشت و به آنها گفت: ای جماعت قریش، من به نزد پادشاهان بزرگی از قبیل: کسری (خسرو)؟!، هرقل (هراگلیوس)؟! و نجاشی رفته‌ام و به خدا قسم که هیچ کدام را ندیده‌ام که یارانش همانند محمد از وی اطاعت کنند! به خدا قسم که هیچ‌گاه به وی خیره نمی‌شوند و آوایشان را نزد او بلند نمی‌کنند و کافی است که او به کاری اشاره کند تا آن را انجام دهند. و هرگاه که آب خلط یا آب دهان خود را بیرون می‌اندازد، یکی از اصحاب سریع آن را برمی‌دارد و به عنوان تبرّک به بدن خویش می‌مالد؟! و وضو نمی‌گیرد مگر آن که بر او ازدحام می‌کنند تا کدام یک‌شان بر چیزی از آب وضویش چیره شود (تا با آن تبرک جوید)!

(۲) بدانید چنانچه شما شمشیر را بخواهید آنها آماده بذل و بخشش آن به شما هستند، و من جماعتی را دیدم که اهمیت نمی‌دهند و اعتنا نمی‌کنند چنانچه از پیامبرشان دفاع کنند با آنان چه بشود! و الله من با او مردمی را دیدم که به هیچ وجه و در هیچ حالی او را رها و تسلیم نخواهند کرد! پس رأی و نظر خود را ببینید زنهار که سستی در رأی و نظر نداشته باشید، او بر شما برنامه‌ای را عرضه و پیشنهاد نموده در مدت و مهلت آن با او چانه بزنید. ای خویشان آنچه او عرضه و پیشنهاد نموده را بپذیرید که من از روی نصیحت و اخلاص و خیرخواهی و دلسوزی چنین گویم، به اضافه اینک من می‌ترسم که اگر بجنگید بر او پیروز نشوید، زیرا او مردی است که جهت تعظیم این خانه (کعبه) آمده و قربانی‌های خویش را آورده تا نحر کند و برگردد!

قریشیان به او گفتند: ای ابو یعفور، این سخنان را مگو، و چنانچه جز تو کسی دیگری این سخنان را می‌گفت ما سرزنشش می‌کردیم، اما امسال او را از زیارت کعبه بازمی‌داریم و برمی‌گردانیم، تا سال آینده. «۱»

(۳)

## فرستادگان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله

ابن اسحاق روایت کرده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خراش بن امیّهٔ خزاعی را خواست و او را بر یکی از

---

اما آنها که این خبر را ساخته‌اند خواسته‌اند برای ابو بکر فضیلتی باشد که اولا نزد پیغمبر بوده و ثانیا در دفاع زبانی از آن حضرت غیرت داشته، و ثالثا دست بذل و بخشش و سخاوت و کرامت داشته حتی پس از اسلام و بر نامسلمانان مشرک و بت‌پرست و حتی برای دیه کشتگان شخصی همانند مغیره ثقفی که به غدر و حیله‌گری و پیامبر کار او را مردود دانسته است. حال گرچه این خبر محتوی بر بی‌ادبی زبانی و عدم رعایت شرم حضور رسول گرامی اسلام نیز هست، که از این چه باک؟! مگر نگفتند که هذیان می‌گوید؟! و از واقدی نقل چنین خبری عجیب نیست، اما از مرحوم امین الاسلام طبرسی بسی جای شگفتی و بی‌توقعی است؟!

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۹۸- ۵۹۹. و طبرسی در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۸- ۱۷۹ از مشور بن مخرمه قریب به همین مضمون را نقل کرده است و خلاصه آن را حلبی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۳ آورده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۷

شتران خود سوار نمود و به سوی قریش فرستاد تا به اشراف قریش اعلام کند که به چه هدفی به سوی مکه آمده است، اما آنها شتر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را پی کردند و می‌خواستند که فرستاده آن حضرت را به قتل برسانند. اما دیگران از این کار مانع شدند و خراش را آزاد گذاشتند تا بازگردد. «۱»

(۱) کلینی در روضه کافی با سندی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: «رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تصمیم گرفت که عمر را بفرستد، اما وی گفت: ای رسول خدا، قوم و خویشان من در مکه هستند، و من هم میانه خوبی با آنها ندارم، ولی من عثمان بن عفّان را به شما پیشنهاد می‌کنم. «۲»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


پس از آن رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فردی را به دنبال عثمان فرستاد و به او گفت: به سوی مؤمنان قوم خویش برو و به آنها بشارت بده که پروردگارم به من وعده فتح مکه را داده است. «۳»

پس از آن که عثمان حرکت کرد با أبان [بن سعید بن العاص اموی] برخورد کرد. أبان از اسب پیاده شد و عثمان را همراه خود به مکه برد و قریش را از حضور وی باخبر کرد. «۴»

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۳۲۸ و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۶۰۰ آورده است: اوّلین کسی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله او را به سوی اشراف قریش فرستاد؛ خراش بن امیّهٔ کعبی بود، وی می‌بایست که به اشراف بگوید: ما برای انجام عمره آمده‌ایم و شترهای قربانی به همراه داریم؛ بنابراین کعبه را طواف می‌کنیم و از احرام بیرون آمده و بازمی‌گردیم؛ اما عکرمهٔ بن ابی جهل شتر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را پی کرد و می‌خواست که فرستاده آن حضرت را نیز به قتل برساند؛ ولی افرادی که در آنجا حاضر بودند؛ مانع شدند و راه را بر وی بازگذاشتند. او نزد پیامبر بازگشت در حالی که نزدیک بود دیگر بازنگردد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را از جریان مطلع کرد و گفت: ای رسول خدا مردی را بفرست که بانفوذتر از من باشد (ج ۲، ص ۶۰۰).

(۲). این را ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۳۲۹ با سندی از عکرمه از ابن عباس نقل کرده و گفته است: پس از آن عمر بن خطّاب را طلبید تا او را به سوی قریشیان بفرستد تا هدف از آمدن سپاه اسلام را بازگو کند؛ اما عمر گفت: ای رسول خدا، من از قریشیان بر جان خویش می‌ترسم! و در مکه از طایفه بنی عدیّ بن کعب کسی نیست که از من حمایت کند! و از سوی دیگر قریشیان دشمنی و خشونت مرا نسبت به خویش می‌دانند؟ و لکن فردی را به شما معرفی می‌کنم که بانفوذتر و عزیزتر از من در میان قریش است و او عثمان بن عفان می‌باشد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وی را به سوی ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد تا به آنها اعلام کند که او برای جنگ نیامده است؛ بلکه برای زیارت کعبه و بزرگداشت حرکت آن آمده است؛ (مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۰۰).

(۳). واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۶۰۱ می‌نویسد: عثمان گفت: سپس بر زنان و مردان مؤمن و مستضعف وارد شدم و گفتم: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به شما بشارت فتح مکه را داده است و می‌فرماید: آمده‌ام تا دیگر ایمان داری در مکه مخفیانه نباشد. در این حال می‌دیدم که بعضی از زنان و مردان از خوش‌حالی نفس نفس می‌زنند به گونه‌ای که گمان کردم از خوش‌حالی می‌میرند و در این حال درباره رسول الله صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند و به خاطر آمدن آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله قوّت قلب گرفته و می‌گفتند:

آن خدایی که توانسته است او را تا حدیبیه بیاورد، می‌تواند که او راه به مکه وارد کند؛ پس سلام ما را به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برسان.

(۴). روضه کافی، ص ۲۶۸. و ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۳۲۹ می‌نویسد: عثمان اموی به سوی مکه حرکت کرد که در راه أبان بن سعید بن عاص اموی را دید. أبان او را در پناه خود وارد مکه کرد تا بتواند رسالت خود را اعلام کند. عثمان به پیش رفت تا نزد ابو سفیان و بزرگان قریش رسید و آنها را از پیام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آگاه کرد. تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۸

مشرکان از بازگشت عثمان جلوگیری کرده و او را نگه داشتند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله گمان کرد که او را می‌کشند. «۱»

(۱)

## نگهبانی و شبیخون

واقدی می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به یارانش در حدیبیه دستور می‌داد که شب‌ها نگهبانی بدهند. برای همین سه نفر از آنها به نام‌های أوس بن خوتی و عبّاد بن بشر و محمد بن مسلمه به ترتیب نگهبانی می‌دادند به این ترتیب که تا صبح نمی‌خوابیدند

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


و در اطراف لشکرگاه دور می‌زدند.

در این هنگام سه روز از رفتن عثمان به مکه برای دعوت مردم به اسلام گذشته بود و عده‌ای از مسلمانان با اجازه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وارد مکه شده بودند تا خانواده‌های خویش را ببینند. «۲» آنها ده نفر از مهاجران و عبارت بودند از: حاطب بن ابی بلتعه، ابو حاطب بن عمرو بن عبد شمس، ابو الروم بن عمیر، عمیر بن وهب جمحی، عبد الله بن ابی امیهٔ بن وهب، عبد الله بن حذافه، عبد اللّه بن سهیل بن عمرو عامری: (سفیر صلح قریش) عیّاش بن ابی ربیعه، کرز بن جابر فهری، و هشام بن عاص بن وائل. «۳»

(۲) در یکی از آن شب‌ها که عثمان در مکه بود و محمد بن مسلمه نگهبانی می‌داد، قریشیان پنجاه نفر

---

و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۶۰۰- ۶۰۱ می‌نویسد: عثمان حرکت کرد تا به بلدح رسید. در آنجا عده‌ای از قریشیان را دید. از او سؤال کردند: کجا می‌روی؟ گفت: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مرا به سوی شما فرستاده است و شما را به سوی خدا و اسلام دعوت می‌کند. همگی در دین الهی داخل شوید که خداوند دین خود را ظاهر و پیروز خواهد کرد و پیامبر خود را یاری خواهد نمود! و دیگر این که دست از محمد بردارید و او را با دیگران واگذارید که در این صورت اگر بر محمد پیروز شدند، شما به خواسته خود رسیده‌اید و اگر محمد پیروز شد، مختار هستید که اسلام را بپذیرید یا این که با حالت آماده و استراحت کرده با وی بجنگید و دیگر این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله اعلام می‌دارد که برای جنگ نیامده است؛ بلکه برای انجام عمره آمده و همراه خویش شترهای قربانی را آورده است که همگی نشانه‌گذاری شده‌اند. او آنها را نحر می‌کند و از این سفر بازمی‌گردد.

گفتند: آنچه را که گفتی، شنیدیم، اما این کار هرگز شدنی نیست و او هرگز به راحتی وارد مکه نخواهد شد. برو و این پیام را به او برسان!

ابان اموی برخاست و به او خوش آمد گفته و او را در پناه خویش قرار داد. سپس از اسب پایین آمد و عثمان را بر زین نشاند و خودش پشت سر او سوار شد و در حالی که او را وارد مکه می‌کرد، به او گفت: در بیان سخنان و درخواست‌های خود کوتاهی مکن.

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴ و ابن اسحاق می‌نویسد: قریشیان او را نگه داشتند و به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خبر داده شد که او را کشته‌اند (ج ۳، ص ۳۲۹).

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۰۲.

(۳). همان، ص ۶۰۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۲۹

را شبانه به فرماندهی مکرز بن حفص فرستادند. «۱» و به آنها دستور دادند که در اطراف لشکرگاه اسلام گشتی بزنند تا شاید بتوانند افرادی را اسیر کنند یا ضربه‌ای بر آنان وارد کنند؛ اما محمد بن مسلمه و یارانش آنها را دستگیر کردند و نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آوردند.

وقتی که قریشیان مطلع شدند که عده‌ای از افرادشان به وسیله مسلمانان دستگیر و حبس شده‌اند، در مقابل لشکر اسلام آمدند و شروع به پرتاب تیر و سنگ کردند که در نتیجه مسلمانان عده دیگری از آنها را اسیر کردند. «۲»

(۱)

## بیعت رضوان

سپس قریشیان سهیل بن عمرو [عامری] و حویطب بن عبد العزّی و مکرز بن حفص [فرمانده پنجاه نفری که اسیر شده بودند] را برای

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


صلح نزد رسول خدا فرستادند.

در همین حال به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله خبر رسید که عثمان و ده نفر از مهاجران که به مکه رفته بودند، کشته شده‌اند. برای همین آن حضرت به سوی منزل غزیّهٔ بن عمرو مازنی از بنی نجّار، که امّ عماره نیز با وی بود، رفت و در کنار اثاثیه آنها نشست و فرمود: خداوند به من دستور داده است که با شما بیعت کنم. پس مردم جمع شدند و با او بیعت کردند که فرار نکنند. «۳» طبرسی در اعلام الوری آورده است که

---

(۱). طبرسی در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۶ از أنس بن مالک نقل کرده است که آنها هشتاد نفر از اهالی مکه بودند که به هنگام نماز صبح از کوه تنعیم پایین آمده بودند تا با مسلمانان بجنگند که همگی دستگیر شدند.

(۲). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۰۲.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴ و مثل همین مطلب در مناقب، ج ۱، ص ۲۰۲ آمده است. به علاوه ابن اسحاق در سیره، ج ۳، ص ۳۳۰ از عبد الله بن ابی بکر روایت کرده است که: مردم می‌گفتند که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از آنها تا حدّ مرگ بیعت گرفته است، اما جابر بن عبد الله انصاری می‌گفت که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تا پای جان از ما بیعت نگرفت، بلکه با وی بیعت کردیم که فرار نکنیم و همه مسلمانان در این بیعت شرکت کردند، مگر جدّ بن قیس از بنی سلمه و به خدا قسم که دیدم زیر شکم ناقه‌اش پنهان شده است تا از چشم مردم مخفی بماند.

سپس به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله خبر رسید که شایعه قتل عثمان بی‌اساس بوده است و واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۵۹۱ از ابی قتادهٔ انصاری می‌نویسد: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مردم را به بیعت دعوت کرد؛ جدّ بن قیس فرار کرد و خود را زیر شکم ناقه‌اش پنهان ساخت. به او گفتم: وای بر تو، چه چیزی باعث شده است که زیر شکم شتر پنهان شوی؟! آیا می‌خواهی از آنچه که روح القدس نازل کرده است، فرار کنی؟! گفت: نه، اما هنگامی که ندای بیعت را شنیدم، دچار رعب و وحشت شدم!

بالاخره جدّ بن قیس در زمان خلافت عثمان در مزرعه‌اش در وادیین از دنیا رفت.

طبری در تاریخ خود ج ۲، ص ۶۳۲ با سندی از سلمهٔ بن اکوع نقل نموده که گفت: در حال بازگشت از حدیبیه بودیم که ناگاه منادی فریاد زد: همگی برای بیعت پیش آیید که روح القدس نازل شده و بدان امر نموده است. آنگاه به سوی رسول

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص: ۳۳۰

اصحاب در زیر درخت با آن حضرت بیعت کردند که هرگز فرار نکنند.

(۱) شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: حضرت علی علیه السّلام پارچه‌ای را بین آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و زنان قرار داد که زنان با در دست گرفتن یک طرف پارچه با آن حضرت بیعت می‌کردند و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله طرف دیگر آن را لمس می‌کرد. «۱»

(۲) کلینی روایت کرده است که چون عثمان در مکه بود، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله یک دست خود را بر دست دیگر خود گذاشت و به نیابت از عثمان بیعت کرد. «۲»

(۳)

## پیامبر جانشین خود را به مردم معرفی می‌کند

در ارشاد با سندی از علی بن الحسین علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که دوال نعل رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پاره شد، آن را به علی علیه السّلام داد تا تعمیر کند. سپس در حالی که یک لنگه کفش به پا داشت به اندازه یک تیر انداختن یا در

pdftarikhema.org
mapdftarikhema.org
pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


حدود آن راه رفت، آنگاه رو به اصحابش کرد و فرمود: یکی از شما بر تأویل قرآن می‌جنگد، چنان که به همراه من برای تنزیل قرآن جنگید.

ابو بکر سؤال کرد: آیا آن شخص من هستم؟ فرمود: نه.

عمر پرسید: آیا من هستم؟ فرمود: نه.

افراد ساکت شدند و به همدیگر نگاه می‌کردند تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: او همان کسی است که به کفش پینه می‌زند- و به علی علیه السّلام اشاره کرد- و فرمود: او به هنگامی که سنّت من کنار گذاشته می‌شود و کتاب خدا سوزانده می‌شود و افرادی که شایستگی ندارند درباره دین سخن می‌گویند، برای احیای دین خدای عز و جل با آنها پیکار می‌کند. «۳»

---

الله صلّی اللّه علیه و آله که زیر درختی نشسته بود رفتیم و با او بیعت کردیم.

از ظاهر این خبر چنین به نظر می‌رسد که بیعت کردن بعد از صلح و هنگام بازگشت بوده است و این امری عجیب و منحصر به فردی است. آنچه به نظرم می‌رسد این است که الفاظ (قافلون من)، تصحیف‌شده (قائلون من) می‌باشد، به این معنا که ما در خواب قیلوله قبل از ظهر، در حدیبیه بودیم، نه این که در حال بازگشت از حدیبیه بودیم. و در این صورت عبارت با بقیه متن که می‌گوید: منادی فریاد زد ... و آنگاه به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله که زیر درختی نشسته بود، رفتیم؛ انسجام می‌یابد. و اگر در حال حرکت بودند، مطلب اقتضای دیگری خواهد داشت.

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۹.

(۲). روضه کافی، ص ۲۶۸.

(۳). معتزلی آن را با دو سند از ابی سعید خدری روایت کرده است (شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۶) و پیش از او حاکم در مستدرک بر صحیحین آن را نقل نموده است (ج ۳، ص ۱۲۲) و پیش از او ابو یعلی موصلی در مسند خود (ج ۲، ص ۳۴۱) پیش از او احمد در مسند خود (ج ۳، ص ۸۲) روایت کرده‌اند.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۱

(۱) گویی که شیخ مفید این حدیث را یکی یا نزدیک به حدیثی دانسته است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آن را از هنگام دیدار با سهیل بن عمرو عامری، سفیر صلح روایت نموده است، آنجا که می‌فرماید: سهیل بن عمرو رو به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله کرد و گفت: ای محمد، بردگان ما به تو پیوسته‌اند، آنها را به ما بازگردان! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با شنیدن این سخن، بسیار خشمگین گردید و فرمود: ای جماعت قریش (از کفر و لجبازی خود) دست بردارید وگرنه خداوند مردی را به سوی شما می‌فرستد که قلب او را برای ایمان آزموده است و او گردن‌های شما را بر پذیرش دین می‌زند.

بعضی از کسانی که در آنجا حاضر بودند پرسیدند: ای رسول خدا، آیا آن مرد ابو بکر است؟

فرمود: نه.

پرسیده شد: عمر است؟ فرمود: نه؛ بلکه او کسی است که در چادر مشغول پینه زدن بر کفش است.

افراد به سوی چادر رفتند تا ببینند که این مرد کیست، و دیدند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام است. «۱»

(۲) در روضه کافی با سندی از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: قریشیان سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزّی را به سوی آن حضرت فرستادند ... رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که شترهای قربانی را در معرض دید آنها قرار دهند.

آنها سؤال کردند: برای چه آمده‌ای؟

فرمود: آمده‌ام تا بر کعبه طواف کنم و میان صفا و مروه سعی به جای آورم و این شترها را قربانی کنم و گوشت‌های این شترها را

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


برای شما رها کنم.

گفتند: همانا قریشیان تو را به خدا و حق خویشاوندی قسم می‌دهند که بدون اذن آنها وارد شهرشان نشوی و قطع رحم ننمایی و دشمنان را بر آنها پررو نکنی اما رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هیچ پیشنهادی را قبول نکرد مگر این که داخل مکه شود. «۲»

(۳) در خبر قمی در تفسیرش با سندی از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: قریشیان، [مکرز بن] حفص بن أحیف و سهیل بن عمرو را به سوی آن حضرت فرستادند ...

آنها گفتند: ای محمد، آیا امسال برنمی‌گردی تا ببینیم که کار تو و عرب‌ها به کجا می‌انجامد؟

عرب‌ها متوجه حرکت تو به سوی مکه شده‌اند و اگر تو امسال به شهر و حرم ما داخل شوی، عرب‌ها ما

---

(۱). ارشاد، ج ۱، ص ۱۲۲- ۱۲۳. در متن خبر در ارشاد واژه حجره آمده، که گویا منظور همان چادری بوده که در بیابان حدیبیه برپا شده بوده نه حجره ساختمانی و لذا به چادر ترجمه شد.

(۲). روضه کافی، ص ۲۶۸.



را خوار می‌شمارند و بر ما پررو می‌شوند. ما، در سال آینده در همین ماه [ذی القعده] به مدت سه روز شهر را برای تو خالی می‌کنیم تا بیایی و مناسک عمره را انجام دهی و برگردی.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قبول کرد.

آنها گفتند: شرط کنیم که هر یک از افراد ما که به سوی تو آمدند، آنها را بازگردانی و ما هم هر یک از افراد تو را که به سوی ما آمد، بازگردانیم.

فرمود: هر یک از افراد ما که به سوی شما آمدند، احتیاجی به آنها نداریم و لکن شما باید قول بدهید که مسلمانان مکه را آزار ندهید و آنها را به کاری مجبور نکنید و از انجام احکام و شرایع اسلام به وسیله آنها جلوگیری نکنید.

آنها نیز این را پذیرفتند و آنگاه سهیل بن عمرو و [مکرز بن] حفص بن أحیف به سوی قریشیان بازگشتند و آنها را از انعقاد صلح مطلع ساختند.

(۱)

## اعتراض بعضی از اصحاب

قمی می‌نویسد: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله صلح را پذیرفتند، تمام اصحاب آن را انکار کردند و کسی که از همه بیشتر اعتراض می‌کرد عمر بن خطّاب بود که گفت: ای رسول خدا، آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟!

فرمود: چرا؟!

گفت: پس چرا دین خودمان را خوار و پست می‌کنیم؟!

فرمود: خداوند به من وعده فتح داده است و هرگز خلف وعده نمی‌کند ...

عمر گفت: ای رسول خدا، مگر نگفتی که وارد مسجد الحرام می‌شویم و همراه دیگران سرتراشی و تقصیر می‌کنیم؟

فرمود: آیا وعده دادم که امسال وارد مکه می‌شوی و گفتم که خداوند عز و جل به من وعده داده است که امسال مکه را فتح می‌کنم و همراه حاجیان طواف و سعی را به جای می‌آورم؟! «۱»

---

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۱). در تبیان، ج ۹، ص ۳۳۵ روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله صلح حدیبیه را با اهل مکه امضا فرمود و تصمیم به بازگشت به سوی مدینه گرفت، عمر به وی گفت: ای رسول خدا، آیا به ما وعده ندادی که وارد مسجد الحرام می‌شویم و سرتراشی و تقصیر را به جای می‌آوریم؟! رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا به شما گفتم که امسال وارد مکه می‌شوید؟ گفت: نه. فرمود: إن شاء الله که داخل آن می‌شوید.

طبرسی هم در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۰ این قضیه را از زهری از مسور بن مکرمه از عمر نقل کرده است که گفت: تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۳

(۱) هنگامی که اعتراض‌ها زیاد شد، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا شما همان اصحابی نیستید که خداوند در جنگ بدر درباره شما فرمود: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ» «۱»؛ هنگامی که از پروردگار یاری خواستید و او پذیرفت: «من با هزار فرشته‌ای که پیاپی می‌آیند، یاریتان می‌کنم»

آیا شما همان اصحابی نیستید که روز احد درباره شما فرمود: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لا تَلْوُونَ عَلى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْراكُمْ ...» «۲» بیاد بیاورید آنگاه که خود را به بالای (کوه احد) می‌کشیدید و گردن بر (ندای) کسی برنمی‌گردانید حال آن که پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند (رو به فرار گذاشته بودید) و به بالا می‌رفتید و به کسی توجه نمی‌کردید ....

آیا شما اصحاب من در فلان روز و فلان روز نیستید؟

آنها از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله معذرت خواهی کردند و از کردار خویش پشیمان شدند و گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، هر کاری که به نظرتان رسیده انجام دهید. «۳»

(۲)

## قبول صلح از سوی قریش

وی در ادامه می‌گوید: [مکرز بن] حفص بن أحیف و سهیل بن عمرو به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بازگشتند و گفتند: ای محمد، قریشیان شرط شما را پذیرفتند و قبول کردند که کسی را به خاطر اظهار اسلام اذیت نکنند و کسی را اکراه بر دین خود نکنند. «۴»

سپس گفتند: ای ابو القاسم، مکه حرم ما و باعث سربلندی ما است. و تمام عرب‌ها شنیده‌اند که تو به جنگ ما آمده‌ای و هنگامی که بدون جنگ و خونریزی وارد مکه می‌شوی، در ما طمع می‌کنند و ما از این می‌ترسیم. تو را به حق خویشاوندی قسم می‌دهیم، زیرا مکه مورد علاقه تو است که از آنجا برخاسته‌ای.

---

به خدا قسم که از هنگامه مسلمان شدن تا آن روز دچار شک و تردید نشده بودم. آن روز به نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفتم و پرسیدم: شما رسول خدا نیستید؟ فرمود: چرا؟ گفتم: ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟! فرمود: چرا! گفتم: پس چرا در دین خودمان سستی به خرج می‌دهیم؟! فرمود: من رسول خدا هستم و از دستورهای الهی سرپیچی نمی‌کنم و او در هر حال مرا کمک می‌کند. پرسیدم: آیا نمی‌گفتی که به سوی کعبه می‌آییم و آن را طواف می‌کنیم؟! فرمود: چرا؛ اما آیا گفتم که همین امسال آن را طواف می‌کنیم؟ گفتم: نه. فرمود: پس در آینده به سوی آن می‌آیی و آن را طواف می‌کنی.

هم چنین به سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۱ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۰۶- ۶۰۹ نگاه کنید.

(۱). انفال (۸)، ۹.

(۲). آل عمران (۳)، ۱۵۳.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۳). مثل همین را واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۶۰۹ آورده است.

(۴). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۱- ۳۱۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۴

آنگاه گفتند: می‌خواهیم که صلح نامه‌ای را بنویسیم به این مضمون که ما مکه را در سال آینده برای تو خالی می‌کنیم تا وارد آن شوی، اما با ایجاد ترس و خوف و همراه با سلاح وارد آن نشوی، مگر با سلاح انفرادی، یعنی تیر و کمان و شمشیرهایی در غلاف. «۱»

(۱) شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: هنگامی که سهیل بن عمرو بر انعقاد صلح نامه‌ای اصرار و پافشاری کرد، وحی بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نازل شد که آن را قبول کند و امیر المؤمنین علیه السّلام را کاتب صلح‌نامه و متولی عقد قرار داد صلح قرار دهد. «۲»

(۲)

## متن صلح‌نامه

طبرسی در اعلام الوری می‌نویسد: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السّلام را فرا خواند. و آن حضرت پوست قرمزی را برداشت و بر روی زانوی خود گذاشت. «۳»

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم.

سهیل گفت: من چه می‌دانم که رحمان کیست؟ ... الّا این که من گمان می‌کنم او همان کسی است که در یمامه است، بلکه همان طوری ما می‌نویسیم؛ بنویس: باسمک اللهم [و آن حضرت نوشت: باسمک اللهم] پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بنویس: این مصالحه‌ای است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با سهیل بن عمر منعقد کرده است.

سهیل گفت: مگر بر سر چه چیزی با تو می‌جنگیم، ای محمد؟!

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و من محمد بن عبد الله هستم. «۴»

(۳) سهیل گفت: من قبول نمی‌کنم که در معاهده کلمه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله باشد و اگر می‌دانستم که تو رسول خدا هستی، با تو نمی‌جنگیدم؛ زیرا اگر تو رسول خدا بودی و من مانع از طواف تو می‌شدم، ظلم بزرگی مرتکب شده بودم، بلکه بنویس: محمد بن عبد الله تا با هم به توافق برسیم.

علی علیه السّلام می‌فرماید: من ناراحت شدم و گفتم: به خدا قسم که او فرستاده خدا است اگر چه آن را قبول نکنی.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی هرآینه من رسول خدا هستم و هم چنین محمد بن عبد الله هستم و نوشتن کلمه محمد بن عبد الله، رسالت الهی مرا نفی نمی‌کند، پس بنویس: محمد بن عبد الله. آنچه را که می‌گوید؛ بنویس، به حقیقت که برای تو نیز چنین کاری مقدّر است، و چنین خواهی نمود در حالی که

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۲). ارشاد، ج ۱، ص ۱۱۹ و حلبی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۳ به این مطلب اشاره کرده است.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۴). روضة الکافی، ص ۲۶۸- ۲۶۹ با اسناد به امام صادق علیه السّلام.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۵

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


تو مجبور و مظلوم خواهی بود. «۱»

پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با دست خودش کلمه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را پاک کرد و دستور داد که بنویسم: محمد بن عبد الله. «۲»

(۱) پس از آن فرستادگان قریش و سهیل بن عمرو مصالحه کردند بر این که: «ده سال جنگی بین طرفین رخ ندهد. «۳» و هیچ کدام به دیگری تعرض نکند و از همدیگر اسیری نگیرند و بین ما و آنها جدایی همه جانبه‌ای باشد و هر کس بر طبق علاقه و مصلحت خویش می‌تواند با محمد یا قریش هم‌پیمان شود. و هر یک از قریشیان که بدون اجازه ولیّ خود به سوی محمد برود، او را بازمی‌گردانند و هر یک از اصحاب محمد که به سوی قریش برود او را بازنمی‌گردانند. و این که اظهار اسلام در مکه آزاد باشد و هیچ کس به پذیرش دینی مجبور نباشد و کسی مورد اذیت و آزار قرار نگیرد. و محمد امسال برگردد و سال آینده بیاید و به مدت سه روز در مکه اقامت کند. «۴» و هیچ سلاحی با خود نیاورند، مگر سلاح مسافر که عبارت است از: کمان و شمشیر غلاف شده. بر این نامه مهاجران و انصار شاهد بوده‌اند و علی بن ابی طالب آن را نوشته است.»

(۲) سپس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: ای علی، اگر چه که امروز از محو کردن نام من به درخواست آنها امتناع ورزیدی، اما قسم به آن که مرا به حق به رسالت برگزیده است، تو در حالی که مجبور و درمانده هستی، درخواست فرزندان آنها را در چنین امری خواهی پذیرفت. «۵»

---

(۱). وقعهٔ صفین، ص ۵۰۸- ۵۰۹. وی با سندی نقل می‌کند که علی علیه السّلام این حدیث را در روز صفین نقل فرمودند: و شیخ طوسی در أمالی خود، ص ۱۸۷، ح ۳۱۵ از ابی مخنف از علی علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: از محو کردن کلمه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله (به خاطر گفته سهیل) امتناع کردم؛ اما آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی آن را محو کن. هرآینه تو هم به چنین امری فرا خوانده می‌شوی و انجام می‌دهی که بدان مجبور و مظلوم خواهی بود و در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۳ آمده است که به وی فرمود: تو هم روزی مجبور می‌شوی که سخنان فرزندان اینها را اجابت کنی. و مثل همین حدیث نیز در ارشاد، ج ۱، ص ۱۲۱ و اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴ و الخرائج، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۱۹۲ و مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸۴ آمده است.

(۲). یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹ در واقعه صفین، ص ۱۹۲ در واقعه نهروان. و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۳ و ارشاد، ج ۱، ص ۱۲۱ و اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۳۷۲ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۹ به نقل از زهری و مناقب حلبی، ج ۳، ص ۱۸۴. و در اخبار کافی و أمالی شیخ طوسی و وقعه صفین منقری و یعقوبی آمده است: حضرت علی علیه السّلام از محو کردن کلمه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به درخواست سهیل بن عمرو امتناع ورزید و نه به درخواست پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴ و هم چنین در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۹ به نقل از زهری آمده است. و حلبی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۳ نوشته است: هفت سال و یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴ نوشته است: سه سال.

(۴). و این که بتها برداشته شوند (یعنی: در این سه روز) این مطلب از امام صادق علیه السّلام نقل شده است چنان که در تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۷۰ آمده است.

(۵). قمی، ج ۲، ص ۳۱۴ می‌نویسد: پس از جنگ صفین که طرفین به حکمین راضی شدند، آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نوشت: این

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۶

پس از آن که صلح‌نامه را نوشتند، قبیله خزاعه برخاستند و اعلام کردند: با رسول الله صلّی اللّه علیه و آله هم پیمان هستیم و قبیله بنی بکر برخاستند و اعلام کردند ما با قریش هم پیمان هستیم. این صلح‌نامه در دو نسخه تنظیم شد که یک نسخه نزد رسول الله

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


صلّی اللّه علیه و آله و یک نسخه نزد سهیل بن عمرو باقی ماند. «۱»

---

صلحنامه‌ای است که امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب و معاویهٔ بن ابی سفیان آن را به امضا می‌رسانند. عمرو عاص گفت: اگر می‌دانستیم که تو امیر المؤمنین هستی، با تو وارد جنگ نمی‌شدیم. بلکه بنویس: این صلح نامه‌ای است بین علی بن ابی طالب و معاویهٔ بن ابی سفیان. امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: صدق الله و صدق رسول الله صلّی اللّه علیه و آله: همانا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مرا از این روز خبر داده بود و آنگاه کاتب همین را نوشت.

و شیخ مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۱۲۱ روایت کرده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو نیز روزی به چنین عملی دعوت می‌شوی و مجبور به انجام آن خواهی شد و طبرسی هم در اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۳۷۲ و در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۰ آن را از محمد بن اسحاق از بریدهٔ بن ابی سفیان از محمد بن کعب نقل کرده است. و این خبر در سیره دیده نمی‌شود و شاید از جمله اخباری باشد که ابن هشام آن را حذف کرده است و قطب راوندی آن را در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۱۶ از علی علیه السّلام روایت کرده است.

(۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴. و طبرسی در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۹ آن را از زهری از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بنویس: «این موافقت نامه‌ای است که محمد بن عبد اللّه با سهیل بن عمرو به امضا رسانده است. آنها مصالحه کردند که به مدت ده سال جنگ را کنار بگذارند و در این مدت مردم در آرامش و صلح زندگی کنند. و هر یک از اصحاب محمد که برای حج یا عمره یا در طلب فضل الهی (رزق و روزی) به مکه آمد. جان و مالش در امان باشد و هر کدام از قریشیان که در حال سفر به سوی مصر یا شام، وارد مدینه شد، جان و مالش در امان باشد. و در این مدت متعرض همدیگر نشده و از همدیگر گروگان نگیریم. و هر کس بر طبق مصالح و علاقه خویش می‌تواند با محمد یا با قریشیان عهد و پیمان ببندد.

هر کدام از قریشیان که مسلمان شد و به مدینه آمد؛ آنها را بازگردانی و هر کدام از اصحاب تو که به ما ملحق شد، را بازنمی‌گردانیم.

و این که امسال نمی‌توانی وارد مکه شوی و بازمی‌گردی و سال آینده به مدت سه روز مکه را تخلیه می‌کنیم تا تو و اصحابت وارد آن شوید و تنها حق دارید که سلاح مسافر، یعنی شمشیر و کمان به همراه داشته باشید و قربانی‌ها را در همان جایی که نگه داشتیم، ذبح کنید و بر ما قربانی‌ها را وارد نکنید.

پس از آن قبیله خزاعه برخاستند و اعلام کردند: ما با محمد هم پیمان هستیم و قبیله بنی بکر برخاستند و گفتند: ما با قریش هم پیمان هستیم.

این خبر در اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۴ به صورت مختصر و بدون ذکر مدت آمده است. و حلبی ساروی نیز آن را در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۳ به صورت مختصر آورده است؛ الّا این که مدت صلح را هفت سال ذکر کرده است. و کلینی در روضه کافی، ص ۲۶۸ به نقل از امام صادق علیه السّلام به مدت صلح و دو ماده آن اشاره کرده است.

و آیا نسخه دوم را هم علی علیه السّلام نوشت؟ گفته شده است که محمد بن مسلمه انصاری آن را نوشته؛ چنان که در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۸۸ آمده است.

طبرسی در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۶ از عبد الله بن مغفّل روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در سایه درخت نشسته بود و علی علیه السّلام نیز در کنار آن حضرت مشغول نوشتن صلحنامه بود، سی نفر از جوانان در حالی که شمشیرهایشان را کشیده بودند حرکت کردند که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله علیه آنها نفرین کرد و خدا چشم‌هایشان را از آنها گرفت.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


سپس ما برخاستیم و آنها را دستگیر کردیم، اما پیامبر آنها را آزاد کرد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۷

(۱)

## ابو جندل بن سهیل

طبرسی در مجمع البیان از مسور بن مخرمه نقل کرده است: وقتی که طرفین مشغول نوشتن صلح‌نامه بودند، ابو جندل بن سهیل بن عمرو، در حالی که پاهایش به بند کشیده بود، پیش آمد. او از پایین مکه خارج شد و به سرعت خود را از میان مسلمانان رسانید. او در مکه اسلام آورده بود و برای همین به شدت اذیت و شکنجه شده بود.

پدرش سهیل گفت: ای محمد، این اوّلین موردی است که از تو می‌خواهم که دستور دهی او را برگردانند.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ما بر وفق نوشته صلح هنوز قضاوت و حکمی ننموده‌ایم.

سهیل گفت: در این صورت به خدا قسم که من بر سر چیزی با شما مصالحه نخواهم کرد.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: او را در پناه من قرار بده. گفت: چنین کاری نمی‌کنم. فرمود: بیا و حرف مرا گوش کن. گفت: خیر، چنین کاری نمی‌کنم!

در این هنگام مکرز بن حفص گفت: ما خودمان به او پناه می‌دهیم.

(۲) ابو جندل بن سهیل فریاد زد: ای جماعت مسلمین، آیا به میان مشرکان بازگردانده می‌شوم. در حالی که مسلمان هستم؟! آیا نمی‌بینید که چه بلایی بر سرم آورده‌اند؟! «۱»

پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برخاست و دست او را گرفت و چنین دعا می‌کرد: خدایا، اگر می‌دانی که ابو جندل در گفتارش صادق است، پس برای او راه گشایشی قرار بده.

سپس رو به مردم کرد و فرمود: هیچ آسیبی به او نمی‌رسد. او به سوی پدر و مادرش بازمی‌گردد و من می‌خواهم که به شروط قریش به طور کامل عمل نمایم. «۲»

قمی می‌نویسد: پس از آن سهیل بن عمرو [به همراه پسرش و مکرز بن] حفص بن احیف به سوی قریش بازگشتند و آنها را از جریان امور مطلع ساختند. «۳»

(۳)

## خروج مسلمانان از احرام عمره

قمی در تفسیر خود از امام صادق علیه السّلام آورده است که فرمود: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به اصحابش دستور داد که شترهای خود را قربانی کنید و سرهای خود را بتراشید. آنها از این کار امتناع کردند و گفتند:

چگونه قربانی کنیم و سرهای خود را بتراشیم در حالی که کعبه را طواف نکرده‌ایم و سعی بین صفا و

---

(۱). مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۰.

(۲). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۵ و حلبی در مناقب آل، ج ۱، ص ۲۰۳- ۲۰۴ خلاصه آن را آورده است.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴ به نقل از امام صادق علیه السّلام و از او در روضه کافی، ص ۲۶۸ با الفاظ دیگری آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۸

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


مروه را به جای نیاورده‌ایم؟!

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از این رفتار اصحابش غمگین شد و نزد امّ سلمه از اصحابش گلایه کرد.

ام سلمه گفت: ای رسول خدا، خودت قربانی کن و سرت را بتراش.

رسول الله صلّی اللّه علیه و آله قربانی کرد و سرش را تراشید، به دنبال وی اصحاب آن حضرت نیز با یقین و شک و دودلی قربانی‌ها را انجام دادند. «۱»

(۱) پس از آنان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برای بزرگداشت قربانی فرمود: خدا رحمت کند کسانی که سرهای خود را تراشیدند، زیرا آنهایی که شتری برای قربانی نیاورده بودند، واجب نبود که سرهای خود را بتراشند.

عده‌ای که قربانی به همراه نیاورده بودند، گفتند: ای رسول خدا، درباره تقصیر کنندگان چطور؟ برای بار دوم رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند کسانی را که قربانی نیاورده‌اند، اما سرهای خود را تراشیده‌اند.

گفتند: درباره تقصیر کنندگان چطور، ای رسول خدا؟

فرمود: خدا رحمت کند تقصیر کنندگان را. «۲»

---

(۱). واقدی در مغازی، ج ۲، ص ۶۱۳ می‌نویسد: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از امضای صلحنامه فارغ شد به اصحاب خود فرمود: برخیزید و شترها را قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید! اما کسی به آن حضرت جواب مثبت نداد! تا آن که سه مرتبه آن را تکرار کرد و در هر بار به آنها دستور داد؛ اما هیچ کدام از آنها اقدام به اجرای دستور رسول خدا ننمودند!

پس رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آنجا را ترک کرد و نزد همسرش ام سلمه رفت در حالی که به شدت ناراحت بود.

ام سلمه می‌گوید: آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در حالی که بسیار ناراحت بود به خیمه آمد و دراز کشید. از او پرسیدم: چه شده است ای رسول خدا؟ چند بار تکرار کردم؛ اما او جوابی نداد. تا این که فرمود: وا عجباه! ای امّ سلمه، بارها به مردم گفتم که قربانی کنید و سرهای خود را بتراشید و از احرام به درآیید، اما هیچ کس به این کار اقدام نکرد در حالی که سخنان مرا می‌شنیدند و به رویم نگاه می‌کردند! گفتم: ای رسول خدا، اول شتر خودت را قربانی کن، آنگاه آنها از شما پیروی می‌کنند.

پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برخاست و یک طرف لباس احرام را زیر بغل راست گذاشت و طرف دیگر را بر شانه چپ انداخت و کارد را برداشت و بیرون رفت. آنگاه شتر قربانی‌اش را به سویی راند و در حالی که با صدای بلند می‌گفت: بسم اللّه و اللّه اکبر، شتر را نحر کرد.

اصحاب که این صحنه را مشاهده کردند به سوی شترهای خویش رفتند و آنها را نحر کردند

مسلمانان از گوشت شترهایی که نحر کرده بودند، مصرف کردند و به فقرا و مساکین و بسیاری از کسانی که در آنجا حاضر شده بودند، بخشیدند.

پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از نحر کرد شتر فارغ شد، وارد چادری از چرم قرمز شد که برای وی برپا شده بود و در آن آنجا دلاک سر او را تراشید. سپس از چادر خارج شد در حالی که سه مرتبه فرمود: خداوند رحمت کند کسانی که سرهای خود را تراشیدند. گفته شد که ای رسول خدا، درباره تقصیر کنندگان چطور؟ فرمود: و کسانی که تقصیر کرده‌اند. در آنجا عده‌ای سر خود را تراشیده بودند و عده‌ای تقصیر کرده بودند و تمام زنان مراسم تقصیر را به جای آورده بودند و کسی که سر مبارک رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله را تراشید، خراش بن امیّه بود.

آن حضرت بیش از ده روز و یا بیست روز در حدیبیه باقی ماند (ج ۲، ص ۶۱۶).

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴ و در استبصار، ج ۲، ص ۴۲ و تهذیب، ج ۵، ص ۴۳۸ و ۲۴۳ و ۵۱۶ و از امام صادق علیه السّلام در

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۳۹

(۱)

## در راه بازگشت

نقل کرده‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیش از ده روز «۱» در حدیبیه ماند و سپس به سوی مدینه بازگشت.

پس از آن کـه به تنعیم «۲»، رسـیدند، بعضـی از اصـحاب آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله که پذیرش صلح را منکر شده بودند، نزد آن حضـرت صـلّی اللّه علیه و آله آمدند و عذر خواهی و اظهار ندامت نمودند و از ایشان خواسـتند که برای آنها طلب استغفار کند ... پس از آن (اوایل سوره فتح) نازل شد: «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» «۳»؛ ما برای تو فتحی آشکار کردیم.

(۲) طبرسی در مجمع البیان از مجمّع بن جاریه «۴» انصاری- که از قرّاء بوده نقل کرده است که گفت: در حدیبیه با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودیم و پس از آن که از آنجا حرکت کردیم، دیـدیم که ناگهـان مردم شترهـا را به سـرعت می‌راننـد. برای همین بعضـی از برخی دیگر سـؤال کردنـد کـه چه خبر است؟ گفتنـد: بر پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله وحی نـازل شـده است. به سـوی آن حضرت رفتیم و دیدیم که بر روی مرکب خود سوار است و در کراع الغمیم،- در دو منزلی مکه- ایستاده است. پس از آن که مردم به دور آن حضرت جمع شدند، این آیات را قرائت نمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً»

عمر سؤال کرد: آیا این فتح بود ای رسول خدا؟!

فرمود: بله، قسم به آن که جانم در دست او است این فتح بود. «۵»

---

کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳۹ آمده است که خراش بن امیه خزاعی مسئول تراشیدن سر آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شـد. هم چنین در فروع کافی، ج ۱، ص ۲۳۵ و الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۵ و تهذیب، ج ۵، ص ۴۵۸ و ۵۷۸ و سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۳ به این مطلب اشاره شـده و در مورد تراشـیدن سـر و تقصـیر کردن از ابن عباس روایت شـده است که شتر ابو جهل هم در میان شترهای قربانی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود تا خشم مشرکان برانگیخته شود و بدین وسیله بینی آنها به خاک مالیده شود.

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۱۶ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۲۳- ۱۲۴ به شماره ۲۰۴.

(۲). اوّلین منزلی بوده که پس از خروج از مکه قرار داشـته است و امروزه ورودی مکه از طرف مدینه و جدّه می‌باشد و قمی در این مورد می‌نویسـد: و در زیر درخت فرود آمـد. و گویی که می‌خواهد اشاره کند بر این که بیعت رضوان پس از انعقاد صـلحنامه بوده است! و این قول بعیدی است و لذا آن را ذکر نکردیم.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴، التبیان، ج ۹، ص ۳۱۳، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۶، اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۵، قصص الانبیاء، ص ۳۷۴ و مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۴). در مجمع البیان آمده است: حارثه و در مغازی، ج ۲، ص ۱۱۷ آمده است: جاریهٔ و ما این را ترجیح دادیم.

(۵). مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۷. وی منبع خبر را ذکر نکرده است. واقـدی از مغازی، ج ۲، ص ۶۱۷ از مجمّع بن یعقوب از پدرش از مجمّع بن جاریه نقل کرده است که گفت: پس از بازگشت از حدیبیه هنگامی که به ضـجنان (بعد از عسـفان) رسیدیم، دیدم که مردم با سـرعت حرکت می‌کنند و می‌گویند: به رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله وحی نازل شده است ... من هم دویدم تا کنار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رسیدم و شنیدم که قرائت می‌کند: «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً. لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۰

(۱)

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


## معنای فتح

شیخ طوسی در تبیان به نقل از بلخی از شعبی در مورد حوادث حدیبیه نقل می‌کند که در آنجا چاهی بود که خشک شده بود. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله مقداری از آب را مضمضه کرد و در آن ریخت که در نتیجه آب چاه بالا آمد و از آن لبریز شد. پس از آن بیعت رضوان صورت گرفت و سپس شترهای قربانی را در محلی نحر کردند و در همین زمان رومی‌ها بر فارس‌ها پیروز شدند. «۱»

(۲) طبرسی از او در مجمع البیان این مطلب را نقل کرده و اضافه نموده است که: مسلمانان به خاطر پیروزی رومی‌ها بر فارس‌ها خوش‌حال شدند؛ زیرا مصداق سخن خدای متعال بود که فرموده بود:

«... وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ. فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ. بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ ...» «۲»؛ و بعد از مغلوب شدن دیری نخواهد گذشت که در ظرف چند سال غلبه خواهد کرد. قبل و بعد از پیروزی، فرمان خدا را است و در آن روز مؤمنان به یاری خدا شادمان خواهند شد. و او هر که را بخواهد یاری می‌کند.

(۳) مسعودی در التنبیه و الاشراف درباره حوادث سال ششم نوشته است. در این سال رومیان بر فرمانده فارس‌ها «شهر براز» که از نزدیکان پرویز بود پیروز شدند و به دنبال آن او و فارس‌ها از روم عقب‌نشینی کردند. «۳»

---

ما تَأَخَّرَ ...»؛ ما پیروزی آشکاری برایت پیش آوردیم. تا خدا گناه گذشته و آینده تو را بیامرزد ...

مرحوم صدوق در عیون اخبار الرضا با سندی از ابن الجهم نقل کرده است که مأمون به امام رضا علیه السّلام گفت: برایم درباره قول خداوند که می‌فرماید: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ» توضیح دهید.

امام رضا علیه السّلام فرمود: مشرکان مکه به غیر از پرستش خداوند، سیصد و شصت بت می‌پرستیدند. پس از آن که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آنها را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد، این کار بر آنها سنگین آمد و گفتند: «أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ. وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیْءٌ یُرادُ. ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ»؛ «آیا همه معبودها را یک معبود قرار داده است؟ واقعا عجیب است. بزرگانشان راهی شدند و گفتند:

«بروید و بر پرستش خدایانتان پایدار باشید که این چیزی است خواستنی. ما چنین سخنی از ملت أخیر (متأخرین) نشنیده‌ایم و این تنها سخنی ساخته و پرداخته است».

پس از آن که خداوند مکه را برای پیامبرش فتح کرد (چنین آمده است)؛ خداوند فرمود: ای محمد «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً. لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ ...»؛ یعنی آن گناه تو در نظر مشرکان مکه که عبارت بود از دعوت به سوی توحید را با فتح مکه بخشیدیم و «ما تأخر» چون مشرکان مکه پس از فتح، بعضی مسلمان شدند و بعضی از مکه خارج شدند و آن که مانده بود دیگر نمی‌توانست توحید را منکر شود، پس با پیروزیش بر آنان گویا گناهش در نظر آنان آمرزیده شد!

مأمون در اینجا گفت: ای ابا الحسن شیری که خورده‌ای حلالت باد! (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۲).

(۱). تبیان، ج ۹، ص ۳۱۳.

(۲). مجمع البیان ۹: ۱۶۷ و این آیات از سوره روم ۵- ۳ می‌باشد.

(۳). التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۲ بقیه نوشتار وی چنین است: و درباره آنها نازل شد: «الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ. فِی بِضْعِ سِنِینَ ...».

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۱

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱) وی در مورد تعداد پادشاهان روم بعد از قیصر فوقاس می‌نویسد: بیست و دومین پادشاه نصرانی روم: هرقل بن فوقاس بن مرقس از شهر صلونیقیه بوده است ... او در سی و سومین سال از پادشاهی خسرو پرویز بن هرمز به پادشاهی رسید و در اوّلین سال پادشاهی‌اش هجرت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مدینه رخ داد ... او به مدت بیست و پنج سال حکومت کرد.

(۲) وی می‌نویسد: «شهر براز» فرمانده سپاه خسرو پرویز شهر قسطنطنیه را محاصره کرده بود. هرقل پیش او رفت و وی را علیه پرویز تحریک کرد و در نتیجه رابطه او و پرویز تیره شد و او به همراه سپاهیانش از محاصره قسطنطنیه دست کشید و عقب‌نشینی کرد. پس هرقل به همراه لشکر زیادی از راه خلیج به سوی دریای خزر حرکت کرد و در آنجا از پادشاهان لان و خزر و سریر و انجاز و جزران و أرمن و غیره خواست که او را علیه پرویز یاری دهند. بدین ترتیب سپاهیانش تا منطقه ماهات از نواحی کوهستانی ایرانی (جبل) پیش آمدند و لشکریانش در سرزمین عراق به هم رسیدند. در نتیجه غارت‌ها و قتل و اسارت‌های فراوانی صورت گرفت تا این که پرویز دست به حیله‌ای زد که در نتیجه هرقل به سوی قسطنطنیه بازگشت. «۱» اما سال غلبه رومیان بر فارس‌ها را ذکر نکرده است.

(۳) ابن عبری در کتاب تاریخ مختصر الدول نوشته است: در سال پانزدهم از پادشاهی هرقل، وی به همراه اهل هرقل (همین طور آمده است) با فارس‌ها وارد جنگ شد. در نتیجه شهر کسری (مدائن تیسفون؟) را فتح کرده و افراد زیادی را به اسارت گرفتند و رفتند. «۲»

(۴)

## کرامتی در عسفان

واقدی در مغازی می‌نویسد: سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در ظهران و پس از آن در عسفان توقف کردند و این در حالی بود که آذوقه سپاه به اتمام رسیده بود. «۳» مسلمانان از این وضع شکایت کردند؛ لذا آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله دستور دادند که فرش‌هایی را پهن کنند و باقیمانده زاد و توشه خود را در آن بریزند.

این کار را انجام دادند و آنگاه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برخاست و دست به دعا برداشت و دعا کرد که خداوند در این اموال برکت قرار بده. سپس به اصحاب دستور داد که ظرف‌هایشان را بیاورند و پر کنند. آنها ظرف‌ها را پر کردند تا جایی که دیگر ظرف خالی نداشتند! «۴»

---

(۱). التنبیه و الاشراف، ص ۱۳۳- ۱۳۵.

(۲). تاریخ مختصر الدول، ص ۹۱- ۹۲. و اگر پیروزی مورد اشاره در آیه، همین پیروزی باشد و در سال ششم هجری و در پانزدهمین سال پادشاهی هرقل رخ داده باشد؛ در این صورت آغاز حکومت وی از زمان اول هجرت نبوده؛ بلکه از اوایل بعثت بوده است و برای همین ابن عبری گفته است که: او سی سال حکومت کرد.

(۳). مغازی ۲: ۶۱۶.

(۴). الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۲۳- ۱۲۴ به شماره ۲۰۴.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۲

هم چنین آنها در فصل تابستان بودند و تشنگی و کمبود آب به شدت آنها را آزار می‌داد. رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در همین حال دستور حرکت داد و چیزی نگذشت که باران بارید. به دنبال آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله توقّف کرد و پیاده شد و اصحاب وی نیز به دنبال او پیاده شدند و سیراب شدند. «۱»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱)

## توضیحی درباره سوره فتح

قمی «۲» و طبرسی «۳» و راوندی «۴» و حلبی «۵» می‌گویند که سوره فتح بعد از اتمام صلحنامه به وسیله پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و در اوائل بازگشت به سوی مدینه نازل شده است. و شیخ طوسی از قتادهٔ «۶» و طبرسی از او و جماعتی از مفسران «۷» و از مجمّع بن جاریه انصاری به جهت بی‌سند «۸» این را نقل کرده است و واقدی آن را به طور مستند آورده است. «۹»

(۲) قبلاـ خبر را از قمی نقل کردیم که گفت: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در هنگام حرکت به سوی عمره، اعراب بین راه را تشویق به همراهی با خود می‌کرد، اما هیچ کس با او همراهی نکرد. آنها می‌گفتند: آیا محمد و اصحابش امید دارند که وارد حرم شوند در حالی که قریشیان به کنار شهرشان رفتند و به جنگ با آنها پرداختند؟! به حقیقت که محمد و اصحابش هرگز به مدینه بازنخواهند گشت: پس از آن که مسلمانان به سوی قریشیان در کنار شهرشان رفتند و از گزند آنها در امان مانده و با انعقاد صلحنامه‌ای بازگشتند، گویی که این حادثه فتح و پیروزی آشکاری بود نسبت به آنچه که مشرکان و منافقان گمان می‌کرده‌اند و مشاهده می‌کنیم که در ابتدای سوره خداوند به این مطلب اشاره کرده و فرموده است: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً. لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ یُکَفِّرَ

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۱۶. بعد از این واقدی با سندی از مجمّع بن جاریه خبر سابق را از مجمع البیان نقل کرده است که در آن آمده است: آیات: «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» در کراع الغمیم (که در دو منزلی مکه قرار دارد) نازل شده است و در آنچه که واقدی روایت کرده است: هنگامی که در ضجنان بودیم (ج ۲، ص ۶۱۸) ... که ضجنان بعد از کراع الغمیم و بعد از ظهران و عسفان قرار دارد. و ما مشاهده کردیم که قول الهی درست‌تر و کامل‌تر است.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴.

(۳). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۴). قصص الانبیاء، ص ۳۷۴.

(۵). مناقب، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۶). التبیان، ج ۹، ص ۳۱۲- ۳۱۳.

(۷). مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۶.

(۸). همان، ص ۱۶۷.

(۹). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۱۷.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۳

عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ کانَ ذلِکَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِیماً. وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْمُشْرِکاتِ الظَّانِّینَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً. وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً. إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً. لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا. إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً. سَیَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً إِنْ أَرادَ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


بِكَمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكَمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً. بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلى أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً» «۱»؛ اوست که بر دل‌های مؤمنان آرامش فرستاد تا ایمانشان را بیفزاید ... تا مردان و زنان مؤمن را به باغ‌هایی وارد کند که جویباران در آن جاری است و جاودان در آن باشند و گناهانشان را ببخشد، و این نزد خدا کامیابی بزرگی است. و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند ... بازپس‌ماندگان بادیه‌نشین‌ها به تو خواهند گفت: «اموال و کسانمان ما را به خود مشغول داشت، برای ما طلب آمرزش کن» آنها به زبان چیزهایی می‌گویند که در دل ندارند بگو ... بلکه خداوند بر کردارتان آگاه است. بلکه گمان بردید که:

رسول خدا و مؤمنان هرگز نزد کسان خویش بازنخواهند گشت و به این خیال دل خوش کرده بودید و خیال بدی داشتید و مردمی در خور هلاکت بودید.

در اینجا قمی نوشته است: «قوما بورا» یعنی افراد سویی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از آنها خواست که در حدیبیه از او جدا شوند.

(۱) سپس می‌نویسد: هنگامی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از حدیبیه به سوی مدینه بازگشت، به سوی غزوه خیبر حرکت کرد، در این حال اعرابی که از همراهی با وی در حدیبیه خودداری کرده بود، خواستند که با وی همراه شوند، اما خداوند فرمود:

«سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا» «۲»؛ چون برای گرفتن غنائم حرکت کنید، بازپس‌ماندگان خواهند گفت: «بگذارید ما نیز در پی شما بیاییم.» آنها می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: «هرگز از پی ما نیایید، خدا از پیش چنین خبر داده است» آنها زود خواهند گفت: «بلکه شما بر ما حسادت می‌کنید» بلکه جز اندکی در نمی‌یابند.

---

(۱). فتح (۴۸)، ۴- ۱۲.

(۲). همان، آیه ۱۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۴

ظاهر آیه چنین می‌رساند که این آیه و آیات بعدی، بعد از ورود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مدینه و خروج آن حضرت به سوی خیبر بعد از صلح حدیبیه نازل شده باشد و این در حالی است که مرحوم قمی در تفسیر آیات، متعرض آن نشده است. و در این آیه می‌فرماید: «فقال اللّه» و نفرموده است: «فأنزل الله».

آیا آیه بدون توجه به تغییرات تفسیر قمی ظاهر در این امر نیست، بلکه احتمال دارد که پیش‌بینی از حوادث آینده باشد، چنان که شیخ طوسی «۱» و مرحوم طبرسی «۲» و واقدی «۳» آن را نقل کرده‌اند.

(۱) بیعت رضوان که زیر درخت انجام شد قبل از انعقاد صلح حدیبیه بوده است و در این صورت اگر فتح مبین، فتح به واسطه انعقاد صلح بوده است، بعید نیست که فتح قریب که در قول خداوند متعال آمده است: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً» «۴»؛ خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند، خشنود شده و می‌دانست در دلشان چه می‌گذرد، لذا آرامشی بر آنها نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداششان داد. همان فتح مبین باشد، چنان که واقدی گفته است. «۵» نه فتح مکه، چنان که جبّایی گفته و نه فتح خیبر، چنان که از قتاده نقل شده است. «۶» بلکه فتح خیبر از غنیمت‌های کثیره‌ای بود که خداوند در آیه بعدی وعده به آن داده است.

(۲) بنابراین اشاره خداوند متعال در آیه «فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ» اشاره به همان فتح مبین قریب است و شیخ طوسی هم گفته است که مقصود همان صلح است و در این صورت صلح نه تنها فتح مبین قریب بوده است، بلکه صلح به همراه بیعت رضوان یکی از غنائم بزرگ برای مسلمانان بوده است.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


این معنا همان است که شیخ طوسی آن را نیازمند به تفسیر دانسته و گفته است: بیعت رضوان را غنیمت نامیده است؛ زیرا خداوند متعال درباره آن می‌فرماید: «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ» «۷»، هرآینه خداوند از مؤمنان راضی شد. و آیه روشن کرده است که خداوند چه چیزی را برای آنها به عنوان فتح قرار داده است، زیرا به آیه «وَ کَفَّ أَیْدِیَ النَّاسِ»؛ خداوند دست متعرضان را کوتاه کرد، عطف شده است و آنها مشرکانی بودند که در اطراف پیامبر و اصحابش می‌چرخیدند تا شاید بتوانند ضربه‌ای

---

(۱). التبیان، ج ۹، ص ۳۲۲.

(۲). مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۳.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۱۹.

(۴). فتح (۴۸)، ۱۸.

(۵). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۱۶۲ به نقل از زهری از سعید بن مسیب.

(۶). التبیان، ج ۹، ص ۳۲۸ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۶.

(۷). التبیان، ج ۹، ص ۳۲۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۵

بر مسلمانان وارد کنند، اما اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را اسیر کردند؛ چنان که واقدی این مطلب را از زهری از سعید بن مسیّب نقل کرده است. «۱»

آنگاه خداوند بعد از چهار آیه به مطلب قبلی برگشته و می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ ...»؛ او بود که در درون مکه شما را بر آنها پیروز کرد و دست شما را از آنها و دست آنها را از شما کوتاه کرد ...»

(۱) شیخ طوسی به نقل از ابن عباس در معنای آیه می‌نویسد: مشرکان چهل مرد را به سوی مسلمانان گسیل داشته بودند که مسلمانان آنها را اسیر کردند و نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آوردند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آزادشان کرد. «۲» در نتیجه خداوند با قرار دادن پرده‌ای در میان مشرکان و مسلمانان، آنها را از ریختن خون یکدیگر بر حذر داشت «۳» تا این که صلح در میان آنها به امضا رسید که بزرگ‌تر از فتح بود. «۴»

و خداوند تردید بعضی از مسلمانان در تصدیق رؤیای نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را پاسخ گفته بود: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ» «۵»؛ خدا رؤیای رسولش را به حق راست کرد تا بنا بر اراده خدا همه شما در نهایت امنیت، سر تراشیده و تقصیر کرده و بدون ترس وارد مسجد الحرام شوید.

(۲) سپس خداوند به علت تأخیر در فتح مکه اشاره کرده و می‌فرماید: «فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا»؛ شما مصالح و امتیازهای این صلح‌نامه را نمی‌دانستید. «فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِکَ فَتْحاً قَرِیباً»؛ و فتح قریبی را به غیر از آن برای شما قرار داد. که همان صلح حدیبیه بوده است؛ چنان که نقل شده است «۶»؛ بنابراین فتح قریب

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۲۱. تاریخ تحقیقی اسلام ج۳ ۳۴۵ توضیحی درباره سوره فتح ..... ص : ۳۴۲

(۲). تبیان، ج ۹، ص ۳۳۱ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۶ و از أنس بن مالک نقل شده است که آنها هشتاد نفر بودند.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۲۲ به نقل از زهری از سعید بن مسیّب.

(۴). مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۷ و اصل بیان وی چنین است: آیه در مورد اهل حدیبیه و اهل مکه نازل شده است نه در مورد اهل

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


خیبر.

و لکن او در معنای «وَ کَفَّ أَیْدِیَ النَّاسِ عَنْکُمْ» گفته است: منظور قبایل أسد و غطفان بوده‌اند که با یهودیان خیبر هم پیمان بودند و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله با آنها مصالحه کرد و لـذا متعرّض وی نشدند. و گفته شده است: منظور یهودیان مدینه قبل از حدیبیه بوده‌اند (ج ۹، ص ۳۲۹). و نزدیک به همین معنا در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷۷ آمده است و این قولی غریب و بعید است.

(۵). فتح (۴۸)، ۲۷.

(۶). التبیان، ج ۹، ص ۳۳۵- ۳۳۶. و نگاه کنید به مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۱ و سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۶ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۲۳ به نقل از زهری.

علامه طباطبایی در المیزان، ج ۱۸، ص ۲۹۱ در تفسیر این آیه می‌نویسد: سیاق آیه چنین می‌رساند که منظور آیه از بین بردن شک و تردید بعضی از همراهان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده است؛ زیرا مؤمنان گمان می‌کردند که تعبیر رؤیای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۶

که در دو جای سوره فتح آمده است، همان فتح مبین است که سوره فتح با آن آغاز شده و منظور صلح حدیبیه است نه فتح خیبر یا فتح مکه.

---

ایـن امـت کـه در همین سـال به سـلامت وارد مسـجد الحرام می‌شونـد، لـذا پس از آن که برای حـج عمره محرم شدنـد و در راه به مشرکان برخوردند که جلوی آنها را گرفتند. بعضی از آنها در صدق رؤیای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله تردید کردند و خداوند به وسیله این آیه شک و تردید آنها را زایل کرد.

خلاصه آیه این است که رؤیای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله صادقه بوده است و شـما به زودی و به سـلامت و بـدون ترس وارد مسجد الحرام می‌شوید؛ اما خداوند این امر را به تأخیر انداخته و صلح حدیبیه را که فتح آشکاری است مقدّم کرده تا دخول به مکه برای شـما آسان‌تر باشـد. و این بدان جهت بوده است که خداوند می‌دانسـته است که دخول به مکه به همراه سـلامتی و بدون ترس امکان ندارد، مگر از همین طریق.

وی می‌نویسد: و از همین جا معلوم می‌شود که مقصود از فتح قریب در این آیه، همان صلح حدیبیه بوده است؛ همان صلحی است که دخول به مکه را همراه با سـلامتی بدون ترس برای مسـلمانان ممکن ساخت و اگر این صـلح نبود، انجام عمره و فتح، مکه بدون جنگ و خونریزی امکان نداشت، بلکه این صـلح حدیبیه بود که انجام عمره و دخول به مسجد الحرام را در سال بعد برایشان ممکن ساخت.

از همین جا می‌فهمیم قول بعضـی که گفته‌اند: منظور از فتح قریب در آیه، فتح خیبر است، از سیاق آیه بعید است و هم چنین قول به این که منظور فتح مکه، است بعیدتر از آن می‌باشد.

در مورد تطابق فتح قریب با سیاق آیه گفته است: «گفته شده است که منظور از فتح قریب، فتح مکه است. در حالی که سیاق آیه با آن هماهنـگ نیست» و لکن وی گفته است: «منظور از فتـح قریب، فتـح خیـبر است، چنـان که از سیـاق آیه برمی آیـد» (ج ۱۸، ص ۲۸۵). و این در حالی است که سیاق یکسان و بعید بودن مساوی است.

به طـور کلی در هیـچ آیه‌ای از سوره فتـح به نکته‌ای برخورد نمی‌کنیم که این مطلب را برسانـد که منظور از فتـح، چیزی غیر از فتح حـدیبیه باشـد که زمینه‌ساز فتـح مکه بوده است، و ما علت این خلط و اشـتباه را در این می‌بینیم که صـلح حدیبیه، قریب به فتح خیبر بوده است و از طرفی فتح در خیبر واضح و در صلح حدیبیه پوشیده بوده است. و علت خلط آن با فتح مکه این بوده است که ارتباط

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


شدیدی میان صلح حدیبیه و فتح مکه وجود داشته و اطلاق کلمه فتح بر فتح مکه مشهورتر است. و الا هیچ داعی و انگیزه‌ای برای این خلط و اشتباه وجود ندارد.

در آخر به این نکته هم اشاره کنیم که سوره فتح چنان که گفته‌اند و بر حسب سیاق آن بعد از صلح حدیبیه نازل شده است؛ یعنی شش سال پس از هجرت و چهار سال قبل از وفات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله همین ده سالی که بیست و هشت سوره در طی آن نازل شد که از سوره هشتاد و شش یا هفت تا سوره صد و چهارده را شامل می‌شده است.

بر حسب اخبار معتبر و مورد اعتماد سوره فتح صد و دوازدهمین سوره بوده است؛ یعنی سومین سوره قبل از پایان لیست است، و بعد از سوره برائت و مائده نازل شده است، و سوره حشر که در مورد بنی نضیر نازل شده، پیش از ده سوره قبل از فتح نازل شده است و بعد از آن سوره نصر نازل شده که در مقدمه فتح مکه نازل شده است. و بعد از آن سوره نور است که در شأن قصه إفک نازل شده که درباره آن گفته‌اند: در سال پنجم یا ششم هجری و بعد از غزوه بنی المصطلق در مریسیع اتفاق افتاده و قربانی آن عایشه بوده است.

البته توضیح خواهیم داد که قهرمان این حادثه عایشه و قربانی آن، ام ابراهیم، ماریه قبطیه بوده است که از سوی مقوقس، بزرگ قبطیان مصر به همراه جواب نامه پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله که وی را بعد از صلح حدیبیه به اسلام دعوت کرده بود، به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله هدیه شده بود. بنابراین نزول آیاتی در شأن عایشه در سوره نور بعد از این قضیه و نزول سوره فتح قبل از آن بوده است، یعنی در حدود صد، نه بعد از صد و ده و در این صورت مقطع زمانی با آن متناسب است و فاصله زمانی این سوره و سوره‌های پایانی نیز متناسب خواهد شد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۷

(۱)

## نقش ابو سفیان و عمرو بن عاص در حدیبیه

در اخبار مربوط به حدیبیه هیچ اثر یا ذکری از عمرو بن عاص سهمی نمی‌بینیم. واقدی علّت آن را از خود عمر و عاص چنین نقل کرده است: در بدر شرکت کردم و نجات یافتم، سپس در احد شرکت کردم و جان سالم به در بردم و سپس در خندق حاضر شدم و جان سالم به در بردم. «۱» [و برای همین در حدیبیه شرکت نکردم].

(۲) قبل از او ابن اسحاق با سندی از همو نقل کرده است که گفته: هنگامی که به همراه احزاب «۲» از خندق بازگشتیم، پیش خود گفتم: به خدا قسم که محمد بر قریش پیروز می‌شود! برای همین اموالم را در میان قوم و قبیله‌ام به جا گذاشتم و خودم را مخفی کردم. بنابر روایتی دیگر گفته: اموالم را به میان قوم و قبیله‌ام بردم و اظهار نداری و بیچارگی کردم و در حدیبیه حاضر نشدم تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با انعقاد صلح‌نامه بازگشت و قریشیان هم به مکه برگشتند. «۳»

(۳) در مورد ابو سفیان هم از روضه کافی به نقل از امام صادق علیه السّلام نقل کردیم که وقتی قریشیان فرستادگانی نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستادند تا از او درباره آمدنش سؤال کنند. در میان این گروه، رئیس احابیش، حلیس هم حضور داشت. او پس از بازگشت به ابو سفیان گفت: به خدا قسم که باید راه را برای محمد و آنچه او می‌خواهد باز بگذارید و الّا به همراه احابیش از شما جدا می‌شوم! ابو سفیان گفت:

ساکت باش تا قول و قراری از محمد بگیریم.

(۴) بنابراین ابو سفیان برای مصالح و منافع خویش در سفرهای تجارتی زمستانی و تابستانی می‌خواست که با محمد صلّی اللّه علیه و آله مذاکره کند و برای رعایت حال کاروان‌ها نمی‌خواست که خودش جلو برود و با صلح نامه‌ای که به امضا رسید، به آنچه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


می‌خواست دست یافت. گویی که ابو سفیان می‌خواست که یک قدم به سوی صلح دو جانبه بردارد، در این صورت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چگونه به این درخواست وی پاسخ داد؟

گویی که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله با تزویج دختر ابو سفیان، رمله که به امّ حبیبه مشهور بود، می‌خواست که یک گام به سوی صلح پیش برود.

امّ حبیبه به همراه شوهرش عبید الله بن جحش اسدی قریشی، هم‌پیمان بنی امیّه مسلمان شده بود.

مادر عبید الله، امیمه دختر عبد المطّلب بود و به این ترتیب وی از بستگان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به شمار می‌رفت.

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۷۴۱.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۸۹.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲۶، ص ۷۴۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۸

این دو پس از اسلام آوردن، با هم به حبشه مسیحی هجرت کردند. در آنجا عبید الله متأثر شد و نصرانیّت را پذیرفت تا این که در همان جا فوت کرد. «۱» پس از آن همسرش بیوه شد و برای همین رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عمرو بن امیّه ضمری قریشی را برای خواستگاری از وی به حبشه فرستاد.

فرستاده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر نجاشی، اصحمه، وارد شد. و چنان که به نظر می‌رسد این کار به همراه ارسال نامه بعد از حدیبیه بوده است که در آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نجاشی را به اسلام دعوت کرد.

(۱)

## جریان ابو بصیر ثقفی

از جمله مسلمانان مستضعفی که در مکه محبوس بود، مردی از طائفه ثقیف به نام ابو بصیر بن اسید بود.

طبرسی می‌نویسد: (قبل از غزوه خیبر) که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به مدینه بازگشت، ابو نصیر بن اسید ثقفی از دست مشرکان فرار کرد و به همراه پنج نفر دیگر از مسلمانان به مدینه آمد.

أخنس بن شریق ثقفی دو نفر را به دنبالش فرستاد تا او را تحویل بگیرند و برگردانند، اما او یکی را کشت و دیگری هم فرار کرد. او نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله آمد و جریان کار خویش را بازگفت. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اگر کسی با او همراهی کند، بر افروزنده آتش جنگ است. سپس به وی فرمود: تو و اصحابت در مدینه نمان و هرکجا که می‌خواهید برو.

(۲) ابو بصیر به همراه پنج نفر از یارانش به سراغ کاروان‌های قریش رفتند. آنها در سرزمین جهینه، ما بین عیص و ذی المروه در ساحل دریا اطراق کردند و بعد از آن ابو جندل بن سهیل بن عمرو به همراه هفتاد نفر که مسلمان شده بودند از مکه فرار کردند و به ابو نصیر ملحق شدند. به تدریج افراد زیادی از جهینه و غفار و اسلم به آنها ملحق شدند تا جایی که تعدادشان به سیصد نفر مرد جنگجو رسید که مسلمان هم بودند و هیچ کاروانی از قریشیان از آنجا نمی‌گذشت، مگر این که با آن درگیر می‌شدند و آن را مصادره می‌کردند!

(۳) از جمله این کاروان‌ها، کاروانی بود که ابو العاص بن ربیع، داماد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و همسر زینب، دختر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آن بود. او به هنگام خروج از مکه به سوی شام به همسرش اجازه داده بود که به همراه پدرش به مدینه هجرت کند و پس از آن که با همراهان قریشی‌اش از شام برمی‌گشت، آنها را اسیر کردند و اموالشان را به غنیمت گرفتند، ولی هیچ

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


کدام را نکشتند و در این میان ابی العاص را آزاد کردند. او به مدینه وارد شد و به نزد زینب رفت و پناه برد.

پس از آن قریشیان ابو سفیان بن حرب را نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستادند تا از او خواهش کند که

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۳۷- ۱۳۸ و ج ۴، ص ۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۴۹

ابو بصیر و ابو جندل و همراهانشان را به مدینه بازگرداند و اعلام کند که هیچ اشکالی ندارد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله افرادی را که از مکه می‌آیند، پناه دهد و آنها را به مشرکان بازنگردانند. «۱»

اصحاب رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با دیدن این منظره فهمیدند که اطاعت رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از شرطهای صلح‌نامه به نفع آنها بوده است، اگر چه از آن کراهت داشته‌اند.

(۱)

## نزول دو آیه از سوره ممتحنه

در این سوره آمده است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا جاءَکُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِیمانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَی الْکُفَّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لا هُمْ یَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتُوهُمْ ما أَنْفَقُوا وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ أَنْ تَنْکِحُوهُنَّ إِذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ وَ سْئَلُوا ما أَنْفَقْتُمْ وَ لْیَسْئَلُوا ما أَنْفَقُوا ذلِکُمْ حُکْمُ اللَّهِ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

وَ إِنْ فاتَکُمْ شَیْءٌ مِنْ أَزْواجِکُمْ إِلَی الْکُفَّارِ فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِینَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» «۲»؛ از مؤمنان، چون زنان مؤمنی بر هجرت به نزد شما آمدند، آنها را

---

(۱). اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۰۶. این قصه را ابن اسحاق در سیره‌اش، ج ۳، ص ۳۳۷- ۳۳۸ نقل می‌کند و اسم این شخص را عتبه ذکر می‌کند (و در استیعاب، عبید آمده است). وی می‌نویسد: أخنس بن شریق و أزهر بن عبد عوف زهری دو نفر را به همراه نامه‌ای نزد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستادند تا ابو بصیر را برگردانند. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به ابو بصیر گفت: ای ابو بصیر، با قریشیان قراردادی امضاء کرده‌ام که تو می‌دانی و در اسلام خیانت و حیله‌گری جایز نیست. و بدان که خداوند برای تو و مستضعفانی که با تو هستند فرجی قرار می‌دهد. حال بیا و به سوی قوم خود برو!

ابو بصیر گفت: ای رسول خدا! آیا مرا به مشرکان می‌سپاری تا در دینم خدشه ایجاد کنند؟ فرمود: ای ابو بصیر، برو و بدان که خداوند برای تو و کسانی که مثل تو هستند راه گشایشی قرار می‌دهد.

او به همراه فرستادگان قریش حرکت کرد تا این که در ذی الحلیفه (میقات) یکی از آنها را کشت و دیگری فرار کرد.

آنگاه نزد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بازگشت و گفت: ای رسول خدا، به عهد خویش وفا کردی و بری الذمه شدی؛ زیرا که مرا به قریشیان سپردی و من از خدشه‌دار شدن دینم جلوگیری کردم! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سخنانش را قبول نکرد و کلمات خویش را تکرار کرد، لذا ابو بصیر به همراه یارانش در خارج از مدینه ساکن شدند و نزدیک به هفتاد نفر به او پیوستند. و پس از مدتی قریشیان به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نوشته و درخواست کردند که آنها را پناه دهد. سپس آنها به مدینه آمدند و در آنجا ساکن شدند. و این قول به واقع نزدیک‌تر است از قولی که می‌گوید آنها به سیصد نفر رسیدند.

و در مغازی ج ۲، ص ۶۲۶- ۶۲۹ هم آمده است: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ابو بصیر نامه‌ای نوشت و از او خواست که به مدینه

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


بیایـد. در حـالی نـامه به دسـتش رسـید که در شـرف مرگ بود. و پس از آن که نـامه را خوانـد، فوت کرد و در همـان جا به خاک سپرده شد و بر قبر وی مسجدی را بنا کردند!

(۲). ممتحنه: ۱۰- ۱۱. و قبل از آن آیاتی است که در شأن حاطب بن ابی بلتعه نازل شده است. وی نامه‌ای به اهل مکه نوشـته بود و قبل از فتح مکه به آنها خبر داده بود که پیامبر قصد فتح مکه را دارد. و بعد از آن آیاتی در شأن بیعت زنان پس

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۰

بیازماییـد. خداوند به ایمان آنها آگاه‌تر است. اگر آنها را با ایمان دانستید به سوی کافران بازشان نگردانید، زیرا هیچ یک از آنها بر دیگری حلال نیست، ولی آنچه را کافران خرج کرده‌انـد به آنها بدهیـد و بر ازدواج شـما با آنها در صورتی که مهریه‌شان را بدهید ایرادی نیست (اگر زنان شما مرتد شدند) آنچه را خرج کرده‌اید (از کافران) بخواهید، همان طور که آنها حق دارند (مهر زنانشان را که از آنها جدا شده‌اند) از شما مطالبه کنند. این حکم خدا است که بین شما حکم می‌کند و خداوند دانای فرزانه است.

(۱) شیخ طوسی خبر مربوط به این دو آیه را به صورت مختصر ذکر کرده و از عروة بن زبیر درباره سبب نزول آیه آورده است: نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله در صـلح نامه حدیبیه قبول نکرد که افرادی را که بدون اجازه ولی خود به مدینه می‌آیند؛ بازگرداند. پس از آن که کلثم دختر ابی معیط (همین طور ضـبط شـده است) به مـدینه آمـد؛ دو تن از برادرانش به مـدینه آمدنـد و از آن حضـرت صلّی اللّه علیه و آله خواسـتند که او را به آنها تحویل دهد؛ اما آیات فوق نازل شد و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله را از این کار منع کرد. «۱»

این در حالی است که طبرسـی از جبّایی نقل می‌کند: ام کلثوم دختر عقبة بن ابی معیط (که اسم صـحیح همین است) مسـلمان بود و لذا بعد از صـلح حدیبیه از مکه به مدینه هجرت کرد. پس از آن دو تن از برادرانش به مدینه آمدند و از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله درخواست نمودنـد که خواهرشـان را به آنهـا تحویـل دهـد، امـا آن حضـرت قبول نکرد و فرمود: ما در مورد مردان شـرط کرده بودیم نه در مورد زنان.

(۲) از ابن عباس نقل کرده است: سبیعه دختر حرث اسـلمیّه مسلمان شده بود، اما همسرش مسافر از بنی مخزوم کافر بود. برای همین وی در حدیبیه و پس از امضای صـلح‌نامه به مسـلمانان ملحق شد. به دنبال آن شوهرش پیش آمده و گفت: ای محمد، همسـرم را به من برگردان، زیرا تو شرط کرده‌ای که افراد ملحق شده به خودت را بازگردانی و هنوز مرکّب صلح‌نامه خشک نشده است.

(۳) اما آیات فوق نازل شـد و رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله سبیعه را حاضـر کرد و به او فرمود که به خدای یکتا قسم بخورد که به خاطر دشـمنی با شوهرش یا رغبت به سرزمین دیگر یا به دست آوردن مال دنیا به مسلمانان ملحق نشده؛ بلکه به خاطر محبت به خدا و رسولش و گرایش به اسلام به مسلمانان ملحق شده است. پس از آن که سبیعه قسم خورد، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را به همسرش بازنگردانید اما مهریه و آنچه که بر وی انفاق کرده بود را به او داد.

---

از فتح مکه قرار دارد و در آخر همین سوره آیه‌ای است که به قضیه ما قبل از این دو آیه درباره ابن ابی بلتعه می‌پردازد.

نگاه کنید به التمهید ۱: ۲۱۴.

(۱). البیان، ج ۹، ص ۵۸۴ و نگاه کنید به خبر عروه در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۰ و خبر زهری از او در مغازی، ج ۲، ص ۶۳۱- ۶۳۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۱

هم چنین امیمه دختر بشـر، اسـلام آورده بود و همسـرش ثابت بن دحداحه کافر بود، برای همین از دست او فرار کرد و به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ملحق شد و آن حضرت وی را به سهل بن حنیف تزویج کرد. «۱»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱) قمی در مورد آیه (۱۰) می‌نویسد: سبب نزول آن این بود که فاطمه «۲»، دختر ابی امیّهٔ بن مغیرهٔ مخزومی (خواهر ام سلمه) در نکاح عمر بن خطّاب بود؛ اما کافر بود و به همراه عمر به مدینه هجرت نکرد و در مکه باقی ماند (تا این که این آیه نازل شد) و سپس معاویهٔ بن ابی سفیان او را تزویج کرد.

پس از آن خداوند به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله دستور داد که از غنائم جنگ، به اندازه مهریه دختر ابی امیّه به عمر بدهد «۳» و عمر بن خطّاب با سبیعه أسلمیّه ازدواج کرد.

(۲) سپس طبرسی از زهری نقل کرده که: مجموع همسران مؤمنین مهاجری که بر کفرشان مانده بودند و لذا به حکم آیه به مکه برگردانده شدند، شش نفر بودند به نام‌های: فاطمه دختر ابی امیه مخزومی، خواهر ام سلمه؛ وی همسر عمر بن خطاب بود که از مهاجرت به مدینه خودداری کرد. هم چنین کلثوم، دختر جدول خزاعی که او هم از مهاجرت به مدینه خودداری کرد، هند دختر ابو جهل بن هشام مخزومی که همسر هشام بن عاص بن وائل سهمی، برادر عمرو بن عاص بود؛ امّ الحکم، دختر ابی سفیان که همسر عیاض بن شدّاد فهری بود؛ عبدهٔ دختر عبد الغری که همسرش عمرو بن عبد ود بود (همین طور آمده است) و برذع، دختر عقبه که همسر شمّاس بن عثمان بود. «۴»

(۳) واقدی در مغازی، قضیه هجرت ام کلثوم، دختر عقبهٔ بن ابی معیط مخزومی را به همراه مردی از خزاعه- در خلال هشت روز- و ورود وی بر ام سلمه مخزومی را نقل کرده است، و این قضیه متضمن آن است که این مطلب بعد از قصه ابی بصیر و ابی جندل بوده است و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله به این زن فرموده است: خداوند، قرار درباره زنان را با نزول سوره ممتحنه نقض کرده است و حکمی را داده است که باعث رضایت همه است.

پس از ورود به مدینه، دو برادرش به نام‌های: عماره و ولید به مدینه آمدند، اما نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند قرار داد درباره زنان را نقض کرده است. و آنها برگشتند.

و همین تأیید می‌کند که نزول سوره ممتحنه؛ چنان که در خبر ابن عباس آمده است درباره سبیعهٔ اسلمیّه همسر مسافر مخزومی بوده است.

---

(۱). مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۰- ۴۱۱.

(۲). و در مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۰ آمده است: قریبه ... و ام کلثوم دختر عمرو خزاعیه بود که ابو جهم عدوی او را تزویج کرد و او مادر عبید الله بن عمر بود.

(۳). تفسیر قمی ۲: ۳۶۳.

(۴). مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۳ و نگاه کنید به خبر زهری در سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۱ و مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۳۱- ۶۳۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۲

و لکن وی بعدا از زهری از عروه روایت می‌کند که آن دو برادر به مکه بازگشتند و قریش را از قضیه باخبر ساختند و آنها هم رضایت دادند که زنان نگاه داشته شوند و پس از آن کسی را برای بازگرداندن کسی نفرستادند. «۱» و ظاهر همین دلالت می‌کند که این امر و این خبر سابقه قبلی نداشته است.

(۱)

## فرستادگان پیامبر به سوی پادشاهان

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


ابن اسحاق از کتابی که یزید بن ابی حبیب مصری آن را یافته است، نقل می‌کند: [بعد از صلح حدیبیه] رسول الله صلّی اللّه علیه و آله [در یکی از روزها] بر اصحابش خارج شد و به آنها فرمود: همانا خداوند مرا به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده است پس از سوی من به دیگران ابلاغ کنید، خدا شما را رحمت کند و درباره من اختلاف پیدا نکنید، چنان که حواریّون در مورد عیسی بن مریم اختلاف پیدا کردند.

گفتند: ای رسول خدا، اختلاف آنها چگونه بود؟

فرمود: آنها را به مثل چیزی که شما را بدان دعوت کردم، دعوت کرد، اما کسانی را که برای جاهای نزدیک تعیین کرده بود پذیرفتند و تسلیم شدند، و اما کسانی که برای جاهای دور تعیین کرده بود، آن را نپذیرفتند. برای همین عیسی به خداوند شکوه کرد و آنها در حالی آن شب را صبح کردند که هرکدامشان به زبان قومی که برای آنها تعیین شده بودند، سخن می‌گفتند! «۲»

(۲) اما ابن هشام از ابی بکر هذلی روایت کرده است که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله [روزی] بعد از صلح حدیبیه خارج شد و فرمود:

ای مردم، همانا خداوند مرا به عنوان رحمت برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، پس درباره من اختلاف نکنید، چنان که حواریون در مورد عیسی بن مریم اختلاف پیدا کردند.

اصحاب آن حضرت سؤال کردند: ای رسول خدا، حواریون چگونه دچار اختلاف شدند؟

فرمود: به همان کاری که شما را بدان دعوت می‌کنم، دعوتشان کرد؛ اما آنهایی را که به مناطق نزدیک فرستاد، قبول کردند و آنهایی را که می‌خواست به مناطق دور بفرستد، قبول نکردند و اظهار

---

(۱). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۶۲۹- ۶۳۲.

(۲). ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۵۵ در مورد فرستادگان عیسی علیه السّلام از حواریین و غیره که به اطراف فرستاده شدند، می‌نویسد: یعقوبس به سوی اورشلیم که همان ایلیا و روستایی در نزدیکی بیت المقدس بود، فرستاده شد. یوحنّس به افسوس که روستای اصحاب کهف [در اردن] بود، فرستاده شد. ابن ثلما [یا ثلمالی] به سوی سرزمین‌ها عربی که همان حجاز بود، فرستاده شد. توماس به سوی سرزمین بابل از طرف مشرق فرستاده شد. فیلیّبس به سوی قرطاجنّه که همان آفریقا بود، فرستاده شد. و بطرس- به همراه بولس- به سوی روم فرستاده شد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۳

کراهت نمودند؛ برای همین عیسی به درگاه خداوند شکوه کرد، و آنها در حالی آن شب را به صبح کردند که تمام آنهایی را که می‌خواست به مناطق دور بفرستد و آنها کراهت کردند، به زبان همان امتی که به سویشان فرستاده می‌شدند، سخن می‌گفتند. «۱»

گفته‌اند: هنگامی که تصمیم گرفت، نامه‌هایی را برای پادشاهان بفرستد، به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفته شد: آنها نامه‌ای را که ممهور نباشد؛ نمی‌خوانند.

(۱) برای همین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انگشتری را برای خویش تهیه کرد و کلینی در کتاب زینت و تجمل از فروع کافی با سندی از امام صادق علیه السّلام نوشته است: انگشتر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بود که در دو سطر از پایین به بالا نوشته شده بود. «۲»

طبرسی در مکارم الاخلاق می‌نویسد که این انگشتر را معاذ بن جبل به وی هدیه کرد. «۳»

(۲) در أمالی طوسی با سندی از زید بن علی از پدرش آمده است: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله انگشتری را به علی علیه السّلام داد و فرمود: ای علی، این انگشتر را بگیر و نقش محمد بن عبد الله را بر آن منقوش کن.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


علی علیه السّلام آن را به نقاش داد و او اشتباها به جای محمد بن عبد الله؛ محمد رسول اللّه را منقوش کرد.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آن را گرفت و با همان نامه‌هایش را مهر می‌زد و می‌فرمود: من محمد بن عبد الله و من محمد رسول الله هستم. «۴»

(۳)

## تاریخ نامه‌ها

قدیمی‌ترین چیزی که در دست ما است و تاریخ نامه‌ها را مشخص می‌کند، مطلبی است که طبری از واقدی- از غیر مغازی‌اش- نقل می‌کند مبنی بر این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ذی الحجّه سال ششم هجری، سه قاصد را به طور همزمان ارسال کرد که عبارت بودند از: شجاع بن وهب أسدی قریشی که از بدریّون بود و او را به سوی حارث بن ابن شمر غسّانی که از دست‌نشاندگان رومیان در شام بود، فرستاد.

دحیهٔ بن خلیفه انصاری که او را به سوی قیصر روم (که در شام بود) فرستاد.

حاطب بن ابی بلتعه قریشی که او را به سوی مقوقس در اسکندریه که از دست‌نشاندگان رومیان بود، فرستاد.

---

(۱). ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۴.

(۲). فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷۴، ح ۷.

(۳). مکارم الاخلاق، ص ۳۸.

(۴). أمالی طوسی، ص ۸ چنان که در بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۱- ۹۲ آمده است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۴

سلیط بن عمرو عامری که وی را به سوی هوذهٔ بن علی حنفی در یمامه فرستاد.

عمرو بن امیّه ضمری که وی را به سوی نجاشی در حبشه که عامل رومیان بود، فرستاد.

و عبد الله بن حذافه سهمی که او را به سوی کسری فرستاد.

(۱) سپس از ابن اسحاق نقل کرده است- این مطلب در سیره نیست- که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله پس از صلح حدیبیه تا هنگام وفاتش، افرادی را به سوی پادشاهان عرب و عجم می‌فرستاد و آنها را به سوی خدای عز و جل دعوت می‌کرد. «۱»

ابن هشام به هنگام بحث درباره فرستادگان رسول الله صلّی اللّه علیه و آله؛ از دحیهٔ بن خلیفه کلبی که به سوی قیصر روم فرستاده شد و عبد الله بن حذافه سهمی که به سوی کسری ارسال شد و عمرو بن امیّه ضمری که به سوی نجاشی فرستاده شد؛ شروع کرده است. «۲»

(۲) یعقوبی در ابتدا عبد الله بن حذافه سهمی به سوی کسری و دحیهٔ بن خلیفه کلبی به سوی قیصر و عمرو بن امیّه ضمری به سوی نجاشی را نام برده است. «۳»

این در حالی است که واقدی سریه‌ای را در جمادی الثانی سال ششم هجری نقل کرده و در آن روایت نموده است که: دحیه کلبی از نزد قیصر بازگشت در حالی که وی مقداری پول و لباس به او هدیه کرده بود؛ اما وقتی به کوه حسمی رسید، عده‌ای از مردم جذامی جلوی او را گرفتند و تمام اشیایی را که با وی بود غارت کردند. و او پس از ورود به مدینه، رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را از جریان ملاقاتش با هرقل «۴» آگاه کرد و در این صورت ارجح این است که این حادثه در سال هفتم بوده است نه ششم.

(۳) از جمله رسولان، عمرو بن امیه ضمری بوده است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله او را به سوی نجاشی فرستاد.

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


أولی این است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله ارسال قاصدان را با او شروع کرده؛ زیرا نجاشی سابقه خوبی داشت و دختر ابو سفیان را برای وی عقد کرده بود برای همین از او شروع می کنیم:

---

(۱). طبری، ج ۲، ص ۶۴۴- ۶۴۵ و کازرونی از او در المنتقی و مجلسی از او در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۸۲ این مطلب را نقل کرده است و سیوطی با روایتی از أنس بن مالك، ارسال نامه‌ها را با آیه ذیل مرتبط دانسته است: «قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ ...»؛ بگو کدام گواهی بزرگ‌تر است؟ بگو:

«خدا میان من و شما گواه است که این قرآن بر من وحی شده تا آن را به شما و تمام کسانی که به آنها می‌رسد هشدار دهم.

و این در حالی است که این نوزدهمین آیه از سوره انعام می‌باشد و سوره انعام پنجاه و پنجمین سوره نازل شده در مکه قبل از هجرت می‌باشد نه آخر سال ششم بعد از هجرت!

(۲). ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۴.

(۳). یعقوبی، ج ۲، ص ۷۷- ۷۸.

(۴). مغازی، ج ۲، ص ۵۵۵- ۵۵۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۵

(۱)

## نامه برای نجاشی در حبشه

طبری با سندی از ابن اسحاق روایت می کند (که البته این مطلب در سیره نیست) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، عمرو بن امیه ضمری را به همراه نامه‌اش به این مضمون به سوی نجاشی فرستاد:

«بسم الله الرحمن الرحیم، از محمد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله به نجاشی أصحم، پادشاه حبشه. امیدوارم که سلامت باشید. همانا حمد و سپاس می گویم خدای جهانیان را که قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن است و شهادت می‌دهم که عیسی بن مریم روح الله و از آیات الهی است که خداوند آن را بر مریم پاکدامن و عفیف القا کرد و او به عیسی علیه السّلام حامله شد. همانا خداوند عیسی را از روح و نفخ خود خلق کرد، چنان که آدم را با دست و نفخ خود خلق نمود.

تو را به سوی خدای یکتا که هیچ شریکی ندارد دعوت می کنم و از تو می‌خواهم که پیوسته از او اطاعت کنی و از تو می‌خواهم که از من پیروی کنی (و ایمان بیاوری) به آنچه بر من نازل شده که همانا من، فرستاده خدا هستم. همانا تو را و تمام لشکریانت را به سوی خداوند دعوت می کنم. هرآینه شرط ابلاغ را به جای آوردم و تو را نصیحت کردم، پس (نصیحت مرا) بپذیرید. درود و سلام بر کسی که راه هدایت را در پیش گیرد.» «۱»

پس از آن که نامه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به وی رسید، آن را بر چشم‌هایش گذاشت و از تخت به زیر آمد و برای احترام به نامه پیامبر بر زمین نشست و آنگاه درخواست کرد که ظرفی از عاج را بیاورند و نامه را در آن گذاشت. «۲»

(۲) از عمرو بن امیّه ضمری روایت شده است که به نجاشی گفت: ای أصحمه، از من سخن گفتن و از تو شنیدن، گویی که تو به ما محبت داری و بر ما منت می گذاری و گویی که ما به تو اعتماد و تکیه داریم؛ زیرا ما هیچ خیری را از تو امید نداشتیم مگر آن که بدان رسیدیم. و از هیچ شری به تو پناه نیاوردیم، مگر آن که از آن در امان ماندیم. و هرآینه بر تو از زمان آدم گرفته شده است و کتاب انجیل

---

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۱). طبری، ج ۲، ص ۶۵۲ و حلبی در سیره‌اش، ج ۳، ص ۲۷۹ و المواهب اللدنیّة به شرح زرقانی، ج ۳، ص ۳۹۳ و صبح الأعشی، ج ۶، ص ۳۷۹. در این نامه ذکر نکرده‌اند که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفته باشد: «و هرآینه پسر عمویم جعفر را به همراه عده‌ای از مسلمانان به سوی تو می‌فرستم، اگر نزد تو آمدند متحیر و سرگردان مباش و از آنها پذیرایی و مهمانداری نما» و این عبارت در نسخه نامه‌ای که کشف شده نیز وجود ندارد؛ چنان که در مجموعه الوثائق السیاسیه، ص ۴۳ بدان اشاره شده است. و این عبارت نه با سال اول هجرت به حبشه و نه با اوضاع بعد از صلح حدیبیه می‌سازد و برای همین ترجیح دادیم که نامه را بدون این عبارت نقل کنیم اما بیهقی در دلائل النبوه از ابن اسحاق و طبرسی در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۱۸ به نقل از او این عبارت را نقل کرده‌اند و شاید که قطب راوندی در قصص الانبیاء، ص ۳۲۴ از طبرسی و مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۸- ۴۱۹ به نقل از هر دو، این عبارت را نقل کرده است.

(۲). همین مطلب تأیید می‌کند که نامه کشف شده در سال‌های اخیر، تا کنون سالم مانده باشد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۶

بین ما و تو شاهد است که نمی‌توان آن را انکار کرد و آن حاکمی است که نمی‌توان آن را کنار گذاشت. اگر چنین باشد تو عاقبت به خیر شده‌ای و به فضل و سعادت رسیده‌ای و الّا تو نسبت به این پیامبر امّی همانند یهودیان هستی نسبت به عیسی بن مریم. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله رسولان خود را به اطراف فرستاده است «۱» و به تو بیش از آنها امیدوار است؛ زیرا سابقه خوبی داشته‌ای و از تو امید ثواب و خیر دارد.

(۱) نجاشی گفت: شهادت می‌دهم که او همان پیامبر است که اهل کتاب انتظار او را می‌کشیده‌اند و همانا بشارت موسی به راکب درازگوش «۲» همانند بشارت عیسی به راکب شتر است «۳» و این خبر همانند روز روشن است، اما طرفداران من در حبشه کم هستند؛ پس مهلت بدهید تا یاران من و هم‌عقیده‌هایم را زیاد کنم و قلب‌ها را نرم و آماده گردانم. و در روایتی آمده است که گفت: اگر می‌توانستم که بیایم، به خدمت می‌رسیدم.

(۲) سپس نجاشی، جعفر و همراهانش را حاضر کرد و به دست جعفر اسلام آورد. از واقدی نقل شده است: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دو نامه برای نجاشی فرستاد: که در یکی او را به اسلام دعوت کرد و در نامه دیگر از او درخواست کرد که ام حبیبه، دختر ابو سفیان را برای او تزویج کند. «۴»

ام حبیبه بیوه بود. وی قبل از اسلام همسر عبید اللّه بن جحش أسدی، از هم‌پیمانان بنی امیّه بود.

مادر عبید اللّه، امیمه دختر عبد المطّلب بود و شاید او به خاطر این که نوه دختری عبد المطّلب بوده، به دین حنیف تمایل پیدا کرد. وی در یکی از اعیاد که مردم در کنار یکی از بت‌های خویش اجتماع کرده بودند، به اتفاق سه نفر به نام‌های: زید بن عمرو بن نفیل عدوی، عثمان بن حویرث و ورقة بن نوفل که شاید او آنها را جمع کرده بود، در آنجا حاضر شدند و با اشاره و کنایه به همدیگر می‌گفتند: به خدا قسم که این قوم هیچ مرام و مسلکی ندارند؛ اینها دین پدرشان، ابراهیم را تحریف کردند. آخر چه فایده‌ای دارد که به دور سنگی بگردیم که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ سود و زیانی ندارد؟ ای مردم، برای خود دینی را برگزینید: به خدا قسم که شما بر هیچ مرام و مسلکی نیستید.

(۳) سپس در مناطق مختلف پراکنده شدند و به دنبال دین حنیف بودند ... تا این که عبید اللّه بن جحش اسلام آورد و همراه مسلمانان به حبشه هجرت کرد و همسرش، رمله، دختر ابو سفیان هم از او پیروی نمود و با او به حبشه هجرت کرد، اما عبید اللّه پس از ورود به حبشه، نصرانی شد «۵» و به هنگام دیدن

---

(۱). از این عبارت می‌توان فهمید که به هنگام فرستادن قاصدان بوده است.

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


(۲). این مطلب تأیید می‌کند که نوشتن نامه بعد از جنگ بنی نضیر بوده است؛ زیرا آن حضرت سوار بر درازگوش گوش شد و به سوی قلعه آنها رفت.

(۳). کنایه از عربی بودن آن حضرت است، چون عرب‌ها مشهور به شترسواری بوده‌اند.

(۴). مجلسی آن را در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۹۳، از المنتقی، از واقدی نقل کرده است.

(۵). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۳۷- ۲۳۸.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۷

مسلمانانی که در حبشه بودند، می‌گفت: ما بینا شدیم و شما هنوز به دنبال بینا شدن هستید «۱» و بر نصرانیت بمرد. «۲»

(۱) ابن اسحاق در سیره‌اش با سندی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده که: رسول الله صلّی اللّه علیه و آله، عمرو بن امیه ضمری را به سوی نجاشی فرستاد و او [ام حبیبه] را برای آن حضرت عقد کرد. «۳»

(۲) طبری از واقدی نقل می‌کند: نجاشی، کنیزی به نام ابرهه (همین طور آمده است) را به دنبال ام حبیبه فرستاد تا به او خبر دهد که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله از او خواستگاری کرده و از او درخواست کرد که شخصی را وکیل کند تا او را به عقد آن حضرت درآورد. رمله بسیار خوش‌حال شد و به عنوان مژدگانی، مقداری از جواهرات خودش را که از نقره بود به کنیز داد. و خالد بن سعید بن عاص اموی را وکیل کرد تا او را به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله تزویج کند.

(۳) پس نجاشی از سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و خالد از طرف ام حبیبه صیغه عقد را جاری کردند و نجاشی دستور داد که چهار صد دینار بیاورند و آن را به عنوان مهریه ام حبیبه به خالد داد. «۴» و ابرهه را برای امّ حبیبه برد. پس از آن که ابرهه دینارها را آورد، امّ حبیبه پنجاه مثقال از آن را به وی بخشید. اما ابرهه گفت: پادشاه به من دستور داده است که چیزی از آن را نگیرم و آنچه را از تو گرفتم به تو بازگردانم.

من مسئول لباس و زینت پادشاه هستم ... و پادشاه به زنانش دستور داده است که هر نوع بوی خوش و عود که نزد خویش دارند، برای تو بفرستند. بدان که من محمّد را تصدیق کرده و به او ایمان آورده‌ام و خواهش من از تو این است که سلام مرا به او برسانی.

---

(۱). همان، ص ۲۳۸ و ج ۴، ص ۶.

(۲). همان، ج ۱، ص ۲۳۸.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۲۳۸.

(۴). طبری، ج ۲، ص ۶۵۳- ۶۵۴ و ابن اسحاق می‌نویسد: محمد بن علی بن حسین (امام باقر علیه السّلام) روایت کرده است که: عبد الملک بن مروان به خاطر همین امر مهریه زنان را بیش از چهار صد دینار قرار نمی‌داد و شخصی که ام حبیبه او را وکیل کرد، خالد بن سعید بن عاص بن امیه بود (ج ۱، ص ۲۳۸).

و کلینی در فروع کافی، ج ۵، ص ۳۸۲ از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: آیا می‌دانی که مهریه زنان از چه زمانی چهار هزار [درهم، مساوی چهار صد دینار] گردید؟ گفتم: نه. فرمود: امّ حبیبه دختر ابو سفیان در حبشه بود و نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از او خواستگاری کرد و نجاشی چهار هزار [درهم، مساوی چهار صد دینار] را به عنوان مهریه‌اش قرار داد و از آن زمان این مقدار را مهریه قرار می‌دهند. و اما اصل در مهریه دوازده و نیم أوقیه (معادل چهار صد و پنجاه درهم) می‌باشد.

این مطلب را مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و قمی در تفسیرش، ج ۱، ص ۱۷۹ ذکر کرده‌اند و مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹ این ازدواج را در زمره حوادث سال ششم هجری و بعد از صلح حدیبیه نوشته است.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۸

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


امّ حبیبه گفت: پس از آن سوار دو کشتی شدیم تا به ساحل رسیدیم و سپس حرکت کردیم تا در ظهر به مدینه رسیدیم. در آن هنگام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در خیبر بود و افرادی که با من از حبشه آمده بودند به سوی خیبر حرکت کردند، اما من در مدینه ماندم تا رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برگشت. «۱»

(۱) قمی در تفسیرش می‌نویسد: نجاشی او را تجهیز کرد و به سوی رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فرستاد و لباس‌ها و عطرها و اسبی را برای آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرستاد.

هم چنین سی نفر از کشیشان را فرستاد و به آنها دستور داد که کلام او را بشنوید و چگونگی محل نشستن و محل غذا خوردن و نماز خواندنش را بررسی کنند. «۲»

(۲)

## عمرو بن عاص در کاخ نجاشی

ابن اسحاق با سندی از عمرو بن عاص سهمی روایت می‌کند که گفت: هنگامی که به همراه احزاب از خندق بازگشتیم «۳»؛ پیش خود گفتم: به خدا قسم که محمد بر قریش پیروز خواهد شد! برای همین اموالم را پیش قوم و قبیله‌ام بردم و خودم را از نظرها پنهان کردم. و یا گفت: اموالم را نزد قبیله‌ام بردم و کمتر در انظار عمومی ظاهر شدم. و در حدیبیه و صلح آن حاضر نشدم تا این که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با انعقاد صلح‌نامه به مدینه برگشت و قریش نیز به مکه مراجعت کردند.

برای همین پس از ورود به مکه، عده‌ای از اقوام را که حرف مرا می‌شنیدند و نظراتم را قبول می‌کردند، جمع کردم و به آنها گفتم: به خدا قسم می‌بینم که کار محمد به شدت بالا گرفته است! و برای همین پیشنهادی دارم.

(۳) گفتند: چه پیشنهادی؟ گفتم: نزد نجاشی می‌رویم و پیش او می‌مانیم. در این صورت اگر محمد پیروز شد، ما نزد نجاشی هستیم و زیر سلطه نجاشی بودن برای ما بهتر از این است که زیر دست محمد باشیم! و اگر قریش پیروز شدند که ما از افراد شناخته‌شده قریش هستیم.

گفتند: پیشنهاد بسیار خوبی است. گفتم: پس هدایایی را برای نجاشی جمع‌آوری کنید. و در آن

---

(۱). طبری، ج ۲، ص ۶۵۳- ۶۵۴ و تمام خبر چنین است، هنگامی که ابو سفیان از ازدواج رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با امّ حبیبه آگاه شد، گفت: او نری است که دماغش به خاک مالیده نمی‌شود!

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۹ و اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۱۹ از دلائل النبوه بیهقی از ابن عباس و قطب راوندی در قصص الانبیاء، ص ۳۳۴ از او نقل کرده است و اینها گفته‌اند که ماریه قبطیه در میان هدایای نجاشی بوده است در حالی که غیر از اینها گفته‌اند که وی از جمله هدایای مقوقس بوده که قول اخیر صحیح است. و حلبی در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۱ هدایا را عبارت دانسته از: دو دمپایی ساده و سیاه رنگ و یک عصا که بلال آن را در عید فطر و قربان و به هنگام سفرها به همراه می‌آورد و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله با تکیه بر آن نماز می‌خواند.

(۳). سیره ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۸۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۵۹

بهترین هدیه‌ای که از منطقه ما به حبشه برده می‌شد، پوست دباغی شده بود برای همین پوست‌های زیادی را برداشتیم و حرکت کردیم تا (در حبشه) بر نجاشی وارد شدیم.

(۱) رسول الله صلّی اللّه علیه و آله عمرو بن امیّهٔ ضمری را با نامه‌ای به سوی نجاشی فرستاده بود و از او خواسته بود که امّ حبیبه،

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


دختر ابو سفیان را به ازدواج او دربیاورد. «۱» به خدا قسم که ما نزد نجاشی بودیم که عمرو ضمری آمد و بر نجاشی وارد شد و سپس خارج شد و رفت. پس از آن من نزد نجاشی رفتم و در برابرش سجده کردم، چنان که قبلا هم این کار را می‌کردم. او گفت: آفرین بر دوست من! آیا از سرزمینت چیزی برایم هدیه آورده‌ای؟ گفتم: بله ای امیر. پوست‌های زیادی را هدیه آورده‌ام. سپس آنها را تقدیم کردم که باعث خوش‌حالی وی شد. و مقداری از آن را میان اطرافیانش تقسیم کرد و سپس دستور داد که بقیه را به خزانه ببرند و آن را ضبط کنند.

پس از آن که این حالت را از او دیدم گفتم: ای پادشاه بزرگ، مردی را دیدم که از نزد شما خارج شد و او فرستاده مردی است که دشمن ما است و بین ما اختلاف انداخته و اشراف ما را به قتل رسانده است! مرحمت نمایید و او را به من تحویل دهید تا او را بکشم!

(۲) نجاشی دستش را بالا برد و ضربه محکمی بر بینی‌ام زد که گمان کردم آن را شکسته است. خون از بینی‌ام سرازیر شد و من با لباسم آن را پاک می‌کردم. به او گفتم: ای پادشاه اگر احتمال می‌دادم که از این درخواست من ناراحت می‌شوی، آن را مطرح نمی‌کردم. گفت: ای عمرو، آیا از من می‌خواهی که فرستاده رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را به تو تحویل دهم تا او را بکشی؟! کسی که همان ناموس اکبری که بر موسی و عیسی بن مریم نازل می‌شده، بر او نازل می‌شود.

(۳) گفتم: ای پادشاه، آیا به این امر شهادت می‌دهی؟ گفت: بله، نزد خدا شهادت می‌دهم و تو هم حرف مرا بشنو و از او اطاعت کن. به خدا قسم که او بر حقّ است و بر مخالفانش پیروز خواهد شد؛ چنان که موسی بر فرعون و لشکریانش پیروز شد!

گفتم: آیا با من بر سر اسلام بیعت می‌کنی؟ گفت: بله. و دستش را دراز کرد و با او بر سر اسلام بیعت کردم در حالی که لباس‌هایم غرق خون شده بود. آنگاه دستور داد که طشتی را آوردند و لباس‌هایم را در آن انداختم و بدن خود را شستم. سپس لباسی را به من پوشانید و من نزد همراهانم برگشتم. «۲»

---

(۱). و در روایت ابن اسحاق آمده است: پیامبر او را در رابطه با جعفر و یارانش فرستاده بود (ج ۳، ص ۲۸۹).

(۲). سپس از یارانم جدا شدم و به بندرگاه رفتم و یک کشتی را دیدم که بارگیری نمود و در حال حرکت کردن است. سوار

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۰

(۱) ابن اسحاق می‌نویسد: نجاشی در نامه‌اش به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم به محمد رسول الله از نجاشی، أصحم بن أبجر، سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای پیامبر خدا. همان خدایی که شریکی ندارد و مرا به سوی اسلام هدایت کرد.

اما بعد- ای رسول خدا- نامه‌ات که در آن درباره عیسی صحبت کرده بودی به دستم رسید. به پروردگار آسمان و زمین قسم می‌خورم که عیسی ذرّه‌ای از آنچه او را وصف کردی، بالاتر نبوده و او همان طور بوده که تو گفتی.

مقصود شما را از ارسال نامه فهمیدم و پسر عمویت و همراهانش را پناه دادم (!) من شهادت می‌دهم که تو رسول صادق و مصدّق خداوند هستی و من با تو بیعت می‌کنم و با پسر عمویت بیعت کرده و به دست او اسلام آورده و تسلیم ربّ العالمین شده‌ام.

پسرم، أرها بن أصحم بن أبجر را به سوی تو می‌فرستم و اگر دستور بدهید، خودم هم به خدمت می‌رسم، اما اختیار دیگران را ندارم. ای رسول اللّه من شهادت می‌دهم که آنچه می‌گویی؛ حق است.

و السلام علیک یا رسول الله.» «۱»

(۲) نجاشی پسرش، أرها را همراه شصت نفر از حبشه با کشتی به سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرستاد؛ اما کشتی در وسط دریا غرق شد و همگی هلاک شدند. «۲»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


(۳) ابن اسحاق نقل کرده است: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نامه‌ای به نجاشی فرستاد و طی آن از او درخواست کرد که

---

کشتی شدم و حرکت کردیم تا در شعیبه لنگر انداختند. در آنجا با پولی که داشتم، شتری خریدم و به قصد مدینه حرکت کردم.

راوی این خبر، یزید بن ابی حبیب می‌گوید: عمرو بن عاص هیچ درنگ نکرد تا به مدینه رسید و این کمی قبل از فتح مکه بود. و می‌گوید: جعفر بن ابی طالب در اول ماه صفر سال هشتم هجری وارد مدینه شد، (مغازی واقدی، ج ۲، ص ۷۴۲- ۷۴۵. و با سندی از خالد بن ولید نقل کرده است که ورود آنها در ماه صفر سال هشتم هجری بوده است (ج ۲، ص ۷۴۹).

و ابن اسحاق قبل از واقدی این خبر را از یزید بن ابی حبیب روایت کرده و لکن آن را در ضمن حوادث سال پنجم، بعد از جنگ احزاب آورده است و این به خاطر سخنان عمرو بن عاص است که گفته است: و آن کمی قبل از فتح بود؛ یعنی فتح مکه. و لکن ابن اسحاق فتح را بر فتح بنی قریظه حمل کرده است نه فتح مکه. و فتح بنی قریظه در ذی القعده و در ابتدای ذی الحجّه همان سال جنگ خندق بوده است.

و از آنجا که هیچ اختلافی در مورد تاریخ بازگشت جعفر طیّار وجود ندارد و همه اتفاق نظر دارند که وی به هنگام فتح خیبر و در ماه صفر سال هفتم هجری از حبشه بازگشته است. در این صورت بسیار بعید است که امّ حبیبه در حبشه باقی مانده باشد و بر همین اساس روشن می‌شود که سفر عمرو ضمری و هم چنین سفر عمرو بن عاص به سوی نجاشی، کمی بعد از صلح حدیبیه بوده است و عمرو بن عاص در حدود یک سال بعد از ملاقات با نجاشی به مدینه آمده نه بلافاصله.

(۱). طبری، ج ۲، ص ۶۵۲- ۶۵۳، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۱۹ به نقل از دلائل النبوه بیهقی از ابن اسحاق و هم چنین در قصص الانبیاء، ص ۳۲۴ به نقل از ابن اسحاق.

(۲). طبری، ج ۲، ص ۶۵۳.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۱

ام حبیبه را به عقد او دربیاورد و نجاشی در جواب نامه آن حضرت نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم.

به محمد از نجاشی، أصحمه. سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای رسول خدا. اما بعد، همانا زنی از اقوام و هم‌کیشان تو به نام امّ حبیبه، دختر ابو سفیان را به عقد تو درآوردم و هدیه‌ای را که شامل: پیراهن شلوار، چادر و دو دمپایی ساده است برایت فرستادم.

و السلام علیک و رحمهٔ الله برکاته.»

(۱) هم چنین نقل کرده است که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله نامه‌ای به نجاشی نوشت و از او درخواست کرد که مسلمانان را آماده کند و به مدینه بفرستد و نجاشی در جواب نامه نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم. به محمد از نجاشی، أصحمه. سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد ای رسول خدا. همان خدای یکتایی که مرا به سوی اسلام هدایت کرد.

اما بعد: مسلمانانی را که از مکه به کشورم حبشه هجرت کرده بودند، به سوی تو فرستادم و پسرم اریحا (این چنین ضبط شده است) را به همراه شصت نفر از اهالی حبشه به سوی تو می‌فرستم و اگر بخواهی، خودم به خدمتت می‌رسم ای رسول خدا.

همانا من شهادت می‌دهم که آنچه می‌گویی حق است. سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد ای رسول خدا.» «۱»

(۲)

## ارسال نامه برای مقوقس «۲» در اسکندریه

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


## اشاره

خبر مربوط به هیأتی از ثقفی‌ها که مغیرهٔ بن شعبه هم با آنها بود و عازم دیدار با مقوقس در اسکندریه بودند را از واقدی نقل کردیم. آنها سیزده نفر بودند که حرکت کردند و پس از ملاقات با مقوقس بازگشتند؛ اما در منطقه تبیان که بین خیبر و مدینه واقع شده است، مست گردیدند. مغیره آنها را غافلگیر کرد و همه را به قتل رساند و اموالشان را غارت کرد و نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت و اسلام آورد و در حدیبیه نیز در کنار آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بود. «۳»

(۳) واقدی در این خبر چیزی در مورد نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ذکر نکرده است. و ابن حجر در کتاب الاصابه

---

(۱). از الطراز المنقوش، باب اول؛ سواطع الانوار، ص ۸۱ در مجموعه الوثائق السیاسیه، ص ۸ و از او در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۲۹.

(۲). او را به نجاشی ملحق کرده‌ایم؛ زیرا ماریه قبطیه در ضمن هدایای نجاشی نام برده شده است در حالی که وی از هدایای مقوقس بوده است. و زینی دحلان در حاشیه حلبیه، ج ۳، ص ۷۰ می‌نویسد: الموقس- به کسر حرف چهارم- به معنای ساختمان بلند مرتبه می‌باشد.

(۳). مغازی واقدی، ج ۲، ص ۵۹۶.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۲

نوشته است: هنگامی که تاجران ثقفی بر مقوقس وارد شدند به آنها گفت: چگونه توانستید نزد من بیایید در حالی که محمد و اصحابش بین من و شما بودند؟ گفتند: از کناره دریا آمدیم. گفت: در مورد دعوت محمد چه کردید؟ گفتند: حتی یک نفر از ما هم از او پیروی نکرده است. پرسید: به سوی چه چیزی دعوت می‌کند؟ گفتند: دعوت می‌کند که خدای یگانه را بپرستیم و دست از پرستش آنچه که پدران ما می‌پرستیده‌اند برداریم و ما را به نماز و زکات فرا می‌خواند و دستور به صله رحم و وفای به عهد می‌دهد و زنا و ربا و شراب‌خوری را حرام می‌داند.

(۱) مقوقس گفت: این پیامبری است که به سوی تمام جهانیان فرستاده شده است. اگر قبطی‌ها و رومی‌ها با او آشنا شوند، از او پیروی خواهند کرد؛ زیرا عیسی آنها را به این کار فرمان می‌داد. و این صفاتی که نقل می‌کنید در پیامبران گذشته هم وجود داشته است. او عاقبت پیروز می‌شود و هیچ کس توان مقابله با او را ندارد و دینش شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد.

هیأت ثقفی گفتند: اگر تمام جهانیان با او همراه شوند، ما به او نمی‌پیوندیم.

مقوقس سرش را به علامت تعجب تکان داد و گفت: شما هنوز سرگرم بازیگری هستید. «۱»

(۲) شاید انگیزه مغیره از این که به این هیأت از بنی مالک از قبیله ثقیف شبیخون زده و آنها را به قتل رسانده سپس به نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله ملحق شده و مسلمان گردیده این باشد که چنین سخنان را از مقوقس شنیده بود و هنگامی که به خاطر این کار مورد سرزنش قرار گرفت، به مضمون همین خبر استناد کرد. و به دنبال آن پیامبر مقوقس را از جمله پادشاهان آن روزگار دانست و برایش نامه فرستاد.

نامه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را حاطب بن ابی بلتعه قریشی برد و مضمون نامه چنین است: «بسم الله الرحمن الرحیم از محمد بن عبد الله به مقوقس، بزرگ قبطی‌ها. درود و سلام بر کسی که از راه هدایت پیروی می‌کند.

(۳) اما بعد: من تو را به سوی شعار اسلام دعوت می‌کنم: اسلام بیاور تا سالم بمانی [و] در این صورت خداوند دو برابر به شما اجر و ثواب خواهد داد و اگر از پذیرش دعوت خودداری کنی، گناه تمام قبطی‌ها بر گردن تو است. «... یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


«۲»؛

---

(۱). الاصابه، ص ۳؛ در شرح حال حاطب بن ابی بلتعه، و باز ملاحظه می‌شود که در این خبر نیز زکات ذکر شده در حالی که زکات واجب در اواخر سال نهم و اوائل دهم واجب گردیده است نه پیش از آن.

(۲). الاصابه، ص ۳، در شرح حال حاطب و نگاه کنید به سایر منابع در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۹۷ آیه مربوط به سوره آل عمران، آیه ۶۴ می‌باشد.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۳

بگو: «ای اهل کتاب به سخنی روی آورید که میان ما و شما یکسان است. این که جز خدا را نپرستم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را غیر از خداوند یکتا به خدایی نگیرد.» اگر روی برگردانند، بگویید: گواه باشید که ما فرمانبرداریم.

(۱) حاطب حرکت کرد تا به اسکندریه رسید؛ اما او را در آنجا نیافت و مطلع شد که او به مجلسی در جایی که مشرف بر دریا است، رفته است؛ برای همین حاطب سوار کشتی شد و وقتی که به مقابل مجلس مقوقس رسید، نامه‌اش را به سوی او اشاره کرد. وقتی که مقوقس این کار وی را دید، دستور داد که او را بیاورند. پس از آن که او را آوردند، به نامه و مهر آن نگاهی کرد و آن را خواند. سپس به حاطب گفت: اگر او پیامبر است، چرا دعا نمی‌کند تا بر مخالفان و دشمنانش که او را از شهر مکه بیرون کردند، پیروز شود؟

حاطب گفت: آیا شهادت نمی‌دهی که عیسی بن مریم از پیامبران الهی بوده است؟ در این صورت چرا بر ضد کسانی که او را گرفته بودند تا او را اعدامش، دعا نکرد تا همگی به هلاکت برسند؟ تا این که خداوند او را به سوی خویش برد.

مقوقس گفت: احسنت، تو مرد حکیمی هستی که از طرف مردی حکیم فرستاده شده‌ای. «۱»

(۲) سپس حاطب به وی گفت: قبل از تو کسی حکومت می‌کرد که گمان می‌کرد پروردگار بزرگ است؛ اما خداوند او را به عقوبت دنیا و آخرت مبتلا کرد و به وسیله او انتقام گرفت و سپس از او انتقام گرفت. پس، از دیگران عبرت بگیر و چنان مباش که دیگران از تو عبرت بگیرند. همانا این پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مردم را به خداپرستی دعوت کرده، اما قریش شدیدترین افراد و یهودیان دشمن‌ترین افراد نسبت به وی بودند و نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت نصاری بودند. به جانم سوگند که بشارت موسی به عیسی همانند بشارت عیسی به محمد صلّی اللّه علیه و آله بوده است. و این که ما تو را به قرآن دعوت می‌کنیم همانند این است که تو اهل تورات را به انجیل دعوت می‌کنی. و هر پیامبری که قومی را درک کند آنها از امت او محسوب می‌شوند و بر آنها واجب است که از او اطاعت کنند. و تو از کسانی هستی که این پیامبر را درک کرده‌ای و ما تو را از دین مسیح نهی نمی‌کنیم، بلکه در دین ما به دین و آیین و کیش نیز فرمان داده شد. «۲»

(۳) مقوقس گفت: من در مورد این پیامبر تحقیق کردم و دیدم به چیزی که مردم به آن بی‌رغبت هستند، امر نمی‌کند و از چیز مرغوبی جلوگیری نمی‌کند و او را افسونگر گمراه‌کننده و یا کاهن دروغگو نیافتم و وسایل نبوت را که عبارتند از: آشکار کردن مخفی‌شده‌ها و خبر دادن از نجواها، در او یافتم و در این باره فکر خواهم کرد.

---

(۱). الاستیعاب در شرح زندگی حاطب و سایر مصادر در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۹۸- ۹۹.

(۲). سیره زینی دحلان، ج ۳، ص ۷۰ و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۸۱ و در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۹۹.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۴

pdftarikhema.com

pdftarikhema.com


(۱) سپس نامه را گرفت و آن را در جعبه‌ای نهاد و آن را ممهور کرد و به کنیزش سپرد. «۱» ابن سعد از حاطب روایت کرده است: در پشت در مقوقس کمی معطّل شدم و پنج روز پیش او اقامت کردم. «۲»

در روزی از این روزها، حاطب را فرا خواند و گفت: می‌خواهم از تو درباره سه چیز سؤال کنم.

حاطب گفت: از هر چیزی که سؤال کنی، صادقانه جواب خواهم داد.

پرسید: محمد مردم را به چه چیزی دعوت می‌کنید؟

گفت: به این که فقط خدا را بپرستم و می‌گوید که در شبانه روز پنج مرتبه نماز بخوانیم و امر می‌کند که روزه بگیریم. حج به جای آوریم و به عهد خود وفا کنیم و از خوردن گوشت میته و خون نهی می‌کند و ...

(۲) حاطب می‌گوید که سپس مقوقس گفت: او را برای من وصف کن و من به صورت خلاصه آن حضرت را توصیف کردم؛ اما مقوقس گفت: چیزهایی باقی مانده است که آنها را ذکر نکردی و آن این که در چشم‌هایش یک سرخی‌ای وجود دارد که غالبا هست، و بین شانه‌هایش مهر نبوت خورده و بر الاغ سوار می‌شود و لباس جنگ می‌پوشد و به خرما و نان خشک اکتفا می‌کند و از رویارویی با هیچ کس ابایی ندارد، اگر چه عمو یا پسر عمویش باشند ... من می‌دانستم که یک پیامبر دیگر باقی مانده است، اما گمان می‌کردم که او همانند انبیای قبلی از منطقه شام مبعوث می‌شود، در حالی که می‌بینم در سرزمین عرب که منطقه خشک و خشن است مبعوث شده و قبطی‌ها در پیروی از او حرف مرا نمی‌شنوند و او به زور بر کشورهای دیگر مسلط می‌شود و اصحابش از راه دور می‌آیند و بر سرزمین ما هم غلبه پیدا می‌کنند! اما من کلمه‌ای با قبطی‌ها در این باره سخن نگفته‌ام و دوست ندارم که از جریان گفت و گوی من و تو باخبر شوند. «۳»

(۳) در آخرین دیدار او را فرا خواند و گفت: قبطی‌ها در پیروی از محمد، حرف مرا نمی‌شنوند و دوست ندارم که از جریان گفتگوی من و تو آگاه شوند و گمان می‌کنم که به زودی از پادشاهی جدا خواهم شد! و او به زودی بر سرزمین‌ها مسلط خواهم شد و اصحابش بعد از او بر همین سرزمین ما مسلط خواهند شد! حال به سوی محمد بازگرد و مواظب باش که قبطی‌ها کلمه‌ای از این سخنان را نشنوند. «۴»

---

(۱). الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۰ و سایر منابع در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۹۹ آمده است و این اقدام از سوی مقوقس، امکان بقای این نامه را فراهم می‌کند که موافق با منابع است و تقریبا قبل از یک قرن در کلیسایی در نزدیکی أخمیم در مصر علیا کشف شده است و تصویر آن در شماره ۲۱۹۰۴ مجله الهلال منتشر شده است، چنان که در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۹۵ آمده است.

(۲). الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۰.

(۳). الاصابة الکبری، ج ۴، ص ۵۰۳ و نک مکاتب الرسول، ج ۱، ص ۱۰۰.

(۴). سیره زینی دحلان، ج ۳، ص ۷۲- ۷۳ و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۸۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۵

(۱)

### جواب و هدایای مقوقس

«۱» سپس نامه‌نگاری را که به عربی می‌نوشت فرا خواند و برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم. برای محمد بن عبد الله از مقوقس، بزرگ قبطی‌ها. سلام علیک. اما بعد: نامه‌ات را خواندم و آنچه را که متذکر شده و بدان دعوت کرده بودی، فهمیدم ... می‌دانستم که پیامبری باقی مانده و گمان می‌کردم که در شام مبعوث خواهد شد. حال قاصد را اکرام کردم

pdftarikhema.com

pdftarikhema.org


و دو کنیز را که جایگاه ویژه‌ای در میان قبطی‌ها دارنـد، به همراه مقداری لباس برایت می‌فرستم و قاطری را به تو هدیه می‌کنم تا بر آن سوار شوی. و السلام علیک» «۲»

یکی از این دو کنیز ماریه قبطیه، ام ابراهیم «۳» بوده است. وی خواهری داشت که به همراه وی بود و سیرین نامیده می‌شد. «۴»

در جواب مقوقس ذکری از هـدایای دیگر، غیر از همین کنیز و قاطر نیامـده است که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله آن را شـهباء نامید، چنان که این مطلب در قرب الاسناد از امام باقر علیه السّلام روایت شده است. «۵»

(۲) اصـفهانی از محمـد بـن حنفیـه روایت کرده است: مقـوقس به همراه دو کنیز، غلاـم اختهشـدهای به نـام مأبور «۶» را هـم به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله هدیه کرد و در خبر دیگری از محمد بن اسحاق که در سیره نیامده

---

(۱). مقوقس مقرقب نونی: و نون قبیلهای از قبایل قبطی‌ها بوده است؛ چنان که در التنبیه و الاشراف، ص ۲۲۷ آمده است و در مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۰۵ به نقل از وی آمده است: مقوقس، پادشاه مصر در فصول مختلف سال محل اقامت خود را عوض می‌کرد. او گاهی در اسـکندریه و گاهی در شـهر منف ساکن می‌شد و در قصر شمع که در وسط شهر فسطاط بود بر سر قدرت باقی بود تا این که مسلمانان مصر را فتح کردند.

(۲). سیره زینی دحلان، ج ۳، ص ۷۱ و سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۸۱ و گزیدهای از آن در الطبقات، ج ۱، ص ۲۶۰ آمده است.

(۳). چنـان کـه در قرب الاسـناد، ص ۷ بـا سـندی از امـام صادق علیه السّـلام از پـدرش امام باقر علیه السّـلام آمـده است که فرمود: صـاحب اسـکندریه، ایـن کنیز را به همراه قـاطری به نـام شـهباء و چیزهـای دیگر به پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله هـدیه کرد و در این صـورت آنچه در تفسـیر قمی، ص ۱۷۹ آمـده است مبنی بر این که نجاشـی، مـاریه قبطیه را برای پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله فرسـتاد صحیـح نمیباشـد. و ظاهرا در اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۱۹ نیز همین خبر قمی را نقـل می‌کنـد. در حـالی که در هنگـام نام بردن از کنیزهایی که به پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله هـدیه شـده است می‌نویسد: مقوقس، پادشاه اسـکندریه، دو کنیز را به آن حضـرت هـدیه کرد که یکی از آنهـا مـاریه قبطیه بود، ص ۱۴۷. و در تفسـیر خود، ج ۱، ص ۴۷۱- ۴۷۲ این مطلب را از شـعبی و مسـروق از قتادهٔ روایت کرده است و ظاهرا قتاده نیز از ابن عباس روایت کرده است. و قطب راوندی هم در قصـص الانبیاء، ص ۳۲۴ این مطلب را مثل قمی و طبرسی آورده است.

(۴). مناقب حلبی، ج ۱، ص ۱۶۱ به نقل از مبسوط شیخ طوسی و در مختصر الدول، ص ۹۶ به جای سیریه، کلمه شیرین آمده است و همین صحیح است.

(۵). قرب الاسـناد، ص ۷ و حلبی در منـاقب آل ابی طـالب، ج ۱، ص ۱۶۹ گفته است که این قـاطر همان دلـدل بوده که شـهباء هم نامیـده می‌شـده است و پیـامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله آن را به علی علیه السّـلام داد و سـپس مال حسن علیه السّـلام و سـپس مال حسین علیه السّلام شد و در پیری کور شد.

(۶). مناقب، ج ۲، ص ۲۲۵.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۶

است- روایت می‌کند که این شـخص پسر عموی ماریه بود. «۱» و از کازرونی روایت می‌کند که او مایوشـنج و برادر ماریه بود. «۲» و در تفسیر قمی از امام باقر آمده که اسم او جریح بوده است. «۳»

(۱) حلبی سـاروی در منـاقب آل ابی طالب از جمله هـدایای مقوقس را اسبی دانسـته است که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله آن را زاز، یعنی قوی و با صلابت نامیده. و هم چنین الاغ آن حضرت که یعفور نامیده می‌شد. «۴»

گفتهانـد: وی هزار مثقال طلا، و کاسه شـیشهای و تعدادی عمامه و قبا و یک چوب عود و خوشـبو و مقداری مشک و ظرف بزرگی

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


از روغن و جعبه‌ای که در آن سرمه‌دان و شانه و قیچی و آینه و مسواک تعبیه شده بود را به وی هدیه کرد.

به قاصد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله هم پنج دست لباس و صد دینار عطا کرد و عده‌ای را به همراهش فرستاد تا او را به جزیرهٔ العرب برسانند تا این که در شام قافله‌ای یافتند که می‌خواست به سوی مدینه حرکت کند و آنگاه او را به کاروان سپردند و خودشان برگشتند. «۵»

(۲)

## نامه برای حارث غسّانی در شام

از واقدی نقل کردیم که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله در ذی الحجّه سال ششم سه قاصد خویش را به طور همزمان به سوی پادشاهان فرستاد. «۶» و گفتیم که یکی از آنها حاطب بود که به سوی مقوقس، عامل رومی‌ها در اسکندریه فرستاده شد و اما قاصد دیگر: شجاع بن وهب أسدی قریشی بود که به سوی حارث بن أبی شمر غسّانی که از غساسنه شام و عامل رومی‌ها بود، فرستاده شد. «۷»

---

(۱). همان.

(۲). بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۵.

(۳). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۹. جریح و مأبور اسم‌های عربی هستند و یوشنج معرّب هوشنگ فارسی است و شاید که اسمش را به این اسم‌ها تبدیل کرده است تا به استحبابی که در مورد تغییر اسامی غلامان وجود دارد، عمل کرده باشد. یا این که اسم او در زبان نصرانی جورج بوده است که به جریح تصغیر می‌شده است.

(۴). مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۹.

(۵). نک به مصادر آن در مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۰۱.

(۶). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۴ و کازرونی در المنتقی از او نقل کرده و مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۸۲ از کازرونی نقل کرده است.

(۷). در مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۴ می‌گوید: حکومت وی از هنگام بعثت نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله شروع شد. و گفتیم که ما بین سال‌های ۵۲۸ تا ۵۶۹ میلادی به مدت ۴۱ سال حکومت کرد و امپراتور یوسطینیانوس تاج پادشاهی را به او داد و لقب بطریرک و فلارک به معنای کلانتر قبائل را به وی عطا کرد. وی در زمان همین پادشاه از غساسنه بود، چنانچه در مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۶ آمده است. و زندگینامه یوسطنیانوس را در مختصر الدول، ص ۸۸ مطالعه کنید. و بعد از وی طیباریوس و سپس موریقا و سپس فوقا و بعد از آن هرقل که معاصر اسلام بود به پادشاهی رسید.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۷

این خبر را به طور مفصل از ابن وهب نقل کرده‌اند که گفت: در حالی که او در اطراف دمشق، مشغول آماده کردن مقدمات لازم برای استقبال از قیصر بود، به پیش او رفتم (و در این هنگام به سوی دمشق می‌آمد تا به دیدن ایلیای قدس برود)

(۱) حاجب وی، مردی رومی بود که (مری) خوانده می‌شد. او به من گفت: نمی‌توانی او را ببینی تا وقتی که در فلان روز برای کار خارج شود. برای همین دو یا سه روز پشت در کاخ وی انتظار کشیدم و در این مدت حاجب از من درباره رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و دعوت وی سؤال می‌کرد و من جوابش را می‌دادم.

در نتیجه دل او نرم می‌شد تا جایی که گریه‌اش می‌گرفت و می‌گفت: من انجیل را خوانده‌ام و تمام صفات این پیامبر را در آن

pdftarikhema.org

pdftarikhema.org


یافته‌ام. من به او ایمان یافتم و او را تصدیق می‌کنم. بدین ترتیب حاجب به من احترام می‌گذاشت و به خوبی از من پذیرایی می‌کرد و در مورد حارث می‌گفت: او از قیصر می‌ترسد و من از حارث می‌ترسم.

تا این که روز خروج حارث فرا رسید (و او می‌خواست که به دامنه‌های کوه‌های جولان برود) پس از خروج در حالی که تاج بر سرش بود بر تخت نشست. و به من اجازه ورود داده شد. پیش رفتم و نامه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را تقدیم کردم. «۱»

(۲) طبری از واقدی روایت می‌کند که در نامه نوشته شده بود: «سلام علی من اتبع الهدی، درود و سلام بر کسی که راه هدایت را پیش گیرد و به من ایمان بیاورد. تو را دعوت می‌کنم که به خدای یکتا ایمان بیاوری که در این صورت پادشاهی‌ات برای تو باقی می‌ماند» «۲»

(۳) ابن وهب می‌گوید: نامه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را تقدیم کردم که او پس از خواندن، نامه را پرت کرد و گفت: چه کسی می‌تواند پادشاهی‌ام را از من بگیرد؟ اگر او را بشناسم به تعقیبش می‌روم، اگر چه در یمن باشد.

سپس گفت: درباره لشکرهایی که می‌بینی به رئیس خود گزارش بده و بگو که من به سوی او حرکت خواهم کرد.

سپس نامه‌ای به قیصر نوشت و او را از جریان باخبر کرد ... هنگامی که قیصر نامه حارث را دید، برای او نوشت: به سوی او حرکت مکن و او را به حال خود بگذار و در ایلیا به من ملحق شو تا قصر را برای اقامت پادشاه آماده کنیم.

(۴) در ادامه می‌گوید: پس از آن که نامه قیصر برای حارث آمد، مرا فرا خواند و گفت: چه وقت

---

(۱). الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۱ و از المنتقی در بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۹۳.

(۲). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵۲.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۳،ص:۳۶۸

می‌خواهی به سوی مدینه حرکت کنی؟ گفتم: فردا. پس دستور داد که صد مثقال طلا ـ (این چنین آمده است) به من بدهند و حاجب او لباسی گران قیمت و زاد و توشه راه به من داد و گفت: سلام مرا به رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برسان و به او بگو که من تابع دین او هستم. «۱»

(۱)

## نامه برای قبایل غطفان

ابن اسحاق می‌نویسد: پس از صلح حدیبیه و قبل از فتح خیبر، رفاعة بن زید جذامی ضبیبی بر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و اسلام آورد و غلام خودش به نام [مدعم] را به وی هدیه کرد. آن حضرت هم نامه‌ای به قوم رفاعه نوشت و آن را به او داد تا به مقصد برساند. در آن نامه بود:

«بسم الله الرحمن الرحیم. این نامه‌ای است از محمد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله برای رفاعة بن زید. من او را به سوی تمام قومش می‌فرستم. او همگی را به سوی خدا و رسولش دعوت می‌کند. پس هر کس که قبول کند، از حزب خدا و حزب رسول است و هر کسی که تخلف کند، تا دو ماه به او مهلت می‌دهیم.

رفاعه بر قوم و قبیله‌اش وارد شد و پیغام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله را به آنها رساند. آنان از حرف او اطاعت کردند و اسلام آوردند «۲» و سپس به سوی سنگلاخ الرّجلا حرکت کردند.

(۲) ابن اسحاق می‌گوید: غطفان از تیره جذام بودند و اوّلین کسانی که با آنها بودند از سلامان و سعد بن هذیم بودند. هنگامی که رفاعة بن زید با نامه رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بر آنها وارد شد، همگی متوجه سنگلاخ الرجلاء شدند و در آنجا اطراق کردند و

pdftarikhema.org

pdftarikhema.com


رفاعهٔ بن زید به همراه عده‌ای از افراد قبیله‌اش، بنی ضبیب در منطقه ریّه ساکن بودند. «۳»

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله دو ماه معیّن را برای امان دادن نام نبرد، زیرا ماه‌های حرام؛ یعنی محرم و صفر را در پیش داشتند که اوّلین ماه‌های سال هفتم هجری بود و شاید که این تعیین وقت برای امان دادن از هنگامه بازگشت از خیبر شروع می‌شده است تا آنها حساب کار خویش را بکنند.

در اخبار مربوط به خیبر خواهد آمد که یهودیان تلاش کردند که یاری قبیله غطفان را به پشتیبانی از خود جلب کنند، پس شاید این دعوت از سوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای پیشی گرفتن از یهودیان برای هم پیمان شدن با آنها بوده است.

---

(۱). سیره ابن اسحاق، ج ۳.

(۲). سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۲۳۴ و ۲۶۰ و نک: مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۴۴- ۱۴۵.

(۳). همان، ج ۴، ص ۲۶۱.

تاریخ تحقیقی اسلام ،ج۴،ص:۵

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

pdftarikhema.com